

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هو العليم

دوره مُهذَّب و محقَّق  
مكتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

## مَطَلَعِ أَنْوَارِ

جلد ششم  
ابحاث روائی، تفسیری

مؤلف:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني  
قدس الله نفسه الزكية

با مقدمه و تعليقات:

سيّد محمد محسن حسيني طهراني

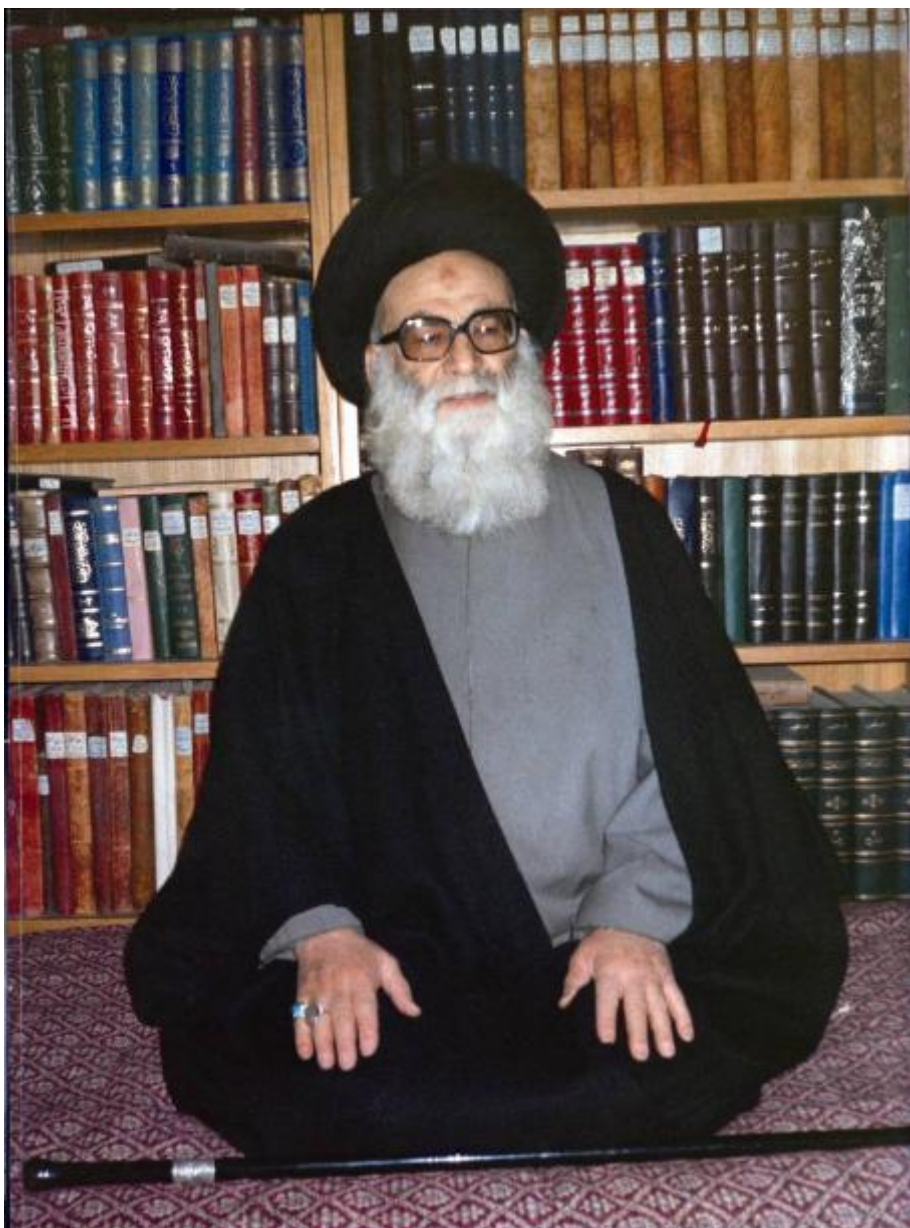


قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعْرِضُوا عَنْهَا».

«بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایام روزگار شما نسیم‌هائی است،  
هان بکوشید که خود را در معرض آنها قرار دهید و از آنها روی نگردانید.»

لب اللباب، ص ۲۶



تصویر علامه طهرانی - قدس الله سره - در کتابخانه منزل مسکونی (مشهد مقدس)



تصویر علامه طهرانی - قدس الله سره - در حسینیه منزل مسکونی (مشهد مقدس)





فهرست مطالب



## فهرست مطالب و موضوعات

جلد ششم

صفحه

عنوان

### بخش اول: ابحاث روائی

۳۵ - ۵۸۶

۳۷ - ۷۲

#### فصل اوّل: اجازة نامه‌ها

- [توضیحی از مرحوم علامه طهرانی درباره اجازة نامه مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی به ایشان] ۳۹
- [اجازة نامه مجمل مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی به مرحوم علامه طهرانی] ..... ۴۰
- [اجازة نامه مفصل روائی مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی به مرحوم علامه طهرانی] ..... ۴۱
- [اجازة نامه مرحوم آية الله علامه حاج شیخ حسین حلی به علامه طهرانی رضوان الله علیهما] ۵۸
- [اجازة نامه روائی حضرت آية الله گلپایگانی به مرحوم علامه طهرانی قدس الله أسرارهما] ۵۹
- [اجازة نامه آية الله خوئی به علامه طهرانی رضوان الله علیهما در امور حسبیّه] ..... ۶۰
- [اجازة اجتهاد مرحوم آية الله خوئی به مرحوم علامه طهرانی قدس الله أسرارهما] ..... ۶۱
- [اجازة نامه روائی آية الله آقا سید احمد خوانساری به علامه طهرانی قدس الله أسرارهما] ..... ۶۲
- [اجازة نامه علامه طباطبائی به علامه طهرانی قدس الله أسرارهما] ..... ۶۳
- [اجازة نامه آية الله سید ابوالحسن اصفهانی به والد علامه طهرانی رضوان الله علیهما در امور حسبیّه] ۶۴
- [اجازة اجتهاد آية الله سید ابوالحسن اصفهانی به والد علامه طهرانی رضوان الله علیهما] ..... ۶۵
- [اجازة اجتهاد دیگر آية الله سید ابوالحسن اصفهانی به والد علامه طهرانی رضوان الله علیهما] . ۶۶

[اجازه‌نامه آخوند خراسانی به جدّ مرحوم علامه طهرانی: حضرت آیه الله آقا سید ابراهیم طهرانی] ۶۷

راجع به اهمیت اجازة و روایت حدیث ..... ۶۷

۲۶۸ - ۷۳

### فصل دوم: وضع و جعل حدیث

۱۰۲ - ۷۵

#### ۱. برگزیده الغدير

[بغض و عداوت ابن کثیر و تحریف روایات رسول خدا] ..... ۷۵

[اگر علم در ستاره ثریا باشد مردمانی از فارس به آن دست خواهند یافت] ..... ۷۵

جعل روایت سمرة بن جندب و لعن أمير المؤمنين عليه السلام ..... ۷۵

الغدير درباره وضع و کذب در حدیث ..... ۷۷

نام بعضی از واضعین حدیث ..... ۷۸

أبوحيان توحیدی از واضعین حدیث بوده است ..... ۸۲

حدیث سازانی که قربةً إلى الله جعل حدیث کرده‌اند ..... ۸۴

قربةً إلى الله به رسول الله دروغ می‌بستند ..... ۸۵

[اعتقاد مردم به اعلم بودن ابوحنیفة از رسول خدا و طعن گروهی در مقابل] ..... ۸۶

مقدار روایات مجعولة از بعضی عامه قریب به پانصد هزار رسیده است ..... ۸۷

جنایتکارانی از عامه که توثیق شده‌اند ..... ۸۸

بعضی از عامه، از ثقات شیعه و ائمه عليهم السلام روایت نقل نکرده‌اند ..... ۹۱

بعضی از روایاتی را که به رسول الله بسته‌اند ..... ۹۲

روایات مجعولة عامه در مدح خلفاء ..... ۹۳

روایت مجعولة در مدح أبي بكر ..... ۹۴

بعضی از موضوعات درباره ابوبکر ..... ۹۵

روایات موضوعه از عامه ..... ۹۸

[جعل حدیث در استخلاف ابوبکر بعد از رسول خدا] ..... ۹۹

[لا یستقیم لنا الأمر إلا بسب علی المنابر] ..... ۱۰۱

[دیدگاه علامه امینی نسبت به کتاب تاریخ طبری] ..... ۱۰۱

۱۰۷ - ۱۰۳

#### ۲. برگزیده لأكون مع الصادقين، للتيجانی

در میان عامه، امروزه أيضاً کتب ضالّه و فاسده وجود دارد ..... ۱۰۳

عقیده شیعه بر عدم تحریف قرآن است از جهت زیادی و نقصان ..... ۱۰۴

[روایات ضعیف دال بر تحریف، در کتب عامه هم موجود است] ..... ۱۰۵

- ۱۰۵ ..... [إِنَّ الْمُوَدَّةَ تَفْرِضُ عَلَيْكَ أَنْ تَحْرِمَ نَفْسَكَ مِنْ شَيْءٍ لِيَتَوَدَّ بِهِ غَيْرُكَ]
- ۱۰۶ ..... [لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ]
- ۱۰۶ ..... صلوات را از آل حذف نموده به اصحاب افزودند
- ۱۰۶ ..... [برخی کلمات اهل سنت در برتری دادن صحابه به رسول خدا]
- ۱۰۷ ..... [إِنَّ فِكْرَةَ الْمَهْدِيِّ مِنَ الْعَقَائِدِ الْإِسْلَامِيَّةِ الَّتِي يَجِبُ التَّصَدِيقُ بِهَا]
- ۱۰۹ - ۱۲۳ ..... ۳. برگزیده لؤلؤ و مرجان از محدث نوری
- ۱۰۹ ..... درباره احوال بعضی از جعلین دروغی احادیث اهل سنت
- ۱۱۱ ..... [کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در ضرورت نقل حدیث از ثقه]
- ۱۱۱ ..... [دو مثال برای خلاف واقع بودن برخی اخبار]
- ۱۱۱ ..... آیا بدن امیر مؤمنان در جنگ‌ها حدید را مس کرده است؟
- ۱۱۳ ..... [مرور اهل بیت امام حسین علیه السلام به کربلا در بازگشت از شام]
- ۱۱۵ ..... [در بیان بعضی از قضایای غیر واقعیّه در جریان کربلا]
- ۱۲۲ ..... [گوش مؤمن از شنیدن هرزه‌گوئی‌های دیگران کر است]
- ۱۲۲ ..... [بدفهمی نسبت به کلام رسول خدا موجب تحریف حدیث می‌شود]
- ۱۲۵ - ۲۱۲ ..... ۴. برگزیده أضواء علی السنّة المحمّديّة لمحمود أبو ریه
- ۱۲۵ ..... منع کتابت صحابه از احادیث رسول خدا صلّى الله علیه و آله
- ۱۲۶ ..... ابن مسعود نهی از کتابت می‌کرد
- ۱۲۶ ..... ابوبکر پانصد حدیث را که از شخص امینی گردآورده بود، آتش زد
- ۱۲۶ ..... [حکمه نبي النبي عن كتابه حديثه]
- ۱۲۷ ..... روایت مذبذبه: ألا وإني أوتيت الكتاب و مثله معه!
- ۱۲۷ ..... عمر در وقت فرستادن کعب بن قرظّه به عراق، او را از نقل حدیث منع کرد
- ۱۲۸ ..... [الصحابة و رواية الحديث]
- ۱۲۸ ..... در روایت: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» لفظ «متعمداً» وارد نیست
- لفظ «متعمداً» از ساختگی و مجعولات روایت است که روایت مجعول را عمداً بر له پیغمبر
- ۱۲۹ ..... نه بر علیه او جوائز شمرند
- ۱۳۰ ..... [الكذب على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حياته]
- کعب الأخبار در زمان عمر از روی خدعه اسلام آورد، او را از کبار تابعین و سپس رئیس
- ۱۳۱ ..... مسلمین قرار دادند

- ۱۳۱ ..... [المُرجئة: لا يُضَرُّ مع الايمان معصية و لا ينفع مع الكفر طاعة]
- ۱۳۱ ..... روایت: إذا لم تُحَلِّوا حراماً و لم تُحَرِّموا حلالاً و أصبتم المعنى فلا بأس
- ۱۳۲ ..... [اختلاف در الفاظ تشهد و وجوب صلوات در نماز]
- ۱۳۳ ..... [الخلط و التعارض فيما يروى عنه بالمعنى بقدر فهم الرواة]
- ۱۳۳ ..... در روایت منقولہ از لفظ واحد در صیغۀ نکاح از رسول خدا هشت طریق مختلف بیان شده است
- ۱۳۴ ..... سیبویه و غیره، حدیث را به جهت نقل به معنی، در عربیت و نحو و اثبات لغت شاهد نمی‌گیرند
- ۱۳۴ ..... [روایة الحدیث بالمعنى]
- ۱۳۴ ..... قصّة تأبیر نخل و روایت عامّه بر منع آن از ناحیه رسول خدا، و قوله: إنّنا أنا بشرٌ مثلکم .....
- ۱۳۵ ..... روایت مجعول احمد: «ما كان من أمر دينكم فإلّی و ما كان من إمر دُنیاکم فأنتم أعلم به»
- ۱۳۵ ..... [إنّ الأحادیث ستکثر بعدی كما كثرت عن الأنبياء قبلی]
- ۱۳۵ ..... [قُصُوا الشارب و اعفوا اللّحی]
- ۱۳۶ ..... [لا عَدْوَى و لا هامة و لا صَفَرٌ و لا غول]
- ۱۳۶ ..... أمثلة أحادیث جوامع الکلم از رسول الله صَلَّى الله عليه و آله
- ۱۳۷ ..... [ضررُ الرواية بالمعنى من الناحية اللغوية و البلاغية]
- ۱۳۷ ..... أحادیث ملحون اللفظ را باید صحیحاً روایت کرد، لأنّ اللّحن منّا
- ۱۳۸ ..... [الإحتجاج بخبرٍ ضعيف]
- ۱۳۸ ..... ابن أبی العوجاء: وَصَعْتُ فيکم أربعة آلاف حدیث، أُحَرِّمُ فيها الحلالَ و أُحِلُّ فيها الحرام
- ۱۳۹ ..... [سبب دهم در جعل حدیث: ترهیب و ترغیب جهت هدایت مردم]
- ابوالبختری در حضور هارون که کبوتر باز بود وضع حدیث کرد که: قال صَلَّى الله عليه و آله
- ۱۳۹ ..... و سلم: «لا سَبَقُ إِلَّا في خُفٍّ أو حافرٍ أو جَناحٍ» و جناح را اضافه کرد
- ۱۴۰ ..... [معاويه و پدرش از مسلمانان بعد الفتح و طلقاء بوده‌اند]
- جعل روایت معاویه بعد از بازگشتش به شام که: اینجا محلّ ابدال است، و پیغمبر اُمی بود و
- ۱۴۰ ..... من کاتب وحی و امین وحی بودم، و به ابوتراب لعنت بفرستید
- أحادیث موضوعه درباره معاویه: إنّ علیاً كان كثيرَ الأعداء ... فَعَمَدُوا إلى رجلٍ قد حاربه
- ۱۴۱ ..... فَأَطَرُوهُ كِيدًا منهم لعلّی
- ۱۴۲ ..... بحث در روایت غوث و اوتاد و ابدال و أقطاب و نجباء، و روایات مجعوله در فضیلت شام

- ۱۴۳ ..... [تنافی روایات ابدال و نصرت اهل شام با آیات قرآن]
- ۱۴۴ ..... [تمایل متوکل عباسی به اهل سنت و امر وی به گسترش احادیث صفات و رؤیت] .....  
 وضاعون حدیث، اصل وضع حدیثشان را نیز به رسول خدا منتسب می نمودند، و روایتی در  
 این موضوع نیز جعل شده است ..... ۱۴۴
- ۱۴۴ ..... [کان سیف بن عمر التمیمی اشهر من روی عنهم الطبری فی التاریخ] .....  
 علاماتی که در احادیث موضوعه، دلالت بر جعل و وضع آنها می نماید ..... ۱۴۵  
 امارات و علائمی که با آنها روایات صحیحه شناخته می شوند ..... ۱۴۵  
 اسرائیلیات، روایات بسیاری است که کعب الأخبار و سائر یهودیان مسلمان شده، برای  
 شکست اسلام وضع نموده اند ..... ۱۴۶
- ۱۴۸ ..... ابن خلدون، علت وقوع اسرائیلیات را در تفاسیر و اخبار بیان می کند .....  
 وهب بن منبه، و کعب الأخبار، و عبدالله بن سلام، راویان و جاعلان حدیث از تورات و از  
 نزد خود بوده اند ..... ۱۴۹  
 کعب الأخبار در زمان عمر اسلام آورد و از مشاورین معاویه در شام بود و اخبار تلمود را  
 داخل در احادیث کرد ..... ۱۴۹
- ۱۵۱ ..... وهب بن منبه اصلاً ایرانی و زردشتی بوده است و او مصدر بسیاری از مجعولات است ....  
 عبدالله بن سلام ..... ۱۵۱
- ۱۵۲ ..... عمر خودش به احادیث کعب الأخبار گوش فرا می داد .....  
 قتل عمر به دست جمعیت سری صورت گرفت که از مهم ترین اعضاء آن کعب الأخبار بود ..... ۱۵۲  
 حوادث واقعه قبل و بعد از قتل عمر و گفتار کعب با ام کلثوم بنت علی ..... ۱۵۴
- ۱۵۵ ..... أدله و شواهدی که کعب الأخبار در مؤامره قتل عمر داخل بوده است .....  
 [الأنس من الذین لا یوثق کثیراً بروایاتهم] ..... ۱۵۶
- ۱۵۶ ..... نهی رسول الله عمر را، از مراجعه به اهل کتاب و قرائت کتب ایشان .....  
 [ابوهیریه و عبدالله بن عمرو از شاگردان کعب الأخبار و جاعلان حدیث] ..... ۱۵۷
- ۱۵۷ ..... [مراد از «عبداله» در متون حدیث] .....  
 عمر به کعب گفت: لَتَتْرُکَنَّ الحَدِيثَ أَوْ لِأَلْحِقَنَّكَ بِأَرْضِ الْقَرْدَةِ ..... ۱۵۷  
 عبدالملک بن مروان، قبه را بر روی صخره بنا کرد و در زمستان و تابستان بر آن لباس پوشانید  
 تا مردم کعبه را که محل عبدالله بن زبیر بود فراموش کنند ..... ۱۵۸
- ۱۵۹ ..... [اسرائیلیات در فضیلت بیت المقدس و مسجد الأقصى] ..... ۱۵۹

- روایات وارده در فضیلت شام همه مدسوس است به واسطه بنی امیه که آنجا را مقرشان نموده بودند ..... ۱۵۹
- روایت مجعوله از رسول خدا نسبت به معاویه که: *إِنَّهُ سَبَى الخِلافةَ من بعده و طَلَبَ منه أن يَخْتَارَ الأَرْضَ المقدَّسةَ* ..... ۱۶۰
- معاویه خودش اقرار دارد که: ما أحياناً از کعب الأخبار کذب دیده‌ایم ..... ۱۶۱
- سید محمد رشیدرضا بهترین کسی است که در این عصر، کارها و خیانت‌ها و جنایت‌های کعب الأخبار را روشن ساخته است ..... ۱۶۱
- کعب الأخبار مجعولات خود و روایات تورات را با نسبت به رسول الله بیان می‌کرد و صحابه آنها را به عنوان روایت از رسول خدا تلقی می‌کردند ..... ۱۶۲
- تحقیق رشیدرضا در اینکه بسیاری از روایات کعب الأخبار و وهب بن منبه که به کتب انبیاء سالفه نسبت داده‌اند، در آنها وجود ندارد ..... ۱۶۴
- تحقیق علامه عسکری در اینکه عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته است ..... ۱۶۵
- دکتر طه حسین قبل از علامه عسکری در خارجیت داشتن عبدالله بن سبا شک کرده است ..... ۱۶۶
- عبدالله بن سبا بر فرض وجود خارجی هم، آن قدر ذی‌اهمیت نبوده است و آن را گروه ضد شیعه برای کوبیدن شیعه ذخیره کرده‌اند ..... ۱۶۶
- [کعب الأخبار و معاویه] ..... ۱۶۷
- کهنه یهود و نصاری بعد از قتل عثمان، برای تقویت دولت اموی ضد اسلام همگی در شام مجتمع شدند ..... ۱۶۷
- [تصدیق منافقین در حدیث عُرَیْنِیْنِ و حدیث اصحاب بئر معونه] ..... ۱۶۸
- روایات مجعوله یهود در ظهور دجال کبیر که مسیح کذاب است، در برابر مسیح صادق ..... ۱۶۹
- [شیرینی حلوای معاویه افراد را بر شهادت به خلافت وی و می‌داشت] ..... ۱۶۹
- جارالله زمخشری: *عَلِیٌّ مع الحَالِ المُضِیْرَةِ خَیْرٌ من معاویة مع المَضِیْرَةِ* ..... ۱۷۰
- [حدیث *رُزُ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا*] ..... ۱۷۰
- [ابوهریره با بیش از پنج هزار حدیث و کمترین زمان مصاحبت با رسول خدا!] ..... ۱۷۰
- [حدیث: *خَلَقَ اللهُ أَدَمَ علی صورته*] ..... ۱۷۱
- ابوهریره روایت می‌کند که خداوند زمین را در هفت روز آفرید ..... ۱۷۱
- [حدیثی از ابوهریره در مذمت شعر] ..... ۱۷۲
- [تعبیر صحابه از ملازمان خاص رسول خدا به: *صاحبُ السَّوادِ و الوَسَادِ*] ..... ۱۷۲
- تقسیم اصحاب رسول الله به دوازده دسته و نبودن ابوهریره در هیچ‌یک از آنها ..... ۱۷۳



- جهاد ابوهیره در رکاب معاویه، نشر روایاتی دروغین در فضائل معاویه و طعن علی و انصارش بوده است ..... ۱۷۳
- جعل ابوهیره در مسجد کوفه در حضور معاویه روایتی را در منقصت امیرالمؤمنین علیه السلام، و پاسخی دندان‌شکن از اصبع بن نباته ..... ۱۷۳
- [حدیث ذباب] ..... ۱۷۴
- [حدیث: حَمَرُوا الْآبِيَةَ وَ اَوْكُثُوا الْاَسْقِيَةَ وَ اَجِفُوا الْاَبْوَاب] ..... ۱۷۵
- سیوطی ۵۸ حدیث، و ابن حزم ۵۰ حدیث، و بخاری ۲۰ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌نمایند ..... ۱۷۵
- روایت موضوعه راجع به طلوع و غروب شمس بین قرنی الشیطان ..... ۱۷۶
- روایت درباره تجلی خداوند به صورت احسن و سؤال از پیغمبر: فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟ ..... ۱۷۷
- روایت مجعوله درباره رعد، و درباره علت سیاهی رنگ حجر الأسود ..... ۱۷۸
- [فی البخاری: أَنْ الْاِسْرَاءِ كَانَ مَنَامًا] ..... ۱۷۹
- [روایت موضوعه: أَصْدَقُ الْحَدِيثِ مَا عَطَسَ عِنْدَهُ] ..... ۱۷۹
- روایات مستفیضه وارده درباره ظهور مهدی فی آخر الزمان ..... ۱۷۹
- شیعه بالأخص امامیه از آنها با ادله قاطعه اثبات مهدی را از ولد حضرت امام حسین می‌نمایند ..... ۱۸۰
- [ضوابطی در تشخیص حدیث صحیح] ..... ۱۸۰
- آیات کثیره شديدة اللحن درباره منافقین ..... ۱۸۱
- تفسیر کعب الأحبار و تلامذه اش (ابوهیره و ابن عباس و قتاده و ابن جریج) معیوب است ..... ۱۸۱
- [مثل أمّتی مثل المطر، لا یدری أوله خیر أم آخره] ..... ۱۸۲
- [گرامی‌ترین افراد نزد رسول خدا] ..... ۱۸۲
- قرآن چون معجزه بود ألفاظش باقی ماند، ولی در حدیث تا جائی که تصور رود تصرف به عمل آمد ..... ۱۸۳
- عمر بن عبدالعزیز: إِنَّ السَّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ السُّوقِ يُجَلَّبُ إِلَيْهَا مَا يُنْفَقُ فِيهَا؛ فَإِنْ كَانَ بَرًّا أَتَوْهُ بِرِّهِمْ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا أَتَوْهُ بِفُجُورِهِمْ ..... ۱۸۴
- [ابوجعفر منصور اولین خلیفه‌ای که کتب برای وی ترجمه گشت] ..... ۱۸۴
- [ضرورت احاطه علمی بر تاریخ عرب قبل و بعد از اسلام] ..... ۱۸۴
- أبورافع غلام رسول خدا، منبر رسول خدا را از اثل غابة (درخت گز نیزار) ساخت ..... ۱۸۵
- [نکاتی پیرامون مفاد خبر متواتر] ..... ۱۸۵
- هر حدیث صحیح السند مقبول نیست، و هر حدیث غیر صحیح السند مطرود نیست ..... ۱۸۶

- ۱۸۷ ..... [دو مثال برای دو نوع از تصحیف]
- ۱۸۷ ..... موطأهای جمع آوری شده از مالک، به یازده نقل است که چهار نقل از آن مورد استعمال است
- ۱۸۸ ..... [سبب اختلاف نسخ در کتاب موطأ]
- ۱۸۸ ..... منصور دوانیقی إرادة کرد موطأ مالک را، در سراسر جهان اسلام به اجرا درآورد
- ۱۸۹ ..... ما كَلَّفَ اللهُ مُسْلِمًا أَنْ يَقْرَأَ صَحِيحَ الْبُخَارِيِّ... وَإِنْ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَهُ أَوْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ يَنَافِي أَسْوَكَ الْإِسْلَامِ
- ۱۹۰ ..... [البخاری أدركته محنة مسألة خلق القرآن]
- ۱۹۰ ..... [اعراض بخاری از روایت کردن از اهل بیت نبوی]
- ۱۹۱ ..... [میزان اعتبار برخی کتب اهل سنت]
- ۱۹۱ ..... نسائی عازم حج بود، برای ترک فضائل معاویه او را زدند، در رملة جان سپرد و به مکه نرسید  
«مُسَيَّبُ دَرْمَنْغَمِ» در کتاب حیاة محمد، احادیث صحیح بخاری را متهم می سازد و شکیب ارسلان  
او را امضا می کند
- ۱۹۲ ..... [معنی استخراج در احادیث مستخرجة]
- ۱۹۳ ..... نزد عامه، کتب مسانید، اعتبارشان از کتب صحاح کمتر است
- ۱۹۴ ..... کتاب الأضواء: ... لِنُرْضَى الْحَقَّ وَحْدَهُ؛ فَإِذَا غَضِبَ غَاظِبٌ فَلَيْكِنْ غَضِبُهُ مِنَ الْحَقِّ لَا مِنَّا ...
- ۱۹۵ ..... [در کتب مسانید، از شخص کذاب روایت نمی شود؛ ولی همه روایاتشان هم صحیح نیست]
- ۱۹۶ ..... [مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ]
- ۱۹۷ ..... [کلام ابن قتیبه درباره مسند احمد]
- ۱۹۷ ..... [علامات جرح در روایت]
- ۱۹۷ ..... کلام متین سید محمد رشیدرضا در عدم جواز توثیق کُلِّ مَنْ وَثَّقَهُ الْمُتَقَدِّمُونَ و إن ظهر  
خلافه بالدلیل
- ۱۹۸ ..... [أنظار علماء اهل سنت درباره محمد بن اسحاق]
- ۱۹۸ ..... [ایرادی در شمول کلمه صحابه بر هر شخصی که پیغمبر را دیده]
- ۱۹۹ ..... جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام، وَثَّقَهُ أَبُو حَاتِمٍ وَ النَّسَائِيُّ إِلَّا أَنَّ الْبُخَارِيَّ لَمْ يَحْتَجَّ بِهِ
- ۲۰۰ ..... [علامه مقبلی و کتاب: العلم الشامخ فی تفضیل الحق علی الآباء و المشایخ]
- ۲۰۰ ..... [توصیف علامه مقبلی در مورد ذهبی]
- ۲۰۰ ..... ابن مسعود راجع به عثمان: إِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ  
ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ
- ۲۰۱ ..... [استدلال رشیدرضا به قاعده ای اصولی در عدم جواز تمسک به حدیث مرفوع]

- [طلبُ الحديث بدون فقه و ما نیز به المشتغلون بالحديث] ..... ۲۰۱  
گفتار ابن خلدون: اگر اخبار مستند به شواهد عقلیه و نظریه و طبیعیه و سیاسیّه نباشد به مجرد نقل، قابل قبول نیست ..... ۲۰۲  
ابن خلدون، اسباب جعل و کذب در خبر را می‌شمرد ..... ۲۰۲  
ابن خلدون: در قبول خبر، علم به طبائع احوال در عمران، مقدم است از رجوع به عدالت  
راوی خبر ..... ۲۰۳  
ابن خلدون: اخبار راجع به ابتدای خلقت و امثال آن که راجع به احکام شرعیّه نیست،  
مسلمین در آنها تساهل نمودند و از کعب الأخبار و امثال وی گرفتند ..... ۲۰۴  
بعضی از صاحبان کتب، قلیل الروایة بوده‌اند و بعضی کثیر الروایة ..... ۲۰۵  
خصوص صحابه عارف به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن، اهل فتوا بوده‌اند ..... ۲۰۵  
[شیخ محمد عبده جعل روایات را عظیم‌ترین مصیبت وارده در اسلام می‌داند] ..... ۲۰۶  
[افرادی که شأن دین را با زیادت در اخبار و إكثار در کلام مجعول و کذب بالا می‌برند] ..... ۲۰۶  
توثیق روایات اخبار سالفه در صورت ظهور خلاف برای ما، فتح باب طعن بر روی خود ماست ..... ۲۰۷  
تکذیب روایات کعب الأخبار و وهب، نقصی در دین بجا نمی‌گذارد ..... ۲۰۷  
روایات عامه، فقط در صحّت خبر به سند اکتفا نموده‌اند؛ نه به موافقت با واقع و اصول قطعیه ..... ۲۰۹  
[دو طریق فقهی اهل سنت] ..... ۲۰۹  
دستورات کلیه وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۱۰  
[كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم یجیبُ كلَّ مستفتٍ بما یناسبُ حاله] ..... ۲۱۰  
[از دلت استفتاء کرده مسائل را بپرس] ..... ۲۱۱  
[روایتی در معنای عافیت] ..... ۲۱۱  
[قاعدہ‌ای اصولی در مورد خبر مرفوع] ..... ۲۱۲  
هر قول صحابی که مخالف ظاهر قرآن باشد مردود است ..... ۲۱۲  
۵. برگزیده السنّة قبل التدوین لمحمد عجّاج الخطیب ..... ۲۵۱-۲۱۳  
قوة حافظة بعض الصحابة كعبدالله بن عباس مشهورة ..... ۲۱۴  
ابن مالک و الرضی ذهباً إلى جواز الاستدلال في اللّغة و الإعراب و النّحو بالأحاديث المروية ..... ۲۱۵  
ابن الضائع و أبو حیان ذهباً إلى عدم جواز الاستدلال في اللّغة و النّحو بالأحاديث المروية ..... ۲۱۵  
[شدت اهتمام برخی صحابه بر حفظ و تدوین احادیث] ..... ۲۱۶  
[روایت کردن صحابه از یکدیگر قبل و بعد از حیات رسول خدا] ..... ۲۱۷

- روایات بلال و ابی ذرّ و علی بن ابی طالب علیه السّلام فی لزوم التّحدیث و مُذاکرته ..... ۲۱۷
- [شدّت اهتمام بر حفظ و نشر حدیث و حکایتی در این رابطه] ..... ۲۱۸
- فی الکوفه أربعة آلاف رجل یطلبون الحدیث؛ و الأعمش یجمع الصّبیان و یحدّثهم ..... ۲۱۹
- عدم جواز التّحدیث لغير أهله. قال الأعمش: لا تنثروا اللؤلؤ علی أظلاف الخنازیر ..... ۲۲۰
- دأب العلماء قديماً، تفتیش الطلاب عن عقیدتهم ثمّ تعلیمهم ..... ۲۲۱
- [لا ینبغی أن یطلب المرء الحدیث إلا بعد قراءة القرآن و حفظه کُلّه أو اکثره] ..... ۲۲۱
- [حدّثوا الناس بما یعرفون و دَعُوا ما یُنکرون] ..... ۲۲۲
- اهتمام الصّحابة و التّابعین بإعظام الحدیث ..... ۲۲۲
- الواردين علی الکوفه من الصّحابة و التّابعین و تعلیمهم النَّاس الحدیث ..... ۲۲۳
- [فتح آفریقا به دست جنود اسلام] ..... ۲۲۴
- اهتمام أصحاب الحدیث بحفظ الحدیث ولو بالسّفر إلى أماكن بعيدة و مدائن أخرى ..... ۲۲۴
- سفر ابی ایوب و جابر الأنصاریین إلى مدائن بعيدة لاستماع حدیث واحد ..... ۲۲۵
- [احادیث نبوی در فضیلت علم و عالم] ..... ۲۲۷
- اشتهر العراق بدار الصّرب، لكثرة ضربهم الأحادیث كضرب الدنانیر ..... ۲۲۷
- كثرة اختلاقی الحدیث و وضعه لكلّ من الطّائفتین خلاف الآخر ..... ۲۲۸
- أهل البيت مع عظیمهم فی الورع و النّقی و الصّفاء أرفع كثيرًا من أن یكذبوا علی رسول الله ..... ۲۲۸
- كثرة وضع الأحادیث بلغت إلى حدّ یعرف جماعة مخصوصون بأسام خاصّة ..... ۲۳۰
- جميع الأحادیث الواردة فی كتاب السّنة قبل التدوین، و توهم مؤلفه أنّها موضوعة و مختلقة فی حقّ علی بن ابی طالب علیه السّلام من ناحية الشّیعة، صحیحة مستفیضة متواترة؛ راجع کتابنا:
- الإمام شناسی و كتاب الغدير للعلامة الأمینی (قدّه) ..... ۲۳۱
- الأحادیث الواردة فی فضائل علیّ واردة فی كتب العامة و مسانیدهم و لا یتفرّد بها الشّیعة ..... ۲۳۳
- [نژادپرستی و تعصّب های گوناگون، عاملی دیگر در وضع و جعل حدیث] ..... ۲۳۴
- كثرة الوضاعین للحدیث رغبة للعامة لأخذ نوال منهم ..... ۲۳۵
- الأحادیث الموضوعه لفضائل السّور لأجل طرد النَّاس عن فقه ابی حنیفة و مغازی ابن إسحاق ..... ۲۳۶
- [وضع الاحادیث لتأيید المذاهب الفقهيّة و الكلامیة] ..... ۲۳۷
- حدیث: «لَسَبَقَ إِلَّا فی نصلٍ أو حُفٍّ أو حافرٍ أو جناحٍ» موضوعٌ، لرغبة المهديّ إلى اللّعب بالحمام ..... ۲۳۸

- ۲۳۹ ..... أحاديثُ موضوعَةٌ كُلُّ بِحَسَبِ مُنَاسِبَةِ مَوْرِدِ مَا
- ۲۳۹ ..... [الاعتراف بوضع أربعة آلاف حديث]
- ۲۴۰ ..... التفتيش عن الإسناد صار ضرورياً حين وَقَعُوا فِي روايات مجعولة
- ۲۴۰ ..... شِدَّةُ اِهْتِمَامِ الْعُلَمَاءِ بِقَبُولِ الْحَدِيثِ الْمُسْتَدِّ وَرَفْضِ مَا سِوَاهُ
- ۲۴۲ ..... إرسال الحديث بلا إسناد كإرسال فرسٍ أو بعيرٍ بلا أزيمةٍ و لا حَظِيمٍ
- ۲۴۳ ..... [طلاب علم برای تشخیص روایات مجعوله از صحیحہ به صحابہ مراجعه می کردند]
- الحارث الأعمور الهمدانيّ من أجلاء ثقات أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام، خِلافاً لصاحب
- ۲۴۳ ..... الكتاب و أمثاله من العُتَاءِ
- ۲۴۴ ..... [توصیف شیرنجر مستشرق آلمانی از علم رجال در اسلام]
- ۲۴۵ ..... [القرائن الثمانية التي تدلّ على الوضع]
- ۲۴۵ ..... ركافة اللفظ أو ركافة المعنى تدلّ على وضع الحديث
- ۲۴۵ ..... غالب الأحاديث الدالة على مدح البلدان أو الأثمار أو الفواكه، مجعولةٌ وُضعت بمناسبة المَحَلِّ
- ۲۴۶ ..... بعض الأحاديث المجعولة
- ۲۴۷ ..... الحديث المبينٌ للمعقول، أو المخالفٌ للمنقول، أو المناقضٌ للأصول، موضوعٌ (ابن الجوزي)
- ۲۴۷ ..... [ما يناقض نصّ الكتاب أو السنة المتواترة أو الإجماع القطعيّ تدلّ على وضع الحديث]
- ۲۴۸ ..... أحاديثُ الوصاية و الخلافة و الغدير، فوقَ حدِّ التواتر، رَعْمًا لصاحب الكتاب و صاحب المنار
- ۲۴۹ ..... [كُلّ حديث يدعى تواطؤ الصحابة على كتمان أمر، موضوعٌ]
- ۲۴۹ ..... [كُلّ حديث يُخالف الحقائق التاريخية، موضوعٌ]
- ۲۴۹ ..... [كل خيرٍ عن أميرٍ جسيم لا ينقله إلا واحدٌ موضوعٌ]
- ۲۵۰ ..... حَبَّةُ بَنِ جَوْبِرِيَّةٍ كَانَ شَيْعِيًّا صَدُوقًا ثَقَّةً رَغْمًا لِأَنْفِ مُعَانِدِيهِ وَ مُعَانِدِي أَضْرَابِهِ
- ۲۵۰ ..... [اشتغال الحديث على مجازفاتٍ و إفراطٍ في الثواب العظيم، دليلٌ على الوضع]
- ۲۵۰ ..... أهل العلم و الخبرة يَعْرِفُونَ الرَّوَايَةَ مِنْ مضمونها بلا احتياج إلى السَّنَدِ
- ۲۵۱ ..... جولد تسيهر: الحديث نتيجة التطور الدينيّ و السياسيّ و الاجتماعيّ في القرن الأوّل و الثاني
- ۲۵۲ ..... نَظْرِيَّةُ جولد تسيهر في تطوّر الحديث و دخول دسّ فيه
- ۲۵۳ ..... نظريّة غاستونويت، و أحمد أمين في وزان الأحاديث
- ۲۵۴ ..... إيراد أحمد أمين على البخاري و أضرابه، بأنهم ما اهتمّوا بصحّة المتن بل اهتمّوا بالأسناد فقط

- ۲۵۴ ..... [كان الوضع من اسباب جمع الحديث و تدوينه و تصنيفه]
- ۲۵۵ ..... [كتب في تواريخ الرجال و أحوالهم]
- تاريخ نيسابور لمحمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري (ابن البيع) من أعود التواريخ على الفقهاء  
بفائدة ..... ۲۵۵
- الجمع بين الرجال الصحيحين لابن القيسرائي، و تاريخ دمشق لابن عساكر ..... ۲۵۶
- تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني ..... ۲۵۷
- الطبقات الكبرى لابن سعد كاتب الواقدي ..... ۲۵۷
- [المدخل لمحمد بن عبدالله النيسابوري في الجرح و التعديل] ..... ۲۵۸
- ۲۵۹-۲۶۱ ..... ۶. مطالبی متنوع پيرامون وضع و جعل حديث  
صاحب المستدرک وفقاً للمحقق الكاظمي ادعى أن الصدوق كان يُعَيِّرُ الرّواياتِ طَبَقًا  
لمعتقده و مذهبه ..... ۲۵۹
- صاحب المستدرک ادعى أن الجامعة المعروفة كانت مختصرة من الجامعة المفصلة و لما لم يكن  
الزيادات موافقا لمذهب الصدوق أسقطها منها ..... ۲۶۰
- [قياس احاديث مرحوم صدوق با احاديث مرحوم كليني] ..... ۲۶۰
- راجع به بعضی از احايث موضوعه ..... ۲۶۱
- [متن رواياتی از عامه كه شهادت بر جعلی بودن آن می دهد] ..... ۲۶۲
- روایات غير صحيح وارد در تفسير منسوب به امام عسكري، و وارد در کافی كليني ..... ۲۶۳
- رواية روضة الكافي في تهديد يزيد - لعنه الله - علي بن الحسين عليهما السلام على القتل ..... ۲۶۴
- [درباره قاعده لطف و روايت مرفوع و مسند] ..... ۲۶۵
- درباره حديث: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ الصَّفْرِ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ» ..... ۲۶۶
- [كلام آقای بروجردی درباره برخی روايات جعلی] ..... ۲۶۷
- [سانسور و حذف بسیاری از احاديث توسط عامه] ..... ۲۶۷
- فصل سوّم: رساله الحاقیه، ردّ كتاب الأخبار الدّخيلة، راجع به توقيع وارد در**  
**۲۸۸ - ۲۶۹**  
**ماه رجب**
- مطالبی راجع به توقيع وارد در ماه رجب ..... ۲۷۱
- [ردّ كلام صاحب كتاب الأخبار الدّخيلة درباره توقيع وارد در ماه رجب] ..... ۲۷۴
- پاسخ اشكال اول در معنای: «بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئَتِكَ» ..... ۲۷۷

- ۲۸۰ ..... [مشیت پروردگار متعال از صفات او است] ..... [پاسخ اشکال دوم در مرجع موصول: «الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا»]
- ۲۸۰ ..... [پاسخ اشکال سوم در تساوی ملائکه با خداوند]
- ۲۸۱ ..... [غیر متعمقین در مباحث توحیدی، اهل توحید را تکفیر می‌کنند]
- ۲۸۲ ..... [پاسخ اشکال چهارم در معنای: «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ»]
- ۲۸۴ ..... [تحقیقی پیرامون کلمه «فقد» در کتب لغت]
- ۲۸۵ ..... [پاسخ اشکال پنجم در معنای: «وَالْبُهْمِ الصَّافِينَ»]
- ۲۸۶ ..... [پاسخ اشکال ششم در معنای: «وَأَصْلَحَ لَنَا خَبِيئَةَ أَسْرَانَا»]
- ۲۸۷ ..... [پاسخ اشکال هفتم در علت عدم تصریح به حرمت شهر رجب]
- ۲۸۷ ..... [پاسخ اشکال هشتم در علت عدم تصریح به حرمت شهر رجب]
- فصل چهارم: تحقیق و تتبعی پیرامون شروح صحیفه سجّادیه ۴۵۲ - ۲۸۹**
- کلام آقا شیخ آقابرگ طهرانی (ره) دربارهٔ سند صحیفهٔ سجّادیه ..... ۲۹۱
۱. الصّحیفه الرَّابِعَة السّجّادیه، تألیف: حسین بن محمّد تقی النّوری (طبع)
- طهران) ۲۹۹ - ۲۹۳
- دعای حبیب عطار کوفی از حضرت سجّاد: «یا من أحرارَ کُلِّ شیءٍ ملکوتًا و قهر کُلِّ شیءٍ جبروتًا» ..... ۲۹۳
- دعای حضرت سجّاد علیه السّلام: یا من قصّده الصّالون فأصابوه مُرشدًا ..... ۲۹۴
- [دعای حضرت سجّاد علیه السّلام در تسبیح پروردگار] ..... ۲۹۵
- أحینی ما علّمت الحیوة خیرًا لی ..... ۲۹۵
- در کتاب *إقبال* سید بن طاووس، اعمال شهر رمضان وجود ندارد ..... ۲۹۶
- کتاب اعمال رمضان سید، به نام *مضمار السّبِق* فی میدان الصّدق فی اعمال شهر رمضان، و یا به نام کتاب *المضمار*، و کتاب *التمام لمهام شهر الصیام* می‌باشد ..... ۲۹۷
۲. شرح الصّحیفه الکامله السّجّادیه تألیف: سید محمّد باقر داماد (طبع)
- اصفهان) ۳۰۶ - ۳۰۱
- [شیخ بهایی از نگاه میرداماد: إنّ هذا العربیّ رجلٌ فاضلٌ] ..... ۳۰۱
- میرداماد مشرب فلسفه اشراقیه داشته است ..... ۳۰۱
- قصیدهٔ میرداماد در طوس زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السّلام ..... ۳۰۲
- اشعار عربی و فارسی میرداماد از مقدمهٔ شرح صحیفهٔ سجّادیهٔ میرداماد ..... ۳۰۳

- تحقیق میرداماد راجع به معنی «إملاء» و معنی «وَلَايَت» ..... ۳۰۵
۳. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه، تألیف: حاج سید علینقی فیض  
الاسلام ۳۱۰-۳۰۷
- بلیغ بصره درباره صحیفه گفت: «خُذُوا عَنِّي حَتَّى أُمَلِّي عَلَيْكُمْ»، و أخذ القلم و أطرق رأسه،  
فما رفعه حَتَّى مات ..... ۳۰۷
- سند صحیفه سجّادیه با تحریر فیض الإسلام ..... ۳۰۷
- [در معنای لغوی کلمه صحیفه] ..... ۳۰۸
- [سفارش امام صادق علیه السّلام به فرزندشان اسماعیل] ..... ۳۰۹
- حسین ذوالدمعة و یا ذوالعبرة یکی از پسران زید بن علی بوده است ..... ۳۰۹
- عیسی مَوتَمَ الأشبال، و محمد دو پسر دیگر زید بن علی بوده اند ..... ۳۰۹
- [املاء هفتاد و پنج دعای صحیفه به متوکل بن هارون توسط امام صادق علیه السّلام] ..... ۳۱۰
- [افزوده‌های بر ابواب صحیفه به لفظ أبو عبدالله حسنی است] ..... ۳۱۰
۴. صحیفه کامله سجّادیه، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی (طبع آخوندی) ۳۱۱
- [صحیفه سجّادیه تأمین کننده نیاز انسان در مقام راز و نیاز] ..... ۳۱۱
۵. الصّحیفه الثّالثة السّجّادیه، تألیف: میرزا عبدالله أفندی اصفهانی ۳۱۵ - ۳۱۳
- میرزا عبدالله گوید: هر یک از امامان دارای مزایا و خواصی بخصوصهم بوده‌اند ..... ۳۱۳
- صاحب صحیفه ثلثه: ما به سندهای دیگری، و به دعا‌های دیگری اضافه بر این ادعیه،  
برخورد کرده‌ایم ..... ۳۱۴
۶. الصّحیفه الخامسة السّجّادیه، تألیف: سید محسن العاملی ۳۵۶ - ۳۱۷
- یک دعا از ادعیه ساقطه از صحیفه: الحمد لله الذی تجلّی للقلوب بالعظّمة ..... ۳۱۷
- [امام سجّاد علیه السّلام: و آثار الجّد علی التّقصیر و الرّیث فی أمرک] ..... ۳۱۹
- کتاب العیون و الجّنة الواقیة و الجّنة الباقیة کفعمی غیر از جّنة الأمان الواقیة اوست که معروف  
به مصباح است ..... ۳۱۹
- از حضرت امام سجّاد علیه السّلام: اللهمّ إني أعوذ بك أن تحسّن في مرأى العیون علانیتی ..... ۳۲۰
- [جنایات مسرف بن عقبه و دشمنی وی با امام سجّاد علیه السّلام] ..... ۳۲۰
- دعای حضرت در وقت نزول مسرف بن عقبه: رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ قَلَّ لَكَ  
عندها شُکری! ..... ۳۲۰
- دعای حضرت در وقت نزول مسرف بن عقبه به مدینه در وقعه حرّه ..... ۳۲۱



- تعلیم حضرت امام سجّاد به حسن بن حسن بن ابی طالب دعایی را و خلاصی او از پانصد  
 ۳۲۲ ضربه شلاق .....  
 ۳۲۳ دعای حضرت در نفرین بر اهل شام .....  
 دعای مستجاب کما فی الصّحیفه الثالثه و الخامسه علی ما رواه الشیخ أبوعلی الطبرسی فی  
 ۳۲۵ کتاب کنوز النّجاح .....  
 فی مکارم الأخلاق و الصّحیفه الرابعه و الخامسه: اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيَتَ بِهَا  
 ۳۲۶ علی مغالِق أبواب السّمَاء .....  
 [امام سجّاد علیه السّلام: إلهی غارت نجوم سواواتک و هَجَعَتْ عِيُونَ أَنَامِكْ] .....  
 ۳۲۷ [دعای حزین از امام سجّاد علیه السّلام: أَنَا جِيكَ يَا مَوْجُودًا فِي كُلِّ مَكَانٍ] .....  
 ۳۲۹ إلهی کیف أدعوك و قد عَصَيْتُكَ .....  
 ۳۳۰ .....  
 ۳۳۱ دعاؤه علیه السّلام فی التّذبه و المناجات: يَا نَفْسُ! حَتَّامٌ إِلَى الْحَيَاةِ سَكُونُكَ؟! .....  
 أوّل هذه المناجاة شعراً: «فَهْمٌ فِي بَطُونِ الْأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا \* مُحَاسِنُهُمْ فِيهَا بَوَالٍ دَوَائِرُ» و  
 ۳۳۲ جميع هذه المناجاة مشحونٌ من النّظم و التّشّ .....  
 ۳۳۴ و من نثره: فَالْبِدَارَ الْبِدَارَ، وَ الْجِدَارَ الْجِدَارَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَكَائِدِهَا .....  
 ۳۳۶ و مِن نَظْمِهِ: فَكَمْ مُوجِعٍ يَبْكِي عَلَيْهِ تَفَجُّعًا \* وَ مُسْتَنْجِدٍ صَبْرًا وَ مَا هُوَ صَابِرٌ .....  
 ۳۳۷ و من نثره: ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ سَعَةِ قَصْرِهِ إِلَى ضَيْقِ قَبْرِهِ فَحَشَا بِأَيْدِيهِمُ التُّرَابَ .....  
 ۳۳۸ و مِن نَظْمِهِ: تُخْرَبُ مَا يَبْقَى وَ تَعْمُرُ فَانِيًا \* وَ لَا ذَاكَ مَوْفُورٌ وَ لَا ذَاكَ عَامِرٌ .....  
 ۳۳۹ و كان من دعائه عليه السّلام في المناجاة و الثّناء على الله تعالى نَظْمًا .....  
 ۳۳۹ مَلِيكَ عَزِيزٍ لَا يَرُدُّ قِضَاؤُهُ \* عَلِيمٍ حَكِيمٍ نَافِذُ الْأَمْرِ قَاهِرٌ .....  
 ۳۳۹ [اللّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ شَرِّ رِجَالِ خَلْقِكَ] .....  
 ۳۴۰ [اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَحَبَّ فَيْكَ وَ أَنْتَ لِي مَبْغُضٌ] .....  
 ۳۴۰ اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ .....  
 ۳۴۱ [اللّهُمَّ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ] .....  
 ۳۴۱ دعَاءٌ يُعَلِّقُ عَلَى الْعِضْدِ الْأَيْسَرِ لَوْجَعَ الطَّحَالِ .....  
 ۳۴۲ و كان من دعائه عليه السّلام لمحمّد بن شهاب الزّهري .....  
 ۳۴۳ دعاؤه إذا أوى إلى فراشه: اللّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ قَبْلَكَ .....

- دعاؤه علیه السلام فی آخر لیلۃ من شهر رمضان حین یجمع عیبده و إمامه ..... ۳۴۳  
 دعاء السّجّاد فی الرّابع عشر من شهر رمضان، علی ما فی کتاب المضمهر للسید الذی اشتبهوه و  
 سمّوه الإقبال ..... ۳۴۶  
 [کان من دعائه علیه السلام فی الیوم الخامس عشر من شهر رمضان] ..... ۳۴۶  
 دعاؤه علیه السلام یطلب من الله تعالی الشّهادة ..... ۳۴۷  
 شرح قتل و تشرید و نهب بنی امیه مدینه را و رجوع شیعه به حضرت امام سجّاد و دعای  
 حضرت در نفرین بر آنها و تکان دادن خیطی را که جبرائیل آورده بود، و زلزله شهر مدینه و  
 کشته شدن سی هزار نفر، و ترحم حضرت ..... ۳۴۷  
 من دعائه علیه السلام فی الاستسقاء فی مکّه ..... ۳۵۰  
 دعاؤه علیه السلام فی حرمله بن کاهله: اللهم اذقه حرّ الحديد، اللهم اذقه حرّ النار ..... ۳۵۱  
 جریان دستگیری مختار حرمله بن کاهله را، و بریدن دستها و پاهای وی را، و افکندن او  
 در قصبهای آتش زده شده ..... ۳۵۲  
 دعای حضرت در نفرین بر ابن زیاد: اللهم لا تمّتنی حتی تُرینی رأس ابن زیاد و أنا أنغدی ..... ۳۵۳  
 استهزاء ضمیره بن معبد به گفتار حضرت سجّاد در تشییع جنازه دشمن خدا، و نفرین  
 حضرت درباره او ..... ۳۵۴  
 دعای حضرت درباره عبدالملک بن مروان: اللهم اره حرمة أولیائک عندک ..... ۳۵۵  
 ۷. شرح صحیفه سجّادیه، تألیف آیه الله مدرّس چهاردهی (طبع  
 تهران) ..... ۳۵۷ - ۳۵۹  
 اشکال بعضی از علماء در دادن خمس به بنی طباطبا، بدون وجه می باشد ..... ۳۵۷  
 سه وجه برای تسمیه «طباطبا» ذکر کرده اند (ت) ..... ۳۵۷  
 ۸. الصحیفه السّجّادیه الجامعه؛ تألیف سید محمدباقر الموحّد الأبطحی  
 (طبع قم) ..... ۳۶۱ - ۳۶۷  
 [کلام حضرت: اللهم رضنی بما قضیت و عافنی فیما أمضیت] ..... ۳۶۱  
 کلام حضرت: فلا حول لنا إلا بقوتک، و لا قوه لنا إلا بعونک ..... ۳۶۱  
 [دعاؤه علیه السلام إذا أحزنه أمر] ..... ۳۶۱  
 [اللهم إنی أسألك العافیة و الشکر علی العافیة] ..... ۳۶۲  
 [اللهم إنی أسألك تعجیل ما تعجیله کان خیرا لی] ..... ۳۶۲

- ۳۶۳ ..... و اجعلنا من الذين فتقت لهم رتق عظيم غواشي جفون حدق عيون القلوب
- ۳۶۳ ..... إلهي ليتني كنت طيرًا فأطير في الهواء من فرقك
- ۳۶۴ ..... [إلهي، ليت أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي]
- ۳۶۴ ..... [دعاؤه عليه السلام في سجدة الشكر عن القائم عليه السلام]
- ۳۶۴ ..... از ادعیه حضرت: عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ
- ۳۶۵ ..... [مَنْ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ، وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ]
- ۳۶۵ ..... [أسانيد/الصحيفة تزيد على الآلاف والألوف]
- ۳۶۶ ..... رؤیای محمدتقی مجلسی امام زمان را و دلالت به محمدتاج فرح و اعطاء صحیفه سجادیه
۹. نور الأنوار شرح صحیفه سجادیه، تألیف سید نعمت الله جزائری (طبع سنگی)
- ۳۶۹ - ۳۷۵
- ۳۶۹ ..... [در اعتدال و فضیلت آدمی همان بس که معایش معدود باشد]
- ۳۶۹ ..... [اختصاصی بودن کلمه امیرالمؤمنین و احادیث صریح و فراوان در این باب]
- ابن الأثیر: زَعَمَتِ الرَّوْفُضُ أَنَّ سَيِّدَنَا عَمْرٌ كَانَ مُحْتَنًا، كَذَبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانَ بِهِ دَاءٌ دَوَاؤُهُ
- ۳۷۰ ..... ماء الرجال
- ۳۷۰ ..... معصیت و گناه بعضی از اولاد امامان، به ما جرأت نمی دهد تا هتک عرضشان را بنمائیم
- ۳۷۱ ..... [در معنی لغت أملاه]
- ۳۷۲ ..... ذهب المرتضى إلى أن جميع من انتسب إلى هاشم ذكوراً و إناثاً من السادات، و يجب ترتيب الأثر
- ۳۷۲ ..... [در معنی لغت ولایة]
- مخالفت محمد و ابراهیم مانند مخالفت های اکثر ما شیعیان است، و آن موجب سب و لعن نمی گردد
- ۳۷۲ ..... [در معنی حوقله: لا حائل عن المعاصي، و لا قوة على الطاعات إلا بالاستعانة منه تعالى]
- ۳۷۴ ..... [معنی و لغات كثيرة کلمه جبرئیل]
- علامه مجلسی: در هر یک از سه شب قدر مقداری از امور تقدیر می گردد: در اول انشاء، و در دوم إبرام، و در سوم احکام لا یرد و لا یرد و لا یرد
- ۳۷۴ ..... [در معنی لغت الرحبة]
- ۳۷۵ ..... ۱۰ ریاض السالکین، تألیف سید علی خان الحسینی المدنی الشیرازی (طبع سنگی)
- ۳۷۷ - ۴۲۶

- ۳۷۷ اولین زمان شیوع لقب شمس الدین و أمثاله، شروع تلقیب أمراء ترک به شمس الدوله و أمثاله بود
- ۳۷۷ کیفیت تلفظ لفظ ربیع الأول و ربیع الثانی
- ۳۷۸ ترجمه أحوال عکبری و وجه تسمیه وی، و معنی مُعدّل
- ولید بن عبدالملک پس از قتل و صلب یحیی، سرش را به مدینه فرستاد و در دامن مادرش
- ۳۸۰ «ریطه» انداخت
- ۳۸۱ ترجمه أحوال امام جعفر صادق علیه السلام از شیخ مفید و شیخ کمال الدین بن طلحه شافعی
- توصیف ابن طلحه شافعی حضرت امام صادق را به: حتی إن من كثرة علومه المفاضة علی
- ۳۸۲ قلبه من سجال التقوی - الخ
- ۳۸۲ [تأسف شدید امام صادق علیه السلام در خبر شهادت عمویشان زید]
- روایت آمدن فضیل بن یسار بعد از شهادت زید به مدینه و ملاقات با حضرت امام صادق
- ۳۸۳ علیه السلام
- ۳۸۴ روایات وارده در شهادت حضرت زید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
- ۳۸۶ روایات وارده درباره عظمت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
- ۳۸۷ روایت جابر درباره حضرت امام محمد باقر علیه السلام از لسان رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۸۸ نهی حضرت امام صادق علیه السلام، حسن بن راشد را از تعییب و تنقیص زید
- زیدیّه علاوه بر علم و شجاعت و فاطمی بودن (خواه از اولاد امام حسن و یا امام حسین)
- ۳۸۹ شرط امامت را خروج به سیف می دانند
- ۳۹۰ مجموعه روایات وارده راجع به زید بن علی بن الحسین که از هر لوثی وی را تبرئه می کند
- ۳۹۱ روایات داله بر عدم جواز خروج، و لزوم تقیه و إسکان در بیت حتی یخرج القائم
- ۳۹۲ أنحاء و أقسام علم ائمه علیهم السلام بنا به شرح و تفصیل سید علیخان کبیر مدنی شیرازی
- ۳۹۳ روایت ابن خرزاز قمی در کفایة الأثر مبنی بر آنکه زید بن علی قائل به امامت خویشان نبوده است
- روایت خرزاز در کفایة الأثر راجع به عظمت زهد و عبادت و قیام و صیام و مراقبه حضرت
- ۳۹۴ زید بن علی
- ترجمه احوال اسماعیل أعرج أبو محمد (پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام) که
- ۳۹۵ اسماعیلیه وی را امام می دانند
- اسماعیلیه که قائل به امامت اسماعیل هستند، بعضی گویند: وی زنده است، و بعضی گویند:
- ۳۹۶ مرده است اما امامت در اولاد او می باشد
- ۳۹۷ روایت وارده در بداء به واسطه موت اسماعیل و معنی بداء

- آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ» در مکه نازل شد که مفتاح کعبه را به عثمان بن طلحه  
رد کنند ..... ۳۹۸
- ترجمه احوال سه پسران زید بن علی علیهما السلام: ۱. حسین ذوالدمعة ۲. عیسی ۳. محمد ۴۰۰  
جلالت محمد بن زید، و قضیه نجات دادن وی محمد بن هشام بن عبدالملک را به لطائف الحیلی  
هنگام امر منصور به توقیف او در مسجد الحرام ..... ۴۰۱
- نسب سید علیخان کبیر مدنی شیرازی، به محمد بن زید بن علی بن الحسین منتهی می گردد ۴۰۳  
کلام یحیی: «امام محمدباقر و امام جعفر صادق مردم را دعوت به حیات می نمایند و ما آنها را  
دعوت به مرگ می کنیم» فيه إشکال واضح ..... ۴۰۳
- [در معنی لغت نعاس] ..... ۴۰۴
- علت خواب و بیداری، و فوائد و منافع خوابیدن ..... ۴۰۴
- علت رؤیای صادقه، و رؤیاهائی که احتیاج به تعبیر دارند، و اقسام أضغاث أحلام ..... ۴۰۵
- معنی خواب و رؤیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و مفاد: «إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَقَلْبِي لَا يَنَامُ» ۴۰۷  
[تحقیق در معنی و اشتقاق کلمه جبرئیل و حقیقت وجود آن] ..... ۴۰۸
- کلام فلاسفه و ظاهر شرع، در کیفیت و حقیقت وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۰۹  
کلام امیر نظام الدین احمد، در آنکه حقیقت وحی اولاً نزول از مراتب عالیه و سپس ظهور در  
مظاهر می باشد ..... ۴۰۹
- وحی عبارت است از تلقی نفس پیامبر آن مورد را از ملک، و سپس تمثّل آن را یا با ملک در  
حسّ مشترک و سپس در حسّ ظاهر، سپس در خارج ..... ۴۱۰
- موافقت کلام صدر المتألهین با امیر نظام الدین احمد جدّ سید علیخان، در تحقّق وحی به تنزل  
از مراتب عالیه به سافله ..... ۴۱۲
- اقسام رؤیا و وحی الهی، مجموعاً به دلیل استقراء چهارده قسم می باشد ..... ۴۱۲
- طبق روایات عامه، المعتضد بالله عباسی مستدلاً به آیه: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ» فی القرآن، عازم  
بر لعن معاویه (در سنه ۲۸۴) بر فراز منابر گردید ..... ۴۱۵
- معنی «خمس و ثلاثین من مهاجرک» یعنی پس از ده سال از هجرت تو، و بیست و پنج سال  
حکومت سه خلیفه غاصب که چرخ اسلام از حرکت باز ایستاد ..... ۴۱۵
- مراد از حکومت فراغه، عباسیون هستند که عددشان ۳۷ نفر و مدّت سلطنتشان ۵۲۴ سال به  
طول انجامید ..... ۴۱۷
- معنی دقیقی برای آیه: و ما أدریک ما لیلۃ القدر ..... ۴۱۸

- روایت وارده از امام محمدباقر علیه السلام در شدت و مصائبی که بر شیعه در زمان معاویه گذشت ..... ۴۱۹
- روایت مدائنی در شدت و غلظت معاویه با شیعیان در اقطار جهان ..... ۴۲۰
- سفیان بن ابی لیلی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام گفت: السلام عليك يا مُدَدُ المؤمنین! ..... ۴۲۱
- روایت حضرت امام حسن مجتبی برای سفیان بن ابی لیلی در حکومت مرد واسع البلعوم: معاویه ..... ۴۲۲
- در علت صلح امام حسن و قیام امام حسین علیهما السلام دو علت بیان شده است: اول حدیث مکتوب، دوم وصیت مختومه ..... ۴۲۲
- علت دوم، عمل به مقتضای ظواهر امر و امکانات و مقتضیاتی که در هر زمان پیش می آمده است ..... ۴۲۳
- سدیر صیرفی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می گوید: چرا قیام نمی کنی درحالی که صد هزار، دویست هزار، و نصف دنیا شیعه داری؟! حضرت می فرماید به عدد این بزها هم (یعنی ۱۷ عدد) ندارم ..... ۴۲۴
- وجه تلقیب حضرت به صادق، در مقابل جعفر کاذب است ..... ۴۲۶
۱۱. شرح و ترجمه صحیفه کامله سجّادیه، تألیف حاج میرزا ابوالحسن  
شعرانی (طبع طهران) ..... ۴۲۷-۴۵۲
- معنی و تفسیر بداء از آیه الله شعرانی ..... ۴۲۷
- حقیقت بداء، تغییر مطلب دانسته شده از لوح محو و اثبات به لوح محفوظ می باشد ..... ۴۲۸
- نقل کلام جدّ سید علیخان کبیر در کیفیت وحی که: به عکس علوم خارجی که از ظاهر به باطن می رود، وحی از باطن به ظاهر می رسد ..... ۴۲۸
- تعلق نفس به بدن مثل تعلق عاشق به معشوق است؛ نه حلول در بدن ..... ۴۲۹
- موجود محدود دارای اثر خاص است و کار خود را فقط می کند، و اما خداوند حد ندارد؛ بسط الحقیقه کلّ الأشياء ..... ۴۳۰
- اقتصار بردعاهای مأثوره بدون دلیل می باشد؛ هر دعائی که دارای مضمون صحیح است می توان آن را خواند ..... ۴۳۱
- [اشکالات وارد بر کلام میرزا ابوالحسن شعرانی (ت)] ..... ۴۳۲
- [خواندن خدا به اسم اعظم مربوط به فنای ذات ولی است نه لقلقه لسان] ..... ۴۳۶
- [اولیای خدا اسم اعظم دارند] ..... ۴۳۶
- [تواتر در قرآن کریم] ..... ۴۳۷
- [درباره حقیقت نفس] ..... ۴۳۷
- [در لزوم مرشد ستوده] ..... ۴۳۹

- ۴۳۹ ..... [دربارهٔ مادر امام سجّاد علیه السّلام]
- ۴۴۱ ..... [إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعٌ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ]
- ۴۴۱ ..... [دربارهٔ استعمال کلمهٔ کافّه]
- ۴۴۲ ..... [دربارهٔ مفاد: اللّهُمَّ وَاْمُرْجُ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ]
- ۴۴۳ ..... [باد، علّت معدّه و ملائکه، علّت فاعلی برای حرکت ابر است]
- ۴۴۳ ..... [راجع به تجرّد قوّهٔ عاقله]
- ۴۴۴ ..... [راجع به تواتر قرآانات سبعة]
- ۴۴۵ ..... [دعای رؤیت هلال دلالتی بر نحوست ماه ندارد]
- ۴۴۶ ..... [بخل در مبدأ فیض الهی راه ندارد]
- ۴۴۷ ..... [تَوْفِیْقَاتُ أَسْمَاءِ الْهَى]
- ۴۴۹ ..... [فضیلت آیهٔ الکرسی و مراد از آن]
- ۴۵۱ ..... [مراد از بلوغ در فقرهٔ حمداً یبلغ الوفاء]
- ۴۵۳ - ۵۹۶** **فصل پنجم: احادیث برگزیده**
- ۴۵۵ - ۴۷۵ **۱. کنز العمال**
- ۴۵۵ ..... [برگزیدهٔ احادیث کتاب کنز العمال پیرامون فتن]
- ۴۷۷ - ۵۴۵ **۲. احیاء العلوم**
- ۴۷۷ ..... [برگزیدهٔ احادیث احیاء العلوم غزالی پیرامون اخلاق]
- ۵۴۷ - ۵۹۶ **۳. مطالب متنوع حدیثی**
- ۵۴۷ ..... [دربارهٔ احادیث: «نهی النبی عن الغرر» و «الإسلام یُجِبُّ ما قبله»]
- ۵۴۸ ..... [راجع به نوشتهٔ روی قبر فاطمه زهراء سلام الله علیها]
- ۵۵۰ ..... [در معنای «اسْتَمَرَّتْ حَدَاءً»]
- ۵۵۲ ..... [بعضی از احادیث متداوله که در کتب حدیث نیستند]
- ۵۵۴ ..... [المُلْکُ یَبْقَى مع الْکُفْرِ و لَا یَبْقَى مع الظُّلْمِ]
- ۵۵۴ ..... [حدیث شریف: «لو دُلِیْتُمْ بِالْأَرْضِ السُّفْلِی»]
- ۵۵۵ ..... [راجع به آثار و خصائص و معنای امام]
- ۵۵۶ ..... [لا یجتمع المال إلاّ بخصال خمس]
- ۵۵۶ ..... [نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از قتل پنج حیوان و امر به قتل پنج حیوان دیگر]
- ۵۵۷ ..... [دو حدیث زیبا از لسان العرب و نهج البلاغه]

- ۵۵۸ ..... [تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر انسان، معلول نفس و اراده و اختیار اوست]
- ۵۵۹ ..... راجع به اسم گذاری اطفال و تعیین اسماء حسنه
- ۵۵۹ ..... راجع به تفسیر خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الخیف
- ۵۶۱ ..... [اعتراض بعض صحابه بر حضرت رسول الله در حجّة الوداع]
- ۵۶۲ ..... [خطبه رسول خدا در بطن عرفه]
- ۵۶۳ ..... [لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا]
- ۵۶۴ ..... [مغفرت عامّه الهی در عرفه]
- ۵۶۴ ..... راجع به خطبه رسول الله در مسجد الخیف در حجّة الوداع
- ۵۶۵ ..... [من مات ولم یغز ولم یحدّث به نفسه مات علی شعبة من نفاق]
- ۵۶۶ ..... [تشابه و تفاوت بین عوام و علماء ما با عوام و علماء یهود]
- ۵۶۹ ..... [فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد در نصوص صحیحۀ عامّه]
- ۵۶۹ ..... [راجع به حدیث: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً»]
- ۵۷۰ ..... [فضائل اهل بیت در نصوص عامّه]
- ۵۷۱ ..... [فریاد یأس و ناامیدی ابلیس در روز غدیر خم]
- ۵۷۲ ..... [دسیسه عدّه‌ای از منافقین نسبت به خلافت بعد از رسول خدا]
- ۵۷۳ ..... [روایت: «ذُکِرَ عَلَیَّ عِبَادَةٌ» در نصوص عامّه]
- ۵۷۳ ..... [روایتی در فضیلت عمّار]
- حدیث مناشدۀ امیرالمؤمنین در مسجد رسول خدا در زمان عثمان در حضور جماعت کثیری  
از مهاجرین و انصار
- ۵۷۴ ..... [انسان نمی تواند از امراء خود در معاصی خدا پیروی کند]
- ۵۷۵ ..... [خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در رفع حجاب های نور توحید برای اولیاء خدا]
- ۵۷۶ ..... [فقره‌ای از وصیّت رسول الله به امیرالمؤمنین علیهما السلام]
- ۵۷۷ ..... [رساله پنج حدیث میرسید علیخان شیرازی]
- ۵۷۸ ..... [در وجه تسمیۀ مکه]
- ۵۸۰ ..... [نکاتی از کتاب مالی مرحوم صدوق]
- ۵۸۱ ..... [مطالبی پیرامون سه حدیث از قصص العلماء تنکابنی]
- ۵۸۳ ..... [در معنی أَكثَرُ اهل الجنة البُله]



- ۵۸۳ ..... [بهترین عمل در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام]
- ۵۸۴ ..... [تحقیق در لغت ارجه در مقبوله عمر بن حنظله]
- ۵۸۵ ..... [احادیثی از الحادیقه الهلالیه تألیف شیخ بهائی]
- ۵۸۷ - ۶۴۴** **بخش دوم: ابحاث تفسیری**
- ۵۸۹ - ۵۹۶** **فصل اول: عدم تحریف در قرآن**
- ۵۹۱ ..... [عدم تحریف در قرآن]
- ۵۹۲ ..... غیر از جمعی از حشویه و اخباریون، کسی قائل به تحریف کتاب الله نیست
- ۵۹۳ ..... در قرآن کریم تحریف بای صورت، زیاده و نقیصه تحقق نیافته است
- ۵۹۴ ..... به ادله عقلیه و نقلیه، تحریف قرآن مردود است و قرآن معجزه ابدیت دین رسول الله است
- ۵۹۵ ..... [تاویل روایات داله بر وقوع تحریف در قرآن]
- ۵۹۷ - ۶۰۸** **فصل دوم: قرآء و اختلاف قرائتها**
- ۵۹۹ ..... بحث در «مالک یوم الدین» و «ملک یوم الدین»
- ۶۰۴ ..... قرآء سبعة مشهوره و مقدار حجیت قرائت آنها
- ۶۰۷ ..... قرآء ثلاثه، و کسانی که قرآن را جمع کرده اند
- ۶۰۹ - ۶۴۴** **فصل سوم: مطالب متنوع تفسیری**
- ۶۱۱ ..... [آیات داله بر عصمت انبیاء]
- ۶۱۲ ..... [آیات داله بر میت بودن کسانی که ادراک حق نمی کنند]
- ۶۱۳ ..... آیات داله بر علم غیب رسول الله و مواردی که در قرآن اخبار به غیب شده است
- ۶۱۶ ..... [آیاتی شایسته نظر و دقت]
- ۶۱۷ ..... آیات وارده به اسم مؤمن درباره علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۶۱۸ ..... [اثبات توحید در قرآن مجید با انواع طرق برهان]
- ۶۲۰ ..... درباره حتی یلیج الجمّل فی سمّ الحیاط
- ۶۲۲ ..... درباره آیه: «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ»
- ۶۲۶ ..... [نکته‌ای پیرامون کلمه تبیان در آیه: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ]
- ۶۲۶ ..... [آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» به مؤمنین اختصاص دارد]
- ۶۲۷ ..... [تفسیر آیه: «إِنَّ مَا توعَدُونَ لَأْتٍ»]
- ۶۲۸ ..... [مراد از اوّلت در آیه: «وَأَنَا أَوَّلُ الْمَسْلُومِينَ»]
- ۶۲۹ ..... [غیبت الهی دلیل بر حرمت فواحش]

- ۶۲۹ ..... [روایتی ذیل کریمه: «حسبنا الله و نعم الوکیل»]
- ۶۳۰ ..... [تفسیر آیه: «إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ»]
- ۶۳۵ ..... [راجع به تفسیر آیه نور]
- ۶۳۷ ..... [قرآن به سبک: «إِيَّاكَ أَعْنَى وَ اسْمَعَى يَا جَارَةَ» نازل شده است]
- ۶۳۷ ..... [منطق احساس و منطق عقل، و طرفداران این دو منطق]
- ۶۳۹ ..... [در معنی فرقان]
- ۶۴۰ ..... [مراد از آیه: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ»]
- ۶۴۱ ..... [ثعالبی و ثعلبی و دو اثر تفسیری از آنها]
- ۶۴۱ ..... [وجه تسمیه حضرت ابراهیم به خلیل]
- ۶۴۲ ..... [آیا پیغمبران ذیل از نسل حضرت ابراهیم بوده اند یا نه؟]
- ۶۴۲ ..... [بعضی از اقوام و عشیره حضرت ابراهیم علیه السلام]
- ۶۴۳ ..... [نسب حضرت عیسی و یحیی]
- ۶۴۳ ..... [بعضی خصوصیات مصحف کوچک طبع سوریا]
- ۶۴۵ ..... آثار منتشره

بخش اول:

ابحاث روائی



## فصل اوّل:

اجازہ نامہ ہا



تصویر مرحوم آیه الله، رجالی کبیر، آقا شیخ آغا بزرگ طهرانی، صاحب تألیف الذریعة.  
مرحوم علامه طهرانی به هنگام تحصیل در نجف اشرف از ایشان بهره‌ای فراوان  
بردند و از ایشان اجازه روائی دریافت نمودند.

## [توضیحی از مرحوم علامه طهرانی درباره اجازہ نامہ مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی به ایشان<sup>۱</sup>]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحضرة الشيخ، الإمام<sup>۲</sup>، ثقة الإسلام، حجة الشريعة و مروج الطريقتة و شيخ

---

۱- امام شناسی، ج ۱، ص ۱۹۰: ایشان پدر عیال دائی زاده ما بودند؛ چون مرحوم آقا میرزا محمد طهرانی صاحب کتاب مستدرک البحار - رحمة الله عليه - دائی پدر ما بودند و فرزند آن مرحوم که به نام آقا میرزا مهدی شریف عسکری طهرانی است، صبیبة مرحوم شیخ آقا بزرگ را تزویج کرده اند. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۲- لا یخفی أن الرأى و المبنى لسيّدنا الاستاذ آية الله العظمى العلامة الطهرانى - قدس الله نفسه الزكية - على عدم جواز استعمال كلمة «الإمام» لغير المعصومين من اهل بيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم؛ و ذكر هذا المطلب فى المجلّد الثامن عشر من سفره القويم و كتابه المستقيم المسّمى بمعرفة الامام عليه السلام. كما هو صار مصطلحاً من القاب بعض الاشخاص فى عصرنا هذا، و قد بذل جهده و صرف حميته الاسلاميّة لتنفيذ و تثبيت هذا الامر العظيم الذى هو ناموس الشيعة و الاسلام؛ و مع الأسف الشديد نرى عدم اهتمام الأشخاص من ذوى العلم و غيرهم بهذا الأمر.

ولكن المذكور هيهنا بقرينة الالف و اللام ليست الزعامة الدينية و رعاية الشؤون الاجتماعية، بل من حيث ان العالم المذكور المترجم له كان عبقرياً فى فنّ الدراية و الرجال و متضلّعاً فى سموه بين <

الطائفة الحقّة المحقّقة، شيخنا و مولانا الحاج شيخ محمّد محسن، المشهور بحاج شيخ آغا بزرگ الطهراني - أدام الله تعالى [ظله] - قد أجازني (في صبيحة يوم الجمعة، الثاني و العشرين من شهر جمادى الأوّل، سنة ١٣٧٥) أن أروى عنه جميع ما صحّت له روايته و صلحت له إجازته، من جميع تصانيف أصحابنا و كتبهم و رسائلهم و أصولهم و مسائلهم، المختصرة منها و المبسوطة، المطبوعة منها و المخطوطة المذكورة فيما كتبه من الدرّية إلى تصانيف الشّيعية، و سائر ما صنّفه علماء الإسلام في الحديث و الأحكام و غيرها من سائر الفنون المذكورة جُلّها في كشف الظنون، يَحْتَقُّ إجازاته العامّة عن مشايخه العظام حجج الإسلام و آيات الله في الأنام - عمّمهم الله بتيجان الغفران و أسكنهم الله في أعلى الجنان - . و كذا أجازني أن أروى عنه ما هو يروى عن مشايخ أهل السنّة بطرقه الخمسة. و الصّلاة و السّلام على سيّدنا محمّد و آله الطّاهرين.

و أنا العبدُ الفقيرُ الجاني المسيء

محمّد حسين بن محمّد صادق الحسيني الطهراني<sup>١</sup>

[إجازته نامه مجمل مرحوم شيخ آقابزرگ طهراني به مرحوم علامه طهراني]

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقيت

بعد الحمد لله و الصّلاة و السّلام على رسول الله و على آله المعصومين آل

﴿ الأقران و الأبدال صار امامًا لهم من هذه الحيثية؛ كما هو المصطلح و المتعارف بين النحويين يقولون: سيويه امام النحويين، و الطبري امام المورّخين، و الفخر الرازي امام المفسّرين، و هكذا. فعلى هذا لا يكون استعمال هذا اللفظ في هذا المقام مغايرًا لما رام - قدّس سرّه - من قبل في تأليفاته القيّمة؛ كما نحن نعتقد بذلك أشدّ الاعتقاد و نراه ديننا و مذهبنا. (معلّق)



الله. لا يخفى أن السيد السند، الثقة المعتمد، الورع التقى، الحبيب النسيب، العلامة الفهامة، حضرت السيد محمد حسين (نجل العلامة السيد محمد صادق، راية السيد إبراهيم - رحمها الله -) الحسينى الطهرانى - بلغه الله غاية الآمال و الأمانى - قد جاور النجف الأشرف سنين متواليه، بعد ما فرغ من العلوم الآلية و نال بشهادات أساتيده فى المدارس العالية الإيرانية، فحضر فى النجف معاهد العلم و مدارسها، و أكب على مجالس العلماء الأعلام و دروسهم فى الفقه و الأصول خارجاً، مجتهداً فى العمل غايته، كاتباً ما استفاده من تقريراتهم بفهمه النقاد و ذهنه الوقاد، حتى حصلت له ملكة إستنباط الأحكام الإلهية من الكتاب و السنة النبوية و صار من المجتهدين، فاضطر إلى العود إلى وطنه لبعض الضرورات. و قد استجاز منى فى الرواية قبل سنين، فأجزته أن يروى عنى جميع ما أرويه عن مشايخى، و قد كتب تفاصيلهم بقلمه. فأرجو من مكارمه أن لا ينسانى من بركات دعائه.

حررته بيدي المرتعشة فى دارى فى النجف الأشرف، يوم الإثنين، الثامن عشر من ربيع الثانى، سنة سبع و سبعين و ثلاث مائة و ألف.

الفانى: آغا بزرگ الطهرانى، عفى عنه

[اجازة نامه مفصل روائى مرحوم شيخ آقا بزرگ طهرانى به مرحوم

علامه طهرانى]

هذه إجازة العلامة الحاج شيخ آغا بزرگ الطهرانى، مدّ ظله

لهذا العبد الفقير محمد حسين الحسينى الطهرانى، غفر له

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم على نعمائك المستفيضة المتظافرة، و نشكرك على الأثك المتتالية

المتواترة التي لا تقدر على ضبط نواذرها مكاتبات الأحاديث و مُصمّرات الروايات، و لا تقوى على ثبت شواذها مُسلسلات صحاح النصوص و مسانيد الموثقات، و نُصَلّي و نُسلم على سيّد أهل الأرضين و السماوات، خاتم أنبيائك المرسل من عندك إلى كافّة البريات بشريعة ناسخة لمنسوخات سواف العصور، ملائمة للطباع، مقبولة للعقول بكرّ الدهور، موضوعة أسانيدُها على أصول العدالة و الاستقامة، مرفوعة عن متونها أحاد الظلامه و الدّهامة. اللهم فكما جعلت شرعه مَدَى الدهر مستورا باقيا، و أوقفت عليه من لَدُنكَ حافظا واقيا، فصلّ عليه صلاة متصلة بترادف الليالي و الأيام، مستمرة إلى يوم القيام، و على آله الأئمة الهداة المعصومين من الزلات، و الثقات الأثبات، الحافظين لشرعه الشريف عن مُناولة التحريف و التصحيف، و المجيزين لأولى العلم و الدرّاية في العمل بها ورد عنهم بطريق التحديث و الرواية.

و بعد، فلما أراد الله تعالى حفظ دينه المُبين عن تطرُق ضلالات المُبدعين و توارُد شُبّهات المُبطلين، ألزم كافّة الأنام بتحصيل المعرفة و العلم بالأحكام، فقال شارع الإسلام عليه و آله الصّلاة و السّلام: «طلبُ العلم فريضةٌ على كلّ مُسلمٍ و مسلمة» من غير تقييد بمكان أو حين، بل في بعض كلامه قال: «من المهد إلى اللّحد» و في بعضه قال: «و لو بالصّين».

نعم، قامت القرائنُ العقليّة و النقلية على أنّ المفروض عينا على كافّة الأنام هو تحصيل المعارف و علم الدين و الأحكام، دون سائر العلوم ممّا يتعلّق بكلّ مُدرِكٍ و مفهوم؛ حيث إنّ تحصيل بعضها بحكم العقل و النقل حرام، و بعضها واجب كفائى على الأنام، و بعضها موضوع لغيرها من الأحكام.

و لما أنّ فطرة العقول قاضية بأنّ كلّ نوع من أنواع العلوم حتّى علم الدين و الأحكام لا بدّ أن يؤخّد من مؤسّسيها و حملتها و علمائها، و كلمة المِلّيين متّفقة على أنّ

مبْلَغُ هَذَا الدِّينِ وَ مَقْنَنُهُ هُوَ النَّبِيُّ الْأَمِينُ الصَّادِعُ بِمَا أَمَرَ بِهِ وَ الْمَبْلَغُ لِمَا نَزَلَ إِلَيْهِ، فَفَرَضَ  
 الْعَيْنَ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ أَخَذَ مَعَالِمَ هَذَا الدِّينِ مِنْ أَرْبَابِهِ وَ الْوُلُوجُ فِي هَذَا الْبَيْتِ مِنْ أَبْوَابِهِ.  
 أَلَا، وَ إِنَّ بَابَ الْأَحْكَامِ هُوَ شَارِعُ الْإِسْلَامِ وَ أَمْنَائُهُ، الْمَنْصُوبُونَ مِنْ بَعْدِهِ،  
 الْمَنْصُوبُونَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؛ فَإِنَّهُ حِينَ جَرَى قَضَاءُ اللَّهِ بِالْمَنْوَنِ وَ نَجَزَ عِدَّةُ ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ  
 وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾<sup>۱</sup> وَ قَبِضَ النَّبِيُّ الْأَمِينُ، مَا أَهْمَلَ الْأُمَّةَ بَعْدَهُ سُدىً، بَلْ تَبَيَّنَ لَهُمْ طَرِيقَ الرِّشْدِ  
 وَ الْهُدَى حَتَّى لَا يَضِلَّ عَنْ بَابِ الْعِلْمِ أَحَدٌ، وَ يَطْرِدَ لَطْفُ الْأَحَدِ الصَّمَدِ، فَخَلَّفَ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الثَّقَلَيْنِ، وَ نَادَى بِالْمَتَّقِ عَلَيْهِ عِنْدَ الْفَرِيقَيْنِ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبِيهَا»، وَ  
 نَصَبَهُ عَلِمًا وَ هَادِيًا لِلْعِبَادِ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ، وَ سَمَّى أَوْصِيَاءَهُ وَ خُلَفَاءَهُ  
 بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَشْخَاصِهِمْ إِلَى خَاتَمِهِمْ وَ قَائِمِهِمْ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ.

قال أمير المؤمنين عليه السلام في وصية لكميل بن زياد النخعي:

«يا كميل! إن رسول الله صلى الله عليه وآله عز وجل وهو أدبني و أنا  
 أؤدبُ المؤمنين. - إلى قوله: يا كميل! ما من علمٍ إلَّا و أنا أفتحه. - إلى قوله: يا كميل!  
 لا تأخذُ إلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا، يا كميل! ما من حركةٍ إلَّا و أنت تحتاج فيها إلى معرفة.»<sup>۲</sup>  
 و قال الصادق عليه السلام فيما رواه الشيخ المفيد في مختصر الاختصاص:

«كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ.»<sup>۳</sup>

۱- سورة الزمر (۳۹) آیه ۳۰.

۲- بشارة المصطفى، ص ۵۱: تحف العقول، ص ۱۷۱.

۳- مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص، ص ۳۱، این حدیث شریف را از امام باقر علیه السلام نقل نموده و به جای عبارت «فهو باطل» عبارت «فهو وبال» دارد؛ ولیکن در بصائر الدرجات، ص ۵۳۱ مطابق متن مذکور فوق وارد است، گرچه ایشان نیز این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. (محقق)

و بالجملة، علمُ الدِّينِ و الأحكام ليس إلا عند شارع الإسلام و أوصيائه، الأئمة الكرام، عليهم الصَّلَاة و السَّلَام؛ فالفرض علينا أن نتعلَّمه منهم و نأخذَه عنهم. و لما عاقنا الدهرُ و أخرنا الزمان فلا نقدرُ أن نأخذَ عنهم شفاهاً، ألزَمنا الأخذُ و التلقَى عنهم بواسطة حَمَلَةِ الفقه و الأحاديث عنهم عليهم السَّلَام. و الأخذُ و الرواية عن هؤلاء الحاملين للفقه و الأحاديث لا يتحقق إلا بالتَّحْمُلِ عنهم بإحدى الطُّرُق المشهورة المقرَّرة لتحْمُلِ الحديث و الرواية، كما اتَّفقت عليه كلمة العلماء و نُقلَ عليه الإجماع من الشهيد الثاني و غيره في كتب الدرّاية، و جرت عليه سيرتهم العمليّة من البداية إلى النهاية.

قال المولى التَّقَى المجلسيّ في إجازته لبعض سادات تلامذته المسطورة صورتها في آخر البحار ما لفظه:

«كان شيخنا البهائيّ يقول: "الاحتياجُ إلى الإجازة بإحدى الطرق [السبعة] إجماعيّ". - ثم قال المجلسي: و يُشعرُ بذلك ما رواه الكلينيّ في الصحيح عن عبد الله بن سنان قال: "قلت لأبي عبد الله عليه السَّلَام: يَحْيِيئُ القومُ فيسمعون عني حديثكم فأضجروا و لا أقوى، قال عليه السَّلَام: فاقْرأ [عليهم] من أوّله حديثاً و من وَسَطِهِ حديثاً و من آخره حديثاً." -<sup>١</sup> ثم قال المجلسي: لكنّه لا يدلُّ على اللزوم، و لا شكّ في حُسْنها و عمَلِ الأصحاب من الصدرِ الأوّل إلى الآن عليها مع ملاحظة الاحتياط.<sup>٢</sup>»

أقول: توقّف صدق الأخذِ و الرواية و التّحديث عن أحدٍ على تحمّل الرّواي عن المروىّ عنه بإحدى الطُّرُق المشهورة ممّا لا شكّ فيه، و الاحتياجُ إلى أحدٍ أنحاء

١- الكافي، ج ١، ص ٥٢.

٢- بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ٧٦.

التَّحْمُلُ فِي جَوَازِ الرَّوَايَةِ عَنِ الْغَيْرِ ثَابِتٌ عِنْدَ جَمِيعِ فِرَقِ الْمُسْلِمِينَ، حَيْثُ إِنَّ الرَّوَايَةَ عَنْهُ مَعَ عَدَمِ التَّحْمُلِ كَذِبٌ صَرِيحٌ مُحَرَّمٌ فِي الْإِسْلَامِ؛ سِوَاءَ فِي ذَلِكَ الرَّوَايَةِ الْمَشْتَمَلَةَ عَلَى الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ أَوْ الْفِتَاوَى أَوْ سَائِرِ الْمَطَالِبِ الْعِلْمِيَّةِ أَوْ الْقِصَصِ وَالْحِكَايَاتِ وَالتَّوَارِيخِ وَالْأَشْعَارِ وَغَيْرِهَا، كَانَتْ تِلْكَ الرَّوَايَةُ حُجَّةً شَرْعِيَّةً يَجِبُ الْعَمَلُ بِهَا لَوْ [أَوْ] لَمْ تَكُنْ حُجَّةً.

نعم، الأخذُ عن الكتابِ و النقلِ لما هو فيه لا يتوقفُ على التَّحْمُلِ عن مؤلفه كائناً مَنْ كان، و لو لم يكنْ من المسلمين، بل هو كاستنساخه الذي هو عمل الصُّحُفِيِّين لا يحتاجُ النقلُ عنه و الاستنساخُ منه إلى التَّحْمُلِ عن مؤلفه، كما نصَّ عليه الشيخ إبراهيم القطيفي في إجازته. نعم، إن ثبتَ مؤلَّفُ ذلك الكتابِ الذي يريدُ النقلَ عنه و النَّسخَ منه بالعلمِ أو العِلْمِيَّ، يجوزُ نسبةُ الكتابِ إليه و إلا فلا. و أمَّا الأخذُ عن مؤلِّفِ الكتابِ و الرَّوَايَةُ عنه فلا يجوزُ بدونِ التَّحْمُلِ بالإجازةِ أو غيرها.

و أمَّا ما يُنسَبُ من الخلافِ إلى ظاهرِ كلامٍ من يقول: إنَّ فائدةَ الإجازةِ ليست إلا التيمُّن و التبرُّك باتصالِ الإسنادِ، فليسَ هذا خلافاً منه في مسألةِ الحاجةِ إلى أحدٍ أنحاءِ التَّحْمُلِ في الرَّوَايَةِ عن المؤلِّفينِ و لا التزاماً منه بعدمِ الحاجةِ إليه فيها؛ بل صريحُ كلامِ بعضهم أنَّه في مقامِ بيانِ عدمِ الحاجةِ إلى الإجازةِ و غيرها في مسألةِ حُجِّيَّةِ الرَّوَايَةِ و جوازِ العملِ بها، و أنَّه لا يتوقفُ العملُ بالحديثِ على حصولِ الإجازةِ أو غيرها من راوية، بل إن وجدنا الحديثَ مُسَنِّداً واجداً لشرائطِ القبولِ في كتابٍ معتبرٍ شرعاً - و هو الكتابُ الذي نعلمُ مؤلِّفه و لو بالقرائنِ الخارجيةِ أو الأماراتِ الشرعية، و نعلمُ أنَّ شرائطَ القبولِ عنه موجودةٌ فيه - فنعملُ به؛ لأنَّه حديثٌ مروى عن الإمامِ عليه السَّلامِ رواه عنه مؤلِّفُ هذا الكتابِ بإسناده إليه، و الفرضُ أنَّ المؤلِّفَ راوٍ مقبولٍ القولِ، فنعملُ بحديثه و إن لم تكن مجازاً [خ ظ: مجازين] عنه.

و أمّا الحاجةُ إلى الإجازة أو غيرها من طُرُق التَّحْمُلِ في جوازِ الرواية و التَّحْدِيثِ بهذا الحديثِ عن هذا المؤلِّفِ أو أحاديثِ سائرِ المؤلِّفينَ عنهم فإجماعِيٌّ، ما نفاها هذا القائلُ و لا غيره.

و ظاهرُ كلامِ بعضِ هؤلاءِ أنَّه ناظرٌ إلى خصوصِ الإجازةِ الشخصِيَّةِ، خاصَّةً بالنسبةِ إلى خصوصِ الكتبِ المتواترةِ نسبتها إلى مؤلِّفيها. و مرادهُ أنَّ هذه الكُتُبَ بعد تحقُّقِ تواترها يتحمَّلُها كلُّ مَنْ يأخذُ عنها عن مؤلِّفيها من دونِ حاجةٍ إلى إجازةٍ شخصِيَّةٍ في الروايةِ عنه؛ إذ كما يصدِّقُ الأخذُ و الروايةُ عن مؤلِّفِ كتابٍ بطريقِ الإجازةِ الشخصِيَّةِ الأحاديةِ، كذلك يصدِّقُ الأخذُ و الروايةُ عنه بطريقِ التواترِ بأن يأخذَ و يروى عن كتابه المتواترِ عنه.

و ذلك، لأنَّ فرضَ تواترِ نسبةِ الكتابِ إلى مؤلِّفه لا يتحقَّقُ في الخارجِ إلا بقولِ المؤلِّفِ: «هذا كتابي» لجمعِ كثيرٍ ممَّن أدركوه من أهلِ عصره كانت عدَّتُهم بحيثُ يمتنعُ تواطئُهم على الكذبِ، فيعلمون أنَّه كتابه من إخبارِ المؤلِّفِ نفسه و يصحُّ لهم نسبتُه إليه. و لا محالةً يتحمَّلونه عنه بإحدى الطُّرُق: منهم من يُصرِّحُ له المؤلِّفُ بإجازته، و منهم من يُناوله المؤلِّفُ كتابه، و منهم من يسمِّعُه من المؤلِّفِ، و منهم من يقرُّه على المؤلِّفِ، و منهم من يسمِّعُه بقراءةِ الغيرِ عليه، و منهم من يكتُبُه له المؤلِّفُ بخطه؛ و لو لم يكن كلُّ هذه الطُّرُق لكن لا بدَّ من مجردِ إظهارِ المؤلِّفِ كتابه لهؤلاءِ العِدَّةِ، و قوله لهم: «إنَّ هذا كتابي أو سَماعِيٌّ أو روايتِي»، و لو لم يُناوِلِ كتابه و لا صرَّحَ بالإجازةِ لهم؛ و هذا يُسمَّى إعلامًا. و قد عدَّه العلماءُ من الطُّرُقِ السَّبعةِ و الثَّمانيةِ لتحمُّلِ الحديثِ، و هو نظيرُ السَّماعِ عن الشَّيخِ.

و يفترقُ عنه بالإجمالِ و التفصيلِ؛ لأنَّ السَّماعَ يسمِّعُ عن الشَّيخِ أحاديثه التي يرويها الشَّيخُ و يخرِّبُها واحدًا واحدًا على التفصيلِ، لكنَّ في إعلامِ الشَّيخِ له بأنَّ

مجموع ما فى هذا الكتاب رواياته إخباراً بها جملةً واحدةً، فكأنه سمع عن الشيخ مجموع هذه الروايات إجمالاً.

و كما أنّ السماع عن الشيخ لأحد رواياته تفصيلاً مجوّزاً لروايتها عنه - وإن لم يُصرّح له الشيخ بالإجازة و الإذن، بل و لو كان المقصودُ بالسماع غيره أو سمع من وراء السّتر، بل و لو منعه الشيخ عن الرواية عنه لبعض أمورٍ غير راجحةٍ - فكذلك إعلامُ الشيخ الذى هو إخبارٌ إجمالىٌ منه بأن مجموع ما فى هذا الكتاب رواياته مجوّزٌ لروايتها عنه؛ بل من لوازم إخبار كلِّ أحدٍ بكلِّ شىءٍ لكلِّ أحدٍ، ترخيصُ الخبر و إذنه لمن أخبره به فى نقله عنه. و لو دعاه غرضٌ إلى الإخبار به لكن ما أراد نقل ذلك الخبر عنه، لزمه التّصریح بالمنع أو الاكتفاء بمنع الشارع؛ إن كان ممّا نهى الشارع عنه: كأن يكون نائمةً، أو فيه شينٌ المُخبر أو مؤمنٍ آخر، أو ما يسوّئها، أو يترتب على نقله فسادٌ شخصيٌّ أو نوعيٌّ، أو غير ذلك.

و بالجُملة، فكما أنّ السماع عن الشيخ مع تجرّده عن الإجازة كافٍ فى التّحمّل و جواز الرواية، فكذلك الإعلام المجرّد عنها إذا حصل من المؤلّف لكلِّ أحدٍ ممّن أدركه.

فأهل الطبقة الأولى المُدركون للمؤلّف و الحاملون لكتابه عنه بإحدى الطّرق - و لو بإعلامه هم كما بيّناه، مع فرض بلوغ عدّتهم حدّ التواتر - إذا أخبروا من أدركوهم من أهل الطبقة الثانية البالغين عدّة التواتر أيضاً، و قالوا لهم: هذا كتاب فلانٍ و هو روايتنا عنه بإعلامه مُقتصرًا عليه، فهذا أيضاً هو الإعلام المجرّد الذى مرّ أنّه إحدى الطّرق المشهورة؛ فيتحمّل بذلك أهل الطبقة الثانية من أهل الطبقة الأولى. و يصحّ لأهل الطبقة الثانية إسناد الكتاب إلى مؤلّفه و روايتهم عنه بواسطة الطبقة الأولى.

و كذا حال هذه الطبقة الثانية إذا أخبروا الثالثة البالغين حدّ التواتر أيضاً فيتحمّل

الثالثة عنهم. وهكذا كل طبقة سابقة إذا أخبروا اللاحقة مع بلوغ عدة التواتر في جميع الطبقات أولاً ووسطاً وآخرًا.

ففرض تواتر نسبة الكتاب إلى مؤلفه لا يكون إلا كذلك، وهو لا ينفك عن تواتر تحمّله عنه من أول الأمر ولو بإعلامه الكثيرين أولاً بأنه كتابه أو رواياته، وإلا ينقطع التواتر عن المؤلف؛ بل لو فرض أنه لم يعلم أحدًا بتأليفه فينقطع التأليف عنه بتأنا، حيث لا يعلمه إلا علام الغيوب والعلم بتأليف أحد ليس له طريق عادي إلا من قبل مؤلفه.

ولو أعلم المؤلف في عصره رجلاً واحداً أو رجلين بتأليفه، ثم انتشر الخبر من هذا الواحد أو الإثنين إلى سائر الناس بأنه تأليفه، انقطع تواتر النسبة إليه في الطبقة الأولى، ولا يُفيد تواتر سائر الطبقات؛ كما اتفق في كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي نعلم بكونه له بسبب إخبار المعصومين عليهم السلام وسائر القرائن الخارجية لا من جهة تواتر أسناده، حيث إنه لا يرويه عنه مُسنداً إلا أبان بن أبي عياش فقط، فلا بد أن يتحمّله في الطبقة الأولى ولو بإعلام المؤلف عدة التواتر.

ثم هكذا في جميع الطبقات إلى عصرنا الذي نسمع فيه قول مشايخنا لنا بأن كتاب التهذيب تأليف شيخ الطائفة نرويه عنه بإعلام السابقين علينا لنا، وهم يروونه بإعلام سابقهم هم. وهكذا إلى أن ينتهي إلى إعلام الشيخ - رحمه الله - لعدة التواتر ممن أدركوه بأنه كتابه وروايته، فيصح لنا بهذا الإسناد المتواتر روايته ما في كتاب التهذيب عن الشيخ بقول: «حدثنا شيخ الطائفة وروى لنا»، ويصدق بذلك الأخذ والرواية والتحديث عن الشيخ. كما يصدق في حقه الأخذ والرواية والتحديث عن الأئمة عليهم السلام بأسانيد الشخصية الأحادية عن مؤلفي الأصول عنهم عليهم السلام على ما فصلها في مشيخة التهذيب؛ لكننا في غنى عن السند الشخصي إلى الشيخ في جواز



الروایة عنه، لِحُصُولِ الْإِتِّصَالِ إِلَيْهِ بِهَا هُوَ أَمُّمٌ وَآتِقُنْ، وَهُوَ الْإِسْنَادُ الْمَتَوَاتِرُ.  
وَلَمَّا أَنَّ الْإِسْنَادَ الْمَتَوَاتِرَ لَا نَظَرَ فِيهِ إِلَى أَعْيَانِ أَحَادِ الْمُخْبِرِينَ وَ لَا التَّفَاتِ إِلَى  
مَزَايَا أَشْخَاصِ النَّاqِلِينَ وَ أَفْرَادِ الْمُتَحَمِّلِينَ، بَلْ مَحَطُّ النَّظَرِ فِي التَّوَاتُرِ الْعِلْمُ بِاتِّفَاقِ جَمْعٍ  
كَثِيرٍ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ عَلَى مَا يَمْتَنِعُ التَّوَاتُرُ عَلَيْهِ عَادَةً، جَرَتْ السَّيْرَةُ عَلَى الْإِسْتِجَارَةِ فِي  
الْكَتُبِ الْمَتَوَاتِرَةِ أَيْضًا لِتَحْصِيلِ الْإِتِّصَالِ الْعَيْنِيِّ وَ الْإِسْنَادِ الشَّخْصِيِّ الْأَحَادِيِّ،  
لِاشْتِمَالِ الْإِجَازَةِ الشَّخْصِيَّةِ عَلَى الْإِنْخِرَاطِ مَعَ أَعْيَانِ الْمَشَايخِ الْأَجْلَاءِ، وَ الْإِنْضِمَامِ مَعَ  
أَشْخَاصِ الصُّلَحَاءِ الْأَزْكَيَاءِ، وَ الْإِدْخَالِ فِي مَحَاضِرِ الْعُلَمَاءِ الْأَتْقِيَاءِ، وَ الْإِتِّصَالِ  
بِصَفُوفِ الْأَصْفِيَاءِ وَ مَحَافِلِ الْأَوْلِيَاءِ؛ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُسْتَحْسَنُ عَقْلًا وَ يُسْتَحَبُّ شَرْعًا،  
وَ يَحِقُّ أَنْ يُتَبَرَّكَ بِهَا وَ يُتَيْمَنَ.

وَ قَدْ حَنَّ عَلَى التَّشْرِفِ بِهَذَا الشَّرْفِ نَفُوسُ السَّعْدَاءِ وَ هَانَ عَلَيْهِمْ فِي إِدْرَاكِهِ  
نُزُولُ الدَّهْمَاءِ؛ فَكَذَا لَا يَكْتَفُونَ بِالْإِجَازَاتِ الْعَامَّةِ لِجَمِيعِ أَهْلِ عَصْرِ الْمُجِيزِ أَوْ مَنْ  
أَدْرَكَ جِزْئًا مِنْ حَيَاتِهِ أَوْ لِكُلِّ أَحَدٍ الشَّامِلِ لَنَا أَيْضًا، لِعُمُومِهِ الْمَوْجُودِينَ وَ الْمَعْدُومِينَ.  
وَ قَدْ اسْتَعْمَلَ نَحْوَ هَذِهِ الْإِجَازَاتِ أَكْبَرُ عِلْمَانَا، كَمَا قَالَ الشَّيْخُ عِزُّ الدِّينِ الْحُسَيْنِ بْنِ  
عَبْدِ الصَّمَدِ الْحَارِثِيِّ (وَ الدُّ الشَّيْخِ الْبِهَائِيِّ) فِي دِرَايَتِهِ الْمَوْسُومِ بِوَصُولِ الْأَخْيَارِ.

وَ كَذَا لَا يَكْتَفُونَ بِالشَّيْخِ وَ الشَّيْخِينَ، بَلْ يَسْتَزِيدُونَ الطَّرِيقَ وَ الْإِجَازَاتِ مَا  
يَتَنَاقَى لَهُمُ الْمَزِيدُ، وَ يَجُولُونَ الْبِلَادَ وَ يَحْتَمِلُونَ فِرَاقَ الْأَحْبَةِ وَ الْأَوْلَادِ فِي تَحْمُلِ  
الْإِجَازَاتِ الشَّخْصِيَّةِ وَ التَّشْرِفِ بِقَرَبِ الْإِسْنَادِ. مَعَ أَنَّ فِي الْإِجَازَةِ الشَّخْصِيَّةِ فَائِدَةً  
الضَّبْطِ، وَ ضِمَانِ الشَّيْخِ التَّصْحِيفِ وَ التَّحْرِيفِ وَ السَّقَطِ وَ الْغَلَطِ وَ غَيْرِهِمَا حَتَّى فِي  
مَتَوَاتِرِ الْإِسْنَادِ.

فَإِنْ كَانَ مَرَادُ الْقَائِلِ بَعْدَمِ الْحَاجَةِ إِلَى الْإِجَازَةِ الشَّخْصِيَّةِ وَ سَائِرِ الطَّرِيقِ فِي  
الرَّوَايَةِ عَنْ مُؤَلِّفِ الْكَتُبِ الْمَتَوَاتِرَةِ نَسْبَتُهَا إِلَى مُؤَلِّفِهَا، وَ كَوْنِهَا لِلتَّبَرُّكِ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ،

فهو حقُّ كما فصلناه؛ لكنَّ الشَّأن في إثبات الصُّغرى و أنَّه هل يتحقَّق هذا الموضوعُ خارجاً أم لا؟ فإنَّ الجزمَ ببلوغِ عدَّةِ التواترِ في هذه النسبةِ أوَّلاً و وسطاً و آخرًا في غايةِ الإشكالِ.

نعم، القَدْرُ المُسلَّمُ المتَّفِقُ عليه كلمةُ الأصحابِ ظاهرًا تواترُ نسبةِ الكتبِ الأربعةِ إلى مؤلِّفيها؛ حيث إنَّ بملاحظةِ كثرةِ تلاميذِ ثقةِ الإسلامِ الكلِّينيِّ و الشيخِ الصدوقِ و شيخِ الطائفةِ، يُمكنُ الجزمُ بحصولِ التواترِ بالنسبةِ إليها و أنَّ انتسابها إليهم حتَّى في الطبقةِ الأولى كانت عن عدَّةٍ كثيرةٍ يمتنعُ عادةً إحتمالُ التواطؤِ على الكذبِ في حقِّهم، بل كان كلُّ منها في عصرٍ مؤلِّفه مرجعَ الخواصِّ و معتمدَ العوامِّ و مدارَ رَحى الأحكامِ.

و أمَّا غيرُ الكتبِ الأربعةِ الحديثيةِ من سائرِ كُتبِ المشايخِ الثلاثة، أو سائرِ كُتبِ الأصحابِ، فبعضُها و إن بَلَغَ في اشتهاهِ نِسبتهِ إلى مؤلِّفه ما بَلَغَ بل صارت نِسبتهِ مستفيضةً، لكن جُلُّها ما تجاوزت عن حدِّ الشهرةِ الَّتى فيها المَثَلُ السائرُ: «رُبَّ شهرةٍ لا أصلَ لها». كما نرى في نسبةِ جامعِ الأخبارِ إلى الشيخِ الصدوقِ، و عيونِ المعجزاتِ إلى عَلَمِ الهُدَى، و الاختصاصِ إلى الشيخِ المفيدِ و غيرِ ذلك؛ فأين التواترُ في هذه الكتبِ؟! قال صاحبُ المعالمِ في الفائدةِ الرابعةِ من أوَّلِ كتابِ المنتقى - عندَ ذِكْرِ طَريقِهِ إلى الكُتبِ الأربعةِ فقط، تيمُّناً باتِّصالِ السِّلْسِلَةِ لا لتوقُّفِ العَمَلِ عليه - ما لفظه:

«فإنَّ تواترَ الكتبِ المذكورةِ عن مُصنِّفيها إجمالاً مع قيامِ القرائنِ الحاليَّةِ على العِلْمِ بصحَّةِ مضامينها تفصيلاً، أغنى عن اعتبارِ الرِّوايةِ لها في العملِ. و إنَّما تظهرُ الفائدةُ فيها ليسَ بمتواترٍ؛ و هذا هو السببُ في اقتصارنا على الكتبِ الأربعةِ مع أنَّه يوجدُ من كتبٍ غيرِها، لكنَّ الخصوصيَّةَ غيرُ متحقَّقةٍ فيها عداها.» - إنتهى.

و فيه تصریحٌ بأنَّ تواترَ نسبةِ الكتابِ يُغنى عن الرِّوايةِ الشَّخصيَّةِ، و أنَّ التواترَ

إنَّهَا تَحَقَّقُ عِنْدَنَا فِي الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ فَقَطْ، دُونَ غَيْرِهَا مِنَ الْكُتُبِ وَالْأُصُولِ حَتَّى أُصُولِ الْقِدْمَاءِ الَّتِي هِيَ مَأْخُذُ الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ؛ فَإِنَّهَا مَا كَانَتْ مَتَوَاتِرَةً النَّسَبَةَ عِنْدَ الْمَشَائِخِ الثَّلَاثَةِ. وَ لِأَجْلِ عَدَمِ تَوَاتُرِ تِلْكَ الْكُتُبِ وَالْأُصُولِ عِنْدَهُمْ إِحْتِاجَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنْ يُفْصِّلُوا أَسَانِيدَهُمْ إِلَيْهَا، وَ طُرُقَ تَحْمُلِهِمْ لَهَا بِذِكْرِ السَّنَدِ إِلَيْهَا فِي نَفْسِ الْكِتَابِ؛ كَمَا فِي الْكَافِي أَوْ فِي الْمَشِيخَةِ كَمَا فِي غَيْرِهِ، مَصْرُحًا بِأَنَّ ذَلِكَ لِلخُرُوجِ عَنْ حَدِّ الْإِرْسَالِ.

نعم، جُمْلَةً مِنْ تِلْكَ الْكُتُبِ وَالْأُصُولِ كَانَتْ مَعْرُوفَةً مَشْهُورَةً الْإِنْتِسَابِ إِلَى مُؤَلِّفِهَا فِي عَصْرِ الْمَشَائِخِ لَكِنَّهَا مَا بَلَغَتْ حَدَّ التَّوَاتُرِ فِي جَمِيعِ الطَّبَقَاتِ، وَ لَوْ كَانَتْ مَتَوَاتِرَةً عِنْدَهُمْ لَمَا إِحْتِاجُوا إِلَى هَذِهِ التَّكَلُّفَاتِ وَ لَمَا صَرَّحُوا بِأَنَّ ذِكْرَ الْأَسَانِيدِ لِأَجْلِ الخُرُوجِ عَنْ حَدِّ الْإِرْسَالِ. كَمَا أَنَّ جُمْلَةً أُخْرَى مِنْ تِلْكَ الْكُتُبِ وَالْأُصُولِ كَانَتْ مَعْلُومَةً الْإِنْتِسَابِ إِلَى مُؤَلِّفِهَا عِنْدَهُمْ، لِقُرْبِ عَصْرِهِمْ وَ دُنُوِّ عَهْدِهِمْ إِلَى مُؤَلِّفِهَا وَ وُجُودِ كَثِيرٍ مِنَ الْقُرَّائِنِ عِنْدَهُمْ. وَ بِسَبَبِهَا كَانُوا عَالَمِينَ بِمُؤَلِّفِي تِلْكَ الْكُتُبِ وَالْأُصُولِ لَا مِنْ جِهَةِ تَوَاتُرِ النَّسَبَةِ إِلَيْهِمُ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى تَوَاتُرِ الْإِسْنَادِ وَ الْمُغْنِيَةِ عَنِ الْإِسْنَادِ الشَّخْصِيِّ كَمَا فَضَّلْنَاهُ، بَلْ لِقُرْبِ الْعَهْدِ وَ وُجُودِ الْقُرَّائِنِ عَالِمُوا بِمُؤَلِّفِهَا.

وَ مَجْرَدُ هَذَا الْعِلْمِ بِالْمُؤَلِّفِ وَ إِنْ كَانَ طَرِيقًا لَهُمْ إِلَى تَشْخِصِ مُؤَلِّفِهِ وَ مَجُوزَ إِنْتِسَابِهِمُ الْكِتَابَ إِلَيْهِ - بَلْ مَجُوزًا لِلْعَمَلِ بِهَا فِيهِ مِنْ رَوَايَاتِهِ مَعَ اجْتِمَاعِ سَائِرِ الشُّرُوطِ؛ حَيْثُ إِنَّهُ عَمِلَ بِمَا أَخَذَهُ الْمُؤَلِّفُ وَ رَوَاهُ عَنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مَا فِيهِ مَأْخُودٌ وَ مَرُوءِيٌّ لَهُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَكِنْ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْمُؤَلِّفِ مِنْ طَرِيقِ تَحْمُلِ الْحَدِيثِ وَ الرَّوَايَةِ عَنْهُ وَ لَا مَصْحَحًا لِلْإِسْنَادِ إِلَيْهِ؛ حَيْثُ لَا يَصْدُقُ مَعَهُ الْأَخْذُ وَ الرَّوَايَةُ وَ التَّحْدِيثُ عَنِ الْمُؤَلِّفِ مَعَ عَدَمِ التَّحْمُلِ عَنْهُ بِإِحْدَى الطَّرِيقِ الْمَعْهُودَةِ. فَالْحَاجَةُ إِلَى ذِكْرِ السَّنَدِ إِلَى مُؤَلِّفِي الْكُتُبِ الْمَعْلُومِ النَّسَبَةَ أَيْضًا كَمَا فِي الْمَشْهُورَةِ بِحَالِهَا؛ لِأَجْلِ الخُرُوجِ عَنْ حَدِّ الْإِرْسَالِ كَمَا التَّرَمُّ بِهِ الْمَشَائِخِ الثَّلَاثَةِ، قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ.

و بالجُملة، الحاجةُ ماسَّةٌ إلى الإجازة الشخصية أو غيرها من طرق تحمُّل الحديث في صدق الرواية عن مؤلِّفي عامَّة الكتب و الأصول و جميع المصنِّفات في كلِّ فنٍّ و علمٍ، عدا الكتب المتواتر النسبة إلى مؤلِّفيها، المنحصر مصداقها عندنا في الكتب الأربعة الحديثية.

و غير خفيٍّ أنَّ هذه الأربعة فقط، لا تُغنينا اليوم في جميع ما نحتاجُ إليه من أبوابِ الأصول و الفروع من الطَّهارة إلى الدِّيَات عن الرجوع إلى سائرِ كُتب أصحابنا القُدماء و المتأخِّرين؛ فإنَّ الوافي الفيزية الجامع بين الكتب الأربعة لا يفي بالمهمِّ في تلك الأبوابِ. و أمَّا تفصيلُ وسائل الشيعة فمع اشتماله على ما اطلع عليه مؤلِّفه الشيخ الحرَّ - قُدس سرُّه - من الكُتب الأربعة و سائرِ كُتب الأصحاب، فقد فات منه الكثيرُ النَّافع لنا في جميع تلك الأبواب؛ حتَّى عمَد شيخنا العلامة النورى - قُدس سرُّه النوراني - إلى استدراكه، فأتعب نفسه في سنينٍ متطاولةٍ في جمعِ المستدرک و ترتيبه على ترتيبِ أبواب أصله حتَّى بلغ الاستدراكُ قربَ مقدارِ الأصل. و قد استخرج أحاديثه من الكُتب المعترَبة التي أثبت اعتبارها في الخاتمة و تلقَّاه سائرُ مشايخنا المعاصرين له بالقبول.

فقد سمعتُ شيخنا آية الله الخراساني على المنبرِ بمسجد الهندي في درسِ الفقه صباحًا، عند البحث في «أنَّ العملَ بالعامِّ إنَّما يجوزُ بعدَ الفحصِ عن المُخصَّصِ» و كان يُحثُّ عامَّة التلاميذ بالجدِّ و الاجتهاد و الفحصِ التامِ إلى حصولِ اليأس، إلى أن قال:

«و لا يَتِمُّ الاجتهاد و الفحص عن المقيَّد و المخصَّص و سائرِ القرائن في عصرنا هذا إلاَّ بالرجوع إلى كتابِ مُستدرک الوسائل أيضًا؛ فإنَّه يوجد فيه مزايا و خصوصياتٍ خَلَّت عنها سائرُ المجاميع الحديثية كالوافي و البحار و الوسائل و غيرها، فلا بدَّ من الرجوع إليه في مظانِّها حتَّى يحصلَ الاطمينانُ بالعدم و اليأس عن الظفرِ بالمُخصَّص و غيره.»

هذا قوله على رؤوس الأشهاد و كان عمله على ذلك أيضًا؛ كما شاهدته عِدَّة ليالٍ بعد درس الليل كنتُ أحضُرُ دارَه في مجلسٍ بحثِه مع بعضِ خواصِّ تلاميذه المجتهدين، لتموينهم على الاستنباط و تعليمهم الجواب عن الاستفتاءات، و قد أحضرت الكتبَ الفقهيَّة و الحديثية في المجلسِ يرجعون إليها، فما مضت ليلةٌ لم يُراجع فيها إلى المستدرك.

و سمعتُ أيضًا شيخنا العلامة الشيخ شريعة الإصفهاني قبل وفات العلامة النورى بسنةٍ تقريبًا و هو في بعضِ مذاكراته الرجالية في أيام التَّعْطِيل، فسألته عن مستند كلامه الذي ذكَّره، فقال: «قد ذكره الحاج آقا النورى في خاتمة المستدرك»، فتعجَّبت من شدَّة وثوقه بقوله و بكتابه، و لما أحسَّ بتعجُّبي فقال ما لفظه:

«نحنُ عيالٌ للحاج آقا النورى في الحديث و الرجال، و نتنعم بما بسطه لنا من

مائدةٍ إحسانه في تصانيفه الجليلة سيِّئاً المستدرك و خاتمته.»

و التعبيرُ عنه بالحاج آقا النورى اقتداءً منه بأية الله الميرزا الشيرازي - طاب ثراه - فإنه ما كان يعبرُ عنه إلا به، فتعبَّد تلاميذه و غيرهم.

و كذلك سيِّد مشايخي الشريف المرتضى الكشميري و كافةً من أدركتهم من المجتهدين العظام المعاصرين له في النَّجف، كانوا منقادين له، مستفيدين من تصانيفه، معظمين لخدماته غاية التعظيم.

ثمَّ لما تشرَّفتُ إلى سامراء في خدمة شيخنا آية الله الميرزا محمد تقى الشيرازي - قدس سره - فرأيتُه أشدَّ وثوقًا به و بتصانيفه. نعم، أدركت أيضًا بعضَ من غرَّته نفسه و خدعَهُ هواه أو حَمَلتَهُ الحميَّة و العصبية من حيث لا يعلم و هو - عفى الله عنه - كان يستحقُّ تصانيفه و ينقصُ شأنه و قدره، كما هو عادة بعضِ المعاصرين، و لا بأس به حتى لا تنخرم قاعدة «من صنَّف استُهدِف».

و بالجملة، المجتهدُ الفاحِصُ عن الأحكامِ المرويةِ عن ساداتِ الأئمةِ المَسْطُورَةِ في كُتُبِ عُلَمائنا الأعلامِ بأسانيدهم إلى الأئمةِ الكرامِ عليهم الصَّلَاةُ و السَّلَامُ قد اشغلت ذِمَّتَهُ بالرُّجُوعِ إلى عامَّةِ تلكَ الكُتُبِ و الأُصولِ بلا كلامٍ، و لا يَكْفِيهِ الرُّجُوعُ إلى الكُتُبِ الأربعةِ فقط، المشتَمَلَةِ على الإسنادِ المتواترِ إلى مؤلِّفِها؛ بل لا بُدَّ لَهُ من الأخذِ و الروايةِ و التَّحْدِيثِ عن سائرِ الكُتُبِ الغيرِ المتواترِ إسنادُها إلى مؤلِّفِها.

و تلكَ الكُتُبِ و إن كان إنتسابها مشهورًا مستفيضًا - بل و إن كانَ الكتابُ معلومَ الانتسابِ إلى مؤلِّفه ببعضِ القرائنِ الخارجيةِ - لكنَّ صدقَ الروايةِ و الأخذِ عن مؤلِّفِ الكتابِ حتَّى يتَّصَلَ الإسنادُ إليه و منه إلى المعصومِ عليه السَّلَامُ موقوفٌ على تحمُّلِ الكتابِ عن مؤلِّفه بإحدى الطُّرُقِ المشهورةِ بإجماعِ العلماءِ - كما عَرَفْتَهُ عن تصریحِ الشهيدِ الثاني و الشيخِ البهائيِّ - و بعدمِ خلافهم في المنعِ عن الروايةِ بالوَجَادَةِ في الكتابِ المعلومِ الانتسابِ إلى مؤلِّفه و الروايةِ.

و الأخذِ عن مؤلِّفِ ذلكَ الكتابِ، بالانقطاعِ و الإرسالِ في الأوَّلِ، و الاتِّصَالِ و الإسنادِ في الثاني؛ حيثُ إنَّ الأخذَ عن الكتابِ يُجِبُّ بَأَنَّ المؤلِّفَ روى عن المعصومِ عليه السَّلَامُ بإسناده إليه و أمَّا أنا فمُنْقَطِعٌ عنه عليه السَّلَامُ، و الأخذِ عن مؤلِّفِ الكتابِ يُجِبُّ بِأَنَّ أروى عن المعصومِ عليه السَّلَامُ بروايتهِ عن مؤلِّفِ الكتابِ عنه عليه السَّلَامُ.

فالأخذِ عن الكتابِ وَجَادَةً لا يتلبَّسُ بِكَوْنِهِ رَاوِيًا عن المعصومِ و لا عن مؤلِّفِ الكتابِ و لا يتَّصِفُ بِهِ، و لكنَّ الأخذَ عن مؤلِّفِ الكتابِ - و لو إجازَةً - يَصْدُقُ عَلَيْهِ أَنَّهُ رَاوٍ الْحَدِيثَ عن المعصومِ عليه السَّلَامُ بِرَوَايَتِهِ عن مؤلِّفِ الكتابِ عنه عليه السَّلَامُ؛ و إن كانَ المأخوذُ عن الكتابِ و المأخوذُ عن مؤلِّفِ الكتابِ كليهما

مَشْتَرِكَيْنِ فِي الْحُجِّيَّةِ شَرَعًا، وَ جَوَازِ الْعَمَلِ بِنَهَا، وَ الْاِسْتِنَادِ إِلَيْهِمَا مَعَ اجْتِمَاعِ سَائِرِ شَرَايِطِ حُجِّيَّةِ الْخَيْرِ فِيهِمَا. لِأَنَّهَا مَأْخُودَانِ عَنِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَرْوِيَانِ عَنْهُ، أَوْلَهُمَا بَرَايَةَ الْمُؤَلَّفِ بِأَسْنَادِهِ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الثَّانِي بَرَايَةَ الْمُجْتَهِدِ الْفَاحِصِ النَّازِرِ فِي الْأَحْكَامِ نَفْسِهِ عَنِ الْمُؤَلَّفِ عَنِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فِيحْصَلُ غَرَضُ الْمُجْتَهِدِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى عَمَلِ نَفْسِهِ وَ الْأَخْذِ بِوُضُوعِهِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي مَلاحِظَةِ التَّعَارُضِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ وَ عَدَمِهِ، وَ مَلاحِظَةِ كَيْفِيَّةِ الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا أَوْ التَّرْجِيحِ أَوْ التَّخْصِيصِ وَ التَّقْيِيدِ وَ الشَّرْحِ وَ الْبَيَانِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ؛ مِنْ دُونِ فَرْقٍ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ هُوَ بِنَفْسِهِ رَاوِيًا لِلْخَبَرِ أَوْ مُؤَلَّفُ الْكِتَابِ كَانَ رَاوِيًا لَهُ.

نَعَمْ، بِالنِّسْبَةِ إِلَى عَمَلِ الْمُقَلِّدِينَ أَوْ الْمُتَخَاصِمِينَ وَ جَوَازِ رَجُوعِهِمْ إِلَيْهِ يُعْتَبَرُ أَنْ يَكُونَ هُوَ بِنَفْسِهِ رَاوِيًا لِلْأَحَادِيثِ. وَ ظَاهِرُ الْأَدْلَةِ اشْتِرَاطُ التَّلَبُّسِ بِالرَّوَايَةِ فِي الْمُجْتَهِدِ وَ الْمُفْتَى وَ الْقَاضِي، وَ كَوْنُهُمْ مُتَّصِفِينَ بِأَتَمِّ رِوَاةِ الْحَدِيثِ؛ فَإِنَّ الرِّوَاةَ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ، وَ هُمْ خُلَفَاءُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ هُمْ الْحُكَّامُ فِي الْأَرْضِ، كَمَا وَرَدَ بِذَلِكَ الْأَحَادِيثُ الَّتِي يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى حُجِّيَّةِ قَوْلِ الْمُجْتَهِدِ وَ الْمُفْتَى وَ الْقَاضِي، وَ جَوَابِ الرُّجُوعِ إِلَيْهِمْ وَ حُرْمَةِ رَدِّهِمْ.

وَ الْحَاصِلُ إِنَّ حُجِّيَّةَ الْخَيْرِ وَ جَوَازِ الْعَمَلِ بِهِ بَعْدَ حُصُولِ شَرَايِطِهِ لَيْسَتْ مَوْقُوفَةً عَلَى تَحْمُلِهِ وَ رِوَايَتِهِ بِالْإِجَازَةِ أَوْ غَيْرِهَا؛ بَلْ يَكْفِي الْوَجَادَةُ بِأَنْ يَجِدَهُ الْمُجْتَهِدُ فِي كِتَابٍ مَعْلُومِ النِّسْبَةِ إِلَى مُؤَلَّفِهِ الْمَقْبُولِ خَبْرُهُ، فَيَأْخُذُهُ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ هُوَ حَامِلًا لَهُ وَ رَاوِيًا عَنْ مُؤَلَّفِهِ، لَكِنْ رِوَايَةُ هَذَا الْمُجْتَهِدِ هَذَا الْخَبَرَ عَنْ مُؤَلَّفِهِ لَا تَصِحُّ بِدُونِ تَحْمُلِهِ عَنِ الْمُؤَلَّفِ بِأَحَدِي الطَّرِيقِ. وَ كَذَا الْحَالُ فِي الرِّوَايَةِ عَنِ مُؤَلَّفِ كُلِّ كِتَابٍ لَمْ يَتَوَاتَرَ نَسْبَتُهُ إِلَى مُؤَلَّفِهِ.

نَعَمْ، الْمُتَوَاتِرُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّحْمَلِ الشَّخْصِيِّ لِتَحَقُّقِ الطَّرِيقِ الْمُتَوَاتِرِ مَعَهُ، كَمَا

بیّنہ. فالتحمّل ولو بالإجازة شرطٌ و موقوفٌ عليه لصدقِ الرواية و الإِتصافِ بكونِ الشَّخصِ راويًا للحديث، لا لجوازِ عَمَلِهِ بِالرَّوَايَةِ.

و هذا مرادٌ كثيرٌ من الأعلام الذين يَظْهَرُ منهم إطلاقُ القولِ بعدَمِ الحاجةِ إلى الإجازة، و إمّا للتيسُّمِ و التبرُّكِ باتِّصالِ الإسناد؛ يعنى أن الإجازة لا يُحتاج إليها للعمل بالأحاديث المروية في كتبنا اليوم المعلوم لنا مؤلفوها الثقات و لو بغير التواتر من سائر الأمارات، و لكنَّها مُحتاج إليها في اتِّصالِ السَّنَدِ حتَّى تُخْرَجَ الرواية بسببها عن عِدَادِ المُرسَلات. و يسمَّى حاملها لغةً و عرفًا و اعتبارًا بِسَمَةِ الرّواة، و مُتْرَبًا بِزِيِّ الحُجَّجِ و القُضاة، و يتهيأ للدُّخولِ في زُمرَةِ خُلَفَاءِ الرَّسولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، كما نطقَ به لسانُ الأخبار.

و لتوقُّفِ صدقِ الرواية و تحقُّقِ صحَّةِ الإسنادِ في اللُّغةِ و العُرفِ و الإعتبارِ في غيرِ الكتبِ المتواترة النسبة إلى مؤلِّفِها على تحمُّلِ الرواية عن المؤلِّفِ بإحدى طرقِ التَّحمُّلِ و لو بالإجازة، تَرى جَرِيانَ سيرةِ الأصحابِ عَمَلًا على التَّحمُّلِ بإحدى الطرقِ - و لو بالإجازة من الصِّدْرِ إلى السَّاقَةِ - بسيرةِ سائِرَةٍ في كُلِّ خَلْفٍ عن سَلَفٍ؛ حتَّى احتمال كثيرٌ منهم في تحمُّلِ الطَّرِيقِ الأَحْمَالِ الثَّقَالِ، و تحمُّلِ مشاقِّ الإغترابِ و الأسفارِ مع ما فيها من الأخطارِ و الأهوالِ، و يلزمُها من صَرَفِ العُمُرِ و بذلِ المالِ.

و مَن و فقه الله تعالى الإقتداءً بالسَّلفِ الصالحِ و اقتفاءً هذا الأثرِ الرَّاجِحِ، فتغرَّبَ عن وَطَنِهِ و أهله و تقربَ إلى الله تعالى بالهجرة عن مَسْكِنِهِ و رَحِلِهِ إلى جوارِ بابِ العلمِ و منارِ التَّقَى، مولى الموالى و أبى الائمة [عليهم السلام] - و ذلك بعد نبوغه في العُلومِ الحديثية في مدارسها، و نُبلِهِ بشهاداتِ الأساتيدِ و المعلمين فيها، فعكف على بابِ مدينةِ العِلْمِ عِدَّةَ سنينَ لتحصيلِ المعارفِ و علومِ الدِّينِ، و جَدَّ في الطَّلَبِ حتَّى وَجَدَ، و اجتهدَ في نيلِ المطلبِ حتَّى نَفَدَ، و فازَ بسعادتي العِلْمِ و العَمَلِ، و حازَ منها



الحظَّ الأوفر الأكمل - ألا وهو السيد السند الممجَّد المعتمد، العالم الفاضل، النحرير الجامع بين فضيلتي حُسن التقريرِ و التَحْرِيرِ، الفائق على سائر الأقران، و المشارُّ إليه بالبَنان، المُبرِّأ من كلِّ شينٍ و عين، مولانا السيد محمَّد الحسين، بن العالم الجليل، السيد محمَّد صادق بن العلامة السيد ابراهيم بن السيد على اصغر الحسيني الطهراني، زيد إفضاله و كثر في العلماء و أبنائهم أمثاله.

قد ترجمنا جدَّه في التَّقباء؛ فهو سُلالة السِّيادة و نَتِيجَةُ الفَقاهة، قد جمع بين شَرَف النَّسب و الفضلِ المُكتسب، و حاز من العلوم و المعارفِ القديم و الجديد، و الطارف و التَّليد، ثم تأسى بسيرة قُدماء الأصحاب في انخراطِ نفسه في سلسِلَةِ الرُّواة عن الأئمة المعصومين الهداة. و حُسن ظَنِّه بهذا الحَقيرِ استجازني في الرِّواية، و بما أتى وجدته أهل ذلك بل فوقه، استخرتُ الله عزَّوجلَّ و بادرتُ لإنجاح مأموله، و أجزته أن يروى عني عن جميع مشايخي من حُجج الإسلام الذين فصلتُ ذَكَرَ طُرُقهم و رواياتهم في الشَّجرة التي سمَّيتها ضياءَ المفازاتِ في طُرُقِ مشايخ الإجازات، و ناولته النُّسخة حتى استكتبها لنفسه، فليرو - دامت بركاته - عني عنهم بجميع طُرُقهم لمن شاء و أحب.

و الرِّجاء من مكارمه أن لا ينساني في خلواته من الدُّعاء، أنشأت ذلك بِلِساني قبل سنين، و حروفه بِناني المُرتعشة في داري في النَّجف الأشرف، في عيد الفطر سنة ١٣٧٥ هـ. ق.

و أنا المُسيءُ الفاني المسمَّى بمحمَّد محسن، و المدعوُّ بأقا بزرگ الطَّهراني عَفَى اللهُ عنه، و عَفَرَ له و لوالديه و الحمد لله أولاً و آخراً<sup>١</sup>.

[اجازہ نامہ مرحوم آیۃ اللہ علامہ حاج شیخ حسین حلیٰ بہ علامہ طہرانی

رضوان اللہ علیہما]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

و بعد، فإن فضل علم الفقه لا يخفى و به تُنال السعادة الأبدية. و من بذل الهمة في تحصيله و صرف على ذلك برهة غير قليلة من عمره الشريف، جناب السيد العلامة حجة الإسلام و عماد الأعلام، العالم التقى، السيد محمد حسين - دام تأييده - نجل المرحوم حجة الإسلام السيد صادق الطهراني اللاله زاري، طاب ثراه.

فإن جنابه قد جد في تحصيل ذلك و اجتهد فيه، و قد حصر على أبحاثي في الفقه و الأصول حضور تفهيم و تدقيق، و كتب ذلك و حرره تحرير إتقان و تحقيق. و لم يزل على ذلك مجتهداً فيه حتى نال - بحمد الله تعالى - بُغيته، و أدرك بذلك الجِدَّ غايته و أمنيته، و حصل على مرتبة من الإجتهد، و صار له القدرة - بحمد الله تعالى - على استنباط ما يُحتاج إليه من الأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية. فله العمل بما يستنبطه من ذلك حسب الطريقة المعروفة التي جرى عليها مشايخنا العظام و أساتذتنا الكرام، قدّست أسرارهم.

كل ذلك مع الالتزام بالإحتياطٍ مهما أمكن؛ فإنه سبيل النجاة، و إن ذلك هو أهم ما أوصيه به، كما أنه أهم ما أوصاني به أساتذتي العظام و مشايخي الكرام، قدّس الله أسرارهم و طيب مضاجعهم.

و أجزت لجنابه رواية ما أجازوا لي روايته على طبق ما أجازوه لي على الطريقة

المعروفة بين أصحابنا، رَفَعَ اللهُ تعالى دَرَجَاتِهِمْ وَأَعَزَّ كَلِمَتَهُمْ.  
وَأَرْجُو مِنْ جَنَابِهِ أَنْ لَا يَنْسَانِي مِنَ الدُّعَاءِ فِي مَطَانِّ الإِجَابَةِ.  
وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى كَافَّةِ إِخْوَانِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

٢٨ ذى القعدة ١٣٧٧

حسين الحلّي

[اجازة نامه روائی حضرت آية الله گلپایگانی به مرحوم علامه طهرانی

قدس الله أسرارهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ  
وَبَعْدُ، فَإِنَّ شَرَفَ الْعِلْمِ لَا يَخْفَى وَ فَضْلُهُ لَا يُحْصَى، قَدْ وَرِثَهُ أَهْلُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ  
فُضِّلَ مِدَادُهُمْ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَ نَالُوا بِذَلِكَ نِيَابَةَ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ. وَ مَن سَلَكَ  
سَبِيلَ السَّلَفِ الصَّالِحِ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ وَ بَدَّلَ جُهْدَهُ فِي تَحْصِيلِ الْكِمَالَاتِ وَ كَسَبَ  
الْمَلَكَاتِ الْفَاضِلَةِ وَ تَهْذِيبِ النَّفْسِ، فَضِيلَةُ الْعَلَامَةِ حِجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ الْحَاجِّ  
السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حَسِينِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ - دَامَتْ بَرَكَاتُهُ - فَبَلَغَ بِحَمْدِ اللهِ وَ مِنْهُ مَرْتَبَةً  
سَامِيَةً مِنَ الْفَضْلِ وَ الْكِمَالِ.

وَقَدْ اسْتَجَارَنِي فِي الرَّوَايَةِ فَأَجَزْتُهُ أَنْ يَرُويَ عَنِّي جَمِيعَ مَا صَحَّحْتَ لِي رِوَايَتَهُ عَنِ  
الْكَتُبِ الْأَرْبَعَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَدَارُ وَ هِيَ الْكَافِي وَ الْفَقِيهِ وَ التَّهْذِيبِ وَ الْاسْتَبْصَارِ، وَ  
الْمَجَامِيعِ الْمُتَأَخَّرَةِ: الْوَسَائِلِ وَ مُسْتَدْرَكِهِ وَ الْوَافِي وَ الْبَحَارِ وَ غَيْرِهَا مِنْ مُصَنَّفَاتِ

أصحابنا - رضوانُ الله تعالى عليهم - في الأحاديث والأخبار، بأسانيد المُنْتَهية إلى أهل بيت الوحي والعصمة الأئمة الهداة الأبرار، صلواتُ الله وسلامته عليهم أجمعين.

و أوصيه - أيدهُ الله تعالى و سدّدَ خطاه - بملازمة التّقوى و سلوكِ سبيلِ الاحتياط، فإنّه ليس بناكبٍ عن الصّراطِ من سلك سبيلَ الاحتياط؛ و أن لا ينساني من صالح الدّعوات. و السّلام عليه و على سائر العلماء الأعلام و رحمتهُ الله و بركاته.

٩ جمادى الأولى ١٤٠٠ هجرى قمرى

محمّد رضا الموسوى الكلبايگانى

[اجازة نامه آية الله خوئی به علامه طهرانى رضوان الله عليهما در امور حسيه]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلّى الله على خير خلقه و أشرف بريته محمّد

و عترته الطّاهرين المعصومين

و بعد، جناب مستطاب ملاذ الأنام، عماد الأعلام، ركن الإسلام و المسلمين، آقاى آقا سيّد محمّد حسين لاله زارى - دامت تآييداته - كه مدّت مديدى از عمر شريف خود را در تحصيل علوم دينيه و معارف حقّه الهيه در نجف اشرف و در غير آن صرف نموده، و بحمدالله داراى مراتبى از علم و فضل و كمال و تقوا و ورع گرديده است، از قبل أحقر در تصدّى امور حسيه كه منوط به اذن و اجازة حاكم شرع است مأذون و مجاز مى باشند.

و همچنين مأذونند كه آنچه از وجوه شرعيه غير از سهم مبارك امام عليه و على آبائه الكرام أفضل التّحيه و السّلام دريافت مى دارند در موارد مقررّه در محل

خود صرف نمایند؛ و آنچه از سهم امام علیه السّلام قبض می نمایند مقدار نصف آن را در تتمیم معاش اقتصادی خود و سائر موارد از طلاب علوم دینیّه و خدمتگزاران به دین مبین مصرف شود، و نصف دیگر را از جهت اقامه حوزه علمیّه نجف اشرف به این جانب ایصال نمایند.

و سزاوار است که إخوان مؤمنین نعمت وجود مشارالیه را مغتنم شمرده، از محضر شریفشان استفاده و استفاضه نموده، در تجلیل و تبجیل و احترام مشارالیه حتی المقدور ساعی باشند.

و أوصیه - دام فضله - بملازمة التّقوی و سلوك سبیل الاحتیاط، فإنّه لیس بناكب عن الصّراط من سلك سبیل الاحتیاط، و أن لا ینسانی من صالح الدّعوات كما أنّی لا أنساه إن شاء الله تعالى. و السّلام علیه و علی سائر إخواننا المؤمنین و رحمة الله و برکاته.

به تاریخ ۲۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۷۷ هجری قمری

ابوالقاسم الموسوی الخوئی

[اجازه اجتهاد مرحوم آیه الله خوئی به مرحوم علامه طهرانی

قدس الله أسرارهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصّلاة و السّلام علی أشرف الأنبياء و المرسلین محمّد و عترته الطّاهرين

و اللعنة الدائمة علی أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

و بعد، فإنّ جناب الفاضل العلامیّه، ركن الإسلام، السید محمّد حسین الطّهرانی

- أدام الله فضله - من أتعب نفسه مدّة طويلة في تحصيل العلوم الدینیّة و التّحلّي

بالأخلاق الحميدة، وقد حَضَرَ أبحاثى التى أَلْقَيْتَها على طَلّابِ الحوزة العلمية الأفاضلِ،  
و قد اهتمَّ - دام فضله - بتنقيحها و تحريرها، حتّى بَلَغَ - بحمدالله تعالى و حُسن  
توفيقه - درجةً ساميةً من العلم و العمل. و أسأله تعالى أن يوفِّقه لخدمة الدين الحنيف  
و أن يَنْتَفِعَ بِجُهوده المسلمونَ.

و أوصيه - دامَ توفيقه - بملازمة التقوى و مراعاة جانبِ الاحتياطِ كما هو  
المأمولُ منه. و رجائى أن لا ينسانى من صالح دعواته.

و السّلام عليه و على سائر إخواننا المؤمنين و رحمة الله و بركاته.

١٣ جمادى الثانى ١٣٨٠

ابوالقاسم الموسوى الخوئى

[اجازة نامه روائى آية الله آقا سيّد احمد خوانسارى به علامه طهرانى]

قدّس الله اسرارهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و الصّلاة و السّلام على محمّد و آله الطّاهرين

و بعد، كان من ديدنِ السّلفِ الإجازةُ فى رواية المروية عن النّبي صلّى الله  
عليه و آله و الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين. و استجازَ المحقّق  
النّجيريّ، قدوةُ الأعلام، السيّد محمّد حسين الطّهرانىّ - دامت بركاته - فأجزّته أن يروى  
عنى ما فى كُتب الأخبار. و قد أجازنى شيخى العلامة الفقيه أبوالمجد محمّد الرّضّى  
النّجفىّ الأصهبانىّ، و هو يروى عن جماعة منهم شيخه العلامة الحاج الميرزا حسين  
النّورىّ، و هو يروى عن جماعةٍ منهم شيخه العلامة الفقيه الميرزا محمّد هاشم

الأصبهاني الخوانساري، و هو يروى عن جماعة منهم والدّه العلامة الحاج الميرزا زين العابدين، و هو يروى عن جماعة منهم والدّه العلامة أبو القاسم جعفر الخوانساري، و هو يروى عن والده العلامة الحاج السيد حسين الخوانساري، و هو يروى عن جماعة منهم والدّه العلامة الحاج الميرزا أبو القاسم، الراوى بطرقه المتصلة إلى أصحاب الكتب الأربعة بالأسانيد المتصلة إلى المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

أحمد الموسوي الخوانساري

[اجازة نامه روائى علامه طباطبائى به علامه طهرانى قدس الله أسرارهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين

أما بعد، فقد أجزت لِفَخْرِ العلماء العاملين، و عماد الفقهاء و المجتهدين سيّدنا المحقق، السيد محمد حسين الحسيني الطهراني - أدام الله تأييداته و أفاض عليه توفيقاته - أن يروى عني جميع ما صحّت لي روايته عن العلماء الأعلام و المشايخ العظام - رضوان الله عليهم - بطرقهم المتصلة بأهل بيت العصمة و الطهارة سلام الله عليهم أجمعين.

و هي ما أرويه عن الآية العظمى شيخي و أستاذي الآميرزا محمد حسين نائيني - طيب الله رمسه - بطرقه الروائية؛ و ما أرويه عن الآية العظمى البروجردي - عظم الله قدره - عن شيخي الآخوند الخراساني صاحب كفاية الأصول، عن السيد محمد مهدي القزويني، عن السيد محمد باقر القزويني، عن آية الله بحر العلوم بطرقه المذكورة في آخر المستدرک؛ و ما أرويه عن الشيخ العابد الزاهد المجتهد الحاج شيخ

على القمّي النجفيّ، عن الحاج النّوري [صاحب] كتاب المستدرک، قرأته و سماعاً و جميع طُرقه المذكورة في آخر المستدرک إجازة إلى البهبهاني؛ و ما أرويه عن الشيخ المتّصلع في الرواية الحاجّ شيخ عباس القمّي، عن الحاجّ النّوري صاحب المستدرک، بجميع طرقه إلى البهبهاني بطُرقه المتّصلة إلى أهل بيت العصمة و الطّهارة؛ و ما أرويه عن أستاذي الآيّة الحاجّ ميرزا علي أصغر الملکيّ التبريزيّ، عن الآيّة العظمى السيّد حسن الصّدر العامليّ الكاظميّ، بطُرقه الواسعة المتّصلة بأهل بيت العصمة؛ و ما أرويه عن الآيّة العظمى السيّد محمّد الحجة، رضوان الله عليهم أجمعين.

فله - سلّمه الله - أن يروى ما يروى عن الطُّرق المذكورة. و أرجو من جنابه أن لا ينساني في خلّواته عن صالح الدّعاء. و السّلام عليه و رحمة الله و بركاته.

محمّد حسين الطباطبائيّ

[اجازة نامه آية الله سيّد أبو الحسن اصفهاني به والد علامه طهراني رضوان

الله عليهما در امور حسييه]

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و الصّلاة و السّلام على خير خلقه محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

و بعد، حول جناب مستطاب حجة الإسلام آقاي حاج سيّد محمّد صادق طهراني شاه آبادي - دامت بركاته - از أجلّة علماء أعلام و مروّجين احكام شريعت غرباء هستند. لهذا سزاوار است مؤمنين نعمت وجود ايشان را مغتنم شمرده و از مقامات علمي و اخلاق حميده ايشان استفاده نمايند. و از قبل اين جانب مجاز و



مأذون در تصدی احکام شرعیّه و امور حسبیّه بالخصوص تصرف در سهم امام علیه الصلّاة و السلام از گرفتن و صرف در مصارف خودشان و رساندن به مستحقّین از اهل علم و طلاب و ارسال به نجف اشرف و غیر ذلک هستند و مراعات احتیاط را در جمیع مراحل بنمایند و این جانب را از دعا فراموش نخواهند نمود، كما آنکه این جانب هم فراموش نخواهم نمود؛ إن شاء الله تعالی .

أبو الحسن الموسوی الإصفهانی

[اجازه اجتهاد آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی به والد علامه طهرانی

رضوان الله علیهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلّاة على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين

و بعد، فقد ذاکرتُ مدّةً مديدةً مع العالمِ العاملِ العادل، و الفقيهِ البارِعِ الكامل، حجةِ الإسلام و المسلمین السید محمد صادق الطهرانی نجلِ المرحوم آیه الله السید محمد ابراهیم - أعلى الله مقامه - فوجدته فاضلاً عالماً، مجتهداً عادلاً، فقیهاً جامعاً، صائناً لدينه، تاركاً لهواه، مطيعاً لأمرِ مولاه؛ فله العملُ بما استنبطه من الأحكام على النهج المعروف بين الأعلام، و يحرم عليه التقليد، و على الناس الرجوعُ اليه في الحوادثِ.

و لقد استجازني فوجدته أهلاً لها، فأجزته أن يروى عني كلما صحّت لي روايته من الأصول المُعتمَد عليها، المودعة في الكتب المعول عليها التي مدارُ الشيعة عليها في زمن الغيبة من أسانیدی المتصلة إلى أرباب العصمة صلوات الله عليهم أجمعين.

و المرجو من جنابه - أدام الله أيام إفضاله - أن يأخذ الحائطة لدينه، و أسأل الله عزوجل أن يوفقنا لما يُحِبُّ و يَرْضَى.

الأحقر أبو الحسن الموسوي الإصفهاني

[اجازه اجتهاد ديگر آية الله سيد أبو الحسن اصفهاني به والد علامه طهراني

رضوان الله عليهما]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على أشرف الأنبياء و المرسلين محمد خاتم النبيين

و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين

و بعد، فإن جناب العالم العامل المهذب الكامل، عماد الأعلام و مؤجج الأحكام و حجة الإسلام، السيد السند و الصفي الزكي المعتمد، السيد محمد صادق نجل المرحوم المبرور حجة الإسلام السيد محمد ابراهيم الطهراني - أعلى الله مقامه - من العلماء الكاملين و الفقهاء الراشدين و المجتهدين البارعين و ممن بذل جهده في استنباط الأحكام الشرعية و تنقيح مبانيها القوية فاحصاً باحثاً مجتهداً؛ فله العمل بما استنبطه من الأحكام على النهج المؤلف بين الأعلام.

و قد استجاز مني و لما وجدته أهلاً لذلك فقد أجزته أن يروى عنى كل ما صححت لي روايته من الأصول المعتمد عليها المودعة في الكتب المعول عليها عند الإمامية بطرق المقررة المنتهية إلى مصنفها - عليهم الرحمة - و منهم إلى أهل بيت العصمة.

و المأمول من جنابه - أدام الله تأييده - سلوك جادة الاحتياط الواقى عن زلل

الصّراط، و أن لا ينساني من صالح الدّعاء إنّه وليّ الإعطاء.

حرّره الأحقر أبو الحسن الموسويّ الإصفهانيّ

[اجازه‌نامه آخوند خراسانی به جدّ مرحوم علامه طهرانی: حضرت آیه الله

آقا سیّد ابراهیم طهرانی]

بسم الله الرّحمن الرّحيم

لا يخفى على إخواننا المؤمنین - وفقّهم الله تعالى - که نظر به فنون فضل و مراتب علمیّه و عملیّه و ملکات قدسیّه زهد و تقوا و احتیاط جناب مستطاب مکارم نصاب، شریعت مدار، ملاذ الأنام، سیّد العلماء العظام، و نخبة المشایخ فی الإسلام، آقای آقا سیّد ابراهیم طهرانی - دام فضله و تقواه - که از قدام سلسله شریفه و عمری در خدمت و ترویج شریعت - علی شارعها آلاف التّحیّة و الصّلاة - صرف کرده، در مراتب علمیّه و عملیّه جامع و محل وثوق می باشند و عارف به مناهج حق و صراط رهبری و حق گزاری هستند. لهذا این خادم شریعت طاهره، جناب مستطاب معظّم له [را] در کلیه امور حسبیّه که وظیفه حاکم شرع مطاع است از طرف خود مأذون نمودم.

إن شاء الله به میزان شرع و رعایت احتیاط در رجوعات إخوان مؤمنین مداخله و تصدّی فرموده، إخوان مؤمنین نیز تصرّفات جناب ایشان را از جانب أحقر نافذ و شرعاً لازم الإلتباع بدانند. و السّلام علیه و علی إخواننا المؤمنین.

من الأحقر محمّد کاظم الخراسانی

عفی الله عنه

راجع به اهمیّت اجازه و روایت حدیث

در مستدرک جلد ۳، خاتمه، صفحه ۳۷۸ و صفحه ۳۷۹ گوید:

«قال العالم الجلیل السیّد جواد - صاحب مفتاح الكرامة - فی إجازته للعالم

العلّام آغا محمّد علی بن علامّة عصره آغا باقر المازندرانی:

الإجازة على قسمين: ... إلى أن قال في آخر الصّفحة:<sup>١</sup>

و ممّا ذكر أيضًا يسهّل معرفة مشايخ الإجازة، و لقد أعيّت معرفتهم على ناسٍ كثيرين، حتّى أنّ شيخنا و مولانا ميرزا أبو القاسم<sup>٢</sup> صنّف في ذلك رسالة ما زاد فيها على أنّهم يُعرفون بنصّ علماء الرّجال، ثمّ إنّّه سرّد من ظفر أنّهم نصّوا عليه بذلك، و لم يُعيّن الوجه في النصّ على هذا دون هذا، مع أنّهما معًا في وسط السّنَد مثلاً أو في أوّله.

و قد بيّنا فيما كتبناه في شرح طهارة الوافي - من تقرير الأستاذ الشّريف رضى الله تعالى عنه - [و غيره]، أنّ لنا إلى معرفتهم طُرُقًا أربعة.

و كيف كان فاحتفال رواتنا و علمائنا بالاستجازة أشهر من أن يُذكر.

هذا شيخ القميين و فقيهم و رئيسهم و الَّذي يلقى السّلطان غير مُدافع أحمد بن محمّد بن عيسى، بل هو شيخ أعيان الفرقة كسعد و محمّد بن عليّ بن محبوب، و أحمد بن إدريس، و العطار، و صاحب النوادر، و غيرهم من المشايخ الكبار، شدّد الرّحال من قُوم - على عظمتهم عند سلطان وقته، و عدم أمنيّه منه - إلى الكوفة، فأتى الحسن بن عليّ ابن بنت إلیاس الوشاء البغدادي، ليُجيزه كتاب أبان بن عثمان الأحمر و كتاب العلاء بن رزین القلا.

فلما أخرجهما له، قال له: أحبّ أن تجيزهما لي.

فقال: ما عَجَلْتُكَ؟ اذهب فاكتبها و اسمع من بعد!

فقال له: لا آمنُ الحدّثان!

فقال: لو علمتُ أنّ هذا الحديث يكون له هذا الطّلبُ لاسْتَكثرتُ منه، فإنّي

١- خاتمة المستدرک، ج ٢، ص ٢٣ الى ٢٦.

٢- «هو الميرزا ابو القاسم القمي صاحب القوانين و الغنائم. و له رسالة في مشايخ الإجازات.» كذا في تعليقة المصدر المذكور. (محقّق)

أدرکتُ في هذا المسجد تسع مائة شيخٍ كلُّ يقول: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

و هذا شيخنا المفيد استجاز من الصّدوق لَمَّا أتى بغدادَ و هو أعلم و أفضل منه، قال في الرّدّ عليه في بعض رسائله: مَنْ وَفَّقَ لِرُشْدِهِ لَا يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُحْسِنُهُ.

و هذا شيخٌ عَلِمَ الهُدَى أبوغالب الزّراري، كَتَبَ إجازةً لابنِ ابنه و هو في المَهْد في رسالةٍ طويلةٍ و حكايةٍ لطيفةٍ<sup>١</sup> - انتهى.<sup>٢</sup>

و قال<sup>٣</sup> في شرحه على الوافي - الذي هو تقريراتُ بحثِ أستاذه العلامة

الطبّاطبائي - : "و ليُعلم أن الإجازة على أقسامٍ." - الخ.<sup>٤</sup>

● و در صفحه ٣٨٠ گوید:

«و السّيد المحقّق الكاظمي (ره) مع أنّه يَمَنُّ بِرَى التبرُّك في الإجازات المعهودة، صرّح في عُدته بأنّ هذه الكتب التي أخرج منها الشّيخ أخبارَ الكتّابين، نسبتها إليه كنسبة الكتّابين و أمثالها إلينا.

قال (ره) بعد كلامٍ طويلٍ فيما علّقه الصّدوق و الشّيخ في الكتب الثلاثة ما لفظه:

و على هذا فصعّف الطّريق إلى تلك الأصول و [الكتب و] جهالتُهُ غيرُ مضرّ؛ لأنّ تلك الكتب - و لا سيّما الأصول - كانت في تلك الأيام معروفةً مشهورةً،

١- رسالة أبي غالب الرازي، ص ٤١.

٢- اى انتهى كلام السيّد جواد العامل - صاحب مفتاح الكرامة - في اجازته لأغا محمّد على بن آغا باقر الهازندرانى. (محقّق)

٣- القائل السيّد جواد العامل صاحب مفتاح الكرامة. (محقّق)

٤- خاتمة المستدرک، ج ٢، ص ٢٦.

و كيف لا تكون كذلك و فيها مدارستهم و عليها مَعَوْلَهُمْ؟! إلا أن يَشُدَّ شىءٌ. و مِن هنا قال الشَّيْخُ في أوائل كتاب الصَّوم من التَّهْذِيبِ.

”إنَّ عَدَمَ وِجْدَانِ الحَدِيثِ في الأُصُولِ المِصْنُفَةِ يوجب الحُكْمَ بَضْعِهِ.“<sup>١</sup>

و هل هى فيهم إلا كالجوامع الأربعة العظام بالنسبة إلينا؟!!

ألا ترى أن استمرارَ طريقة الأصحاب في هذه الجوامع الأربعة [على الرواية] والاستجازه لا يُفِضِي [لا يُفْضِي] بها إلى الجهالة بدونها؟ كلاً، بل هى متواترة إلى أربابها، و إنما تُؤخذ بالإسناد للتَّيَمُّنِ باتِّصالِ السَّلسِلةِ، و الجَرَى على طريقة السَّلفِ الصَّالِحِ.

و ما كانت الفاصلةُ بينهم و بين أربابِ تلك الكُتُبِ كالفاصلةِ بيننا و بين المشايخِ الثَّلاثَةِ، بل أكثرها تُعَلِّمُ النِّسْبَةَ [نِسْبَتُهُ] بالقِرائِنِ لشدَّةِ القُربِ. و لا تحتاج إلى دعوى الشهرة كأصول أصحاب الصادق عليه السلام و نحوها، لاستمرار طريقة القدماء المعاصرين للأئمة عليهم السلام على مدارستها، و العمل بما فيها، و المحافظة عليها. - انتهى.<sup>٢</sup>

● و در صفحه ٣٨١ گوید:

«فَرَوَى ثقة الإسلام في الكافي بإسناده عن أحمد بن عمَرَ الحلال، قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: ”الرجلُ من أصحابنا يُعطينى الكتابَ و لا يقول: أروهِ عَنِّي! يجوزُ لى أن أرويه عنه؟“ قال: فقال: ”إذا علمتَ الكتابَ له فأروهِ عنه.“<sup>٣</sup>

و ظاهره معهودية الحاجة إلى الرواية، و قرره عليه السلام على ذلك. و إنما سؤاله عن كفاية المناولة التي هى أحد أقسام التَّحْمَلِ، فأجابَه عليه السلام بالكفاية

١- التَّهْذِيبِ، ج ٤، ص ١٦٩.

٢- خاتمة المستدرک ج ٢، ص ٣٣.

٣- الكافي، ج ١، ص ٥٢.

مع العلم بكون الكتاب له و من مروياته.

و ما قيل: بأن المراد أن العلم بأن الكتاب له و من مروياته كافٍ للرواية عنه سواءً أعطى الكتاب أم لا، ضعيف؛ بأنه لا يجوز الرواية بدون التحمل بأحد الأقسام المعهودة إجمالاً، كما صرح به الشهيد في شرح درايته. و إنما الكلام في العمل بما يجده العالم في الكتب المعلومة و إن لم يكن له طريق إليها. فقول عليه السلام: "فاروه" لا بد أن يكون بعد إحراز قابليته التي هي في المقام تحمله بالمناولة، و لا يجوز أن يكون المراد العمل، لعدم كون السؤال عنه و عدم دلالة اللفظ عليه. مع أنه لو أرادَه لقال عليه السلام: "فأعمل به" كما فعلوا بكتاب الفضل بن شاذان.

فَرَوَى الكَشِّيُّ فِي رِجَالِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ بُوْرُقِ البُوشَنجَانِيّ<sup>١</sup> - و ذكر أنه من أصحابنا، معروفٌ بالصدق و الصّلاح و الوَرَعِ و الحَيْرِ - قال: خرجت إلى سُرَّمن رأى و معي كتابُ يومٍ و ليلةٍ، فدخلتُ على أبي محمّد عليه السلام، و أريته ذلك الكتاب، فقلتُ: "جُعِلتُ فِدَاكَ! إِنِّي رَأَيْتُ أَنْ تَنْظُرَ فِيهِ!" [فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ] و تَصَفَّحَهُ وَرَقَةً وَرَقَةً، فقال [عليه السلام]: "هَذَا صَحِيحٌ يَنْبَغِي أَنْ يُعْمَلَ بِهِ." - الخبر<sup>٢</sup>.

● و در وسط صفحه ٣٨٢ گوید:

«رواه في الكافي بإسناده عن محمّد بن الحسن بن أبي خالدٍ شنبولة، قال: قلتُ لأبي جعفر الثاني عليه السلام: جُعِلتُ فِدَاكَ! إِنِّ مَشَاهِنَا رَوَوْا عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ

١- البُوشَنجِيّ هذه النسبة إلى بوشنج و هي بلدة على سبعة فراسخ من هراة. انظر انساب السمعاني،

ج ٢، ص ٣٣٢ و تنقيح المقال، ج ١، ص ١٨٤. (محقّق)

٢- رجال الكشي، ج ١، ص ٥٣٨.

٣- خاتمة المستدرک، ج ٢، ص ٣٨.

أبي عبدالله عليها السلام و كانت التَّقِيَّةُ شديدةً، فَكَتَمُوا كُتُبَهُمْ، فَلَمْ تُرَوْ عَنْهُمْ، فَلَمَّا مَاتُوا صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا. فقال: "حَدِّثُوا بِهَا فَإِنَّهَا حَقٌّ".<sup>٣٥٢</sup>

---

١- الكافي، ج ١، ص ٥٣.

٢- خاتمة المستدرک، ج ٢، ص ٤١.

٣- جنگ ١٨، ص ١٦٥ الى ١٦٩.



## فصل دوّم:

وضع و جعل حدیث



## ۱. برگزیده الغدير

### [بغض و عداوت ابن كثير و تحريف روايات رسول خدا]

در جلد ۱ الغدير، صفحه ۲۰۶، راجع به بغض و عداوت ابن كثير دمشقى صاحب البداية و النهاية و تحريف روايات رسول خدا مطالبى [وارد] است.<sup>۱</sup>

[اگر علم در ستاره ثريا باشد مردمانى از فارس به آن دست خواهند يافت]

الغدير، جلد ۲، صفحه ۹۸:

«روى ابن الأثير فى أسد الغابة، مجلد ۴، صفحه ۲۱۵، عن أبي نجيع يسار الثقفى المكىّ (المُتوفى ۱۰۹)، عن قيس بن سعد بن عبادة، عن النبىّ صلى الله عليه وآله و سلم قوله: «لو كان العلم متعلقاً بالثريا لئاله ناسٌ من فارس.»»

جعل روايت سمره بن جندب و لعن أمير المؤمنين عليه السلام

● و در [الغدير، جلد ۲] صفحه ۱۰۱ گوید:

«إن معاوية بَدَل لِسَمْرَةَ بن جُنْدَب مائة ألفِ درهمٍ لِيَرَوِيَ أَنَّ قولَه تعالى:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> نَزَلَ فِي ابْنِ مَلْجَمٍ أَشَقَىٰ مَرَادٍ؛ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾<sup>۲</sup> - الْآيَةُ، نَزَلَ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَمْ يَقْبَلْ. فَبَدَلَ لَهُ مَائَتِي أَلْفِ دِرْهَمٍ فَلَمْ يَقْبَلْ، فَبَدَلَ لَهُ أَرْبَعَ مَائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَبِلَ؛ (تاریخ طبری، مجلد ۵، صفحه ۲۲۹؛ کامل ابن الاثیر، مجلد ۳، صفحه ۱۱۷؛ شرح ابن أبي الحديد، مجلد ۲، صفحه ۲۴). و له من نظایرِ هذا شیءٌ كثير.

● و در صفحه ۱۰۱ و صفحه ۱۰۲ مطالب عجیبی راجع به لعن أمير المؤمنين عليه السلام از جانب معاویه نقل کرده است؛ تا آنکه گوید:

«وإن قومًا من بني أمية قالوا للمعاوية: يا أمير المؤمنين، إنك قد بلغت ما أمّلت، فلو كففت عن هذا الرجل! فقال: "لا والله حتى يربو عليه الصغير ويهرم عليه الكبير، ولا يذكر له ذكرك فضلًا."»

● و در صفحه ۱۰۶ در ضمن احتجاج قیس بن سعد با معاویه گوید:

«يا معاوية، تُعَيِّرُنَا بِنَوَاضِحِنَا! وَاللَّهِ لَقَدْ لَقِينَاكَمَ عَلَيْهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ أَنْتُمْ جَاهِدُونَ عَلَيَّ إِطْفَاءَ نَوْرِ اللَّهِ.» - الخ.

أقول: در اینجا ملاحظه می شود که جهاد برای مقاتله کفار با مسلمین هم استعمال شده است، و منحصر در قتال مسلمین با کفار نیست. و علی هذا آنچه را که الأخبار الدخيلة جلد ۳، صفحه ۳۱۸، آورده است (که جمله: اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صحیح نیست؛ زیرا جهاد فقط برای جهاد مسلم با کافر استعمال می شود، و در اصل جاحدت بوده است) تمام نیست؛ گرچه

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۲۰۷.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۲۰۴.

«جَاحَدَتْ» هم دارای معنای صحیحی باشد.<sup>۱</sup>

### الغدیر دربارهٔ وضع و کذب در حدیث

در *الغدیر*، جلد ۵ از صفحه ۲۰۸ تا ۳۷۸ دربارهٔ وضع و جعل احادیث، و نام واضعین و کاذبین، و کیفیتِ دسّ و وضع حدیث، و سلسلهٔ موضوعات، و حکم الوضّاعین، و رواة الموضوعات، بحث کرده است؛ و مفصلاً نام یکایک از وضّاعین و کذّابین را به ترتیب حروف تهجّی ذکر کرده است و مجموعاً بالغ بر هفتصد نفر شده‌اند.

● از جمله در صفحه ۲۱۴ گوید:

«[۵۸]. أحمد بن عبدالله أبو بكر الضریر: أخرج الخطیب فی تاریخ بغداد مجلد ۴

صفحة ۲۳۲ بإسناده عن أنس رفعه.

”أتانی جبرئیل و علیه قباء أسود و خف أسود و منطقة، و قال: یا محمد! هذا

زى بنى عمك من بعدك.“

فقال: ”هذا حدیث باطلٌ إسناده، كلهم ثقات غیر الضریر و الحملُ فيه علیه.“

● و در صفحه ۲۱۶ گوید:

«[۸۱]. أحمد بن محمد بن غالب الباهلی أبو عبدالله (المُتوفى ۲۷۵): غلام

الخلیل، من كبار الزهاد ببغداد، كذابٌ و ضّاع.

قال الحافظ ابن عدی: ”سمعتُ أبا عبدالله النهاوندى بحران فی مجلس أبي عروبة،

يقول: قلت لغلام الخلیل: ما هذه الأحادیث الرقات التي تُحدّثُ بها؟! قال: و ضّعناها

لنُرفقَ بها قلوبَ العامة.“<sup>۲</sup>

۱- جنگ ۱۵، ص ۸۹ و ۹۰.

۲- الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۱۹۵، رقم ۳۸. (محقق)

”ما أظهر أبو داود السجستاني تكذيب أحدٍ إلا في رجلين: الكُدَيْمِي و غلامِ خليل؛ فذكر أحاديثَ ذكرها الكُدَيْمِي أنَّها كَذِبٌ، و ذكر غلامَ الخليل فقال: ذاك - يعني صاحب الزنج - كان دجالَ البصرة، و أخشى أن يكون هذا - يعني غلام الخليل - دجالَ بغداد. ثمَّ قال: قد عُرِضَ عَلَيَّ من حديثه فنظرتُ في أربع مائة حديث أسانيدُها و متونها كَذِبٌ كُلُّها.“

(تاريخ بغداد، مجلد ٥، صفحة ٧٩؛ المنتظم، مجلد ٥، صفحة ٩٥؛ لسان الميزان، مجلد ١، صفحة ٢٧٣؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ١، صفحة ٢٠٠؛ مجلد ٢، صفحة ١٠٩)

قال الأُمِينِي: و العَجَبُ العُجَابُ أنَّ رجلاً هذه سيرته و هذه ترجمته غُلِقَتْ بموته أسواقُ مدينة السَّلام، و حُمِلَ نعشُه إلى البصرة و دُفِنَ هناك، و بُنِيَتْ على قبره قَبَّةٌ، كما في تاريخ بغداد و المنتظم لابن جوزي.

### نام بعضی از واضعین حدیث

• و در [الغدير، جلد ٥] صفحه ٢١٧ گوید:

«[٨٧]. أحمد بن منصور أبو السَّعادات: ملحدٌ كَذَّابٌ، و مِن وَضَعِهِ حَدِيثٌ يَقُولُ فِيهِ: ”و بين يدي الربِّ لَوْحٌ فيه أسماءٌ مَن يُثَبَّتُ الصَّوْرَةَ و الرُّؤْيَةَ و الكيفِيَّةَ، فيباهي بهم الملائكة.“ (ميزان الاعتدال، مجلد ١، صفحة ٧٥؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ١، صفحة ١٤)»

• و در صفحه ٢٢٤ گوید:

«[١٦٨]. الحسن بن عُمارة بن المضرب أبو محمَّد الكوفي (المُتوفَّى ١٥٣): فقيهٌ كبيرٌ كَذَّابٌ، ساقطٌ متروكٌ، و كان يَضَعُ الحديث. قال شعبة: ”من أراد أن ينظرَ إلى

أَكْذَبَ النَّاسَ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عِمَارَةَ. «تاریخ بغداد، مجلد ۷، صفحه ۳۴۹؛  
میزان الاعتدال، مجلد ۱، صفحه ۲۳۹؛ إرشاد الساری، مجلد ۶، صفحه ۷۳»  
● و در صفحه ۲۲۷ گوید:

«[۱۹۹]. حماد بن أبي حنيفة - إمام الحنفية - نعمان بن ثابت الكوفي: كذبه جرير،  
و قال لِقُتَيْبَةَ: "قل له: ما لك و للحديث؟! إنما دأبك الخصومات!" و قال  
ابن عدی: "لا أعلم له رواية مستوية." (لسان الميزان، مجلد ۲، صفحه ۳۴۶)»  
● و در صفحه ۲۳۲ گوید:

«[۲۵۶]. سليمان بن عمرو أبو داود النخعي: كان أكذب الناس على رسول الله  
[صلى الله عليه و آله و سلم]، معروف بوضع الحديث، كان رجلاً صالحاً في  
الظاهر إلا أنه كان يضع الحديث وضعاً.

قال الخطيب: "كان ببغداد رجالٌ يكذبون و يضعون، منهم أبو داود النخعي."  
و قال الحاكم: "لست أشك في وضعه الحديث على تقشُّفه و كثرة عبادته." و  
قال آخر: "كان أطول الناس منهم قياماً و أكثرهم صياماً بنهار." [تاریخ بغداد،  
مجلد ۹، صفحه ۱۵-۲۱؛ میزان الاعتدال، مجلد ۱، صفحه ۴۲۰؛ أسنى  
المطالب، صفحه ۴۱؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ۱، صفحه ۶۰؛ مجلد ۲،  
صفحة ۳۹، صفحه ۱۳۲]»  
● و در صفحه ۲۴۱ گوید:

«[۳۵۳]. عبدالمغيث بن زهير بن علوي الحرابي الحنبلي البغدادي (المثوفي  
۵۸۳) أحد الحفّاظ: صنّف جزءاً في فضائل يزيد، أتى فيه بالموضوعات، و ألف  
ابن الجوزي كتاباً في الردّ على ذلك الجزء و سمّاه كتاب الردّ على المتعصّب العنيد عن  
لعن يزيد. (شذرات الذهب، مجلد ۴، صفحه ۲۷۶)»

● و در صفحه ٢٤٤ گوید:

«[٣٨٣]. علی بن الجهم بن بدر السامی الخراسانی ثم البغدادی (المقتول سنة

٢٤٩): كان أكذب خلق الله، مشهوراً بالنصب، كثير الخط على علي وأهل البيت، و

قيل: إنه لعن أباه، لم سماه علياً...»

● و در صفحه ٢٤٩ گوید:

«[٤٣٤]. عمرو بن خليف أبو صالح الخناوي: قال ابن حبان: "كان يضع

الحديث." و من خزاياته الموضوعية على ابن عباس، قال:

قال النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم: "أدخلت الجنة فرأيت فيها ذباً،

فقلت: أذب في الجنة؟! قال: إني أكلت ابن شريط."

قال ابن عباس: "و هذا إنما أكل ابنه، فلو أكله رُفِع في عليين."

قال الأميني: "ليت ابن عباس يُفصح عن أنه لو كان أكل مدير الشرطة

أين كان يُرفع؟! [تذكرة الموضوعات، صفحة ٤٦؛ ميزان الاعتدال،

مجلد ٢، صفحة ٢٨٧؛ لسان الميزان، مجلد ٤، صفحة ٣٦٣]»

● و در صفحه ٢٦٢ گوید:

«[٥٦٢]. محمد بن عكاشة الكرمانی: كذوبٌ، كان يضع الحديث و يُحدث

بأحاديث بواطيل، و كان بكاءً موصوفاً بالبكاء، و كان إذا قرأ بكى.

و نقل عن الحافظ السري أنه كان يقول: "وضع أحمد الجوبباري، و محمد بن

تميم، و محمد بن عكاشة، على رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم أكثر من عشرة

آلاف حديث." [ميزان الاعتدال، مجلد ٣، صفحة ١٠٤؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ٢،

صفحة ٣٤، ١٣٤، ٢٠٩)

و عدّه القرطبي في التذكار (صفحة ١٥٥) من الجماعة الكثيرة الذين وضعوا

الحديث حسبةً، يدعون الناس إلى فضائل الأعمال.»



● و در صفحه ۲۶۶ گوید:

«[۶۱۶]. مقاتل بن سلیمان البلخی (المُتَوَقِّی ۱۵۰): كَذَابٌ دَجَالٌ وَضَاعٌ؛ عَدَّهُ النَّسَائِيُّ مِنَ الْكُذَّابِينَ الْمَعْرُوفِينَ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ.

كان يقول لأبي جعفر المنصور: "أنظر ما تحبُّ أن أحدثه فيك، حتى أحدثه". و قال للمهدى: "إن شئت وضعتُ لك أحاديثَ في العباس؟! قال: لا حاجة لي فيها." (تاريخ بغداد، مجلد ۱۳، صفحه ۱۶۸؛ تاريخ الشام، مجلد ۵، صفحه ۱۶۰؛ ميزان الاعتدال، مجلد ۳، صفحه ۱۹۶؛ تهذيب التهذيب، مجلد ۱۰، صفحه ۲۸۴؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ۱، صفحه ۱۲۸، و مجلد ۲، صفحه ۶۰، ۱۲۲)»

● در الغدير جلد ۵ صفحه ۲۶۷ گوید:

«[۶۲۹]. ميسرة بن عبد ربه الفارسي البصري: كَذَابٌ وَضَاعٌ، كان يضع الحديث، وضع في فضل قزوين أربعين حديثاً.

قال أبو زرعة: "كان يقول: إني أحسبُ في ذلك." و قال محمد بن عيسى الطَّبَّاع: "قلت لميسرة: من أين جئت بهذه الأحاديث: مَنْ قرأ كذا فله كذا؟! قال: وضعتُه أرغبُ الناس فيه." وَصَفَهُ جَمَاعَةٌ بِالزُّهْدِ. [تاريخ بغداد، مجلد ۱۳، صفحه ۲۲۳؛ ميزان الاعتدال، مجلد ۳، صفحه ۲۲۲؛ لسان الميزان، مجلد ۶، صفحه ۱۴۰؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ۱، صفحه ۴۲؛ مجلد ۲]»

● و در صفحه ۲۶۹ گوید:

«[نوح بن أبي مریم یزید أبو عصمة (المُتَوَقِّی ۱۷۳): شيخ كَذَابٌ، كان يضع الحديث كما يضع مُعَلَّى بن هلال، وضع حديث فضائل القرآن الطويل.

قال الحاكم: "هو الذي وضع أحاديثَ فضائل القرآن، و أحاديثَ فضائل سور

القرآن مائة و أربعة عشر كلها كذب. « [میزان الاعتدال، مجلد ٣، صفحة ١٨٧؛ أسنى المطالب، صفحة ٢٠، ١١٠؛ اللآلئ المصنوعة، مجلد ٢، صفحة ٣] »  
 • و در صفحه ٢٧٣ گوید:

« [٦٨٥]. ابن زبالة: قال الحافظ أحمد بن صالح: "كُتبت عنه مائة ألف حديث، ثم تبيّن لي أنّه كان يضع الحديث، فترك حديثه." (تاريخ بغداد، مجلد ٤، صفحة ٢٠٠) »  
 [٦٨٦]. ابن شوكر: كان يضع الحديث بالسند. (تاريخ بغداد، مجلد ١١، صفحة ١٥٢) »

### أبوحيان توحیدی از واضعین حدیث بوده است

و در [الغدیر، جلد ٥] صفحه ٢٧٣ و ٢٧٤ گوید:  
 « [٦٩٢]. أبوحيان التوحیدی: صاحب التصانيف، قيل: اسمه علي بن محمد بن العباس، نفاه الوزير المهلبى لسوء عقيدته، و كان يتفلسف؛ بقى إلى حدود الأربع مائة ببلاد فارس.  
 قال ابن مالى فى كتاب الفريدة: "كان أبوحيان كذاباً، قليل الدين و الورع، مجاهرًا بالبهت، تعرّض لأموارٍ حسام من القدح فى الشريعة و القول بالتعطيل."  
 و قال ابن جوزى: "كان زنديقاً."  
 و قال الذهبى: "صاحب زندقية و انحلال."  
 قال جعفر بن يحيى الحكاك: قال لى أبو نصر السجزي أنّه سمع أباسعيد المالىنى يقول: قرأت الرسالة المنسوبة إلى أبى بكر و عمر مع أبى عبيدة إلى علىّ على أبى حيان، فقال: "هذه الرسالة عملتها ردًا على الروافض، و سببها أنّهم كانوا يحضرون مجلس بعض الوزراء - يعنى ابن العميد - فكانوا يغلون فى حال علىّ، فعملت هذه الرسالة."  
 »

[قلت]: فقد اعترف بالوضع.

و قال ابن حجر:

قرأت بخط القاضي عز الدين بن جماعة أنه نقل من خط ابن العلاج، أنه وقف لبعض العلماء على كلام يتعلّق بهذه الرسالة مُلَخَّصُه:

لم أزل أرى أباحيان على بن محمّد التوحيدى معدودًا في زُمرَة أهل الفضل، موصوفًا بالسداد في الجدّ والهزل، حتّى صنع رسالة منسوبة إلى أبي بكر و عمر راسلاً بها عليّاً رضي الله عنه، و قصد بذلك الطعن على الصدر الأول؛ فنسب فيها أبا بكر و عمر إلى أمرٍ لو ثبت لاستحقاقاً فوق ما يعتقده الإمامية [فيها]. فأول ما يدُلُّ فيها على افتعاله في ذلك نسبته إلى أبي بكر إنشاء خطبة بليغة تمّلق فيها لأبي عبّيدة، ليحوّل له رسالته إلى عليّ رضي الله عنه؛ و غفل عن أن القوم كانوا بمعزل عن التملق.

و منها قوله: "و لعمري أنك أقرب إلى رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قرابةً و لكننا أقرب إليه قرابةً، و القرابة لحمٌ و دمٌ و القربة نفسٌ و روحٌ."

و هذا يشبه كلام الفلاسفة، و سخافة هذه الألفاظ تُغنى عن تكلف الردّ.

و قال فيها: "إنّ عمر قال لعليّ في ما خاطبه به: إنك اعتزلت تنتظر وحيًا من جهة الله و تتواكفُ مناجاة المَلِك." و هذا الكلام لا يجوز نسبته إلى عمر؛ فإنّه ظاهر

الافتعال. - إلى غير ذلك مما تضمّنته الرسالة من عدم الجزالة التي تعرف من طراز كلام السلف. (ميزان الاعتدال، مجلد ٣؛ لسان الميزان، مجلد ٦، صفحة ٣٦٩)<sup>١</sup>

قال الأمينى: "ألا تعجب من الأعلام الذين ذكروا في تأليفهم رسالة أبيحيان

التوحيدى المكذوبة التي أوقفناك على بطلانها و على مبلغ مُفتعلها من الدين و الثقة و الاعتبار، كالعبدى الهالكى في عمدة التحقيق ذكروها برمتها محتجين بها في باب

فضائل أبي بكر و عمر.“

### حدیث سازانی که قربۀاً إلى الله جعل حدیث کرده اند

• و در [الغدير جلد ٥] صفحه ٢٧٥ گوید:

«لَفْتُ نَظْرِي: هَذَا غِيْضٌ مِنْ فَيْضٍ، وَ لَعَلَّ الْقَارِيَّ يَسْتَكْثِرُهُ أَوْ يَسْتَعْظِمُهُ؛ ذَاهِلًا عَنْ أَنَّ وَضَعَ الْحَدِيثَ وَ الْكِذْبَ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَ عَلَى الثَّقَاتِ مِنَ الصَّحَابَةِ الْأَوَّلِينَ وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، لَا يُنَافِي عِنْدَ كَثِيرٍ مِنَ الْقَوْمِ الزَّهْدَ وَ الْوَرَعَ وَ اتِّصَافَ الرَّجُلِ بِالتَّقْوَى، بَلْ هُوَ شِعَارُ الصَّالِحِينَ وَ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ إِلَى الْمَوْلَى سُبْحَانَهُ.

و من هنا قال يحيى بن سعيد القَطَّان: ”ما رأيت الصَّالِحِينَ فِي شَيْءٍ أَكْذَبَ مِنْهُمْ فِي الْحَدِيثِ.“ (مقدمة صحيح مسلم، مجلد ١، صفحه ٤٢)؛ تاريخ بغداد، مجلد ٢، صفحه ٩٨)

و عنه: ”لم نرَ أَهْلَ الْخَيْرِ فِي شَيْءٍ أَكْذَبَ مِنْهُمْ فِي الْحَدِيثِ.“ (مقدمة صحيح مسلم، مجلد ١، صفحه ٤٢)

و عنه: ”ما رأيتُ الْكُذْبَ فِي أَحَدٍ أَكْثَرَ مِنْهُ فِيمَنْ يُنْسَبُ إِلَى الْخَيْرِ وَ الزَّهْدِ.“ (اللائيء المصنوعة للسيوطي، مجلد ٢، [صفحة ٤٧٠] في خاتمة الكتاب)

و قال القرطبيُّ فِي التَّدْكَارِ، صفحه ١٥٥:

لا التفتات لها وضعه الواضعون و اختلقه المُخْتَلِقُونَ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَخْبَارِ الْبَاطِلَةِ فِي فَضْلِ سُورِ الْقُرْآنِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ فَضَائِلِ الْأَعْمَالِ، وَ قَدْ ارْتَكَبَهَا جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ وَضَعُوا الْحَدِيثَ حِسْبَةً كَمَا زَعَمُوا، يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى فَضَائِلِ الْأَعْمَالِ؛ كَمَا رَوَى عَنْ أَبِي عَصْمَةَ نُوْحَ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ الْمَرْوَزِيِّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عُكَّاشَةَ الْكِرْمَانِيَّ، وَ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْبِيَّارِيَّ وَ غَيْرِهِمْ.

قيل لأبي عَصْمَةَ: مِنْ أَيْنَ لَكَ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي فَضْلِ سُورِ الْقُرْآنِ

سورةً سورةً؟! فقال: إني رأيت الناس قد أعرَضوا عن القرآن و اشتغلوا ببقه  
أبي حنيفة و مغازي محمد بن إسحاق، فوضعتُ هذا الحديث حِسبةً.

و قال في صفحة ۱۵۶:

قد ذكر الحاكم و غيره من شيوخ المحدثين: إن رجلاً من الزهاد انتدب في  
وضع أحاديث في فضل القرآن و سوره، فقيل له: لِمَ فعلت هذا؟!  
فقال: رأيت الناس زهدوا في القرآن؛ فأحببتُ أن أرغبهم فيه.

فقيل: فإنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ قال: "مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا  
فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!"

فقال: أنا ما كذبتُ عليه، إنما كذبتُ له.

و قال في التحذير من الموضوعات: و أعظّمهم صرّاً قومٌ منسوبون إلى الزهد  
وَضَعُوا الحديث حِسبةً فيما زعموا، فتقبّل الناس موضوعاتهم ثقةً منهم بهم و ركوناً  
إليهم، فضلّوا و أضلّوا.

و سمعتَ (في صفحة ۲۶۸) قولَ ميسرة بن عبد ربّه لما قيل له: من أين جنّت  
بهذه الأحاديث؟ قال: وضعتها أرغبُ الناسَ فيها؛ و قوله: إني أحتسبُ في ذلك.

و قال الحاكم: "كان الحسن - الراوي عن المسيّب بن واضح - ممّن يَضَعُ

الحديث حِسبةً." (لسان الميزان، مجلد ۵، صفحة ۲۸۸)

و كان نعيمُ بن حماد يضع الحديث في تقوية السنّة.»

● و از صفحه ۲۷۷ تا ۲۸۸ دربارهٔ احاديثي كه در مناقب ابوحنيفه و در مثالب  
او و نیز در مناقب و مثالب شافعی و مالکی و أحمد حنبل ساخته و وضع کرده‌اند  
مفصلاً بحث دارد،<sup>۱</sup> و خوب نشان می‌دهد كه چگونه هر يك از اين طرفداران اينها

۱- جهت اطلاع بیشتر پيرامون شرح حال ائمه اربعه اهل سنت (مالك بن أنس، ابوحنيفه، محمد بن  
ادريس شافعی، احمد بن حنبل) به امام شناسی، ج ۱۷-۱۶، ص ۳۸۵، به بعد مراجعه شود. (محقق)

بر نفع امام و مقتدای خود روایتی ساخته‌اند و بر ضرر دیگران نیز در حطّ درجهٔ او روایتی ساخته‌اند؛ مثل روایت صفحه ۲۷۷:

«سَيَأْتِي من بعدى رجلٌ يُقال له: النُّعْمَانُ بنُ ثَابِتٍ، وَ يُكْنَى أَبُو حَنِيفَةَ، لَيْحِيَنَّ دِينُ اللَّهِ وَ سُنَّتِي عَلَى يَدَيْهِ.» (أَخْرَجَهُ الخَطِيبُ البَغْدَادِيُّ فِي تَارِيخِهِ مجلد ۲، صفحه ۲۸۹، من طريق مُحَمَّد بن يَزِيد المُسْتَمَلِي الكَذَّاب الوَضَاع، وَ قال: هُوَ مَوْضُوعٌ باطل.)»  
و روایت صفحه ۲۷۹:

«إِنَّ آدَمَ افْتَخَرَ بِي وَ أَنَا افْتَخَرْتُ بِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُ نَعْمَانٌ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو حَنِيفَةَ، هُوَ سِرَاجُ أُمَّتِي.» قال العَجَلُونِيُّ: مَوْضُوعٌ. (كشَفُ الخُفَاءِ مجلد ۱، صفحه ۳۳.)»  
و روایت صفحه ۲۷۹ لأبي البَخْتَرِيِّ الكَذَّاب، قال:

«دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ جَعْفَرٌ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ تُحْيِي سُنَّةَ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ بَعْدَ مَا انْدَرَسَتْ، وَ تَكُونُ مَفْرَعًا لِكُلِّ مَلْهُوفٍ، وَ غِيَاثًا لِكُلِّ مَهْمُومٍ، بِكَ يَسْلُكُ الْمُتَحَيِّرُونَ إِذَا وَقَفُوا، وَ تَهْدِيهِمُ الوَاضِحَ مِنَ الطَّرِيقِ إِذَا تَحَيَّرُوا؛ فَلِكِ مِنَ اللَّهِ العَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ حَتَّى يَسْلُكَ الرِّبَانِيُّونَ بِكَ الطَّرِيقَ.» (أَخْرَجَهُ الخَطِيبُ الخَوَارِزْمِيُّ فِي مَنَاقِبِ أَبِي حَنِيفَةَ مجلد ۱، صفحه ۱۹، عَنِ أَبِي البَخْتَرِيِّ.)»

[اعتقاد مردم به اعلم بودن ابوحنیفه از رسول خدا و طعن گروهی در مقابل]

و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۲۸۰ چند قضیه آورده است که مردم ابوحنیفه را از رسول الله اعلم می‌دانستند،<sup>۱</sup> و در مقابل جماعتی او را طعن کرده‌اند؛ مثل ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب الصحیح، فقال فی کتابه فی

## الضعفاء و المتروکین.

● «أبوحنيفة النعمان بن ثابت الكوفي؛ قال نعيم بن حماد: "حَدَّثَنَا يَحْيَى بن سعيد و معاذ بن معاذ، سَمِعَا سَفِيانَ الثَّوْرِي يَقُول: "قِيلَ: أُسْتُيَبَ أَبُوحنيفة من الكفر مرّتين." و قال نعيم عن الفزاري: "كنت عند سفيان بن عيينة، فجاء نَعْيُ أَبِي حنيفة، فقال: لعنه الله، كان يَهْدِمُ الإسلامَ عُرْوَةً عُرْوَةً، و ما وُلِدَ في الإسلامَ مولودٌ أَشْرُ منه." - هذا ما ذكره البخاري.»

● و در صفحه ۲۸۱ گوید:

«و روى عن مالك - رحمه الله - أنه قال في أبي حنيفة نحو ما ذكر سفيان: "إنه شرُّ مولود وُلِدَ في الإسلام، و إنّه لو خَرَجَ على هذه الأُمَّة بالسَّيف كان أهون."»

● و در صفحه ۲۸۲ گوید:

«و عن شريك: "لأن يكونَ في كلِّ حيٍّ من الأحياء حَمَارٌ خَيْرٌ من أن يكونَ فيه رجلٌ من أصحاب أبي حنيفة."»<sup>۱</sup>

... و عن أحمد بن حنبل أنه قال: "كان أبوحنيفة يَكْذِبُ" و قال: "أصحابُ أبي حنيفة يَنْبَغِي أن لا يُروى عنهم شيءٌ." (تاريخ بغداد مجلد ۷، صفحه ۱۷)

## مقدار روایات مجعوله از بعضی عامّه قریب به پانصد هزار رسیده است

در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۲۸۸ تا ۲۹۰ صورتی از تعداد روایات مجعوله و موضوعه را از چندین تن از عامّه آورده است، و تعداد مجموع روایات موضوعه ایشان به ۴۰۸۶۸۴ عدد رسیده است؛ و البته این روایات موضوعه غیر از کتب مستقلّی است که آنها درباره مناقب أبوحنیفه و یزید و معاویه نوشته اند.

۱- جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۱۷-۱۶، ص ۴۲۹ مراجعه شود. (محقق)

أبو داود در سنن خود از پانصد هزار (۵۰۰۰۰۰) حدیث، چهار هزار و هشتصد (۴۸۰۰) روایت انتخاب کرده و آورده است.

و بخاری از ششصد هزار (۶۰۰۰۰۰) حدیث، دو هزار و هفتصد و شصت و یک (۲۷۶۱) حدیث بدون تکرار آورده است.

و مسلم از هشتصد هزار (۸۰۰۰۰۰) حدیث، چهار هزار (۴۰۰۰) حدیث بدون تکرار آورده است.

و احمد بن حنبل از بیشتر از هفتصد و پنجاه هزار (۷۵۰۰۰۰) حدیث، سی هزار (۳۰۰۰۰) حدیث آورده است.

### جنایتکارانی از عامه که توثیق شده‌اند

مرحوم امینی پس از بحث کامل درباره افراد غیر موثق که از آنان روایات بسیاری نقل شده است، فرموده است (صفحه ۲۹۳ تا ۲۹۶):

#### «مُشْكَلَةُ الثَّقَّةِ وَ الثَّقَاتِ:

هذا شأن من لا يُوثق به و بحديثه عند القوم؛ و أما من يوصف بالثقة فهناك مشكلة عويصة لا تنحل، و تجعل القارئ في بهيئة، فلا يعرف أي مثقف قط ما الثقة و ما معناها؟ و أي ملكة هي؟ و ما يراد منها؟ و بماذا تتأتى؟ و أي خلة تضادها و تناقضها؟ فهل معي نقرأ تاريخ جمع نص على ثقتهم نظراء:

۱. زیاد بن أبيه: صاحب التامات و الجرائم الموقفة. قال خليفة بن الخياط: كان يعد من الزهاد، و قال أحمد بن صالح: لم يكن يُتهم بالكذب. (تاريخ ابن عساکر، جلد ۵، صفحه ۴۰۶، ۴۱۴)

۲. عمر بن سعد بن أبي وقاص: قاتل الإمام السبط الشهيد. قال العجلي: ثقة.

(خلاصه التهذيب، صفحه ۱۴۰)



۳. عمران بن حطان: رأس الخوارج، صاحب الشعر المعروف فى ابن ملجم

المرادى:

يا ضربةً من تقى ما أراد بها      إلا ليبلغ من ذى العرش رضوانا  
إني لأذكره حيناً فأحسبه      أوفى البرية عند الله ميزانا  
وثقه العجلى، وجعله البخارى من رجال صحيحه وأخرج عنه.

۴. إسماعيل بن أوسط البجلي، أمير الكوفة (المتوفى ۱۱۷): كان من أعوان

الحجاج بن يوسف الثقفى، وقدم سعيد بن جبیر للقتل. وثقه ابن معين و عدّه ابن حبان من

الثقات. [ميزان الاعتدال، مجلد ۱، صفحة ۱۰۳؛ لسان الميزان، مجلد ۱، صفحة ۳۹۵]

۵. أسد بن وداعة: شامى تابعى ناصبى، كان يسب علياً، و كان عابداً. وثقه

النسائى. [ميزان الاعتدال، مجلد ۱، صفحة ۹۷؛ لسان الميزان، مجلد ۱، صفحة ۳۸۵]

۶. أبو بكر محمد بن هارون: ناصبى منحرف، و كان يعرف بالإغراب عن أمير المؤمنين.

وثقه الخطيب البغدادى. [لسان الميزان، مجلد ۵، صفحة ۴۱۱]

۷. خالد القسرى: الأمير الناصبى البغيض الظلوم، هكذا وصفه الذهبى. و فى

تاريخ ابن كثير (مجلد ۱۰، صفحة ۲۰ - ۲۱): "كان رجل سوء يقع فى على بن أبى طالب،

و كانت أمه نصرانية، و كان متهماً فى دينه، و قد بنى لأمه كنيسة فى داره." قال

ابن حبان: ثقة.

۸. إسحاق بن سويد العدوى البصرى (المتوفى ۱۳۱): كان يميل على على

تحاملاً شديداً، و قال: لا أحب علياً. وثقه أحمد و ابن معين و النسائى، و هو من رجال

صحاح البخارى و مسلم و أبى داود و النسائى. [تهذيب التهذيب مجلد ۱، صفحة ۲۳۶]

۹. نعيم بن أبى هند (المتوفى ۲۱۱) الناصبى: كان يتناول علياً أمير المؤمنين.

وثقه النسائى. [ميزان الاعتدال، مجلد ۳، صفحة ۲۴۳]

١٠. حَرِيزُ بنِ عَثْمَانَ: الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ حَتَّى يَلْعَنَ عَلِيًّا سَبْعِينَ لَعْنَةً كُلَّ يَوْمٍ.

قال إسماعيل بن عيَّاش:

رَأَفَقْتُ حَرِيزًا مِنْ مِصْرَ إِلَى مَكَّةَ فَجَعَلَ يَسُبُّ عَلِيًّا وَيَلْعَنُهُ، وَقَالَ لِي:  
هَذَا الَّذِي يَرُويهِ النَّاسُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ: "أَنْتَ  
مَنْى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى" حَقٌّ، وَلَكِنْ أَخْطَأَ السَّامِعُ.

قلت: فما هو؟!

قال: إِنَّهَا هُوَ: أَنْتَ مَنْى بِمَكَانِ قَارُونَ مِنْ مُوسَى.

قلت: عَمَّنْ تَرُويهِ؟!

قال: سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ يَقُولُ لَهُ [ظ - يَقُولُهُ] عَلَى الْمَنْبَرِ. (تاريخ

ابن عساکر، مجلد ٤، صفحة ١١٥؛ تاريخ الخطيب، مجلد ٨، صفحة ٢٦٨)

احتجَّ بحديثه البخاريّ و أبو داود و الترمذی و غيرهم. و في الرِّياض النَّصْرَةِ

(مجلد ٢، صفحة ٢١٦): "ثَقَّةٌ وَلَكِنْ يُبَغِضُ عَلِيًّا، أَبْغَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ."

١١. أَزْهَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمَّصِيِّ: كَانَ يَسُبُّ عَلِيًّا. وَثَقَّةُ الْعَجَلِي، وَهُوَ مِنْ رِجَالِ

أبي داود و الترمذی و النسائي. [تهذيب التهذيب، مجلد ١، صفحة ٢٠٤]

١٢. عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّهْرِيرِ بَدْحِيمِ الشَّامِيِّ: الْقَائِلُ بِأَنَّ مَنْ قَالَ: إِنَّ

الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةُ هُمْ أَهْلُ الشَّامِ فَهُوَ ابْنُ الْفَاعِلَةِ. يَرُوي عَنْهُ الْبُخَارِيُّ وَغَيْرُهُ، وَعُرِفَ بِالثَّقَّةِ  
وَ أَنَّهُ حَجَّةٌ.

١٣. الْحَافِظُ عَبْدُ الْمَغِيثِ الْحَنْبَلِيُّ: يُوَلِّفُ كِتَابًا فِي فِضَائِلِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ، يَأْتِي

بِالْمَوْضُوعَاتِ، وَ يُرَجِّمُ بِالرُّهْدِ وَ الثَّقَّةِ وَ الدِّينِ وَ الصَّدَقِ وَ الْأَمَانَةِ وَ الصَّلَاحِ وَ

الِاجْتِهَادِ.

۱۴. الحافظ زید بن حُبَاب. قال ابن معین: "ثقةٌ، يُقَلَّبُ حديثَ الثوريِّ."

(خلاصة التهذيب، صفحة ۱۰۸)

۱۵. خلف بن هشام: كان يَشْرَبُ الخمر. وثقه أحمد إمامُ الحنابلة، فقيل: يا

أبا عبد الله إنه يَشْرَبُ! فقال: "قد انتهى إلينا علمُ هذا عنه، ولكن هو والله عندنا الثقة

الأمين، شَرِبَ أو لم يَشْرَبْ." (تاريخ بغداد، مجلد ۸، صفحة ۳۲۶)

۱۶. خالد بن مسلمة بن العاص أبو سلمة القرشيّ: وثقه الإمام أحمد و يحيى

ابن معين، و قال: "شيخٌ يُكتب حديثه." و قال ابن عديّ: "هو في عداد من يُجمع

حديثه، حديثه قليلٌ و لا أرى برواياته بأسًا، و كان رأسًا في المِرْجئة، و يُبغضُ عليًّا."

(تاريخ الشام، مجلد ۵، صفحة ۵۳)

نعم، تَرَكَ أحمدُ بن حنبل الحديثَ عن عبيد الله بن موسى العبيسيّ لما سَمِعَهُ

يَتَنَاوَلُ معاويةَ بن أبي سفيان، و بَعَثَ رسولُه إلى يحيى بن معين فقال له: "أخوك

أبو عبد الله أحمدُ بن حنبل يقرءُ عليك السّلامَ و يقول لك: هو ذا تَكْثُرُ الحديثَ عن

عبيد الله، و أنا و أنت سَمِعناه يتناول معاويةَ بن أبي سفيان؛ و قد تركتُ الحديثَ عنه."

فقال يحيى بن معين للرسول: "إقرءُ على أبي عبد الله السّلامَ و قل له: يحيى بن معين يقرءُ

عليك السّلامَ و قال لك: أنا و أنت سَمِعنا عبد الرزاق يتناول عثمانَ بن عفّان، فاترك

الحديثَ عنه، فإنَّ عثمانَ أفضلُ من معاوية!"

نعم، تَرَكَ شعبَةُ روايةَ المنهالِ بن عمرو الأسديّ الكوفيّ لما سَمِعَ مِنْ بيته

صوتَ قِراءةٍ بالتطريب، كما قال ابن أبي حاتم. (خلاصة التهذيب صفحة ۳۳۲)

نعم، قال يزيدُ بن هارون: "لا تَحِلُّ الروايةُ عن أبي يوسفٍ لأنّه كان يُعطي أموالَ

اليتامى مُضاربةً و يجعلُ الرّبحَ لنفسه." (تاريخ بغداد، مجلد ۱۴، صفحة ۲۵۸)

نعم نعم، تَرَكَ البخاريّ الروايةَ عن الإمامِ الصادقِ جعفرِ بن محمّد، و قال

یحیی بن سعید: "فی نفسی منه شیء" و قال: "ما كان كذوباً" (تهذیب التهذیب، مجلد ۲، صفحه ۱۰۳)، و وثقه الشافعی و ابن معین و ابن أبی خثیمة و أبوحاتم و ابن عدی و ابن حبان و النسائی و آخرون.

نعم، قال أبو حاتم بن حبان البستي: "يروي علي بن موسى الرضا - الإمام الطاهر - عن أبيه العجائب، كآته يهيم و يُخطئ." [انساب السمعاني في باب الرء و الضاد: تهذیب التهذیب، مجلد ۷، صفحه ۳۸۸]

نعم، ضَعَفَ ابنُ الجوزيَّ الإمامَ الطاهرَ الحسن بن علي بن محمَّد العسكري في الموضوعات، كما في لسان الميزان مجلد ۲، صفحه ۲۴۰.

﴿فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

### بعضی از روایاتی را که به رسول الله بسته اند

در الغدير جلد ۵ از صفحه ۲۹۷ تا ۳۳۰، یکصد مورد از مواردی را که به رسول الله حدیثی را بسته اند و نسبت داده اند یکایک ذکر کرده است - در مناقب ابوبکر و عمر و معاویه و عثمان و غیرهم - آنگاه از کتب رجال و حدیث اهل تسنن همچون طبری و میزان الاعتدال و غیرهما، تصریح آنان را به بطلان این احادیث آورده است.

• از جمله در صفحه ۳۰۱ و ۳۰۲ آورده است:

« ۱۰. عن أنسٍ قال: لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْغَارِ، أَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بَغْرَهِ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى وَجْهِهِ فَقَالَ: "يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَا أَبْشُرُكَ؟" قَالَ: بَلَى فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي! قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلْخَلَائِقِ عَامَّةً وَ يَتَجَلَّى لَكَ خَاصَّةً." »

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۷۹.

● و از جمله در صفحه ۳۱۱ گوید:

«۲۵. عن أبي هريرة: "لكلّ نبيّ خليلاً من أمته وإنّ خليل عثمان." من موضوعات إسحاق بن نجیح المَلطی.

قال الذهبيّ في ميزان الاعتدال: "هذا باطلٌ و يدُلُّ على قوله عليه الصّلاة و السّلام: لو كنتُ مُتَّخِذاً خليلاً من هذه الأُمَّة لانتَّختُ أبابكر خليلاً." قال الأمينيّ: هذا الذي استدللّ به الذهبيّ على بطلان الرواية موضوعٌ أيضاً، و ضَعُوه في مقابل حديث الإخاء؛ كما في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد مجلد ۳، صفحة ۱۷.»

### روایات مجعولة عامه در مدح خلفاء

● و در [الغدیر جلد ۵] صفحه ۳۱۰، بعد ذکر روایتی که درباره معاویه کرده‌اند (کاد أن یبعث معاویة نبیاً) و بحث مفصل در پیرامون آن گوید:

«و لیت رواة السّوء كانوا قد أجمعوا آرائهم على حديث الأرز، و لم یعدوه و لم یهبوا النّبوة لمثل معاویة، و كان فيه غنیّ و کفایة فی عرفان النّبوة و فضلها و هو:

"لو كان الأرز حیواناً لكان آدمیاً، و لو كان آدمیاً لكان رجلاً صالحاً، و لو كان رجلاً صالحاً لكان نبیاً، و لو كان نبیاً لكان مرسلًا، و لو كان مرسلًا لكان أنا." (قال الصغانی: موضوع. كشف الخفاء: مجلد ۲، صفحه ۱۶۰)»

● در صفحه ۳۱۵ گوید:

«۴۴. عن علیّ رضی الله عنه قال: "أوّل من یدخل من الأُمَّة الجنّة أبوبکر و عمر، و إنی لموقوفٌ مع معاویة للحساب." قال الذهبيّ في ترجمة أصبغ الشيباني: "خبرٌ منکرٌ أخرجه ابن الجوزی في الواهيات." - الخ.

● در الغدير جلد ٥ صفحه ٣١٧ گوید:

«٥٦. عن ابن عباس مرفوعاً: "أبو بكر منى بمنزلة هارون من موسى".»

من موضوعات علی بن الحسن الكلبي، أخرجه محمد بن جرير الطبري. قال

الذهبي في ميزانه (مجلد ٢، صفحه ٢٢٢): "خبرٌ كذبٌ هو - الكلبي - المتهمُ به."»

● و در صفحه ٣٢٠ گوید:

«٦٣. عن عطية العوفي، عن أبي سعيد الخدري مرفوعاً: "إن أهل عليين ليراهم

من هو أسفل منهم كما ترون النجم أو الكواكب في السماء، وإن منهم لأبأبكر و عمر

و أنعمًا." قال قلت لأبي سعيد: ما أنعمًا؟ قال: "أهل ذلك هما."

نص المقدسي في تذكرة الموضوعات صفحه ٢٧ على أنه موضوع لمكان

مجاهد بن سعيد.

٦٤. عن أنس قال: لما نزلت سورة التين على رسول الله صلى الله عليه (و آله)

و سلم فرح لنا فرحاً شديداً حتى بان لنا شدة فرجه، فسألنا ابن عباس بعد ذلك عن

تفسيرها فقال:

"أما قول الله ﴿وَالَّتَيْنِ﴾: فبلاد الشام، ﴿وَالزَّيْتُونَ﴾: فبلاد فلسطين، ﴿وَوَطُورِ

سِينِينَ﴾: فطور سيناء الذي كلم الله عليه موسى، ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾: فبلد مكة،

و ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾: محمد صلى الله عليه (و آله) و سلم، ﴿ثُمَّ

رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾: عبادة اللات و العزى، ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾:

أبو بكر و عمر، ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾: فعثمان [عثمان بن عفان]، ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ

بِالدِّينِ﴾: علي بن أبي طالب، ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾: بعثك فيهم، و جمعكم على

التقوى يا محمد!

أخرجه الخطيب في تاريخه (مجلد ٢، صفحه ٩٧) فقال:

”هذا الحديث بهذا الإسناد باطلٌ لا أصل له يصحُّ فيما نَعْلَمُ؛ و الرَّجَالُ المذكورون في إسناده كلُّهم أئمَّةٌ مشهورون غيرَ مُحَمَّدِ بنِ بيان، و نرى العلةَ من جهته. و توثيقُ ابنِ الشَّخِيرِ له ليس بشيءٍ؛ لأنَّ مَنْ أوردَ مثلَ هذا الحديثِ بهذا الإسناد قد أغنى أهلَ العلم أن ينظروا في حاله و يبحثوا عن أمره، و لعله كان يتظاهرُ بالصَّلاح فأحسنَ ابنُ الشخیر به الظنَّ و أثنى عليه لذلك. و قد قال يحيى بنُ سعيد القطان: ”ما رأيتُ الصَّالحين في شيءٍ، أكذبَ منهم في الحديث.“

و ذكره الذَّهَبِيُّ في ميزانه (مجلد ۳، صفحه ۳۲) من طريق مُحَمَّدِ بنِ بيان و قال: ”رَوَى بِقَلَّةٍ حَيَاءٍ مِنَ اللَّهِ. فَقَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَرَفَةَ...“ فذكر الحديث، ثم قال: ”قال ابن الجوزي: هذا وَضَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَيَانَ عَلَى ابْنِ عَرَفَةَ.“ و ذَكَرَ كَلِمَةَ الْخَطِيبِ الْمَذْكُورَةَ. هكذا ﴿مُحَرَّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾، و هكذا لَعَبَتْ أَيْدِي الْهَوَى بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ هَذَا مَبْلَغُ اسْتِفَادَةِ الْقَوْمِ مِنْهَا، ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾. ٢

### بعضی از موضوعات درباره ابوبکر

● و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۳۲۷ گوید:

«[۸۷]. عن حذيفة بن اليمان، قال: صَلَّى بنا رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (و سلم صلاةَ الفجر، فلما انفتل من صلاتِهِ قال: ”أين أبو بكر الصِّدِّيق؟“ فأجابه أبو بكر من آخر الصفوف: لبيك لبيك يا رسول الله! قال: ”أفرجوا لأبي بكر الصِّدِّيق! أدن مني يا أبا بكر! لَحِقْتْ معي التكبيرة الأولى؟“

۱- سورة المائدة (۵) صدر آیه ۱۳.

۲- سورة النحل (۱۶) قسمتی از آیه ۱۲۴.

قال: يا رسول الله! كنت معك في الصَّفِّ الأوَّل فكَبَّرتَ [و كَبَّرتُ]، فاستفتحتُ بالحمد فقرأتها فوسوس لي شيءٌ من الطَّهَّور، فخرجتُ إلى باب المسجد فإذا بهاتفٌ يهتف بي و هو يقول: "وراءك!" فالتفتُ فإذا أنا بقَدَحٍ من ذهبٍ مملوءٍ ماءً أبيضَ من الثلج و أعدبَ من الشَّهد، و ألينَ من الرِّبْد، عليه منديلٌ أخضرٌ مكتوبٌ عليه: "لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رسولُ الله، الصِّدِّيقُ أبو بكر"، فأخذتُ المنديلَ فوضعتُه على منكبِي، و تَوَضَّأتُ لِلصَّلَاةِ و أسبغتُ الوُضوءَ، و رَدَدتُ المنديلَ على القَدَحِ، و لَحِقتُكُ و أنتَ رَاكِعُ الرُّكْعَةِ الأوَّلَى، فَتَمَمْتُ صَلَاتِي معَكَ يا رسولَ الله.

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ: "أَبشِرْ يا أبا بكر! الَّذِي وَضَّأكَ لِلصَّلَاةِ جَبْرئِيلُ، و الَّذِي مَنَدَلَكَ ميكَائِيلُ، و الَّذِي مَسَكَ رُكْبَتِي حَتَّى لَحِقَتِ الصَّلَاةُ إِسْرَافِيلَ." رُوِيَ من طريق مُحَمَّد بن زياد، و هو ذلك الكَذَابُ الوَضَّاعُ، و أراه من موضوعاته، غيرَ أنَّ السُّيوطِيَّ قال في اللُّثَالِي (مجلد ١، صفحة ١٥٠): "قلت: الظَّاهر الآفة من غيره." ● در صفحه ٣٢٨ گوید:

«[٩٣]. عن أبي هريرة مرفوعاً: "إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي السَّمَاءِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَلْعَنُونَ مَنْ شَتَمَ أَبَا بَكْرٍ [و عمر]».

أَخْرَجَهُ الخُطِيبُ فِي رُؤَاةِ مالِكٍ من طريقِ سَهْلِ بنِ صَقِين، فقال: "سَهْلٌ يَضَعُ" (اللايئالمصنوعة، مجلد ١، صفحة ١٦٠). و فِي لِسَانِ المِيزَانِ (مجلد ٤، صفحة ٤١): أَخْرَجَهُ الدَّارُ قُطْنِي فِي غَرَائِبِ مالِكٍ عن مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ الحَرَّانِي، عن عَبْدِ الغَفَّارِ و قال: "هَذَا مَنكَرٌ و سَهْلٌ ضَعِيفٌ و مَن دَوَّنَهُ مَجْهُولٌ." ● و در صفحه ٣٢٩ گوید:

«٩٥. عن عبد الله بن عمر: "كُنَّا نَقُولُ - و رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ حَتَّى - : أَفْضَلُ أُمَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عَمْرٌ، ثُمَّ



عثمان، فَيَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ فَلَا يُنْكِرُهُ.“  
 أَخْرَجَهُ جَمْعٌ مِنْ أئِمَّةِ الْحَدِيثِ بَعْدَهُ طُرُقٍ، نَوَقَفَكَ عَلَى الْقَوْلِ الْفَصْلِ فِيهِ فِي  
 الْجُزْءِ الْعَاشِرِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى..“  
 ● و در صفحه ۳۳۰ گوید:

«[۱۰۰]. عن أنسٍ مرفوعاً: "قلتُ لجبرئيلَ حينَ أُسْرِىَ بي إلى السماء: يا جبرئيلُ، أ  
 عَلَيَّ أُمَّتِي حسابٌ؟" قال: "كُلُّ أُمَّتِكَ عَلَيْهَا حسابٌ ما خلا أبابكر الصِّدِّيقِ؛ فإذا كان يومُ  
 القيامةِ قيل: يا أبابكر ادْخُلِ الْجَنَّةَ، قال: ما أدخُلُ حتَّى أدخِلَ معي مَنْ كان يُحِبُّني في الدنيا."  
 أَخْرَجَهُ الْخَطِيبُ فِي تَارِيخِ بَغْدَادٍ (مَجْلَدٌ ۲، صَفْحَةٌ ۱۱۸؛ و مَجْلَدٌ ۸، صَفْحَةٌ  
 ۳۶۷) و قال: "هذا الحديثُ كِذْبٌ." و كَذَّبَهُ الذَّهَبِيُّ فِي مِيزَانِهِ (مَجْلَدٌ ۳، صَفْحَةٌ ۳۶).  
 هذه نَمَازُجٌ مِمَّا وَقَفْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْضُوعَاتِ فِي الْمُنَاقِبِ، وَ هِيَ كَثِيرَةٌ جَدًّا تُعَدُّ  
 بِالْآلَافِ، تَوْجَدُ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنَ كِتَابِنَا رِیاضِ الْأَنْسِ أضعافٌ ما ذُكِرَ، مِمَّا لَا يُوجَدُ  
 شَيْءٌ مِنْهُ فِي الصَّحَاحِ وَ الْمَسَانِيدِ. نَعَمْ، ذُكِرَ شَطْرُهَا مِنْهَا فِي تَأْلِيفِ أُخْرَى لِحِفَاطِ السَّلَفِ  
 وَ إِنَّمَا حَوَّتْهَا كَتَبُ الْمُتَأَخِّرِينَ بَيْنَ دُفُوفِهَا، وَ يَنْتَهِي الْإِسْنَادُ فِي كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ الْبَهْرَجِ  
 الْمُنْزَخَرَفِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعْرَبُ ذَلِكَ كُلُّهُ عَنْ صَدِيقٍ ما جاء به  
 عامرُ بنُ شراحيلٍ مِنْ قَوْلِهِ: "أَكْثَرُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ الْإِسْلَامِيَّةُ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
 عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ." ذَكَرَهُ الذَّهَبِيُّ فِي طَبَقَاتِ الْحِفَاطِ (مَجْلَدٌ ۱، صَفْحَةٌ ۷۷).

... و قال الحاكم: سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ بْنَ يَوْسُفَ يَقُولُ:  
 سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيَّ يَقُولُ: "لَا يَصِحُّ فِي فَضْلِ  
 مَعَاوِيَةَ حَدِيثٌ" (الْأَلْيَاءُ الْمَصْنُوعَةُ، مَجْلَدٌ ۱، صَفْحَةٌ ۲۲۰). وَ قَالَ ابْنُ تَيْمِيَّةَ فِي مَنْهَاجِ  
 السُّنَنِ (مَجْلَدٌ ۲، صَفْحَةٌ ۲۰۷): "طَائِفَةٌ وَصَّعُوا لِمَعَاوِيَةَ فَضَائِلَ وَ رَوَوْا أَحَادِيثَ عَنْ  
 النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ، كُلُّهَا كِذْبٌ."

## روایات موضوعه از عامه

• و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۳۳۲ از طبرانی در معجم کبیر خود (جلد ۱۲، صفحه ۱۹۰) نقل می کند که:

«[۱۴]. يُحْشِرُ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»

• در صفحه ۳۳۵ گوید:

«۳. عن عائشة قالت: أَوَّلُ حَجَرٍ حَمَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ حَمَلَ أَبُو بَكْرٍ حَجْرًا آخَرَ، ثُمَّ حَمَلَ عُمَرُ، ثُمَّ حَمَلَ عِثْمَانُ حَجْرًا آخَرَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَرَى إِلَى هَؤُلَاءِ كَيْفَ يُسَاعِدُونَكَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِي.»

أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ (مَجْلَد ۳، صَفْحَة ۹۷) وَ قَالَ: «صَحِيحٌ وَ إِنَّمَا اشْتَهَرَ بِإِسْنَادِ وَاهٍ مِنْ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَطِيَّةَ، فَلِذَلِكَ هُجِرَ.» وَ قَالَ الذَّهَبِيُّ فِي تَلْخِيصِ الْمُسْتَدْرِكِ: «قُلْتُ: أَحْمَدُ مِنْكَرُ الْحَدِيثِ وَ مَنْ نَقَمَ عَلَيَّ مُسْلِمٍ إِخْرَاجَهُ فِي الصَّحِيحِ، وَ يَحْيَى وَ إِنْ كَانَ ثِقَةً فَقَدْ ضَعُفَ.»

ثُمَّ لَوْ صَحَّ هَذَا لَكَانَ نَصًّا فِي خِلَافَةِ الثَّلَاثَةِ، وَ لَا يَصِحُّ بِوَجْهِ؛ فَإِنَّ عَائِشَةَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ دَخَلَ بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هِيَ مَحْجُوبَةٌ صَغِيرَةٌ، فَقَوْلُهَا هَذَا يُدُلُّ عَلَى بَطْلَانِ الْحَدِيثِ. «- الخ. ۱»

۱- در تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹، در ذکر وقایع سال اول از هجرت وارد است که: رسول خدا در این سال، مسجد را بنا کردند و در خانه ابویوب انصاری درنگ کردند تا مسجد محل سکونت آن حضرت بنا شد. و در ص ۱۱۰ وارد است که: در همین سال بعد از هشت و یا هفت ماه که به مدینه آمده بودند به عائشه دخول کردند:

«و فِيهَا بَنَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِعَائِشَةَ بَعْدَ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ بِثَانِيَةِ أَشْهُرٍ، وَ قِيلَ بِسَبْعَةِ ◀

أَسْفَى عَلَى الْحَاكِمِ فَإِنَّهُ يُخْرِجُ عَنْ عَائِشَةَ هَذِهِ الرَّوَايَةَ وَيُصَحِّحُهَا، وَقَدْ أَخْرَجَ عَنْهَا قَبْلَهَا فِي الْمُسْتَدْرَكِ (مَجْلَد ۳، صَفْحَة ۷۸) أَتَمَّا قَالَتْ: «لَوْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ مُسْتَخْلَفًا لَأَسْتَخْلَفَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ» وَصَحَّحَهُ هُوَ وَأَقْرَهُ الذَّهَبِيُّ.

### [جعل حدیث در استخلاف ابوبکر بعد از رسول خدا]

● در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۳۳۷ گوید:

«[۶]. ... الزَّيْبِيُّ ... تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ ذَلِكَ، وَاخْتَرَطَ سَيْفَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَا أَعْمِدُهُ حَتَّى يُبَايَعَ عَلِيٌّ» ...»

۸. عن أبي سعيد الخدري مرفوعاً: «قال: لَمَّا عُرِجَ بِي قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيًّا! قَالَ: فَارْتَجَّتِ السَّمَاوَاتُ، وَهَتَفَ بِي الْمَلَائِكَةُ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾، وَ قَدْ شَاءَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ.»

● و در [الغدیر، جلد ۵] صفحه ۳۴۵، ۳۴۶ گوید:

«[۲۱]. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الزَّيْبِيِّ: أَرْسَلَنِي عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ أَسْأَلُهُ عَنْ أَشْيَاءَ، فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: «أَشْفَنِي فِيهَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ، هَلْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ اسْتَخْلَفَ أَبَا بَكْرٍ؟» فَاسْتَوَى الْحَسَنُ قَاعِدًا فَقَالَ: «أَوْ فِي شَيْءٍ هُوَ، لَا أَبَا لَكَ؟! إِي وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ، وَهُوَ كَانَ أَعْلَمَ بِاللَّهِ،

﴿ أَشْهُرٌ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، وَقِيلَ فِي سُؤَالٍ؛ وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِمَكَّةَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ بَعْدَ وَفَاةِ خَدِيجَةَ وَهِيَ ابْنَةُ سِتِّ سِنِينَ، وَقِيلَ: ابْنَةُ سَبْعِ سِنِينَ. »

و علی هذا زفاف رسول الله و عائشة بعد از ساختن مسجد بوده است و در وقت ساختن مسجد که عائشه محجوبه و صغیره بوده و در خانه رسول الله نبوده است، چگونه از آن حضرت در این باره گفتگوهائی دارد؟! (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۱-سوره الإنسان (۷۶) صدر آیه ۳۰.

و أتقى له، و أشدُّ له مخافةً من أن يموت عليها لو لم يؤمِّره.“  
أخرجه ابن قتيبة في الإمامة و السياسة صفحة ٤، و في آخره: ”و هو كان أعلم بالله  
تعالى و أتقى لله تعالى من أن يتوثب عليهم لو لم يأمره.“ و ذكره ابن حجر في الصواعق  
صفحة ١٥.

انظر إلى هذا المتكسِّف المتزهد الجامد كيف يحلف كذباً بالله تعالى على ما  
لا تعترف به الأمة جمعاء حتى نفس أبي بكر و عمر! و سيوافيك الصَّحاح النَّاصَة من  
طريق القوم على عدم الاستخلاف من النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عن  
أمير المؤمنين عليٍّ، و أبي بكر، و عمر، و عائشة؛ و سيوافيك في هذا الجزء و الجزء السَّابع  
ما جاء في الصحيح الثابت من قول أبي بكر في مرضه الذي توفِّي فيه: ”و دددت أني كنت  
سألت رسول الله صلى الله عليه (و آلِهِ) و سَلَّمَ لمن هذا الأمر؟ فلا ينازعه أحدٌ؛ و دددت  
أنِّي كنت سألته هل للأنصار في هذا الأمر نصيب؟“ فقول الرجل داءٌ فيما اختلف فيه  
النَّاس، لا شفاءً كما حسبه السَّائل.

● و در صفحه ٣٥٢ گوید:

«[٣٢]. عن عائشة مرفوعاً: ”قال لرجل: انطلق فقل لأبي بكر: أنت خليفتي

فصلٌ بالناس.“

أخرجه العقيلي من طريق الفضل بن جبير، عن خلف، عن علقمة بن مرثد،  
عن أبيه، فقال: ”الفضل لا يتابع على حديثه، و لا يُعرف لمرثد - و والد علقمة - روايةٌ.“  
(لسان الميزان، مجلد ٤، صفحة ٤٣٨)

● و در صفحه ٣٥٨ گوید:

«[٣]. و ما رواه عبدالرحمن بن عوف قال: دخلت يوماً على أبي بكر الصديق في

علته التي مات فيها، فقلت له: ”أراك بارئاً يا خليفة رسول الله صلى الله عليه (و آلِهِ) و

سَلَّمَ! فقال: "أما أتى على ذلك لشديد الوجع، و لما لقيت منكم يا معاشر المهاجرين أشدُّ على من وجعي، إني ولَّيتُ أُمُورَكُم خَيْرَكُم في نفسي، فكلَّكُم وِرمَ أَنفَه أَن يكون له الأمر من دونه."

إلى أَن قال: فقلت: "خَفَضَ عليك يا خليفة رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ فَإِنَّ هَذَا يَهِيضُكَ إِلَى مَا بَكَ، فوالله ما زِلتَ صالِحًا مصلِحًا، لا تَأْسَى على شيءٍ فاتك من أمر الدنيا، و لقد تَخَلَّيتَ بالأمر و حدك فما رأيتَ إِلَّا خَيْرًا." (تاريخ طبري و عقد الفريد و تهذيب الكامل و إعجاز القرآن)

### [لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِسَبِّ عَلِيٍّ عَلَى الْمَنَابِرِ]

و در [الغدِير، جلد ٧] صفحہ ١٤٧ نیز گوید: از مروان بن حکم نقل می کند که آنه قال:

«ما كان أحدٌ أدفعَ عن عثمانَ من عليٍّ. فقيل له: ما لكم تسبونه على المنابر؟ قال: "إنه لا يستقيم لنا الأمرُ إِلَّا بذلك." (الصواعق المحرقة، صفحة ٣٣)»<sup>٢</sup>

### [دیدگاه علامه امینی نسبت به کتاب تاریخ طبری]

قال العلامة الأميني في الغدير مجلد ٨، صفحة ٣٢٧:

«نظرة قيِّمة في تاريخ الطبري

شَوَّه الطبريُّ تاريخه بمكاتبات السريِّ الكذاب الوضاع، عن شعيب المجهول الذي لا يُعرف، عن سيف الوضاع المتروك الساقط المتهم بالزندقة. و قد جاءت في

١- جنگ ١٦، ص ٢٢ الى ٤٠.

٢- جنگ ٩، ص ٥١.

صفحاته بهذا الإسناد المشوّه ٧٠١ روايةٌ وُضعت للتّمويه على الحقائق الرّاهنة في الحوادث الواقعة من سنة ١١ إلى ٣٧ عهد الخلفاء الثلاثة فحسب، و لا يوجد شيءٌ من هذا الطريق الوعر في أجزاء الكتاب كلّها غير حديث واحدٍ ذكره في السنة العاشرة؛ و إنّما بدأ برواية تلکم الموضوعات من عام وفاة النّبي الأقدس، و بثّها في الجزء الثالث و الرابع و الخامس، و انتهت بانتهاء خامس الأجزاء.

ذكر في الجزء الثالث من صفحة ٢٠١	في حوادث السنة ١١ هـ	٥٧ حديثاً
أخرج في الجزء الرابع	في حوادث السنة ١٢ هـ	٤٢٧ حديثاً
أورد في الجزء الخامس	في حوادث السنة ٢٢-٣٧ هـ	٢٠٧ حديثاً
المجموع ٧٠١. <sup>٢</sup> ا		

١- أقول: مجموع هذه الأرقام الثلاثة يصير ٦٩١؛ فإمّا العلامة الأمينى اشتبهه في الجمع و إمّا الطابع قد أخطأ في بعض الأرقام الثلاثة. و المظنون أنّ عدد ٤٢٧ كان ٤٣٧؛ فعلى أىّ لا بد من مراجعة تاريخ الطبرى و عدّ الروايات المنقولة عن السرى حتّى يتضح الأمر. (مرحوم علامه طهرانى قدس سره)

٢- جنگ ٩، ص ٥٠.

## ٢ . برگزیده لأكون مع الصادقين، للتيجاني

در میان عامه، امروزه أيضاً كتب ضالّه و فاسده وجود دارد

صفحه ١٦٩: «فكم من كتب كُتبت و هي لا تُعبر في الحقيقة إلا عن رأى كاتبها و مؤلفها، و يكون فيها الغث و السمين، و فيها الحقّ و الباطل، و تحمل في طيّها الخطاء و الصواب؛ و نجد ذلك عند كل الفرق الإسلامية و لا يختص بالشيعه دون سواها، و هو في الواقع الصقّ و أقرب بأهل السنّة و الجماعة منه إلى الشيعة.<sup>١</sup> أ فيجوز لنا أن نحمل أهل السنّة و الجماعة مسؤوليّة ما كتبه وزير الثقافة المصريّ و عميد الأدب العربيّ الدكتور طه حسين بخصوص القرآن و الشعر الجاهليّ؟!»

صفحه ١٦٩: «ولكن لنضرب عن ذلك صفحاً و نُقابل السيئة بالحسنة. و لنعم ما قاله في هذا الموضوع الأستاذ محمد المدني، عميد كلية الشريعة بالجامعة الأزهرية، إذ كتب يقول:

و أما أنّ الإمامية يعتقدون نقص القرآن فمعاذ الله! و إنّها هي رواياتُ رويت

---

١- لأنّ كتاب *فصل الخطاب* لا يُعد شيئاً عند الشيعة، بينما روايات نقص القرآن و الزيادة فيه أخرجها صحاح أهل السنّة و الجماعة أمثال البخاريّ و مسلم و مسند الإمام أحمد. (لأكون مع الصادقين)

فى كتبهم كما روى مثلها فى كتبنا، و أهل التّحقيق من الفريقين قد زيّفوها<sup>١</sup> و بيّنوا بطلانها، و ليس فى الشّيعه الإمامية أو الزيدية من يعتقد ذلك كما أنّه ليس فى السّنة من يعتقدده.

و يستطيع من شاء أن يرجع إلى مثل كتاب *الاتقان للسيوطى*، ليرى فيه أمثال هذه الروايات التى نضرب عنها صفحاً.

و قد ألفت أحد المصريين فى سنة ١٤٩٨ كتاباً اسمه *الفرقان*، حشاه بكثير من أمثال هذه الروايات السّقيمة المدخولة المرفوضة، ناقلاً لها من الكتب و المصادر عن أهل السّنة. و قد طلب الأزهر من الحكومة مصادرة هذا الكتاب بعد أن بيّن بالدليل و البحث العلمى أوجه البطلان و الفساد فيه، فاستجابت الحكومة لهذا الطلب و صادرت الكتاب، فرفع صاحبه دعوى يطالب فيها تعويضاً، فحكم القضاء الإدارى فى مجلس الدولة برفضها.

أ فيقال: إنّ أهل السّنة يُنكرون قداسة القرآن؟! أو يعتقدون نقص القرآن لرواية رواها فلان؟! أو لكتاب ألفه فلان؟!

فكذلك الشّيعه الإمامية، إنّما هى روايات فى بعض كتبهم كالروايات التى فى بعض كتبنا؛ و فى ذلك يقول الإمام العلامة السعيد أبو الفضل بن الحسن الطبرسى، من كبار علماء الإمامية فى القرن السادس الهجرى، فى كتاب مجمع *البيان لعلوم القرآن*:

”فأما الزيادة فيه فمجمع على بطلانها، و أمّا النقصان منه فقد روى جماعة من أصحابنا و قوم من حشوية أهل السّنة أنّ فى القرآن تغييراً و نقصاناً، و الصّحيح من مذهب أصحابنا خلافه. و هو الذى نصره المرتضى - قدس الله روحه - و استوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء فى جواب مسائل الطّرابليسيات و ذكر فى مواضع: أنّ العلم بصحّة نقل القرآن كالعلم

١- زيّفوها: أى ردّوها. (محقّق)



بِالْبُلْدَانِ، وَ الْحَوَادِثِ الْكِبَارِ، وَ الْوَقَائِعِ الْعِظَامِ، وَ الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ، وَ أَشْعَارِ الْعَرَبِ؛ فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اشْتَدَّتْ وَ الدَّوَاعِيَ تَوَفَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ وَ حِرَاسَتِهِ، وَ بَلَغَتْ إِلَى حَدٍّ لَمْ تَبْلُغْهُ فِيهَا ذِكْرُنَاهُ. لِأَنَّ الْقُرْآنَ مَعْجَزَةُ النَّبَوَّةِ، وَ مَأْخَذُ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْأَحْكَامِ الدِّيْنِيَّةِ، وَ عِلْمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَ حِمَايَتِهِ الْغَايَةَ حَتَّى عَرَفُوا كُلَّ شَيْءٍ اُخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ إِعْرَابِهِ وَ قِرَاءَاتِهِ وَ حُرُوفِهِ وَ آيَاتِهِ؛ فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُعَيَّرًا أَوْ مَنْقُوصًا مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَ الضَّبْطِ الشَّدِيدِ. «<sup>١</sup> أو<sup>٢</sup>»

### [روايات ضعيف دال بر تحريف، در كتب عامه هم موجود است]

صفحه ١٧٥: «و إذا كان الشيعي (صاحب كتاب فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب، و هو المتوفى سنة ١٣٢٠ هجرى) كتب كتابه منذ ما يقرب مائة عام، فقد سبقه السنى في مصر (صاحب كتاب الفرقان) بما يقارب أربعة قرون؛ كما أشار إلى ذلك الشيخ محمد المدنى عميد كلية الشريعة بالأزهر.<sup>٣</sup>»

### [إن المودة تفرض عليك أن تحرم نفسك من شيء لتود به غيرك]

صفحه ١٩٠: «و ما هو ذنب الشيعة إذا كان رب العزة و الجلالة يقول: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>٤</sup> و المودة - كما هو معلوم - أكبر من الحب؟! و

١- مقال الأستاذ محمد المدنى عميد كلية الشريعة فى الجامع الأزهر، مجلة رسالة الإسلام، العدد الرابع من السنة الحادية عشر، ص ٣٨٢ و ٣٨٣. (لأكون مع الصادقين)

٢- مجمع البيان لعلوم القرآن، ج ١، ص ٤٤.

٣- رسالة الإسلام، العدد الرابع من السنة الحادية عشر، ص ٣٨٢ و ٣٨٣. (لأكون مع الصادقين)

٤- سورة الشورى (٤٢) قسمتى از آيه ٢٣.

إذا كان الرسول صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم يقول: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» فَإِنَّ الْمَوَدَّةَ تَفْرِضُ عَلَيْكَ أَنْ تَحْرِمَ نَفْسَكَ مِنْ شَيْءٍ لِيَتَوَدَّ بِهِ غَيْرَكَ.»

[ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ]

صفحه ١٩١: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم:

”لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.“<sup>١</sup>»

### صلوات را از آل حذف نموده به اصحاب افزودند

صفحه ١٩٢: «و إِنَّمَا يَبْدُو أَنَّهَا رَدٌّ فَعَلٍ عَلَى الشَّيْعَةِ الَّذِينَ لَمْ يَقُولُوا بِعَدَالَةِ الصَّحَابَةِ أَجْمَعِينَ، فَكَانَ الْأُمَوِيُّونَ يَرْفَعُونَ مِنْ شَأْنِ الصَّحَابَةِ وَالْحَطَّ [يَحْطُونَ] مِنْ قِيَمَةٍ وَشَأْنِ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ حَتَّى إِذَا صَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَضَافُوا إِلَيْهِمْ: ”و عَلَى أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ“؛ لِأَنَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ فَضْلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ سَابِقٌ وَ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، فَأَرَادُوا أَنْ يَرْفَعُوا الصَّحَابَةَ إِلَى تِلْكَ الدَّرَجَةِ الْعَلِيَّةِ وَ غَفَلُوا عَنْ أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَمَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ عَلَى رَأْسِهِمُ الصَّحَابَةَ أَجْمَعِينَ أَنْ يُصَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ، وَ مِنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ فَصَلَاتُهُ مَرْدُودَةٌ لَا يَقْبَلُهَا اللَّهُ إِذَا اقْتَصَرَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ وَحْدِهِ، كَمَا هُوَ ثَابِتٌ فِي صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ وَ مُسْلِمٍ.»

[ برخی کلمات اهل سنت در برتری دادن صحابه به رسول خدا ]

صفحه ١٩٢: «و الْعُلُوُّ ظَاهِرٌ عِنْدَمَا يَقُولُونَ بِأَنَّ الرَّسُولَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

١- صحیح البخاری، ج ١، ص ٤٩، باب: ”وجوب محبة رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم أكثر

من الأهل و الولد و الوالد و الناس أجمعين“؛ و كذلك في صحیح الترمذی. (لأكون مع الصادقين)

سَلَّمَ يُحْطِئُ وَيُصَوِّبُهُ صَحَابِيُّ؛ أَوْ أَنَّ الشَّيْطَانَ يَلْعَبُ وَيَمْرَحُ بِحَضْرَةِ النَّبِيِّ وَلَكِنَّهُ يَهْرُبُ مِنْ عُمَرَ.

و الغلوّ واضحٌ في قولهم: "لو أصابَ اللهُ المسلمين بمصيبةٍ بما فيهم رسولُ الله، لم يَكُنْ يَنْجُ منها إلا ابنُ الخطاب."

و الغلوّ أوضحٌ في إلغائهم لِسُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاتِّبَاعِ سُنَّةِ الصَّحَابَةِ، وَبِالْخُصُوصِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ؛ وَ قَدْ أَوْقَفْنَاكَ عَلَى الْبَعْضِ مِنْ ذَلِكَ. «

[إن فكرة المهدي من العقائد الإسلامية التي يجب التصديقُ بها]

صفحة ١٩٥: «كما أخرج "أحاديث المهدي" من المعاصرين مفتي الإخوان المسلمين السيد سابق، في كتابه العقائد الإسلامية، واعتبر أن فكرة المهدي من العقائد الإسلامية التي يجب التصديقُ بها.

و كتبت الشيعة أيضًا أخرجت أحاديث المهدي على كثرتها حتى قيل: إنه لم يرو عن رسول الله أكثر مما روي عنه في أحاديث المهدي.»<sup>١</sup>



### ۳. برگزیده لؤلؤ و مرجان از محدث نوری<sup>۱</sup>

#### درباره احوال بعضی از جعلین دروغی احادیث اهل سنت

و در صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳ گفته است که:

«مرحوم شهید ثانی و غیره در مقام بیان اخبار و احادیث موضوعه و مجعوله، [به این مطلب] در کتب درایه اشاره فرموده‌اند و همگی متفقاً حکم به تحریم آن نموده؛ گرچه وضع این احادیث و نسبتش به خدا و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام از روی مصلحتی باشد. جماعتی بودند که به نزد خود برای صلاح، احادیثی وضع نمودند و چون مردم آنان را ظاهرالصلاح می‌دیدند به زهد آنان فریفته شده و احادیث موضوعه آنان را اخذ نموده و جزء اعتقادات خود قرار دادند.

۱. از ابو عصمت نوح بن ابی مریم مروزی پرسیدند که: این روایتی را که در فضائل هر سوره جداگانه ذکر می‌کنی و آن را به عکرمه و سپس به ابن عباس نسبت

---

۱- مطالب منقول در این فصل برگزیده مطالبی است که مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - با قدری تصرف نقل فرموده‌اند؛ جهت اطلاع بیشتر به کتاب **لؤلؤ و مرجان**، تألیف محدث نوری (طبع کانون انتشارات عابدی) مراجعه شود. (محقق)

می‌دهی، از کجا آورده‌ای؟ - چون این حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی آنان که از او روایت می‌کنند، نیست - گفت: "دیدم مردم را که از قرآن اعراض نموده و به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن إسحاق مشغول شده‌اند، برای رفع این خطر این حدیث را قرینه الی الله تعالی جعل کردم."

و ابن ابی‌عصمت را جامع می‌گفتند؛ و ابوخاتم بن حیان که از معروفین علمای جرح و تعدیل اهل سنت است گفته است که: "ابوعصمت جمع کرده همه چیز را مگر راست گوئی."

۲. ابن حیان روایت کرده از ابن مهدی که او گفت: گفتم به میسرۀ بن عبدربه: از کجا آوردی این احادیث را که هرکس بخواند فلان سوره را برای اوست چنین ثواب؟ در پاسخ گفت: "برای آنکه مردم در قرائت قرآن رغبت کنند آن را جعل نمودم."

۳. از موئل بن اسماعیل روایت شده که گفت: شیخی مرا حدیث کرد، حدیث طولانی در فضائل یک‌یک از سور قرآن مجید، و سندش را به ابی بن کعب می‌رسانید؛ به او گفتم: که این حدیث را برای تو روایت کرده است؟ گفت: "شخصی در مدائن و او زنده است."

به مدائن نزد آن شخص رفتم و به او گفتم: که تو را بدین روایت حدیث کرده است؟

گفت: "خبر داد مرا شیخی در واسط و او زنده است."

رفتم به واسط نزد آن شیخ و گفتم: که به تو چنین خبری داده است؟

گفت: "خبر داد مرا به آن شیخی در عبادان."

پس به نزد او رفتم و پرسیدم، او دست مرا گرفت و داخل نموده در خانه‌ای که در آن جماعتی از متصوفه بودند و با آنان نیز شیخی بود، گفت: "این شیخ مرا حدیث کرد به آن."

به آن شیخ گفتم: که برای تو این خبر را نقل کرده است؟  
گفت: «هیچ کس برای من نقل ننموده است، ولیکن دیدم چون مردم از قرآن  
اعراض کرده‌اند این حدیث را وضع کردم تا آنان دل‌های خود را به قرآن برگردانند.»  
و شهید ثانی در شرح درایه خود فرموده است که: «این حکایت را جماعتی  
از علماء (یعنی اهل سنت) نقل کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

### [کلام أميرالمؤمنين عليه السلام در ضرورت نقل حديث از ثقه]

● و در صفحه ۱۳۷ گفته است:

«حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام ضمن وصايا به حضرت امام حسن  
عليه السلام (که وصيتی طولانی است و بیشتر آن را سيد رضی در نهج البلاغه آورده،  
و تمام آن را سيد علی بن موسی بن طاووس در كشف المحجة از وسائل ثقة الاسلام  
کلینی نقل کرده است، و او با سند خود از حضرت باقر عليه السلام آورده) فرموده‌اند:  
”و لا تُحَدِّثْ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذَّابًا وَ الْكِذْبُ ذُلٌّ.“»

● و در صفحه ۱۴۰ از کافی از أميرالمؤمنين عليه السلام روایت کرده است:  
«إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَ إِنْ كَانَ كَذِبًا  
فَعَلَيْهِ.»

### [دو مثال برای خلاف واقع بودن برخی اخبار]

و از صفحه ۱۴۲ تا ۱۶۲ دو مثال برای خلاف واقع بودن بعضی از اخبار  
شاهد آورده است.

«مثال اول: اول خبری که شیخ مفید در ارشاد در ذکر سیاق معجزات حضرت

امیرالمؤمنین آورده که ظاهرش آن است که بدن آن حضرت تا هنگام ضربت ابن ملجم هیچ گونه آسیبی ندید:

و من آیات الله الخارقة للعادة في أمير المؤمنين عليه السلام أنه لم يُعهد لأحد من مبارزة الأقران و مُنازلة الأبطال مثل ما عُرف له عليه السلام، من كثرة ذلك على مرّ الزّمان.

ثمّ إنّه لم يوجد في مُمارسى الحروب إلاّ من عرّته بِشَرٍّ و نيل منه بجراحٍ أو شينٍ إلاّ أمير المؤمنين عليه السلام؛ فإنّه لم ينله مع طولِ زمانِ حُرُوبه جراحٍ من عدوّه و لا شينٍ و لا وصل إليه أحدٌ منهم بسوءٍ، حتّى كان من أمره مع ابن ملجم مع اغتياله ما كان.

و هذه أعجوبته أفردّه الله بالآية فيها و خصّه بالعلم الباهر في معناها، دلّ بذلك على مكانه منه و تَخَصُّصه بكرامته التي بانَ بفضلها من كافة الأنام.<sup>۱</sup>

و دیگر خبر شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل که قصه ولادت آن حضرت را - آن هم در خانه ابوطالب - نقل کرده و [می گوید]:

«چون حواء و مریم و دو زن دیگر، آن حضرت را در جامه پیچیدند، خواست حضرت ابوطالب در آن حال او را ختنه کند به عادت عرب که طفل را در کودکی ختنه می کنند، پس یکی از آن زنان گفت: این مولود پاکیزه و پاک متولد شده، و حرارت آهن را نخواهد چشید مگر به دست مردی که خدا و رسولش و فرشتگان آسمانها و زمینها و دریاها او را دشمن دارند و اوست ابن ملجم مرادی.»<sup>۲</sup> - الحدیث.

و سپس فرموده: «کلام این شیخ معظم (شیخ مفید) را نتوان قبول کرد چون با بسیاری از اخبار مخالفت دارد که آن حضرت در جنگها شمشیر خورده اند.»

۱- الإرشاد، ج ۱، ص ۳۰۷، با قدری اختلاف.

۲- الفضائل، ص ۵۷.



و سپس پانزده حدیث از کتب معتبره و اساتید فن روایت کرده که آن حضرت در غزوات - بالأخص غزوه اُحد و احزاب - زخم‌ها دیده‌اند؛ و سپس فرموده:

«خبر/ارشاد را باید تأویل کرد که: مراد زخم و جراحی است که منافی قوت قلب و شجاعت باشد؛ مثل جراحی بر پشت که علامت فرار کردن است، یا جراحی که موجب نقصان اعضا گردد و صاحب آن به اسمی خاص معروف شود مثل:

أَعْلَم: آنکه لب بالایش شکافته شود؛

و أَثْرَم: آنکه دندانش شکسته شود؛

أَقْصَم: آنکه دندان پیش رویش بشکند؛

أَشْتَر: آنکه پلک زیرین چشمش منقلب شود؛

أَخْرَم: آنکه دیوار بینی اش بریده شده باشد؛

أَعْوَر: آنکه یک چشمش کور شود؛

أَعْمَى: آنکه هر دو چشمش کور شود؛ و امثال اینها.

و اما شاذان بن جبرئیل گرچه مرد موثق و از أجله علمای اعلام است، لیکن ظاهراً این کتاب را در اوائل سنّ نوشته و لهذا مبنی بر إتقان و إحکام نیست، و اخبار غریبه مفرده در آن بسیار یافت می‌شود، و اساتید فن را به آن اعتنایی نیست. و علاوه در متن خبر عیب بزرگی است که ولادت امیرالمؤمنین را برخلاف اجماع - بلکه ضرورت مذهب شیعه - در منزل حضرت ابوطالب ذکر کرده است، و بر احدی مخفی نیست که در کعبه مکرمه بوده است.»

«مثال دوّم: سید بن طاووس در لهوف فرموده:

”و لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا الْعِرَاقَ، قَالُوا

للدليل: مُرَّ بنا على طريق كربلاء! فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لَزِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ، وَ أَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا.<sup>۱</sup>

مفاد آمدن اهل بیت به کربلا و ملاقات با جابر را مرحوم محدث نوری (ره) مفصلاً به هفت دلیل رد کرده است و فرموده:

«مرحوم سید، لهوف را در اوائل سنّ تألیف کرده و با مؤلفات آخر سن ایشان بسیار تفاوت دارد. و شاهد بر این معنی دو چیز است:

**اول** آنکه: طریقه سید این است که اخبار تمام مؤلفاتش مسند است غیر از لهوف و مصباح الزائر که در این دو ذکری از مآخذ نیست، و وجهی ندارد جز عدم إتقان تامّ و قلت اطلاع در زمان تألیف. و از لهوف مختصرتر هم دارد مثل کتاب مجتبی و در آنجا ابدأ ذکری بی مآخذ ننموده است.

**دوم** آنکه: خود سید معظم در کتاب اجازات تصریح کرده که: «مصباح الزائر را در اوائل زمان تکلیف نوشته‌ام.» و در لهوف فرموده:

«چون مصباح الزائر را نوشتم و زائر با داشتن آن از حمل مزار کبیر یا صغیری مستغنی است، چون زائر در ایام عاشوراء مشرف می‌شود برای آنکه با خود مقتلی حمل نکند، لهوف را که مناسب تنگی وقت زوار است نوشته و به کتاب مصباح الزائر منضم نمودم.»

و این کلام صریح است در آنکه لهوف به منزله متمم مصباح الزائر است و در اوائل تکلیف تألیف شده است.»

## [در بیان بعضی از قضایای غیر واقعیّه در جریان کربلا]

● و در صفحه ۱۶۳ گوید:

«آخوند ملاّ مهدی نراقی که یکی از اعیان علماء دهر و یکی از مهدیین  
خمسّه عصر خود بوده و علاوه بر آنکه بزرگان دین اعتراف به علوّ مقام علم و فضل  
او کرده‌اند، مؤلفات رشیقّه او در فقه و غیره مثل *لوامع* و *مشکلات العلوم* و غیر آن،  
خود شاهدهی است صادق در اثبات این مرام، مع‌ذلک [یافت می‌شود] در کتاب  
*محرّق القلوب* مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب می‌شود از نوشتن چنان عالمی  
[چنین مطالبی را].

[مثلاً] به اخبار جزمی بدون آنکه نسبت دهد به کتابی یا عالمی، [در]  
قضایای روز عاشوراء چنین نوشته که:

”چون بعضی از یاران به جنگ رفته شهید شدند، ناگاه از میان بیابان سوار  
مکمل و مسلّح پیدا شد. مرکبی کوه‌پیکر سوار بود، خود عادی فولاد بر سر نهاده و  
سپر مدورّ به سر کتف درآورده و تیغ یمانی جوهردار چون برق لامع حمایل کرده و  
نیزه هیجده ذرعی در دست گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته، کالبرق  
اللامع و البدر الساطع به میان میدان رسید؛ و بعد از طرید و جولان روی به سپاه  
مخالف کرد و گفت:

هر که مرا نشناسد بشناسد! منم هاشم بن عتبه بن اّبی وقاص، پسر عمّ عمر سعد.  
و سپس روی به حضرت امام حسین علیه السّلام نموده و گفت:

السّلام عليك يا اّبا عبدالله! اگر پسر عمّم عمر سعد به جنگ شما آمده، من  
آمده‌ام تا جان خود را نثار کنم.“

تا آخر قصّه مبارزت و کشته شدن او که تمام دروغ است جزماً؛ زیرا که  
هاشم از شجاعان معروف بود و از این جهت او را مرقال می‌گفتند، و از خاصّه  
ملازمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام [بود]، و عمّ بزرگ اردوی صفین در

دست او بود، و در همان روز که عماریاسر شهید شد و از لشکر معاویه ذوالکلاع معروف و عبیدالله پسر عمر کشته شدند، هاشم مرقال نیز شهید شد؛ به اتفاق علماء رجال و مؤلفین غزوه صفین.

[مانند کتاب] صفین، نصر بن مزاحم [به روایت عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلادت او را ذکر کرده؛ حتی بعضی مرثی که برای او گفتند. و شبهه در کذب آنچه در] محرق القلوب و قبل از او یعنی در روضه کاشفی آمده است، [نیست].

و عجیب آنکه نوشته است که: [چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله با هاشم فرستاد] حضرت [نیز] برادر خود فضل را با ده نفر از انصار برای یاری او فرستادند، درحالی که در تمام کتب انساب پسری [به نام فضل] برای امیرالمؤمنین علیه السلام دیده نشده است.

و در محرق القلوب نیز آورده است که: "عابس را غلامی بود شوذب نام." - تا آنجا که می گوید: "غلام گفت: ای مولای من!" - الخ.

شاکر قبیله‌ای است در یمن از طایفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعه بن مالک هستند، و عابس از آن قبیله بود؛ و مولا را چون به قبیله نسبت دهند (مثلاً بگویند: مولی بنی اسد، مولی آزد، مولی ثقیف) یکی از دو معنی را اراده کنند:

۱. به معنای حلیف و هم سوگند؛

۲. به معنای نزیل و مهاجر بدان قبیله.

و تمام اهل لغت بر این معنی متفقند. و شوذب مولی شاکر یعنی حلیف یا نزیل طایفه عابس بود، و لهذا در آن سفر با عابس هم سفر بود نه آنکه غلام عابس بود. و شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه درباره او گفته‌اند: "و کان متقدماً فی الشیعة."

● و در صفحه ۱۶۶ گفته است:

«به مولفات آقایان: برغانی، قزوینی، اعتباری نیست.»

● و در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ گفته است:

«به خاطر دارم در ایام مجاورت کربلای معلی و استفاده از محضر علامه عصر خود: «شیخ عبدالحسین طهرانی - طاب ثراه - که در تبخر و فضل و اتقان عدیل نداشت، سید عرب روضه‌خوانی از حلّه آمد و به خدمت شیخ رسید و اجزاء کهنه‌کتابی از میراث پدر (که او نیز از معاریف طائفه روضه‌خوانان بود) [را] به شیخ ارائه نموده و غرضش استعمال اعتبار و عدم اعتبار آن بود.

و آن اجزاء اول و آخر نداشت و در حاشیه آن نوشته بود که از مؤلفات فلان، و یکی از علمای جبل عامل از تلامذّه صاحب معالم را اسم برده بود. چون در ترجمه حالش مراجعه شد اصلاً در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده بودند، و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که از اشمال بر کثرت اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمی‌رود که از مؤلفات عالمی باشد.

پس آن سید را از نشر و نقل آن منع و نهی فرمودند؛ لکن پس از چند روزی یکی از فضلای معروف ساکنین عتبات عالیات مطلع شد (مرحوم ملاّ آقا دربندی) و آن را از آن سید گرفت و چون مشغول تألیف کتاب *اسرار الشهادة* بود، روایات آن اجزاء را متصرفاً در آن کتاب درج کرد و بر عدد اخبار واهیه آن کتاب افزود، و همّتش او را بدان جا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده رساند!

و از مطالب عجیبه آنکه خود حاج ملاّ آقا برای من مشافهتاً نقل کرد که: «من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم می‌گفت، یا روایتی نقل کرد که: روز عاشوراء هفتاد ساعت بود، و من در آن وقت آن را غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن، ولیکن حال که تأمل در وقایع روز عاشوراء کردم یقین کردم آن نقل راست بوده است.»

● و در صفحه ۱۷۴ گفته است:

«چون از آنها بپرسی از کجا این خبر را آورده‌ای، در جواب می‌گوید: در

مجموعه والد مرحوم، یا در جنگ استاد مغفور، و گاهی در مقتل کذائی.»

● و در صفحه ۱۷۵ تا ۱۸۰، هشت مورد از روضه‌خوانی‌های بی‌اساس را ذکر کرده است؛ از جمله: حضرت روز عاشوراء به بالین حضرت سجّاد علیهما السّلام، آمدند و گفتگوهائی ردّ و بدل شد، و اسب سواری خواستن از حضرت زینب سلام الله علیها.

● و در صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۳، خواب عجیبی نقل می‌کند از یک روضه‌خوان، که دلالت بر مؤاخذه روضه دروغ دارد.<sup>۱</sup>

۱- لؤلؤ و مرجان، محدث نوری (ره) ص ۱۸۰:

«و این تنبیه را ختم نمائیم به ذکر خواب عجیبی که برای جماعت روضه‌خوانان موعظه‌ای است بلیغ و پندی است نافع؛ صورت آن - چنانچه در کتاب دارالسّلام نقل کردیم - این است که: سید فاضلی از معتبرین روضه‌خوانان شبی در خواب دید که: گویا قیامت برپا شده، و خلق در نهایت وحشت و حیرت، و هرکس به حال خود مشغول، و ملائکه ایشان را می‌رانند به سوی حساب، و با هر تنی دو موکل بود.

و من چون این داهیه را دیدم در اندیشه عاقبت خود که با این بزرگی امر به کجا خواهد کشید؛ در این حال دو نفر از آن جماعت مرا نمودند به حضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله.

چون مأل کار خطرناک بود مسامحه کردم؛ قهراً مرا کشاندند، یکی در پیش، دیگری در عقب، و من در وسط هراسان و ترسناک سیر می‌کردیم که دیدم عماری بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست راه می‌روند.

به الهام الهی دانستم که در آن عماری سیده زنان عالم است صلوات الله علیها، و چون به عماری نزدیک شدم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان فرار و خود را به زیر عماری رساندم. آن را قلعه محکم و محل منبعی دیدم که پیش از من جمعی از گناه‌کاران به آنجا پناه برده بودند.

و موکلین را دیدم از عماری دور، و قدرت بر نزدیک شدن به عماری ندارند؛ و به همان اندازه دوری با ما سیر می‌کنند، و به اشاره التماس کردند که برگردیم قبول نکردیم. آنگاه به اشاره، ما را تهدید کردند؛ چون تکیه‌گاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشان را تهدید می‌کردیم.

و با همین قوت قلب سیر می‌کردیم که ناگاه رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله >

↪ رسید و به آن معظّمه از جانب آن جناب گفت که:

”جمعی از گناهکاران اَمّت به تو پناه آورده‌اند، ایشان را روانه کن که به حساب ایشان برسیم.“  
پس آن مخدّرّه اشاره فرمود؛ که موکلان از هر طرف رسیدند، و ما را به موقف حساب کشاندند.  
در آنجا منبری دیدیم بسیار بلند که پله‌های زیادی داشت، و سیّد انبیاء صلی الله علیه و آله بر بالای آن نشسته و امیرالمؤمنین علیه السّلام بر پله اوّل آن ایستاده و مشغول است به رسیدن حساب خلائق؛ و آنها در پیش‌روی آن حضرت صف کشیده. چون نوبت حساب به من رسید، مرا مخاطب کرد و به نحو سرزنش و توبیخ فرمود:

”چرا ذلّت فرزندم حسین را خواندی و او را به مذلّت و خواری نسبت دادی؟!“

پس در جواب متحیّر شدم و جز انکار چاره ندیدم؛ پس منکر شدم که نخواندم. پس دیدم دردی به بازویم رسید، گویا میخ آهنی در آن فرو رفته. ملتفت شدم به طرف خود، مردی را دیدم که در کفّش طوماری است؛ آن را به من داد گشودم دیدم صورت مجلس من در آن بود، و در هر جا هر وقت هر چه خوانده بودم در آن ثبت شده بود، و از آن جمله همان فقره که از من سؤال کردند.  
پس حیلّه دیگر به خاطر آمد گفتم: ”مجلسی - رحمه الله - آن را در جلد دهم بحار ذکر کرده.“  
پس به یکی از خدام حاضرین فرمود: ”برو از مجلسی آن کتاب را بگیر!“

پس ملتفت شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیار است که اوّل آن جنب منبر و آخر آن خدای داند که به کجا منتهی می‌شود! و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته؛ شخص اوّل در صف اوّل مرحوم مجلسی است.

چون رسول حضرت پیغام را به او رساند، در میان کتب آن کتاب را برداشت به او داد، گرفت، آورد، اشاره فرمود به من دهد. گرفتم و در بحر تحیّر فرو رفتم؛ زیرا که غرض از آن حیلّه و افتراء خلاصی از آن مهلکه بود.

پس پاره اوراق آن را بیهوده بهم زدم؛ در آن حال حیلّه دیگر به خاطر آمد و گفتم: آن را در مقتل حاجی ملاصالح برغانی دیدم. باز به خادمی فرمود: ”برو به او بگو کتاب را بیاورد!“ و رفت و گفت.

در صف ششم یا هفتم، شخص ششم یا هفتم، حاجی مذکور بود؛ کتاب را خود برداشت و آورد. پس امر فرمود آن فقره را در آن کتاب پیدا کنم. دو مرتبه خوف برگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد؛ بیهوده مشغول برگرداندن اوراق بودم با قلب هراسان.

تا آنکه می‌گویند چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرد و آنچه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت:

↪

- و در صفحه [۱۸۶ تا ۱۸۷]، حکایت ظریفی را نقل می‌کند که یک ملائی ده، هنگام روضه‌خوانی در بالای منبر، سنگ بر مردم می‌زد که گریه کنند.<sup>۱</sup>
- و در صفحه ۱۸۷ تا ۱۹۶، مطالبی راجع به ادلهٔ تسامح در سنن و اخبار من بلغ آورده و بحثی بلیغ نموده است.
- و در صفحه ۱۹۳ عروسی قاسم و قصهٔ زعفرجنی، و به طور کلی کتاب روضه کاشفی را رد کرده است.

«اما من، پس در خود قوهٔ اقامهٔ شروط روضه‌خوانی را نمی‌بینم، آن را ترک می‌کنم؛ و هر که مرا تصدیق می‌کند سزاوار است او نیز دست از آن بکشد.»  
 با آنکه سالیانه مبالغ خطیری از این راه به او می‌رسید از آن چشم پوشیده، دست از روضه‌خوانی کشید. (محقق)

۱- لؤلؤ و مرجان، محدث نوری (ره) ص ۱۸۶:

«و از طرایف حکایات مناسب این مقام، آنکه: یکی از ثقات اهل علم یزد، برای من نقل کرد که: وقتی، از یزد پیاده رفتم به مشهد مقدس، از آن راه بیابان که مشقت بسیار دارد؛ در سیر منازل وارد قریه‌ای از دهکده‌های خراسان شدم.

قریب به نیشابور، چون غریب بودم رفتم به مسجد آنجا. چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی روشن کردند، پیش‌نمازی آمد و نماز مغرب و عشا را به جماعت کردند؛ آنگاه پیش‌نماز رفت بالای منبر نشست.

پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت؛ متحیر ماندم برای چیست! آنگاه مشغول روضه‌خوانی شد. چند کلمه که خواند، خادم برخاست و چراغ را خاموش کرد؛ تعجبم بیشتر شد!

در این حال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت، و فریادها بلند شد، یکی می‌گوید: ای وای سرم، دیگری فریاد از بازو، و سیمی از سینه و هکذا؛ گریه‌ها و شیون‌ها بلند شد. قدری گذشت، سنگ تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند، مردم با سرو صورت خونین و دیده‌های اشکبار رفتند.

پس به نزد پیش‌نماز رفتم و از حقیقت این کار شنیدم، گفتم: «روضه می‌خوانم و این جماعت به غیر از این قسم عمل، گریه نمی‌کنند؛ لابد باید به این نحو ایشان را بگریانم.» (محقق)



● و در صفحه ۱۹۴ منتخب طریحی را که مشتمل بر اکاذیب است (مثل دفن کردن حضرت عبدالعظیم را زنده در ری) موهون و غیر معتبر دانسته است.

● و در صفحه ۱۹۶ گوید که: در اسرار الشهادة تعداد مقتولین لشکر عمر سعد را به دست حضرت سیدالشهداء علیه السلام به سیصد هزار، و به دست حضرت أباالفضل به بیست و پنج هزار، و به دست سایرین نیز به بیست و پنج هزار رسانیده است. و سپس گوید:

«أشجعیّت آن حضرت محتاج به بیان این اباطیل نیست. سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مهیا فرموده، زیت فتیله و مدد نور آن از عالم غیب و شجره مبارکه: ﴿زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ خواهد رسید، محتاج به امداد به نطف گندیده سیاه دزدی شده نیست.»

و سپس می گوید: «از کافر بت پرستی، نکته گوئی را باید آموخت. جیمز کارگرن، هندوی هندی کتابی در تاریخ چین نوشته به زبان اردو که زبان متعارف حالیه اهل هند است، و در جلد ۲ در صفحه ۱۱۱ به مناسبتی [که] ذکری از شجاعت شده بود در آنجا شجاعت سیدالشهداء علیه السلام را در مقابل هشت دشمن ثابت می کند که الحق سزاوار آفرین است.» (از صفحه ۱۹۶ تا ۱۹۸)

● در صفحه ۲۰۱ گوید: «شعری که ابوالحسن تهامی شاعر (که در سنه ۴۱۶ وفات کرده) در مرثیه فرزندش در ضمن قصیده طولانی:

يا كوكبًا ما كان أقصرَ عمره  
و كذاك عُمرُ كواكبِ الأسحارِ  
ساخته را، با چند بیت دیگر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام نسبت می دهند و روضه خوانان می گویند حضرت انشاء فرمود، و این کذب صریح است.»

● و در صفحه ۲۰۲ گفته است:

«برای حضرت أباالفضل علیه السلام در جنگ صفین و نهروان قضایای عجیبه نقل می کنند که یک کلمه از آن راست نیست، و ذکری از آن جناب در [آن]

غزوات نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه، که روزی امیرالمؤمنین لباس خود را تغییر داده و لباس او را در بر کردند.»  
● و در صفحه ۲۰۳ گفته است:

«و برای ذریه طاهره، دوشیزگانی به هم یافتند؛ خصوصاً برای حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام بعضی را در مدینه گذاشتند، و بعضی را در کربلا شوهر دادند، و بعضی را به جهت صدق کلام جبرئیل: «صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ»<sup>۱</sup> در کربلا از تشنگی بکشتند.»

### [گوش مؤمن از شنیدن هرزه‌گوئی‌های دیگران کر است]

و در صفحه ۲۱۱ گفته است:

«در ضمن خبر طولانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای احنف بن قیس احوالات خاصان از اصحاب خود را بیان کرده‌اند، فرموده‌اند: «و سَجَمُوا اَسْمَاعَهُمْ اَنْ يَلِجَهَا حَوْضٌ خَائِضٍ.»<sup>۲</sup>»

### [بد فهمی نسبت به کلام رسول خدا موجب تحریف حدیث می‌شود]

و در صفحه ۲۱۵ گفته است که:

«شهید ثانی و دیگران روایت کرده‌اند از ابی‌موسی محمد بن مثنی عنزی، که او گفت: «ما قومی هستیم شریف که از عنزه هستیم (شاید عنیزه معروف باشد)، و رسول خدا به سوی ما نماز کرده است.»<sup>۳</sup>»

۱- این عبارت در بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸ در ذیل حدیث قدسی آمده است: «یا موسی! صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ.» (محقق)

۲- صفات الشیعة صدوق، ص ۴۲، حدیث ۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۱۹.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۵۵: «أبو موسی محمد بن مثنی العنزی، المنسوب إلى عنزة بن <

و این اشتباه است، ولیکن او نیز دروغ نگفته است؛ چون یک معنای عنزه عصای دستی است که در ته آن آهن است و حضرت چنین عصائی داشتند و در مواقع نماز و گاهی در صحرا در پیش رو به جهت استحباب ستره نصب می فرمودند، و چون در خبر آمده که: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَنزَةٍ»<sup>۱</sup> [حضرت به سوی عنزه نماز می کرد، یعنی به سوی آن عصا] اشتبهاً چنین فهمیده اند که به سوی قبیله عنزه نماز می گزارده است.<sup>۲</sup>

---

↳ أسد بن ربیعة، و هو أنه قال: «نحن قومٌ لنا شرف، نحن من عنزة صَلَّى إليها رسول الله صلى الله عليه وآله.»

۱- کنز العمال، ج ۸، ص ۲۰۹.

۲- جنگ ۷، ص ۶۴ الی ۷۲.



#### ۴. برگزیده أضواء علی السنّة المحمّدية لمحمود أبوریه<sup>۱</sup>

منع کتابت صحابه از احادیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله<sup>۲</sup>

صفحه ۴۹: «فَعَزِيمَةُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مَنْ عِنْدَهُ كِتَابُ أَنْ يَمْحُوهُ، وَقَوْلُ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: «تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوهَا مِصْحَافًا»<sup>۳</sup>، وَقَوْلُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عِنْدَ الْفِكْرِ فِي كِتَابَةِ الْأَحَادِيثِ أَوْ بَعْدَمِ الْكِتَابَةِ: «لَا كِتَابَ مَعَ كِتَابِ اللَّهِ» فِي الرَّوَايَةِ الْأُولَى،

---

۱- مرحوم علامه طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیّة - در *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۳۴۴ در معرفتی این کتاب و مؤلف آن می فرماید:

«... اولاً شرحی را از عالم بیدار و غیر متعصّب سنّی مذهب مصری - حشره الله مع امیرالمؤمنین و ابناء المعصومین، و ابعده ممن یتبرء منه و یبغضه - شیخ محمود أبوریه، در کتاب ارزشمند و گرامی: *أضواء علی السنّة المحمّدية* که مطالعه و دقت از ابتدا تا انتهای آن برای هر طالب علمی که قدم در صراط حدیث و فقه و اصول می نهد به نظر حقیر فقیر ضروری می رسد، بیان می نمایم.» (محقق)

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون: «منع کتابت حدیث» به *مطلع انوار*، ج ۸، ص ۳۹۷ الی ۴۵۱ مراجعه شود. (محقق)

۳- عن أبي نصره قال: قلت لأبي سعيد الخدري: ألا نكتب ما نسمع منك؟ قال: أتريدون أن تجعلوها مصاحف؟ إن نبيكم كان يُحدثنا فنحفظ (تفصیل العلم للخطیب البغدادی، ص ۲۷). (الأضواء)

و قوله فى الرواية الثانية بعد الإستشارة فى كتابتها: "و الله إنى لا أشوبُ كتابَ الله بشيءٍ أبداً"، و قولُ ابنِ عباسٍ: "كنا نكتبُ العلمَ و لا نُكتِبُهُ" أى لا نأذنُ لأحد أن يكتبهُ عنّا، و نهيُّه فى الرواية الأخرى عن الكتابة ...

و محوُ ابنِ مسعودٍ للصّحيفة ثم إحراقُها و تذكيرُه بالله من يعلمُ أنّه توجدُ صحيفةً أخرى فى موضعٍ آخرَ و لو بعيداً أن يُجبرَها لیسعى إليها و يُحرقَها، و قولُ سعيد بن جبير عن ابنِ عمر: "إنّه لو كان يعلمُ بأنّه يكتبُ عنه لكان ذلك فاصلاً بينهما"، و محوُ عبد الله بن مسعودٍ للصّحيفة الّتى جاءها عبد الرحمن بن الأسود و علقمةُ و قوله عند ذلك: "إنّ هذه القلوبُ أوعىُّ فاشغلوها بالقرآن و لاتشغلوها بغيره."

أبوبكر پانصد حديث را كه از شخص أمنيى گرد آورده بود، آتش زد

صفحه ٤٩، پاورقى ٢: «يُشير السيّد رشيد بذلك إلى الخبر الذى رواه الحاكم عن عائشة و نقله الحافظ الذهبى فى تذكرة الحفظ مجلد ١، صفحة ٥، الّذى قالت فيه: "جمع أبى الحديث عن رسول الله فكانت خمس مائة حديث، فبات يتقلّب و لمّا أصبح قال: أى بُنيّة، هلّمى الأحاديث الّتى عندك! فجنّته بها فأحرقها و قال: خشيتُ أن أموت و هى عندك فيكون فيها أحاديث عن رجلٍ ائتمنته و وثقتُ به، و لم يكن كما حدّثنى فأكون قد تقلّدتُ ذلك!"»

### [ حِكْمَةٌ نَهَى النَّبِىَّ عَنِ كِتَابَةِ حَدِيثِهِ ]

صفحه ٥١: «و قد يكون قريباً من الصّواب فى حِكْمَةِ نَهَى النَّبِىَّ عَنِ كِتَابَةِ حَدِيثِهِ هُو: لِكى لا تكثُر أوامرُ التّشريع و لا تتسع أدلّة الأحكام، و هو ما كان يتحاشاه صلّى الله عليه (و آله) و سلّم حتّى كاد يكره كثرة السّؤال؛ أو يكون من أحاديث فى

أمورٍ خاصّةٍ بوقتها بحيث لا يصحُّ الإستمرارُ في العمل بها.»

### رواية مكذوبة: ألا وإني أوتيت الكتاب ومثله معه!

[صفحة ٥١]: «و قبل أن نفرغ من هذا الفصل لابد لنا أن نُشيرَ إلى حديث يروونه ليَجعلوا كلَّ الأحاديث من وحى الله كالقرآن الكريم، وهذا الحديث هو: "ألا وإني أوتيت الكتاب ومثله معه" وفي رواية: "ألا إني أوتيت القرآن ومثله معه". وهذا الحديث من أغرب ما قَدَفْتَهُ الرّوايةُ في سِيلِها؛ لأنَّ النَّبِيَّ إذا كان قد أوتِيَ مثل «الكتاب» أو مثل «القرآن» فمعنى ذلك: أنّه قد أوتِيَ ذلك ليكونَ تمامًا على القرآن وإكمالاً له لبيان دينه و شريعته، وإذا كان الأمرُ كذلك فلمَ لم يعنِ النَّبِيُّ بكتابة هذا المِثْل في حياته عندما تلقاه عن ربّه، كما عنى بكتابة القرآن؟! ولمَ لم يجعل له كُتَابًا يُقَيِّدونه عند نزوله، كما جعل للقرآن كُتَابًا؟! ولمَ اقتصرَ في النَّهي عن كتابة غير القرآن وأغفلَ هذا المِثْل فقال: "لا تكتبوا عنّي شيئًا غيرَ القرآن" ولم يقل: وغير ما أوتيته معه وهو مثله؟!»

عمر در وقت فرستادن كعب بن قرظة به عراق، او را از نقل حديث منع كرد

صفحة ٥٤: «و في جامع بيان العلم و فضله لحافظ المغرب ابن عبد البر، عن الشَّعْبِيِّ، عن قُرْظَةَ بن كعب، قال:

خرجنا نريدُ العراقَ فَمَشَى معنا عمرٌ إلى صِرارٍ ثمَّ قال لنا: "أ تَدرونَ لِمَ مَشَيْتُ

١- رَوَى هذا الحديثُ أبو داود و الدَّارِمِيُّ و ابنُ ماجة و لم يروِه البخاريُّ و مسلم و هو مثل القرآن كما يزعمون أو شطره كما يروون! (الأضواء)

٢- «صِرار» بالكسر: موضعٌ قُربَ المدينة؛ و في رواية: «خرجنا فَشَيَّعَنَا». (الأضواء)

معكم؟“ قلنا: أردت أن تُشيعنا و تُكرِّمنا؟ قال: ”إنَّ مع ذلكَ لِحاجةٌ خرجتُ لها. إنَّكم لتأتون بلدةً لأهلها دوىٌّ كدوىِّ النحل؛ فلا تصدّوهم بالأحاديث عن رسول الله و أنا شريككم!“ قال قرظة: فما حدّثتُ بعده حديثاً عن رسول الله.

و في رواية أخرى: ”إنَّكم تأتون أهلَ قريةٍ لها دوىٌّ بالقرآن كدوىِّ النحل؛ فلا تصدّوهم بالأحاديث لتشغلوهم. جودوا القرآن، و أفلّوا الرواية عن رسول الله و أنا شريككم!“ فلما قدِمَ قرظةُ قالوا: حدّثنا! فقال: نهانا عمر. ١

### [ الصحابة و رواية الحديث ]

صفحة ٥٦: «و قال ابن قتيبة في تأويل مختلف الحديث: ٢

”و كان كثيرٌ من جُلّةِ الصّحابة و أهلِ الخاصّة برسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم - كأبي بكر و الزبير و أبي عبيدة و العباس بن عبدالمطلب - يُقلّون الرواية عنه؛ بل كان بعضهم لا يكادُ يروى شيئاً كسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل و هو أحد العشرة المشهود لهم بالجنة، كما يروون.“

در روایت: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» لفظ «متعمداً» وارد نیست

• صفحه ٦٠: «روى البخارى عن ربيعى بن خراش قال: سمعت علياً يقول: ”قال النبى: لا تكذبوا على! فإن من كذب على فليلج النار.“ و قال الحافظ بن حجر فى

١- هذه الزيادة من تذكرة الحفاظ للذهبي. و صححه الحاكم فى المستدرک، ج ١، ص ١٠٢. (الأضواء)

٢- قال ابن تيمية عن ابن قتيبة: «إنه كان لأهل السنة مثل الجاحظ للمتغزلة؛ لأنه خطيب السنة كما أن الجاحظ خطيب المعتزلة.» و هذا الكلام فى ص ١٢١ من تفسير سورة الإخلاص. (الأضواء)



شرح هذا الحديث: "يؤيده رواية مسلم من طريق عُندَر عن شُعْبَةَ بلفظ: يَلِجُ النَّارَ." و روى البخاري عن أنس و أبي هريرة بزيادة لفظ "تعمداً"، و كذلك أت أحاديث في غير البخاري بهذه الزيادة؛ ولكن من حَقَّقَ النَّظْرَ و أبعَدَ النَّجْعَةَ في مطارِحِ البحث، يَجِدُ أَنَّ الرَّوَايَاتِ الصَّحِيحَةَ الَّتِي جَاءَتْ عَنْ كِبَارِ الصَّحَابَةِ - و منهم ثلاثة من الخلفاء الراشدين - تُدُلُّ عَلَى أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ لَمْ تَكُنْ فِيهِ تِلْكَ الْكَلِمَةُ "تعمداً"، و كُلُّ ذِي لُبٍّ يَسْتَبْعِدُ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ قَدِ نَطَقَ بِهَا، لِمَنَافَاةِ ذَلِكَ لِلْعَقْلِ و الْخُلُقِ اللَّذَيْنِ كَانَ الرَّسُولُ مُتَّصِفًا بِالْكَمَالِ فِيهَا.

ذلك بأنَّ الكِذْبَ "هو الإخبار بالشيء على خلاف ما هو عليه، سواءً كان عمداً أم خَطَأً"، و لعلَّ هذه اللَّفْظَةَ قَدْ تَسَلَّلَتْ إِلَى هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ "الإدراج" المعروف عند العلماء لِيَسُوِّغَ بِهَا الَّذِينَ يَضَعُونَ الْحَدِيثَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حِسْبَةً مِنْ غَيْرِ عَمْدٍ؛ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ الصَّالِحُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و يَقُولُونَ: "نحن نكذبُ له، لا عليه". أو يَتَكَيَّءُ عَلَيْهَا الرَّوَاةُ فِيمَا يَرَوُونَهُ عَنْ غَيْرِهِمْ عَلَى سَبِيلِ الْخَطَأِ أَوْ الْوَهْمِ أَوْ سُوءِ الْفَهْمِ لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَيْهِمْ حَرْجٌ فِي ذَلِكَ، لِأَنَّ الْمَخْطِئَ غَيْرُ مَأْثُومٍ؛ و مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَضَعَ هؤُلاءِ الرَّوَاةُ قَاعِدَتَهُمُ الْمَشْهُورَةَ: "إنَّما الكِذْبُ عَلَى مَنْ تَعَمَّدَهُ."

● صفحه ۶۱: «عن عبدالله بن الزبير قال:

"عَنَانِي ذَلِكَ (يعني قلة رواية الزبير)، فسألته (أى عن ذلك) فقال: يا بُنَيَّ! كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ مِنَ الْقَرَابَةِ وَ الرَّحِمِ مَا عَلِمْتَ وَ عَمَّتْهُ أُمِّي، وَ زَوْجَتُهُ خَدِيجَةُ عَمَّتِي، وَ أُمُّهُ أَمْنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ [بن عبد مناف بن زهرة] وَ جَدَّتِي هَالَةُ بِنْتُ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ مَنْفَافِ بْنِ زُهْرَةَ، وَ عِنْدِي أُمُّكَ وَ أُخْتُهَا عَائِشَةُ عِنْدَهُ، وَ لَكِنْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ."

و أخرجه الدارمي عن عبدالله بن الزبير بلفظ "من حَدَّثَ عَنِّي كِذْبًا" و لم يذكر العمد.

و هذا الحديث أخرجه كذلك أبو داود و النسائي و ابن ماجه و الدارمي و الدارقطني و قال: "و الله ما قال متعمداً و أنتم تقولون متعمداً."

و رواية ابن قتيبة في كتاب تأويل مختلف الحديث: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، و قال: أراهم يزيدون "متعمداً" و والله ما سمعته قال "متعمداً".

● صفحه ٦٣ : «و قال الحاكم في المدخل: "إنَّ مَوْعِدَ الكاذبِ عليه في النَّارِ" و قد شدّد في ذلك و بيّن أنّ الكاذبِ عليه في النَّارِ، تعمّد الكذبِ أم لم يتعمّد في قوله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم فيما رواه ابن عمر: "إنَّ الَّذِي يَكْذِبُ عَلَيَّ يُبْنَى لَهُ بَيْتًا فِي النَّارِ." ● صفحه ٦٣ : «و إليك بعض ما رواه في رسالته المشهورة:

عن واثله بن الأسقع عن النبيّ قال: "إنَّ أفرى الفري من قولك ما لم أقل، و من أرى عينه ما لم تر<sup>٣</sup> [ظ تريباً]، و من ادعى إلى غير أبيه."

### [الكذب على النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم في حياته]

صفحه ٦٥: «فقد جاء في كتاب الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم الظاهري:

عن عبدالله بن بريدة، عن ابن الخطيب الأسمي، قال: كان حياً من بني ليث على ميلين من المدينة فجاءهم رجلٌ و عليه حُلَّةٌ فقال: "إنَّ رسولَ الله كساني

١- لعلّ هذا يكون ميسماً من الخزي لوجوه أدياء العلم الذين ينشرون بين الناس أنّ الكذب غير المتعمّد ليس كالكذب المتعمّد. (الأضواء)

٢- من رسالة تحذير الخواص للسيوطي، ص ٣٩٥ و ما بعدها. (محقّق)

٣- أي يقول: رأيت شيئاً بعينيّ و هو لم ير. (محقّق)

هذه الحلة و أمرني أن أحكم في دماءكم و أموالكم بما أرى!«  
و كان قد خطب منهم امرأة في الجاهلية فلم يزوجه، فانطلق حتى نزل على  
تلك المرأة. فأرسلوا إلى رسول الله فقال: «كذب عدو الله»، ثم أرسل رجلاً  
فقال: «إن وجدته حياً - و لا أراك تحيه - فاضرب عنقه، و إن وجدته ميتاً  
فحرقه بالنار!»

كعب الأخبار در زمان عمر از روی خدعه اسلام آورد، او را از كبار تابعين  
و سپس رئيس مسلمين قرار دادند

صفحه ۷۲: «أن ابن عباس و العبادلة الثلاثة و أباهيرة و غيرهم قد رَووا عن  
كعب الأخبار اليهودي الذي أسلم خداعاً في عهد عمر و عدوه من كبار التابعين ثم  
سَوَّده بعد ذلك على المسلمين.»

[المُرَجَّة: لا يُضْرُّ مع الايمان معصية و لا ينفع مع الكفر طاعة]

صفحه ۷۴، پاورقی ۱: «المُرَجَّة فرقة من كبار الفرق الإسلامية تقول: لا يُضْرُّ  
مع الإيمان معصية و لا ينفع مع الكفر طاعة.»

روایت: إذا لم تُحَلِّوا حراماً و لم تُحَرِّموا حلالاً و أصبتم المعنى فلا بأس

صفحه ۷۸: «و هذا الحديث قد رواه ابن مندة في معرفة الصحابة و الطبراني في  
المعجم الكبير من حديث عبد الله بن سليمان بن أكيمة الليثي، قال: قلت: يا رسول  
الله، إنني أسمع منك الحديث لا أستطيع أن أؤدِّيَه كما أسمعُه منك، يزيدُ حرفاً أو  
ينقصُ حرفاً؛ فقال: «إذا لم تُحَلِّوا حراماً و لم تُحَرِّموا حلالاً و أصبتم المعنى فلا بأس.»  
فذكر للحسن فقال: لولا هذا ما حدثنا.

و قد احتجَّ مَنْ مَنَّعَ الرَّوَايَةَ بِالْمَعْنَىٰ بِالنَّصِّ وَ الْمَعْقُولِ. أَمَّا النَّصُّ فَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها ثُمَّ أَدَاها كَمَا سَمِعَهَا؛ فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَىٰ مِنْ سَامِعٍ.» قالوا: و أدأوه كما سمع هو أداء اللفظ المسموع؛ و نقلَ الفقيه إلى مَنْ هو أفقه منه، معناه - و الله أعلم - : أَنَّ الْأَفْطَنَ رَبِّها فَطِنَ بِفَضْلِ فَقِيهِ مِنْ فَوَائِدِ اللَّفْظِ بِمَا لَمْ يَفْطِنَ لَهُ الرَّوَايَةُ، لِأَنَّهُ رَبِّها كَانَ دُونَهُ فِي الْفَقْهِ.»

### [اختلاف در الفاظ تشهد و وجوب صلوات در نماز]

• صفحه ٨٥: «و مما يَلْفِتُ النَّظَرَ كَذَلِكَ، أَنَّ هَذِهِ التَّشَهُدَاتِ عَلَى تَبَايُنِ أَلْفَاظِها وَ تَعَدُّ صَيَغِها وَ كَثْرَةِ رِوَايَها، قَدْ خَلَّتْ كُلُّها مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ؛ فَكَأَنَّ الصَّحَابَةَ كَانُوا - كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ - يَكْتَفُونَ بِالتَّشَهُدِ وَ السَّلَامِ عَلَيْكَ أَيُّها النَّبِيُّ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ.»

و لقد اختلفت الأئمة في وجوب الصلاة على النبي في الصلاة المفروضة، فأبو حنيفة و أصحابه لا يوجبونها فيها و أمَّا الشافعي فقد جعلها شرطاً.

• صفحه ٨٦: «أما حديث "لا صلاة لمن لم يصل على" فقد ضعفه أهل الحديث. و حديث ابن مسعود "من صلى صلاة لم يصل فيها على و على أهل بيتي لم تقبل منه"، فقد قال الدارقطني: إنه من قول أبي جعفر محمد الباقر بن علي بن الحسين. و نصُّ قوله: "لو صَلَّيْتُ صَلَاةً لَمْ أُصَلِّ فِيها عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ وَ لَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ لَرَأَيْتُ أَهْمًا لَا تَتِمُّ."<sup>٢</sup>»

١- أى: الشهادات التسعة: تشهد ابن مسعود، تشهد ابن عباس، تشهد عمر بن الخطاب، تشهد أبي سعيد الخدري، تشهد جابر، تشهد عائشه، تشهد أبي موسى اشعري تشهد سمرة بن جندب. (محقق)

٢- الشفاء، ج ٢، ص ٥٥. (الأضواء)

## [الخلط و التعارض فيما يروى عنه بالمعنى بقدر فهم الرواة]

صفحة ٨٧: «إلى أن قال: "فهل من الغرابة أن يقع الخَلْطُ و التَّعَارُضُ فيما يُروى عنه بالمعنى بقدر فهم الرواة؟"»

در روایت منقولہ از لفظ واحد در صیغہ نکاح از رسول خدا ہشت طریق مختلف بیان شدہ است

صفحة ٩١: «جاءت امرأة إلى النبي و أرادت أن تهب نفسها له، فتقدم رجلٌ فقال: يا رسول الله، أنكحنيها! و لم يكن معه من المهر غيرُ بعض القرآن. فقال له النبي: "أنكحتكها بما معك من القرآن"، و في رواية: "قد زوّجتكها بما معك من القرآن"، و في رواية ثالثة: "زوّجتكها على ما معك"، و في رواية رابعة: "قد ملكتكها بما معك"، و في رواية خامسة: "قد ملكتكها بما معك من القرآن"، و في رواية سادسة: "أنكحتكها على أن تُقرئها و تُعلمها"، و في رواية سابعة: "أمكناكها"، و في رواية ثامنة: "خذها بما معك". فهذه اختلافاتٌ ثمانية في لفظةٍ واحدةٍ.

قال ابن دَقِيقِ العِيدِ:

هذه لفظةٌ واحدةٌ في قصةٍ واحدةٍ و اختلفَ فيها مع اتحاد مخرج الحديث.

و قال العَلَّائِيُّ:

من المعلوم أن النبي لم يقل هذه الألفاظ كلها تلك الساعة، فلم يبق إلا أن يكون قال لفظةً منها و عبّر عنه ببقية الرواة بالمعنى. فمن قال بأن النكاح ينعقد بلفظ التملك ثم احتجّ بمجيبه في هذا الحديث، إذا عورض ببقية الألفاظ لم يتنهض احتجاجه. فإن جزم بأنه هو الذي تلفظ به النبي - و من قال غيره ذكره بالمعنى - قلبه عليه مخالفه و ادعى ضدّ دعواه؛ فلم يبق إلا الترجيحُ بأمرٍ خارجيٍّ.

و هذا الحديث و مثله كان مّا دعا سيبويه و غيره إلى عدم جعلهم الحديث من شواهدهم في إثبات اللغة و النحو، كما ستره في محله من هذا الكتاب..»

### [رواية الحديث بالمعنى]

• صفحه ٩٢: «قال العراقي في شرح ألفيته:

إن البيهقي في السنن و المعرفة و البغوي في شرح السنة و غيرههما يروون الحديث بألفاظهم و أسانيدهم، ثم يعزونه إلى البخاري و مسلم مع اختلاف الألفاظ و المعاني، فهم إنما يريدون أصل الحديث لا عزو ألفاظه. - ١ هـ.  
و من هذا القبيل قول النووي في حديث "الأئمة من قريش" أخرجه الشيخان مع أن لفظ الصحيح "لا يزال هذا الأمر في قريش ما بقي منهم اثنان" و بين اللفظين و المعنيين تفاوت عظيم كما ترى. ١ - ١ هـ.

### حديث تأبير النخيل

روى مسلم في كتابه عن موسى بن طلحة، عن أبيه، قال: مررت مع رسول الله بقوم على رؤوس النخل فقال: "ما يصنع هؤلاء؟" فقلت: يلقحونه، يجعلون الذكر في الأنثى فتلقح؛ فقال رسول الله: "ما أظنُّ يُعنى ذلك شيئاً." قال: فأخبروا بذلك فتركوه، فأخبر رسول الله بذلك فقال: "إن كان ينفعهم ذلك فليصنعوه؛ فإنني ظننت ظناً فلا تؤاخذوني بالظن! و لكن إذا حدتكم عن الله شيئاً فخذوا به، فإنني لن أكذب على الله عز وجل."

و عن رافع بن خديج قال: قدم نبي الله المدينة و هم يابرون النخل فقال: "ما تصنعون؟" قالوا كنا نصنعه؛ قال: "لعلكم لو لم تفعلوا كان خيراً." قال: فتركوه

١- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث به امام شناسی، ج ١٣، ص ٤٢٨، تعلیقه ٣، مراجعه شود. (محقق)

فَنَقَضَتْ، أو قال فَنَقَضَتْ، قال: فذَكَرُوا ذلك له فقال: "إنّما أنا بشرٌ إذا أمرتكم بشيءٍ من دينكم فخذوا به، وإذا أمرتكم بشيءٍ من رأيي فإنّما أنا بشرٌ." رواه مسلم والنسائي.  
و عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، و عن أنس: أنّ النبيّ مرّ بقوم يُلقِّحون فقال: "لو لم تفعلوا لصلّح." قال: فخرج شبيصاً؛ فمرّ بهم فقال: "ما لنخلكم؟" قالوا: قلت كذا كذا؛ قال: "أنتم أعلمُ بأمر دنياكم."  
و في رواية أحمد: "ما كان من أمر دينكم فإليّ، و ما كان من أمر دنياكم فأنتم أعلمُ به."

و في رواية رُوِيَتْ عن ابن رُشد في كتاب التّحصيل و البيان "ما أنا بزارعٍ و لا صاحبٍ نخلٍ."  
● صفحه ٩٦: «و منه ما هو إجمال للمعنى كقوله: "العقلُ و فكاكُ الأسير؛ فإنّ المراد بالعقل دية القتل. و سمّيت عقلاً لأنّ الأصل فيها أن تكون إبلاً تُعقل أى تُربط بالعقل في فناء دار المقتول أو عُصَبَتَه المتسحقّين لها.»

### [إنّ الأحاديث ستكثرُ بعدى كما كثرت عن الأنبياء قبلى]

صفحه ٩٩: «و قد نبّه رسولُ الله صلى الله عليه (و آله) و سلّم على نحو هذا الذى ذكرنا بقوله: "إنّ الأحاديث ستكثرُ بعدى كما كثرت عن الأنبياء قبلى، فما جاءكم عنى فأعْرِضوه على كتاب الله تعالى فما وافقه كتابُ الله فهو عنى، قلته أو لم أقله."»

### [قُصُوا الشارب و اعفوا اللّحى]

صفحه ١٠٠: «كقوله صلى الله عليه (و آله) و سلّم: "قُصُوا الشارب و اعفوا اللّحى.»

«اللّحى.»

## [ لا عَدَوَى و لا هامة و لا صَفَرَ و لا غول ]

صفحه ١٠٣: «قوله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم: "لا عَدَوَى و لا هامة و

لا صَفَرَ و لا غول."»<sup>١</sup>

## أمثلة أحاديث جوامع الكلم از رسول الله صَلَّى الله عليه و آله

صفحه ١٠٦: «و من أمثلة جوامع الكلام من الأحاديث النبوية حديث عائشة:

"كُلُّ عَمَلٍ لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ"، و حديث "كُلَّ شَرِّ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ"، و حديث "إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ"، و حديث المقدم "مَا مَلَأَ ابْنَ آدَمَ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ".»

١- لسان العرب: «أعداهُ الداءُ يُعديه إعداءً: جاوز غيرَه إليه؛ و قيل: هو أن يُصيّبه مثل ما بصاحب الداء، و الإسمُ منه العَدوى.»

الهامة: اسمٌ طائر؛ و قيل: هي البومة. أمّا الهامة فإنّ العرب كانت تقول: إنَّ عظامَ الموتى و قيل أرواحهم تصيرُ هامةً فتطيرُ، فنفاه الإسلام و نهاهم عنه.

و أمّا الصَّفَرُ قال ابو عبيد: سمعتُ سأل رُوْبَةَ عن الصَّفَرِ فقال: هي حيةٌ تكون في البطن تُصيبُ الهاشية و الناس؛ و قال: يقال: إمّا تشتدُّ على الإنسان؛ و تؤذيه إذا جاع.

الغولُ: قال ابن أثير: الغولُ أحدُ الغيلان و هي جنسٌ من الشياطين و الجنّ. كانت العرب تزعم أنّ الغول في الفلاة تترأى للناس، فتغولُ تغولاً: أى تتلوّنُ تلوّناً في صورِ شتى، و تغولُهم: أى تُضِلُّهم عن الطريق و تُهلكهم؛ فنفاه النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم و أبطله. و قيل: قوله لا غول ليس نفيّاً لعين الغول و وجوده، و إمّا فيه إبطال زعم العرب في تلوّنه بالصّور المختلفة و اغتياله؛ فيكون المعنى بقوله: "لا غول" أنّها لا تستطيعُ أن تُضِلَّ أحداً. و يشهدُ له الحديث الآخر: "لا غولَ ولكن السَّعالي؛ و السَّعالي: سَحْرَةُ الجنّ." (محقّق)



## [ ضررُ الرواية بالمعنى من الناحية اللغوية و البلاغية ]

صفحة ١٠٨: «و لجواز الرواية بالمعنى لم يستشهد سيبويه و غيره من أئمة المصريين - أى البصرة و الكوفة - على النحو و اللغة بالحديث، و اعتمدوا في ذلك على القرآن و صحيح النقل عن العرب؛ و لو كان التدوين شائعاً في الصدر الأول و تيسر لهم أن يدونوا كل ما سمعوه من النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم، بألفاظه و صوغه، و بيانه، لكان لهذه اللغة شأنٌ غير شأنها.»

## أحاديث ملحون اللفظ را بايد صحيحاً روايت كرد، لأنَّ اللَّحْنَ مِنَّا

صفحة ١٠٩: «حديث الوليد بن مسلم قال: "سمعت الأوزاعي يقول: لا بأس بإصلاح اللَّحْن و الخطأ في الحديث." و قال: "كذلك سمعت الأوزاعي يقول: أعربوا الحديث؛ فإنَّ القوم كانوا عرباً.»

و عن جابر قال: "سألت عامراً (يعنى الشَّعبي) و أباجعفر (يعنى محمَّد بن عليّ) و القاسم (يعنى ابن محمَّد) و عطاء (يعنى ابن أبي رباح) عن الرَّجل يُحدِّث بالحديث فيلحن، أأحدتُ به كما سمعتُ أمُّ أعربُه؟ قالوا: لا، بل أعربُه!"

و قال يحيى بن معين: "لا بأس أن يقوم الرَّجل حديثه على العربية."

و قال النَّضر بن شُمَيْل: "كان هُشَيْم حَنَّاناً، فكسوتُ لكم حديثه كِسوةً حسنةً؛"

يعنى بالإعراب.

و حدَّث عليُّ بن الحسن قال: "قلت لإبن المبارك: يكون في الحديث لحنٌ،

أفومُه؟ قال: نعم، لأنَّ القومَ لم يكونوا يلحنون؛ اللَّحْنُ مِنَّا."

و قد تعرَّض الإمام ابن فارس لهذا الأمر في رسالة سبَّها مأخذ العلم، فقال:

«ذهب أناسٌ إلى أنَّ المحدثَ إذا روى فلحنَ، لم يُجْزِ للسامع أن يُحدِّثَ عنه إلاَّ لحنًا كما سمعه. و قال آخرون: بل على السامع أن يرويه - إذا كان عاليًا بالعربية - مُعَرَّبًا صحيحًا مقومًا بدليل نقولُه، و هو أنَّه معلومٌ أنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم كان أفصحَ العرب و أعربها، و قد نَزَّهَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ و إذا كان كذا فالوجهُ أن يُروى كلامُه مهذبًا من كلِّ لحن.

و كان شيخنا أبو الحسن على بن إبراهيم القَطَّان يكتب الحديث على ما سمعه لحنًا، و يكتب على حاشية كتابه: "كذا قال" يعنى الذى حدَّثه، و "الصَّوابُ كذا"، و "هذا أحسنُ ما سمعتُ في هذا الباب".<sup>١</sup>

و قال ابن الأثير في الإنصاف في منع "أن" في خبر كاد: و أمَّا حديث: "كاد الفقرُ أن يكونَ كفرًا" فإنَّه من تغييرات الرواة؛ لأنَّه صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم أفصحُ مَنْ نَطَقَ بالضاد. و الأمثلةُ في ذلك كثيرةٌ و الكلام طویل.

### [ الإحتجاج بخبرٍ ضعيف ]

صفحه ١١١: «و من قبيح ما يأتي به بعضهم أن يحتجَّ بخبرٍ ضعيفٍ هو دليل خصمه عليه، فيوردونه مُعْرِضِينَ عَمَّا كانوا ضَعَّفُوهُ.»<sup>٢</sup>

ابن أبي العوجاء: وَضَعْتُ فِيكُمْ أَرْبَعَةَ آلِفٍ حَدِيثٍ، أَحْرَمُ فِيهَا الْحَلَالُ وَ أُحِلُّ فِيهَا الْحَرَامُ

صفحه ١٢١: «قالوا: لَمَّا أَخَذَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ لِيُضْرَبَ عُنُقَهُ قَالَ: "وَضَعْتُ فِيكُمْ أَرْبَعَةَ آلِفٍ حَدِيثٍ، أَحْرَمُ فِيهَا الْحَلَالُ وَ أُحِلُّ فِيهَا الْحَرَامُ."»

١- مأخذ العلم، ص ٣٧. (محقق)

٢- مختصر كتاب المؤمن، لأبي شامة، ص ٢١ و ٢٢. (محقق)

## [سبب دهم در جعل حدیث: ترهیب و ترغیب جهت هدایت مردم]

• صفحه ۱۲۴: «عاشرها» شدة الترهیب و زیادة الترغیب لأجل هداية الناس. و لعل الذى سهّل على واضعى هذا النوع من الأحاديث المكذوبة هو قول العلماء: «إن الأحاديث الضعيفة يُعمل بها في فضائل الأعمال<sup>۱</sup> و ما في معناها بما لا يتعلق بالأحكام و الحقوق.»

• صفحه ۱۲۵: «كما اشتهر من قولهم: «إن لله عبادة إذا أرادوا أراد.»<sup>۲</sup>»

ابوالبختری در حضور هارون که کبوتر باز بود وضع حدیث کرد که: قال صلى الله عليه وآله وسلم: «لا سبق إلا في حُفٍّ أو حافرٍ أو جناحٍ» و جناح را اضافه کرد

صفحه ۱۲۶: «أما وُضِعَ الحديث فكانوا كثيرين لا يُحصيهم العدد، و قد قالوا إن أشهرهم أربعة: ابن أبي يحيى في المدينة، و الواقدي في بغداد، و مقاتل بن سليمان بخراسان، و محمد بن سعيد بالشَّام.»<sup>۳</sup>

و إليك مثلاً واحداً من أمثلة الوضع للتقرب من الملوك و الأمراء:

كان الرشيد يُعجبه الحمام و اللهُو به، فأهدى إليه حماماً و عنده أبوالبختريّ

۱- كم جلب هذا القول و أتباعه من الضرر العظيم للناس في دينهم و دنياهم. (الأضواء)

۲- شيخ محمود أبوريه پس از آنکه از نووی علل جعل حدیث را ذکر می کند، خودش دوازده سبب دیگر بدان می افزاید و در سبب عاشر می گوید: «شدت ترهیب و زیادی ترغیب به جهت هدایت مردم»، و از جمله این حدیث مجعول را می آورد و می گوید: واضعین به جهت اینکه نشان بدهند قضا و حکم خدا تابع اراده بعضی از صالحین است این روایت را جعل نموده اند. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۳- ابن خلکان، ج ۲، ص ۱۱۳. (الأضواء)

القاضي، فقال: روى أبوهريرة عن النبي أنه قال: "لا سبق إلا في خف أو حافر أو جناح".

فزاد "جناح" وهي لفظةٌ وُضِعَها للرّشيد، فأعطاه جائزةً سنّيةً. ولما خرج قال الرّشيد: "والله لقد علمت أنه كذاب!" وأمر بالحمام أن يُذبح، فقيل: وما ذنبُ الحمام؟! قال: "من أجله كُذِبَ على رسول الله."

### [ معاوية و پدرش از مسلمانان بعد الفتح و طلقاء بوده اند ]

صفحه ١٢٨: «و معاوية كما هو معروف أسلم هو و أبوه يوم فتح مكة، فهو بذلك من الطلقاء. و كان كذلك من المؤلفة قلوبهم الذين كانوا يأخذون ثمنًا لإسلامهم، و هو الذي هدم مبدأ الخلافة الرّشيدة في الإسلام فلم تقم لها من بعده إلى اليوم قائمة، و قد اتخذ "دمشق" حاضرةً لمملكه.»

جعل روایت معاوية بعد از بازگشتش به شام كه: اينجا محلّ ابدال است، و پیغمبر اُمی بود و من کاتب وحی و امین وحی بودم، و به ابوتراب لعنت بفرستید

صفحه ١٣٠: «أصل قرية الأبدال

كان ممّا خصّوا به بلاد الشام من الفضل - بعد أن وصفوها و أهلها بما وصفوا - أن جعلوا منها "الأبدال". و قد كانت هذه العقيدة من عوامل هدم الإسلام إذ اتخذها الصّوفيّة أصلًا لطريقتهم، و بنوا عليها ما بنوا من أوهامهم و خرافاتهم.

١- كان أبوالبخترى قاضي مدينة النبي بعد بكار بن عبدالله، ثم ولى قضاء بغداد بعد أبي يوسف صاحب أبي حنيفة؛ توفى سنة ٢٠٠ هجرى في خلافة المأمون. تفسير القرطبي، ج ١، ص ٦٩. (الأضواء)

روى الواقدي<sup>١</sup>:

أن معاوية لما عادَ من العراق إلى الشَّام بعد بيعة الحسن سنة ٤١ هجرى،  
خَطَبَ فقال:

”أيها الناس! إنَّ رسول الله قال: إنَّكَ ستَلِي الخِلافةَ من بعدى، فاخترَ الأَرْضَ  
المقدَّسةَ فإنَّ فيها الأبدال! و قد أخبرْتُكم، فالعنوا أبائُراب! - أى على بن  
أبي طالب.

فلما كان من الغد كتب كتاباً ثمَّ جمعهم فقرأه عليهم وفيه: ”هذا كتابٌ كتبه  
أميرُ المؤمنين معاوية، صاحبُ وحيِ الله الَّذى بَعَثَ مُحَمَّدًا نبيًّا و كان أميًّا  
لا يقرأُ و لا يكتب. فاصطفى له من أهله وزيرًا كاتبًا أمينًا؛ فكان الوحيُّ ينزلُ  
على مُحَمَّدٍ و أنا أكتبُه و هو لا يعلمُ ما أكتبُ! فلم يكن بينى و بين الله أحدٌ من  
خلقه.“ فقال الحاضرون: صدقتَ!«<sup>٢</sup>

أحاديث موضوعه دربارة معاويه: إنَّ عليًّا كان كثيرَ الأعداء... فعمدوا إلى

رجل قد حاربه فأطروه كيدًا منهم لعلِّي

صفحة ١٢٨ پاورقى: «... و أخرج ابن الجوزى أيضًا من طريق ابن عبد الله بن  
أحمد بن حنبل، سألتُ أبى ما تقول فى علىّ و معاوية؟ فأطرقَ ثمَّ قال: ”اعلم أنَّ عليًّا  
كان كثيرَ الأعداء، ففتشَ أعداؤه له عيبًا فلم يجدوا، فعمدوا إلى رجل قد حاربه فأطروه  
كيدًا منهم لعلِّي“... .

أمَّا قصَّة النسائيِّ التى أشار إليها ابنُ حجر - و هو صاحبُ أحدِ كُتب الحديث  
المشهوره - فقد رواها الذهبى فقال:

١- شرح نهج البلاغة، ص ٣٦١. (الأضواء)

٢- لم يكن معاوية في كتاب الوحي و لا خطَّ بقلمه لفظه واحدة من القرآن. (الأضواء)

سُئِلَ النَّسَائِيُّ وَهُوَ بِدَمَشَقَ عَنْ فِضَائِلِ مَعَاوِيَةَ فَقَالَ: «أَلَا يَرْضَى رَأْسًا بِرَأْسٍ، حَتَّى يَفْضَلَ؟!»

قال الذهبي: «فما زالوا يدفَعونه حَتَّى أُخْرِجَ مِنَ الْمَجْلِسِ وَحُمِلَ إِلَى الْكَوْفَةِ فَتُوِّفِّيَ بِهَا رَحِمَهُ اللَّهُ.»

## بحث در روایت غوث و اوتاد و ابدال و اقطاب و نجباء، و روایات

### مجموعه در فضیلت شام

- صفحه ١٣١: «و أحاديث الأبدال اشترک فیها المتصوّفة و الشیعة. ١»
- صفحه ١٣٣: «و أمّا ما حقّقه شیخ الإسلام فی المسألة من جهة الدرایة فهو غاية الغایات... و نذكر هنا بعض جمل ممّا قال، قال رحمه الله تعالى:

فصل: و أمّا الأسماء الدائرة على ألسنة كثير من النُّساک و العامّة مثل: الغوث الذي يكون بمكّة، و الأوتاد الأربعة، و الأقطاب السبعة، و الأبدال الأربعين، و النُّجباء الثلاث مائة، فهذه الأسماء ليست موجودة في كتاب الله تعالى و لا هي مأثورة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ وَ لَا ضَعِيفٍ مُحْتَمَلٍ، إِلَّا لَفْظَ الْأَبْدَالِ؛ فَقَدْ رُوِيَ فِيهِمْ حَدِيثٌ شَامِيٌّ مُنْقَطِعُ الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، مَرْفُوعًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ فِيهِمْ (يَعْنِي أَهْلَ الشَّامِ) الْأَبْدَالَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا، كُلُّمَا مَاتَ رَجُلٌ أَبَدَلَهُ اللَّهُ مَكَانَهُ رَجُلًا.» وَ لَا تَوْجَدُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ فِي كَلَامِ السَّلَفِ كَمَا هِيَ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ... - إلخ.

ثم ذكر أنّ لفظ الغوث و الغياث لا يستحقّه إلّا الله تعالى، ثمّ تكلم شيخ

١- يَنْفِي الشَّيْعَةَ نَفْيًا بَاتًّا أَنْ يَكُونُوا قَدْ اشْتَرَكُوا فِي وَضْعِ أَحَادِيثِ الْأَبْدَالِ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُمْ أَبْدَالٌ حَتَّى يَضَعُوا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَ لَا يَعْتَرِفُونَ بِهِمْ. (الأضواء)

الإسلام في مسألة الأوتاد و القُطب بكلام معقول موافق للغة و عاد إلى الأبدال فقال:

فأما الحديث المرفوع فالأشبه أنه ليس من كلام النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ؛ فَإِنَّ الْإِيْمَانَ كَانَ بِالْحِجَازِ وَ الْيَمْنَ قَبْلَ فَتُوحِ الشَّامِ، وَ كَانَتِ الشَّامُ وَ الْعِرَاقُ دَارَ كُفْرٍ، ثُمَّ فِي خِلاَفَةِ عَلِيٍّ قَدْ ثَبَّتَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: "تَمْرُقٌ مَارِقَةٌ عَلَى خَيْرِ فِرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، تَقْتُلُهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ" فَكَانَ عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِمَّنْ قَاتَلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ.

ثم عاد السيد رشيد - رحمه الله - فقال:

"إِنَّ سَبَبَ مَا وَرَدَ مِنَ الْأَثَرِ الْمَرْوِيِّ عَنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، هُوَ أَنَّ بَعْضَ جَمَاعَتِهِ كَانُوا يَسْبُونَ أَهْلَ الشَّامِ، فَهَاهُمْ عَنِ ذَلِكَ الْإِطْلَاقِ وَ قَالَ: إِنَّ فِيهِمُ الْأَبْدَالَ؛ أَيْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَدِّلُ مِنْ أَنْصَارٍ مَعَاوِيَةَ غَيْرِهِمْ أَوْ مَا هَذَا مَعْنَاهُ، فزَادَ فِيهِ الرِّوَاةُ - الْمُتَمَرِّضُونَ لِبَنِي أُمَيَّةَ، ثُمَّ الصُّوفِيَّةُ - مَا زَادُوا وَ جَعَلُوهُ حَدِيثًا مَرْفُوعًا، كَمَا وَضَعُوا أَحَادِيثَ أُخْرَى لِلْأَمْصَارِ الْمَشْهُورَةِ مِنْ مَدْحٍ وَ ذَمٍّ."»

[تنافى روايات ابدال و نصرت اهل شام با آيات قرآن]

صفحه ١٣٤: «و قد أخلَّ أفضل الأمم بقيادة أفضل الرُّسُلِ عليهم السَّلَامِ ببعض أسبابه في غزوة أحد، فانكسروا بعد انتصارٍ و ظَهَرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِمْ؛ وَ لَمَّا اسْتَغْرَبُوا ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ مَا بَيَّنَّ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: ﴿أَوَلَمْآ أَصَبْتُمْ مِصْبِيَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ...﴾<sup>١</sup>»

## [تمایل متوکل عباسی به اهل سنت و امر وی به گسترش احادیث صفات و رؤیت]

صفحه ۱۳۶: [و بمناسبة الكلام عن دولة بنى العباس تذكر، ما رواه السيوطى  
في كتابه تاريخ الخلفاء عن المتوكل:

قال: أظهر الميل إلى السنة و نصر أهلها و استقدم المحدثين إلى سامراء و  
أجزل عطاياهم و أكرمهم و أمرهم بأن يحدثوا بأحاديث الصفات و الرؤية؛ و توفر  
دعاء الخلق للمتوكل و بالغوا في الثناء عليه و التعظيم له] «... حتى قال قائلهم:  
الخلفاء ثلاثة: أبو بكر الصديق في قتل أهل الردة، و عمر بن عبدالعزيز في رد المظالم، و  
المتوكل في إحياء السنة و إماتة التجهم.»<sup>۱</sup>

وَضَاعُونَ حَدِيثَ، اصل وضع حدیثشان را نیز به رسول خدا منتسب  
می نمودند، و روایتی در این موضوع نیز جعل شده است

صفحه ۱۳۷: «لم يشأ و ضاع الحديث أن يدعوا عملهم بغير أن يسندوه بأدلة  
تسوغ ما يصنعون. فقد أخرج الطحاوي في المشكل عن أبي هريرة مرفوعاً:  
”إذا حدثت مني حديثاً تعرفونه و لا تُنكرونه فصدقوا به، قلت أم لم أقله! فإني  
أقول ما يُعرف و لا يُنكر؛ و إذا حدثت مني حديثاً تُنكرونه و لا تعرفونه فكذبوا به!  
فإني لا أقول ما يُنكر و لا يُعرف.“»

[كان سيف بن عمر التميمي اشهر من روى عنهم الطبري في التاريخ]

صفحه ۱۳۹ پاورقی ۱: «و سيف بن عمر هذا كان كذاباً، و كان أشهر من

۱- تاريخ الخلفاء للسيوطي، ص ۳۰۱. (محقق)



رَوَى عَنْهُمْ الطَّبْرِيُّ فِي التَّارِيخِ وَغَيْرِهِ مِنْ كُتُبِهِ.»

علاماتی که در احادیث موضوعه، دلالت بر جعل و وضع آنها می نماید

صفحه ۱۴۰: «هل يُمكنُ معرفةُ الموضوع

ذكر المحققون أمورًا كَلِيَّةً يُعْرَفُ بِهَا أَنَّ الْحَدِيثَ مَوْضُوعٌ، مِنْهَا:

مخالفته لظاهر القرآن، أو السنّة المتواترة، أو الإجماع القطعيّ، أو القواعد المقرّرة في الشريعة، أو للبرهان العقليّ، أو للحجسّ و العيان و سائر اليقينيّات؛ أو اشتغال الحديث على مجازفات في الوعد و الوعيد و الثواب و العقاب؛ أو كان مناقضًا لما جاءت به السنّة الصّريحة؛ أو كان باطلًا في نفسه، أو ما تقوم الشواهد الصّحيحة على بطلانه؛ أو لا يُشبهه كلام الأنبياء، أو كان بكلام الأطباء أشبه؛ أو يشتمل على تواريخ الأيام المستقبلية؛ أو يكون سمجًا أو يُسخّر منه، و غير ذلك. و منها: أن تقوم الشواهد الصّحيحة أو تجارب العلم الثابتة، على بطلانه؛ أو يكون ركيكًا في معناه.»

أمارات و علائمی که با آنها روایات صحیحہ شناخته می شوند

● صفحه ۱۴۱: «و قال الربيع بن خيثم: "إنّ للحديث ضوءًا كضوء النّهار تعرّفه، و ظلمة كظلمة اللّيل تُنكره." رواه الخطيب. و أخرج ابن أبي حاتم عن ابن مسعود: "إذا حدثتكم بحديثٍ أنبأتمكم بتصديقه من كتاب الله."

و عن ابن جبير: "ما بلغني حديثٌ على وجهه إلّا وجدت مصداقه في كتاب الله."

● صفحه ۱۴۲: «فإنّ الفاظ الرّسول لا تخفى على عاقل ذاقها، و لهذا قال النّبيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم: "اتَّقُوا فَرَاَسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ."<sup>١</sup> رواه الترمذی من حديث أبي سعيد.

و قال جماعةٌ من السلف في قوله تعالى: ﴿إِن فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾<sup>٢</sup> أى للمتفرسين.

و قال معاذ بن جبل: "إِنَّ لِلْحَقِّ مَنَارًا كَمَنَارِ الطَّرِيقِ."

إسرائیلیات، روایات بسیاری است که کعب الأخبار و سائر یهودیان مسلمان شده، برای شکست اسلام وضع نموده‌اند

صفحه ١٤٥: «الإسرائیلیات فی الحدیث

لَمَّا قَوَّيْتُ شَوْكَةَ الدَّعْوَةِ المَحْمَدِيَّةِ وَ اشْتَدَّ سَاعِدُهَا وَ تَحَطَّمتْ أَمَامَهَا كُلُّ قُوَّةٍ تُنَازِعُهَا، لَمْ يَرَّ مَنْ كَانُوا يَقِفُونَ أَمَامَهَا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِهَا إِلَّا أَنْ يَكِيدُوا لَهَا مِنْ طَرِيقِ الحِيلَةِ وَ الخِدَاعِ، بَعْدَ أَنْ عَجَزُوا عَنْ النَّيْلِ مِنْهَا بَعْدَدَ القُوَّةِ وَ النَّزَاعِ.

و لَمَّا كَانَ ﴿أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَيْهِمْ﴾<sup>٣</sup>، (لَأْتِيَهُمْ بِزَعْمِهِمْ شَعْبٌ) اللهُ المَخْتَارِ، فَلَا يَعْتَرِفُونَ لِأَحَدٍ غَيْرِهِمْ بِفَضْلِ، وَ لَا يُقَرِّونَ لِنَبِيِّ بَعْدَ مُوسَى بِرِسَالَةٍ) فَإِنَّ زُهْبَانَهُمْ وَ أَحْبَابَهُمْ لَمْ يَجِدُوا بُدًّا - وَ بِخَاصَّةٍ بَعْدَ أَنْ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ وَ أُخْرِجُوا

١- قال أوس بن حجر:

«الْأَلْمَعِيُّ الَّذِي يَطْنُ بِكَ الظَّنَّ كَأَنْ قَد رَأَى وَ قَد سَمِعَا».

(الأضواء)

٢- سورة الحجر (١٥) آیه ٧٥.

٣- المائدة (٥) قسمتی از آیه ٨٢.

من دیارهم<sup>۱</sup> - من أن يستعينوا بالمكر و يتوسلوا بالدَّهَاءِ، لَكِي يَصِلُوا إِلَى مَا يَبْتَغُونَ. فَهَدَاهُمُ الْمَكْرُ الْيَهُودِيَّ إِلَى أَنْ يَتَظَاهَرُوا بِالْإِسْلَامِ وَ يَطُؤُوا نَفْسَهُمْ عَلَى دِينِهِمْ، حَتَّى يُخْفِي كَيْدَهُمْ وَ يَجُوزَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَكْرَهُمْ. وَ قَدْ كَانَ أَقْوَى هَؤُلَاءِ الْكُفَّانَ دَهَاءً وَ أَشَدَّهُمْ مَكْرًا: كَعَبَ الْأَحْبَارِ وَ وَهَبَ بْنَ مَنْبَهٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ.

وَ لَمَّا وَجَدُوا أَنَّ حِيلَهُمْ قَدْ رَاجَتْ بِمَا أَظْهَرُوهُ مِنْ كَاذِبِ الْوَرَعِ وَ التَّقْوَى، وَ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَدْ سَكَنُوا إِلَيْهِمْ وَ اغْتَرَّوْا بِهِمْ، جَعَلُوا أَوَّلَ هَمِّهِمْ أَنْ يَضْرِبُوا الْمُسْلِمِينَ فِي صَمِيمِ دِينِهِمْ؛ وَ ذَلِكَ بَأَنْ يَدُسُّوا إِلَى أُصُولِهِ الَّتِي قَامَ عَلَيْهَا مَا يُرِيدُونَ مِنْ أُسَاطِيرَ وَ خِرَافَاتٍ وَ أَوْهَامٍ وَ تَرَهَاتٍ، لَكِي تَهَيَّ [تَهَيَّ] هَذِهِ الْأُصُولُ وَ تَضْعُفَ.

وَ لَمَّا عَجَزُوا عَنْ أَنْ يَنَالُوا مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ - لِأَنَّهُ قَدْ حُفِظَ بِالتَّدْوِينِ، وَ اسْتَظْهَرَ آلَافٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ أَنَّهُ قَدْ أَصْبَحَ بِذَلِكَ فِي مَنَعَةٍ مِنْ أَنْ يُزَادَ فِيهِ كَلِمَةٌ أَوْ يُتَدَسَّسَ إِلَيْهِ حَرْفٌ - اتَّجَهُوا إِلَى التَّحَدُّثِ عَنِ النَّبِيِّ فَافْتَرَوْا - مَا شَاءُوا أَنْ يَفْتَرُوا - عَلَيْهِ أَحَادِيثَ لَمْ تَصْدُرْ عَنْهُ.<sup>۲</sup>

وَ أَعَانَهُمْ عَلَى ذَلِكَ أَنْ مَا تَحَدَّثَ بِهِ النَّبِيُّ فِي حَيَاتِهِ لَمْ يَكُنْ مَحْدُودَ الْمَعَالِمِ، وَ لَا مَحْفُوظَ الْأُصُولِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ فِي عَهْدِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَمَا كُتِبَ الْقُرْآنُ، وَ لَا كُتِبَ صَحَابَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ. وَ أَنْ فِي اسْتَطَاعَةِ كُلِّ ذِي هَوَى أَوْ دُخْلَةِ سَيِّئَةٍ أَنْ يَتَدَسَّسَ إِلَيْهِ بِالْإِفْتِرَاءِ، وَ يَسْطُوَ عَلَيْهِ بِالْكَذِبِ. وَ يَسَّرَ لَهُمْ كَيْدَهُمْ أَنْ وَجَدُوا الصَّحَابَةَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِمْ فِي مَعْرِفَةِ مَا

۱- أجلى عمر يهود خير إلى "أذرعَات" و غيرها سنة ۲۰ هجرى، و أجلى يهود نجران إلى الكوفة، و قسّم وادى القرى و نجران بين المسلمين (البلدانية و النهاية، ج ۸، ص ۱۰۸)، و ذلك لمن لم يكن معه عهد من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم. (الأضواء)

۲- قال ابن الجوزى: «لما لم يستطع أحد أن يدخل في القرآن ما ليس منه، أخذ أقوام يزيدون في الحديث و يضعون ما لم يقل». تاريخ ابن عساكر، ج ۲، ص ۱۴. (الأضواء)

لا يعلمون من أمور العالم الماضية؛ و اليهودُ بما لهم من كتاب و ما فيهم من علماء كانوا يُعتبرون أساتذة العرب فيما يجهلون من أمور الأديان السابقة، إن كانوا مُخلصين صادقين.

قال الحكيمُ بن خلدون<sup>١</sup> عندما تكلم عن التفسير النقلي، و أنّه كان يشتمل على الغثّ و السمين و المقبول و المردود:

”و السببُ في ذلك أنّ العرب لم يكونوا أهل كتاب و لا علم، و إنّما غلبت عليهم البداوة و الأمية. و إذا تشوّفوا إلى معرفة شيءٍ مما تشوف إليه النفوس البشرية في أسباب المكنونات و بدء الخليقة و أسرار الوجود فإنّها يسألون عنه أهل الكتاب قبلهم، و يستفيدونه منهم.<sup>٢</sup> و هم أهل التوراة من اليهود و من تبع دينهم من النصارى، مثل كعب الأحرار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و أمثالهم. فامتلات التفاسير من المنقولات عندهم، و تساهل المفسرون في مثل ذلك و ملؤوا كتب التفسير بهذه المنقولات؛ و أصلها كلها كما قلنا من التوراة أو مما كانوا يفترون.

و قال في موضع آخر من مقدمته:<sup>٣</sup>

و كثيرًا ما وقع للمؤرخين و المفسرين و أئمة النقل من المغالط في الحكايات و الوقائع؛ لاعتمادهم فيها على مجرد النقل غثًا أو سمينًا، لم يعرضوا على أصولها، و لا قاسوها بأشباهاها، و لاسبروها بمعيار الحكمة، و الوقوف على طبائع الكائنات، و تحكيم النظر و البصيرة في الأخبار، فضلوا عن الحق و تاهوا في بيداء الوهم و الغلط.

١- من المقدمة، ص ٤٣٩ و ٤٤٠. (الأضواء)

٢- كان ابن إسحاق يجمل عن اليهود و النصارى و يُسميهم في كتبه أهل العلم الأول. معجم الأدباء،

ج ١٨، ص ٨. (الأضواء)

٣- في المقدمة، ص ٩. (الأضواء)

## وَهَبَ بْنِ مَنبِّهٍ، وَكَعْبِ الْأَحْبَارِ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، رَاوِيَانِ وَجَاعِلَانِ حَدِيثِ أَزْوَاجِ تَوْرَاتٍ وَازْنَزِدْ خُودَ بُوْدَهْ اَنْد

و قال الدكتور أحمد أمين:

اتَّصَلَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ بِوَهَبِ بْنِ مَنبِّهٍ وَكَعْبِ الْأَحْبَارِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَ  
اتَّصَلَ التَّابِعُونَ بِابْنِ جَرِيحٍ؛ وَهَؤُلَاءِ كَانَتْ لَهُمْ مَعْلُومَاتٌ يَرَوْنَهَا عَنِ التَّوْرَةِ  
وَ الْإِنْجِيلِ وَشُرُوحِهَا وَحَوَاشِيهَا. فَلَمْ يَرِ الْمُسْلِمُونَ بِأَسَا مِنْ أَنْ يَقْصُوهَا  
بِجَانِبِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَكَانَتْ مَنبَعًا مِنْ مَنَابِعِ التَّضَخُّمِ. - انتهى<sup>١</sup>.  
مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كُلِّهِ أَخَذَ أَوْلَئِكَ الْأَحْبَارُ يَبْتِغُونَ فِي الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ أَكَاذِيبَ وَ  
تُرَاهَاتٍ، يَزْعُمُونَ مَرَّةً أَتَمَّهَا فِي كِتَابِهِمْ أَوْ مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِهِمْ، وَ يَدْعُونَ أُخْرَى أَتَمَّهَا مِمَّا  
سَمِعُوهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ هِيَ فِي الْحَقِيقَةِ مِنْ مُفْتَرِيَاتِهِمْ. وَ أُنِّي  
لِلصَّحَابَةِ أَنْ يَفْطَنُوا لِتَمْيِيزِ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ مِنْ أَقْوَالِهِمْ، وَ هُمْ مِنْ نَاحِيَةِ لَا يَعْرِفُونَ  
الْعِبْرَانِيَّةَ<sup>٢</sup> الَّتِي هِيَ لُغَةٌ كُتِبَ فِيهَا، وَ مِنْ نَاحِيَةِ أُخْرَى كَانُوا أَقَلَّ مِنْهُمْ ذَهَاءً وَ أضعَفَ  
مَكْرًا. وَ بِذَلِكَ رَاجَتْ بَيْنَهُمْ سَوَاقُ هَذِهِ الْأَكَاذِيبِ، وَ تَلَقَّى الصَّحَابَةُ وَ مَنْ تَبِعَهُمْ كُلَّ  
مَا يُلْقِيهِ هَؤُلَاءِ الدُّهَاءُ بِغَيْرِ نَقْدٍ أَوْ تَحْقِيقٍ، مُعْتَبِرِينَ أَنَّهُ صَحِيحٌ لَا رَيْبَ فِيهِ. «

كعب الأخبار در زمان عمر اسلام آورد و از مشاورین معاویه در شام بود و  
أخبار تلمود را داخل در احادیث کرد

[صفحه ١٤٧]: «و قَبْلَ أَنْ نَعْرِضَ لِبَيَانِ بَعْضِ الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ الَّتِي امْتَلَأَتْ بِهَا

١- ضحى الإسلام، ج ٢، ص ١٣٩. (الأضواء)

٢- روى البخارى عن أبي هريرة: «أنَّ أهل الكتاب كانوا يقرءون التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَ يُفَسِّرُونَهَا  
بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ» (معجم الأديب، ج ٢، ص ٢٨٥). (الأضواء)

كتبُ التفسير و الحديث و التاريخ، نُورُخُ هنا بإيجازٍ لزعَماءِ هؤلاءِ الأخبار: كعبٌ، و وهبٌ، و عبد الله بن سلامٍ.

### كعب الأخبار<sup>١</sup>

هو كعبُ بنُ ماتعِ الحِميرى من آل ذى رُعين، و قيل من ذى الكِلاع، و يُكنى أبا إسحاقٍ من كبارِ أخبارِ اليهود، و عُرفَ بِكعبِ الأخبار، و أسلمَ فى عهدِ عُمرَ على التحقيق و سَكَنَ المدينةَ فى خِلافته، و كان معه فى فتحِ القدس، ثم تحوّل إلى الشّام فى زمنِ عُثمانَ فاستصفاه معاويةُ و جعله من مُستشاريه لكثرةِ علمه، كما كانوا يفهمون.

و هو الذى أمره أن يقصّ فى بلادِ الشّام، و بذلك أصبح أقدمَ الأخباريين فى موضوع الأحاديث اليهودية و الإسلامية. و بواسطة كعبٍ و ابن منبّه و سواهما من اليهود الذين أسلموا تسرّبت إلى الحديث طائفةٌ من أقاصيص التلمود (الإسرائيليات)؛ و ما لبثت هذه الروايات أن أصبحت جزءاً من الأخبار الدينية و التاريخية. و قال عنه الذهبيّ فى تذكرة الحفاظ:

”إنه قديم من اليمن فى دولة أمير المؤمنين عمر، فأخذ عنه الصحابة و غيرهم، و روى عنه جماعة من التابعين مُرسلاً. مات بحمص<sup>٢</sup> فى سنة ٣٢ أو ٣٣ أو ٣٨، بعد ما

١- كان الأستاذ سعيد الأفغانى قد نُشرَ بِمَجَلَّةِ الرِّسالةِ مقالةً ذَكَرَ فيها أنَّ الصَّهيوئى الأوَّل هو عبد الله بن سبأ، فَرَدَدنا عليه بِمقالٍ مفصَّلٍ أثبتنا فيه أنَّ الصَّهيوئى الأوَّل هو كعبُ الأخبار، و نُشر هذا الرِّد بالعدد ٦٥٦ من الرِّسالة. (الأصواء)

٢- على أن كعباً قد مات بحمص و دُفن بها؛ فإيَّهم فى مصر قد جعلوا له قبراً أقاموا عليه قبةً عاليةً يزورها النَّاسُ و يتبركون بها. و هذه القبةُ قائمةٌ بمسجدٍ كبيرٍ فى شارعِ الناصريةِ فى القاهرة تُنفق عليه وزارةُ الأوقاف من أموالها. و حصصُ التى دُفن فيها كعبٌ ليست كغيرها من بلدانِ المسلمين، فقد رَووا فيها حديثاً رفعوه إلى النبىِّ صلى الله عليه و آله و سلَّم هذا لفظه:

مَلَأَ الشَّامَ وَ غَيْرَهَا مِنْ الْبِلَادِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْيَهُودِيَّةِ بِرَوَايَاتِهِ وَ قِصَصِهِ الْمُسْتَمْدَّةِ مِنَ الْأَخْبَارِ، كَمَا فَعَلَ تَمِيمُ الدَّارِي فِي الْأَخْبَارِ النَّصْرَانِيَّةِ.<sup>١</sup>»

وَهَبَ بِنِ مَنبَهٍ أَصْلًا إِيْرَانِي وَ زَرْدَشْتِي بُوْدَه اسْتِ وَ اُو مَصْدَرِ بَسِيَارِي اَز  
مَجْعُوْلَاتِ اسْتِ

[صفحه ١٤٩]: «وَهَبَ بِنِ مَنبَهٍ

ذَكَرَ الْمُؤَرِّخُونَ أَنَّهُ فَارِسِيٌّ الْأَصْلُ. جَاءَ جَدُّهُ إِلَى الْيَمَنِ فِي جُمْلَةٍ مِّنْ بَعَثِهِمْ كَسْرَى لِنَجْدَةِ الْيَمَنِ عَلَى الْحَبَشَةِ، فَأَقَامُوا هُنَاكَ وَ تَنَاسَلُوا وَ صَارُوا يُعْرَفُونَ بَيْنَ الْعَرَبِ بِالْأَبْنَاءِ، أَيْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ. وَ مِنْهُمْ طَاوُسُ بْنُ كَيْسَانَ، التَّابِعِيُّ الْمَشْهُورُ. وَ كَانَ أَبَاءُ وَ هَبُ عَلَى دِينِ الْفُرْسِ (الْمَجُوسِيَّةِ أَوْ الزَّرْدَشْتِيَّةِ)، فَلَمَّا أَقَامُوا بَيْنَ الْيَهُودِ بِالْيَمَنِ، أَخَذُوا عَنْهُمْ آدَابَ الْيَهُودِ وَ تَقَالِيدَهُمْ؛ فَتَعَلَّمُوا شَيْئًا مِنَ النَّصْرَانِيَّةِ. وَ كَانَ يَعْرِفُ الْيُونَانِيَّةَ، وَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ أَهْلِ الْكِتَابِ شَيْءٌ كَثِيرٌ؛ وَلَكِنْ ضَعَّفَهُ الْفَلَّاسُ.<sup>٢</sup>»

عبدالله بن سلام

[صفحه ١٥٠]: «عبدالله بن سلام

هُوَ أَبُو الْحَارِثِ الْإِسْرَائِيلِيُّ. أَسْلَمَ بَعْدَ أَنْ قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

﴿لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ مَدِينَةِ الشَّامِ بِقَالَ لَهَا «حَمَص» سَبْعِينَ أَلْفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لِاحْتِسَابِ عَلَيْهِمْ وَ لَا عَذَابَ.﴾ وَ لَا رَيْبَ أَنَّ هَذَا كُلُّهُ مِنْ بَرَكَاتِ جُثْمَانَ سَيِّدِنَا كَعْبٍ... وَ مِنْ حَقِّهِ عَلَى اللَّهِ! وَ مِنْ الْعَجِيبِ أَنَّهُمْ أَسْنَدُوا هَذَا الْحَدِيثَ إِلَى عَمْرٍ! رَاجِعِ الْجُزْءَ الثَّانِي مِنَ الْجَامِعِ الصَّغِيرِ لِلْسِّيُوطِيِّ. وَ ذَكَرَ ابْنُ جُبَيْرٍ فِي رِحْلَتِهِ أَنَّ بِالْجِيزَةِ قَبْرًا لِكَعْبِ الْأَخْبَارِ، ص ٢٥. (الأضواء)

١- ضحى الإسلام، ج ٢، ص ٩٧. (الأضواء)

٢- مقدمة فتح الباري، ج ٢، ص ١٧١. (الأضواء)

سَلَّمَ المدينة، و هو من أبحار اليهود. حَدَّثَ عنه أبوهريرة و أنسُ بن مالك و جماعة، و قال فيه وهبُ بن منبّه الإسرائيلي: "كان أعلم أهل زمانه، و كعبٌ أعلم أهل زمانه، و قد مات سنة ٤٠ هجرى."»

### عمر خودش به أحاديث كعب الأبحار گوش فرامی داد

[صفحه ١٥٢]: «كعب و عمر

لَمَّا قَدِمَ كَعْبٌ إِلَى المدينة فِي عهدِ عمرَ و أظهر إسلامه، أخذ يعمَلُ بدَهَاءٍ و مكرٍ لِمَا أسلمَ مِنْ أَجله؛ مِنْ إفسادِ الدِّينِ و افتراءِ الكَذِبِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ. و مِمَّا أَغْرَاهُ بِالرِّوَايَةِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ يَسْتَمِعُ إِلَيْهِ عَلَى اعتبَارِ أَنَّهُ قَدْ أَصْبَحَ مُسْلِمًا صَادِقَ الْإِيمَانِ؛ فَتَوَسَّعَ فِي الرِّوَايَةِ الكاذِبَةِ مَا شَاءَ أَنْ يَتَوَسَّعَ. قال ابن كثير: لَمَّا أسلمَ كَعْبٌ فِي الدَّوْلَةِ العُمَرِيَّةِ جعل يُحَدِّثُ عمرَ فربما استمعَ له عمرُ، فترخَّصَ النَّاسُ فِي استماعِ ما عنده، و نَقَلُوا ما عنده مِنْ غَثِّ و سَمِينٍ<sup>١</sup>.

ولكن لم يلبث عمرُ أن فَطِنَ لِكَيْدِهِ و تَبَيَّنَ لَهُ سَوْءُ دَخَلَتِهِ، فَنهَاهُ عَنِ الحَدِيثِ، و تَوَعَّدَهُ إِنْ لم يتركِ الحَدِيثَ عَنِ الأَوَّلِ أَوْ لِيَلْحَقَنَّهُ بِأَرْضِ القِرْدَةِ<sup>٢</sup>.

و عَلَى أَنَّ عمرَ قد ظَلَّ يَتَرَقَّبُ هَذَا الدَّاهِيَةَ بِحَزْمِهِ و حَكَمَتِهِ، و ينفذُ إِلَى أغراضِهِ الحَبِيثَةِ بنورِ بصيرتِهِ، كما ترى فِي قِصَّةِ الصَّخْرَةِ<sup>٣</sup>؛ فَإِنَّ شِدَّةَ دَهَاءِ هَذَا اليهوديِّ قد

١- تفسير، ج ٤، ص ١٧. (الأضواء)

٢- البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٠٦؛ و رواية الذهبى فى سِيرِ أعلامِ النَّبَلَاءِ، ج ٢، ص ٤٣٣: «لَتَتَرُكَنَّ الحَدِيثَ أَوْ لِأَلْحَقَنَّكَ بِأَرْضِ القِرْدَةِ.» (الأضواء)

٣- جهة اطلاع پيرامون «قصة صخره» به امام شناسى، ج ١٨، ص ٣٢٢، به نقل از أضواء على السنة المحمدية، مراجعه شود. (محقق)



تَعَلَّبَتْ عَلَى فِطْنَةِ عَمْرٍو وَ سَلَامَةِ نَبِيِّهِ، فَظَلَّ يَعْمَلُ بِكَيْدِهِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَنِ حَتَّى انْتَهَى  
الْأَمْرُ بِقَتْلِ عَمْرٍو.

و تَدُلُّ الْقِرَائِنُ كُلُّهَا عَلَى أَنَّ هَذَا الْقَتْلَ كَانَ بِمُؤَامَرَةٍ مِنْ جَمْعِيَّةٍ سَرِّيَّةٍ، وَ كَانَ هَذَا  
الدَّهْيَ مِنْ أَكْبَرِ أَعْضَائِهَا، وَ عَلَى رَأْسِهَا الْهُرْمُزَانُ<sup>١</sup> مَلِكُ الْخَوْزِسْتَانِ الَّذِي كَانَ قَدْ جِيءَ  
بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ أُسِيرًا، وَ عَهَدُوا بِتَنْفِيذِهَا إِلَى أَبِي لَوْلُؤَةَ الْأَعْجَمِيِّ.  
ذَكَرَ الْمُسَوِّرُ بْنُ مَحْرَمَةَ<sup>٢</sup>:

أَنَّ عَمْرًا لَمَّا انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ - بَعْدَ أَنْ أَوْعَدَهُ أَبُو لَوْلُؤَةَ - جَاءَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ<sup>٣</sup>,

١- هو صاحبُ تُسْتَرٍ مِنْ أَعْظَمِ قُوَادِ الْفُرسِ. وَ كَانَ عَلَى مَيْمَنَةِ جَيْشِ رُسْتَمِ (وَزِيرِ مَلِكِ فَارِسِ) فِي  
حَرْبِ الْقَادِسيَّةِ، وَ لَمَّا قُتِلَ رُسْتَمُ فَرَّ الْهُرْمُزَانُ بِمَنْ بَقِيَ مِنْ جُنْدِهِ، فَمَا زَالَ الْمُسْلِمُونَ يُتَابِعُونَهُ حَتَّى لَجَأَ  
إِلَى مَدِينَةِ تُسْتَرٍ وَ تَحَصَّنَ بِهَا، فَحَاصَرُوهُ أَشَدَّ حِصَارٍ حَتَّى أَنْزَلُوهُ عَلَى حَكْمِ الْفَارُوقِ، وَ أَتَوْا بِهِ إِلَى  
الْمَدِينَةِ (سَنَةَ ١٧ هِجْرِي). وَ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَسْبُونَ أَبْنَاءَ فَارِسِ وَ يَتَّخِذُونَهُمْ عِبِيدًا، وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ  
بِالْمَدِينَةِ كَانُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَى الْهُرْمُزَانِ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ السَّبَايَا فَيُرَوِّزُ الْمُلْكَبُ بِ «أَبِي لَوْلُؤَةَ»، وَ كَانَ غُلَامًا  
لِلْمَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَ هُوَ الَّذِي طَعَنَ عُمَرَ. (الأضواء)

٢- تاريخ ابن الأثير، ج ٣، ص ٢٤؛ وَ الْجُزْءُ الْخَامِسُ مِنْ تَارِيخِ الطَّبْرِيِّ. (الأضواء)

٣- كَانَ لِهَذَا الرَّجُلِ أَفَانِينٌ عَجِيبَةٌ فِي اللَّعْبِ بِعُقُولِ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِلَيْكَ لَعْبَةٌ مِنْ أَلْعَابِهِ رَوَاهَا  
الْمَوْرِّخُونَ الثَّقَاتُ:

«قَالَ كَعْبٌ لِعُمَرَ: "أَجِدُكَ فِي التَّوْرَةِ تُقْتَلُ شَهِيدًا!" قَالَ عُمَرُ: "وَ أَنَّى لِي بِالشَّهَادَةِ وَ أَنَا بِجَزِيرَةِ  
العرب؟!»

وَ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ، عَنْ كَعْبٍ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَلِكٌ إِذَا ذَكَرْنَاهُ ذَكَرْنَا عَمْرًا، وَ إِذَا ذَكَرْنَا  
عَمْرًا ذَكَرْنَا ه؛ وَ كَانَ إِلَى جَنْبِهِ نَبِيُّ يُوْحَىٰ إِلَيْهِ فَأُوْحَىٰ اللَّهُ إِلَى النَّبِيِّ أَنْ يَقُولَ لَهُ: "إِعْهَدْ عَهْدَكَ وَ اكْتُبْ  
إِلَى وَصِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ." فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ بِذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ وَقَعَ بَيْنَ الْجِدَارِ وَ  
السَّرِيرِ ثُمَّ جَاءَ إِلَى رَبِّهِ فَقَالَ: "اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّي كُنْتُ أَعْدِلُ فِي الْحُكْمِ وَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأُمُورُ  
أَتَّبَعْتُ هُدَاكَ، وَ كُنْتُ وَ كُنْتُ فِرْدٌ فِي عَمْرِي حَتَّى يَكْبُرَ طِفْلِي، وَ تَرَبُّوْا أُمَّتِي." فَأُوْحَىٰ اللَّهُ إِلَى النَّبِيِّ: «

فقال: "يا أمير المؤمنين! إعهّد، فإنك ميّت في ثلاث ليالٍ (رواية الطبريّ ثلاثة أيام).

قال: وما يُدريك؟

قال: أجدّه في كتاب التّوراة.

قال عمر: أتجدّ عمر بن الخطّاب في التّوراة؟

قال: اللهم لا ولكن أجدّ جليّتك و صفتك و أنّك قد فنيّ أجلك.

قال ذلك و عمر لا يُحسّ و جعاً فلمّا كان الغدّ جاءه كعب فقال: "بقيّ يومان." فلمّا كان الغدّ جاءه كعب فقال: "مضىّ يومان و بقيّ يومٌ (و رواية الطبريّ: و بقيّ يومٌ و ليلةً)، و هي لك إلى صبيحتيّها."

فلمّا أصبح خرج عمر إلى الصّلاة، و كان يُوكّل بالصفوف رجالاً، فإذا استوت كبر، و دخل أبوؤلؤة في النّاس و بيده خنجرٌ، له رأسان، نصابه في وَسَطه، فضرب عمر ستّ ضرباتٍ، إحداهنّ تحت سُرّته و هي التي قتلتّه، و كان أبوؤلؤة من سبيّ نهاوند.

و وقع في رواية أبي إسحاق عند ابن سعد:

و أتى كعبٌ عمرَ فقال: "ألم أقلّ لك إنّك لامتوتُ إلاّ شهيداً و إنّك تقول: من أين و أنا في جزيرة العرب؟"<sup>١</sup>

و إليك خبراً عجيباً من أخبار هذا الكاهن لعلّه يمتلخُ منك عرق الشكّ في

↳ "أنّه قال كذا و كذا و قد صدّق، و قد زدته في عمره خمسَ عشرة سنةً ففي ذلك ما يكبرُ طفله و تربو أمته." فلمّا طعنَ عمرُ قال كعب: "لئن سألتُ ربّه كيبيّته الله" فأخبر بذلك عمرُ فقال: "اللهم اقبضني إليك غيرَ عاجزٍ و لا ملوم." «تاريخ الخلفاء، ص ٩٠ و ٩٨؛ و تاريخ الكامل لابن الأثير، ج ٢، ص ٣٥٧. (الأضواء)

١- طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ٢٣٦. (الأضواء)

اشترাকে في هذه المؤامرة، فقد أخرج الخطيب عن مالك:

أَنَّ عُمَرَ دَخَلَ عَلَى أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ وَ هِيَ زَوْجَتُهُ، فَوَجَدَهَا تَبْكِي، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟

قالت: هذا اليهودي<sup>١</sup> (أى كعب الأخبار) يقول: إنك على باب من أبواب جهنم. فقال عمر: ما شاء الله!

ثُمَّ خَرَجَ فَأَرْسَلَ إِلَى كَعْبٍ، فَجَاءَهُ فَقَالَ: "يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْسَلِخُ ذُو الْحِجَّةِ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ."

فقال عمر: ما هذا؟ مرة في الجنة، و مرة في النار؟!

قال كعب: "يا أمير المؤمنين، و الذي نفسي بيده إنا لنجدك في كتاب الله<sup>٢</sup> على باب من أبواب جهنم تمنع الناس أن يقتحموا فيها؛ فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلى يوم القيامة!"

و لما طعن عمرُ جاء كعبٌ فجعل يبكي بالباب و يقول: "و الله لو أن أمير المؤمنين يُقسم على الله أن يؤخره لأخره."

و قد صدقت يمينه - لعنه الله - فقد قتل عمر يوم الأربعاء لأربع ليالٍ بقين من

ذى الحجة سنة ٢٣ هجرى، و دفن يوم الأحد هلال المحرم سنة ٢٤ هجرى.

و هذه الأدلة كلها تثبت أن قتل عمر على يد أبي لؤلؤة لم يكن إلا نتيجة لتلك

المؤامرة التي دبرها له الهرمزان؛ لما كان يُكِنُّه من الحقد و الموجدة للعرب، بعد أن

ثلوا عرش الفرس و مزقوا دولتهم. و بمن اشترك فيها و كان له أثر كبير في تديرها

كعب الأخبار، و هذا أمر لا يمتري فيه أحد إلا الجهلاء.»

١- حقا إنه يهودي مكر. هذا الخبر في فتح الباري، ج ١٣، ص ٤١؛ وطبقات ابن سعد، ج ٣، ص ٢٥٣. (الأضواء)

٢- كان يعزو كل مُفترياته إلى كتاب الله، و كتاب الله منه بريء. (الأضواء)

## [الأنس من الذين لا يوثق كثيرًا برواياتهم]

صفحه ۱۵۵، پاورقی ۳: «... و أنس هذا من الذين لا يوثق كثيرًا برواياتهم، و كان أبو حنيفة لا يثق به و لا بأبي هريرة و لا بسمرة بن جندب.»

نهی رسول الله عمر را، از مراجعه به اهل کتاب و قرائت کتب ایشان

صفحه ۱۶۳: «فقد روى أحمد، عن جابر بن عبد الله: أن عمر بن الخطاب أتى النبي بكتاب أصابه من بعض أهل الكتاب، فقرأه على النبي، فغضب و قال: "أ مهوكون فيها يابن الخطاب؟! و الذي نفسى بيده لو أن موسى حيًا ما وسعه إلا أن يتبعنى."»

و فی روایه: فغضب و قال: "لقد جئتكم بها بيضاء نقيّة: لا تسألوا أهل الكتاب عن شيء فيخبروكم بحق فتكذبوا به، أو بباطل فتصدقوا به."

و روى البخارى عن أبي هريرة: "لا تصدقوا أهل الكتاب و لا تكذبوهم، ﴿وقولوا ءامنّا بالذّٰى أنزل إلينا و أنزل إلينا و إليكم و إلينا و إليهم و احد و نحن له مسلمون﴾.<sup>۲</sup>"

و روى البخارى من حديث الزهري عن ابن عباس أنه قال: "كيف تسألون أهل الكتاب عن شيء، و كتابكم الذى أنزل الله على رسول الله أحدث الكتب تقرأونه محضًا لم يشب. و قد حدثكم أن أهل الكتاب بدلوا كتاب الله و غيره، و كتبوا بأيديهم الكتاب و قالوا: هو ﴿من عند الله ليشتروا به﴾ ثمنًا قليلًا<sup>۳</sup> ألا ينهاكم ما

۱- امام شناسی، ج ۱۴، ص ۳۶۸: «هوك يهوك هوكًا كان هوكًا: يعنى احمق شد. هوك تهويكًا:

حفر الهوكه؛ يعنى حفره را کند. هوكه: حقه؛ يعنى او را تحميق كرد و نسبت به حقم داد.»

۲- سوره العنكبوت (۲۹) ذیل آیه ۴۶.

۳- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۷۹.

جاءكم من العلم عن مسألتهم؟! لا والله ما رأينا منهم رجلاً يسألكم عن الذي أنزل إليكم!

و روى ابن جرير عن عبدالله بن مسعود أنه قال: "لا تسألوا أهل الكتاب عن شيء، فإنهم لن يهدوكم و قد ضلّوا، إمّا أن تُكذّبوا بحق أو تُصدّقوا بباطل!"

[ابوهريره و عبدالله بن عمرو از شاگردان كعب الأخبار و جاعلان حديث]

صفحه ١٦٤: «... فظهرت أحاديث رفعوها إلى النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم تُبيح الأخذ و تنسخ ما نهي عنه.

فقد روى أبوهريره، و عبدالله بن عمرو بن العاص، و غيرهما، أن رسول الله قال: "حدثوا عن بني إسرائيل و لا حرج." و أبوهريره و عبدالله بن عمرو، من تلاميذ كعب الأخبار؛ و قد جاءت الأخبار بأن الثاني (و هو عبدالله بن عمرو بن العاص) أصاب يوم اليرموك زاملتين من علوم أهل الكتاب فكان يُحدّث منهما. و زاد ابن حجر: "فتجنّب الأخذ عنه لذلك كثير من أئمة التابعين."<sup>١</sup>

[مراد از «عبادله» در متون حديث]

صفحه ١٦٤، پاورقی ٣: «العبادلة الثلاثة: عبدالله بن عباس، و عبدالله بن عمر، و عبدالله بن عمرو.»

عمر به كعب گفت: لتتركن الحديث أو لألحقنك بأرض القردة

صفحه ١٦٥: «و قد نهى عمر كعباً عن الحديث و أوعده بالنفى إلى بلاده، و

١- فتح الباری، ج ١، ص ١٦٧. (الأضواء)

قال له: "لَتَتْرُكَنَّ الْحَدِيثَ أَوْ لِأَلْحِقَنَّكَ بِأَرْضِ الْقِرَدَةِ." <sup>١</sup> و كان علىّ يقول: "إنّه لكذاب."»

عبدالملك بن مروان، قبّه را بر روی صخره بنا کرد و در زمستان و تابستان بر آن لباس پوشانید تا مردم کعبه را که محلّ عبدالله بن زبیر بود فراموش کنند

صفحه ١٦٦: «و قد ظَلَّتِ الصَّخْرَةُ مَكشُوفَةً فِي خِلافةِ عَمَرَ و عِثانَ مع حَكَمَها على الشَّامِ، و كذلك في خِلافةِ علىّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و إن كان لم يَحْكُمَ عَلَيْها، ثمَّ كذلك في إمارة معاويةَ و ابنه و ابن ابنه. فلَمَّا كان في زمن عبدالملك و جَرى بَيْنَهُ و بَيْنَ ابن الزُّبَيْرِ مِنَ الفِتنَةِ ما جَرى كان هو الَّذِي بَنَى القُبَّةَ على الصَّخْرَةِ <sup>٢</sup>. و عَظَّمَ عبدُالملك شأنَ الصَّخْرَةِ بما بناه عَلَيْها، و جعل عَلَيْها مِنَ الكِسوةِ في الشِّتاءِ و الصَّيْفِ، لِيَكْثُرَ قِصْدُ الناسِ لِلبيتِ المقدَّسِ فَيَشْغَلُوا بِذلك عن قِصْدِ ابنِ الزُّبَيْرِ، و النَّاسِ على دينِ المُلوكِ.

و ظَهَرَ من ذلك الوقت من تعظيم الصَّخْرَةِ ما لم يكن المسلمون يَعْرِفُونَهُ، و صار بعضُ النَّاسِ يَنْقُلُ الإِسْرائِليَّاتِ في تعظيمِها، حتَّى رَوَى بعضهم عن كعب الأَحبارِ عند عبدالملك بن مروان - وعروة بن الزبير حاضرٌ - أن الله قال للصَّخْرَةِ: "أنتِ عَرِشِي الأَدْنَى."

١- البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٠٦. (الأضواء)

٢- علىّ ذَكَرَ عبدالملك بن مروان الَّذِي بَنَى الصَّخْرَةَ نوردُ ما رواه عنه ابنُ الأثيرِ في الصفحة ١٩٠ من الجزء الرابع، قال:

«حجَّ عبدالملك بن مروان بالناس سنة ٧٥، فخطب النَّاسَ بالمدينة فقال: "أما بعدُ، فإنِّي لست الخليفة المُستَضَعَفَ (يعنى عثمان)، و لا الخليفة المُدَاهِنَ (يعنى معاوية)، و لا الخليفة المأفون (يعنى يزيد)؛ ألا و إنِّي لا أداوى هذه الأمةَ إلاّ بالسيفِ حتَّى تستقيمَ لي قناتكم. و أنكم تحفظون أعمالَ المهاجرين الأولين، و لا تعملون مثلَ أعمالهم. و إنكم تأمروننا بتقوى الله و تنسون أنفسكم؛ والله لا يأمرنَّ أحدٌ بتقوى الله بعدَ مقامي هذا إلاّ ضربتُ عنقه."» (الأضواء)

و قد صَنَّفَ طائفةٌ من النَّاسِ مُصَنَّفَاتٍ في فضائلِ بيتِ المقدسِ و غيره من البقاع التي بالشام، و ذكروا من الآثار المنقولة عن أهل الكتاب و عمَّن أخذ عنهم ما لا يحلُّ للمسلمين أن يبنوا عليه دينهم. و أمثلُ من يُنقل عنه تلك الإسرائيلياتُ كعُبِّ الأخبار، و كان الشاميون قد أخذوا عنه كثيرًا من الإسرائيليات.

و في *مِرآة الزَّمان* لِسبط بن الجوزي تَوَقَّفُهم فيها رواه كعُبُّ الأخبار عن الرسول عليه الصلاة و السلام؛ لِأنه أسلم على يد الفاروق، و كان يَضربه بالدرَّة و يقول له: «دَعْنَا من يهوديتِكَ.»

### [اسرائیلیات در فضیلت بیت المقدس و مسجد الأقصى]

صفحه ۱۶۷: «و قال [كعب]: "لا تقوم الساعة حتى يزور البيت الحرام بيت المقدس، فينقادان جميعاً إلى الجنة و فيها أهلوهما.»

• صفحه ۱۶۹: «كانت الأحاديثُ الصحيحة أوَّل الأمر في فضل المسجد الحرام و مسجد رسول الله، و لكن بعد بناء قبة الصخرة ظهرت أحاديث في فضلها و فضل المسجد الأقصى.»

روایات وارده در فضیلت شام همه مدسوس است به واسطه بنی امیه که  
آنجا را مقرشان نموده بودند

صفحه ۱۷۰: «اليد اليهودية في تفضيل الشام

ذکرنا لك من قبل أن إشادة كهان اليهود إلى أن ملك النبي سيكون بالشام إنما هو لأمرٍ خبيء في أنفسهم. و نبيّن هنا أن الشام ما كان لينال من الإشادة بذكره و الثناء عليه إلا لقيام دولة بنی امیه فيه؛ تلك الدولة التي قلبت الحكم من خلافة عادلة إلى

مُلكِ عَضُوضٍ، و الَّتِي تَحْتَ كَنَفِهَا و فِي أَيَّامِهَا نَشَأَتِ الْفِرْقُ الْإِسْلَامِيَّةُ الَّتِي فَتَّتْ فِي عَضْدِ الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ و مَزَقَتْهَا تَمْزِيقًا و اسْتَفْضَصَ فِيهَا وَضَعُ الْحَدِيثِ. فَكَانَ جَدِيرًا بِكَهْنَةِ الْيَهُودِ أَنْ يَنْتَهَزُوا هَذِهِ الْفُرْصَةَ و يَنْفُخُوا فِي نَارِ الْفِتْنَةِ، و يَمُدُّوَهَا بِجُيُوشِ الْأَكَاذِيبِ و الْكَيْدِ؛ و كَانَ مِنْ هَذِهِ الْأَكَاذِيبِ أَنْ بِالْغَوَا فِي مَدْحِ الشَّامِ و أَهْلِهِ، و أَنْ الْخَيْرَ كُلَّ الْخَيْرِ فِيهِ، و الشَّرَّ كُلَّ الشَّرِّ فِي غَيْرِهِ.

و عَلَى أَنَّهُ قَدْ مَرَّ بِكَ ذَرُورًا مِمَّا قَالَهُ هَؤُلَاءِ الْكُهَنَةُ فِي أَنْ مُلْكَ النَّبِيِّ سَيَكُونُ بِالشَّامِ، و أَنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ رَزَمَ أَنَّ الرَّسُولَ قَدْ قَالَ لَهُ: "إِنَّهُ سَبِيلُ الْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِهِ و طَلَبَ مِنْهُ أَنْ يَخْتَارَ الْأَرْضَ الْمَقْدَسَةَ الَّتِي فِيهَا الْأَبْدَالُ"، فَإِنَّا نَكْشِفُ هُنَا عَنْ جَانِبٍ آخَرَ مِنْ كَيْدِ الدَّهَاءِ الْيَهُودِيِّ لِلْمُسْلِمِينَ و دِينِهِمْ و مُلْكِهِمْ. ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكْتَفُوا بِمَا قَالُوهُ فِي الشَّامِ مِمَّا أَتَيْنَا عَلَى بَعْضِهِ مِنْ قَبْلِ، بَلْ زَادُوا عَلَى ذَلِكَ بِأَنْ جَعَلُوا الطَّائِفَةَ الظَّاهِرَةَ عَلَى الْحَقِّ تَكُونُ فِي الشَّامِ كَذَلِكَ، و حَتَّى نَزُولُ عَيْسَى الَّذِي قَالُوا عَنْهُ سَيَكُونُ بِأَرْضِهِ . . .

فَقَدْ جَاءَ فِي الصَّحِيحَيْنِ: "لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يُضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ و لَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ و هُمْ كَذَلِكَ." رَوَى الْبُخَارِيُّ: "هُمْ بِالشَّامِ."<sup>١</sup>

• صفحہ ١٧١: «و فِي كَشْفِ الْخَفَاءِ أَنَّ كَعْبَ الْأَحْبَارِ قَالَ: "أَهْلُ الشَّامِ سَيْفٌ مِنْ سِيُوفِ اللَّهِ يَنْتَقِمُ اللَّهُ بِهِمْ مِنَ الْعُصَاةِ." و لَعَلَّ الْعُصَاةَ هُنَا هُمْ الَّذِينَ لَا يَنْصُوْنَ تَحْتَ لِيَؤَاءِ مَعَاوِيَةَ و يَتَّبِعُونَ غَيْرَهُ، و غَيْرُهُ هُوَ عَلَى رِضَى اللَّهِ عَنْهُ!»

• صفحہ ١٧١: «و عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ عَمْرٍو عَنْ كَعْبِ قَالَ: "تَخْرُجُ نَارٌ تَحْشِدُ

١- فِي رِوَايَةِ أَبِي أَمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ أَنَّهُمْ لَمَّا سَأَلُوا النَّبِيَّ، قَالَ: «بَيْتُ الْمَقْدَسِ و أَكْنَافُ بَيْتِ الْمَقْدَسِ.»  
نَهَايَةُ الْإِرْبِ، ج ١، ص ٣٣٣. (الأضواء)



النَّاسِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهَا فَأَخْرُجُوا إِلَى الشَّامِ.» و ابن عمرَ هو أحدُ تلاميذِ كعب.»

معاویه خودش اقرار دارد که: ما أحياناً از کعب الأحبار کذب دیده‌ایم

صفحه ۱۷۲: «و قد قال معاوية: "ما رأينا في هؤلاء المحدثين عن أهل الكتاب أمثل من كعب، و إن كنا لنَبْلُو عليه الكذب أحياناً." و قد ثَبَتَ في الصَّحِيحِ عن النبيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: "إِذَا حَدَّثَكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَلَا تُصَدِّقُوهُمْ وَ لَا تُكْذِبُوهُمْ، فَإِمَّا أَنْ يُحَدِّثُوكُمْ بِبَاطِلٍ فُتَّصِدَّقُوهُ وَ إِمَّا أَنْ يُحَدِّثُوكُمْ بِحَقٍّ فَتُكْذِبُوهُ."»<sup>۱</sup>

سید محمد رشیدرضا بهترین کسی است که در این عصر، کارها و

خیانت‌ها و جنایت‌های کعب‌الأحبار را روشن ساخته است

صفحة ۱۷۴: «و لم نجد في هذا العصر، بل في العصور الأخيرة من فطن لدهاء كعبٍ و وهبٍ و كيدهما، مثل الفقيه المحدث السيد محمد رشيد رضا رحمه الله. و إنِّي أنقل هنا بعض ما قاله في كعبٍ خاصَّةً، و فيه و في زميله وهبٍ عامَّةً.

قال في كعب ردًّا على مَنْ وَصَفُوهُ بِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَوْعِيَةِ الْعِلْمِ، مَا يَلِي<sup>۲</sup>:

إنَّ ثبوتَ العلمِ الكثيرِ لا يقتضى نفيَ الكذبِ. و كان جُلُّ علمِهِ عندهم ما يرويه عن التَّوراةِ لِيُقْبَلَ، و غيرها من كُتُبِ قَوْمِهِ وَ يَنْسِبُهُ إِلَيْهَا لِيُقْبَلَ. و

۱- هذا هو الحديث الصحيح الذي يسطع منه نور النبوة، ولكن أحد تلاميذ كعب و هو عبد الله بن عمرو بن العاص، يأتي فيروى عن النبي هذا الحديث: «بلغوا عني ولو آية، و حدثوا عن بني إسرائيل و لا حرج.» ثم يخالف عن أمر النبي و يَغْضِبُهُ، فيُحَدِّثُ عن الزَّامِلَتَيْنِ. و راجع ص ۱۶۳ و ۱۶۴ من هذا الكتاب. (الأضواء)

۲- مجلة المنار، ج ۲۷، ص ۵۴۱ و ما بعدها. (الأضواء)

لا شكَّ أنَّه كان من أذكى علماء اليهود قبل إسلامه، و أقدرهم على غشِّ المسلمين بروايته بعده.

كعب الأخبار مجموعات خود و روايات تورات را با نسبت به رسول الله بيان می کرد و صحابه آنها را به عنوان روایت از رسول خدا تلقی می کردند

و قال عنه:

إنَّه كان من زنادقة اليهود الذين أظهروا الإسلام و العبادة لِتُقبَل أقوالهم في الدين. و قد راجت دسيسته حتى انخدعَ به بعض الصحابة و رَووا عنه، و صاروا يتناقلون قوله بدون إسنادٍ إليه، حتى ظنَّ بعض التابعين و من بعدهم أنَّها ممَّا سمِعوه عن النَّبيِّ، و أدخلها بعض المؤلفين في الموقوفات التي لها حكمُ المرفوع، كما قال الحافظ ابن كثير في مواضع من تفسيره.<sup>١</sup>

و قال عنه: "إنَّه كان بُركان الخرافات، و أجزمُ بكذبه بل لا أثقُ بإيانه."<sup>٢</sup>

و قال فيها معاً (أى كعب و وهب):

إنَّ شرَّ رُواة هذه الإسرائيليَّات، أو أشدَّهم تلبيسًا و خداعًا للمسلمين هذان الرجلان. فلا تجدُ خرافةً دخلت في كتب التفسير و التاريخ الإسلاميِّ في أمور الخلق و التكوين و الأنبياء و أقوامهم، و الفتن و الساعة و الآخرة، إلَّا و هي منهما مَضْرَب المثل: "في كلِّ وادٍ أثرٌ من ثعلبة".

و لا يهولنَّ أحدًا انخداعُ بعض الصحابة و التابعين بما بثَّاه و غيرهما من هذه الأخبار، فإنَّ تصديقَ الكاذب لا يسلمُ منه أحدٌ من البشر و لا المعصومين من الرُّسل؛ فإنَّ العصمة إنَّما تتعلَّق بتبليغ الرِّسالة و العمل بها.

١- من نفس المصدر، ج ٢٧، ص ٧٥٢. (الأضواء)

٢- من نفس المصدر، ج ٢٧، ص ٦٩٧. (الأضواء)

فالرسل معصومون من الكذب و من الخطاء في التبليغ و من العمل بما يُنأفي ما جاءوا به من التشريع، لأنّ هذا يُنأفي القدوة و يُجَلِّ بِإقامة الحجّة؛ ولكنّ الرسول إذا صدّق الكاذب في أمرٍ يتعلّق به و بعمله، أو بمصلحة الأمة، فإنّ الله تعالى يُبيّن له ذلك.

و منه ما كان من بعض أزواجه، الذي نزل فيه أول سورة التحريم، و علم من قوله تعالى فيها: ﴿قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۱</sup> أي أنّه لم يَعْلَمَ الْمَكِيدَةَ بِمَلَكَةِ الْعِصْمَةِ، بل بوحى الله تعالى بعد وقوعها.

و منه قوله تعالى فيما كان كذب عليه بعض المنافقين الذين اعتذروا عن الخروج معه (صلى الله عليه و آله) و سلم إلى تبوك: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>.

و ما نقله الزرقاني من رأيه: أنّ ما روى عن الصحابيِّ ممّا لا مجال للرأى فيه موقوفاً عليه، فإنّ له حكم المرفوع، (و إن احتمل أخذ الصحابيِّ له عن أهل الكتاب تحسیناً للظنّ به)، فهو رأی باطل مردودٌ عليه، لا نتّخذُه قاعدةً و أصلاً في ديننا.

و ما علّله به ظاهر البطلان؛ إذ لا محلّ هنا لتحسين الظنّ، و لا لمقابله. فمن المعتاد المعهود من طباع البشر أن يصدّقوا كلّ خبر لا يظهر لهم دليل على تُهمةٍ قائله فيه و لا على بطلانه في نفسه؛ فإذا صدّق بعض الصحابة كعب الأخبار في بعض مُفترياته التي كان يوهّمهم أنّه أخذها من التوراة أو غيرها من كتب أنبياء بنى إسرائيل و هو من أخبارهم، أو في غير ذلك، فلا يستلزم هذا إساءة الظنّ فيهم.

و إذا كانت هذه الخرافات الإسرائيلية ممّا يصدّد عن الإسلام و يُجرى الألسنة و

۱- سورة التحريم (۶۶) ذیل آیه ۳.

۲- سورة التوبة (۹) آیه ۴۳.

الأقلام بالطعن فيه - مع العلم بأنها مروية عن من لا تُعدُّ أقوالهم ولا آراؤهم  
نصوصاً دينية ولا أدلة شرعية، وإن كانوا من أفراد علماء السلف كما هو  
واقع بالفعل - فكيف يكون موقفنا مع هؤلاء الطاعنين فيه من الملاحدة و  
دعاة الأديان المعادين للإسلام و المسلمين، من زنادقة المسلمين؟! أيضاً  
إذا قلنا: إن كل تلك الترهات و الخرافات الإسرائيلية إذا كان بعض رواتها  
من الصحابة فإنها تنتظم في سلك الأحاديث المرفوعة إلى النبي (صلى الله  
عليه وآله) و سلم) و يجب الإيثار بها؟!!

ألا إن هذا باب واسع في الطعن في الإسلام و الصدد عنه، لو فتحه علينا من  
هو أكبر من الزرقاني - من مقلدة القرون الوسطى المظلمة - لأغلقناه في  
وجهه، و قلنا له:

إن علماء الأصول قد اتفقوا على: "أن طروء الاحتمال في المرفوع من وقائع  
الأحوال، يكسوها ثوب الإجمال؛ فيسقط بها الاستدلال." و هذا الاحتمال  
أولى من ذلك أن يمنع عد الموقوف مرفوعاً، و جعله دليلاً شرعياً<sup>١</sup>.

و قال رحمه الله<sup>٢</sup>:

وإننا بعد اختبارنا ثلث قرن قضيناه في معالجة الشبهات و مناظرة الملاحدة  
و أمثالهم من خصوم الإسلام و الرد عليهم قولاً و كتابةً، قد ثبت عندنا أن  
روايات كعب و وهب في كتب التفسير و القصص و التاريخ كانت شبهات  
كثيرة للمؤمنين، لا للملاحدة و المارقين و حدهم. و إن المستقلين في الرأي  
لا يقبلون ما قالوه: "إن كل من قال جمهور رجال الجرح و التعديل بعدالته  
فهو عدل، و إن ظهر لمن بعدهم فيه من أسباب الجرح ما لم يظهر لهم."

١- مجلة المنار، ج ٢٧، ص ٧٨٣. (الأضواء)

٢- من نفس المصدر، ج ٢٧، ص ٥٣٩. (الأضواء)

و قال رحمه الله :

رأينا الشيء الكثير في رواياتهما<sup>١</sup> مما نقطع بكذبه، لمخالفة ما روياه مما كانا يعزوانه للتوراة وغيرها من كتب الأنبياء، فجزمنا بكذبها. وهو مما لم يكن يعلمه المتقدمون؛ لأنهم لم يطلعوا على كتب أهل الكتاب. والطعن في روايتها يدفع شبهات كثيرة عن كتب الإسلام، ولا سيما تفسير كتاب الله المحشو بالخرافات.

و قال كذلك عن روايتها:

إن أكثرها خرافات إسرائيلية شوّهت كتب التفسير وغيرها من الكتب. و كانت شبهها على الإسلام يحتج بها أعداؤه الملاحدة أنه غيره دين خرافات و أوهام، و ما كان فيها غير خرافة. فقد تكون الشبهة فيه أكبر، كالذي ذكره كعب من صفة النبي في التوراة.<sup>٢</sup>

و على أن الأئمة المحققين قد طعنوا في رواية هذين الكاهنين، لا يزال يوجد بيننا - و أسفاه - من يثق بها، و يصدق ما يرويانه، و لا يقبل أي كلام فيها.»

تحقیق علامه عسکری در اینکه عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته است

صفحه ۱۷۸: «و قد تبين لك أن قتل عمر كان من تدبير جمعية سرية اشترك فيها كعب الأحرار اليهودي؛ و قتل عثمان كان بعضه بتأثير دسائس عبدالله بن سبا اليهودي، و إلى جمعية السبئيين و جمعيات الفرس، ترجع جميع الفتن السياسية و أكاذيب الرواية في الصدر الأول.

کتبنا ذلك في الطبعة الأولى من کتابنا اعتماداً على ما كتبه كبار المؤرخين و من

۱- أي كعب و وهب. (الأضواء)

۲- مجلة المنار، ج ۲۷، ص ۶۱۸. (الأضواء)

جاء بعدهم عن ابن سبأ، وقد ظَهَرَ كتابُ نَفيَسِ اسمِهِ *عبدالله بن سبأ* من تأليف العالم العراقي الكبير الأستاذ مرتضى العسكري، أثبت فيه بأدلة قوية مقنعة أن هذا الاسم لا حقيقة له؛ لأن المصدر الأول الذي اعتمد عليه كل المؤرخين - من الطبري إلى الآن - في إثبات وجوده، هو سيف بن عمر التميمي المتوفى سنة ١٧٠ هجري، وقد طعن أئمة السنة جميعاً في روايته، وقال فيه الحاكم: "أثمهم بالزندقة وهو في الرواية ساقط".

وإننا - إنصافاً للعلم والحق - نقول: إن الدكتور طه حسين قد شك قبل ذلك في وجود عبدالله بن سبأ هذا، وإليك بعض ما أثبتته في كتابه العظيم *الفتنة الكبرى* الجزء الثاني «عليّ وبنوه» وهو يتحدث عن وقعة صفين:

أقل ما يدل عليه إعراض المؤرخين عن السبئية وعن ابن السوداء في حرب صفين، أن أمر السبئية و صاحبهم ابن السوداء إنما كان متكلماً منحولاً؛ وقد اخترع بأخرة [بآخره] حين كان الجدال بين الشيعة وغيرهم من الفرق الإسلامية. أراد خصوم الشيعة أن يدخلوا في أصول هذا المذهب عنصراً يهودياً إمعاناً في الكيد لهم، والنيل منهم.

ولو قد كان أمر ابن السوداء مستنداً إلى أساس من الحق والتاريخ الصحيح، لكان من الطبيعي أن يظهر أثره وكيدته في هذه الحرب المعقدة المعضلة التي كانت بصفين؛ وكان من الطبيعي أن يظهر أثره حين اختلف أصحاب علي في أمر الحكومة؛ وكان من الطبيعي بنوع خاص أن يظهر أثره في تكوين هذا الحزب الجديد الذي كان يكره الصلح وينفر منه ويكفر من مال إليه أو شارك فيه.

ولكننا لانرى لابن السوداء ذكراً في أمر الخوارج، فكيف يمكن تعليل هذا الإهمال؟ أو كيف يمكن أن نعلل غياب ابن سبأ عن وقعة صفين وعن نشأة حزب المحكمة؟

أما أنا فلا أُعَلِّلُ الأمرين إِلَّا بعلَّةٍ واحدةٍ؛ و هي أَنَّ ابن السَّوداء لم يكن إِلَّا وهماً و إن وُجِدَ بالفعل فلم يكن ذا خطرٍ، كالَّذي صَوَّرَه المؤرِّخون و صَوَّروا نشاطَه أَيَّامَ عثمانَ و في العامِ الأوَّل من خلافة عليٍّ! و إنَّما هو شخصٌ ادَّخره حُصومُ الشَّيعة للشَّيعة و حدَّهم و لم يَدَّخروه للخوارج... إلخ.»

### [كعب الأخبار و معاويه]

● صفحہ ۱۸۰: «و لَمَّا خَلَا لَهُ الْجُوُّ بِقَتْلِهِ، وَ أَمِنَ مِنْ خَوْفِهِ، أَطْلَقَ الْعِنَانَ لِنَفْسِهِ لِكَيْ يَبْتَئَ مَا شَاءَ الْكَيْدُ الْيَهُودِيَّ أَنْ يَبْتَئَ مِنَ الْخِرَافَاتِ وَ الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ الَّتِي تُشَوِّهَ بِهَاءِ الدِّينِ؛ يُعَاوَنُهُ فِي ذَلِكَ تَلَامِيذُهُ الْكِبَارُ، أَمْثَالُ: عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، وَ أَبُو هُرَيْرَةَ.»

● صفحہ ۱۸۱: «هَذَا مَثَلٌ وَاحِدٌ نَسُوْقُهُ هُنَا فِي مَوَاقِفِ "كَعْبٍ مَعَ مَعَاوِيَةَ" خَاصَّةً، وَ مَا أَصَابَ الْإِسْلَامَ مِنْ كَيْدِهِ وَ مَكْرِهِ عَامَّةً. وَ لِأَنَّ عَلِيًّا هُوَ ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الَّذِي أُرْصَدَ لَهُ هَؤُلَاءِ الْكُفَّانُ كُلُّ قُوَاهِمَ لِمَحَارَبَةِ شَرِيْعَتِهِ. وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسْتَوْفِيَ كُلَّ مَا أَتَاهُ هَذَا الْكَاهِنُ مِنْ كَيْدٍ لِلْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ، لَأَقْتَضَى مَنَّا ذَلِكَ أَنْ نَعْقِدَ مَوْلَفًا خَاصًّا كَمَا فَعَلْنَا لِتَلْمِيذِهِ الْأَكْبَرِ أَبِي هُرَيْرَةَ. وَ لَا نَنْسِيْ أَنْ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يَقُولُ عَنْ كَعْبٍ: "إِنَّهُ لَكَذَّابٌ."»

كهنه يهود و نصارى بعد از قتل عثمان، برای تقویت دولت اموی ضد

اسلام همگی در شام مجتمع شدند

صفحة ۱۸۲، پاورقی ۱: «مِمَّا يَلْفِتُ النَّظْرَ وَ يَسْتَرْعَى الْفِكْرَ: أَنَّنَا نَجِدُ هَؤُلَاءِ الْكُفَّانَ جَمِيعًا - مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ ذَوِي الْهُوَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ - يَتَحَوَّلُونَ كُلُّهُمْ إِلَى الشَّامِ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ. وَ يَبْدُونَ أَنَّ هَذَا التَّحَوُّلَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ، وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِيَتَعَاوَنُوا عَلَى نَشْرِ الْفِتْنَةِ، وَ لِيَشْعَلُوا نَارَ الْبَغْضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لِكَيْ تَنْضَجَ دَوْلَةُ الْأُمَوِيِّينَ، وَ

يَتَمَرَّقُ شَمَلُ الْمُسْلِمِينَ، وَيَمَلُّوْا أَيْدِيَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ غَنَائِمِ الْأُمُويِّينَ.»

[تصديق منافقين در حديث عَرَيْنِيْنَ و حديث اصحابِ بئرِ معونة]

صفحه ١٨٤: «و النَّبِيُّ مَا كَانَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ فَهُوَ كَسَائِرِ الْبَشَرِ يَحْمِلُ كَلَامَ النَّاسِ عَلَى الصِّدْقِ، إِذَا لَمْ تَحْفُ بِهِ شَبَهَةٌ؛ وَ كَثِيرًا مَا صَدَّقَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكُفَّارَ فِي أَحَادِيثِهِمْ وَ حَدِيثِ الْعُرَيْنِيِّينَ<sup>١</sup> وَ أَصْحَابِ بَيْرِ مَعُونَةٍ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. وَ إِنَّمَا كَانَ يَعْرِفُ كِذْبَ بَعْضِ الْكَاذِبِينَ بِالْوَحْيِ، أَوْ بِبَعْضِ طُرُقِ الْإِخْتِبَارِ، أَوْ إِخْبَارِ الثَّقَاتِ، وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِنْ طُرُقِ الْعِلْمِ الْبَشَرِيِّ. وَ إِنَّمَا يَمْتَأَزُ الْأَنْبِيَاءُ عَلَى غَيْرِهِمْ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةِ مِنَ الْكِذْبِ؛ وَ مَا كَانَ الْوَحْيُ يَنْزِلُ إِلَّا فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِدَعْوَتِهِ وَ حِفْظِهِ وَ حِفْظِ مَنْ جَاءَ بِهِ، وَ تَصَدِيقِ الْكَاذِبِ لَيْسَ كَذِبًا. وَ حَسْبُكَ أَنْ تَتَأَمَّلَ فِي هَذَا الْبَابِ عِتَابَ اللَّهِ لِرَسُولِهِ، إِذْ أُذِنَ لِبَعْضِ الْمُعْتَذِرِينَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فِي التَّخَلُّفِ عَنِ غَزْوَةِ تَبُوكَ وَ مَا عَلَّلَهُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>٢</sup>»

١- حديث العُرَيْنِيِّينَ: «أَنَّ نَاسًا مِنْ عُكْلٍ وَ عُرَيْنَةَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ عَلَى النَّبِيِّ وَ أَسْلَمُوا ثُمَّ قَالُوا: "يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّا كُنَّا أَهْلَ ضَرْعٍ وَ لَمْ نَكُنْ أَهْلَ رَيْفٍ، فَأَوْنَا وَ أَطْعَمْنَا." وَ كَانُوا قَدْ اسْتَوْحَمُوا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَ لَهُمُ النَّبِيُّ بِذُودٍ وَ رَاعٍ، وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فِيهِ فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا. فَاَنْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا نَاحِيَةَ الْحَيْرَةِ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ، وَ اسْتَأَقُوا الذُّودَ. فَبَلَغَ النَّبِيُّ فَبَعَثَ الطُّلُبَ فِي آثَارِهِمْ، وَ أَمَرَ بِهِمْ فَقَطَّعُوا أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ تُرِكُوا فِي نَاحِيَةِ الْحَيْرَةِ حَتَّى مَاتُوا عَلَى حَالَتِهِمْ.»

وَ أَمَّا أَصْحَابُ بَيْرِ مَعُونَةٍ: «فَإِنَّ نَاسًا مِنْ رِعْلٍ وَ ذَكْوَانَ وَ عُصِيَّةَ وَ بَنِي لِحْيَانَ أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمُوا، وَ زَعَمُوا لَهُ أَنَّهُمْ قَدْ أَسْلَمُوا وَ اسْتَمَدَّوهُ عَلَى قَوْمِهِمْ، فَأَمَدَّهُمْ بِسَبْعِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ. فَاَنْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى بَلَغُوا بَيْرَ مَعُونَةٍ، فَغَدَرُوا بِهِمْ وَ قَتَلُوهُمْ؛ فَفَقَّتِ النَّبِيُّ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَ ذَكْوَانَ وَ بَنِي لِحْيَانَ.» (الأضواء)

٢- سورة التوبة (٩) آية ٤٣.



## روایات مجعولة یهود در ظهور دجال کبیر که مسیح کذاب است، در برابر

### مسیح صادق

صفحه ۱۸۵: «... و الظاهر من مجموعها: أنه يظهر في اليهود دجالاً - بل أكبر دجال عرف في تاريخ الأمم - فيدعى أنه هو المسيح الذي تنتظره اليهود فيفتن به خلق كثير، و في آخر مدته يظهر المسيح الذي هو عيسى بن مريم. و يكون نزوله في المنارة البيضاء شرقى دمشق، و يلتقى بالمسيح الدجال باب لد فلسطين، و هناك يقتل المسيح الصادق (عيسى بن مريم) الدجال بعد حرب طويلة تكون بين المسلمين و اليهود.»

[شیرینی حلواى معاویه افراد را بر شهادت به خلافت وی وامی داشت]

صفحه ۱۹۸: «و عقّد بديع الزمان الهمدانى مقامة خاصة - من مقاماته - لهذه المصيرة، عمز فيها أباهريرة غمزة أليمة فقال:

حدثنا عيسى بن هشام قال: "كنت بالبصرة و معى أبو الفتح الإسكندرى رجل الفصاحة يدعوها فتجيبه، و البلاغة يأمرها فتطيعه. و حصرنا معه دعوة بعض التجار، فقدمت إلينا مصيرة ثنى على الحضارة، و تترجج في الغضارة، و تؤذن بالسلامة، و تشهد لمعاوية - رحمه الله - بالإمامة..."

و قال أستاذنا الإمام محمد عبده في شرح ذلك:

و معاوية ادعى الخلافة بعد بيعة على بن أبى طالب رضى الله عنه، فلم يكن من يشهد له بها في حياة على إلا طلاب اللذائذ و بغاة الشهوات؛ فلو كانت هذه المصيرة من طعام معاوية لحملت أكلها على الشهادة له بالخلافة، و إن كان صاحب البيعة الشرعية حياً. و إسناد الشهادة إليها لأنها سببها الحامل عليها. و الإمامة و الخلافة في معنى واحد.

وفی الأساس لجار الله: «علی مع الحال المضیرة<sup>۱</sup> خیر من معاویة مع المَضیرة.»

### [حدیث زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا]

صفحه ۱۹۹: «قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم لأبي هريرة ذات يوم: "زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا."<sup>۲</sup> و قد كان صلوات الله عليه نِعَمَ المؤدِّبِ لأصحابه، و كان دائماً يتولاهم بحكمته، و يغرس فيهم مكارم أخلاقه بسيرته؛ و ما كان له (صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم) أن يذَرَّ مثل أبي هريرة على ما كان عليه من غشيان البيوت في كلِّ وقت، يَقْبَلُهُ هذا و يصدُّه ذلك، من غير أن يُؤدِّبَهُ بأدبه العالی. و كان سبب ذلك أَنَّهُ صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم قال له: "أين كنت أمس يا أبا هريرة؟" قال: زُرتُ أناساً من أهلي. فقال: "يا أبا هريرة، زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حُبًّا."»

[ابوهریره با بیش از پنج هزار حدیث و کمترین زمان مصاحبت با

### رسول خدا!]

صفحه ۲۰۰: «كثرة أحاديثه أجمع رجال الحديث على أن أبا هريرة كان أكثر الصحابة حديثاً عن رسول الله، على حين أنه لم يصاحب النبيّ إلا عامًا و تسعة أشهر! و قد ذكر أبو محمد ابن حزم أن مُسنَدَ بَقِيّ بن مَخْلَدٍ<sup>۳</sup> قد احتوى من حدیث

۱- امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۴۳، تعلیقه ۱: «در أقرب الموارد در ماده «صَوْر» آورده است: "ضار الرَّجُلُ يَصُوْرُ صَوْرًا: جاع شديدًا. تَصَوَّرَ الرَّجُلُ: تَأَوَّى مِنْ وَجَعِ الضُّوْبِ. الضُّوْرُ: مصدر و - الجوع الشديد."»

۲- امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۹۸: گاه و بی گاه برای ملاقات بیا تا موجب زیادتى محبت گردد.

۳- امام شناسی، ج ۱۴، ص ۳۷۱، تعلیقه ۳: «وی أبو عبد الرحمن بقی بن مَخْلَدٍ أندلسی است که از حفاظ حدیث و ائمه دین بوده و أندلس را از علم سرشار خود پر کرده است. او تفسیری دارد که <

أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى ۵۳۷۴، رَوَى الْبُخَارِيُّ مِنْهَا ۴۴۶. «

### [ حَدِيثُ: خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ ]

صفحه ۲۰۸: «و فِي الصَّحِيحِينَ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ: "أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ." وَ هَذَا الْكَلَامُ قَدْ جَاءَ فِي الْإِصْحَاحِ الْأَوَّلِ مِنَ التَّوْرَةِ (العهد القديم) وَ نَصَّهُ هُنَاكَ: "وَ خَلَقَ اللهُ الْإِنْسَانَ عَلَى صُورَتِهِ، عَلَى صُورَةِ اللهِ خَلَقَهُ."»

### أَبُو هُرَيْرَةَ رَوَايَتِ مِي كَنْدِ كِه خَدَاوَنْدِ زَمِينِ رَا دَر هَفْتِ رُوزِ آفَرِيدِ

صفحه ۲۰۹: «و رَوَى مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِي! فَقَالَ: "خَلَقَ اللهُ التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَ خَلَقَ فِيهَا الْجِبَالَ يَوْمَ الْأَحَدِ، وَ خَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، وَ خَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَ خَلَقَ النَّوْرَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَ بَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَ خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي آخِرِ الْخَلْقِ مِنْ آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ."»

وَقَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ كَذَلِكَ أَحْمَدُ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ!

آن را بر تفسیر ابن جریر فضیلت داده‌اند و برای او در حدیث، مصنف کبیر اوست که در آن حدیث هر صحابی را بر اساس فقه و بیان احکام مرتب گردانیده است. بنابراین آن مصنف و مسند می‌باشد. او مردی بود حرّ و آزاد و از احدی تقلید نکرد. در سنه ۱۸۱ همتوّد و در سنه ۲۷ وفات یافت. «تعليقه

۱- امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۹۱، تعليقه: «آیا این ایام با این اسمائشان و با این ساعاتشان روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید موجود بوده‌اند؟! و آیا روز در نزد خدا مانند روز ما می‌باشد؟! یا اینکه همان‌طور است که خدا در کتابش گفته است: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (آیه ۴۷ از سوره ۲۲: حج) "و یک روز نزد پروردگار تو مثل هزار سال است از سال‌هایی را که می‌شمیرید."»

و قد قال البخاری و ابن کثیر و غیرهما: «إنَّ أباهريرة قد تلقى هذا الحديث عن كعب الأخبار، لأنه يخالف نصَّ القرآن في أنه خلقَ السماوات والأرض في ستة أيام.»

### [ حدیثی از ابوهریره در مذمت شعر ]

صفحه ۲۱۰: «و لما روى أن رسول الله قال: "لأن يمتلي جوف أحدكم قبحاً و دمًا، خيرٌ من أن يمتلي شعراً" قالت عائشة: لم يحفظ إنَّها قال: "... من أن يمتلي شعراً هُجيتُ به".<sup>۱</sup>»

### [ تعبیر صحابه از ملازمان خاص رسول خدا به: صاحب السَّواد و الوساد ]

صفحه ۲۱۱: «... [أو ابن مسعود الذى] قال له النبى: "إذْكَ عَلَىَّ أَنْ ترفعَ الحجاب و تسمع سوادى" أى سِرارى؛ حتّى كانوا لشدة ملازمته للنبي (صلى الله عليه و آله) و سلم لا يرون إلاَّ أنه رجلٌ من أهل بيته صلى الله عليه (و آله) و سلم، و عُرف بين الصحابة جميعًا بأنه صاحب السَّواد و الوساد، الذى لا يعرفه غيره رضى الله عنهم جميعًا.»

۱- اتَّخذ الذين لا يعلمون قول أبي هريرة هذا، حجة على أن النبي صلوات الله عليه كان يكره الشعر؛ و فشا ذلك بين المسلمين و غير المسلمين. فى حين أننا نجدُه صلى الله عليه (و آله) و سلم كان يصغى إلى الشعر و يمدحُه و يثيب عليه؛ فقد روى أبى بن كعب أن رسول الله قال: «إنَّ من الشعر حكمة»؛ و أخرج أبو داود عنه صلى الله عليه (و آله) و سلم «إنَّ من البيان سحرًا؛ و إنَّ من العلم جهلاً و إنَّ من الشعر حكمة». و رواية البخارى فى الأدب المفرد و أبى داود و الترمذى و ابن ماجه: «إنَّ من الشعر حكمة» و استشهد صلى الله عليه (و آله) و سلم من شعر أمية بن أبى الصلت. (الأضواء)

۲- يعنى: «الدخول على»؛ و در بعضى نسخه‌ها «آذَنكَ على» آمده است و به نظر مى رسد معنای جمله به این صورت روان تر مى شود. (محقق)

## تقسیم اصحاب رسول الله به دوازده دسته و نبودن ابوهیره در هیچ یک از آنها

صفحه ۲۱۲، پاورقی ۱: «قَسَمُوا الصَّحَابَةَ مِنْ حَيْثُ فَضَلِهِمْ إِلَى اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دَرَجَةً، فَمَا وَجَدْنَاهُ فِي وَاحِدَةٍ مِنْهَا! وَ هِيَ: ۱. قَدَمَاءُ السَّابِقِينَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا بِمَكَّةَ، ۲. أَصْحَابُ دَارِ النَّدْوَةِ، ۳. مُهَاجِرَةُ الْحَبَشَةِ، ۴. أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ الْأُولَى، ۵. أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ الثَّانِيَةِ، ۶. أَوْلَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ وَصَلُوا إِلَى النَّبِيِّ بِقُبَاءَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، ۷. أَهْلُ بَدْرٍ، ۸. الْمُهَاجِرُونَ بَيْنَ بَدْرٍ وَ الْحَدِيثِ، ۹. أَهْلُ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، ۱۰. مَنْ هَاجَرَ بَيْنَ الْحَدِيثِ وَ فَتْحِ مَكَّةَ، ۱۱. مُسَلِّمَةُ الْفَتْحِ، ۱۲. صِبْيَانٌ وَ أَطْفَالٌ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ؛ وَ يَصِحُّ أَنْ نَعُدَّهُ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ مَعَ الصَّبِيَّانِ.» (صفحة ۶۹ و ۷۰ مجلد ۱ التَّرويضُ بِالْإِسْمِ لِلْوَزِيرِ الْيَمَانِيِّ)

جهاد ابوهیره در رکاب معاویه، نشر روایاتی دروغین در فضائل معاویه و  
طعن علی و انصارش بوده است

صفحه ۲۱۴: «و لم یکن ما قَدَّمَ ابوهیره لمعاویةَ جهادًا بسیفه أو بماله، و إنما کان جهادُهُ أَحَادِيثَ یَنْشُرُهَا بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ یُخَذِّلُ بِهَا أَنْصَارَ عَلِيٍّ وَ یَطَعَنُ فِیْهَا عَلِیْهِ، وَ یَجْعَلُ النَّاسَ یَبْرُؤُونَ مِنْهُ، وَ یُشِیدُ بِفَضْلِ مَعَاوِیَةِ وَ دَوْلَتِهِ. وَ قَدْ کَانَ مِمَّا رَوَاهُ أَحَادِيثُ فِی فَضْلِ عَثْمَانَ وَ مَعَاوِیَةَ وَ غَیْرِهِمَا مَنْ یَمُتُّ بِأَوَاصِرِ الْقُرْبَى إِلَى آلِ أَبِي الْعَاصِ وَ سَائِرِ بَنِي أُمِّیَّةٍ.»

جعل ابوهیره در مسجد کوفه در حضور معاویه روایتی را در منقصت

امیرالمؤمنین علیه السلام، و پاسخی دندان شکن از اصبع بن نباته

صفحه ۲۱۶: «قال أبو جعفر الإسكافي: "إن معاوية حمل قومًا من الصحابة و

قومًا من التابعين على رواية أخبار قبيحة على عليٍّ تقتضي الطعن فيه و البراءة منه، و جعل لهم في ذلك جعلًا فاختلقوا له ما أرضاه؛ منهم: أبوهريرة و عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبه، و من التابعين: عروة بن الزبير.

و روى الأعمش: لَمَّا قَدِمَ أبوهريرة العراقَ مع معاوية عام الجماعة جاء إلى مسجد الكوفة، فلَمَّا رأى كثرة مَنْ استقبله من الناس جثًا على رُكبتيه ثم ضرب صَلَعَتَهُ مِرَارًا و قال:

”يا أهل العراق! أتزعُمون أنّي أكذب على الله و رسول الله! و أحرق نفسي بالنار؟! و الله لقد سمعتُ رسولَ الله يقول: ”لكلّ نبيٍّ حرّمًا و إنّ حرّمى بالمدينة ما بين عيرٍ إلى ثور، فمن أحدث فيها حدّثًا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين“؛ و أشهدُ بالله أنّ عليًّا أحدثَ فيها!“

فلَمَّا بلغ معاويةَ قوله أجازَه و أكرمه و وّلاه إمارةَ المدينة.

• صفحة ٢١٦: «فجاء شابٌّ من الكوفة فجلس إليه، فقال: يا أباهريرة! أنشدك الله،

أسمعت رسولَ الله يقول لعليّ بن أبي طالب: ”اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه“!؟

فقال: اللهمّ نعم.

فقال: ”فأشهدُ بالله لقد واليتَ عدوّه و عاديتَ وليّه!“ ثمّ قام عنه، بعد أن لطمه

هذه اللّطمة الأليمة.

### [ حديث ذباب ]

صفحة ٢٢٣: «و روى البخاريّ و ابنُ ماجة عنه عن النبيّ: ”إذا وقع الذّباب في

١- يدلُّ هذا القول على أنّ كذبَ أبيهريرة على النبيّ قد اشتهر حتّى عمّ الآفاق؛ لأنّه قال ذلك و هو بالعراق. و إنّ الناس جميعًا كانوا يتحدّثون عن هذا الكذب في كل مكان. (الأضواء)

إناء أحدكم فليغمسه كله ثم يطرّحه؛ فإنّ في أحد جناحيه داءٌ و الآخر شفاءً.<sup>١</sup>»

### [حديث: خَمَّرُوا الْآنِيَةَ وَأَوْكَيْتُوا الْأَسْقِيَةَ وَأَجِيفُوا الْأَبْوَابَ]

صفحة ٢٢٣: «و روى الحاكم و ابن ماجه من حديثه بسند صحيح:

”خَمَّرُوا الْآنِيَةَ، وَأَوْكَيْتُوا الْأَسْقِيَةَ، وَأَجِيفُوا الْأَبْوَابَ، وَ اكْفَتُوا صَبِيَانَكُمْ عَنِ النَّسَاءِ [عند المساء]؛ فَإِنَّ لِلْجَنِّ انْتِشَارًا وَ خَطْفَةً. وَأَطْفَعُوا الْمَصَابِيحَ عِنْدَ الرَّقَادِ؛ فَإِنَّ الْفُؤَيْسِقَةَ (أَيَ الْفَأَزَةَ) رَبِّمَا اجْتَرَّتِ الْفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ أَهْلَ الْبَيْتِ.“<sup>٢</sup>

سيوطى ٥٨ حديث، و ابن حزم ٥٠ حديث، و بخارى ٢٠ حديث از

أمير المؤمنين عليه السلام روايت مى نمايند

صفحة ٢٢٤: «ما رواه عليّ:

أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ تَرَبَّى فِي حِجْرِ النَّبِيِّ، وَ عَاشَ تَحْتَ كَنَفِهِ مِنْ قَبْلِ الْبِعْثَةِ، وَ ظَلَّ مَعَهُ إِلَى أَنْ انْتَقَلَ النَّبِيُّ إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَمْ يُفَارِقْهُ لَا فِي سَفَرٍ وَ لَا فِي حَضْرٍ. وَ هُوَ ابْنُ عَمِّهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ. شَهِدَ الْمَشَاهِدَ كُلَّهَا سِوَى تَبُوكَ، فَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ النَّبِيُّ فِيهَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: ”يَا رَسُولَ اللَّهِ! أُمَّخَلِّفُنِي فِي النَّسَاءِ وَ الصَّبِيَانِ؟!“ فَقَالَ رَسُولُ

١- نصّ هذا الحديث: «إذا وقع الذباب في شراب أحدكم فليغمسه ثم لينزعه؛ فإنّ في أحد جناحيه داءٌ و في الآخر شفاءً»، رواه البخارى و ابن ماجه عن أبي هريرة. و في رواية بزيادة: «فإنه يتقى بجناحه الذى فيه الداء»، و في رواية ثالثة: «إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليمقله منه؛ فإنّ في أحد جناحيه سمًا و في الآخر شفاءً، و أنه يُقدّم السمّ و يؤخّر الشفاء»، و في رواية رابعة: «إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه كله أو ليطرّحه؛ فإنّ في أحد جناحيه شفاءً و في الآخر داءً»، و في رواية خامسة: «فإنه يتقى بجناحه الذى فيه الداء فليغمسه كله». (الأضواء)

٢- بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ١٧٤.

الله: "أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي".  
 هذا الإمام الذي لا يكاد يضارعه أحد من الصحابة جميعاً في العلم: قد أسندوا  
 له كما روى السيوطي ١٥٨ حديثاً. وقال ابن حزم: لم يصح منها إلا خمسون حديثاً؛ لم  
 يرو البخاري ومسلم منها إلا نحواً من عشرين حديثاً.»

### روایت موضوعه راجع به طلوع و غروب شمس بين قرنَي الشَّيْطَانِ

صفحه ٢٢٧: «و روى أحمد في مسنده عن عكرمة، عن ابن عباس: أن النبي  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال:

”صدق أمية في شيء من شعره“، و في رواية قال رسول الله: ”صدق أمية ابن  
 أبي الصلت في شيء من شعره.“ فقال:

رُحِّلَ<sup>٢</sup> وَ ثَوْرٌ تَحْتَ رِجْلِ يَمِينِهِ      وَ النَّسْرُ لِلْأُخْرَى وَ لَيْثٌ مُرْصَدٌ

فقال رسول الله: ”صدق.“ و قال:

وَ الشَّمْسُ تَطْلُعُ كُلَّ آخِرِ لَيْلَةٍ      حَمْرَاءُ يُصْبِحُ لَوْنُهَا يَتَوَرَّدُ

تَأْتِي<sup>٣</sup> فَمَا تَطْلُعُ لَنَا فِي رِسْلِهَا<sup>٤</sup>      إِلَّا مُعَدَّبَةٌ وَ إِلَّا تُجْلَدُ

و هذا الحديث صحيح الإسناد و هو في مجمع الزوائد، و رواه أبو يعلى و  
 الطبراني و رجاله ثقات.

١- در کتاب شیخ المضیره ابوریة و امام شناسی، ج ١٤، ص ٢١٩: ٥٨٩ حدیث آمده است  
 ولیکن در أضواء علی السنّة المحمّدیة ٥٨ حدیث ثبت گردیده است. (محقق)

٢- خ ل: رَجُلٌ. (محقق)

٣- خ ل: تَأْتِي. (محقق)

٤- رِسْلِهَا، الرِّسْلُ: الرِّفْقُ التَّوَدُّعُ؛ إِرْجَعْ إِلَى تَفْسِيرِ ابْنِ كَثِيرٍ، ج ٤، ص ٧. (الأضواء)



و لَمَّا اعْتَرَضَ عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ: "إِلَّا مَعْدَبَةٌ وَإِلَّا تُجَلَّدُ" قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ:

و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَطُّ حَتَّى يَنْحُسَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ  
فَيَقُولُونَ لَهَا: اطَّلَعِي، اطَّلَعِي، فَتَقُولُ: لَا أَطَّلُعُ عَلَى قَوْمٍ يَعْبُدُونَنِي مِنْ دُونِ اللَّهِ! فَيَأْتِيهَا  
مَلَكٌ فَتَشْتَعَلُ لِضِيَاءِ بَنِي آدَمَ، فَيَأْتِيهَا شَيْطَانٌ فَيُرِيدُ أَنْ يَصُدَّهَا عَنِ الطَّلُوعِ؛ فَتَطَّلُعُ بَيْنَ  
قَرْنَيْهِ فَيُحْرِقُهُ اللَّهُ تَحْتَهَا. وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: "مَا طَلَعَتِ شَمْسٌ إِلَّا بَيْنَ قَرْنَيْ  
شَيْطَانٍ، وَ لَا غَرَبَتِ إِلَّا بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ." وَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ قَطُّ إِلَّا حَرَّتْ سَاجِدَةً،  
فَيَأْتِيهَا شَيْطَانٌ فَيُرِيدُ أَنْ يَصُدَّهَا عَنِ السُّجُودِ فَتَعْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْهِ فَيُحْرِقُهُ اللَّهُ تَحْتَهَا.  
وَ رَوَى الطَّبْرَانِيُّ عَنِ أَبِي أَمَامَةَ: "أَنَّ اللَّهَ وَكَلَّ بِالشَّمْسِ تِسْعَةَ أَمْلاكٍ يَرْمُونَهَا  
بِالثَّلْجِ كُلِّ يَوْمٍ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا أَتَتْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَحْرَقَتْهُ."

روایت درباره تجلی خداوند به صورت أحسن و سؤال از پیغمبر: فِيمَ

يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟

صفحه ۲۲۸: «حَدِيثٌ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى:

وَ رَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ) خَرَجَ  
عَلَيْهِمْ ذَاتَ عَدَاةٍ وَهُوَ طَيِّبُ النَّفْسِ، مُسْفِرُ الْوَجْهِ، فَسُئِلَ عَنِ السَّبَبِ فَقَالَ: "وَ مَا  
يَمْنَعُنِي! أَتَانِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لِيَبِّكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ!  
قَالَ: فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي أَيُّ رَبِّي! قَالَ: فَوَضَعَ كَفَّيْهِ بَيْنَ كَتَفَيَّ،

۱- ابن عباس هو من كبار تلاميذ كعب الأحمبار و يُلقَّب بجبر الأمة. و قد تهكَّم المعرِّي بأسلوبه اللاذع  
بهذا الحديث، و جعله من أكاذيبهم التي يفترونها على النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم، فقال:

«وَ قَدْ كَذَبُوا حَتَّى عَلَى الشَّمْسِ أَتَهَا تُهَانُ إِذَا حَانَ الشَّرُوقُ وَ تُضْرَبُ»

من اللزوميات، ج ١، ص ٢٠٧. (الأضواء)

فوجدتُ بردَهما بينَ ثدييَّ حتىَّ تجلَّى لي ما في السَّمواتِ وما في الأرضِ!<sup>١</sup>  
 و رواية الشَّهرستاني: ”لَقِينِي رَبِّي فَصَافَحَنِي وَكَافَحَنِي، وَوَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ كِتْفَيَّْ  
 حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ.“<sup>٢</sup>

روایت مجعوله درباره رعد، و درباره علت سیاهی رنگ حجر الأسود

صفحه ٢٢٩: «الرَّعْدُ:

عن ابن عباس: ”الرَّعْدُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ، مُوَكَّلٌ بِالسَّحَابِ، مَعَهُ مَخَارِيقٌ مِنْ  
 نَارٍ يَسُوقُ بِهَا السَّحَابَ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.“<sup>١</sup> و عنه أيضًا: ”الْحَيَاتُ مَسْخُ الْجَنِّ كَمَا  
 مُسِخَتْ الْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ زَمَنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.“ و عنه: ”أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ  
 «الْقَلَمُ» ثُمَّ خَلَقَ النَّوْنَ فَكَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى ظَهْرِ النَّوْنِ.“<sup>٢</sup>

الحجر الأسود:

عن ابن عباس: ”الحجرُ الأسودُ يَمِينُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ يُصَافِحُ بِهَا مَنْ شَاءَ  
 مِنْ خَلْقِهِ.“<sup>٣</sup> و في روايةٍ أُخرى عنه أنَّه قال: ”الحجرُ الأسودُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ كَانَ أَشَدَّ  
 بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ حَتَّى سَوَّدَتْهُ خَطَايَا الشُّرْكِ.“ و قالوا: ”إِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَهُ لِسَانٌ  
 وَ شَفَقَتَانِ لِيَشْهَدَ لِمَنْ اسْتَلَمَهُ بِحَقِّ.“<sup>٤</sup>

و هذا الحديثُ إسرائيليٌّ منقول عن وهب بن منبه الذي قال فيه:

”كان لؤلؤة بيضاء فسوَّده المشركون.“<sup>٥</sup>

١- من نفس المصدر (بدائع الفوائد) ص ٤٥٩. (الأضواء)

٢- من نفس المصدر (بدائع الفوائد) ص ٤٤٩. و النون هو الحوت. (الأضواء)

٣- من كتاب تأويل مختلف الحديث، ص ٢٧١. (الأضواء)

٤- من نفس المصدر، ص ٣٦٨. (الأضواء)

و قد استهزأ الجاحظُ بهذا الحديث، فقال: "كان يجب أن يبصّبه المسلمون حين أسلموا."»

### [في البخارى: أن الإسراء كان مناماً]

صفحة ٢٢٩، پاورقى ١: «صفحة ٣٩، مجلد ٤، من نفس المصدر (بدائع الفوائد)؛ و في البخارى من حديث شريك: "أن الإسراء كان مناماً."»

### [روايت موضوعه: أصدق الحديث ما عطس عنده]

صفحة ٢٣١: «أصدق الحديث ما عطس عنده:»  
رواه الطبراني في الأوسط و الترمذى و غيرهما عن أنس.

### روايات مستفيضه وارده دربارۀ ظهور مهدي في آخر الزمان

صفحة ٢٣٢: «أحاديث المهدي:

بما يبدو من مشكلات الرواية تلك الأحاديث المختلفة التي جاءت في كتب السنة المشهورة عند الجمهور عن «المهدي المنتظر»، و التي تذكر أنه يخرج في آخر الزمان ليملأ الدنيا عدلاً، كما ملئت جوراً.

و هو عند أهل السنة "محمد بن عبدالله" و في رواية: "أحمد بن عبدالله"، و الشيعة الإمامية متفقون على أنه «محمد بن الحسن المهدي» من الأئمة المعصومين و يُلقبونه بالحجة و القائم المنتظر.

و تقول الكيسانية: إن المهدي هو محمد بن الحنفية، و هو حتى يُقيم بجبل رضوى

١- عطسٌ - عطسًا و عطاسًا: أتته العطسة. (محقق)

بين أسدين يحفظانه، و عنده عيانان نضباختان تفيضان ماءً و عسلاً، و معه أربعون.  
و المشهور في نسبه أنه علويٌّ فاطميٌّ من وُلد الحسن، و عند الشيعة الإمامية  
أنه من وُلد الحسين رضی الله عنها. و قد قال الحكيم ابن خلدون<sup>١</sup> في مقدمته:  
إنَّ المشهورَ بين الكافة من أهل الإسلام على مرِّ الأعصار: أنَّه لا بدَّ في آخر  
الزَّمان من ظهور رجلٍ من أهل البيت يُؤيد الدينَ، و يُظهر العدلَ، و يتبعه  
المسلمون، و يستولى على الممالك الإسلامية، و يُسمَّى «بالمهديِّ»، و يكون  
خروجُ الدَّجال و ما بعده من أشرار السَّاعة الثَّابتة في الصَّحيح على أثره، و  
أنَّ عيسى ينزل بعده فيقتلُ الدَّجالَ و ينزل معه فيساعده على قتله، و يأتيه  
بالمهديِّ في صلاته، و يحتجُّون في الباب بأحاديثٍ خرَّجها الأئمةُ و تكلم  
فيها المُنكرون لذلك، و ربَّما عارضوها ببعض الأخبار... الخ.  
و قد طعن ابن خلدون في أكثر أحاديث المهديِّ التي جاءت في كتب السُّنة عند  
الجمهور.

أما الشيعة، و بخاصة الإمامية فإنَّ لهم أدلَّة يروونها عن أئمَّتهم و هم يعتمدون  
عليها في إثبات ظهور المهديِّ، و لكل قوم سُنَّة و إمامها.

### [ ضوابطی در تشخیص حدیث صحیح ]

صفحه ٢٤٢: «و لقد كان الأستاذ الإمام محمَّد عبده - رحمه الله - يقول:  
إنَّ الإسلامَ الصَّحيحَ هو ما كان عليه أهلُ الصِّدر الأوَّل قبلَ ظهور الفتن. و  
إنَّ بعضَ الصَّحابة و التابعين كانوا يروون عن كلِّ مسلمٍ، و ما كلُّ مسلمٍ  
مؤمنٌ صادقٌ؛ و ما كانوا يُفرِّقون في الأداء بين ما سمِعوه من النَّبيِّ صلَّى الله  
عليه (و آله) و سلَّم أو من غيره؛ و ما بلغهم عنه بمثل: «سمِعْتُ» و «حدَّثني»

١- من طبعة بيروت، ص ٣١١. (الأضواء)

و «أخبرني»، و مثل: «عن النبي أنه قال» أو «قال رسول الله» كما فعل المحدثون من بعد، عند وضع مُصطلح الحديث.

وقد ثبت أن الصحابة كان يروى بعضهم عن بعض<sup>١</sup> و عن التابعين حتى عن كعب الأخبار و أمثاله. و القاعدة عند أهل السنة: أن جميع الصحابة عدول<sup>٢</sup>، فلا يُحِلُّ جهل اسمِ راوٍ منهم بصحة السند! و هي قاعدةٌ أغلبيةٌ لا مُطَرِّدة؛ فقد كان في عهد النبي منافقون، قال تعالى: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ آلِيفٍ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنَّ عَنِ مَرْدُوا عَلَيْهِ: أَحْكَمُوهُ وَ صَقَلُوهُ أَوْ صَقَلُوا فِيهِ حَتَّىٰ لَمْ يَعْدُ يُظْهَرُ فِي سِيَاهِم وَ فَحَوِي كَلَامِهِمْ؛ كَالَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنْهُمْ: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسْمِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾<sup>٥</sup>.

ولكن البلية من الرواية عن مثل كعب الأخبار، و ممن روى عنه أبوهريرة و ابن عباس<sup>٦</sup> و معظم التفسير المأثور مأخوذ عنه و عن تلاميذه. و منهم المدلسون كقتادة و غيره من كبار المفسرين و كابن جريج<sup>٧</sup>.

فكل حديثٍ مُشكِلِ المتن، أو مضطرب الرواية، أو مخالفٍ لِسُنَنِ الله تعالى في الخلق، أو لأصول الدين أو نصوصه القطعية، أو للحسيات و أمثالها من القضايا اليقينية، فهو مظنةٌ لها ذكرنا ...

١- راجع فصل: «رواية الصحابة بعضهم عن بعض» في هذا الكتاب، ص ٧٠. (الأضواء)

٢- راجع فصل: «عدالة الصحابة» في هذا الكتاب. (الأضواء)

٣- سورة التوبة (٩) صدر آية ١٠١.

٤- لسان العرب: «عاد الشيء يعودُ عودًا و معادًا: أي رَجَعَ، و قد يردُ بمعنى صار.» (محقق)

٥- سورة محمد (٤٧) صدر آية ٣٠.

٦- و كذلك كان يروى عنه سائرُ العبادة و طائفةٌ كبيرة من الصحابة. (الأضواء)

٧- ابن جريج كان من النصارى. (الأضواء)

فَمَنْ صَدَّقَ رِوَايَةً مِمَّا ذُكِرَ، وَ لَمْ يَجِدْ فِيهَا إِشْكَالًا فَالْأَصْلُ فِيهَا الصِّدْقُ؛ وَ مَنْ ارْتَابَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا، أَوْ أوردَ عَلَيْهِ بَعْضُ الْمُرتَابِينَ أَوْ المُشْكِكِينَ إِشْكَالًا فِي مَتُونِهَا، فَلْيَحْمِلْهُ عَلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ عَدَمِ الثَّقَّةِ بِالرِّوَايَةِ؛ لِاحْتِمَالِ كَوْنِهَا مِنْ دَسَائِسِ الإِسْرَائِيلِيَّاتِ، أَوْ خَطِئِ الرِّوَايَةِ بِالمَعْنَى، أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا أَشْرْنَا إِلَيْهِ. وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ مِنْهَا ثَابِتًا بِالتَّوَاتُرِ القَطْعِيِّ فَلَا يَصِحُّ أَنْ يُجْعَلَ شُبُهَةً عَلَى صِدْقِ الرِّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ المَعْلُومِ بِالقَطْعِ، وَ لَا عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ القَطْعِيَّاتِ.

نقلنا هذا الكلامَ الجامعَ ليهتدى النَّاسُ إلى دَرَاةِ الحَدِيثِ لَا أَحَادِيثِ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَحَسْبُ، بَلْ فِي كُلِّ مَا رُوِيَ مَنْسُوبًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ.

### [ مَثَلُ أُمَّتِي مِثْلُ المَطَرِ، لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ ]

صفحه ٢٤٤: «و قد احتجَّ ابنُ عبد البرِّ بحديث: "مَثَلُ أُمَّتِي مِثْلُ المَطَرِ، لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ." و هو حديثٌ حسنٌ، له طريقٌ قد يَرْتَقِي بها إلى الصَّحَّةِ.

### [ گرامی ترین افراد نزد رسول خدا ]

صفحه ٢٤٤: «و روى أحمد و الدارمى و الطبرانى من حديث أبي جمعة قال: قال أبو عبيدة: "يا رسول الله! أأحدٌ خيرٌ منّا؟ أسلمنا معك و جاهدنا معك!" قال: "قومٌ يكونون من بعدكم يؤمنون بى و لم يرونى."<sup>٢</sup>

١- هذا الحديث رواه الترمذى و أبو يعلى و الدارقطنى عن أنس مرفوعاً؛ و أخرجه الخطيب فى الرواة عن مالك، و كذا أبو الحسن القطنان فى العلى. و له شاهد عن عمار بن ياسر؛ أخرجه ابن حبان فى صحيحه. و فى لفظ عند الطبرانى الكبير: «مَثَلُ أُمَّتِي كالمَطَرِ، يُجْعَلُ اللهُ فى أَوَّلِهِ خَيْرًا و فى آخِرِهِ خَيْرًا»؛ و أخرجه البزار بسندٍ جيّد عن عمران بن حصين (و هو راوى الحديث الأول). (الأضواء)

٢- این حدیث شریف با قدری اختلاف در *مالی* مفید، ص ٦٣ آمده است. (محقق)

و إسناده حسنٌ و قد صحَّحه الحاكم.»

## قرآن چون معجزه بود أَلْفَاظُش باقی ماند، ولی در حدیث تا جائی که تصور رود تصرف به عمل آمد

صفحه ۲۵۹: «قال الإمام الخطابي في كتابه /عجاز القرآن:

إِنَّمَا يَقُومُ الْكَلَامُ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الثَّلَاثَةِ: لَفْظًا حَاصِلًا، وَ مَعْنَى قَائِمًا، وَ رِبَاطًا لِهَمَا  
نَاطِمًا.

و قال الشيخ أبو بكر بن عقال الصَّقَلِيُّ في فوائده على ما رواه ابن بَشْكَوَال:

إِنَّمَا لَمْ يَجْمَعْ الصَّحَابَةُ سُنَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مُصْحَفٍ  
كَمَا جَمَعُوا الْقُرْآنَ، لِأَنَّ السُّنَنَ انْتَشَرَتْ وَ خَفِيَ مَحْفُوظُهَا مِنْ مَدْخُولِهَا فَوَكَّلَ أَهْلُهَا  
فِي نَقْلِهَا إِلَى حِفْظِهِمْ؛ وَ لَمْ يُؤْكَلُوا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ. وَ أَلْفَاظُ السُّنَنِ غَيْرُ  
مُحْرُوسَةٍ مِنَ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ كَمَا حَرَسَ اللَّهُ كِتَابَهُ بِبَدِيعِ النَّظْمِ الَّذِي أَعْجَزَ  
الْخَلْقَ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهِ. فَكَانُوا فِي الَّذِي جَمَعُوهُ مِنَ الْقُرْآنِ مَجْتَمِعِينَ، وَ فِي حُرُوفِ  
السُّنَنِ وَ نَقْلِ نَظْمِ الْكَلَامِ نَصًّا مُخْتَلِفِينَ، فَلَمْ يَصِحَّ تَدْوِينُهُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.<sup>۱</sup>

و قد ظلَّ الأمرُ في رواية الحديث على ما ذكَّرْنَا؛ تَفَعَّلُ فِيهِ الذَّاكِرَةُ مَا تَفَعَّلُ.

لَا يُكْتَبُ وَ لَا يُدَوَّنُ طَوَالَ عَهْدِ الصَّحَابَةِ وَ صَدْرًا كَبِيرًا مِنْ عَهْدِ التَّابِعِينَ إِلَى أَنْ حُدِثَ  
التَّدْوِينُ - على ما قالوا - في آخر عهد التَّابِعِينَ.<sup>۲</sup> قال الهَرَوِيُّ:

لم يكن الصحابة و لا التابعون يكتبون الأحاديث؛ إِنَّمَا كَانُوا يُؤَدِّدُونَهَا لَفْظًا وَ  
يَأْخُذُونَهَا حِفْظًا [إِلَّا كِتَابَ الصَّدَقَاتِ وَ الشَّيْءِ الْيَسِيرِ الَّذِي يَقِفُ عَلَيْهِ الْبَاحِثُ

۱- من شرح شروط الأئمة الخمسة، للحازمي، ص ۴۸ و ۴۹. (الأضواء)

۲- آخر عصر التابعين هو حدود الخمسين و مائة. و الحد الفاصل بين المتقدم و المتأخر هو رأس

سنة ۳۰۰ هجرى. (الأضواء)

بعد الإستقصاء. حتّى خيف عليه و أسرع في العلماء الموت.]<sup>١</sup>

عمر بن عبدالعزيز: إنَّ السُّلطان بمنزلة السُّوق يُجَلَّب إليها ما يُنْفَق فيها؛  
فإن كان بَرًّا أتوه بِبرِّهم، و إن كان فاجراً أتوه بفجورهم

صفحه ٢٦٤: «و قد قال عمر بن عبدالعزيز: "إنَّ السُّلطان بمنزلة السُّوق

يُجَلَّب إليها ما يُنْفَق فيها؛ فإن كان بَرًّا أتوه بِبرِّهم، و إن كان فاجراً أتوه بفجورهم."<sup>٢</sup>

قال ابن تغرى بردى في حوادث ١٤٣ ما يلي: . . . . .»

[ابوجعفر منصور اولين خليفه اى كه كُتب براى وى ترجمه گشت ]

صفحه ٢٦٤، پاورقى ١: «كان أبو جعفر أول خليفة تُرجمت له الكتبُ السُّريانيَّةُ

و الأعجميَّةُ بالعربيَّة؛ و أوَّل من أوقع الفُرقةَ بين بنى العباس و العلويين، بعد أن كان

أمرهم واحداً. تولَّى سنة ١٣٦ هجرى و مات سنة ١٥٨ هجرى.»

[ضرورت احاطه علمى بر تاريخ عرب قبل و بعد از اسلام]

صفحه ٢٦٩: «إنَّ الذى يريدُ أن يُدرِّسَ تاريخَ الإسلامِ على حقِّه إنَّما يجب عليه

أن يحيطَ علماً بما كان عليه العرب قبل الإسلامِ عامَّةً و بخاصَّةٍ بين بنى هاشم و بين

بنى أميَّة في الجاهليَّة<sup>٣</sup> ثمَّ في الإسلام، و بما شَجَرَ بين الصَّحابة منذ عهدِ عثمان، و الحروبِ

١- إرشاد السارى شرح القسطلانى، ج ١، ص ٧؛ و شرح الزرقانى على الموطأ، ج ١، ص ١٠.

(محقّق)

٢- هناك رواية أخرى، أن أباحازم الأعرج قال لسليمان بن عبد الملك: «إنَّما السُّلطان سوقٌ فما يُنْفَق

عنده يُحمِل إليه.» (الأضواء)

٣- ارجع إلى كتاب النزاع و التخاصم فيما بين بنى أميَّة و بنى هاشم للمقريزى، و إلى كتابنا <



الَّتِي وَقَعَتْ بَيْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبَيْنَ معاويةَ؛ وَجُنُودُهُمَا أَكْثَرُهُمْ مِنَ الصَّحَابَةِ.»

## أبورافع غلام رسول خدا، منبر رسول خدا را از آثلِ غابَةِ (درخت گز نیزار) ساخت

صفحه ۲۷۲، پاورقی ۱: «أبورافع مولى رسول الله، و اسمه أسلم، و كان للعبّاس بن عبدالمطلب فَوَهَبَهُ لرسول الله، و هو الذى عمل منبرَ رسول الله من آثلِ الغابة. و كانت سلمى مولاة رسول الله عند أبي رافع، فولدت له عبیدالله بن أبي رافع كاتب علي عليه السلام.»

### [نکاتی پیرامون مفاد خبر متواتر]

● صفحه ۲۷۵، پاورقی ۵: «لم يَسْلَمْ المتواترُ من شبهةٍ على إفادته علم اليقين؛ فمن هذه الشبهة أنه يجوز أن تُخبرَ جماعةٌ لا يمكن تواطؤهم على الكذب بأمر حياة فلان و تُخبرَ جماعةٌ أخرى مثلهم بما ينقض خبرهم. و قال الغزالي: "إن العدد الكثير ربما يُخبرون عن أمر تقتضى إيالة المُلْك و سياسته إظهاره، و المخبرون من رؤساء جنود المُلْك؛ فيتصوّر إجماعهم تحت ضغط الإيالة على الاتفاق على الكذب." و الفرقَةُ الَّتِي أنكرت إفادة المتواتر العلم اليقيني قالت: إن الحاصل منه هو الظن القويّ الغالب.»

← شيخ المَضيرة لکی تعرف كيف قامت دولة بنى أمية. (الأصواء)

۱- آثل، نوعی از درخت گز را گویند، و ثمر آن را گزمازه و به عربی حَبُّ الأثل خوانند، و طبع آن را با مویز بیاشامند؛ جذام را زایل کند و بخور آن بواسیر را نافع است. این لغت، عربی است. (برهان قاطع) لغت نامه دهخدا. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

• صفحه ٢٧٦ پاورقی ٢: «صَرَّحَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْأَصُولِ بِأَنَّ الْمَتَوَاتِرَ لَا بَدَّ فِيهِ مِنَ الْقَرَائِنِ، فَلَا يَبْقَى حِينُذَ فَرْقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَيْرِ الْأَحَادِ الَّذِي إِنْ احْتَقَّتْ بِهِ الْقَرَائِنُ أُوجِبَتِ الْعِلْمَ بِصِدْقِهِ؛ وَيَكُونُ إِجْبَابُ كُلِّ مِنْهَا الْعِلْمَ إِنَّهَا هُوَ بِمَعُونَةِ الْقَرَائِنِ. وَ سَبَبُ اخْتِلَافِهِمْ هُوَ غُمُوضُ هَذَا الْبَحْثِ وَ دَقَّتِهِ.»<sup>١</sup>

### هر حديث صحيح السند مقبول نیست، و هر حديث غير صحيح السند مطرود نیست

صفحه ٢٩١:

«إِنَّ أَمْثَالَ هَذِهِ الْمَشْكَالَاتِ فِي الرِّوَايَاتِ لَا يَهْتَدَى إِلَى تَحْقِيقِ الْحَقِّ فِيهَا، إِلَّا الَّذِي يُعْطَى لِعَقْلِهِ حُرِّيَّةَ الْاِسْتِقْلَالِ فِيهَا قَالَهُ أَصْنَافُ الْعُلَمَاءِ.» وَ قَالَ: «إِنَّ عُلَمَاءَ الْأَصُولِ الْاِعْتِقَادِيَّةِ وَ الْفَقْهِيَّةِ أَعْلَمُ مِنَ الْمَحْدِّثِينَ بِنَقْدِ الْمُتُونِ، وَ مَا يُوَافِقُ الْمَعْقُولَ وَ أُصُولَ الْعُقَائِدِ مِنْهَا وَ مَا لَا يُوَافِقُهَا.

وَ قَدْ اتَّفَقَ الْفَرِيقَانِ عَلَى أَنَّهُ: لَيْسَ كُلُّ مَا صَحَّ سَنَدُهُ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمَرْفُوعَةِ يَصْحُحُ مَتْنُهُ لِجَوَازِ أَنْ يَكُونَ فِي بَعْضِ الرِّوَاةِ مَنْ أَخْطَأَ فِي الرِّوَايَةِ عَمْدًا أَوْ سَهْوًا، وَ مَا كُلُّ مَا لَمْ يَصْحَ سَنَدُهُ يَكُونُ مَتْنُهُ بَاطِلًا؛ بَلْ قَالُوا: إِنَّ الْمَوْضُوعَ مِنْ حَيْثُ الرِّوَايَةُ قَدْ يَكُونُ صَحِيحًا فِي الْوَاقِعِ، وَ إِنَّ الصَّحِيحَ السَّنَدَ قَدْ يَكُونُ مَوْضُوعًا فِي الْوَاقِعِ.

وَ إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَأْخُذَ بِالظُّوَاهِرِ مَعَ مِرَاعَاةِ الْقَوَاعِدِ؛ فَمَا صَحَّ سَنَدُهُ قَبْلُنَا رَوَايَتَهُ وَ حَكَمْنَا قَوَاعِدَ الْاِعْتِقَادِ وَ دَلَائِلَ الْعَقْلِ فِي مَتْنِهِ إِنْ كَانَ مُشْكَلًا، وَ مَا كَانَ غَيْرَ صَحِيحَ السَّنَدِ لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُسَمِّيَهُ حَدِيثًا نَبَوِيًّا وَ إِنْ كَانَ مَعْنَاهُ صَحِيحًا.»<sup>٢</sup>

١- كلام السيد رشيدرضا. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

٢- المنار و الأزهر، ص ١٠١ و ١٠٢. (الأضواء)

و نُضِيفُ إِلَى مَا قَالَ السَّيِّدُ رَشِيدٌ أَنَّ مَا اتَّفَقُوا عَلَيْهِ كَذَلِكَ: أَنَّ صِحَّةَ الْإِسْنَادِ أَوْ حُسْنَهُ لَا تَقْتَضِي صِحَّةَ الْحَدِيثِ أَوْ حُسْنَهُ. وَقَالَ الْحَاكِمُ:  
 "كَمْ مِنْ حَدِيثٍ لَيْسَ فِي إِسْنَادِهِ إِلَّا ثِقَةٌ ثَبَّتْ<sup>۱</sup>، وَهُوَ مَعْلُولٌ وَاهٍ؛ فَالصَّحِيحُ لَا يُعْرَفُ بِرَوَاتِهِ فَقَطُّ وَإِنَّمَا يُعْرَفُ بِالْفَهْمِ وَالْحَفِظِ وَكَثْرَةِ السَّمْعِ."<sup>۲</sup>

### [دو مثال برای دو نوع از تصحیف]

- صفحه ۲۹۳: «و مثالٌ فيه تصحيفٌ بعضِ المحدثين: ابنُ مُرَاجِمٍ (و هو بالراء و الجيم) بابن مُزَاحِمٍ. و يُرَاجِعُ مَا قَالَ فِيهِ الْبَطْلِيُّوسَى هُنَاكَ.»
- صفحه ۲۹۴: «و من التّصحيفِ في «المتن» ما رواه ابنُ لَهْيَعَةَ عَنْ كِتَابِ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ بِإِسْنَادِهِ إِلَيْهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: "أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ احْتَجَمَ فِي الْمَسْجِدِ، وَ إِنَّمَا هُوَ بِالرَّاءِ: "احْتَجَرَ فِي الْمَسْجِدِ بِخُصٍّ<sup>۲</sup> أَوْ حَصِيرٍ، حُجْرَةً يَصَلِّي فِيهَا" فَصَحَّفَهُ ابْنُ لَهْيَعَةَ.»

**مَوَطَّاهَايِ جَمْعِ آوَرِي شَدِهْ اَز مَالِك، بَه يازَدِه نَقْلِ اسْتِ كِه چَهَار نَقْلِ اَز آن مَوْرِدِ اسْتِعْمَالِ اسْتِ**

- صفحه ۲۹۷: «و قال أبو القاسم بن محمد بن حسين الشافعي:  
 "الموطّات المعروفة عن مالك أحد عشر، و معناها متقارِبٌ و المستعمل منها أربعة: موطّأ يحيى بن يحيى، موطّأ ابن بكر، و موطّأ أبي مُصْعَبٍ، و موطّأ ابن وَهَبٍ." ثُمَّ ضَعَّفَ اسْتِعْمَالَ الْآخَرِينَ.»

۱- ثَبَّتْ: أَي حُجِّتْ. (مَحَقَّق)

۲- لِسَانُ الْعَرَبِ: الْخُصُّ: بَيْتٌ مِنْ شَجَرٍ أَوْ قِصْبٍ. (مَحَقَّق)

## [ سبب اختلاف نسخ در کتاب موطأ ]

صفحه ٢٩٨: «و قد علل الدكتور أحمد أمين سبب هذا الاختلاف فقال: إن مالكا لم ينته من نسخة يؤلفها و يقف عندها، بل قد كان دائم التغيير فيها؛ كما رؤينا من أنه كان دائم المراجعة للأحاديث و حذف ما لم يثبت صحته منها. فالذين سمعوا الموطأ سمعوه من مالك في أزمان مختلفة، فكان من ذلك الاختلاف في النسخ. و قد بقي من هذه النسخ بين أيدينا رواية يحيى بن الليثي و هي التي شرحها الزرقاني؛ و رواية محمد بن الحسن الشيباني صاحب أبي حنيفة، و فيها أشياء كثيرة ليست في رواية يحيى، و هو يمزج ما روى عن مالك بأرائه فكثيرا ما يقول: "قال محمد".<sup>١</sup>»

منصور دوانیقی اراده کرد موطأ مالک را، در سراسر جهان اسلام به اجرا در آورد

صفحه ٢٩٨، پاورقی ٢: «قال الحافظ ابن عبد البر في كتاب الانتقاء، صفحة ٤١:

أن محمد بن سعد قال:

سمعت مالك بن أنس يقول: لما حجَّ أبو جعفر المنصور دعاني فدخلت عليه، فحادثته و سألتني فأجبتُه؛ فقال:

"إني عَزَمْتُ أن أمرَ بكتُبِكَ هذه التي وضعتَ (يعني الموطأ) فتنسخَ نسخًا ثم أبعثَ إلى كلِّ مصرٍ من أمصار المسلمين منها نسخةً، و أمرهم أن يعملوا بما فيها و لا يتعدوها إلى غيرها! فإني رأيت أصل العلم رواية أهل المدينة و علمهم."

قال: فقلت: يا أمير المؤمنين، لا تفعل هذا! فإن الناس قد سبقت إليهم

١- منجى الإسلام، ج ٢، ص ٢١٥. (الأضواء)

أقاويل، وسمِعُوا أحاديثَ، ورووا رواياتٍ، وأخذ كلُّ قومٍ بما سبق إليهم و  
 عملوا به، و دانوا من اختلاف أصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
 سَلَّمَ وَ غَيْرِهِمْ، وَ إِنَّ رَدَّهُمْ عَمَّا اعتقدوه شديدٌ؛ فدَعِ النَّاسَ وَ مَا هُمْ عَلَيْهِ، وَ  
 مَا اختار أهل كلِّ بلدٍ لأنفسهم!

فقال: "لعمري، لو طأوعتني على ذلك لأمرتُ به!"

و في رواياتٍ أخرى: "أَنَّ المنصور طلب منه أن يضعَ للناس كتاباً يُتجنب فيه  
 تشديداتُ ابن عمر، وَ رُخْصُ ابن عباس وَ شِوَاذُ ابن مسعود."

ما كلّف الله مُسلماً أن يقرءَ صحيحَ البخارى... وَ إن لم يصحَّ عنده أو اعتقد  
 أَنَّهُ ينافي أصولَ الإسلام

صفحة ٣٠٥: «و ما كلّف الله مُسلماً أن يقرءَ صحيحَ البخارى وَ يؤمنَ بكلِّ ما  
 فيه، وَ إن لم يصحَّ عنده، أو اعتقد أَنَّهُ ينافي أصولَ الإسلام.»  
 سبحان الله! يقول ملايينُ المسلمين من الحنفيّة: "إن رفعَ اليدين عند الرّكوع  
 وَ القيام منه مكروهٌ شرعاً" وَ قد رواه البخارى في صحيحه وَ غير صحيحه عن  
 عشراتٍ من الصّحابة بأسانيدٍ كثيرٍ جدّاً! وَ لا إثمَ عليهم وَ لا حرجَ؛ لأنّ إمامهم  
 لم يصحَّ عنده، لأنّه لم يطلّع على أسانيد البخارى فيه. وَ كلُّ من اطلّع من علماء مذهبه  
 عليها يوقنُ بصحّتها ثمَّ يكفّر مسلماً<sup>٢</sup> من خيار المسلمين علماً وَ عملاً وَ دفاعاً عن  
 الإسلام وَ دعوةً إليه.»

١- المنجد: «ملايين: جمع مليون.» (محقّق)

٢- هذا المسلم هو الدكتور محمّد توفيق صدقي، وَ كان قد طعنَ في "حديث الدّباب" فكفّره شيخه  
 الأزهر بذلك كما هي عادتهم. (الأضواء)

## [البخارى أدركته محنة مسألة خلق القرآن]

صفحة ٣٠٦: «البخارى أدركته محنة مسألة خلق القرآن:

قال الحاكم أبو عبد الله في تاريخه:

قَدِمَ البخارى نيسابورَ في سنة ٢٥٠ هجرى فأقبل عليه الناس ليسمعوا منه. و في أحد الأيام سأله رجلٌ عن "اللفظ بالقرآن" فقال: "أفعالنا مخلوقة، و ألفاظنا من أفعالنا."

فوقع بذلك خلافٌ و لم يلبث أن حرّض الناس عليه محمد بن يحيى الذهلي و قال: "من قال ذلك فهو مُبتدع، و لا يُجالس و لا يُكَلِّم! و من ذهب بعد ذلك إلى البخارى فاتهموه؛ فإنه لا يحضرُ مجلسه إلا من كان على مذهبه!"

فانقطع الناس عن البخارى إلا مُسلم بن الحجاج و أحمد بن سلمة، فقال الذهلي: "ألا من قال باللفظ فلا يحلُّ له أن يحضرَ مجلسنا!" فأخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام على رؤوس الناس، و بعث جميع ما كان قد كتبه عنه. و قد خشي البخارى على نفسه، فسافر من نيسابور. ١ - اه مُلَخَّصًا.

و من المعلوم أن مسلماً منسوبٌ أيضًا إلى اللفظ..»

## [اعراض بخارى از روایت کردن از اهل بیت نبوی]

صفحة ٣١١: «و كذلك تجافى البخارى عن الرواية عن أئمة أهل البيت

النبويّ؛ و إليك كلمة قيّمة في هذا الأمر.

قال العلامة عبدالحسين شرف الدين في كتابه الفصول المهمة في تأليف

الأئمة: ...»

١- هدى السارى، ج ٢، ص ٢٠٣ و ٢٠٤. (الأضواء)

## [میزان اعتبار برخی کتب اهل سنت]

• صفحه ۳۱۶، پاورقی ۴: «ذکر رجال الحديث أن الكتب التي تأتي درجتها بعد البخاريّ و مسلم هي: سنن أبي داود (المتوفى سنة ۲۷۵ هجرى)، و سنن النسائيّ (۳۰۳)، و جامع الترمذى (۲۷۹).

و قد جعلوا هذه الكتب الخمسة هي الأصول، و زاد بعضهم عليها كتاب سنن ابن ماجه (۳۷۵). و قال بعضهم: إنَّ الأحقَّ بأن يكون الكتاب السادس هو سنن الدارميّ (المتوفى سنة ۲۵۵)؛ لأنَّ ابن ماجه قد أخرج أحاديث عن رجالٍ متهمين بالكذب و سرقة الأحاديث، أمَّا سنن الدارميّ فإنَّه قليل الرجال الضعفاء و يندر أن يكون فيه أحاديث منكرة أو شاذة، و إن كانت فيه أحاديث مرسله و موقوفه فهو مع ذلك أولى منه. و هو حقًا كما قالوا.

• صفحه ۳۱۷: «و قد قالوا: "إنَّ سنن أبي داود تكفي المجتهد." و إنَّه يكفي منها لدينه أربعة أحاديث:

۱. إنَّما الأعمال بالنيات، ۲. من حُسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه، ۳. لا يكون المؤمن مؤمنًا حتى يرضى لأخيه ما يرضاه لنفسه، ۴. الحلال بين و الحرام بين، و بينهما أمورٌ مشتبهات.

و قد فضّلها بعضهم على البخاريّ.

نسائي عازم حج بود، برای ترک فضائل معاویه او را زدند، در رملة جان

سپرد و به مکه نرسید

صفحه ۳۱۹: «النسائيّ:

هو أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائيّ؛ وُلد في نسا من نيسابور سنة ۲۱۵

هجريّ. قال الدّارقطنى: "خرج حاجًا فامتحن بدمشق و أدرك الشّهادة، فقال: اُجِلُونى إلى مَكّة! فحمل و تُوفّي بها و دُفن بين الصّفا و المروة، و كانت وفاته سنة ٣٠٣ هجرىّ."

قال الذّهبيّ: "سئل بدمشق عن فضائل معاوية، فقال: ألا يرضى رأساً برأس حتى يُفصل! قال: فما زالوا يدفعونه حتى أُخرج من المسجد. ثم حمل إلى مَكّة فتوفّي بها - كذا فى هذه الرواية إلى «مَكّة» و صوابه «الرملة» - و أنّه قال: دخلت دمشق و المنحرف عن عليّ بها كثيرٌ، فصنفت كتاب الخصائص رجوت أن يهديهم الله."

«مسيو درمنغهم» در كتاب حياة محمد، أحاديث صحيح بخارى را متهم

مى سازد و شكيب ارسلان او را امضا مى كند

صفحه ٣٢٠: «وهاك كلمة للمسيو إميل درمنغهم، قالها فى كتاب حياة محمد: إنّ من المنايع الأولى لسيرة محمد القرآن و السنّة. فالقرآن هو أوثقها سنداً و لكنّه غير شامل الشّمول الكافى فى هذا الموضوع. و أمّا الحديث فيرغم جميع ما تحراه المحدثون لا سيّما البخارى فى جمع أقوال الرسول و الإحاطة بأقلّ إشارة من إشاراته و ترجمة الرجال الذين روى عنهم الحديث مسلسلاً و مُعنعناً: لا يزال فيه كثيرٌ مما هو محلّ للتّهمة و ممّا هو موضوع... إلخ.

و علّق الأمير شكيب ارسلان على كلام "درمنغهم" بقوله:

... هو غير معتقد بصحة كثير من الأحاديث حتى الوارد منها فى الصّحيحين. و هذا مشرب من المشارب الفكرية لا نقدر أن نواخذّه عليه؛ لاسيّما أنّ كثيرين من المسلمين و من ذوى الحمية الإسلامية و بمن لا ينقضهم شىء من الإيذان و الإيقان يُشاركون "المسيو درمنغهم" فى هذا الرأى... و لا يرون من الواجب الدّينى الإيذان بكلّ ما جاء فى الصّحيحين و غيرهما من الأحاديث؛ لاحتمال أن يكون تطرّق إليها التّبديل و التّغيير، أو دخلها الزيادة و النقصان.



إذ من المعلوم أنهم كانوا يروون الأحاديث بالمعنى و إذا روى الحديث بالمعنى لم يخل الأمر من أن تتطرق إليه زيادات كثيرة قد يتغير بها المعنى أو يبعد عن أصله.

إلى أن قال: «.....»

### معنى استخراج در أحاديث مستخرجة

● صفحه ٣٢١: «المستخرجات

”الاستخراج أن يعمدَ حافظٌ من الحفاظ إلى البخارى مثلاً، فيورد أحاديثه حديثاً حديثاً بأسانيد لنفسه، غير ملتزم فيها ثقة الرواة من غير طرُق البخارى إلى أن يلتقى معه في شيخه أو فيمن فوقه.

لكن لا يسوغ للمخرج أن يعدل عن الطريق التي يقرب فيها اجتماعه مع مُصنّف الأصل إلى الطريق البعيدة إلا لغرض مهم، من غلو أو زيادة مهمة أو نحو ذلك. وربما ترك المستخرج أحاديث لم يجد له بها إسناداً مرضياً، وربما علّقها عن بعض رواتها، وربما ذكرها من طريق صاحب الأصل.

وقد اعتنى كثيرٌ من الحفاظ بالاستخراج لما فيه من الفوائد المهمة، وقصروا ذلك

غالباً على صحيح البخارى و صحيح مسلم لكونهما العمدة في هذا العلم عند أهله.“<sup>١</sup>

● صفحه ٣٢١: «و للمستخرجات فوائد كثيرة:

منها: ما يقع فيها من زيادات في الأحاديث التي يوردونها لم تكن في الأصل المستخرج عليه. وإنما وقعت لهم تلك الزيادات لأنهم لم يلتزموا إيراد ألفاظ ما استخرجوا عليه، بل التزموا إيراد الألفاظ التي وقعت لهم الرواية بها عن شيوخهم؛ و

١- توجيه النظر إلى أصول الأثر، ص ١٤١. (الأضواء)

كثيرًا ما تكون مخالفة لها، وقد تقع المخالفة في المعنى أيضًا.  
 و منها: أن يكون مصنف الصحيح روى عن اختلط، ولم يبين هل سماع ذلك الحديث في هذه الرواية قبل الاختلاط أو بعده؛ فبيّنه المستخرج إما تصريحًا، أو بأن يرويه عنه من طريق من لم يسمع منه إلا قبل الاختلاط.  
 و منها: أن يروى في الصحيح عن مدلسٍ بالعنونة فيرويه المستخرج بالتصريح بالسماع.....

و منها: أن يكون في الحديث مخالف لقاعدة اللغة العربية فيتكلف لتوجيهه و يتمحل لتخرجه، فيجىء في رواية المستخرج على القاعدة فيُعرف بأنه هو الصحيح، و أن الذي في الصحيح قد وقع فيه الوهم من الرواة.<sup>١</sup> - اهد ببعض اختصار.

نزد عامه، كتب مسانيد، اعتبارشان از كتب صحاح كتر است

صفحه ٣٢٤: «كتب المسانيد دون الكتب الستة

كتب المسانيد<sup>٢</sup>: هي ما أفرد فيه حديث كل صحابي على حدة، من غير نظر للأبواب. و قد جرت عادة مصنفها أن يجمعوا في مسند كل صحابي ما يقع لهم من حديثه، صحيحًا كان أو سقيمًا؛ و لذلك لا يسوغ الاحتجاج بها يورد فيها مطلقًا.

قال الحافظ ابن الصلاح في مقدمته:

كتب المسانيد غير ملحقه بالكتب الخمسة (التي هي: الصحيحان، و سنن أبي داود، و سنن النسائي، و جامع الترمذي) و ما جرى مجراها، في الاحتجاج بها

١- توجيه النظر إلى أصول الأثر، ص ١٤١ و ١٤٢. (الأضواء)

٢- در اصطلاح عامه، كتب مسانيد، مجموعه اخباری است كه به شخص واحدی منسوب است. (محقق)

و الركون إلى ما يورد فيها مطلقاً؛ كمسند أبي داود الطيالسي و مسند عميد الله بن موسى، و مسند أحمد بن حنبل ... و أشباهها.  
فهذه جرت عادة مؤلفيها أن يُخرجوا في سند كل صحابي ما رَوَاهُ من حديثه غير متقيدين بأن يكون حديثاً محتجاً به؛ فلهذا تأخرت مرتبتها - و إن جلت لجلالة مؤلفيها - عن مرتبة الكتب الخمسة، و ما التحق بها من الكتب المصنفة على الأبواب.<sup>١</sup>

و قال ولي الله الدهلوي:

إن كتب المسانيد قد جمعت بين الصحيح و الحسن و الضعيف، و المعروف و الغريب، و الشاذ و المنكر، و الخطأ و الصواب، و الثابت و المقلوب؛ و لم تشتهر في العلماء ذلك الاشتهار و إن زال عنها اسم النكارة المطلقة، و لم يفحص عن صحتها و سقمها المحدثون كثير فحصى. و منه ما لم يخدمه لغوي لشرح غريب و لا فقيه بتطبيقه بمذاهب السلف و لامحدث بيان مشكله و لامؤرخ بذكر أساء رجاله.<sup>٢</sup>

و قال النووي في تقريبه و هو يتكلم عن كتب الحديث و مراتبها:

”و أمّا مسند أحمد بن حنبل و أبي داود الطيالسي و غيرهما من المسانيد فلا تلتحق بالأصول الخمسة و ما أشبهها، في الاحتجاج بها و الركون إلى ما فيها. - ا هـ.<sup>٣</sup>

الكلام في مسند أحمد:

هذا بعض ما قالوه في رتبة كتب المسانيد عامّة بين كتب الحديث، ممّا يكاد يكون إجماعاً. أمّا مسند أحمد خاصة فإننا نقل هنا بعض كلام أئمة الحديث فيه

١- مقدمة ابن الصلاح، ص ١٥. (الأضواء)

٢- حجة الله البالغة، ج ١، ص ١٣٤ و ١٣٥. (الأضواء)

٣- التقريب للنووي، ص ٥. (الأضواء)

مبتدئين بقول إمام الحنابلة - بعد أحمد - ابن تيمية.

و ليس علينا بعد أن ننقل ما ننقل أن يغضب أحد ممن يزعمون في عصرنا أنهم من رجال الحديث؛ لأن الحق أحق أن يتبع، و ما سَوَّينا هذا الكتاب إلا لنرضى الحق وحده. فإذا ما غَضِبَ غاضبٌ، فليكن غضبه من الحق لا منّا.

قال ابن تيمية - رحمه الله - من كلام له عن أبي نُعَيْم:

إِنَّهُ رَوَى كَثِيرًا مِنَ الْأَحَادِيثِ الَّتِي هِيَ ضَعِيفَةٌ، بَلْ مَوْضُوعَةٌ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ. وَ هُوَ وَإِنْ كَانَ حَافِظًا ثَقَّةً، كَثِيرَ الْحَدِيثِ، وَاسِعَ الرَّوَايَةِ، لَكِنْ رَوَى - كَمَا هِيَ عَادَةُ الْمُحَدِّثِينَ أَمْثَالِهِ يَرَوُونَ - جَمِيعَ مَا فِي الْبَابِ لِأَجْلِ الْمَعْرِفَةِ بِذَلِكَ، وَ إِنْ كَانَ لَا يُجْتَبَحُّ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بَعْضُهُ.

وَ النَّاسُ فِي مُصَنَّفَاتِهِمْ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَرَوِي عَمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْذِبُ، مِثْلُ: مَالِكٍ، وَ شُعْبَةَ، وَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ. فَإِنَّ هَؤُلَاءِ لَا يَرَوُونَ عَنْ شَخْصٍ لَيْسَ بِثِقَةٍ عِنْدَهُمْ، وَ لَا يَرَوُونَ حَدِيثًا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ عَنْ كَذَّابٍ مِنَ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ بِتَعَمُّدِ الْكُذْبِ؛ لَكِنْ قَدْ يَتَّفَقُ فِيهَا يَرَوُونَهُ مَا يَكُونُ صَاحِبُهُ أَخْطَأَ فِيهِ.

وَ قَدْ يَرَوِي الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَ إِسْحَاقُ وَ غَيْرُهُمَا أَحَادِيثَ تَكُونُ ضَعِيفَةً عِنْدَهُمْ لِاتِّهَامِ رِوَايَاتِهَا بِسَوْءِ الْحِفْظِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ، لِيُعْتَبَرَ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدَ بِهَا. فَإِنَّهُ قَدْ يَكُونُ لِذَلِكَ الْحَدِيثِ مَا يَشْهَدُ لَهُ أَنَّهُ مُحْفُوظٌ، وَ قَدْ يَكُونُ لَهُ مَا يَشْهَدُ بِأَنَّهُ خَطَأٌ، وَ قَدْ يَكُونُ صَاحِبُهُ كَذَّابًا فِي الْبَاطِنِ لَيْسَ مَشْهُورًا بِالْكَذْبِ بَلْ يَرَوِي كَثِيرًا مِنَ الصِّدْقِ فَيَرَوِي حَدِيثَهُ.

وَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَصْنُوفِينَ يَعِزُّ عَلَيْهِ تَمْيِيزُ ذَلِكَ عَلَى وَجْهِهِ بَلْ يَعِجِزُ عَنْ ذَلِكَ، فَيَرَوِي مَا سَمِعَهُ كَمَا سَمِعَهُ؛ وَ الدَّرَكُ عَلَى غَيْرِهِ لَا عَلَيْهِ<sup>١</sup>.

وَ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ:

١- منهاج السنة، ج ٤، ص ١٥. (الأضواء)

”و ليس كلُّ ما رواه أحمد في *المسند* و غيره يكون حجّةً عنده؛ بل يروى ما رواه أهل العلم. و شرطه في *المسند* أن لا يروى عن المعروفين بالكذب عنده و إن كان في ذلك ما هو ضعيف... .

و أمّا كتب الفضائل فيروى ما سمعه من شيوخه سواءً كان صحيحاً أو ضعيفاً؛ فإنّه لم يقصد أن لا يروى في ذلك إلا ما ثبت عنده. ثم زاد ابن أحمد زيادات و زاد أبو بكر القطيعي زيادات، و في زيادات القطيعي أحاديث كثيرة موضوعة.<sup>١</sup>»

### [مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ]

صفحه ٣٢٨: «و لا يحلُّ لمسلم عالم أن يذكر إلا ما صحَّ، لئلا يشقى في الدارين؛ لِمَا صحَّ عن سيّد الثقلين أنّه قال: ”مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ.“»

### [كلام ابن قتيبة درباره مسند / احمد]

صفحه ٣٣٠: «و قال ابن قتيبة في كتاب *الاختلاف في اللفظ*: ”قطع أحمد بن حنبل رواية الحديث قبل وفاته بسنين كثيرة من سنة ٢٢٨ هجرى - على ما يذكره أبوطالب المكي و غيره - فدخل في الروايات عنه ما دخل من الأقوال البعيدة عن العلم؛ إمّا من سوء الضبط، أو من سوء الفهم، أو تعمّد الكذب.“»

### علامات جرح در روایت

صفحه ٣٣٢: «أسباب الجرح:

و قال الحافظ ابن حجر: ”أسباب الجرح مختلفة و مدارها على خمسة أشياء:

١- منهاج السنّة، ج ٤، ص ٢٧. (الأضواء)

البدعة، أو المخالفة، أو الغلط، أو جهالة الحال، أو دعوى الانقطاع في السند بأن يُدعى في الراوى أنه كان يُدلس أو يُرسل. «

كلام متين سيّد محمد رشيدرضا در عدم جواز توثيق كلّ من وثّقه المتقدّمون و إن ظهر خلافه بالدليل

صفحه ٣٣٤: «و إليك كلمة جامعة في هذا الأمر للعلامة السيّد رشيدرضا رحمه الله:

إنّ توثيق كلّ من وثّقه المتقدّمون - و إن ظهر خلاف ذلك بالدليل - يفتح باب الطعن في أنفسنا بنبذ الدليل، و الأخذ في مقدّماته بالتقليد، و مخالفة هداية القرآن المجيد.

و لم يأخذ هذا العلامة بقاعدتهم في تعديل الرجال على إطلاقها فقال:  
 "إنّ كلّ من قال جمهور رجال الجرح و التعديل المتقدّمون بعدلهم فهو عدلٌ و إن ظهر لِمَن بعدهم فيه من أسباب الجرح ما لم يظهر لهم." إنّ المستقلين في الرأى لا يقبلون هذا القول.  
 و لهذا الكلام بقيّة سترها في خاتمة الكتاب.

[أنظار علماء اهل سنت درباره محمد بن اسحاق]

صفحه ٣٣٦: «و إليك مثلاً آخر: محمّد بن إسحاق أكبر مؤرّخ في حوادث الإسلام الأولى؛ قال قتادة: "لا يزال في الناس علمٌ ما عاش محمّد بن إسحاق"، و قال فيه النسائي: "ليس بالقوى"، و قال سفيان: "ما سمعتُ أحدًا يتهم محمّد بن إسحاق"، و قال الدارقطني: "لا يُتجّج به و بأبيه"، و قال مالك: "أشهد أنه كذاب". «

## [ایرادی در شمول کلمه صحابه بر هر شخصی که پیغمبر را دیده]

صفحه ۳۴۱، پاورقی ۲: «قال العلامة المقبلّ - يردُّ على الذين أثبتوا الصُّحبة لكلِّ من رأى النَّبيَّ -:

”أنَّهم يصطلحون على شيءٍ في متأخِّر الأزمان، ثمَّ يفسِّرون الكتابَ و السنَّةَ باصطلاحهم المجرَّد. و الصُّحبةُ ليس فيها لسانٌ شرعيٌّ إنَّما هي بحسب اللُّغة، و كذلك سائرُ الألفاظ التي وُردت فيها فضائلُ الصُّحابة؛ لكنَّ المحدثين اصطَلحوا و قَصَّوا بغير دليلٍ على: أنَّ الصُّحبة لكلِّ من رآه النَّبيُّ - أو رأى هو النَّبيُّ - و لو طفلاً! بشرط أن يكون محكومًا بإسلامه، و يشترط أن يموت على ذلك و لا يرتدَّ....“

جعفر بن محمَّد الصادق عليها السَّلام، وثَّقَّه أبو حاتم و النَّسائي إلا أنَّ

## البخاري لم يحتجَّ به

صفحه ۳۴۳: «و محمَّد بن إدريس الشَّافعيٌّ من سارت الرُّكائبُ بفضله و معارفه و ثقته و أمانته، فهو حافظٌ متثبتٌ نادرُ الغلطِ؛ ولكن قال أبو عمر بن عبد البرِّ: رُوينا عن محمَّد بن وضَّاح قال: سألت يحيى بن معين عن الشَّافعيِّ فقال: ليس بثقةً.

و كلام ابن معين<sup>۱</sup> في الشَّافعيِّ: إنَّما كان فلتاتٌ<sup>۲</sup> اللِّسان بالهوى و العصبية<sup>۳</sup>. فإنَّ ابن معين كان من الحنفيَّة و إن كان محدِّثًا.

۱- يحيى بن معين من كبار أئمة الجرح و التعديل الذين جعلوا قولهم في الرجال حجة قاطعة. (الأضواء)

۲- الفلانة: كلُّ شيءٍ يفعلُه الإنسان فجأةً من غير تدبُّر و لا روية. (محقِّق)

۳- انظر: كيف تفعل العصبية؛ و راجع ص ۳۳۴ من هذا الكتاب. (الأضواء)

و جعفر بن محمد الصادق، وثقه أبو حاتم و النسائي إلا أن البخاري لم يحتج به. «<sup>١</sup>»

[علامه مقبلى و كتاب: العلم الشامخ فى تفضيل الحق على الآباء و المشايخ]

صفحه ٣٤٤: «عقد الإمام المقبلى<sup>٢</sup> فى كتابه: العلم الشامخ فى تفضيل الحق

على الآباء و المشايخ.»

[توصيف علامه مقبلى در مورد ذهبى]

صفحه ٣٤٧ پاروقى ٣: «وصف المقبلى الذهبى بأنه: "كان يتكلف الغمز فى

أهل البيت، و يعمى عن مناقبهم، و يجابى بنى أمية و لاسيما مروانية."»

ابن مسعود راجع به عثمان: إن شر الأمور محدثاتها و كل محدثة بدعة و كل

بدعة ضلالة و كل ضلالة فى النار

صفحه ٣٦١: «فقد روى أن عمّار بن ياسر كان يكفر عثمان و يستحل دمه و

يسميه نعتل.

و روى أن ابن مسعود كان يستحل دم عثمان أيام كان فى الكوفة و هو كان

١- كلام ذهبى است در رساله فى الرواة الثقات ص ٣ الى ٢١. (محقق)

٢- و إذا كان البخاري لا يحتج بمثل هذا العلم الشامخ فمن يحتج؟! و انظر ما فعل البخاري بأئمة أهل البيت الذين نجافى الرواية عنهم فيما بيناه لك من قبل. (الأضواء)

٣- هو الشيخ صالح مهدى المقبلى من علماء اليمن المجتهدين، توفى سنة ١١٠٨ هجرى. كان فى الأصل على مذهب الزيدية، ثم طلب الحق بعدم التقليد فإنتهى إلى ترك التمدُّب و قبول الحق الذى يقوم على الدليل؛ و قد شهد له الإمام الشوكانى بالاجتهاد المطلق. رحمه الله و رضى عنه. (الأضواء)



يَخْطُبُ النَّاسَ فَيَقُولُ: «إِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ.» يُعَرِّضُ فِي ذَلِكَ بَعْثَانَ وَعَامِلَهُ الْوَلِيدَ.  
و روى أنَّ عبدالرحمن بن عوف ... قال لبعض أصحابه في المرض الذي مات فيه: «عاجلوه (أى علياً) قبل أن يطغى مُلكه.»

[استدلال رشیدرضا به قاعده‌ای اصولی در عدم جواز تمسک به

حدیث مرفوع]

صفحه ۳۷۹: «و من القواعد الجلیلة المتفق علیها عند علماء الأصول: أنَّ طُروء الاحتمال فی المرفوع من وقائع الأحوال یکسوها ثوبُ الإجمال، فیسقط به الاستدلال.»<sup>۱</sup>

[طلبُ الحدیث بدون فقه و ما نبز به المشتغلون بالحدیث]

• صفحه ۳۸۲: «تُقلت [فقلت]<sup>۲</sup> من فوائد أبي عمرو وأحمد بن محمد النيسابوري، عن أبي تراب محمد بن الفرّج، قال: سمعت خالد بن عبد الله الكوفي يقول: كان في سكة أبي بكر بن عياش كلبٌ، إذا رأى صاحبَ مِجْرَةٍ (أى: من الذين يكتُبون الحدیث) حَمَلَ عليه، فأطعمه أصحابُ الحدیث شيئاً فقتلوه! فخرج أبو بكر، فلما رآه ميتاً قال: إنا لله ذهب الذي كان يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر!

و قال نعيم بن حماد: كان أبو بكر بن عياش يبزق في أصحاب الحدیث.»<sup>۳</sup>

۱- المنار، ج ۲۷، ص ۷۸۴. (الأصواء)

۲- ما بين المعقوفين من الذهبی فی سیر أعلام النبلاء. (محقق)

۳- انتهى ما قاله الذهبی فی كتابه: سیر أعلام النبلاء فی ترجمة الفقيه المحدث شيخ الإسلام أبي بكر

• صفحه ٣٨٣: «وقال الأعمش:

”والله لأن أتصدق بكسرة أحب إليّ من أن أتحدّث بستين حديثاً.“

• صفحه ٣٨٣: «ومن قول شعبة بن الحجاج: ”يا قوم! كلّمنا تقدّمتم في الحديث

تأخّرتم في القرآن.“

گفتار ابن خلدون: اگر أخبار مستند به شواهد عقليّه و نظريّه و طبيعیه و

سیاسیه نباشد به مجرد نقل، قابل قبول نیست

صفحه ٣٨٦: «قال<sup>١</sup> في مقدّمته الشهيرة:

إنّ الأخبار إذا اعتُمِدَ فيها على مجرد النّقل، و لم تُحَكَّم أصول العادة و قواعدُ السياسة و طبيعة العُمران و الأحوالِ في الاجتماعِ الإنساني و لا قيس الغائب منها بالشّاهد و الحاضر بالذّاهب، فربما لم يؤمّن فيها من العُثور و مزلة القَدَم و الحيد عن جادة الصّدق.

و كثيرًا ما وقع للمؤرّخين و المفسّرين و أئمة النّقل من المغالط في الحكايات و الوقائع لاعتمادهم فيها على مجرد النّقل غنًا أو سمينًا، و لم يعرضوها على أصولها، و لا قاسوها بأشباهاها، و لا سبروها بمعيار الحكمة و الوقوف على طبائع الكائنات، و تحكيم النّظر و البصيرة في الأخبار؛ فضلّوا عن الحقّ و تاهوا في بیداء الوهم و الغلط.

ولما كان الكذب متطرّفًا للخبر بطبيعته، و له أسبابٌ تقتضيه:

• فمنها: التّشيعات للآراء و المذاهب. فإنّ النفس إذا كانت على حال الاعتدال في قبول الخبر، أعطته حقّه من التّمحيص و النّظر حتّى تتبيّن صدقه

← ابن عيّاش. (محقّق)

١- أى: ابن خلدون. (محقّق)

من كذبه؛ و إذا خامرها تشييعٌ لِرأىٍ أو نَحْلَةٍ، قَبِلت ما يوافقُها من الأخبار لأوّل وهَلَةٍ، و كان ذلك الميَلُ و التشييعُ غطاءً على عينِ بصيرتها عن الانتقاد و التّمحيص، فتقعُ في قبول الكذب و نقله.

• و من الأسباب المقتضية للكذب في الأخبار أيضًا: الثّقةُ بالناقلين؛ و تمحيصُ ذلك يرجع إلى التّعديل و التّجريح.

• و منها: الذّهوُ عن المقاصد. فكثيرٌ من الناقلين لا يعرفُ القصدَ بما عاينَ أو سمع، و ينقل الخبرَ على ما في ظنّه و تخمينه فيقع في الكذب.

• و منها: توهمُ الصّدق. و هو كثيرٌ، و إنّما يجيء في الأكثر من جهة الثّقة بالناقلين.

• و منها: الجهل بتطبيق الأحوال على الوقائع؛ لأجل ما يُدخلها من التّلبس و التّصنع، فينقلها المخبرُ كما رآها و هي بالتّصنع على غير الحقّ في نفسه.

• و منها: تقربُ الناس في الأكثر لأصحاب التّجلّة و المراتبِ بالثناء و المدح، و تحسين الأحوال و إشاعة الذّكر بذلك فيستفيض الأخبارُ بها على غير حقيقة.

فالتّفوس مولعةٌ بحبّ الثّناء و النَّاسُ متطلّعون إلى الدنيا و أسبابها من جاهٍ أو ثروة، و ليسوا في الأكثر براغبين في الفضائل و لا مُتنافسين في أهلها.

• و من الأسباب المقتضية له أيضًا - و هي سابقةٌ على جميع ما تقدّم - :

الجهل بطبائع الأحوال في العُمران. فإنّ كلّ حادث من الحوادث ذاتًا كان أو فعلاً لا بدّ من طبيعة تُخصّه في ذاته، و فيما يعرّض له من أحواله؛ فإذا كان

السّامع عارفاً بطبائع الحوادث و الأحوال في الوجود و مقتضياتها أعانه ذلك في تمحيص الخبر على تمييز الصّدق من الكذب.

و هذا أبلغُ في التّمحيص من كلّ وجهٍ يعرّض.

و كثيرًا ما يعرّض للسّامعين قبولُ الأخبار المستحيلة و ينقلونها و تُؤثّر عنهم.

تمحيص الأخبار بمعرفة طبائع العُمران سابقٌ على التّمحيص بتعديل الرواة:

و قال:

و أحسنُ الوجوه و أوثقُها في تمحيص الأخبار إنّها هو بمعرفة طبائع العمران و تمييز صدقها من كذبها. و هو سابق على التّمحيص بتعديل الرواة، و لأيرجع إلى تعديل الرواة، حتّى يُعلم أنّ ذلك الخبر في نفسه ممكن أو ممتنع؛ و أمّا إذا كان مستحيلًا فلا فائدة للنظر في التعديل و التجريح.

و لقد عدّ أهل النظر من المطاعين في الخبر استحالة مدلول اللفظ و تأويله بما لا يقبله العقل. و إنّما كان التعديل و التجريح هو المعبر في صحة الأخبار الشرعية؛ لأنّ معظمها تكاليف إنشائية أو جبّ الشارع العمل بها حتّى حصل الظنّ بصدقها. و سبيل صحة الظنّ الثقة بالرواة بالعدالة و الضبط. - ا هـ<sup>١</sup>.

و لمّا تكلم عن عمر الدنيا قال:

كان المعتمد في ذلك في صدر الإسلام آثارًا منقولة عن الصحابة، و خصوصًا مسلمة بنى إسرائيل مثل كعب الأحبار و وهب بن منبه و أمثالهما.

و قال في حديثه عن تفسير القرآن:

و قد جمع المتقدمون في ذلك و أوعوا، إلا أنّ كُتبهم و منقولاتهم تشتمل على الغث و السمين، و المقبول و المردود. و السبب في ذلك أنّ العرب لم يكونوا أهل كتاب و لا علم و إنّما غلبت عليهم البداوة و الأمية؛ و إذا تشوّقوا إلى معرفة شيء ممّا تشوّق إليه النفوس البشرية في أسباب المكنونات و بدء الخليقة و أسرار الوجود: فإنّما يسألون عنه أهل الكتاب قبلهم و يستفيدونه منهم، و هم أهل التّوراة من اليهود و من تبع دينهم من النصارى. و أهل التّوراة الذين بين العرب يومئذٍ بادية مثلهم، و لا يعرفون من ذلك إلا ما تعرّفه العامّة من أهل الكتاب. و معظمهم من حِمير الذين أخذوا بدين اليهودية، فلمّا أسلموا بقوا على ما كان عندهم ممّا لا تعلق له بالأحكام

الشَّرعیَّة الَّتِی یَحْتَاطُونَ لَهَا؛ مِثْلَ أَخْبَارِ بَدْءِ الْخَلِیقَةِ وَ مَا یَرْجِعُ إِلَى الْحَدَثَانِ وَ الْمَلَا حَمَ وَ أَمْثَالِ ذَلِكَ. وَ هُوَ لَاءَ مِثْلُ كَعْبِ الْأَحْبَارِ وَ وَهَبِ بْنِ مَنْبَهٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَ أَمْثَالِهِمْ.

فَامْتَلَأَتْ التَّفَاسِیْرُ مِنَ الْمُنْقُولَاتِ عِنْدَهُمْ، وَ تَسَاهَلُ الْمَفْسَّرُونَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ، وَ مَلُؤُوا كِتَابَ التَّفْسِیْرِ بِهَذِهِ الْمُنْقُولَاتِ. وَ أَسْلَمَهَا كَمَا قَلْنَا عَنْ أَهْلِ التُّورَةِ، فَتَلَقَّیْتُ بِالْقَبُولِ مِنْ یَوْمئِذٍ.

و قال فی بحث علوم الحدیث:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ الْمُجْتَهِدِينَ تَفَاوَتُوا فِي الْإِكْتِثَارِ مِنْ هَذِهِ الصَّنَاعَةِ وَ الْإِقْلَالِ فَأَبُو حَنِيفَةَ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - يُقَالُ بَلَغَتْ رَوَايَتُهُ إِلَى ۱۷ حَدِيثًا أَوْ نَحْوِهَا، وَ مَالِكٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِنَّمَا صَحَّ عِنْدَهُ مَا فِي كِتَابِ الْمَوْطِئِ وَ غَايَتُهَا ۳۰۰ حَدِيثٍ أَوْ نَحْوِهَا، وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي مَسْنَدِهِ ۵۰ أَلْفَ حَدِيثٍ ... وَ إِنَّمَا قَلَّلَ مِنْهُمْ مَنْ قَلَّلَ الرَّوَايَةَ لِأَجْلِ الْمَطَاعِنِ الَّتِي تَعَرَّضُ فِيهَا، وَ الْعُلَلُ الَّتِي تَعَرَّضُ فِي طَرِقِهَا، وَ لَاسِيَا وَ الْجَرْحُ مَقْدَمٌ عِنْدَ الْأَكْثَرِ؛ فَيُؤَدِّيهِ الْاجْتِهَادُ إِلَى تَرْكِ الْأَخْذِ بِمَا يُعْرَضُ مِثْلُ ذَلِكَ فِيهِ مِنَ الْأَحَادِيثِ وَ طَرِقِ الْأَسَانِيدِ. وَ يَكْثُرُ ذَلِكَ، فَتَقَلُّ رَوَايَتُهُ لضعفٍ فِي الطَّرِيقِ ...

وَ الْإِمَامُ أَبُو حَنِيفَةَ إِنَّمَا قَلَّتْ رَوَايَتُهُ لِمَا شَدَّدَ فِي شُرُوطِ الرَّوَايَةِ وَ التَّحْمُلِ وَ ضَعْفِ رَوَايَةِ الْحَدِيثِ الْيَقِينِيَّ إِذَا عَارَضَهَا الْفَعْلُ النَّفْسِيُّ<sup>۱</sup>، فَقَلَّ حَدِيثُهُ...؛ لَا أَنَّهُ تَرَكَ رَوَايَةَ الْحَدِيثِ مُتَعَمِّدًا، فَحَاشَا مِنْ ذَلِكَ... وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَوَسَّعُوا فِي الشُّرُوطِ وَ كَثُرَ حَدِيثُهُمْ، وَ الْكُلُّ عَلَى اجْتِهَادِ.

و قال:<sup>۲</sup>

۱- أَى يُعْرَضُ الْأَمْرُ عَلَى الطَّبَائِعِ النَّفْسِيَّةِ وَ الْبِيئَةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ. (الأضواء)

۲- مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ لَمْ يَأْخُذْ أَبُو حَنِيفَةَ بِمَا جَاءَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ، ←

إِنَّ الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَ فِتْنِيَا، وَ لَا كَانَ الدِّينُ يُؤْخَذُ عَنْ جَمِيعِهِمْ؛ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مُحْتَضًا بِالْحَامِلِينَ لِلْقُرْآنِ، الْعَارِفِينَ بِنَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ، وَ مُتَشَابِهِهِ وَ مُحْكَمِهِ وَ سَائِرِ دَلَالَتِهِ، بِمَا تَلَقَّوْهُ مِنَ النَّبِيِّ أَوْ مِمَّنْ سَمِعَهُ مِنْهُمْ وَ مِنْ عِلِّيَّتِهِمْ.<sup>١</sup> وَ كَانُوا يُسَمُّونَ لِذَلِكَ الْقُرَّاءَ، أَيْ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ؛ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا أُمَّةً أُمِّيَّةً.»

[شيخ محمد عبده جعل روايات را عظيم ترين مصيبت وارده در اسلام می داند]

صفحه ٣٨٩: «لَمْ يُرْزَأَ الْإِسْلَامُ بِأَعْظَمَ مِمَّا ابْتَدَعَهُ الْمُتَنَسِّبُونَ إِلَيْهِ، وَ مَا أَحَدَثَهُ الْغُلَاةُ مِنَ الْمُفْتَرِيَّاتِ عَلَيْهِ؛ فَذَلِكَ مِمَّا جَلَبَ الْفَسَادَ عَلَى عُقُولِ الْمُسْلِمِينَ، وَ أَسَاءَ ظَنُونَ غَيْرِهِمْ فِيهَا بَنَى عَلَيْهِ الدِّينَ.

وَ قَدْ فَشَتْ لِلْكَذِبِ فَاشِيَةٌ عَلَى الدِّينِ الْمَحْمَدِيِّ فِي قَرُونِهِ الْأُولَى، حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ فِي عَهْدِ الصَّحَابَةِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - بِلِ عَهْدِ الْكَذِبِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ فِي حَيَاتِهِ ... .

إِلَّا أَنَّ عَمُومَ الْبَلْوَى بِالْكَاذِبِ حَقَّ عَلَى النَّاسِ بِأَلْوَاهُ فِي دَوْلَةِ الْأُمَوِيِّينَ، فَكَثُرَ النَّاقِلُونَ وَ قَلَّ الصَّادِقُونَ؛ وَ امْتَنَعَ كَثِيرٌ مِنْ أَجَلَّةِ الصَّحَابَةِ عَنِ الْحَدِيثِ إِلَّا لِمَنْ يَتَّقُونَ بِحِفْظِهِ خَوْفًا مِنَ التَّحْرِيفِ فِيهَا يُؤْخَذُ عَنْهُمْ ... .»

[افرادى كه شأن دين را با زيادت در اخبار و اِكثار در كلام مجعول و

كذب بالا مى برند]

صفحه ٣٩١: «وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:

⇐ لِأَسْبَابِ بَيْنَهَا وَ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ الْفِتْنِيَا؛ رَاجِعْ كِتَابَنَا: شَيْخُ الْمَصْبُورَةِ. (الأضواء)  
١- لسان العرب: «فَلَانٌ مِنْ عَلِيَّةِ النَّاسِ: أَيْ مِنْ أَشْرَافِهِمْ وَ جِلَّتِهِمْ، لَا مِنْ سِفَلَتِهِمْ.» (محقق)

”جَعَلُوا الدِّينَ مِنْ أَقْفَالِ البَصِيرَةِ و مَغَالِيقِ العَقْلِ، فَهَمَّ أَغْرَارُ مرحومون،  
يُسيئون و يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ...“

فهؤلاء قد يُحْيِلُ لهم الظلمُ عدلاً، و العَدْرُ فضلاً. فَيَرَوْنَ أَنَّ نسبة ما يظنون إلى  
أصحاب النّبِيِّ مما يزيد في فضلهم، و يُعلَى في النفوس منزلتهم؛ فيَصَحِّحُ فيهم ما قيل:  
عدوُّ عاقلٍ خيرٌ من مُحبِّ جاهلٍ<sup>۱</sup>.“ - اه بعض اختصار.<sup>۲</sup>

توثیق روای اخبار سالفه در صورت ظهور خلاف برای ما، فتح باب طعن

بر روی خود ماست

صفحه ۳۹۳: «كان أحد الشيوخ الأزهريين قد أخذ على العلامة السيد رشيدرضا  
أنه انتقد كعب الأخبار و وهب بن منبه، و أظهر عدم الثقة بروايتهما؛ فأجاب - رحمه الله -  
بردّ طويل مُتَمِّع مُفَجِّم، نَقُلُ منه ما يلي:

”إذا سلّمنا أن كلَّ مَنْ وثّقه جمهورُ المتقدّمين فهو ثقةٌ - و إن ظهر خلافُ ذلك  
بالدليل - نفتحُ باباً للطعن في أنفسنا بنذ الدليل و الأخذ في مقدّماته بالتقليد، و مخالفة  
هداية القرآن المجيد.“<sup>۳</sup>

تکذیب روایات کعب الأخبار و وهب، نقصی در دین بجا نمی گذارد

● صفحه ۳۹۴: «و من هذا القبيلُ حكايةُ بعض الرواة لكعب و وهب عن

۱- تاریخ الإسناد للإمام، ج ۲، ص ۳۴۷ الى ۳۴۹. (الأضواء)

۲- جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۹ مراجعه شود. (محقق)

۳- جهت اطلاع بیشتر به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۷، پاورقی ۱، مراجعه شود. (محقق)

۴- محمود أبوریّه این متن را از رشیدرضا در مجلة المنار، ج ۲۷، ص ۶۱۴ الى ۶۱۹ نقل می کند.  
(محقق)

كتب بنى إسرائيل. ولم يكن يحيى بن معين و أحمد و أبوحاتم و ابنه و أمثالهم يعرفون ما يصحّ من ذلك و ما لا يصحّ، لعدم اطلاعهم على تلك الكتب، و عدم ظهور دليل على كذب الرواة المتقين للكذب فيما يعزونه إليها. فإذا ظهر لمن بعدهم في العصر أو فيما قبله أو فيما بعده ما لم يظهر لهم من كذب اثنين أو أكثر من هؤلاء الرواة، فهل يُكابر حسّه و يُكذب نفسه و يُصدّقهم بلسانه كذباً و نفاقاً؟ أو يكتّم الحقّ على المسلمين لئلا يكون مخالفاً لمن قبله فيما ظهر له و لم يظهر لهم!

فلم ير المنتقد الغيور على السنّة أنّ الملاحدة الذين يتقى طعنهم في السنّة بتعديل كعب و وهب يشككون المسلمين في الأصول و المسائل القطعية حتّى في نصوص القرآن!

ثمّ إنّنا نعيد القول و نؤكدّه بأنّ ظهور كذب كعب و وهب لنا لا يترتب عليه خسراننا لشيء من أصول ديننا و لا من فروعه. فالعمدة في الدين هو القرآن و سنن الرسول المتواترة و هى السنن العملية كصفة الصلاة و المناسك مثلاً؛ و بعض الأحاديث القولية التي أخذ بها جمهور السلف، و ما عدا ذلك من أحاديث الآحاد التي هى غير قطعية الدلالة، فهى محلّ اجتهاد.

و إنّنا نرى بعض الأئمة المجتهدين قد تركوا الأخذ بكثير من الأحاديث الصحيحة، حتّى ما رواه الشيخان (البخارى و مسلم) منها! و لا يزال يتبعهم الملايين من الناس في تركها، و لا يعدّهم سائر المسلمين ضالين عن دينهم. و قد أورد المحقّق ابن القيم أكثر من مائة شاهدٍ من هذه الأحاديث الصحيحة التي خالفها الحنفيّة و غيرهم، و هم أكثر مسلمى هذا العصر. «

١- الذى كان قد أخذ عليه الطعن في كعب و غيره، اسمه الشيخ عبدالرحمن الجمجوني. (الأضواء)



• صفحه ٣٩٥: «إلى أن قال<sup>١</sup>: "إنَّ جَرَحَنَا لهما (كَعَب و وَهَب) إِنَّمَا كان في شَيْءٍ لم يكن يعرفه رجالُ الجرح و التَّعْدِيل المتقدِّمون، و هو وجيهُ يَتَعَيَّنُ قبولُهُ. و إنَّ الرِّوَايَاتِ المعروفةَ صحَّتْها عنهما كافيَةٌ في إثبات كذبها.»

روآت عامّه، فقط در صحتّ خبر به سند اکتفا نموده‌اند؛ نه به موافقت با واقع و اصول قطعیه

صفحه ٣٩٦: «و على<sup>٢</sup> الجملة فقد كان همُّ رجالِ الجرح و التَّعْدِيل محصورًا في تمحيصِ رواة السُّنَّة من حيثُ جَوْدَةُ الحفظ و الضُّبْط، و عدم الشذوذ على قدر الوُسْع، و قلَّمَا يحكمون على الحديث بالاضطراب إذا كان الاختلاف واقعًا في المتن؛ و لكن تمحيصُ متون الرِّوَايَاتِ أو مخالفتُها للحقّ و الواقع و للأصول أو الفروع الدينيَّة القطعيَّة الراجحة و غيرها: لم يجعلوه من صناعتهم، و قلَّ الباحثون فيه منهم. و كم من حديث ليس في إسناده إلا ثقةٌ ثبتٌ و هو معلولٌ وإِ. فالصَّحيح لا يُعرَف برِوَايته فقط و إِنَّمَا يُعرَف بالفهم و الحفظ.»

### [دو طریقِ فقهیِ اهلِ سنّت]

صفحه ٣٩٦، پاورقی ٢: «انقسم الفقه عند أهل السنّة إلى طريقتين: طريقةِ أهلِ الرأى و القياس و هم أهلُ العراق، و طريقةِ أهلِ الحديث و هم أهلُ الحجاز. و أهلُ العراق قد استكثروا من القياس و مهروا فيه، فلذلك قيل لهم: "أهل

١- أى قال السيد رشيدرضا في مجلة المنار. (محقّق)

٢- محمود ابوريّه اين متن را از سيد رشيدرضا در مجله المنار، ج ٣٤، ص ٦٢٠ نقل مى كند. (محقّق)

الرأى؛ إمامهم أبوحنيفة، وإمام أهل الحجاز مالك و الشافعى بعده.  
و هناك فقه آخر لمذاهب كثيرة كالشعبة الزيدية، و الشيعة الإمامية، و غيرها  
من فرق المسلمين؛ و لكل قوم سنة و إمامها.»

### دستورات كلييه وارده از رسول خدا صلى الله عليه و آله

صفحه ۳۹۷: «و قد كان النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم يكره كثرة  
السؤال و نهى عنها لئلا تكون سبباً لكثرة التكاليف، فتعجز الأمة عن القيام بها؛ و  
لذلك قال صلى الله عليه (و آله) و سلم:

”دعوني ما تركتكم؛ إنما أهلك من كان قبلكم كثرة مسائلهم و اختلافهم على  
أنبيائهم، فإذا تهتكتكم عن شيء فاجتنبوه و إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم.“<sup>۱</sup>

رواه الشيخان و رواه الدارقطني من وجه آخر و قال: فنزل قوله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا  
الذِّبْنَ ءَامِنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾<sup>۲</sup> - الآية.

و قال صلى الله عليه (و آله) و سلم: ”إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَاتَتَعَدَّوْهَا، وَ حَدَّ  
حُدُودًا فَلَا تَقْرَبُوهَا، وَ حَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَاتَنْتَهِكُوهَا، وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً بِكُمْ مِنْ غَيْرِ  
نَسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا!“ رواه الدارقطني و النووي في الأربعين.»

[كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم يجيب كل مستفتي بما يناسب حاله]

صفحه ۳۹۷: «و لقد ثبت أن النبي كان يجيب كل مستفتي بما يناسب حاله، و  
أن بعض فتاواه كانت رخصاً خاصة أو عامّة.

۱- جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۲، ص ۹۰ مراجعه شود. (محقق)

۲-سوره المائدة (۵) صدر آیه ۱۰۱.

و من ذلك أَنَّهُ رَخَّصَ لِعُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ وَ لِأَبِي بُرْدَةَ بْنِ نِيَارٍ بِأَنْ يُصَحَّحِيَ بِالْجَذَعِ (أَوْ الْعَتُودِ) مِنَ الْمَعَزِ. وَ هُوَ مَا يَرَعَى [ظ - رَعَى] وَ قَوِي وَ أُنِيَ عَلَيْهِ حَوْلٌ؛ وَ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: وَ خَيْرُهُ مَا بَلَغَ سَنَةً. وَ الْحَدِيثُ مَتَّقٌ عَلَيْهِ، وَ الْجُمْهُورُ وَ مِنْهُمْ الْأُئِمَّةُ الْأَرْبَعَةُ يَمْنَعُونَ التَّضْحِيحَةَ بِالْجَذَعِ وَ الْمَعَزِ.<sup>۱</sup>»

### [از دلت استفتاء کرده مسائل را بپرس]

صفحه ۴۰۱ پاورقی ۲: «قال رسول الله لِيُؤَابِصَةَ لَمَّا سَأَلَهُ عَنِ الْبِرِّ: "اسْتَفْتِ قَلْبَكَ! الْبِرُّ مَا أَطْمَأَنَّتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَ اطْمَأَنَّ لَهُ الْقَلْبُ، الْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ، وَ إِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَ أَفْتَوَكَ."<sup>۲</sup>»  
رواه أحمد و الدارمي.

### [روایتی در معنای عافیت]

صفحه ۴۰۵: «و عن أبي الدرداء مرفوعاً: "ما أحلَّ اللهُ في كتابه فهو حلالٌ، و ما حرَّم فهو حرامٌ، و ما سَكَتَ عنه فهو عافيةٌ؛ فاقبلوا من الله عافيته! فإنَّ الله لم يكن لِينْسِيْ شَيْئاً، ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾"<sup>۳</sup>»  
رواه البزار و ابن أبي حاتم و الطبراني.

۱- صاحب أضواء على السنة المحمدية اين متن را از مقدمه كتاب المعنى و الشرح الكبير نقل می کند. (محقق)

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۲ مراجعه شود. (محقق)

۳- سوره مریم (۱۹) ذیل آیه ۶۴.

## [قاعده‌ای اصولی در مورد خبر مرفوع]

صفحه ۴۰۸: «اتَّفَقَ علماءُ الأُصولِ على هذه القاعدة: "أَنَّ طُرُوءَ الاحتمالِ في المرفوعِ من وقائعِ الأحوالِ، يكسوها ثوبَ الإجمالِ، فيسْقُطُ به الاستدلالُ."»

## هر قول صحابی که مخالف ظاهر قرآن باشد مردود است

صفحه ۴۱۰: «قال السَّيِّدُ رشيدرضا: "إِنِّي لا أَعْتَقِدُ صِحَّةَ سِنْدِ حَدِيثٍ و لا قولِ عالمٍ صحابِيٍّ يُخَالِفُ ظاهِرَ القرآنِ، و إن وَثَّقوا رجاله؛ فَرُبَّ راوٍ يُوَثِّقُ للاغترارِ بظاهرِ حاله و هو سَيِّءُ الباطنِ."»

و قال: "ولو انْتَقَدتِ الرِّواياتُ من جهةِ فَحوى مَتْنِها، كما تُنْتَقَدُ من جهةِ سِنْدِها لَقَضَّتْ المَتونُ على كثيرٍ من الأسانيدِ بالتناقضِ."»

و نحن نَجْزِمُ بأننا نَسِينا و أَضَعنا من حَدِيثِ نَبِينا حَظًّا عَظِيمًا، لَعَدَمِ كِتابَةِ عِلْماءِ الصَّحابةِ كُلِّ ما سَمِعُوهُ. و لكن ليس منه ما هو بيانٌ للقرآن، أو من أمور الدين؛ فإنَّ أُمورَ الدينِ مَعروفَةٌ في القرآنِ و مَبِينَةٌ في السَّنَةِ العَمَلِيَّةِ، و ما دُونَ من الأحاديثِ فهو مَزِيدٌ هِدايَةٍ و بَيانٍ.<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

۱- تفسیر القرآن الکریم، لمحمد عبده و السید رشیدرضا، ج ۶، ص ۲۸۸. (الأضواء)

۲- جنگ ۲۴، ص ۱۴ الی ۱۰۴.

## ۵. برگزیده السنّة قبل التدوین لمحمد عجّاج الخطیب<sup>۱</sup>

۱- حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۵۵ به مناسبت اینکه شیعه اوّل مصّف و مدوّن کتاب در اسلام بوده است، نسبت به انظار و عقائد محمد عجّاج الخطیب (صاحب کتاب *السنّة قبل التدوین*) مطالب مشروحو را بیان فرموده‌اند؛ لذا جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت فکری و عقیدتی و ادّعاهای پوچ و واهی او ملخّصی از مطالب آن کتاب را در این مقام می‌آوریم:

«محمد عجّاج خطیب در کتاب خود به نام *السنّة قبل التدوین* که در عظمت سنّت کاغذی چند سیاه نموده است بر اساس دو اصل، مثنی و حرکت کرده است:

اوّل: اصل مقبول نزد همه علماء عامّه که اعتقاد بر عدالت تمامی صحابه داشته و آنان را بدون گناه و مبری و منزّه از کذب و خیانت معرفی می‌نمایند، و طبعاً هر روایتی را با هر مضمون و مفاد به مجرد اینکه سندش به یکی از صحابه - غیر از امیرالمؤمنین علیه السّلام و موالیان حضرتش - منتهی شود بدون چون و چرا و بدون ملاحظه و تطبیق مضمون آن با واقع می‌پذیرند؛ و روایات افرادی مثل کعب الأحبار، مخرب و از میان براندازنده اسلام، و ابوهریره صدرنشین کاخ تزویر و خدعه و جعل کننده روایات کاذبه در دربار معاویه اوّلین متهمتک در اسلام، برای آنان موجب قدح و شین نخواهد بود؛ زیرا صحابی نزد آنان همگی مغفور و مورد رحمت خداوند می‌باشند.

دوم: خصوصیت فردی و اعتقادی محمد عجّاج می‌باشد که عرق طرفداری از بنی امیه و امثالهم از یک طرف، و از جهت دیگر بی‌ارزشی و بلکه بی‌اعتباری اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم أجمعین که از لابلای صفحات او نمایان و مشهود است، او را وادار نموده که بزرگانی از علماء عامّه را از قبیل شیخ محمد ابوریّه (که خواسته‌اند پرده جهل را کنار زده و حقائق را نمودار سازند) ←

### قوة حافظه بعض الصحابة كعبدالله بن عباس مشهورة

صفحه ١٣٢: «و رُویت إجازة التّحدیث بالمعنى عن عبدالله بن مسعود، و أبی الدرداء، و أنس بن مالك، و عائشة أمّ المؤمنین، و عمرو بن دينار، و عامر الشّعبی، و إبراهيم النّخعی، و ابن أبی نجیح، و عمر بن مُرّة، و جعفر بن محمّد بن علی، و سفیان بن عیینة، و یحیی بن سعید القطّان.<sup>١</sup>

و قد أدرك ابن عون ثلاثة ممّن يُرخصون فی رواية الحدیث علی المعنى، هم: الحسن البصری، و إبراهيم النّخعی، و عامر الشّعبی.<sup>٢</sup>»

• صفحه ١٣٦: «و إنّ المرء ليعجبُ عند ما یطلع علی أخبار صحیحة تذكر تلك الحوافظ العظيمة التي حملت إلینا السّنة، كذاكرة عبدالله بن عباس الذي اشتهر بسرعة حفظه، حتّى إنّ كان یحفظ الحدیث من مرّة واحدة. و یروی أنّه سمع قصیدة لابن أبی ربیعة عدّتها ثمانون بیتًا، فحفظها من المرّة الأولى.

و فی الصحابة أمثاله، کزید بن ثابت الذي حفظ معظم القرآن قبل بلوغه، و تعلم لغة اليهود فی سبعة عشر يومًا. و فیهم عائشة أمّ المؤمنین التي كانت آية من آیات الذّكاء و الحفظ، و غیر هؤلاء.»

← مورد حمله و تاخت و تاز خود قرار داده و آنان را مفتری و مدعی بدون برهان معرفی نموده، و تا آنجا پیش می رود که بنی امیه و امثال عبدالملک مروان را از جنایات وارده بر انسانیت و اسلام و اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السّلام تبرئه می کند و سعی دارد که بر جرائم عمر و همکارانش پرده بپوشاند و آنها را مصلح اندیش معرفی کند.» (محقق)

١- انظر الجامع لأخلاق الرّأوی و آداب السّامع، ص ١٠٦. (السّنة قبل التّدوین)

٢- انظر المحدث الفاضل، ص ١٢٦: ب؛ و جامع بیان العلم: ج ١، ص ٨٠؛ و الکفایة، ص ٢٠٥. (السّنة قبل التّدوین)

## ابن مالك و الرضى ذهباً إلى جواز الاستدلال فى اللغة و الإعراب و النحو

## بالأحاديث المروية

صفحة ١٤١: «و أرى أن نستكمل بحثنا هذا بما ذهب إليه أئمة اللغة العربية، الذين أجازوا الاستشهاد بالحديث النبوى لإثبات قواعد النحو.

قال عبدالقادر البغداديّ صاحب خزانة الأدب:

و أمّا الاستدلال بحديث النبىّ صلى الله عليه (و آله) و سلم فقد جوزه ابن مالك و تبعه الشارح المحقق (الرضى) فى ذلك، و زاد عليه بالاحتجاج بكلام أهل البيت رضى الله عنهم.

و قد منعه ابن الضائع و أبوحيان، و سندهما أمران:

أحدهما: أن الأحاديث لم تُنقل كما سُمعت من النبىّ صلى الله عليه (و آله) و سلم، و إنّها رويت بالمعنى.

و ثانيهما: أن أئمة النحو المتقدمين من المصريين لم يحتجوا بشيء منها.

و ردّ الأول - على تقدير تسليمه - بأن النقل بالمعنى إنّما كان فى الصدر الأول قبل تدوينه فى الكتب و قبل فساد اللغة، و غايته تبديل لفظ بلفظ يصح الاحتجاج به، فلا فرق. على أن اليقين غير مشروط، بل الظن كافٍ.

و ردّ الثانى: بأنه لا يلزم من عدم استدلالهم بالحديث عدم صحّة الاستدلال به.

و الصواب جواز الاحتجاج بالحديث للنحوى فى ضبط ألفاظه، و يلحق به ما روى عن الصحابة و أهل البيت، كما صنع الشارح المحقق<sup>١</sup>.

ثم قال نقلاً عن الدمامينى فى الردّ على من لا يحتجّ بالحديث فى اللغة:

١- خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب (عبدالقادر بن عمر البغدادي) ج ١، ص ٣٢. (السنة قبل

و قد ردّ هذا المذهب الذي ذهبوا إليه البدرُ الدّماميني في شرح التّسهيل  
- والله درّه - فإنّه قد أجاد في الردّ، قال:

”قد أكثر المصنّف من الاستدلال بالأحاديث النبويّة؛ و سنّع أبوحيان عليه و  
قال: إنّ ما استند إليه من ذلك لا يتمُّ له، لتطرق احتمال الرواية بالمعنى، فلا يوثق  
بأنّ ذلك المحتجّ به لفظه صلى الله عليه (و آله) و سلّم، حتّى تقوم به الحجّة. و  
قد أجرين ذلك لبعض مشايخنا، فصوّب رأى ابن مالك فيما فعله؛ بناءً على أنّ  
اليقين ليس بمطلوب في هذا الباب، و إنّما المطلوب غلبة الظنّ الذي هو مناط  
الأحكام الشرعيّة، و كذا ما يتوقّف عليه من نقل مفردات الألفاظ و قوانين  
الإعراب، فالظنّ في ذلك كلّه كافٍ. و لا يخفى أنّه يغلب على الظنّ أنّ ذلك  
المنقول المحتجّ به لم يبدّل؛ لأنّ الأصل عدم التبدّل، و لاسيّما أنّ التّشديد في  
الضّبط و التّحرّي<sup>١</sup> في نقل الأحاديث شائع بين النّقلّة و المحدثين.“<sup>٢</sup>

### [ شدّت اهتمام برخی صحابه بر حفظ و تدوين احاديث ]

صفحه ١٤٤: فما كان منهم إلا أن أكبوا على دراستها و السؤال عنها، و البحث  
عن الحديث عند حفظه. و يكفيننا مثلاً لهذا ما كان يفعله ابن عبّاس بعد وفاة رسول  
الله صلى الله عليه (و آله) و سلّم، فقد روى عكرمة من ابن عبّاس أنّه قال:  
”لما قبض رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلّم قلت لرجل من الأنصار:  
هلمّ فلنساءل أصحاب رسول الله، فإنّهم اليوم كثير؛ قال: و اعجباً لك يا ابن عبّاس!  
أترى الناس يفتقرون إليك، و في الناس من أصحاب رسول الله من فيهم؟! قال:

١- التّحرّي و التّوخّي: القصد و الاجتهاد في الطلب. (محقّق)

٢- خزائن الأدب و لب لباب لسان العرب (عبدالقادر بن عمر البغدادي) ج ١، ص ٣٦. (السنة قبل  
التدوين)



فترك ذلك، و أقبلتُ أنا أسأل أصحابَ رسول الله عن الحديث؛ فإنه كان يبلغني الحديث عن الرجل، فأتى بابه و هو قائل،<sup>۱</sup> فأتوسدُ رداي على بابه، تُسفى الریح علی من التراب، فيخرجُ فيقول: يا بن عم رسول الله! ما جاء بك؟ ألا أرسلتَ إلي فأتيك؟! فأقول: أنا أحق أن آتیک، فأسأله عن الحديث.<sup>۲</sup>»

### [روایت کردن صحابه از یکدیگر قبل و بعد از حیات رسول خدا]

صفحه ۱۴۶: «[و قد روى بعض الصحابة عن بعض كثيرًا سواء في حياته عليه الصلاة والسلام أو بعد وفاته؛] من ذلك رواية الفاروق عمر عن الصديق عن رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم حديث: "لا نورث ما تركناه صدقة"؛ و هو حديثٌ صحيح أخرجه مسلم.<sup>۳</sup>

... و رواية أبي بكر عن بلال -رضي الله عنهما- قال: قال النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم: "يا بلال! أصبحوا بالصبح فإنه خير لكم."<sup>۴</sup>

روایات بلال و ابي ذر و علي بن ابي طالب عليه السلام في لزوم التحديث

### و مُذاكرته

صفحه ۱۴۷: «و كان أبو ذرٍّ مثلاً رائعاً لنشر الحق و تبليغ سنة رسول الله صلى

۱- أي و هو في نوم الظهيرة؛ من القيلولة و القائلة. (السنة قبل التدوين)

۲- الجامع لأخلاق الرأوي و آداب السامع، ص ۲۴: آ و انظر، ص ۲۴: ب منه؛ و تذكرة الحفاظ،

ج ۱، ص ۳۸. (السنة قبل التدوين)

۳- جهت اطلاع پیرامون ساختگی بودن این کلام به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۵؛ و ج ۱۷، ص ۴۰۳ مراجعه شود. (محقق)

الله عليه (و آله) و سلم؛ يروى عنه أنه قال: "لَوْ وَصَعْتُمْ الصَّمَامَةَ (السَّيْفَ الصَّارِمَ) عَلَى هَذِهِ - وَ أَشَارَ إِلَى قَفَاهُ - ثُمَّ ظَنَنْتُ أَنِّي أَنْفَذَ كَلِمَةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آله) وَ سَلَّمَ قَبْلَ أَنْ تُجَيِّزُوا عَلَيَّ لِأَنْفَذْتُهَا."<sup>١</sup>

و قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب: "تَزَاوَرُوا وَ تَذَاكُرُوا الْحَدِيثَ، فَإِنَّكُمْ إِلَّا تَفْعَلُوا يَدْرُسُ."<sup>٢</sup>

### [ شدتِ اهتمام بر حفظ و نشر حدیث و حکایتی در این رابطه ]

صفحه ١٤٩: «و اشتهرت بين العلماء عبارة "تذاكروا الحديث فإن الحديث يبيح الحديث."»

صفحه ١٥٠، تعليقه ١: «روى سفيان بن عيينة، قال: كان أبي صيرفياً بالكوفة، فركبه الدّين، فحَمَلْنَا إِلَى مَكَّةَ، فَلَمَّا رَحْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ لِصَلَاةِ الظُّهْرِ وَ صَرْتُ إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ إِذَا شَيْخٌ عَلَى حِمَارٍ، فَقَالَ لِي: "يَا غُلَامُ! أَمْسِكْ عَلَيَّ هَذَا الْحِمَارَ، حَتَّى أَدْخُلَ الْمَسْجِدَ فَأَرْكَعَ."»

فقلت: "ما أنا بفاعلٍ أو مُحَدِّثِي!"

قال: "و ما تصنعُ بالحديثِ؟!"

و استصعَرَنِي، فقلتُ: "حدّثني!"

فقال: "حدّثني جابر بن عبد الله، و حدّثنا ابن عباس؛ فحدّثني بشمانية أحاديثَ.

فأمسكتُ حماره، و جعلتُ أحمقُظ ما حدّثني به، فلما صلّى و خرج قال: "ما

١- فتح الباري، ج ١، ص ١٧٠. (السنة قبل التدوين)

٢- شرف أصحاب الحديث ص ٦٩. و انظر أيضاً، معرفة علوم الحديث ص ٦٠ و ١٤١. (السنة قبل التدوين)

نفعك ما حدثتُك به، حَبَسْتَنِي؟!“

فقلت: ”حَدَّثْتَنِي بِكَذَا و حَدَّثْتَنِي بِكَذَا“؛ فرددتُ عليه جميع ما حَدَّثْتَنِي به.

فقال: ”بَارَكَ اللهُ فِيكَ! تعالَ غداً إلى المجلس“، فإذا هو عمرو بن دينار (٤٨ -

١٢٦ هـ).

أنظر المحدث الفاصل (مخطوطة دمشق) صفحة ١٦: ب - ١٧: آ ج ١.

في الكوفة أربعة آلاف رجل يطلبون الحديث؛ والأعمش يجمع الصبيان

ويحدثهم

• صفحہ ١٥٠: «قال أنس بن سيرين: ”قدمت الكوفة قبل الجماجم، فرأيت بها

أربعة آلاف يطلبون الحديث.“<sup>١</sup> و في رواية زاد فقال: ”و أربع مائة قد فقَّهوا.“<sup>٢</sup>

• صفحہ ١٥٢: «و اعتنوا عنايةً عظيمةً بالنَّشء الجدید، فترى إسماعيلَ بن رجاء

(من أقران الأعمش) يجمع الصبيان ويحدثهم.<sup>٣</sup> و مرَّ رجلٌ بالأعمش (سليمان بن مهران)

و هو يُحدِّثُ، فقال له: ”تُحدِّثُ هؤلاء الصبيان؟!“ فقال الأعمش: ”هؤلاء الصبيانُ

يَحْفَظُونَ عَلَيْكَ دِينَكَ.“<sup>٤</sup>»

١- المحدث الفاصل بين الراوى والداعى، ٨١: آ و كانت دَيْرُ الجماجم وقعة مشهورة بين الحجاج

و عبدالرحمن بن الأشعث سنة (٨٢ هـ)، و فيها قتلُ عبدالرحمن بن الأشعث و كثير من القراء. أنظر

تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ١٥٧. و دَيْرُ الجماجم بظاهر الكوفة على سبعة فراسخ منها على الطرف البرّ

للسالك إلى البصرة: معجم البلدان، ج ٤، ص ١٣١. (السنة قبل التدوين)

٢- المحدث الفاصل بين الراوى والداعى، ص ١٣٥: ب. (السنة قبل التدوين)

٣- انظر كتاب العلم لزهير بن حرب، ص ١٩٠. (السنة قبل التدوين)

٤- شرف أصحاب الحديث، ص ٨٩: أ؛ و انظر المحدث الفاصل بين الراوى والداعى (نسخة

دمشق) ج ١، ص ١٥. (السنة قبل التدوين)

عدم جواز التّحديث لغير أهله. قال الأعمش: لا تنثروا اللؤلؤ على

### أظلاف الخنازير

صفحة ١٥٣: «يُروى عن ابن مسعود، أنّه قال: "إنّ الرّجل لِيُحدّث بالحديث فيسمعه من لا يبلغ عقله فهم ذلك الحديث، فيكون عليه فتنة."<sup>١</sup>

و في رواية عنه: "ما أنت محدّث قومًا حديثًا لا تبلغه عقولهم إلا كان فتنةً لبعضهم."<sup>٢</sup>

و عن حماد بن زيد قال: "قال أيوب: لا تُحدّثوا النّاس بما لا يعلمون، فتضروهم."<sup>٣</sup>

و كان الأعمش يرى أن إضاعة الحديث، التّحديث به عند غير أهله،<sup>٤</sup> و كثيرًا ما كان يقول: "لا تنثروا اللؤلؤ على أظلاف الخنازير" يعني الحديث.<sup>٥</sup> أي لا تحدّثوا الحديث لغير أهله.»

صفحة ١٥٤: «و رأى الأعمش شعبة بن الحجّاج يُحدّث قومًا، فقال له: "ويحك يا شعبة! تعلق الدرّ في أعناق الخنازير؟!!"<sup>٦</sup>»

١- الجامع لأخلاق الرّواي و آداب السّامع، ص ١٢٩: ب. (السّنة قبل التّدوين)

٢- تذكرة الحفّاظ، ج ١، ص ١٥؛ و روى نحو هذا عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة، انظر المحدث

الفاصل بين الرّواي و الداعي، ص ١٤٣: ب. (السّنة قبل التّدوين)

٣- الجامع لأخلاق الرّواي و آداب السّامع، ص ١٢٩: ب. (السّنة قبل التّدوين)

٤- المحدث الفاصل بين الرّواي و الداعي، ص ١٤١: آ. (السّنة قبل التّدوين)

٥- المحدث الفاصل بين الرّواي و الداعي، ص ١٤١: آ. (السّنة قبل التّدوين)

٦- المحدث الفاصل بين الرّواي و الداعي، ص ١٤٢: آ. (السّنة قبل التّدوين)

## دأبُ العلماء قديماً، تفتيشُ الطلاب عن عقيدتهم ثمّ تعليمهم

[صفحة ١٥٤]: «وَأَخْتَمُ هَذِهِ الْفَقْرَةَ بِذِكْرِ شَيْءٍ مِنْ أَسَالِيبِ الْحِيْطَةِ، الَّتِي كَانَ يَفْعَلُهَا زَائِدَةُ بْنُ قَدَامَةَ<sup>١</sup> مَعَ مَنْ يَأْتِيهِ طَالِبًا الْحَدِيثَ، حِرْصًا مِنْهُ عَلَى صِيَانَةِ السُّنَّةِ الْمَطْهَّرَةِ وَحِفْظِهَا.

رَوَى عَمْرُو بْنُ الْمَهَلَّبِ الْأَزْدِيُّ قَالَ:

«كَانَ زَائِدَةُ لَا يَحْدِثُ أَحَدًا حَتَّى يَمْتَحِنَهُ، فَإِنْ كَانَ غَرِيبًا، قَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ قَالَ: أَيْنَ مُصَلَّاكَ؟ وَ يَسْأَلُ كَمَا يَسْأَلُ الْقَاضِي عَنِ الْبَيْتَةِ. فَاذَا قَالَ لَهُ، سَأَلَ عَنْهُ؛ فَإِنْ كَانَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ قَالَ: لَا تَعُودَنَّ إِلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، فَإِنْ بَلَغَهُ خَيْرٌ أَدْنَاهُ وَ حَدَّثَهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ! لِمَ تَفْعَلُ هَذَا؟! قَالَ: أَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْعِلْمُ عِنْدَهُمْ، فَيَصِيرُوا أُمَّةً يُحْتَاجُ إِلَيْهِمْ، فَيُبَدِّلُوا كَيْفَ شَاءُوا.»<sup>٢</sup>

[ لا ينبغي أن يطلب المرء الحديث إلا بعد قراءة القرآن و حفظه كُله أو اكثره ]

صفحة ١٥٥: «طلب الحديث بعد القرآن الكريم:

من البدهي أن يهتم المسلمون بكتاب الله تعالى و حفظه و دراسته و تلاوته و فهمه و تفسيره. و قد أجمع المحدثون على أنه لا ينبغي أن يطلب المرء الحديث إلا بعد قراءة القرآن و حفظه كُله أو أكثره، ثم يبدأ سماع الحديث و كتابته عن الشيوخ. و كان كثيرٌ من المحدثين لا يقبلون الطلاب في حلقاتهم إلا إذا وثقوا من دراستهم القرآن الكريم و حفظ بعضه على الأقل؛ و في هذا قال حفص بن غياث:

١- انظر ترجمته في تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٩٤ و هو إمام حجة توفي سنة ١٦١ هـ. (السنة قبل التدوين)

٢- المحدث الفاصل بين الراوي و الداعي، ص ١٤٢: ب. (السنة قبل التدوين)

أتيت الأعمش فقلت: حدثني!

قال: أحمفظُ القرآن؟

قلت: لا.

قال: اذهب فاحفظ القرآن، ثم هلمَّ أحدثك.

قال: فذهبتُ فحفظت القرآن، ثم جئتُه، فاستقرَّأني، فقرأتُه، فحدثني.<sup>١</sup>

### [ حدثوا الناس بما يعرفون و دعوا ما ينكرون ]

صفحه ١٥٦: «و في هذا يُروى عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب: "حدثوا

الناس بما يعرفون، و دعوا ما ينكرون! أتحبون أن يكذب الله و رسوله."<sup>٢</sup>

قال الإمام الذهبي: "فقد زجر الإمام عليّ رضى الله عنه عن رواية المنكر، و

حثّ على التحديث بالمشهور. و هذا أصل كبير في الكفّ عن بثّ الأشياء الواهية و

المنكرة من الأحاديث في الفضائل و العقائد و الرقائق؛ و لا سبيل إلى معرفة هذا من

هذا إلا بالإمعان في معرفة الرجال.<sup>٣</sup>»

### اهتمام الصحابة و التابعين بإعظام الحديث

صفحه ١٥٨: «عن الأعمش، عن ضرار بن مروة، قال: "كانوا يكرهون أن

يحدثوا عن رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم و هم على غير وضوء.<sup>٤</sup> و كان

١- المحدث الفاضل، نسخة دمشق، ج ١، ص ١٩. (السنة قبل التدوين)

٢- تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٢ و ١٣؛ و فتح الباري، ج ١، ص ٢٣٥. (السنة قبل التدوين)

٣- تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٢ و ١٣. (السنة قبل التدوين)

٤- جامع بيان العلم و فضله، ج ٢، ص ١٩٨؛ و المحدث الفاضل بين الراوى و الداعى، ص ١٤٧: أ.

(السنة قبل التدوين)

الأعمش إذا أراد أن يُحدِّث وهو على غير وضوءٍ تيمم<sup>١</sup>.  
 وقال قتادة: "لقد كان يستحبُّ أن لا تقرأ الأحاديث التي عن رسول الله صلَّى الله عليه (وآله) وسلَّم إلا على طهورٍ. - وفي رواية: إلا على وضوء."<sup>٢</sup> وروى هذا عن كثير من العلماء.

ويذكر سعيد بن المسيَّب - وهو على فراش المرض - حديثاً عن رسول الله صلَّى الله عليه (وآله) وسلَّم، فيقول: "أجلسوني! فإنِّي أكره أن أُحدِّث حديث رسول الله صلَّى الله عليه (وآله) وسلَّم وأنا مُضطَّجِعٌ."<sup>٣</sup>

### الواردين على الكوفة من الصحابة والتابعين وتعليمهم الناس الحديث

صفحة ١٦٧: «الكوفة: ... فقد هبَّت الكوفة ثلاثمائة من أصحاب الشجرة، و سبعون من أهل بدر،<sup>٤</sup> من أشهرهم: عليُّ بن أبي طالب، و سعد بن أبي وقاص، و سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل، و عبدالله بن مسعود وغيرهم.<sup>٥</sup>  
 و كان لعبدالله بن مسلم أثرٌ كبير في رفع اسم الكوفة، لما بدَّله في سبيل تعليم أبنائها، و قد تخرَّج في هذه المدرسة كبار التابعين الذين حفَظوا الشريعة و حافظوا على السنَّة المطهَّرة، فقد كان في الكوفة ستون شيخاً من أصحاب عبدالله بن مسعود.»

١- جامع بيان العلم وفضله، ج ٢، ص ١٩٩. (السنَّة قبل التدوين)

٢- جامع بيان العلم وفضله، ج ٢، ص ١٩٩. (السنَّة قبل التدوين)

٣- جامع بيان العلم وفضله، ج ٢، ص ١٩٩. (السنَّة قبل التدوين)

٤- انظر طبقات ابن سعد، ج ٦، ص ٤. (السنَّة قبل التدوين)

٥- انظر معرفة علوم الحديث، ص ١٩١. (السنَّة قبل التدوين)

## [فتح أفريقيا به دست جنود اسلام]

صفحه ١٧١: «المغرب و الأندلس: كان عمرو بن العاص قد وصل إلى بَرَقَة و طرابلس سنة (٢١ هـ) في عهد عمر بن الخطاب؛ فاستأذن عمرو الخليفة بفتح أفريقيّة فلم يَأْذَن له، فاستجاب لأمر أمير المؤمنين و عاد إلى مصر. فكان عمرو و أصحابه أوّل المسلمين الذين دخلوا أطراف المغرب.

و عندما تَوَلَّى عثمان -رضى الله عنه- الخلافة، أذن لأمير مصر (عبدالله بن سعد بن أبي سرح) بغزو أفريقيّة - و كان ذلك سنة (٢٥ هـ) - ثمّ أمده بجيش من المدينة فيه جماعة من الصّحابة (منهم: عبدالله بن عباس، و عبدالله بن عمرو بن العاص، و عبدالله بن جعفر، و الحسن و الحسين، و عبدالله بن الزبير)، و لقيهم عقبه بن نافع بَبْرَقَة، فتابعوا فتح البلاد.<sup>١</sup>

ثمّ خرج لفتح المغرب معاوية بن خديج سنة (٣٤ هـ)، و كان في غزاته هذه جماعة من المهاجرين و الأنصار.<sup>٢</sup>

اهتمام أصحاب الحديث بحفظ الحديث ولو بالسفر إلى أماكن بعيدة و

## مدائن أخرى

صفحه ١٧٣: «اليمن: كان رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم قد وجّه معاذ بن جبل و أباموسى الأشعريّ إلى اليمن، كما نزل غيرهما من الصّحابة فيها. و تخرّج في اليمن علماء من ألمع التابعين، منهم: همام، و وهب بن منبه، و طاوس و ابنه،

١- انظر الاستقصا لأخبار دول المغرب الأقصى، ج ١، ص ٦٧ الى ٧٠. (السنة قبل التدوين)

٢- فتوح مصر و أخبارها لابن عبدالحكم، ص ١٩٣. (السنة قبل التدوين)



ثم معمر بن راشد، ثم عبدالرزاق بن همام وأصحابه. ١»

## سفر أبي أيوب و جابر الأنصاريين إلى مدائن بعيدة لاستماع حديث واحد

صفحة ١٧٦: «و مما يُروى في رحلة الصحابة ما حدث به عطاء بن أبي رباح قال:

خرج أبوأيوب الأنصاري إلى عقبة بن عامر، يسأله عن حديث سمعه من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، و لم يبق أحد سمعه من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم غيره و غير عقبة. فلما قدم إلى منزل مسلمة بن مخلد الأنصاري - و هو أمير مصر - فأخبره، فعجل عليه، فخرج إليه فعانقه، ثم قال له: "ما جاء بك يا أباأيوب؟!"

فقال: "حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، و لم يبق أحد سمعه من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم غيري و غير عقبة، فابعت من يدُلُّني إلى منزله!"

قال: فبعت معه من يدُّله على منزل عقبة، فأخبر عقبة، فعجل فخرج إليه فعانقه، فقال: "ما جاء بك يا أباأيوب؟!"

فقال: "حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، و لم يبق أحد سمعه من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم غيري و غيرك، في ستر المؤمن."

قال عقبة: نعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول: "من ستر مؤمناً في الدنيا على خزية<sup>٢</sup> ستره الله يوم القيامة." فقال له أبوأيوب: "صدقت!"

١- انظر الإعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، ص ١٣٩ و ١٤٠. (السنة قبل التدوين)

٢- الخزية: هو الشيء الذي يُستحيا منه. و انظر لسان العرب، ج ١٨، ص ٢٤٧. (السنة قبل التدوين)

ثم انصرف أبوأيوب إلى راحلته، فركبها راجعاً إلى المدينة، فما أدركته جائزاً  
 مَسَلَمَةَ بن مَخْلَدٍ إِلَّا بعريشِ مصر.<sup>١</sup>  
 لقد خَشِيَ أبوأيوب أن يكون نَبِيَّ شَيْئاً من حديث «سِرِّ المؤمن»، فأحَبَّ  
 أن يتأكَّد من ذلك، و يَتَبَّعَ من صحَّة ما يُحْفَظُه عن الرِّسول الكريِّم، فَرَحَلَ من  
 الحجاز إلى مصر، يقطعُ الفياض و القفار في سبيل ذلك!  
 و عن ابن عقيل أن جابر بن عبد الله حدثه: أنه بلغه حديثٌ عن رجل من  
 أصحاب النبي صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم، قال:

فابتعتُ بعيراً، فشدَّدتُ إليه رَحلي شهرًا حتَّى قَدِمْتُ الشَّام، فإذا عبدُالله بن  
 أنيس، فبعثتُ إليه أن جابراً بالبَّاب، فرجع الرِّسولُ فقال: جابِر بن عبد الله؟!  
 فقلتُ: نعم، فخرَج فاعتنَّقني.

قلت: حديثٌ بلغني لم أسمعُه، خَشِيتُ أن أموتَ أو تموتَ!  
 قال: سمعتُ النبي صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم يقول: "يُحْشِرُ اللهُ العبادَ - أو  
 النَّاسَ - عُراءَ، غُرلاً، بُهَّاءً."  
 قلنا: ما بُهَّاءٌ؟

قال: "ليس معهم شيءٌ، فيناديهم بصوتٍ يسمعه من بعد - أَحَسْبُهُ قال: كما  
 يسمعه من قُرب - : أنا المَلِكُ! لا ينبغي لأحدٍ من أهل الجنة [أن] يدخلَ  
 الجنةَ و أحدٌ من أهل النَّارِ يطلُّه بمَظلمةٍ؛ و لا ينبغي لأحدٍ من أهل النَّارِ [أن]  
 يدخلَ النَّارَ و أحدٌ من أهل الجنة يطلُّه بمَظلمةٍ."

١- معرفة علوم الحديث، ص ٨؛ و جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٩٣ و ٩٤؛ و ذكره زهير بن  
 حرب في كتابه العلم عن رجل و لم يذكر أباأيوب الأنصاري، انظر، ص ١٨٧: ب، كما ذكر الخطيب  
 مثله في الجامع لأخلاق الرأوي، ص ١٦٨: ب - ١٦٩: أ. (السنة قبل التدوين)

٢- غرلاً: جمع «أغرل» و هو الذي لم يختن. (السنة قبل التدوين)

قلت: و كيف؟! و إني أتى الله عرأةً بهما؟

قال: "بالحسنات و السيئات."<sup>۱</sup>

### [احادیث نبوی در فضیلت علم و عالم]

صفحه ۱۸۰: «...قال: فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم

يقول:

"مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لَطَالِبِ الْعِلْمِ؛ وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، حَتَّى الْحَيَاتَانُ فِي الْمَاءِ؛ وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ."<sup>۲</sup>

اشتهر العراق بدار الضرب، لكثرة ضربهم الأحاديث كضرب الدنانير

صفحه ۱۹۴: «و قد اشتهرت العراق بالوضع حتى سُميت "دار الضرب"،

تُضْرَبُ فِيهَا الْأَحَادِيثُ كَمَا تُضْرَبُ الدَّرَاهِمُ. وَ كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَتَوَقَّونَ أَحَادِيثَهُمْ، وَ كَانَ مَالِكٌ يَقُولُ: "نَزَّلُوا أَحَادِيثَ أَهْلِ الْعِرَاقِ مَنْزِلَةَ أَحَادِيثِ أَهْلِ الْكِتَابِ: لَا تُصَدِّقُوهُمْ وَ لَا تَكْذِبُوهُمْ."

و قال له عبدالرحمن بن مهدي: "يا أبا عبد الله! سمعنا في بلدكم (المدينة)

۱- الأدب المفرد، ص ۳۳۷؛ و جامع بيان العلم و فضله، ج ۱، ص ۹۳؛ و الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع، ص ۱۶۸: ب. (السنة قبل التدوين)

۲- سنن البيهقي، ج ۱، ص ۸۱؛ و الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۱۲، و قد رواه ابن ماجه في سننه، ج ۱، ص ۸۱. (السنة قبل التدوين)

أربع مائة حديث في أربعين يوماً، ونحن (أى في العراق) في يومٍ واحدٍ نسمع هذا كله! فقال له: "يا عبدالرحمن! من أين لنا دارُ الضَّربِ التي عندكم؟! دار الضَّربِ تضربون بالليل وتنفقون بالنهار."<sup>١</sup>

وقال ابن شهاب: "يُخْرَجُ الحديث من عندنا شبرًا وَيَعُودُ في العراق ذراعًا."<sup>٢</sup>  
وقال عبدالله بن عمرو بن العاص لجماعة من أهل العراق جاؤوا يسألونه أن يحدثهم: "إنَّ من أهل العراق قومًا يكذبون ويكذبون ويسخرون."<sup>٣</sup>

### كثرة اختلاف الحديث و وضعه لكل من الطائفتين خلاف الآخر

صفحه ١٩٥: «قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة: "إنَّ أصل الأكاذيب في أحاديث الفضائل، كان من جهة الشيعة؛ فإتَّهم وضعوا في مبدأ الأمر أحاديثَ مختلفة في صاحبهم، حملهم على وضعها عداوةً خصومهم. فلما رأت البكرية ما صنعت الشيعة، وضعت لصاحبها أحاديثَ في مقابلة هذه الأحاديث."<sup>٤</sup>»

أهل البيت مع عظيمهم في الورع والتقى والصفاء أرفع كثيرًا من أن

يُكذَّبوا على رسول الله

[صفحه ١٩٥]: «وَمَا يُؤَسِّفُ لَهُ أَنْ بَعْضُ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ وَأَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ، اتَّخَذُوا

١- المنتقى من منهاج السنة، ص ٨٨، ثم قال ابن تيمية بعد هذا: «و مع هذا إنه كان في الكوفة و غيرها من الثقات الأكابر كثير.» (السنة قبل التدوين)  
٢- ضحى الإسلام، ج ٢، ص ١٥٢. (السنة قبل التدوين)  
٣- طبقات ابن سعد، ج ٤، ص ١٣. (السنة قبل التدوين)  
٤- شرح نهج البلاغة، ج ٣، ص ٢٦، طبع ٢٠ جلدی، ج ١١، ص ٤٨.

التشيع سِتارًا لتحقيق أهوائهم و الوصول إلى مآربهم؛ فكان كثيرٌ من الفتن يقوم باسمهم. فنكَب أهل البيت نكباتٍ متوالية، ذهب صَحِيَّتُهَا خَيْرُهُ أبناء أمير المؤمنين على -رضى الله عنه- و أحفاده، و سَجَّل لهم التاريخ مآسى تنفطر لها القلوب و تقشعرُّ لها الأبدان. كلُّ ذلك بسبب استغلال أعداء الدين اسم أهل البيت، و هؤلاء المستغلون هم الذين وضعوا الأحاديث فى سبيل تأييد حركاتهم و شجّعوا على وضعها.<sup>١</sup>

و إنَّا لا نتصوّر قطُّ أن يوافق الحسنُ أو الحسين أو محمَّد بن الحنفية أو جعفر الصادق أو زيد بن عليٍّ و غيرهم من أهل البيت على الكذب على رسول الله جدِّهم و هم على جانبٍ عظيم من الورع و التقى و الصفاء، و إنَّ أهل البيت لأرفعُ بكثيرٍ من أن يكذبوا على رسول الله صلَّى الله عليه (وآله) و سلَّم.

لهذا أحببتُ أن أُبيِّن من أوَّل هذا البحث أن أهل البيت بُراءٌ من هذا كلِّه، و إنَّما حمَل إثمَ الوضع باسمهم من لفَّ حولهم من شيعتهم، و كثر الوضع، و أساءوا إلى إمامهم على رضى الله عنه أكثرَ ممَّا أحسنوا إليه بذلك.

قال أبو الفرج بن الجوزي: "فضائل على الصَّحيحة كثيرة، غير أن الرافضة لا تقنع، فوضعت له ما يصعُّ لا ما يرفع."<sup>٢</sup>

١- من هذا ما روى عن أبي أنس الحراني قال:

«قال المختار (الثقفي) لرجل من أصحاب الحديث: "صع لي حديثاً عن النبي صلَّى الله عليه (وآله) و سلَّم أنه كائن بعده خليفةً مطالباً له بعتره وُلده، و هذه عشرة آلاف درهم و خلعة و مركوب و خادم." فقال له الرجل: "أما عن النبي صلَّى الله عليه (وآله) و سلَّم فلا، ولكن اختر من شئت من الصحابة، و حطَّ لي من الثمن ما شئت، قال: عن النبي صلَّى الله عليه و آله و سلَّم أو كدَّ، و العذاب عليه أشدَّ."»

انظر اللآلئ المصنوعة، ج ٢، ص ٢٤٨، نقله عن ابن الجوزي. (السنة قبل التدوين)

٢- الممتقى من منهاج الاعتدال، ص ٤٨٠. (السنة قبل التدوين)

كثرة وضع الأحاديث بلغت إلى حدِّ يُعرف جماعةً مخصوصون بأسامٍ خاصّة

[صفحة ١٩٦]: «و قد كثر الوضع منهم حتّى أساءوا إلى سُمعة العراق، و أصبح أهل المدينة يتوقّفون حديثهم، و ”صار الأمر يشته على من لا يميّز بين هذا و هذا، بمنزلة الرّجل الغريب إذا دخل إلى بلدٍ نصفُ أهله كذّابون خوّانون، فإنّه يجترس منهم حتّى يعرف الصدوق الثّقة...“<sup>١</sup>

و قال أحد أصحاب عليّ رضی الله عنه: ”قاتلهم الله! أيّ علمٍ أفسدوا!“<sup>٢</sup>  
و قال عامرُ الشعبي: ”ما كُذِبَ عليّ أحدٍ في هذه الأُمّة ما كُذِبَ عليّ عليّ رضی الله عنه.“<sup>٣</sup>

و يقول ابن تيميّة: ”و كُذِبَ الرّافضة ممّا يُضربُ به المثل.“<sup>٤</sup>  
و قال ابن المبارك: ”الدينُ لأهل الحديث، و الكلامُ و الحيلُ لأهل الرّأى، و الكذب للرّافضة.“<sup>٥</sup> و ”سئل مالكٌ - رضی الله عنه - عن الرّافضة، فقال: لا تكلمهم و لا ترو عنهم، فإنّهم يكذبون.“<sup>٦</sup>

و قال الشّافعي: ”لم أر أحدًا أشهدَ بالزور من الرّافضة.“<sup>٧</sup>  
و قال يزيد بن هارون: ”يكتب عن كلِّ مبتدع - إذا لم يكن داعية - إلا الرّافضة،

١- المرجع السابق، ص ٨٨. (السّنة قبل التدوين)

٢- صحيح مسلم بشرح النّوى، ج ١، ص ٨٣. (السّنة قبل التدوين)

٣- تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧٧. (السّنة قبل التدوين)

٤- المنتقى من منهاج الاعتدال، ص ٤٨٠. (السّنة قبل التدوين)

٥- المنتقى من منهاج الاعتدال، ص ٤٨٠. (السّنة قبل التدوين)

٦- المنتقى من منهاج الاعتدال، ص ٢١؛ و انظر الكفاية، ص ١٢٦. (السّنة قبل التدوين)

٧- المنتقى من منهاج الاعتدال، ص ٢١؛ و انظر الكفاية، ص ١٢٦. (السّنة قبل التدوين)

فإنّهم يكذبون<sup>۱</sup>.”

و قال حمّاد بن سلمة: ”حدّثنی شیخ لهم تاب - یعنی الرافضة - قال: كنا إذا اجتمعنا، فاستحسننا شيئاً جعلناه حديثاً<sup>۲</sup>.”

جميع الأحاديث الواردة في كتاب السنّة قبل التدوين، و توهم مؤلفه أنّها موضوعة و مختلقة في حقّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام من ناحية الشيعة، صحيحة مستفيضة متواترة؛ راجع كتابنا: الإمام شناسی و كتاب العدير للعلامة الأميني (قدّه)

[صفحه ۱۹۷]: «و قد صنع الشيعة أحاديث كثيرة، و حرّفوا بعض الأحاديث حسب أهوائهم و فرّقهم التي كانت تزداد يوماً بعد يوم، فوضّعوا أحاديث في مناقب عليّ - رضی الله عنه - و أخرى وضعوا في مثالب معاوية و الأمويين، و كتّبت الموضوعات مملوءة بأكاذيبهم، و سنذكر بعض ما وضعوا على سبيل المثال، و نبين أثره في الأحزاب المعادية لهم.

و كان يهّم الشيعة إثبات وصية الرسول صلّى الله عليه (و آله) لعليّ بالخلافة من بعده، فوضعوا كثيراً من الأحاديث في هذا، منها:

”وصيّي و موضع سرّي و خليفتي في أهلي و خير من أخلف بعدي، عليّ.“<sup>۳</sup>

۱- المنتقى من منهاج الاعتدال، ص ۲۲؛ و انظر الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۲۸ قسم ۱. (السنّة قبل التدوين)

۲- الجامع لأخلاق الرّأوي و آداب السامع، ص ۱۸: ب؛ و اللآلي المصنوعة، ج ۲، ص ۲۴۸. (السنّة قبل التدوين)

۳- الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعية، ص ۳۶۹. (السنّة قبل التدوين)

و"يا علي، أَخْصُكُ بِالنَّبَوَّةِ وِ لَانَبِيِّ بَعْدِي."<sup>١</sup>

و"إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ وَارِثًا، وَإِنَّ وَصِيِّي وَ وَارِثِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ."<sup>٢</sup>

و حديث "لَمَّا أَنْ عَرَجَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ أَرَاهُ اللَّهُ مِنَ الْعَجَائِبِ فِي كُلِّ سَمَاءٍ. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَعَلَ يَحْدُثُ النَّاسَ مِنْ عَجَائِبِ رَبِّهِ، وَ كَذَّبَهُ مَنْ كَذَّبَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَ صَدَّقَهُ مِنْ صَدَقَهُ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ انْقَضَ نَجْمٌ مِنَ السَّمَاءِ، فَقَالَ النَّبِيُّ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ: "فِي دَارٍ مِنْ وَقَعِ هَذَا النَّجْمُ فَهُوَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي." وَ طَلَبُوا ذَلِكَ النَّجْمَ فَوَجَدُوهُ فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَقَالَ أَهْلُ مَكَّةَ: ضَلَّ مُحَمَّدٌ وَ غَوَى، وَ هَوَى أَهْلَ بَيْتِهِ، وَ مَالَ إِلَى ابْنِ عَمَّةٍ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ ﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...﴾."<sup>٣</sup>

و حديث "خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ، وَ كُنَّا عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ ...".<sup>٤</sup>

وَ أَفْتَنَّا فِي وَضْعِ الْأَحَادِيثِ كَمَا يُحِبُّونَ وَ يَهْوُونَ؛ مِنْ ذَلِكَ:

"سَتَكُونُ فِتْنَةٌ، فَإِنْ أَدْرَكَهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِخَصْلَتَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلِيِّ ابْنِ

أَبِي طَالِبٍ ... وَ هُوَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي."<sup>٥</sup>

وَ "مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ."<sup>٦</sup>

١- اللَّالِي المصنوعة، ج ١، ص ٣٢٣. (السنة قبل التدوين)

٢- اللَّالِي المصنوعة، ج ١، ص ٣. (السنة قبل التدوين)

٣- الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعية، ص ٣٦٩؛ و انظره في المنتقى من منهاج السنة، ص ٤٢٦ و في رواية (فهو الوصي من بعدى). و اختراع اسطورة الوصي كانت من عند عبد الله بن سبأ؛ انظر هامش الصفحة ٣٠٧ من المنتقى من منهاج السنة. (السنة قبل التدوين)

٤- الفوائد المجموعة، ص ٣٤٢. (السنة قبل التدوين)

٥- الفوائد المجموعة، ص ٣٤٥. (السنة قبل التدوين)

٦- الفوائد المجموعة، ص ٣٤٧. (السنة قبل التدوين)



و"النظر إلى عليٍّ عبادة".<sup>١</sup>

و"حبُّ عليٍّ يأكل السيئات كما تأكل النار الحطب".<sup>٢</sup>

و"من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، و نوح في فهمه، و إبراهيم في حكمه، و يحيى في زهده، و موسى في بطشه، فلينظر إلى عليٍّ".<sup>٣</sup>

و"من مات و في قلبه بغضٌ لعليٍّ بن أبي طالب، فليمت يهودياً أو نصرانياً".<sup>٤</sup>

و حديث "مثلُ مثل شجرة أنا أصلها و عليٌّ فرعها، و الحسنُ و الحسينُ ثمرتها، و الشيعةُ ورقها؛ فأى شيء يخرج من الطيب إلا الطيب!"<sup>٥</sup>

و حديث "من أحبني فليحب علياً، و من أبغض علياً فقد أبغضني، و من أبغضني فقد أبغض الله، و من أبغض الله أدخله الله النار".<sup>٦</sup>

و حديث: "يا علي، إن الله غفر لك و لذريتك و لوالديك و لأهلك و لشيعتك و لمحببي شيعتك".<sup>٧</sup>

و إلى جانب هذا و وضع الشيعة أخباراً بشيعة تنال من أبي بكر و عمر و غيرهما يزعمون فيها إساءة هؤلاء الصحابة إلى عليٍّ - رضى الله عنه - و أهله؛ و في هذا يقول ابن أبي الحديد:

١- المرجع السابق، ص ٣٥٩. (السنة قبل التدوين)

٢- المرجع السابق، ص ٣٦٧. (السنة قبل التدوين)

٣- الفوائد المجموعة، ص ٣٦٧. (السنة قبل التدوين)

٤- الفوائد المجموعة، ص ٣٧٣. (السنة قبل التدوين)

٥- المرجع السابق، ص ٣٧٩. (السنة قبل التدوين)

٦- الفوائد المجموعة، ص ٣٨٣. (السنة قبل التدوين)

٧- المرجع السابق، ص ٣٨٤. (السنة قبل التدوين)

”فَأَمَّا الْأُمُورُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَهْجَنَةُ الَّتِي تَذَكُرُهَا الشَّيْعَةُ مِنْ إِسْرَالِ قُنْفُذٍ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ ... وَأَنَّ عَمَرَ صَغَطَهَا بَيْنَ الْبَابِ وَالْجِدَارِ ... وَجَعَلَ فِي عُنُقِ عَلِيٍّ حَبْلًا يُقَادُ بِهِ، فَكُلُّهُ لَا أَصْلَ لَهُ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَلَا يُثَبِّتُهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، وَلَا زَوْاهُ أَهْلَ الْحَدِيثِ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ تَنْفَرِدُ الشَّيْعَةُ بِنَقْلِهِ.“<sup>١</sup>

[مرحوم علامه طهرانی رضوان الله عليه]: ”الأحاديث الواردة في فضائل علي عليه السلام واردة في كتب العامة و مسانيدهم و لا يتقرّد بها الشيعة، و كذا أكثر مثالب أعداءه و مبغضيه؛ فما أعجب من خطأ صاحب كتاب السنة قبل التدوين!“

[نژادپرستی و تعصب های گوناگون، عاملی دیگر در وضع و جعل حدیث]

صفحه ٢٠٨: «اعتمد الأمويون في إدارة دولتهم و تسيير أمورهم على العرب خاصة، و تعصّب بعضهم للعرب و العربيّة. و ربّما نظر بعض العرب إلى المسلمين من العناصر الأخرى نظرة لا تُوافق روح الإسلام، حتّى إنّ طبقة الموالى - و هم المسلمون غير العرب - شعرت بهذه العنصريّة؛ فكانوا يُحاولون المساواة بينهم و بين العرب و انتهزوا أكثر الاضطرابات و الحركات الثوريّة، فانضمّوا إليها في سبيل تحقيق ذلك.<sup>٢</sup> و إلى جانب هذا كانوا يُبادلون العرب الاعتزاز و الفخار، فحمّلهم هذا على وضع أحاديث تُرفع من قدرهم، و تُبيّن فضائلهم.»

صفحه ٢٠٩: «و كما وُضعت أحاديث في الجنس و القبيلة و اللّغة، وُضعت أحاديث في تفضيل البلدان و الأئمة. و أُظنُّ أنّ انتقال مركز إدارة الدولة الإسلاميّة

١- شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١٥٨ و ١٥٩. (السنة قبل التدوين)

٢- انظر تاريخ الإسلام للدكتور حسن إبراهيم حسن، ج ١، ص ٣٤٢. (السنة قبل التدوين)

من بلدٍ إلى آخرٍ كان له أثرٌ بعيدٌ في دفع بعض المتعصّبين إلى وضع الأحاديث في فضائل بلدانهم أو أئمتّهم.»

### كثرة الوضّاعين للحديث رغبةً للعامة لأخذ نوالٍ منهم

صفحه ٢١١: «وكان بعض هؤلاء القصاص شحاذين يَضَعون من الحديث ما يَرِغِبُ النَّاسُ في الإحسان إليهم و العطف عليهم؛ من هذا ما رَوَى ابنُ الجوزيِّ بإسناده إلى أبي جعفر بن محمّد الطيّالسيّ، قال:

صَلَّى أَحْمَدُ بن حنبلٍ و يحيى بن معينٍ في مسجد الرِّصافة، فقام بين أيديهم قاصٌّ، فقال:

”حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بن حنبلٍ و يحيى بن معين، قالا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عن مُعَمَّرٍ، عن قُتَادَةَ، عن أَنَسٍ، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ: من قال لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ خَلَقَ اللهُ مِنْ كُلِّ كَلِمَةٍ طَيْرًا مِثْلَهُ مِنْ دَهَبٍ، و ريشُهُ من مَرْجانٍ.“  
و أخذ في قِصَّةٍ نحوًا من عشرين ورقةً. فجعل أحمدُ بن حنبلٍ يَنْظُرُ إلى يحيى بن مُعِين، و جعل يحيى بن معين يَنْظُرُ إلى أحمد، فقال له: [أنت] حَدَّثْتَهُ بهذا؟! فيقول ما سمعتُ هذا إِلاَّ السَّاعَةَ!

فلما فرغَ من قِصِّصِهِ و أخذ العِطِيَّاتِ، ثمَّ قَعَدَ يَنْتَظِرُ بَقِيَّتِهَا، قال له يحيى بن معين بيده: تعال! فجاء متوهِّمًا لنوالٍ، فقال له يحيى: من حَدَّثَكَ بهذا الحديث؟ فقال: أحمدُ بن حنبلٍ و يحيى بن معين.

فقال: أنا يحيى بن معين، و هذا أحمدُ بن حنبلٍ، ما سمعنا بهذا قطُّ في حديث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ!  
فقال: لم أزل أَسْمَعُ أَنَّ يحيى بن معينَ أَحَقُّ، ما تحقَّقْتُ هذا إِلاَّ السَّاعَةَ! كأنَّ ليس فيها يحيى بن معين و أحمدُ بن حنبلٍ غيرَكما، و قد كتبتُ عن سبعةٍ عَشَرَ أَحْمَدَ بن حنبلٍ و يحيى بن معين!!

فوضع أحمد كُمه على وجهه، وقال: دَعَهُ يقوم، فقام كالمستهزئِ بها.<sup>١</sup>  
وكان من هؤلاء القصاص المتكسبين من يحفظون أسانيد مشهورة، يُكرّرونها  
كالببغاء ويلصقون بها ما يصنعون من الأحاديث العجيبة بكل وقاحة و صفاقة وجه،  
كما فعل القاص المذكور مع أحمد بن حنبل و يحيى بن معين، و كما فعل قاص آخر  
حكى عنه أبو حاتم البستي جهله و كذبه؛ قال أبو حاتم:

”دخلت مسجداً، فقام بعد الصلاة شاباً، فقال: حدّثنا أبو خليفة: حدّثنا  
أبو الوليد عن شعبة، عن قتادة عن أنس؛ و ذكر حديثاً.  
قال أبو حاتم: فلما فرغ دَعَوْتُهُ، قلت: رأيت أبا خليفه؟  
قال: لا.

قلت: كيف تروى عنه و لم تره؟!  
فقال: إن المناقشة معنا من قلة المروءة، أنا أحفظ هذا الإسناد فكلمنا سيعت  
حديثاً ضمّمته إلى هذا الإسناد!«<sup>٢</sup>

الأحاديث الموضوعة لفضائل السور لأجل طرد الناس عن فقه أبي حنيفة

و معازي ابن إسحاق

صفحة ٢١٤: «و ممّا وضعه الصّالحون أحاديث فضائل السور. و في هذا يروى  
الحاكم بسنده إلى أبي عمّار المرزبيّ أنّه قيل لأبي عصمة نوح بن أبي مريم: ”من أين لك،  
عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القرآن سورة سورة، و ليس عند أصحاب عكرمة

١- الباعث الحثيث، ص ٩٣ و ٩٤؛ و الجامع لأخلاق الرأوي و آداب السامع، ص ١٤٩: آ- ١٤٩:  
ب؛ و تمييزاً لمرفوع عن الموضوع، ص ١٦: ب؛ و توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٧٦ و ٧٧. (السنة  
قبل التدوين)

٢- الباعث الحثيث، ص ٩٣. (السنة قبل التدوين)

هذا؟! فقال: إني رأيت الناس قد أعرَضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقهِ أبي حنيفة، و مغازى ابن إسحاق، فوضعتُ هذا الحديث حِسبةً.<sup>١</sup>  
 و قال ابن مهديّ لِمَيْسرة بن عبدربه: "من أين جئت بهذه الأحاديث: من قرأ كذا فله كذا؟! قال: وضعتها أرغب الناس فيها."<sup>٢</sup>

و قال أبو عبد الله النهاوندي لِغلام خليل - هو أحمد بن محمد بن غالب الباهليّ -: "ما هذه الرقايق التي تُحدثُ بها؟ قال: وضعتها لثُرُقِّ بها قلوبَ العامة."<sup>٣</sup>  
 و قد كان مشهورًا بزُهده حتّى عُرف بزاهد بغداد، و قد غلقت أسواق بغداد لموته،<sup>٤</sup> و حُمل في تابوتٍ إلى البصرة، و كان يحفظ علمًا كثيرًا؛ و مع هذا لم يحِمل عنه العلماءُ و بينوا أمره و أمر غيره.»

### [وضع الاحاديث لتأييد المذاهب الفقهية و الكلامية]

صفحة ٢١٦: «و من هذا ما رواه زهير بن معاوية قال:

"أخبرنا محرز أبو رجاء - و كان يرى رأى القدر فتاب منه - فقال: لا ترووا عن أحدٍ من أهل القدر شيئًا، فوالله لقد كنّا نضع الأحاديث نُدخل بها الناس في القدر نحسبُ بها، و لقد أدخلتُ [في القدر] أربعة آلافٍ من الناس. قال زهير: فقلتُ له:

١- تدريب الراوي، ص ١٨٤؛ و اللآليء المصنوعة، ج ٢، ص ٢٤٨. (السنة قبل التدوين)

٢- تدريب الراوي، ص ١٨٤؛ و اللآليء المصنوعة، ج ٢، ص ٢٤٨. (السنة قبل التدوين)

٣- ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٦ و ٦٧؛ و تدريب الراوي، ص ١٨٥؛ و اللآليء المصنوعة، ج ٢، ص ٢٤٨. (السنة قبل التدوين)

٤- كانت وفاته في رجب من سنة (٢٧٥ هـ)؛ انظر ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٧. (السنة قبل التدوين)

كيف تصنع بمن أدخلتهم؟! قال: ها أنا ذا أخرجهم الأوّل فالأوّل.<sup>١</sup>»

حديث: «لا سبق إلا في نصلٍ أو خُفٍّ أو حافرٍ أو جناحٍ» موضوعٌ، لِرغبة المهدى إلى اللّعب بالحمام

[صفحة ٢١٦]: «التقرّب من الحكّام و أسبابٌ أخرى:

لم يذكر أحدٌ - فيما اطلعتُ - أنّ أحدًا من رجالِ الحديث أو غيرهم تقرب من خلفاء بنى أميّة و أمرائهم بوضع ما يرضى ميوّلهم من الحديث؛ اللهم إلا ما اتهم به الشيعةُ بعض الصحابة و التابعين في ذلك، و قد ردّدنا هذا في الفصل الثّاني من «أبي هريرة». و طبعي أنّ يتقرّب بعضُ المرائين إلى الطبقة الحاكمة بوضع ما يرضيهم من الحديث، و قد حدّث هذا فعلاً في عهد العبّاسيين، فقد أسند الحاكمُ "عن هارون بن أبي عبيدالله عن أبيه قال: قال المهدى: ألا ترى ما يقول لي مقاتل؟ قال: إن شئت وضعتُ لك أحاديث في العبّاس، قلت: لا حاجة لي فيها."<sup>٢</sup>

و قد كذبَ غياث بن إبراهيم للمهدى في حديث: "لا سبق إلا في نصلٍ أو خُفٍّ أو حافرٍ"، فزاد فيه: "أو جناحٍ" حين رآه يلعبُ بالحمام. فتركها المهدى بعد ذلك، و أمر بدّبحها، بعد أن أعطاه عشرة آلاف درهمٍ، و قال فيه بعد أن ولى: "أشهد على ففّاك أنّه ففّا كذّابٍ على رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم."<sup>٣</sup>

١- الجرح و التعديل، ج ١، ص ٣٢، و فيه (هو ذا) و ما أثبتته أصوب. (السنة قبل التدوين)

٢- تدريب الراوى، ص ١٨٧؛ و الباعث الحثيث، ص ٩٤؛ و أبو عبيدالله هو وزير المهدى. (السنة قبل التدوين)

٣- المدخل، ص ٢٠ و ٢١ و الباعث الحثيث، ص ٩٤، و تدريب الراوى، ص ١٨٧، و توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٧٦. (السنة قبل التدوين)

## أحاديثُ موضوعةٌ كلُّ بحسبِ مُناسبةٍ مَوردٍ ما

صفحه ٢١٧: «و هناك أسبابٌ أُخرى بَيَّنَّها رجال الحديث، و ضربوا لها الأمثال. مثال ذلك ما أسنده الحاكم عن سيف بن عمير التميمي، قال: "كنت عند سعد بن طريف، فجاء ابنه من الكتاب يبكي، فقال: ما لك؟! قال: ضربني المعلم. قال: لأخزيتهم اليوم، حدثني عكرمة عن ابن عباس مرفوعاً: مُعَلِّمُو صبيانِكُم شرارُكُم، أقلُّهم رحمةً لليتيم، و أغلظُّهم على المسكين."<sup>١</sup>

و حديث: "خيرُ تجارتِكُم البزُّ، و خير أعمالِكُم الخرزُ"<sup>٢</sup> و "من سيادة المرء خفة عارضيه"<sup>٣</sup> و "الناس أكفاءٌ إلا حائكٌ أو حجام."<sup>٤</sup>

### [ الاعتراف بوضع أربعة آلاف حديث ]

صفحه ٢١٩: «... يكفيننا لهذا أن نعلم أنه قد وضع أعداء الإسلام - بشهادة حماد بن زيد - أربعة عشر ألف حديث، و أنَّ عبدالكريم بن أبي العوجاء اعترف بوضع أربعة آلاف حديث، و أقرَّ محرز أبو رجاء القدرى التائب بأنهم وضعوا أحاديث في

١- انظر تدریب الراوى، ص ١٨٠ و ١٨١؛ و الباعث الحثيث، ص ٨٩ حيث قال: «و سعد بن طريف هذا، قال فيه ابن معين: "لا يجلُّ لأحد أن يروى عنه" و قال ابن حبان: "كان يضع الحديث" و راوى القصة عنه سيف بن عمر، قال فيه الحاكم: "أثمَّهم بالزندقة و هو في الرواية ساقط." - ١ هـ . (السنة قبل التدوين)

٢- قبول الأخبار، ص ٢١؛ و انظر في المدخل، ص ٢٤: بعض ما وضعه الكذابون في الشَّهوات و اللذات. (السنة قبل التدوين)

٣- المصدر السابق. (السنة قبل التدوين)

٤- المصدر السابق. (السنة قبل التدوين)

الْقَدَرُ أَدَخِلَتْ أَرْبَعَةَ آلَافٍ إِنْسَانٍ فِيهِ؛ وَغَيْرُهُمْ هُوَ لَأَكْثَرُونَ.»

### التفتيش عن الإسناد صار ضرورياً حين وَقَعُوا فِي رِوَايَاتٍ مَجْعُولَةٍ

صفحة ٢٢٠: «و صدق ابن المبارك حين قيل له: هذه الأحاديث موضوعة!!؟

فقال: "تعيش لها الجهادة ﴿إِنَّا خُنُّنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾".<sup>١</sup>

... و أصبحوا يُشَدِّدُونَ فِي طَلْبِ الْإِسْنَادِ مِنَ الرَّوَاةِ، وَ التزموه في الحديث، لأنَّ

السَّنَدُ لِلْخَبَرِ كَالنَّسَبِ لِلْمَرْءِ.»

### شِدَّةُ اهْتِمَامِ الْعُلَمَاءِ بِقَبُولِ الْحَدِيثِ الْمُسْنَدِ وَ رَفْضِ مَا سِوَاهُ

صفحة ٢٢٢: «... قال له ابن عباس: إِنَّا كُنَّا نُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمْ، إِذْ لَمْ يَكُنْ يُكذِّبُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَكِبَ النَّاسُ الصَّعْبَ وَ الذَّلُولَ تَرَكَنَا

الْحَدِيثَ عَنْهُ."<sup>٢</sup>

وَ كَانَ بَعْدَهُمُ التَّابِعُونَ يَسْأَلُونَ عَنِ الْإِسْنَادِ وَ يَلْتَزِمُونَهُ، وَ مِنْ هَذَا يَرُويهِ عَنِ

ابن عبد البر، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ، قَالَ:

مَنْ قَالَ: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ

يُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" عَشْرَ مَرَّاتٍ، كُنَّ لَهُ كَعِتْقِ رِقَابٍ أَوْ رَقَبَةٍ.

قَالَ الشَّعْبِيُّ: فَقُلْتُ لِلرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا الْحَدِيثِ؟

١- سورة الحجر (١٥) آية ٩.

٢- تدريب الراوي، ص ١٨٤؛ والكفاية، ص ٣٧؛ والجرح والتعديل، ج ١، ص ١٨؛ و روى عن

عبد الرحمن بن مهدي نحو هذا في توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٧٩. (السنة قبل التدوين)

٣- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ٨١. (السنة قبل التدوين)



فقال: عمرو بن ميمون الأودي.

فَلَقِيْتُ عَمْرُو بْن مَيْمُون، فَقُلْتُ: مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا الْحَدِيثِ؟

فقال: عبدالرحمن بن أبي ليلى.

فَلَقِيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى فَقُلْتُ: مَنْ حَدَّثَكَ؟

قال: أبو أيوب الأنصاري صاحب رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم.<sup>١</sup>

قال يحيى بن سعيد: "وهذا أول ما فُتِّشَ عن الإسناد."<sup>٢</sup>

و قال أبو العالية: "كنا نسمع الرواية بالبصرة عن أصحاب رسول الله صلى

الله عليه (وآله) وسلم، فما رَضِينَا حَتَّى رَحَلْنَا إِلَيْهِمْ، فَسَمِعْنَا مِنْ أَفْوَاهِهِمْ."<sup>٣</sup>

و كان التابعون و أتباعهم يتواصون بطلب الإسناد؛ قال هشام بن عروة: "إذا

حدَّثك رجلٌ بحديث فقل عَمَّنْ هذا؟"<sup>٤</sup>

و كان الزهري إذا حدَّث أتى بالإسناد و يقول: "لا يصلح أن يُرْفَى السَّطْحُ إِلَّا

بِدَرْجَةٍ."<sup>٥</sup>

و قال الأوزاعي: "ما ذهابُ العلم إلا ذهابُ الإسناد."<sup>٦</sup>

و قال سفيان الثوري: "الإسناد سلاح المؤمن، فإذا لم يكن معه سلاح فبأى

١- مقدمة التمهيد لابن عبد البر ص ١٤: ب؛ و أنظر المحدث الفاضل، ص ٢٥: أ. (السنة قبل التدوين)

(التدوين)

٢- المحدث الفاضل، ص ٢٠: أ. (السنة قبل التدوين)

٣- مقدمة التمهيد، ص ١٥: أ؛ و نحوه في الجامع لأخلاق الراوي و آداب السامع، ص ١٦٨: ب.

(السنة قبل التدوين)

٤- الجرح و التعديل، ج ١، ص ٣٤. (السنة قبل التدوين)

٥- الجرح و التعديل، ج ١، ص ١٦. (السنة قبل التدوين)

٦- مقدمة التمهيد، ص ١٥: ب. (السنة قبل التدوين)

شئٌ يُقَاتِلُ؟<sup>١</sup>

و يقول عبدالله بن المبارك: "الإسناد من الدين، و لولا الإسنادُ لقال من شاء ما شاء."<sup>٢</sup>

و عنه أنه قال: "بيننا و بين القوم القوائمُ يعنى الإسناد."<sup>٣</sup>

إرسال الحديث بلا إسناد كإرسال فرسٍ أو بعيرٍ بلا أزيمةٍ و لا خطمٍ

صفحه ٢٢٤: «و أصبح الإسنادُ أمرًا بديهيًا مسلمًا بين العامة و الخاصة؛ و يظهر

هذا فيما يرويه الأصمعيّ، فيقول:

حَصْرْتُ ابْنَ عُبَيْنَةَ وَ أَنَاهُ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: كَيْفَ أَصْبَحَ الشَّيْخُ يَرْحَمُهُ اللَّهُ؟

فَقَالَ سَفِيَانٌ: بِخَيْرٍ نَحْمَدُ اللَّهَ!

قال: ما تقول في امرأة من الحاج حاصت قبل أن تطوف بالبيت؟

فقال: تفعل ما يفعل الحاج غير أنّها لا تطوف بالبيت.

فقال: هل من قُدوة؟

قال: نعم، عائشة حاصت قبل أن تطوف بالبيت، فأمرها النبي صلى الله عليه

(و آله) و سلم أن تفعل ما يفعل الحاج غير الطواف.

قال: هل من بلاغٍ عنها؟

قال: نعم، حدّثني عبدالرحمن بن القاسم عن أبيه عن عائشة بذلك.

قال الأعرابي: لقد استسمنت القدوة، و أحسنت البلاغ، و الله لك بالرشاد.<sup>١</sup>

١- شرف أصحاب الحديث، ص ٨٠: ب، مخطوط دار الكتب المصرية ضمن مجموعة برقم (ب) -

(٢٣٧٣٦)؛ و عن مخطوطة المكتبة الظاهرية بدمشق، ج ١، ص ٣٩. (السنة قبل التدوين)

٢- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ٨٧. (السنة قبل التدوين)

٣- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ٨٨. (السنة قبل التدوين)

و قال المدائنی: «سَمِعَ أَعْرَابِيٌّ رَجُلًا يُحَدِّثُ بِأَحَادِيثَ غَيْرِ مُسْنَدَةٍ فَقَالَ: لِمَ تُرْسَلُهَا بِلَا أَرْمَةٍ وَلَا خَطْمٍ؟»<sup>۲</sup>

[طلاب علم برای تشخیص روایات مجعوله از صحیحه به صحابه

مراجعه می کردند]

صفحه ۲۲۶: «... فكَانَ طَلَّابُ الْعِلْمِ يَسْمَعُونَ مِنَ الصَّحَابَةِ، وَإِذَا مَا سَمِعُوا مِنْ غَيْرِهِمْ أَسْرَعُوا إِلَى مَنْ عِنْدَهُمْ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لِيَتَأَكَّدُوا مِمَّا سَمِعُوا؛ فكَانُوا يُبَيِّنُونَ لَهُمُ الْغَثَّ مِنَ السَّمِينِ. مِنْ هَذَا مَا فَعَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَعَ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ، قَالَ ابْنُ أَبِي مَلِيكَةَ:

”كُتِبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَيُخْفِيَ عَنِّي، فَقَالَ: وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أَخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَأُخْفِي عَنْهُ؟ قَالَ: فَدَعَا بِقِضَاءِ عَلِيٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَيَمُرُّ بِهِ الشَّيْءُ، فَيَقُولُ: وَاللَّهِ مَا قَضَى بِهَذَا عَلِيٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَلًّا.“<sup>۳</sup>

الحارث الأعمور الهمداني من أجلاء ثقات أصحاب أمير المؤمنين

عليه السلام، خلافًا لصاحب الكتاب و أمثاله من الغناء

صفحه ۲۳۱: «و كان بعض المحدثين لا يتحملون كذب هؤلاء، فيضربونهم ويهددونهم بالقتل. روى الإمام مسلم بإسناده المتصل عن حمزة الزيات، قال:

۱- الكفاية، ص ۴۰۴. (السنة قبل التدوين)

۲- الجامع لأخلاق الراوي و آداب السامع، نسخة الإسكندرية، ص ۱۶۴. ب. (السنة قبل التدوين)

۳- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ۱، ص ۸۲. (السنة قبل التدوين)

۴- النهاية لابن اثير، ج ۳، ص ۳۴۳: «الغناء: أراذل الناس و سقظهم.» (محقق)

”سَمِعَ مُرَّةُ الهمدانيُّ من الحارث (الأعور) شيئاً، فقال له: أُقعدُ بالباب، قال: فدخل مُرَّةٌ وأخذ سيفه، قال: وأحسَّ الحارثُ بالشَّرِّ، فَذَهَبَ.“<sup>١</sup>

صفحه ٢٣٤: «و عن أبي بكر بن خالد، قال:

”قلت ليحيى بن سعيد القَطَّان: أما تخشى أن يكون هؤلاء الذين تركت حديثهم خُصَمَاءَك عند الله تعالى؟ قال: قال: لأن يكون هؤلاء خُصَمَائِي أحبُّ إليَّ من أن يكون خصمي رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ يقول: لِمَ حَدَّثْتَ عَنِّي حديثاً ترى أَنَّهُ كَذِبٌ؟“<sup>٢</sup>

... و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ في الجرح: ”بئسَ أخو العشيرة“ و في التَّعْدِيلِ: ”إِنَّ عبدَ اللهِ رجُلٌ صالحٌ.“<sup>٣</sup>

... و لا يكادُ يوجَدُ في القرنِ الأوَّلِ الَّذِي انقَرَضَ فِيهِ الصَّحَابَةُ و كِبَارُ التَّابِعِينَ ضَعِيفٌ إِلَّا الواحدُ بعد الواحدُ، كالحارث الأعور، و المختار الكذاب..»

### [توصيف شبرنجر مستشرق ألماني از علم رجال در اسلام]

صفحه ٢٣٨: «قال المستشرق ألماني ”شبرنجر“ في تصدير كتاب الإصابتة لابن حجر (طبعة كلكتا سنة ١٨٥٣ - ١٨٦٤):

١- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ٩٩. و كان الحارث الأعور كذاباً من غلاة الشيعة توفى سنة (٦٥) هـ، انظر صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ٩٨ و ٩٩؛ و انظر ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٢٠٢. و مرّة هو ابن شراحيل الهمداني أبو إسماعيل الكوفي تابعي، ثقة، عابد، جليل، توفى سنة (٧٦) هـ؛ انظر تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٨٨ و ٨٩. (السنة قبل التدوين)

٢- الكفاية، ص ٤٤. (السنة قبل التدوين)

٣- الإعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، ص ٥٢؛ و انظر الكفاية، ص ٣٨ و ٣٩. (السنة قبل التدوين)

”لم تكنْ فيها مضيُّ أُمَّةٍ من الأمم السَّالفة، كما أنَّه لا توجد الآن أُمَّةٌ من الأمم المعاصرة أتتْ في علم أسماء الرِّجال بمثل ما جاء به المسلمون في هذا العلم العظيم الحَظير، الذي يتناول أحوالَ خمس مائة ألف رجلٍ وشؤونهم...“<sup>١</sup>

### [القرائن الثمانية التي تدلّ على الوضع]

صفحة ٢٤٢: «و من القرائن التي تدلّ على الوضع في المتن:

١. ركافة اللَّفْظ في المرويِّ بحيثُ يُدركُ مَنْ له إلهامٌ باللُّغة أنَّ هذا ليس من فصاحة النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلّم، و قد وُضعت أحاديثٌ ركيكةٌ تشهدُ أَلْفاظُها و معانيها لوضعها. قال الحافظ ابن حجر:

المَدَارُ في الرَّكَّةِ على رِكَّةِ المعنى، فحيثُ وُجِدَت دَلَّتْ على الوضع، و إن لم ينضمَّ إليها رِكَّةُ اللَّفْظ؛ لِأَنَّ الدِّينَ كُلَّهُ محاسنٌ، و الرَّكَّةُ تَرَجَعُ إلى الرِّدَاءَةِ. أمَّا ركافة اللَّفْظ فقط فلا تدلُّ على ذلك، لاحتمال أن يكون رواه بالمعنى، فغير أَلْفاظَه بغير فصيح. نعم، إن صرَّح بأنَّه من لفظ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلّم فكاذب.<sup>٢</sup>

٢. فساد المعنى:

كالأحاديث التي يُكذِّبها الحِسُّ، نحو حديث: ”البادنجان لها أكل له“<sup>٣</sup>، و ”البادنجان شفاءً من كلِّ داءٍ“<sup>٤</sup>.

١- أضواء على التاريخ الإسلامي، ص ١٣٦. (السنة قبل التدوين)

٢- الباعث الحثيث، ص ٩٠. (السنة قبل التدوين)

٣- المنار لابن قيم الجوزية، ص ١٩. (السنة قبل التدوين)

٤- المرجع السابق، ص ١٩.

و منها سِجَاة الحَدِيث، و كونه مَّا يُسَخَّرُ مِنْهُ، كحَدِيث: "لو كان الأرز رجلاً لكان حليماً، ما أكله جائعٌ إلا أشبعه"<sup>١</sup>؛ قال ابن قَيِّم الجوزيَّة: "فهذا من السَّمج البارد الذي يُصان عنه كلامُ العقلاء، فضلاً عن كلام سيِّد الأنبياء."<sup>٢</sup> و حَدِيث: "من اتَّخذ ديكاً أبيضَ لم يَقْرُبْهُ شيطانٌ ولا سِحْرٌ."<sup>٣</sup>

و كُلُّ ما يَدُلُّ على إباحة المفاصد و السَّيرِ وراءَ الشَّهوات، كحَدِيث: "ثلاثةٌ تُزيد في البَصَر: النَّظْرُ إلى الخُضرةِ، و الماءِ الجارى، و الوجهِ الحسن"<sup>٤</sup>، و حَدِيث: "النَّظْرُ إلى الوجه الجميل عبادة."<sup>٥</sup> قال ابن قَيِّم الجوزيَّة: "و كُلُّ حَدِيثٍ فيه ذِكرُ حِسانِ الوجوه أو الثَّنَاءِ عليهم، أو الأمرُ بالنَّظَرِ إليهم، أو التماسِ الحوائجِ منهم، أو أنَّ النَّارَ لا تَمْسُهُمْ، فَكَيْدَبٌ مَخْتَلِقٌ و إفكٌ مَفْتَرٍ."<sup>٦</sup>

و من الموضوعات كُلِّ حَدِيثٍ تقومُ الشَّواهدُ الصَّحيحةُ على بُطلانه كحَدِيثِ عَوَجِ بنِ عُنُقِ الطَّويلِ، الَّذِي قَصَدَ وَاضَعُهُ الطَّعْنَ في أخبارِ الأنبياء؛ فَإِنَّ في هذا الحَدِيثِ: (أَنَّ طَوْلَهُ كانَ ثَلَاثَةَ آلاَفِ ذِراعٍ، و ثَلَاثَ مائَةٍ و ثَلَاثَةَ و ثَلَاثِينَ و ثُلُثًا، و أَنَّ نوحاً لَمَّا خَوَّفَهُ العَرَقُ، قالَ لهُ: اجمَلنى في قِصْعَتِكَ هذه، و أَنَّ الطُّوفانَ لَمْ يَصِلْ إلى كَعْبِهِ، و أَنَّهُ خاضَ البَحْرَ فوصلَ إلى حُجْرَتِهِ، و أَنَّهُ كانَ يَأْخُذُ الحوتَ من قَرارِ البَحْرِ فيشويهِ في عينِ الشَّمسِ، و أَنَّهُ قَلَعَ صَخْرَةً عَظِيمَةً على قَدَرِ عَسْكَرِ موسى، و أرادَ أنْ يَرْمِيَهُمَ بها

١- المرجع السابق، ص ٢٠.

٢- المرجع السابق، ص ٢٠.

٣- المرجع السابق، ص ٢١.

٤- المرجع السابق، ص ٢٤.

٥- المرجع السابق، ص ٢٤.

٦- المرجع السابق، ص ٢٤.

فَطَوَّقَهَا اللَّهُ فِي عُنُقِهِ مِثْلَ الطَّوْقِ).<sup>١</sup>

و كذلك كُلُّ حَدِيثٍ يَشْتَمَلُ عَلَى سَخَافَاتٍ لَا تَصْدُرُّ عَنِ الْعُقَلَاءِ، فَكَيْفَ تَصْدُرُّ  
عَنِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي أُوتِيَ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، كَحَدِيثِ: "الْمَجْرَةُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مِنْ عَرَقِ  
الْأَفْعَى الَّتِي تَحْتَ الْعَرْشِ"<sup>٢</sup>، وَ حَدِيثِ "الْمُؤْمِنُ حُلُوٌّ يَجِبُ الْحَلَاوَةُ"<sup>٣</sup>، وَ حَدِيثِ "الْهَرِيْسَةُ  
تَشُدُّ الظَّهْرَ"<sup>٤</sup>.

كُلُّهَا وَ أَمْثَالِهَا مِنْ وَضْعِ الْوَضَاعِينِ الَّذِينَ افْتَرَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ الْكَيْدَ، وَ  
وَضَعُوا مَا يُخَالِفُ الشَّرِيعَةَ وَ مَا يُنَافِي رِسَالَةَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ جَاءُوا يُخَاطَبُونَ أَوْلَى الْأَبَابِ  
وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْقُولِ، وَ لَمْ تَكُنْ رَسَائِلُهُمْ لِتَفْضِيلِ طَعَامٍ عَلَى طَعَامٍ وَ إِثَارَةِ الشَّهَوَاتِ، وَ  
رِوَايَةِ الْأَسَاطِيرِ وَ الْخُرَافَاتِ، وَ الْإِتْيَانِ بِمَا يَرُدُّهُ الْحَقُّ وَ يَرْفُضُهُ الْعَقْلُ.

وَ فِي هَذَا كَلِمَةً لِابْنِ الْجَوْزِيِّ قَالَ:

"مَا أَحْسَنَ قَوْلَ الْقَائِلِ: إِذَا رَأَيْتَ الْحَدِيثَ يُبَايِنُ الْمَعْقُولَ أَوْ يُخَالِفُ الْمَنْقُولَ أَوْ  
يُنَاقِضُ الْأَصُولَ، فَاعْلَمْ أَنَّهُ مَوْضُوعٌ."<sup>٥</sup>

٣. مَا يُنَاقِضُ نَصَّ الْكِتَابِ أَوْ السُّنَّةَ الْمُتَوَاتِرَةَ أَوْ الْإِجْمَاعَ الْقَطْعِيَّ،<sup>٦</sup> وَ مَا يُنَاقِضُ  
السُّنَّةَ مُنَاقِضَةً بَيِّنَةً:

قَالَ ابْنُ قِيَمٍ الْجَوْزِيَّة:

١- المرجع السابق، ص ٢٩ - ٣٠.

٢- المرجع السابق، ص ٢٣.

٣- المرجع السابق، ص ٢٥.

٤- المرجع السابق، ص ٢٥.

٥- تدريب الراوي، ص ١٨٠. (السنة قبل التدوين)

٦- انظر توضيح الأفكار، ج ٢، ص ٩٦. (السنة قبل التدوين)

و منها<sup>١</sup> مخالفة الحديث صريح القرآن، كحديث مقدار الدنيا و أنّها سبعة آلاف سنة، و يجيء في الألف السابعة.<sup>٢</sup> و هذا من أبين الكذب؛ لأنه لو كان صحيحاً لكان كل أحد عالماً أنه قد بقي للقيامة من وقتنا هذا<sup>٣</sup> مائتان و [أحد و] خمسون سنة، و الله تعالى يقول: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>٤</sup>، و قال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾<sup>٥</sup>، و قال النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم: "لا يعلم متى تقوم الساعة إلا الله".<sup>٦</sup>

و ممّا وُضع مناقضاً للسنة مناقضة بيّنة: "أحاديث مدح من اسمه محمد و أحمد و أنّ كل من يُسمّى بهذه الأسماء لا يدخل النار. و هذا مناقض لما هو معلوم من دينه صلى الله عليه (و آله) و سلم: أنّ النار لا يُجَارُ منها بالأسماء و الألقاب، و إنّها النجاة منها بالإيمان و الأعمال الصالحة".<sup>٧</sup>

و جميع الأحاديث التي تنص على وصاية علي رضي الله عنه أو على خلافته غير صحيحة، و هي موضوعة، لأنّها تُخالف ما أجمعت عليه الأمة من أنّه صلى الله عليه (و آله) و سلم لم ينص على تولية أحد بعده.

١- أي الأمور التي يُعرف بها كون الحديث موضوعاً. (السنة قبل التدوين)

٢- لعله يريد أنه يجيء نهاية عمر الدنيا في الألف السابعة. (السنة قبل التدوين)

٣- عاش ابن قيم الجوزية من سنة (٦٩١ الى سنة ٧٥٢ هـ). (السنة قبل التدوين)

٤- سورة الأعراف (٧) آية ١٨٧.

٥- سورة لقمان (٣١) آية ٣٤.

٦- المنار لابن قيم الجوزية، ص ٣١. (السنة قبل التدوين)

٧- المرجع السابق، ص ٢٢.



[مرحوم علامه طهراني رضوان الله عليه]: "أحاديث الوصاية و الخلافة و الغدير، فوق حدّ التواتر، رغمًا لصاحب الكتاب و صاحب المنار."

٤. كل حديث يدعى تواطؤ الصحابة على كتمان أمر، و عدم نقله، كما تزعم الشيعة: "أنه صلى الله عليه (و آله) و سلم أخذ بيد علي بن أبي طالب رضى الله عنه بمحض من الصحابة كلهم، و هم راجعون من حجة الوداع، فأقامه بينهم حتى عرفه الجميع، ثم قال: هذا وصي و أخى، و الخليفة من بعدى، فاسمعوا و أطيعوا له؛ ثم اتفق الكل على كتمان ذلك و تغييره، فلعنة الله على الكاذبين."<sup>١</sup>

٥. كل حديث يُخالف الحقائق التاريخية التي جرت في عصر الرسول صلى الله عليه (و آله) و سلم، أو اقترن بقرائن تُثبت بطلانه. مثل حديث وضع الجزية عن أهل خيبر، كذب من عدّة وجوه:

أحدها: أن فيه شهادة سعد بن معاذ، و سعد توفى قبل ذلك في غزاة الخندق.  
الثاني: أن الجزية لم تكن نزلت حينئذ، و لا يعرفها الصحابة ولا العرب و إنما أنزلت بعد عام تبوك، حين وضعها النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم على نصارى نجران و يهود اليمن ... و بين ابن قيم الجوزية كذب هذا في عشرة أدلة قوية.<sup>٢</sup>  
و مثاله ما رواه الإمام مسلم بسنده عن أبي وائل، قال: "خرج علينا ابن مسعود بصفين، فقال أبو نعيم: أترأه بعث بعد الموت."<sup>٣</sup> فابن مسعود توفى قبل صفين، سنة ٣٢ هجرية.

٦. "أن يكون خبرًا عن أمر جسيم - كحصر العدو للحجاج عن البيت - ثم

١- المرجع السابق، ص ٢٢.

٢- انظر المرجع السابق، ص ٣٧ و ٣٨.

٣- انظر صحيح مسلم بشرح النووي، ج ١، ص ١١٧. (السنة قبل التدوين)

لا يَنْقُلُهُ مِنْهُمْ إِلَّا وَاحِدٌ؛ لِأَنَّ الْعَادَةَ جَارِيَةٌ بِنَظَاهِرِ الْأَخْبَارِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ. قُلْتُ: وَيُمْتَلِّهُ الْأُصُولِيُّونَ بِقَتْلِ الْخَطِيبِ عَلَى الْمَنْبَرِ، وَ لَا يَنْقُلُهُ إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الْحَاضِرِينَ.<sup>١</sup>

٧. "موافقة الحديث لمذهب الراوى، و هو متعصّب مغالٍ في تعصّبه، كأن يروى رافضئ حديثاً في فضائل أهل البيت، أو مرجئ حديثاً في الإرجاء؛ مثل ما رواه حَبَّهُ بن جوين، قال: سمعت علياً رضى الله عنه قال: عَبَدْتُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ قَبْلَ أَنْ يَعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَمْسَ سِنِينَ أَوْ سَبْعَ سِنِينَ. قَالَ ابْنُ حَبَّانَ: كَانَ حَبَّهٌ غَالِيًا فِي التَّشْيِيعِ، وَاهِيًا فِي الْحَدِيثِ."<sup>٢</sup>

[عَلَامَهُ طَهْرَانِي رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ]: حَبَّهُ بن جَوَيْرِيَّةَ كَانَ شَيْعِيًّا صِدُوقًا ثِقَةً رَعْمًا لِأَنْفِ مُعَانِدِيهِ وَ مُعَانِدِي أَضْرَابِهِ

٨. اشتغال الحديث على مُجَازَفَاتٍ وَ إِفْرَاطٍ فِي الثَّوَابِ الْعَظِيمِ مُقَابَلِ عَمَلٍ صَغِيرٍ، مِثَالُ ذَلِكَ:

"مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَلَقَ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَةِ طَائِرًا لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ، لِكُلِّ لِسَانٍ سَبْعُونَ لُغَةً يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ؛ وَ مَنْ فَعَلَ كَذَا وَ كَذَا، أُعْطِيَ فِي الْجَنَّةِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَدِينَةٍ، فِي كُلِّ مَدِينَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرِ، فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ. وَ أَمْثَالُ هَذِهِ الْمُجَازَفَاتِ الْبَارِدَةِ الَّتِي لَا يَخْلُو حَالُ وَاضِعِهَا مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي غَايَةِ الْجَهْلِ وَ الْحُمُقِ، وَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ زَنْدِيقًا قَصَدَ التَّنْقِيصَ بِالرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ."<sup>٣</sup>

وَ إِلَى جَانِبِ هَذِهِ الْقَوَاعِدِ، فَقَدْ تَكَوَّنَتْ عِنْدَ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ مَلَكَهٌ خَاصَّةٌ، نَتِيجَةٌ

١- توضیح الأفكار، ج ٢، ص ٩٦. (السنة قبل التدوين)

٢- السنة و مكاتبتها في التشريع الإسلامي، ص ١١٨. (السنة قبل التدوين)

٣- المنار لابن قيم الجوزية، ص ١٩. (السنة قبل التدوين)

لِدَارِسَتِهِمْ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ و حِفْظَهُ و مِقَارَنَةَ طُرُقِهِ؛ فَأَصْبَحُوا يَعْرِفُونَ - لِكثْرَةِ مِمَارَسَتِهِمْ هَذَا - مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الصَّادِقِ المصْدُوقِ و مَا لَيْسَ مِنْ كَلَامِهِ. و فِي هَذَا يَقُولُ ابْنُ الجَوْزِيِّ:

”الحديث المنكرُ يَشْعُرُ لَهُ جِلْدُ الطَّالِبِ للعلم؛ و يَنْفَرُ مِنْهُ قَلْبُهُ فِي الغَالِبِ.“<sup>١</sup>

و يَقُولُ الرَّبِيعُ بْنُ خَثِيمِ التَّابِعِيُّ الجَلِيلُ أَحَدُ أَصْحَابِ ابْنِ مَسْعُودٍ:

”إِنَّ مِنَ الحَدِيثِ حَدِيثًا لَهُ ضَوْءٌ كَضَوْءِ النَّهَارِ نَعْرِفُهُ بِهِ، و إِنَّ مِنَ الحَدِيثِ حَدِيثًا

لَهُ ظُلْمَةٌ كظُلْمَةِ اللَّيْلِ نَعْرِفُهُ بِهَا.“<sup>٢</sup>

جولد تسيهر: الحديثُ نتيجة التطوُّر الدينيِّ و السِّياسيّ و الاجتماعيِّ في

## القرن الأوَّل و الثاني

صفحة ٢٤٩: «آراءُ بعضِ المستشرقين و أشياعهم في السُّنَّة و نقدها

١. رأى جولد تسيهر: يقول الدكتور عليَّ حسن عبد القادر:

و هنا مسألةٌ جدًّا خطيرةٌ، نَجِدُ مِنَ الحَيْرِ أَنْ نَعْرُضَ لَهَا بَعْضَ التَّفْصِيلِ، و هِيَ وَضَعُ الحَدِيثِ فِي هَذَا العَصْرِ. و لَقَدْ سَادَ إِلَى وَقْتٍ قَرِيبٍ فِي أَوْسَاطِ المَسْتَشْرِقِينَ الرَّأْيُ القَائِلُ ”بأنَّ القِسْمَ الأكبرَ مِنَ الحَدِيثِ لَيْسَ إِلاَّ نَتِيجَةً للتَّطَوُّرِ الدِّينِيِّ و السِّياسِيِّ و الاجْتِمَاعِيِّ للإِسْلَامِ فِي القَرْنَيْنِ الأوَّلِ و الثاني، و أَنَّهُ لَيْسَ صَحِيحًا مَا يَقَالُ: مِنْ أَنَّهُ

١- الباعث الحثيث، ص ٩٠. (السُّنَّة قَبْلَ التَّدْوِينِ)

٢- معرفة علوم الحديث، ص ٦٢؛ و المحدث الفاضل، ص ٦٣؛ آ؛ و انظر الكفاية، ص ٤٣١. و ذكر الرَّبِيعِ بْنِ خَثِيمِ فِي بَعْضِ المَصَادِرِ (خَيْثِم) كَمَا فِي كِتَابِ الجَمْعِ بَيْنَ رِجَالِ الصَّحِيحِينَ، ج ١، ص ١٣٤، و الصَّوَابِ (خَيْثِم) كَمَا فِي طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ، ج ٦، ص ١٢٧ و غَيْرِهِ. (السُّنَّة قَبْلَ التَّدْوِينِ)

وَتَيْقَةُ لِلْإِسْلَامِ فِي عَهْدِهِ الْأَوَّلِ عَهْدِ الطُّفُولَةِ؛ وَ لَكِنَّهُ أَثَّرَ مِنْ آثَارِ جُهُودِ الْإِسْلَامِ فِي عَصْرِ النَّضُوجِ.“

و يقول في الهامش هذا الرَّأْيُ الَّذِي نَنْقُلُهُ: هُوَ رَأْيُ جَوْلِدِ تَسْيِيرِهِ فِي كِتَابِهِ *دراسات إسلامية*<sup>١</sup>.

و قد انتشرَ رَأْيُ جَوْلِدِ تَسْيِيرِهِ هَذَا فِي الْغَرْبِ وَ الشَّرْقِ وَ أَصْبَحَ مِنْ مُسَلِّمَاتِ الْبَحْثِ عِنْدَ الْمُسْتَشْرِقِينَ، كَمَا أَنَّ جَوْلِدَ تَسْيِيرِهِ نَفْسَهُ بَيَّنَّ رَأْيَهُ فِي السَّنَةِ وَاضِحًا فِي كِتَابِهِ *العقيدة و الشريعة في الإسلام*. فقد قال:

”وَ لَانَسْتِطِيعُ أَنْ نَعْزُوَ الْأَحَادِيثَ الْمَوْضُوعَةَ لِلْأَجْيَالِ الْمَتَأَخَّرَةِ وَحَدَهَا، بَلْ هُنَاكَ أَحَادِيثٌ عَلَيْهَا طَابِعُ الْقَدَمِ، وَ هَذِهِ إِذَا مَا قَالَهَا الرَّسُولُ، أَوْ هِيَ مِنْ عَمَلِ رِجَالِ الْإِسْلَامِ الْقُدَامِيِّ؛ وَ لَكِنْ مِنْ نَاحِيَةٍ أُخْرَى فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ السَّهْلِ تَبَيُّنُ هَذَا الْخَطْرِ الْمَتَجَدِّدِ عَنِ بَعْدِ الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ مِنَ الْمَنْبَعِ الْأَصْلِيِّ، بَأَنَّ يَخْتَرَعُ أَصْحَابُ الْمَذَاهِبِ النَّظَرِيَّةِ وَ الْعَمَلِيَّةِ أَحَادِيثَ لَا يُرَى عَلَيْهَا سَائِبَةٌ فِي ظَاهِرِهَا، وَ يُرْجَعُ بِهَا إِلَى الرَّسُولِ وَ أَصْحَابِهِ.

فَالْحَقُّ أَنَّ كُلَّ فِكْرَةٍ وَ كُلَّ حِزْبٍ وَ كُلَّ صَاحِبِ مَذْهَبٍ يَسْتِطِيعُ دَعْمَ رَأْيِهِ بِهَذَا الشَّكْلِ، وَ أَنَّ الْمَخَالَفَ لَهُ فِي الرَّأْيِ يَسْلُكُ أَيْضًا هَذَا الطَّرِيقَ؛ وَ مِنْ ذَلِكَ لَا يَوْجَدُ فِي دَائِرَةِ الْعِبَادَاتِ أَوْ الْعُقَائِدِ أَوْ الْقَوَانِينِ الْفَقْهِيَّةِ أَوْ السِّيَاسِيَّةِ مَذْهَبٌ أَوْ مَدْرَسَةٌ لَا تُعْزِزُ رَأْيَهَا بِحَدِيثٍ أَوْ بِجَمَلَةٍ مِنَ الْأَحَادِيثِ ظَاهِرُهَا لَا تَشُوبُهُ آيَةٌ سَائِبَةٌ.

وَ لَمْ يَسْتَطِعِ الْمُسْلِمُونَ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يُخَفِّفُوا هَذَا الْخَطَرَ، وَ مِنْ أَجْلِ هَذَا وَضَعَ

١- نظرة عامة في تاريخ الفقه الإسلامي: ١٢٦ - ١٢٧؛ و انظر دائرة المعارف الإسلامية مادة (حديث): و shorter Encyclopaedia of Islam by H.A.R.Gibb and J.H.Kramers p, 116. (السنة قبل

العلماء عِلْمًا خاصًّا له قيمته، و هو علمٌ نقدِ الحديث، لِكَيْ يُفَرِّقُوا بين الصحيح و غير الصحيح من الأحاديث، إذا أَعَوَّذَهُم التُّوفِيقُ بينَ الأقوال المتناقِضَةِ. و من السَّهْلِ أن يُفْهَمَ أن وِجْهَاتِ نَظَرِهِمْ في النِّقْدِ لَيْسَتْ كَوِجْهَاتِ النِّظَرِ عِنْدَنَا، تِلْكَ الَّتِي تَحِدُّهَا مَجَالًا كَبِيرًا في النِّظَرِ في تِلْكَ الأحاديث الَّتِي اعتبرها النِّقْدُ الإسلاميُّ صحيحةً غيرَ مشكوكٍ فيها، و وَقَفَ حِيَالَهَا لا يُحْرِكُ سَاكِنًا.

و لقد كان من نتائج هذه الأعمال النِّقْدِيَّةِ الاعترافُ بالكتب السُّنَّةِ أُصُولًا، و كان ذلك في القرن السَّابِعِ الهجريِّ، فقد جَمَعَ فيها علماء من رجال القرن الثَّالثِ الهجريِّ أنواعًا من الأحاديث كانت مُبَعَثَرَةً، رأوها أحاديثَ صحيحةً<sup>١</sup>.

### نظريّة غاستونويت، و أحمد أمين في وزان الأحاديث

صفحه ٢٥٤: «ثانيًا - رأى غاستونويت (كاتبُ مقالِ الحديثِ في التاريخ العامِّ للدِّيانات):

أوردَ غاستونويت رأَى جولِد تسيهر السَّابِقِ و آيْدَهُ،<sup>٢</sup> و تعرَّضَ لنقدِ الحديثِ، فقال:

”و قد دَرَسَ رجالُ الحديثِ السُّنَّةَ بِإِتْقَانٍ إِلَّا أن تِلْكَ الدِّرَاسَةُ كانت مُوجَّهَةً إلى السُّنْدِ، و معرفةِ الرِّجالِ، و التَّقَاتِهِمْ، و سَمَاعِ بَعْضِهِمْ من بَعْضٍ.“  
ثمَّ يقول: ”لقد نَقَلَ لنا الرُّوَاةُ حديثَ الرِّسُولِ مشافهَةً، ثمَّ جَمَعَهُ الحَفَاطُ و دَوَّنُوهُ، إِلَّا أن هَؤُلاءِ لم يَنْقُدُوا «المتن»، و لذلك لسنا متأكِّدين من أنَّ الحديثِ. قد وَصَلْنَا كما هو

١- العقيدة و الشريعة في الإسلام: ٤٩ - ٥٠. (السنة قبل التدوين)

٢- انظر: Histoire Generale Des Religions. (Islam) p 366. (السنة قبل التدوين)

عن رسول الله من غير أن يُضيفَ إليه الرواةُ شيئاً عن حُسنِ نيةٍ في أثناءِ روايتهم الحديثَ. ومن الطبيعيّ أن يكونوا قد زادوا شيئاً عليه في أثناءِ روايتهم (لأنّه كان بالمشافهة)، و مهما كان هذا الرأى صحيحاً فإنّ المسلمينَ يقبلون الحديثَ على أنّه كلامٌ صحيحٌ.<sup>١</sup>

ثالثاً - رأى الأستاذ أحمد أمين:

قال: "و قد وَضَعَ العلماءُ للجرحِ و التّعديلِ قواعدَ ليس هنا محلُّ ذكْرِها، و لكنّهم - و الحقُّ يُقال - عَنُوا بِنَقْدِ الإسنادِ أكثرَ ممّا عَنُوا بِنَقْدِ المَتْنِ، فَقَلَّ أَنْ تَنظَرَ مِنْهُمْ بِنَقْدٍ مِنْ نَاحِيَةِ أَنْ مَا نُسِبَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ لَا يَتَّفِقُ وَ الظُّرُوفَ الَّتِي قِيلَتْ فِيهِ، أَوْ أَنَّ الحِوَادِثَ التَّارِيخِيَّةَ الثَّابِتَةَ تُنَاقِضُهُ، أَوْ أَنَّ عِبَارَةَ الحَدِيثِ نَوْعٌ مِنَ التَّعْبِيرِ الفِلسَفيِّ يُخَالِفُ المَأَلُوفَ فِي تَعْبِيرِ النَّبِيِّ، أَوْ أَنَّ الحَدِيثَ أَشْبَهُ فِي شُرُوطِهِ وَ قِيُودِهِ بِمَتُونِ الفِقهِ، وَ هَكَذَا. وَ لَمْ نَظْفَرْ مِنْهُمْ فِي هَذَا البَابِ بَعْشَرَ مِيعَاشِ مَا عَنُوا بِهِ مِنْ جَرَحِ الرِّجَالِ وَ تَعْدِيلِهِمْ، حَتَّى نَرَى البِخَارِيَّ نَفْسَهُ - عَلَى جَلِيلِ قَدْرِهِ، وَ دَقِيقِ بَحْثِهِ - يُثَبِّتُ أَحَادِيثَ دَلَّتْ الحِوَادِثُ الزَّمَنِيَّةَ وَ المِشَاهِدَةُ التَّجْرِبِيَّةُ عَلَى أَنَّهَا غَيْرُ صَاحِبَةٍ، لِاقتِصَارِهِ عَلَى نَقْدِ الرِّجَالِ؛ كحَدِيثِ: "لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ بَعْدَ مِائَةِ سِنَةٍ نَفْسٌ مَنفُوسَةٌ" وَ حَدِيثِ: "مَنْ اصْطَبَحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ مِنْ عَجْوَةٍ لَمْ يَضُرَّهُ سَمٌّ وَ لَا سِحْرٌ ذَلِكَ اليَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ."<sup>٢</sup>

### [كان الوضع من اسباب جمع الحديث و تدوينه و تصنيفه]

صفحة ٢٦٠: «... حِرْصًا مِنْهُمْ عَلَى صِيَانَتِهِ مِنْ عَبَثِ الوَضَاعِينَ. وَ قَدْ عَبَّرَ الإِمَامُ الزُّهْرِيُّ عَنْ هَذَا فَقَالَ: "لَوْ لَا أَحَادِيثُ تَأْتِينَا مِنْ قِبَلِ المَشْرِقِ لَنُكْرَهُهَا لَا نَعْرِفُهَا،

١- Histoire Generale Des Religions. (Islam) p 365 (السنة قبل التدوين)

٢- فجر الإسلام، ص ٢١٧ - ٢١٨. (السنة قبل التدوين)

ما كتبت حديثاً ولا أذنت في كتابه.<sup>١</sup>»

## [كتبٌ في تواريخ الرجال و أحوالهم]

- صفحہ ٢٦٥: «٤. التاريخ الكبير: لسيد الحفاظ و أميرهم الإمام محمد بن إسماعيل البخاري أبي عبدالله (١٩٤ - ٢٥٦ هـ).  
و هو تاريخٌ عظيمٌ ذَكَرَ فيه أسماءَ مَنْ رَوَى عنه الحديث؛ و كأنه حاولَ استيعابَ الرواةِ مِنَ الصَّحابةِ فَمِنْ بَعْدِهِمْ إلى طبقةِ شيوخه، فَبَلَغَ عددهم قريبا من أربعين ألفاً، بينَ رجلٍ و امرأةٍ و ضعيفٍ و ثقة.<sup>٢</sup>  
و قد قَدَّرَ شيوخه و معاصروه تاريخه هذا، حتَّى أن شيخه الإمام إسحاق بن إبراهيم (ابن راهويه) لَمَّا رأى التاريخَ لأوَّلِ مرَّةٍ فَرِحَ به كثيراً، و دَخَلَ به على الأمير عبدالله بن طاهر فقال: "أيها الأمير ألا أريك سحراً!"<sup>٣</sup>  
و الكتابُ في أربعةِ أجزاءٍ كبيرةٍ، رتبه على حروف المعجم.<sup>٤</sup>»
- صفحہ ٢٦٧: «٧. تاريخ نيسابور: لمحمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري،

١- تقييد العلم، ص ١٠٨. (السنة قبل التدوين)

٢- الرسالة المستطرفة، ص ٩٦. (السنة قبل التدوين)

٣- مقدمة فتح الباري، ص ٤٨٤. (السنة قبل التدوين)

٤- بدأ بالمحمديين تعظيماً لاسم الرسول صلى الله عليه (وآله) و سلم، و تَوَجَّ عُرَّةَ كتابه باسم الرسول عليه الصلاة و السلام و نَسَبَهُ الشريفين. و قد جعل لكل اسم باباً و رتَّبَ الأسماءَ في الباب الواحد على حروف المعجم، و راعى هذا في الحرف الأول من الأسماء الأبناء أيضاً. و لم يُراعِ ترتيبَ أبواب الأسماء حسب حروف المعجم، فذَكَرَ: باب إبراهيم، ثمَّ باب إسماعيل، ثمَّ إسحاق، ثمَّ باب أيوب، ثمَّ باب أشعث، ثمَّ باب إياس و هكذا. و يذكر اسم المترجم له و بعض مَنْ رَوَى عنهم و بعض مَنْ روى عنه، و قد يذكَر حديثاً له، و قلماً يذكَر جرحاً أو تعديلاً، و إذا كان صحابياً أشار إلى ذلك. (السنة قبل التدوين)

المعروف بابن البيع (٣٢١-٤٠٥ هـ).

قال فيه السبكي: "و هو عندى من أَعَوَدِ التَّوَارِيخِ عَلَى الْفُقَهَاءِ بِفَائِدَةٍ، وَ مِنْ نَظَرَةٍ عُرِفَ تَفَنُّنُ الرَّجُلِ فِي الْعُلُومِ جَمِيعِهَا."<sup>١</sup>

وله أيضًا "تراجم الشيوخ" و "تسمية من أخرجهم البخاري و مسلم"<sup>٢</sup>.

• صفحہ ٢٦٨: «١٠. الجمع بين رجال الصحيحين (صحيح البخاري و مسلم): للإمام الحافظ أبي الفضل محمد بن طاهر المقدسي المعروف بابن القيسراني الشيباني (٤٤٨-٥٠٧ هـ).

جَمَعَ فِيهِ بَيْنَ كِتَابَيْ أَبِي نَصْرِ الْكَلَابَاذِيِّ وَ أَبِي بَكْرِ أَحْمَدَ بْنَ عَلِيٍّ الْإِسْبَهَانِيِّ فِي رِجَالِ الْبُخَارِيِّ وَ مُسْلِمٍ، وَ طُبِعَ هَذَا الْكِتَابُ بِالْهِنْدِ سَنَةَ ١٣٢٣ هـ فِي ٦٣٨ صَفْحَةً فِي مَجْلَدَيْنِ. وَ لِلْمُؤَلِّفِ أَيْضًا "تَارِيخُ أَهْلِ الشَّامِ وَ مَعْرِفَةُ الْأَئِمَّةِ مِنْهُمْ وَ الْأَعْلَامُ" مَجْلَدَانِ، وَ "إِيضَاحُ الْإِشْكَالِ فِيْمَنْ أُبْرِمَ اسْمُهُ مِنَ النِّسَاءِ وَ الرِّجَالِ"، وَ لَهُ "الْمُعْنَى فِي أَسْمَاءِ رِجَالِ الْحَدِيثِ" طُبِعَ فِي آخِرِ تَقْرِيبِ التَّهْدِيبِ بِالْهِنْدِ سَنَةَ ١٣٢٠ هـ).

• ١١. تاريخ دمشق: في ثمانين مجلدًا أو أكثر،<sup>٣</sup> للحافظ المؤرخ أبي القاسم

١- و مما يؤسف له أن الكتاب مفقود، و قد اطلعت على قطعة منقولة و منتخبة منه في (٧٤) لوحة في فلم محفوظ تحت الرقم (٦٥٧) تاريخ، في معهد المخطوطات بالجامعة العربية. (السنة قبل التدوين)

٢- الأعلام، ج ٧، ص ١٠١؛ و الرسالة المستطرفة، ص ٩٩. (السنة قبل التدوين)

٣- انظر الرسالة المستطرفة، ص ٩٩؛ و هذا الكتاب يشتمل على ذكر من حل دمشق من أمثال البرية، و اجتازها أو بأعمالها من ذوى الفضل و المزية... و الفقهاء و القضاة العلماء... و إيراد ما ذكره من تعديل و جرح و حكاية عنها... و قد رتبته على التراجم و بدأ بمن اسمه «أحمد» تبرُّكًا باسمه صلى الله عليه (و آله) و سلم، و سلك في تأليفه مسلك الخطيب البغدادي في تاريخه، يوجد منه في دار الكتب المصرية في قسم المخطوطات ٣٧ مجلدًا. (السنة قبل التدوين)



علي بن الحسين (ابن عساكر) الدمشقي (٤٩٩ - ٥٧١ هـ).

و هو كتابٌ عظيمٌ جامعٌ، و قد اختصره الشيخُ عبدالقادر بدران بحذف الأسانيد و المكررات، و سَمَّى المختصرَ تهذيبَ تاريخِ ابن عساكر، طُبِعَ منه سبعةُ أجزاءٍ في دمشق ابتداءً من سنة (١٣٢٩ هـ).»

● صفحہ ٢٧٢: «٢١. تهذيب التهذيب: للحافظ شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن

علي ابن حجر العسقلاني (٧٧٣ - ٨٥٢ هـ).

و فيه لخص تهذيب الكمال للمزى و زاد عليه فوائد كثيرة، و قد طبع بالهند سنة (١٣٢٥ - ١٣٢٧ هـ) في اثني عشر مجلداً. و يُعتبر تهذيب التهذيب من أجمع كتُب تراجم رُواة الحديث المتداولة بين العلماء في هذا العصر، و أصبحت نسخة نادرةً و عزيزةً. و قد لخصه ابن حجر في مجلدين و سماه تقريب التهذيب في أسماء الرجال، طبع بالهند سنة (١٣٢٠ هـ) ثم طبع سنة (١٣٥٦ هـ) مع تعقيب التقريب للمولوى أمير علي<sup>١</sup>.

● صفحہ ٢٧٣: «١. الطبقات الكبرى: للمؤرخ الثقة محمد بن سعد بن منيع

الحافظ كاتب الواقدي (المولود سنة ١٦٨ هـ. و المتوفى سنة ٢٣٠ هـ).

فقد صنّف سيرة الرسول صلى الله عليه (وآله) و سلّم، ثمّ ترجم للصّحابة على طبقاتهم، فالتابعين، فمن بعدهم إلى وقته، فأجاد و أحسن، و يُعتبر كتابه هذا من أوثق و أهمّ المصادر الإسلامية في التاريخ و الرجال.

١- كما طبع على هامش التقريب كتاب المعنى فى أسماء رجال الحديث للعلامة محمد بن طاهر بالهند سنة (١٢٩٠ هـ)، و هناك طبعات أخرى. و ظهرت أخيراً طبعةٌ جيّدةٌ لتقريب التهذيب طُبعت في القاهرة سنة (١٣٨٠ هـ). (السنة قبل التدوين)

وقد طبعت الطَّبَقَات بمدينة ليدن سنة (١٣٢٢ هـ) في ثلاثه عشر مجلِّدًا خصَّص الأخير منها للنِّسَاء، و وُضِعَ لِكُلِّ مَنْ تَرَجَّمَ لَهُم ابْنُ سَعْدٍ فِي الْمَجَلِّدِ الرَّابِعِ عَشَرَ فَهَرَسُ عَامٍ، مَّا يَسْهَلُ الرَّجُوعَ إِلَيْهِ. وَ لَابْنِ سَعْدٍ أَيْضًا طَبَقَاتٌ صَغْرَى ثَانِيَةً وَ ثَالِثَةً. «

• صفحہ ٢٨٥: « ١١. المدخل: للإمام الحاكم<sup>١</sup> أبي عبد الله محمد بن عبد الله النيسابورى (٣٢١ - ٤٠٥ هـ). تكلّم فى قسم منه عن المجروحين و بسط القول فى هذا. ٢. »

١- طبع بحلب سنة (١٣٥١ هـ ١٩٣٢ م) بإشراف الشيخ راغب الطباخ. (السنة قبل التدوين)

٢- جنگ ٢٣، ص ١٦٣ الى ٢٠٥.

٦. مطالبى متنوع پيرامون وضع و جعل حديث

صاحب المستدرک وفقاً للمحقق الكاظمى ادعى أن الصدوق كان يُغَيِّرُ

الرّواياتِ طَبَقًا لِمُعْتَقَدِهِ و مذهبه

[مستدرک الوسائل جلد ٢] صفحه ٢٧٨:

«و يظهر من بعض المواضع أنّ الصدوق - رحمه الله - كان يَحْتَصِرُ الخبرَ

الطويل، و يُسَقِطُ منه ما أدى نظره إلى إسقاطه. فروى في التوحيد:

عن أحمد بن الحسن القَطَّان، عن أحمد بن يحيى، عن بكر بن عبدالله بن حبيب

قال: حدّثنا أحمد بن يعقوب بن مطر قال: حدّثنا محمّد بن الحسن بن

عبدالعزیز الأحديث الجندیسابورى قال: وجدتُ في كتاب أبي بخطّه: حدّثنا

طلحة بن يزيد عن عبدالله بن عبيد، عن أبي مُعَمَّر السَّعداني: أنّ رجلاً أتى

أمير المؤمنين عليه السلام... .

و ساق خبراً طويلاً، و كان الرجلُ مِنَ الزَّنادقة و جَمَعَ آيَا من القرآن زعمها

متناقضةً، و عَرَضَهَا عليه عليه السلام، فأزال الشبهة عنه.

و هذا الخبر رواه الشيخ أحمد بن أبي طالب الطُّبرسي في الاحتجاج عنه عليه السلام

بزياداتٍ كثيرةٍ أسقطها الصدوق في التوحيد. و الشاهدُ على أنه الذي أسقطها عنه: أنّ

السَّاقِطُ هُوَ الْمَوَاضِعُ الَّتِي صَرَّحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوُقُوعِ النِّقْصِ وَ التَّغْيِيرِ فِي الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، وَ هِيَ تَسَعَةٌ مَوَاضِعَ؛ وَ لَهَا لَمْ يَكُنِ النِّقْصُ وَ التَّغْيِيرُ مِنْ مَذْهَبِهِ أَلْقَى مِنْهُ مَا يُجَالِفُ رَأْيَهُ.

قال المحقق الكاظمي الشيخ أسدالله في كشف القناع:

و بالجمله فأمر الصدوق مضطرب جداً، - إلى أن قال: «و قد ذكر صاحب البحار حديثاً عنه في كتاب التوحيد، عن الدقاق، عن الكليني، بإسناده عن أبي بصير، عن الصادق عليه السلام، ثم قال:

”هذا الخبر مأخوذ من الكافي وفيه تغييرات عجيبة، تُورث سوء الظن بالصدوق! وإنه إنما فعل ذلك ليوافق مذهب أهل العدل.“ - انتهى.<sup>١</sup>

و من هنا يَحْتَلِجُ بِالْبَالِ أَنَّ الزِّيَارَةَ الْجَامِعَةَ الْكَبِيرَةَ الشَّائِعَةَ، الَّتِي أوردَهَا فِي الفقيه و العيون و منها أَخْرَجَهَا الْأَصْحَابُ فِي كِتَابِ مَزَارِهِمْ وَ نَقَلُوهَا فِي مَوْلاَتِهِمْ: اختصرها من الجامعة المروية عن الهادي عليه السلام؛ على ما رواه الكفعمي في البلد الأمين، و أوردناها في باب نوادر أبواب المزار. فإنها حاوية لما أوردته فيها مع زيادات كثيرة، لا يوافق جملة منها لمعتقده فيهم عليهم السلام؛ فلا حظ و تأمل في الزيارتين، حتى يظهر لك صدق ما ادعيناها.<sup>٢</sup>

### [قياس احاديث مرحوم صدوق با احاديث مرحوم كليني]

مرحوم آقاي مطهري از مرحوم آية الله بروجردي نقل كردند كه مي فرموده است:

«مرحوم صدوق از نقطه نظر اتقان و ضبط و فن روايت از مرحوم كليني مقدم است.»

١- مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ١٦٩.

٢- مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ١٧٠.

٣- جنگ ٢٤، ص ١٥٨ الى ١٦٠.

آقای حاج میرزا حسن نوری همدانی از مرحوم آیه الله بروجردی نقل کردند که می فرموده است: «پدر علی بن ابراهیم که (ابراهیم بن هاشم است) مرد خوش باوری بوده است.»

آقای نوری گفتند که: «تمام احادیث/استبصار در کتاب تهذیب وارد است، و ما با کمال دقت در مأموریتی که مرحوم آیه الله بروجردی راجع به ترتیب سلسله اسناد تهذیب و استبصار و کافی به من محول نمودند فحوص تام انجام دادیم و دیدیم که تمام روایات/استبصار مضموناً و سنداً در لابلای کتاب تهذیب آورده شده است؛ حتی برای نمونه یک مورد را نیافتیم که در کتاب تهذیب نباشد.»<sup>۱</sup>

### راجع به بعضی از احایث موضوعه

در سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۲۳۱، در ماده «حَدَّثَ» راجع به بعضی از احادیث موضوعه می فرماید:

«ذَكَرَ بَعْضُ الْأَحَادِيثِ الْمَوْضُوعَةِ عَنِ الصَّنَعَانِيِّ مِنْ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ، أَنَّهُ قَالَ فِي كِتَابِ الدَّرَرِ الْمَلْتَقَطَةِ:

و من الموضوعات ما زَعَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَامَّةً، وَيَتَجَلَّى لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ خَاصَّةً." وَإِنَّهُ قَالَ: "حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْأَرْوَاحَ، اخْتَارَ رُوحَ أَبِي بَكْرٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ."

ثم قال الصَّنَعَانِيُّ: وَأَنَا أَنْتَسِبُ إِلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ وَأَقُولُ فِيهِ الْحَقَّ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "قُولُوا الْحَقَّ وَكُو عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ."

فمن الموضوعات، ما روى: "أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ،  
 وَ لَهُ شِعَاعُ كِشْعَاعِ الشَّمْسِ؛ قِيلَ: فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ؟ قَالَ: سَرَقَتْهُ الْمَلَائِكَةُ."  
 وَ مِنْهَا: "مَنْ سَبَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عَمَرَ قُتِلَ، وَ مَنْ سَبَّ عِثْمَانَ وَ عَلِيًّا جُلِدَ الْحَدَّ." إِلَى  
 غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُخْتَلِفَةِ.  
 وَ مِنَ الْمَوْضُوعَاتِ: "زُرْ غَيْبًا تَزِدُّ حَبًّا؛" "النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ تَزِيدُ فِي الْبَصْرِ؛"  
 "مَنْ قَادَ أَعْمَى أَرْبَعِينَ خُطْوَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ؛" "الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ، وَ عِلْمُ  
 الْأَدْيَانِ." - انتهى.

وَ عُدَّ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمَوْضُوعَةِ: "الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْخِيَاءِ؛" "طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ؛"  
 وَ "دَفَنُ الْبَنَاتِ مِنَ الْمَكْرُمَاتِ؛" "اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوَجْهِ؛" "لَا هَمَّ إِلَّا هَمُّ  
 الدِّينِ؛" "لَا وَجَعَ إِلَّا وَجَعُ الْعَيْنِ؛" "الْمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ؛" "إِنَّ التَّجَارَ هَمَّ  
 الْفَجَّارِ." إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.<sup>١</sup>

### [متن روایاتی از عامه که شهادت بر جعلی بودن آن می دهد]

مطلب زیر روایتی است که بسیاری از عامه در کتب خود آورده اند، و متن  
 روایت شاهد بر مجعول بودن آن است:

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ٢، صفحه ٥١:

"خَرَجَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّاسِ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي  
 مَرَضِهِ، فَقَالَ لَهُ النَّاسُ: كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَا أَبَا حَسَنِ؟ قَالَ:  
 "أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا."

قال [عبدالله بن عباس]: فأخذ العباس بيد عليّ، ثمّ قال: "يا عليّ، أنت عبد

١- سفينة البحار، ج ٢، ص ١١٩؛ مستدرک سفينة البحار، ج ٢، ص ٢٩٥.

٢- جنگ ١٥، ص ٧٠.

العصا بعد ثلاث! أَلْحِلْفُ لِقَدْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ فِي وَجْهِهِ - وَإِنِّي لِأَعْرِفُ الْمَوْتَ فِي وَجْهِهِ  
بنی عبدالمطلب - فانطلق إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فَذَكَرَ لَهُ هَذَا الْأَمْرَ، إِنْ كَانَ  
فِينَا أَعْلَمْنَا وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَوْصِي بِنَا.

فقال: «لا أفعل، والله إن منعناه اليوم لا يؤتيناها الناس بعده.» فتوفي رسول الله  
ذلك اليوم.»<sup>۱</sup>

روایات غیر صحیح وارد در تفسیر منسوب به امام عسکری، و وارد در

### کافی کلینی

حاجی نوری (ره) در خاتمه مستدرک، در فائده پنجم از صفحه ۶۶۱ تا ۶۶۶،  
بحث در حجیت تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام می کند؛ و در آخر  
صفحه ۶۶۳ می گوید:

«نعم، قصّة المختار مع الحجاج المذكورة فيه مما يُخالفه تمام ما في السير و  
التواريخ، من أن المختار قتله المُصعبُ الذي قتله عبدالمك الذي وُلِّي الحجاج على  
العراق بعد ذلك؛ لكنّه لا يوجبُ عدم اعتبار التفسير، و إلا لزم عدم اعتبار الكافي،  
فإن ثقة الإسلام روى فيه عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن  
أبي أيوب، عن بُريد بن معاوية، قال:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ  
يُرِيدُ الْحَجَّ، فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قَرِيشٍ فَأَتَاهُ؛ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: «أَتَقْرَأُ لِي، أَنْتَ عَبْدٌ  
لِي، إِنْ شِئْتَ بَعَثْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ اسْتَرْفَقْتُكَ؟!»

فقال له الرجل: «و الله ما أنت بأكرم مني في قريش حسبا، و لا كان أبوك

أفضل من أبي في الجاهليّة و الإسلام، و لا أنت بأفضل منّي في الدّين، و لا بخير منّي، فكيف أقرّ لك بما سألت؟!“

فقال له يزيد: ”إن لم تُقرّ لي و الله قتلتك!“

فقال له الرّجل: ”ليس قتلك إياي بأعظم من قتلك الحسين بن عليّ ابن رسول الله صلّى الله عليه و آله.“

فأمّر به فقتل. ثم أرسل إلى عليّ بن الحسين عليهما السّلام، فقال له مثل مقالته للقرشيّ: فقال له عليّ بن الحسين عليهما السّلام:

”أرأيت إن لم أقرّ لك أليس تقتلني كما قتلت الرجل بالأمس؟!“

فقال له يزيد لعنه الله: بلي!

فقال عليّ بن الحسين: ”قد أقررتُ لك بما سألت، أنا عبدٌ مُكرهٌ فإن شئت فأمسك و إن شئت فبع!“

فقال له يزيد لعنه الله: ”أولى [لك] حققت دَمَك و لم يُتقصك ذلك من شرفك.“<sup>١</sup>

و جعل (ره) لهذا الخبر عنواناً في الروضة، فقال: ”حديث عليّ بن الحسين

عليهما السّلام مع يزيد لعنه الله.“

هذا، و اتّفق أهل السّير و التواريخ على خلافه، قال في البحار:

و اعلم أنّ في هذا الخبر إشكالاً و هو أنّ المعروف في السّير أنّ هذا الملعون لم يأت المدينة بعد الخلافة، بل لم يخرج من الشّام حتّى مات و دخل النّار.

فنقول: مع عدم الاعتماد على السّير - لا سيّما مع معارضة الخبر - يمكن أن يكون اشتبه على بعض الرواة، و كان في الخبر أنّه جرى ذلك بينه عليه السّلام

و بين من أرسله الملعون لأخذ البيعة، و هو مسلم بن عقبة.<sup>٢</sup>

١- الكافي، ج ٨، ص ٢٣٤.

٢- بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٣٨.



ثم نقل<sup>۱</sup> ما في كامل الجزرى مما وقع بينه وبين مسلم، وكلما ذكره (ره) يجرى في الخبر المتقدم. «- انتهى ما في المستدرک.

أقول: روى صدر هذه الرواية في الروضة صفحة ۲۳۴ و ۲۳۵ حديث ۳۱۳ بعين ما نقل عنه النورى و أبدل كلمة «استرققتك» بكلمة «استرقيتك». و صدر الرواية الذى كان لعل بن الحسين عليهما السلام جعل له عنواناً، و هو: «حديث علي بن الحسين عليهما السلام مع يزيد لعنه الله»، ثم قال: «ثم أرسل إلى علي بن الحسين و أتى بتمام الرواية، و زاد كلمة «لك» بعد كلمة «أولى» فأورد: «أولى لك»<sup>۲</sup>.

### [درباره قاعده لطف و روایت مرفوع و مسند]

در کتاب جنه المأوى در تعلیقه آن، مرحوم حاج سید محمدعلی قاضی (ره) در صفحه ۳۲۴ تا صفحه ۳۲۹ بحثی در قاعده لطف نموده است و فرموده است: کبرای مسأله جای شبهه نیست، و إنما الإشکال فى صغریاتها. روایت مرفوع در اصطلاح علماء علم درایه اطلاق می شود بر خبری که ساقط شده باشد از وسط سند یا آخر آن، یک یا بیشتر، با تصریح به لفظ رفع؛ و اطلاق بر معنی دیگر نیز می شود.

۱- یعنی: المجلسی (ره). (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۲- خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۱۹۷.

۳- و قال فى التعلیقه: «یعنى الشَّرَّ قریب بك. و فى المرآة قال الجوهری: "قولهم: اولی لك، تهدد و وعید." و قال الأصمعی: "معناه قاربه ما یهلكه، أى نزل به." - انتهى. و هذا لا یناسب المقام، و أن ینكون الملعون بعد فى مقام التهديد و لم یرض بذلك عنه علیه السلام. و ینتمى أن ینكون مراده: أن هذا اولی لك و أحرى مما صنع القرشی.» - انتهى كلام المعلق\* فى التعلیقه.

\* أى: على اكبر غفارى.

۴- جنگ ۱۸، ص ۱۰۲.

در أضواء على السنة المحمدية در تعلیقه صفحه ۲۹۶ ابوریة گوید:  
 «و المرفوع هو ما أخبر فيه الصحابي عن رسول الله؛ و المسند: مرفوع صحابي  
 بسنده ظاهر الاتصال.»

و در لغت نامه المنجد گوید:

«رَفَع - رَفَعًا الحديث: سَلَسَلَهُ إِلَى قَائِلِهِ الْأَوَّل. و المرفوع من الحديث عند  
 المحدثين: هو الَّذِي يَتَسَلَسَلُ إِلَى الشَّيْءِ.» انتهى.  
 أقول: و على هذا يكون المرفوع بمعنى المسند.<sup>۱</sup>

### درباره حدیث: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ الصَّفَرِ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ»

راجع به حدیث متداول در السنه مردم: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ»  
 آنچه در کتب حدیث تفحص کردم ابدأ نیافتم؛ گرچه مرحوم حاج میرزا جواد آقای  
 تبریزی - رضوان الله علیه - در اعمال ماه صفر در کتاب مراقبات خود ذکر کرده  
 است، ولی ظاهراً آن مرحوم نیز اکتفا به مسموعات فرموده و خود، عین روایت را  
 ندیده است.

آنچه من فهمیدم این روایت تصحیف شده است؛ چون رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم روزی خواستند به اصحاب خود جلالت ابوذر غفاری را بفهمانند، و  
 فرمودند: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ، مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و سپس فرمودند: «مَنْ بَشَّرَنِي  
 بِخُرُوجِ آذَانَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ فقال أبوذر: يا رسول الله! قد خرج آذان. «آذار از  
 ماه‌های رومی است و چون لفظ آذار با صفر نزدیک است، لذا در السنه به جای آذار  
 که لفظ غریب و غیر مأنوسی است، بعضی لفظ صفر را اشتبهاً شنیده‌اند و زبان به  
 زبان یک روایتی شده است.

اصل این قضیه را مرحوم صدوق در کتاب معانی الأخبار، صفحه ۲۰۴ (طبع مطبعة حیدری، ۱۳۷۹ هجریه قمریه) آورده است؛ و مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب سفینه البحار جلد ۱، صفحه ۸۳، در ماده «بشر» اجمالاً ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

در مجلد چهارم مثنوی از طبع میرزامحمودی، صفحه ۳۹۲، مولای رومی وجهی ذکر کرده است، و آن اینکه: چون رسول الله می دانست رحلتش در ربیع الاول است و عاشق ارتحال و لقای محبوب بود، فلذا این جمله را فرمود.  
و اول ابیات مثنوی در این باره اینست:

«احمد آخر زمان را انتقال در ربیع اول آمد بی جدال»<sup>۲و۳</sup>

### [کلام آقای بروجردی درباره برخی روایات جعلی]

در مجله کیهان اندیشه، شماره ۱، مورخه مرداد و شهریور ۱۳۶۴ در صفحه ۱۸، جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی در ضمن مصاحبه‌ای می گویند:  
«آقای بروجردی می گفتند: "اصل اولیه در اغلب اخبار و روایاتی که در مدح و ذم بلدان، خواص میوه جات و فضائل افراد وجود دارد، عدم حجیت است. برای اینکه طرفین شیعه و سنی آنها را به نفع خود ساخته‌اند. برخی عقیده‌شان این بوده است که: اگر برای اثبات حق، یک حدیثی جعل کردید، اشکال ندارد."  
خداوند آقای طباطبائی را رحمت کند؛ می فرمود: "ما درباره امامت، در احادیث جستجو می کردیم، دیدیم در بحار الأنوار، بیست و پنج حدیث از صحاح معتبر عامه نقل شده است که ما نه در کتب چاپی پیدا کردیم و نه در کتب خطی؛ و

۱- جنگ ۶، ص ۵۱.

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۳- جنگ ۱۷، ص ۷۸.

حتی کتابی مربوط به هشتصد سال قبل پیدا کردیم، دیدیم: یکی از آن احادیث بیست و پنج گانه در آنجا هم نیست. از طرف عامه، بسیاری از احادیث کم شده و در کتب ساقط شده است.»<sup>۱</sup>

## فصل سوّم:

### رساله الحاقیه

ردّ کتاب الأخبار الدّخیله، راجع به توقیع وارد در ماه رجب



## مطالبی راجع به توقیع وارد در ماه رجب

آقای حاج شیخ محمد تقی تستری در کتاب *الأخبار الدخيلة* صفحه ۲۶۳ تا ۲۶۵، توقیع وارد در ادعیه ماه رجب را رد کرده‌اند؛ و ما در اینجا خلاصه مطلب ایشان را می‌آوریم و سپس به رد آن می‌پردازیم. اما کلام ایشان این است که:

از جمله ادعیه مفتریه، آن دعائی است که در مصباحین آمده است که:  
آخری جماعه عن ابن عباس، قال: مما خرج على يدي الشيخ الكبير أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد - رضي الله عنه - من الناحية المقدسة ما حدثني به خبير [جبر، خير] بن عبدالله، قال: كتبت من التوقيع الخارج إليه:

”بسم الله الرحمن الرحيم أدعُ كل يوم من أيام رجب:  
اللهم إني أسئلك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاة أمرك، المأمونون على سرك، المستبشرون بأمرك، الواصفون لقدرتك، المعلنون لعظمتك، أسألك بما نطق فيهم من مشيتك فجعلتهم معادن لكلياتك و أركاناً لتوحيدك و آياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان، يعرفك بها من عرفك، لا فرق بينك و بينها إلا أنهم عبادك و خلقك، فتقها و رتقها بيدك، بدوها منك و عودها إليك، أعضاء و أشهاد و مائة و أذواد و حفظة و رؤاد، - إلى: و فاقد كل مفقود، - إلى:

و مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ بِهَمِ [البُّهَمِ] الصَّافِيْنَ [و] الحَافِيْنَ، وَ بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْمَرْجَبِ الْمَكْرَمِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنْ أَشْهُرِ [الأَشْهُرِ] الْحَرُمِ - الخ.<sup>۱</sup>

و پس از آن گفته‌اند: و از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه این دعا ساختگی است چند چیز است:

• اول: جمله "بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ"؛ نطقِ مشیّتِ خدا در آنها چه معنی دارد؟!

• دوم: جمله "الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ"؛ "الَّتِي" که موصول است به چه بر می‌گردد؟ اگر به "وُلَاةِ أَمْرِكَ" برگردد از جهت لفظ تمام نیست، بلکه از جهت معنی أيضاً؛ و اگر به "آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ" برگردد، از جهت معنی استوار نیست، بلکه از جهت لفظ أيضاً.

• سوم: جمله "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ"؛ چون این جمله می‌رساند که ملائکه که آیات خدا هستند با خود خداوند در تمام صفات خدای تعالی غیر از عنوان خالقیت و مخلوقیت مساوی هستند. مثل آنکه بگوئیم: فلان کس مثل پادشاه است، جز اینکه پادشاهی ندارد؛ یعنی در تمام کمالات سوای سلطنت، همانند اوست، و این کفر محض است. و اما "أَعْضَادٌ" ظاهرش این است که آنان اعضاء خدا هستند، و این نیز کفر است. و ممکن است که با تکلف گفت که: فرشتگان بعضی از آنان، اعضاء بعضی دگرند؛ چون أعوان مَلِكِ الْمَوْتِ.

کما آنکه درباره "أَشْهَادٌ" این تکلف را پذیرفت و گفت که: مراد حضور و شهادت آنان بر بنی آدم است؛ و به قرینه "وَ أَدْوَادٌ وَ حَفَظَةٌ" گفت که: آنان بنی آدم را از بلا یا حفظ می‌کنند.

و درباره "مُنَاةٌ" نیز گفت که: از ماده "مَنَى لَهُ" است؛ یعنی اندازه‌گیری کرد

۱- مصباح کفعمی، ص ۵۲۹؛ مصباح المتعجد، ص ۸۰۳؛ الإقبال، ص ۶۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۲.



برای او، نظیر آیه شریفه: ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾<sup>۱</sup>.  
و درباره «رُؤَادٍ» نیز گفت: از «فُلَانَةٌ رَائِدَةٌ» است؛ یعنی پیوسته در بیوت  
جاراتش رفت و آمد دارد، و بنابراین معنایش چنین می شود که: فرشتگان  
طوآفون بر مردم هستند.

اگر به این تکلفات قانع شدیم فبها، و الا کما تری که به هر یک از این  
فقرات اشکال است.

● چهارم: جمله «و فَاقْدَ كُلِّ مَفْقُودٍ»؛ چون معنی این است که: خداوند واجد  
آنچه را که مفقود است نیست، و این کفر است؛ چون معنای فَقَدَ الشَّيْءَ این  
است. و اگر به لفظ: «و اَجَدَ كُلِّ مَفْقُودٍ» بود، معنای مناسبی داشت.

● پنجم: جمله «و بِهِمُ الصَّافِّينَ» که در اصل مصباح «و البُهْمِ» با الف و لام  
آمده است و این اصح است؛ چون صافین صفت برای بُهْم است ظاهراً.  
و در هر صورت بُهْم چه معنی دارد؟! مگر آنکه جمع بُهْمَة باشد. و  
ابوعبیده گوید: البُهْمَة اسب سوارى را گویند که از شدت باس و صولتش،  
نمی دانند مال او به کجا منتهی می شود و سرانجامش به کجا می انجامد؛ و  
در این صورت مراد فرشتگان مجاهد با کفار هستند.

● ششم: جمله «و اَصْلِحْ لَنَا خَبِيئَةَ اَسْرَارِنَا»؛ چون اصلاح برای چیز فاسد  
است. و اگر می گفت: «و اَصْلِحْ لَنَا مَا فَسَدَ مِنْ خَبِيئَةِ اَسْرَارِنَا» صحیح بود.

● هفتم: جمله «و بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْمُرْجَبِ الْمُكْرَمِ و مَا بَعْدَهُ مِنْ اَشْهُرِ  
[الْاَشْهُرِ] الْحُرْمِ»؛ زیرا ماه رجب را به ماه حرام توصیف نکرده است و  
ماه های بعد از آن را توصیف کرده است، با اینکه ماه رجب حرام است و  
ماه های بعد از آنکه شعبان و رمضان و شوال باشد حرام نیست و ماه های بعد  
از اینها که ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم است حرام است. و علاوه «اَشْهُرِ  
الْحُرْمِ» به اضافه صحیح نیست، چون حُرْم وصف است و باید گفت: الْاَشْهُرِ

الحُرْم. أَللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ فِي مِثْلِهِ يَصِحُّ الْوَصْفُ وَالْإِضَافَةُ بِاعْتِبَارَيْنِ.  
 از همه اینها گذشته این خبر ضعیف السند است به ابن عیاش. و نجاشی گفته است: من از او چیزهای بسیاری شنیدم، و لیکن چون دیدم که مشایخ ما او را ضعیف می‌شمرند لذا من از او اجتناب کردم و روایت‌های او را روایت نکردم. و خبیر بن عبدالله که ابن عیاش از او روایت می‌کند از محمد بن عثمان، نام او در رجال نیست.  
 و بالجمله: اگر در این دعا نبود مگر فقط جمله: "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَتَمُّ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ"، فقط همین فقره دلیل کافی بود برای ساختگی بودن این دعا؛ با آنکه اغلاط و منکرات دیگری که ذکر شد در آن موجود است و سندش نیز ضعیف است. - انتهی ملخصاً.

### [ردّ کلام صاحب کتاب الأخبار الدخيلة درباره توقيح وارد در ماه رجب]

أقول: در یکایک از اشکالات و ایرادات صاحب کتاب، ایراد و اشکال واقع است؛ و طبق آنچه را که ما در اینجا بیان می‌کنیم به خوبی واضح و روشن می‌شود که اولاهای ایشان تا سابعاً، جز عنوان پشت هم انداختن ایرادها، و اظهار نمایش چشمگیر اشکال‌ها، چیز دیگری نیست؛ و این اشکالات از برف انباری تجاوز نمی‌کند.  
 اما راجع به ضعف سند، عرض می‌شود که: کدام یک از ادعیه وارده از معصومین سند صحیح دارد؟! ادعیه و زیارات وارده با سند صحیح اقلّ قلیل است؛ و اگر بنا بشود در باب ادعیه و زیارات به سند صحیح معروف اکتفا کنیم، عسری از اعشار ادعیه باقی نمی‌ماند، و کتاب مصباح شیخ و کفعمی و بلادالامین او و کتاب اقبال و کتاب ادعیه و مزار بحار الأنوار، تبدیل به یک کتاب کوچک بغلی به قدر تبصره علامه خواهد شد. درحالی که می‌دانیم این خلاف ضرورت مذهب است؛ علمای ما از سابقین و لاحقین این ادعیه را محفوظ می‌داشته‌اند و خود نیز می‌خوانده‌اند، و سیره عملی آنها بر همین منوال بوده است.

این دعا را شیخ طوسی در مصباح المتّهجد صفحه ۵۵۹؛ و شیخ کفعمی در مصباح خود صفحه ۵۲۹؛ و در البلد الامین صفحه ۱۷۹؛ و سید بن طاووس در اقبال صفحه ۶۴۶؛ و علامه مجلسی در بحار<sup>۱</sup>، جلد ۲۰ کمپانی، صفحه ۳۴۳ آورده است؛ و همگی تلقی به قبول کرده‌اند. و با آنکه مرحوم مجلسی در عبارات مشابهه با عبارات صوفیه، بسیار حساسیت دارد و حتی الامکان ردّ می‌کند، مع ذلک بدون هیچ بیانی در اینجا دعا را آورده؛ و معلوم می‌شود که تمام اشکالات صاحب کتاب الأخبار الدّخیله را هباءً و غیر قابل بیان می‌دانسته است.

و از اینجا معلوم می‌شود که رویه و سیره علماء ماضی ما در عمل به این ادعیه و زیارات، صحتّ سند به صحتّ مشهور امروزی که از زمان علامه احادیث را به صحاح و حسان و ضعاف و موثقات تقسیم کرده است، نبوده است؛ بلکه هر زیارت و دعائی را که اطمینان به صدور آن داشتند - گرچه با قرائن خارجیّه باشد - به آن عمل می‌نموده‌اند، و همین معنای صحتّ است. پس دعا و زیارت ضعیف السنّد، چنان‌که مورد عمل اصحاب و علماء قرار گیرد و در کتب خود ضبط و ثبت کنند و قدحی از آن و یا از راوی آن ذکر نمایند، همین شهرتی است که موجب انجبار ضعف سند می‌شود. و ما در اصول ثابت کرده‌ایم که هر خبری که صحیح السنّد باشد، ولی اصحاب از آن اعراض نموده باشند، قابل عمل نیست، بل کلاً زاد صحّه زاد ضعفاً؛ و هر خبر ضعیفی را که معمولاً به اصحاب باشد، باید اخذ کرد و این عمل اصحاب، جابر سند آن می‌شود.

و از اینجا است که ما می‌بینیم بسیاری از روایات کافی - بلکه اکثر آن - ضعیف السنّد است، و اگر کسی به کتاب مرآت العقول مراجعه کند خواهد یافت که علامه مجلسی در هنگام بیان روایان احادیث، غالب آنها را ضعیف می‌شمارد، در حالی که

۱- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۶۳.

می‌دانیم کتاب کافی از کتب معتبره ما است؛ بلکه از معتبرترین کتب ما است. و علت آن است که: نفس درج احادیث در این کتاب و در سایر کتب اربعه (چون من لا یحضره الفقیه و استبصار و تهذیب) از چنان شیوخی که از لحاظ وثاقت و ورع و امانت و علم و تبخر در فن حدیث و مقبول و مردود بودن آن، در درجهٔ اعلیٰ قرار دارند، خود موجب اطمینان به صدور است.

و از همین جهت است که اخباریین قاطباً و بسیاری از علماء اصولیین، جمیع روایات وارده در کتب اربعه را صحیح و واجب‌العمل می‌دانند؛ ولی ما می‌گوئیم: نفس درج احادیث در این کتاب‌ها و جوب عمل نمی‌آورد و آنها را صحیح نمی‌کند، ولی بدون شک به مقدار معتناهی درجهٔ ارزش حدیث را بالا می‌برد و با ضم مختصر قرینهٔ خارجیّه و بعضی از شواهد، آن را صحیح و لازم‌التباع می‌کند.

ابن عیاش گرچه در نزد نجاشی شخص غیر معتمدی است، ولی تمام روایات شخص ضعیف که دروغ نیست؛ بلکه شخص ضعیف در کلامش همه‌گونه کلام هست: صحیح و فاسد، دروغ و صادق، مطرود و مقبول، و لعل اینکه بعضی از کلام او - ولو به ضمیمهٔ قرائن خارجیّه - صدق باشد، و در این صورت روایات اشخاص ضعیف مورد قبول قرار می‌گیرد؛ و ممکن است این روایت ابن عیاش از این قبیل بوده باشد.

و نیز خیر بن عبدالله و یا خیبر بن عبدالله که راوی حدیث از محمد بن عثمان است، ممکن است از مشاهیر و معاریف رجال حدیث نبوده باشد که نامش در رجال آمده باشد؛ بلکه شخص ثقة عادی بوده و روایت او از این جهت قابل اخذ بوده است.<sup>۱</sup>

۱- ابن عیاش، احمد بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن عیاش است، و در تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۸ ترجمه او را آورده است، و ما ملخص آن را در اینجا می‌آوریم:

«کتاب‌هایی نوشته است که دلالت بر شیعه بودن او دارد، و در سنهٔ ۴۰۱ فوت کرده است؛ عدّه

● و اما اشکال اول از اشکالات سبعة ایشان که فرموده‌اند: «بما نطق فيهم من

مَشِيَّتِكَ» چه معنی دارد؟!

در جواب آن گفته می‌شود که: تمام موجودات چون ظهور خداوند هستند، پس تمام آنها کلام و سخن خدا هستند. کلام چیزی است که اعراب عما فی الضمیر می‌کند و از پنهانی‌ها و معانی درون نفس پرده برمی‌دارد؛ و چون جمله موجودات موجب ظهور خدا، و قدرت و علم و حیات او هستند؛ و از آن گنج مخفی خبر می‌دهند، جملگی کلمات خدا هستند. چنانچه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَنْحَارٍ مَا نَفَذْتَ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿و قال النجاشي: "اضطرب في آخر عمره"؛\* و قال: "رأيت هذا الشيخ (ره)، و كان صديقاً لي و لوألدی، و سمعت منه شيئاً كثيراً، و رأيت شيوخنا يضعفونه فلم أرو عنه شيئاً و تحببته، و كان من أهل العلم و الأدب القوي و طيب الشعر و حسن الخط، رحمه الله و ساعه." و اقتصر ابن شهر آشوب في المعالم على ذكره و عد كتبه من دون تعرض فيه بمدح و لا قدح، و وضعفه في الوجيزة ثم قال: "و فيه مدح."﴾

و سپس مرحوم مامقانی فرموده است:

قلت: بعد احراز كونه إمامياً - كما تكشف عنه كتبه و ورود المدح فيه - كان مقتضى القاعدة عد حديثه من الحسن لا الضعيف؛ سيما إن أريد بالاختلال في آخر عمره خلل في عقله دون مذهبه. و ترحم النجاشي عليه مؤيداً لحسنه؛ كما لا زال يستشهد بنحو ذلك الوحيد لحسن الرجل:

"و إن أريد بالاختلال اختلال مذهبه - كما يؤمى إليه قول النجاشي بعد الترحم: و ساعه، و قوله قبل ذلك: اضطرب في آخر عمره؛ فإن ذلك لا يبراه على الظاهر اختلال العقل - نقول: لا مانع من الأخذ برواياته التي رواها في حال استقامته و اعتداله، و لكن تحبب النجاشي من الرواية عنه احتياطاً أو وجب تضعيفهم للرجل و أتباعهم إياه؛ و هو كما ترى." - انتهى. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

\* - رجال النجاشي، ص ۸۵.

۱- سورة لقمان (۳۱) صدر آیه ۲۷.

و نیز آمده است: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾<sup>۱</sup>.

و نظیر این آیات که از موجودات تکوینیّه تعبیر به کلمه شده است، بسیار است؛ چون:

﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَتِهِ﴾<sup>۲</sup>،

﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾<sup>۳</sup>،

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ﴾<sup>۴</sup>،

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا﴾<sup>۵</sup>،

﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۶</sup>،

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾<sup>۷</sup>،

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ آجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾<sup>۸</sup>،

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۹</sup>؛

و بسیاری از آیات دیگر. بلکه تمام آیاتی که در آنها «کلمة الله» به کار برده

۱- سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۰۹.

۲- سوره الشوری (۴۲) قسمتی از آیه ۲۴.

۳- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۴۵.

۴- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۱۷۱.

۵- سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۳۷.

۶- سوره یونس (۱۰) آیه ۳۳.

۷- سوره ابراهیم (۱۴) صدر آیه ۲۴.

۸- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۶.

۹- سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۷۱.

شده است، مراد موجودات فعلیه تکوینیّه خارجیه هستند که از آن ذات اقدس خبر می دهند، و موجب ظهور و بروز حقّ متعال می گردند.

به نزد آنکه جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است  
 عَرَضُ اعراب و جوهر چون حروف است مراتب همچو آیات و قوف است  
 ازو هر عالمی چون سوره خاصّ یکی زان فاتحه دیگر چو اخلاص  
 نخستین آیتش عقل کلّ آمد که در وی همچو باء بسمل آمد  
 دوم نفس کلّ آمد آیت نور که چون مصباح شد در غایت نور  
 سیم آیت درو شد عرش رحمن چهارم آیه الكرسي همی خوان  
 پس از وی جرم های آسمانی است که در وی سوره سبع المثانی است  
 نظر کن باز در جسم عناصر که هر یک آیتی هستند باهر  
 پس از عنصر بود جرم سه مولود که نتوان کردن این آیات معدود  
 به آخر گشت نازل نفس انسان که بر ناس آمد آخر ختم قرآن<sup>۱</sup>  
 پس بنابراین تمام موجودات، کلام حق هستند، و همه منطوق ذات اقدس او،  
 و جملگی گفتار و نطق و سخن او:

﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظَاهَمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «عالم تکوین کتاب گویای خداست و به حق و راستی سخن می گوید و تنطق می نماید.»

﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup>؛ «پوست های بدن مجرمان و ظالمان در روز بازپسین می گویند: ما را به نطق و سخن درآورده است آن خدائی که هر

۱- خ ل: جرم عناصر.

۲- گلشن راز بخش ۱۰، قاعده در تشبیه کتاب آفرینش به کتاب وحی.

۳- سوره المؤمنون (۲۳) ذیل آیه ۶۲.

۴- سوره فصلت (۴۱) قسمتی از آیه ۴۱.

چیزی را به نطق و گفتار درآورده است.»

مشیت پروردگار متعال از صفات او است، و نفس صفات هم که لم یزلی و لایزالی است؛ یعنی متعین به حدودی و متقید به قدر و اندازه‌ای نیست، اَسْمَاء و صفات ذات اقدس او غیر متناهی است.

ظهورات ماهیات است که در عالم وجود، مشیت حق تعالی را شکل می‌دهد و صورت‌بندی می‌کند؛ و به عبارت دیگر مخلوق می‌کند و به وجود می‌آورد. و عالی‌ترین اقسام موجودات فرشتگان حق هستند که چون لئالی مُتَلَأئِه، آن مشیت ازلیه را به لباس تقدیر و اندازه مقدر می‌کنند، و بنابراین ظهور می‌دهند و آن معنای مخفی و پنهان را گویا و بارز و ناطق می‌نمایند.

فرشتگان که واسطه افاضه فیض و تدبیر امور عالم خلقند، نطق و گفتار مشیت خدا هستند، و در آنها جهتی است که با آن موجودات را از کتم عدم به وجود می‌آورند و به اندازه و قدر می‌زنند؛ کما آنکه در قرآن کریم داریم:

﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾<sup>۱</sup>.

بنابراین، معنای: «بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ» واضح است؛ یعنی خدایا من از تو پرسش می‌کنم به حق آن فرشتگانی که قدرت تو را توصیف کردند، و عظمت تو را آشکار نمودند، و مشیت تو را ظاهر و گویا کرده و به نطق و سخن درآوردند، و بنابراین عالم کثرت و عالم خلق بدین وسیله پدید آمد.

• و اما اشکال دوم که موصول «الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ» به چه بر می‌گردد، و در هر صورت از نقطه نظر لفظ و معنی مستقیم نیست.

در جواب گفته می‌شود که: تردید بین این دو جهت بلا وجه است؛ زیرا که هر عارف به اسلوب کلام می‌داند که ارجاع آن به لفظ «وُلاةَ أَمْرِكَ» صحیح نیست؛

۱- سوره النازعات (۷۹) آیه ۵.



پس متعیّن است که یا به «آیاتک و مقاماتک» برگردد، و یا به خصوص «و مقاماتک» رجوع کند. و معلوم است که «آیاتک» عطف بر «أركاناً» می‌باشد و در حقیقت مفعول دوّم «جَعَلْتَهُمْ» خواهد بود؛ و «مقاماتک» نیز چنین است.

و بنابراین محصلّ معنی این می‌شود که: «تو ای پروردگار! فرشتگان را آیات و نشانه‌های خود قرار دادی، و مقامات خود که در هیچ محلّ و مکانی تعطیل‌پذیر نیست متعیّن و مقدرّ فرمودی؛ به طوری که در هر مکانی و هر محلّی هرکس بخواهد تو را بشناسد به سبب این موجودات ظاهره ملکوتیه می‌شناسد.»

و این معنی بسیار سلیس و روشن است؛ و ما نفهمیدیم عدم استقامت از جهت معنی بلکه از جهت لفظ از کجا پیدا شد؟!

● و اما اشکال سوّم که لازمه‌اش تساوی ملائکه با خداست و آن را کفر محض دانسته‌اند، و اهمّ از اشکالات شمرده‌اند؛ چون در عبارت دعا چنین است که: «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ».

در جواب گفته می‌شود: نه تنها فرشتگان، بلکه هر موجودی از موجودات تا برسد به هر ذره‌ای از ذرات، هیچ یک از خود استقلالی ندارند؛ نه در ذات و نه در صفت و نه در فعل و اثر. همگی آیات و علامات و نشانه‌های حقّ و مرآئی و مجالی ذات اقدس او هستند، و از خود گرچه به قدر سر سوزنی، هستی و وجود ندارند، و اثر و فعل ندارند؛ بلکه فقط و فقط نور حقّ است که در آنها متجلی شده است، و هر یک به قدر سعه ماهوی و ظرفیت وجودی خود از آن بهره‌برداری کرده، و ظاهر به ظهور حقّ شده‌اند: ﴿أَنْزَلَ مِنْ رَبِّ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾<sup>۱</sup>.

از اوّلین نور حقّ که اوّل ما خلق است، تا آخرین موجود عالم کثرت و طبع که هیولای اوّلیّه و ماده مبهمه می‌باشد، هیچ یک ولو به قدر ذره‌ای، از خود هستی و

بودی ندارند؛ همه حق است و تجلی حق. و این معنای تساوی نیست؛ بلکه معنای تقارن آیه و ذوالآیه، و آئینه و صاحب صورت، و مجلی و متجلی، و مجاز و حقیقت است.

اگر ما به خورشید تابانی که در آب صاف و راکد و یا در آئینه شفاف و صیقلی، درخشیده و تابان شده است، بگوئیم: هیچ فرقی بین شمس جهان تاب و صورت واقعه در این منظر نیست، آیا این معنای تساوی است؟! این معنای آیتت و مرآتیت است؛ نه سلب صفت از ذات حق و استنادش به موجودات. و بین تصور این دو معنی از زمین تا آسمان فرق است؛ چگونه مورد اشتباه قرار گرفته است؟!

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ<sup>۱</sup>

آیات قرآن کریم که هر موجودی را آیه می‌داند، راجع به این حقیقت است؛ و در ادعیه بی‌شمار و از جمله دعای شریف سمات که خدا را به اسمائش سوگند می‌دهیم و به خدا به وسیله آن اسماء توسل می‌جوئیم، همه و همه از این قبیل است؛ و مقامات مقدسه انبیاء و ائمه طاهرین و توسل به آنها از این قبیل است.

نه آنکه ما به قدر ذره‌ای برای آنان استقلال گرچه در مقام شفاعت باشد، قائل شویم، و از این دریچه به آنها توسل جوئیم؛ این غلط است و آن صحیح، این شرک است و آن توحید.

باری، این مسأله برای بسیاری از غیر متعمقین در مباحث توحیدی و حکمت الهی روشن نشده است؛ و لذا در اثر برخورد با چنین جملائی که حقیقت محضه توحید است، گیر می‌کنند؛ و بر اساس سنجش با میزان فکری و سطح علمی خود گرچه از مباحث علمی و فلسفی دور باشند، فوراً چون داب ضعفاء، دست به تکفیر می‌زنند و آن حقایق را کفر محض می‌دانند.

۱- جهت اطلاع بر قائل این بیت به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۰۷، تعلیقه ۲ مراجعه شود. (محقق)

غافل از آنکه این دعاها را اساطین مذهب می‌خوانده‌اند و می‌خوانند، و کفر دانستن این فقرات مستلزم تکفیر چون شیخ طوسی و شیخ کفعمی و سید بن طاووس و علامه مجلسی خواهد شد که آن را در کتب خود آورده و تلقی به قبول کرده‌اند.

و اگر ما در هر فنّ و مسأله‌ای که در خور صلاحیت ما نیست وارد نشویم و علم آن را به اهلش واگذاریم و یا چون بسیاری از علماء و بزرگان حقیقتش را به راسخین در علم و ائمه طاهرین ارجاع دهیم بهتر است.

و اما لفظ «أعضاء» که ظاهر آن را اعضاء خدا (یعنی کمک‌کاران و مددکنندگان خدا شمرده‌اند) و آن را نیز کفر دانسته‌اند:

اولاً: خوب روشن است که به قرینه عطف «مِنَاءٌ وَّ اَذْوَادٌ وَّ حَفَظَةٌ وَّ رُؤَادٌ» منظور کمک به خدا نیست؛ بلکه مقصود دست‌اندرکارانی هستند که در عالم کثرت و طبیعت موجب تقدیر و اندازه‌گیری و حفظ و مصونیت هر موجود از گزند موانع و بالأخص انسان از آلام و آفات و عاهات می‌باشند. و معلوم است که هر صنف از فرشتگان، مأمور مأموریت خاصی برای إفاضة فیض از جانب خدا بر عالم کثرت هستند، و اسباب تعین و تقدیر رحمت ازلی و پخش آن به عالم امکان می‌باشند؛ و در حقیقت این جملات، بیان‌کننده و نمایشگر صفات و افعال و مأموریت‌های ملائکه می‌باشد، و همه آیه هستند و آئینه و ظهور و مظهر برای نور ظاهر حق تعالی و تقدس: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

و ثانیاً: در آیات قرآن که نصرت خدا را به مؤمنین نسبت می‌دهد، چون آیه کریمه: ﴿إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ و یا مثلاً عنوان قرض به ذات

۱- سوره الانبیاء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

۲- سوره محمد (۴۷) ذیل آیه ۷.

اقدس او را، چون آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضِعَّهُ لَهُ﴾<sup>۱</sup>.

در این موارد و موارد مشابه آن که بسیار است، چه قسم معنای نصرت و اقراض و ما شابهها توجیه می‌شود، به همان توجیه «أَعْضَادٌ وَ مُنَاةٌ» توجیه می‌شوند.

● و اما اشکال چهارم و آن اینکه به حق متعال «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ» اطلاق شده است، و فاقد به معنای غائب و عدم واجد است (مثل قوله تعالی: ﴿قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ﴾<sup>۲</sup>؛ چون: «یاران عزیز مصر به برادران یوسف گفتند: ما جام شاه را گم کرده‌ایم»)، و این معنی با ذات اقدس حق سازگار نیست.

در پاسخ گفته می‌شود: فقدان در لغت عرب به معنای عَدَم است؛ عدم و نیستی در مقابل وجدان که از مادّة وجود است و به معنای تحقّق و هستی است. «وَجَدَهُ» یعنی او را به وجود آورد، و از باب افعال دو مفعول می‌گیرد؛ «أَوْجَدَهُ الشَّيْءَ» یعنی شیء را برای او به وجود آورد، همین‌طور است مادّة «عَدَمَهُ» و «فَقَدَهُ»؛ چون این دو مادّه دارای معنای واحد و مرادف یکدیگرند.

«عَدَمَهُ» یعنی آن را نابود و نیست کرد، و «أَعَدَمَهُ الشَّيْءَ» از باب افعال یعنی آن چیز را از او نیست و نابود کرد؛ «فَقَدَهُ» نیز یعنی آن را نابود کرد و «أَفَقَدَهُ الشَّيْءَ» یعنی آن چیز را از او نیست و نابود کرد و برداشت.

«فَقَدَ» و «أَفَقَدَ» از باب ثلاثی مجرد و مزید فیه؛ در صورت اوّل و دوّم هر دو متعدّی است ولی در صورت اوّل به یک مفعول، و در صورت دوّم به دو مفعول. و در حقیقت در صورت اوّل سَلَب الشَّيْء است به نحو سلب بسیط، و در صورت دوّم سَلَب الشَّيْءِ عَنِ الشَّيْءِ است به نحو سلب مرکّب.

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۴۵؛ و سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۱۱.

۲- سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۷۲.

«فَقَدَهُ» یعنی آن را نیست کرد؛ مثل «عَدِمَهُ» و «أَفْقَدَهُ الشَّيْءَ» یعنی آن چیز را از آن نیست کرد، مثل «أَعْدَمَهُ الشَّيْءَ». و لیکن چون کسی که چیزی را نیست کند طبعاً آن چیز از او دیگر غائب خواهد بود، لذا معنای غیبت در این صورت لازم معنای نیستی است؛ و گاهی فَقَدَ و عَدِمَ در لازم معنای موضوع له استعمال می شود مثل آیه مبارکه: ﴿نَفَقَدَ صُوعًا أَلْمَلِكِ﴾<sup>۱</sup>، یعنی ما جام شاه را گم کرده ایم و آن از ما پنهان شده است. و با مراجعه به کتب لغت این حقیقت مکشوف است.

در *أقرب الموارد* در ماده «فَقَدَ» گوید:

فَقَدَهُ فَقَدًا و فِقْدَانًا و فُقُودًا: غاب عنه و عَدِمَهُ، فهو فاقِدٌ و ذاك فَقِيدٌ و مَفْقُودٌ.

و (أَفْقَدَهُ) اللهُ الشَّيْءَ: أَعْدَمَهُ إِيَّاهُ.

و در باب ماده «عَدِمَ» گوید:

عَدِمَ الْمَالَ عَدِمًا و عَدَمًا: فَقَدَهُ، فهو عَادِمٌ.  
و الْمَالُ مَعْدُومٌ، و أَعْدَمَ اللهُ فُلَانًا الشَّيْءَ: جَعَلَهُ عَادِمًا لَهُ.

و در *مصباح المنیر* گوید:

فَقَدَ فَقْدًا مِنْ بَابِ ضَرَبٍ و فِقْدَانًا: عَدِمْتَهُ، فهو مَفْقُودٌ و فَقِيدٌ.

و در *مجمع البحرین* گوید:

﴿نَفَقَدَ صُوعًا أَلْمَلِكِ﴾ هو مِنْ قَوْلِهِمْ: فَقَدْتُ الشَّيْءَ فَقَدًا مِنْ بَابِ ضَرَبٍ و فِقْدَانًا: عَدِمْتَهُ، فهو مَفْقُودٌ. و مثله اِفْتَقَدْتُهُ.

و در *لسان العرب* گوید:

فَقَدَ الشَّيْءَ يَفْقُدُهُ فَقْدًا و فِقْدَانًا و فُقُودًا، فهو مَفْقُودٌ و فَقِيدٌ: عَدِمَهُ؛ و أَفْقَدَهُ اللهُ إِيَّاهُ.

۱- سوره یوسف (۱۲) قسمتی از آیه ۷۲.

بنابراین خوب روشن می‌شود که معنای «فَاقِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ» آن است که خداوند نیست کننده هر نیستی است به نحو سلب مطلق؛ در مقابل «وَاجِدَ كُلِّ مَوْجُودٍ».

و مؤلف محترم کتاب *الأخبار الدخيلة* چنین پنداشته‌اند که معنای غیبت معنای مطابقی ماده «فقدان» است، و چون غیبت چیزی از خدا معنی ندارد فلذا خدا را فاقد نمی‌توان گفت؛ درحالی‌که این پندار اشتباه است و معنای فقدان، اعدام و نیستی است، نه غیبت و عدم مصاحبت.

و لطیف اینجا است که ابن عیاش هم اگر جاعل این دعای مروی باشد، همان‌طور که سابقاً گذشت - به شهادت نجاشی، عالم به فنون شعر و ادب بوده است و شعر نیکو و پاکیزه می‌گفته و ادبیات او قوی بوده است؛ آنگاه چگونه متصور است که معنای «فاقد» را نداند و چنین دعای عالی‌المضمونی را به چنین غلط ادبی خراب کند؟!

● و اما اشکال پنجم که چنین پنداشته‌اند «و البهيم الصافين» معنای مناسبی ندارد جز آنکه «بهم» را جمع «بهمّة» بدانیم، و آن به معنای اسب‌سوار تیزرو است که باک از ورود در جایی ندارد و این کنایه از فرشتگانی باشد که با مجاهدین در صف کارزار معاونت و کمک می‌کنند.

در پاسخ گفته می‌شود که: «بهم» جمع «أبهم» است، یعنی ساکت و بدون سخن و خموش و بی‌زبان؛ چون «حمر» و «صفر» و «سود» که جمع «أحمر» و «أصفر» و «أسود» است. و چون عالم بالا که عالم ملکوت است، عالم آرامش و سکون و سکوت است - به خلاف عالم طبع که عالم حرکت و گفتار و غوغا و دغدغه است - فلذا از مأموران صف کشیده برای انجام مأموریت‌های خداوند به بهم که دلالت بر سکوت و آرامش آنها دارد تعبیر فرموده است.

● و اما اشکال ششم که جمله «و أَصْلِحْ لَنَا خَبِيئَةَ أَسْرَارِنَا» را ناتمام دانسته‌اند و چنین گفته‌اند که: اصلاح در امور فاسد گفته می‌شود، و اما نفس اسرار مخفیّه بدون تقید به فساد، معنی ندارد که در دعا گفته شود: خداوندا آن را اصلاح کن! در پاسخ گفته می‌شود که هر شیء که قابلیت فساد را داشته باشد، دعای صلاح و اصلاح برای آن بجا است، گرچه بالفعل فاسد نباشد؛ چون طُرُوُّ فساد برای آن امکان دارد. پس دعا می‌کند که این اسرار خبیثه را تو دستخوش فساد قرار مده، و پیوسته آن را مقرون به صلاح فرما؛ و از برای نظیر این دعا و درخواست در ادعیّه و محاورات عرفیّه و انشائات، مواردی بس عدید یافت می‌شود.

● و اما اشکال هفتم که فرموده‌اند: جمله «و بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْمَرْجَبِ الْمُكْرَمِ و مَا بَعْدَهُ مِنْ أَشْهُرِ [الْأَشْهُرِ] الْحُرْمِ» صحیح نیست؛ زیرا که رجب ماه حرام است و ما بعد آن ماه حرام نیست.

در پاسخ گفته می‌شود که: علّت عدم تصریح به حرمت شهر رجب همان بیان و دعا و درخواست در شهر رجب است که می‌فرماید: «ما را در این رجب مرجّب مبارک بدار و برای ما برکت بفرست، در این ماه و ماه‌های بعد از آن، که در حرمت اشتراک دارند.» و معلوم است که مراد از بعدیت در اینجا بعدیت اضافیّ است نه حقیقیّ، و کمّ له مِنْ نَظِيرٍ؛ و معلوم است که ماه‌های حرام که ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم باشند بعد از ماه رجب هستند.

و آنچه به نظر حقیر می‌رسد: در نزد جناب مؤلف، این قبیل اشکالات واهی چنان نیست که پاسخ غیر معلوم باشد؛ لیکن چون جمله: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ» بسیار سنگین و غیر قابل هضم آمده است - کما آنکه خودشان در پایان کلام به این امر تصریح کرده‌اند - این اشکالات برای چشمگیر کردن و بزرگ جلوه دادن نقائص دعا است. و لیکن بحمد الله و المنة روشن و مبین

ساختیم که این جمله عینِ توحید است و عینِ معرفت است، و اگر جناب مؤلف در این جمله نسبتِ عدم معرفت را به خود می‌دادند اولیٰ و آنسب بود از آنکه این نسبت را به دعا دهند؛ واللّٰه الولیُّ الموقِّقُ للسدّاد.<sup>۱</sup>

---

۱- جنگ ۷، ص ۵۶۱ الی ۵۶۹؛ این مطالب با مختصر اختلافی در *الله شناسی*، جلد دوم، ص ۲۹۵، تحت عنوان: «رسالة الحاقیه: ردّ کتاب الأخبار الدخیلة، راجع به توقیع وارد در ماه رجب» آمده است.



## فصل چهارم:

تحقیق و تتبعی پیرامون شروح صحیفه سجّادیه



## كلام آقا شيخ آقابزرگ طهرانى (ره) درباره سند صحيفه سجّاديه

بسمه تعالى شأنه العزيز

رأيت بخط العلامة التحرير فريد عصرنا الشيخ آقابزرگ الطهرانى في ظهر  
الصّحيفة السّجّاديه ما هذا لفظه:

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لوليّه، و الصلاة على نبيّه و وصيّه. و بعد  
فاعلم أنّه روى الصّحيفة عن بهاء الشرف المصدّر بها اسمه الشريف جماعة، منهم من  
ذكرهم الشيخ نجم الدين جعفر بن نجيب الدين محمد بن جعفر بن هبة الله بن نيا  
الحلى، في إجازته المسطورة في إجازة صاحب المعالم - و تاريخ بعض إجازاته سنة  
٦٣٧ - في إجازات البحار صفحة ١٠٨:

”جعفر بن على المشهدى؛ أبوالبقاء: هبة الله بن نيا؛ الشيخ المقرئ: جعفر بن  
أبي الفضل بن شعرة؛ الشريف بن أبي القاسم الزكى العلوى؛ الشريف أبوالفتح بن  
الجعفرية، الشيخ سالم بن قبارويه؛ الشيخ عربى بن مسافر.“

و كلهم أجلاء مشاهير؛ و أبوالفتح المعروف بابن الجعفرية هو: السيد  
الشريف ضياء الدين أبوالفتح محمد بن محمد العلوى الحسينى الحائرى، و قد قرأ عليه

السيد عز الدين أبو الحُرث محمد بن الحسن بن علي العلوي الحسيني البغدادي كتاب  
مَعِينِ / الجواهر الكراجكي في الحلة السيفية في مجلد ١ سنة ٥٧٣.  
و ذكرتُ هذا التاريخ ليُعلمَ عصرُ غيره ممن شاركه في رواية الصّحيفة عن بهاء  
الشرف تقريباً.

و إجازةُ صاحب المعالم مُدرجةٌ في المُجلّد الأخير من البحار؛ و أدرج هو في  
إجازته إجازاتٍ ثلاثٍ و جدّها بخطّ الشهيد الأوّل إحدِيها إجازةُ نجم الدّين جعفر بن  
نما، كما ذكره في أوائل صفحة المائة من هذا المُجلّد؛ ثمّ أدرجها متفرقةً في إجازته منها  
الفقرة التي نقلناها، فقد ذكرها في وسط صفحة ١٠٨ من مجلد الإجازات.

حرّره مالك النسخة إرثاً الجاني: محمد محسن المدعوّ بأقابر ك الطهراني، في ٥  
رجب سنة ١٣٤٥. «- انتهى.

حرّره مالك هذه الصّحيفة إرثاً، في ١٩ رجب سنة ١٣٧٥.

سيد محمد حسين الحسيني الطهراني<sup>١</sup>

١ . الصّحيفة الرَّابِعة السّجّادية، تأليف: حسين بن محمّد تقى النّورى

(طبع طهران)

دعاى حبيب عطّار كوفى از حضرت سجّاد: «يا من أحرار كلّ شيء ملكوتاً و

قهر كلّ شيء جبروتاً»

صفحه ٤٠: «و كان من دُعائه عليه السّلام عند القيام إلى الصّلاة و في المناجات، على ما رواه السيّد على بن طاوس في كتاب فتح الأبواب، قال: ذكر محمّد بن أبي عبدالله من رُواة أصحابنا في أماليه، عن عيسى بن جعفر، عن العبّاس بن أيوب، عن أبي بكر الكوفى، عن حمّاد بن حبيب العطّار الكوفى، قال:

خَرَجْنَا حُجَّاجًا فَرَجَلْنَا مِنْ رُبَالَةَ لَيْلًا، فَاسْتَقْبَلْتَنَا رِيحٌ سَوْدَاءَ مَظْلَمَةٍ، فَتَقَطَّعَتْ الْقَافِلَةَ، فَتَهَتْ فِي تَلْكَ الصَّحَارَى وَ الْبَرَارَى فَانْتَهَيْتُ إِلَى وَادٍ قَفْرٍ. فَلَمَّا أَنْ جَنَّ اللَّيْلُ أَوَيْتُ إِلَى شَجَرَةٍ عَادِيَّةٍ، فَلَمَّا أَنْ اخْتَلَطَ الظُّلَامُ إِذَا أَنَا بِشَابٍّ قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ أَطْمَارًا بَيْضًا، تَفْوُحٌ مِنْهُ رَاحِيَةٌ الْمَسْكَ؛ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا وَلِيُّ مَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، مَتَى مَا أَحَسَّ

---

١- مصباح المنير: «الطمر: الثوب الخلق؛ و الجمع أطمار.» (محقّق)

بحرکتی خَشِيتُ نَفَارَهَ وَ اَنْ اَمْنَعَه عَنْ كَثِيرٍ مَّمَّا يَرِيْدُ فِعَالَهٗ، فَاخْفَيْتُ نَفْسِي مَا اسْتَطَعْتُ.  
فَدَنَا اِلَى الْمَوْضِعِ فَتَهَيَّأْتُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ وَتَّبَ قَائِمًا وَ هُوَ يَقُوْلُ:  
”يَا مَنْ اَحَارَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوْتًا، وَ قَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوْتًا، اَوْلِجْ قَلْبِي فَرَحَ الْاِقْبَالِ  
عَلَيْكَ وَ اَلْحِقْنِي بِمِيْدَانِ الْمُطِيْعِيْنَ لَكَ.“

قال: ثم دخل في الصلاة؛ فلما أن رأيته - قد هدأت أعضائه و سكنت حر كاته -  
قمتُ إلى الموضع الذي تهيأ للصلاة، فإذا بعين ماء تُفِيضُ بِمَاءِ اَبْيَضٍ، فَتَهَيَّأْتُ لِلصَّلَاةِ،  
ثُمَّ قَمْتُ خَلْفَهٗ فَاِذَا اَنَا بِمَحْرَابٍ كَاَنَّهُ مُثَلٌّ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، فَرَاَيْتُهُ كَلَّمَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذَكَرَ  
الْوَعْدَ وَ الْوَعِيْدَ يُرَدِّدُهَا بِاَشْجَانِ الْحَنِينِ. فَلَمَّا اَنْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ وَ تَبَّ قَائِمًا وَ هُوَ يَقُوْلُ:  
”يَا مَنْ قَصَدَهٗ الطَّالِبُوْنَ فَاَصَابُوْهُ مُرْشِدًا، وَ اُمَّهٗ الْخَائِفُوْنَ فَوَجَدُوْهُ، وَ لَجَأَ اِلَيْهِ  
الْعَابِدُوْنَ فَوَجَدُوْهُ نَوَّالًا.“

فَخِفْتُ اَنْ يَفُوْتَنِي شَخْصُهٗ وَ اَنْ يَخْفِيْ عَلَيَّ اَثْرُهٗ، فَعَلَّقْتُ بِهِ فَقُلْتُ لَهُ: بِالَّذِي  
اَسْقَطَ عَنْكَ مَلَالَ التَّعَبِ وَ مَنَحَكَ شِدَّةَ شَوْقٍ لَذِيْدِ الرُّعْبِ اِلَّا اَلْحَقَّتَنِي مِنْكَ جَنَاحَ  
رَحْمَةٍ وَ كَنَفَ رِقَّةٍ؛ فَاِنِّي ضَالٌّ، وَ بُغَيْتِي كُلَّمَا صَنَعْتَ، وَ مُنَايَ كُلَّمَا نَطَقْتَ.

فقال: ”لو صدق توكلك ما كنت ضالاً، ولكن اتبعني و اقف اثرى.“  
فلما أن صار بجانب الشجرة أخذ بيدي، فخيَّلَ لِي [أَنَّ] اَلْاَرْضَ تُمَدُّ مِنْ تَحْتِ  
قَدَمِي؛ فَلَمَّا اِنْفَجَرَ عَمُوْدُ الصَّبْحِ قَالَ لِي: ”اَبِيْشُرْ فَهَذِهِ مَكَّةُ!“

قال: فَسَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَ رَاَيْتُ الْمَحَجَّةَ، فَقُلْتُ: بِالَّذِي تَرْجُوْهُ يَوْمَ الْاَزْفَةِ وَ  
يَوْمَ الْفَاقَةِ مَنْ اَنْتَ؟! فَقَالَ لِي: ”اُمَّا اِذْ اَقْسَمْتَ فَاَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ  
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.“

و رواه ابن شهر آشوب في مناقبه و ذكر الدعاء هكذا:

”يَا مَنْ قَصَدَهٗ الضَّالُّوْنَ فَاَصَابُوْهُ مُرْشِدًا، وَ اُمَّهٗ الْخَائِفُوْنَ فَوَجَدُوْهُ مَعْقِلًا، وَ لَجَأَ

إليه العابدون فوجدوه مؤثلاً؛ متى راحةً من نَصَبٍ لغيرِكَ بدنه، و متى فرحٍ من قَصْدٍ سِوَاكَ بِنَيْتِهِ. إلهي! قد تَشَعَّ الظلامُ و لم أقضِ من خِدْمَتِكَ وَطَرًا، و لا من حياضِ مُنْجَاتِكَ صَدْرًا؛ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ و آله، و أَفْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرِينَ بِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و رواه الرّاونديّ في خراججه، و فيه: «و متى فرحٍ من قَصْدٍ غَيْرِكَ هِمَّتُهُ.»

### [دعای حضرت سجّاد علیه السّلام در تسبیح پروردگار]

صفحه ۴۶: «و كان من دُعائه عليه السّلام في التّسبيح كما رواه الحسن بن عليّ بن شعبة في تحف العقول، قال: كان عليّ بن الحسين عليه السّلام إذا قرء هذه الآية: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup> يقول:

”سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا، كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِذْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ بَأَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ؛ فَشَكَرَ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ و جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا، كَمَا جَعَلَ عِلْمَ الْعَالِمِينَ أَتَمُّمْ لَا يُدْرِكُونَهُ إِيْمَانًا، عَلِمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسِعَ الْعِبَادَ [قَدَرٌ وَسِعَ الْعِبَادَ] فَلَا يُجَاوِزُونَ ذَلِكَ.“

### أحيني ما علمت الحيوة خيرا لي

صفحه ۱۱۴: «اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنَا بِخَيْرٍ و اخْتِمْ لَنَا بِخَيْرٍ و اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ،

اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ و قُدْرَتِكَ عَلَيَّ الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَوَةَ خَيْرًا لِي.»

۱-سوره إبراهيم (۱۴) قسمتی از آیه ۳۴؛ سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۱۸.

### در کتاب إقبال سیّد بن طاووس، اعمال شهر رمضان وجود ندارد

صفحه ١٤٦: «اعلم - أصلح الله تعالى مكنون سریرتك، وفتح عين بصرك و بصیرتك - : أن كلاً أوردناه في هذه الصحيفه الرابعه من ادعية شهر رمضان و نسبناه إلى كتاب الإقبال للسیّد الأجلّ علی بن طاووس - قدس الله روحه - فإنما هو تبعاً للمحدثین و جریاً علی ما تداول بينهم؛ و إلا فالظاهر بل المقطوع أنه ليس في كتاب الإقبال عمل شهر الصیام، و كلاً نقلوه من ادعية شهر رمضان و نسبوه إليه فإنما هو من كتاب آخر للسیّد مقصورٌ علی ذكر أعماله. و اشتبه عليهم جميعاً حتى العلامة المجلسی، و المحدث الحرّ العاملی، و السیّد الجزایری، و التحریر الماهر في هذا الفن صاحب الصحيفه الثالثه، و صاحب العوالم، و أضرابهم؛ و نحن نوضح المقصود و نبين سبب الاشتباه بعون الله تعالى.

اعلم أن السیّد الاجلّ صاحب الكرامات الباهرة، طاؤس آل طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن محمد - رحمهم الله - صنف كتاباً كبيراً سماه: مهّمات في صلاح المتعبّد و تتمّات المصباح المتهجّد، و عبّر عنه في سایر كتبه و غيره بالمهّمات و التّمّات؛ و هو علی ما صرح به في كشف المحجّه إن تمّ يصير أكثر من عشر مجلّدات، و قد خرج منه ثمانية عشرنا علی خمسة منها و لم نعثر علی باقيه، و لا نقل عنه أحد.

ثمّ إنّه - رحمه الله - قد سمى كلّ مجلّد منه باسم علی حده:

فالمجلد الأوّل و الثاني منه سماه: فلاح السائل و نجاح المسائل في عمل اليوم

و اللیلة.

و الثالث سماه: زهرة الربيع في ادعية الأسابيع.

و الرابع سماه: جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع في صلوات أيام الأسبوع؛

و أعمال الجمعة زائداً علی ما جمعه في الجزء الثالث.



و الخامس سَمَاهُ: الدَّرُوعُ الوَاقِيَةُ مِنَ الأَخْطَارِ فِيمَا يُعْمَلُ مِثْلَهَا كُلِّ شَهْرٍ عَلَى التَّكْرَارِ.

و السَّادِسُ سَمَاهُ: مِضْمَارِ السَّبْقِ فِي مَيْدَانِ الصَّدَقِ فِي أَعْمَالِ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ وَ لَهُ إِسْمٌ آخَرَ كَمَا يَأْتِي.

و السَّابِعُ سَمَاهُ: مَسَالِكُ المَحْتَاكِ إِلَى مَنَاسِكِ الحَاجِّ.

و الثَّامِنُ سَمَاهُ: الإِقْبَالُ بِالأَعْمَالِ الحَسَنَةِ فِيمَا يُعْمَلُ مَرَّةً فِي سَنَتِهِ؛ وَ هُوَ مَقْصُورٌ عَلَى ذِكْرِ أَعْمَالِ شَهْرِ شَوَّالٍ إِلَى آخِرِ شَهْرِ شَعْبَانَ، وَ هُوَ مَجْلَدٌ كَبِيرٌ مُخْتَلِفٌ النُّسْخُ بِالزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ، وَ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرُ الشَّهْرِ الصَّيَامِ لِقِرَائِنَ كَثِيرَةٍ:

الأوّل: تَصْرِيحُهُ (رِه) فِي الفَصْلِ السَّادِسِ مِنَ البَابِ السَّادِسِ مِنْ كِتَابِ أَمَانَ الأَخْطَارِ بِهَا لَفْظُهُ:

”وَ يَنْبَغِي أَنْ يُصَحَّبَ مَعَهُ كِتَابُنَا فِي عَمَلِ السَّنَةِ، مِنْهَا: كِتَابُ عَمَلِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اسْمُهُ كِتَابُ: المِضْمَارِ، وَ كِتَابُ: التَّمَامِ لِمَهَامِّ شَهْرِ الصَّيَامِ، وَ كِتَابُ: الإِقْبَالِ بِالأَعْمَالِ الحَسَنَةِ فِيمَا يُعْمَلُ مَرَّةً فِي السَّنَةِ. وَ هُمَا مَجْلَدَانِ، الأوّل: مِنْ شَهْرِ شَوَّالٍ إِلَى آخِرِ ذِي الحِجَّةِ، وَ الثَّانِي: مِنْ شَهْرِ مُحَرَّمِ الحَرَامِ إِلَى آخِرِ شَهْرِ شَعْبَانَ؛ فَاتَّهَمَا قَدْ تَضَمَّنَا مِنْ مَهَمَّاتِ الإِنْسَانِ مَا هُوَ كَالْفَتْحِ لِأَبْوَابِ الأَمَانِ.“

الثَّانِي: قَوْلُهُ - رَحِمَهُ اللهُ - فِي كِتَابِ الإِجَازَاتِ فِي الفَصْلِ المَوْضُوعِ لِذِكْرِ مَا صَنَّفَهُ:

”وَ مِمَّا صَنَّفْتُهُ وَ مَا عَرَفْتُ أَنَّ أَحَدًا شَرَّفَهُ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِالسَّبْقِ إِلَى مِثْلِ تَأْلِيْفِهِ وَ تَصْنِيفِهِ كِتَابُ: مَهَمَّاتِ فِي صِلَاحِ المَتَعَبِّدِ، وَ تَهَمَّاتِ المِصْبَاحِ المُنْتَهَجِدِ؛ خَرَجَ مِنْهُ مَجْلَدَاتٌ، مِنْهَا: كِتَابُ فَلَاحِ السَّائِلِ.“ - إِلَى أَنْ قَالَ بَعْدَ ذِكْرِ مَا ذَكَرْنَا:

”وَ بَقِيَ مِنْهُ مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مَرَّةً وَاحِدَةً، وَ قَدْ شَرَعْتُ مِنْهَا فِي كِتَابِ: مِضْمَارِ

السَّبِقِ فِي مِيدَانِ الصَّدَقِ لَصُومِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ فِي كِتَابِ: مَسَالِكِ الْمَحْتَجِّ إِلَى مَنَاسِكِ الْحَاجِّ وَ مَا يَبْقَى مِنْ عَمَلِ السَّنَةِ، سَوْفَ أُتَمِّمُهُ.“ - إِلَى آخِرِ مَا قَالَ.

الثَّالِثُ: قَوْلُهُ (رِه) فِي أَعْمَالِ الْيَوْمِ الثَّلَاثِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ:

” وَ قَدْ قَدَّمْنَا فِي عَمَلِ رَجَبٍ عَمَلًا جَسِيمًا فِي اللَّيَالِي الْبَيْضِ مِنْهُ، وَ مِنْ شَعْبَانَ، وَ مِنْ شَهْرِ الصِّيَامِ “ - إِلَى أَنْ قَالَ: ” وَ ذَلِكَ الْجُزْءُ مَنفَرْدٌ، فَرَبَّمَا لَا يَتَّفِقُ حُضُورُهُ عِنْدَ الْعَامِلِ بِهَذَا الْكِتَابِ فَنَذَكُرُ هَهُنَا صِفَةَ هَذِهِ الصَّلَاةِ. “ - الْخ.

الرَّابِعَةُ: قَوْلُهُ (رِه) فِي أَعْمَالِ الْمَحْرَمِّ مِنَ الْإِقْبَالِ قُبَيْلِ الْبَابِ الْأَوَّلِ مَا لَفِظَهُ:

” وَ نَبَدَأُ بِالْإِشَارَةِ إِلَى بَعْضِ تَأْوِيلِ مَا وَرَدَ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فِي الْأَخْبَارِ، هَلْ أَوَّلُ السَّنَةِ شَهْرُ رَمَضَانَ أَوْ شَهْرُ الْمَحْرَمِّ؟ فَنَقُولُ: قَدْ ذَكَرْنَا فِي الْجُزْءِ السَّادِسِ مِنَ الَّذِي سَمَّيْنَاهُ كِتَابَ الْمَضْمَرِ مَا مَعْنَاهُ: أَنَّهُ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ أَوَّلَ السَّنَةِ لِتَوَارِيخِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ مُتَجَدِّدَاتِ الْعَامِ شَهْرَ مَحْرَمٍ حَرَامٍ، وَ قَدَّمْنَا هُنَاكَ بَعْضَ الْأَخْبَارِ الْمُخْتَصَّةِ بِأَنَّ أَوَّلَ السَّنَةِ شَهْرُ رَمَضَانَ. “ الْخ.

وَ قَدْ ذَكَرَ تِلْكَ الْأَخْبَارَ وَ الْجَمْعَ الَّذِي ذَكَرَهُ فِي الْبَابِ الثَّانِي مِنَ الْمَضْمَرِ الَّذِي

أَدْرَجُوهُ فِي الْإِقْبَالِ.

الخَامِسُ: قَوْلُهُ فِي آخِرِ أَعْمَالِ شَعْبَانَ: ” وَ هَذَا آخِرُ مَا اقْتَضَاهُ حُكْمُ الْإِمْتِثَالِ لِمَرَّاسِمِ الْمَوَافِقِ لَنَا وَ مَالِكِ الْعِنَايَةِ بِنَا فِي ذِكْرِ الْإِقْبَالِ بِالْأَعْمَالِ الْحَسَنَةِ فِيمَا يُعْمَلُ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي كُلِّ سَنَةٍ. “

وَ ذَكَرَ فِي آخِرِ عَمَلِ ذِي الْحِجَّةِ: ” أَنَّهُ آخِرُ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنَ الْإِقْبَالِ وَ أَنَّ أَوَّلَ

الْجُزْءِ الثَّانِي شَهْرُ الْمَحْرَمِّ. “

وَ ذَكَرَ فِي أَوَّلِ شَهْرِ شَوَّالٍ فِهْرَسَ فِصُولَهُ، وَ يَوْجَدُ فِي بَعْضِ النَّسَخِ خُطْبَةٌ نَاقِصَةٌ

مِنْ أَوَّلِهَا وَ أَوَّلُ الْمَوْجُودِ مِنْهَا هَكَذَا: ” لِتَنْتَوَّرَ بِأَنْوَارِهَا وَ الْاسْتِضَاءَ بِأَضْوَاءِ عِنَايَاتِ

الله جلّ جلاله وأسرارها. - إلى آخر.

و هذا دأبه في أوّل كلّ جزء من ذكر الخطبة و فهرس الفصول و في صدر الكتاب، و لو كان عمل شهر رمضان جزءاً من الإقبال لكان جزءاً ثالثاً منه، و هو خلاف ما صرّح به، و لم يذكر فهرس أبوابه و فصوله في صدر أحد الجزئين؛ بل سقط من أصل نسخة المضمّار الخطبة و الفهرس و نَزَرَ يسيراً من فصول الباب الأوّل منه، و أوّل الموجود منه كلمات من آخر حديث في فضل شهر رمضان و بعده الخطبة المعروفة للنبيّ صلّى الله عليه و آله نقلها عن بشارة المصطفى لعِماد الدّين الطبريّ. ثمّ وقع بيد النّسّاخ فرأوا كتاباً للسّيّد في أعمال شهر رمضان على نسق الإقبال فظنّوا أنّه منه فألحقوه به، و اشتهرت النّسخ و صار ذلك سبباً لتوهم الجماعة المذكورين.

و لم أر من تنبّه لذلك إلاّ الشّيخ الأجلّ الخبير إبراهيم بن عليّ الكفعميّ الجبعيّ في جتته؛ فإنّه عدّ في فهرس كتبه كتاب الإقبال و كتاب عمل شهر رمضان، و كلّما نقله في الفصل الخامس و الأربعين في عمل شهر رمضان عن السيّد ينسبه إلى الثّاني، و قال في آخر الفصل:

”ثمّ ما اختصرنا من الأدعية في هذا الشّهر الشّريف و هي كثيرة جدّاً من أرادها فعليه بكتاب عمل شهر رمضان تأليف السيّد الجليل رضى الدّين عليّ بن طاوس الحسنى؛ ختم الله له بالحسنى و لنا، بمحمّد خاتم النبيّين و آله الطّاهرين، صلوات الله عليهم اجمعين.“<sup>١</sup>



٢ . شرح الصّحيفة الكاملة السّجّادية تأليف: سيّد محمّد باقر داماد  
(طبع اصفهان)

[شيخ بهايى از نگاه ميرداماد: إنّ هذا العربيّ رجلٌ فاضلٌ]

معلّق گوید صفحه ١٧:

«و حکایات سائر ما وقع أيضًا بينهما من المصادقة و المصافاة و تأييدهما  
الدين المبين بخالص النيات كثيرة جدًا؛ يُخرجنا تفصيلها عن وضع هذه العجالة على  
أنّ ذلك لم يذهب بروح التنافس بينهما، شأن كلّ عالمين متعاصرين عادة. فقد ورد أن  
الشيخ البهائي حين صنّف كتابه الأربعين أتى به بعض الطلبة إلى السيّد الدّاماد، فلمّا  
نظر فيه قال: إنّ هذا العربيّ رجلٌ فاضلٌ لكنّه لمّا جاء في عصرنا لم يشتهر و لم يُعدّ  
عالمًا.»

ميرداماد مشرب فلسفه اشراقیه داشته است

صفحة ١٨: «مسلكه في الفلسفة:

يغلبُ على تفكير السيّد الروح الإشراقية، يتحرّكُ في تيار الروح العرفانية، و قد  
أثرَ باتجاهه الإشراقى هذا على تفكير تلميذيه صدر المتألّهين و ملاّ محسن الفيض، و

ترك على أفكارهما ملامح كثيرة واضحة، و لعل أسماء كثير من كتب السيد توحى لنا بهذه الروح الإشراقية.

و يدل على ذلك اختتام كتابه القسبات بدعاء النور، و هو:

”اللهم اهدني بنورك لنورك، و جلني من نورك بنورك، يا نور السماوات و الأرض، يا نور النور، يا جاعل الظلمات و النور، يا نوراً فوق كل نور، و يا نوراً يعبدُه كل نور، و يا نوراً يخضع لسلطان نوره كل نور، و يا نوراً يدل لعز شعاعه كل نور.“

و كثيراً ما يُعبر عن ابن سينا بشريكنا السالف في رياسة الفلسفة الإسلامية، و عن الفارابي بشريكنا التعليمي و غيره.

شعره:

له ديوان شعر جيد، نقتبس منه بعض أشعاره العربية و الفارسية؛ فمن

مناشداته عند زيارة مولانا الرضا عليه السلام:

طارت المهجة شوقاً بجناح الطرب	لثمت سدة مولى بشفاه الأدب
نحو أوج لساء قصد القلب هوى	و لقد ساعدني الدهر فيا من عجب
أفق الوصل بدا إذ ومض البرق و قد	رفض القلب سوى ميتة تلك القلب
لا تسأل عن نصل المهجر فكم في كبدى	من تغور فيه و كم من ثقب
كنت لا أعرف هاتين أعيناي هما	أم كؤوس ملئت من دم بنت العنب
بكرة الوصل أتتى فقصصنا قصصاً	من هموم بقيت لي بليال كرب
قيل لي قلبك لم يؤثر من نار هوى	قلت دعنى أنا ما دمت بهذا الوصب
أصدقائي أنا هذا و حبيبي دارى	روضة الوصل و لم أغش غوامش الحجب

أنا في مشهد مولاى بطوسِ أنا ذا ساكب الدَّمعِ بعينِ ورَبتِ كالسُّحُبِ

و له أيضًا يُشَدُّ مولانا أمير المؤمنين عليه السلام:

كَالذُّرِّ وُلِدَتْ يَا تَمَامَ فِي الكَعْبَةِ وَ اتَّخَذَتْهَا كَالصَّدْفِ

فاسْتَقْبَلَتْ الوجوهَ شَطْرَ الكَعْبَةِ وَ الكَعْبَةُ وَجْهَهَا تِجَاهَ النَّجْفِ

و له أيضًا في أول الجذوات:

عَيْنَانِ عَيْنَانِ لَمْ يَكْتُبْهُمَا قَلَمٌ فِي كَلِّ عَيْنٍ مِنَ العَيْنِينَ عَيْنَانِ

نُونَانِ نُونَانِ لَمْ يَكْتُبْهُمَا رَقَمٌ فِي كَلِّ نُونٍ مِنَ النُّونِينَ نُونَانِ

قيل: العينان: عين الإبداع و عين الاختراع، و القلم: قلم العقل الفعّال؛ و في عين

الإبداع عالم العقل و عالم النفس، و في عين الاختراع عالم المواد و عالم الصور.

و النونان: نون التكوين و نون التدوين؛ و في نون التكوين الإمكان الدّائي و الإمكان

الاستعدادي، و في نون التدوين أحكام الدّين و قوانين الشّرع المبين.

و له أيضًا بالفارسيّة:

ای ختم رسل، دو کون پیرایه تُست أَفلاک یکی منبر نه پایه تُست

گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب تو نوری و آفتاب خود سایه تُست

و له أيضًا:

گویند که نیست قادر از عین کمال بر خلقت شبه خویش حقّ متعال

نزدیک شد اینکه رنگ امکان گیرد در ذات علیّ صورت این امر محال

و له أيضًا:

ای علم ملّت و نفس رسول حلقه کش علم تو گوش عقول

ای به تو مختوم، کتاب وجود وی بتو مرجوع، حساب وجود

داغ کش ناقه تو مشک ناب جزیه ده سایه تو آفتاب

خازن سبحانی و تنزیل وحی  
 آدم از اقبال تو موجود شد  
 تا که شده کُنیتِ تو بوترا ب  
 راه حق و هادی هر گمراهی  
 آنکه گذشت از تو و غیری گزید  
 در کعبه قل تعالوا از امام که زاد  
 بر ناقه لا یودی الا که نشست  
 در مرحله علی نه چون است و نه چند  
 بی فرزندی که خانه زادی دارد  
 و له ایضاً:

تجهیل من ای عزیز آسان نبود  
 محکم تر از ایمان من ایمان نبود  
 مجموع علوم ابن سینا دانم  
 وینها همه ظاهر است و پنهان نبود  
 بی از شبها  
 بعد از حضرات  
 با فقه و حدیث  
 جز بر جهلات  
 و له ایضاً:

چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب  
 بنختی دارم چو چشم خسرو همه خواب  
 جانی دارم چو جسم مجنون همه درد  
 جسمی دارم چو زلف لیلی همه تاب  
 و له ایضاً:

از خوان فلک قرص جوی بیش مخور  
 انگشت عسل منخواه و صد نیش مخور



از نعمت الیوان شهان دست بدار

خون دل صد هزار درویش مخور»

### تحقیق میرداماد راجع به معنی «إملاء» و معنی «وَلَايَت»

• صفحه ۵۷: «قوله: "أملاه عليه": الإملاء على الكاتب، و تصاریفه في أملي على و أمليتُ عليه مثلاً؛ أصله إملا، و أمَّل و أمَلَّتُ من المضاعف، فقلبت اللام الأخيرة ياءً؛ كما في التَّظَنَّى و التَّقَصَّى و تصاريفها. و هذا القلب في لغة العرب شائع، و على الأصل في التنزيل الحكيم: ﴿وَلِيَمِّلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup>.

فأما الإملاء بمعنى الإمهال في: ﴿فَأَمَلَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup> أي: أمهلتهم؛ ﴿وَأَمَلِي هُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ﴾<sup>۳</sup> أي: أمهلتهم.

و الإملاء بمعنى التوسعة في أمليت للبعير في قيده، أي: وَسَعْتُ له، فليس الأمر فيهما على هذا السبيل؛ فإنهما من الناقص لا من المضاعف، فالأول من المَلَاوَة و المَلُوَة، و هما المَدَّة و الزَّمان، و الثاني من الملاء و هو المتَّسِعُ من الأرض. على ما قد تَلَوْنَا عليك فخذ ما آتيناك بفضل الله، و استقم و تحفظ، و لا تكن من الغافلين.»

• صفحه ۵۹: «قوله: "بَوْلَايَتكم" بفتح الواو: بمعنى النَّصْرَة و المحبَّة و الوداد و الانقياد؛ و الموالاة: المُحَابَّةُ و المتابعة، و الإضافة إلى ضمير خطاب الجمع، إذن إضافةً إلى المفعول. و بكسرهما بمعنى تولَّى الأمور و تدبيرها، و مالكيَّة التَّصَرَّف

۱-سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۸۲.

۲-سوره الحج (۲۲) قسمتی از آیه ۴۴.

۳-سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۳؛ سوره القلم (۶۸) آیه ۴۵.

فيها؛ و وليّ اليتيم و والى البلد: مالك أمرهما، و الإضافة على هذا [إلى] الفاعل.  
 و كذلك الولاء (بالفتح) للمُعْتَق بالفتح؛ و الولاء (بالكسر) للمعتق بالكسر؛ و  
 ميراث الولاء بالكسر لا بالفتح، إذ ملاك الإرث هناك سلطان المُعْتَق لا تَباعه المُعْتَق.  
 و حسباً بعض شهداء المتأخرين في شرح اللّمة: "أنه بفتح الواو، و أصله  
 القرب و الدنو"، لا أصل له يُرْكَنُ إليه.»<sup>١</sup>

۳. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، تألیف: حاج سید  
علینقی فیض الإسلام

بلیغ بصره درباره صحیفه گفت: «خُذُوا عَنِّي حَتَّى أُمَلِّي عَلَيْكُمْ»، و أخذ القلم  
و أطرق رأسه، فما رفعه حَتَّى مات

صفحه ۳: «أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی - رحمه  
الله - (متوفی سال پانصد و هشتاد و هشت) در مجلد دوم کتاب مناقب آل ابي طالب  
عليهم السلام در فصلی که معجزات علی بن الحسین علیهما السلام را بیان می فرماید،  
می نویسد:

”و ذَكَرَ فَصَاحَةَ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ عِنْدَ بَلِيعٍ فِي الْبَصْرَةِ، فَقَالَ: خَذُوا عَنِّي حَتَّى  
أُمَلِّي عَلَيْكُمْ! و أخذ القلم و أطرق رأسه فما رفعه حَتَّى مات.“

### سند صحیفه سجادیه با تحریر فیض الإسلام

صفحه ۶: «۱. در راوی صحیفه سجادیه - علی منشئها آلاف السلام و  
التَّحِيَّة - که در اول سند آن می فرماید: ”حدَّثنا؛ خبر داد ما را“ اختلاف است:  
از شیخ بهایی - رحمه الله - (متوفی سال هزار و سی و یک) نقل شده: گوینده

حدَّثنا در اوّل این سند شیخ جلیل ابن السّکون، أبو الحسن علی بن محمد بن محمد بن علی الحلّی، (متوفی در حدود سال ششصد و شش) است.

و گفته‌اند: گوینده آن عمید الرؤساء، رضی الدّین، أبو منصور، هبة الله بن حامد الحلّی (متوفی سال ششصد و نه) می‌باشد. و این قول صحیح و درست است؛ چنان‌که سید اجلّ محمد باقر بن محمد الحسینی الاسترآبادی معروف به میرداماد - علیه الرّحمه - (متوفی سال یک هزار و چهل) در حواشی خود بر صحیفه سجّادیه می‌فرماید: «

صفحه ۸: «۳. سید نجم الدّین گفت: شنیدم صحیفه را پیش از این می‌خواندند بر شیخ صدوق (راستگو) أبو منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبد العزیز عکبریّ معدّل - رحمه الله - (عکبریّ یا عکبراء: نام دهی است در ده فرسخی بغداد، و در نسبت به آن عکبریّ یا عکبرآوی گفته می‌شود. و معدّل: وصف شده به عدالت و آراستگی است، و گفته‌اند: معدّل لقب شیخ أبو منصور بوده) از أبو الفضل محمد بن عبدالله مطلب شیبانی.

۴. او گفت: حدیث کرد ما را شریف أبو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام.

۵. او گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطّاب زیّات (فروشنده روغن زیت) سال دویست و شصت و پنج.

۶. او گفت: حدیث کرد مرا دایی ام علی بن نعمان أعلم (أعلم در اینجا به معنی لب بالا شکافته شده است).

۷. او گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی (ثقفی منسوب به ثقیف که نام قبیله‌ای است در طائف، و بلخی منسوب به بلخ که شهر بزرگی از شهرهای خراسان بوده).

### [در معنای لغوی کلمه صحیفه]

صفحه ۱۲: «از جمله دعا‌های صحیفه کامله است، (صحیفه به معنی پاره‌ای

از پوست یا کاغذی است که در آن چیزی بنویسند، و جمع آن صُحُف و صحائف است. و اینکه دعاء را صحیفه نامیده‌اند، از روی مجاز و از قبیل تسمیه ظرف به اسم مطروف است؛ و اینکه آن را به کامله وصف نموده‌اند، برای کمال و اهمیّت آن است)...»

### [سفارش امام صادق علیه السلام به فرزندشان اسماعیل]

صفحه ۱۵: «۳۳. سپس به فرزندش اسماعیل فرمود: "ای اسماعیل! برخیز و دعایی که تو را به حفظ و نگهداریش امر نمودم بیاور!" وفات اسماعیل در سال یکصد و سی و سه، بیست سال پیش از وفات حضرت صادق علیه السلام است.»

### حسین ذوالدمعة و یا ذوالعبرة یکی از پسران زید بن علی بوده است

صفحه ۱۷: «۳۹. سپس کسی به طلب محمد و ابراهیم فرستاد؛ چون آمدند فرمود: این ارث پسر عموی شما یحیی است از پدرش (زید) که شما را به آن تخصیص داده، نه برادرانش را (برادران یحیی بن زید: حسین، عیسی و محمداند). حسین روزی که پدرش کشته شد هفت ساله بود؛ حضرت صادق علیه السلام او را تربیت و پرورش نموده علم به او آموخت، و او را بر اثر بسیار گریستنش از خوف خدای تعالی در نماز شب، ذوالدمعة و ذوالعبرة (صاحب اشک) می‌نامیدند، و در پایان زندگی نابینا شد و او را مکفوف (کور) گفتند، و در سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و چهل از دنیا رفت.

و عیسی در محرم سال یکصد و نه به دنیا آمد و در شصت سالگی در کوفه رخت بر بست، و نیمی از عمر خود را از ترس بنی‌العبّاس در پنهانی بسر برد؛ و چون شیری را که دارای بچه‌گان بود و سر راه بر مردم گرفته کشت، ملقب به مؤتم الأشبال (یتیم کننده شیربچگان) شد.

و اما محمد، چهارمین و کوچک‌ترین فرزندان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام است که تاریخ میلاد و وفاتش را نیافتم و دارای فضل و بزرگواری بسیار بوده.»

### [املاء هفتاد و پنج دعای صحیفه به متوکل بن هارون توسط امام صادق علیه السلام]

صفحه ۲۳: «۶۳. متوکل بن هارون گفت: "سپس حضرت صادق علیه السلام دعاهای صحیفه را به من املاء نمود (فرمود و من نوشتم) و آنها هفتاد و پنج باب (دعاء) بود؛ یازده باب آن از دست من رفت، و شصت و چند (چهار) باب آن را حفظ کرده، نگاه داشتم."

چون در نسخه‌های صحیفه بیش از پنجاه و چهار دعاء نیست، شاید ده باب دیگر هم بعد از متوکل ساقط شده باشد؛ و الله اعلم.»

### [افزوده‌های بر ابواب صحیفه به لفظ أبو عبدالله حسنی است]

صفحه ۲۷: «۶۹. و افزوده‌های بر ابواب (عناوین دعاها که با این فهرست مختصر تفاوت دارد) به لفظ أبو عبدالله حسنی - رحمه الله - است؛ این عناوین از او روایت شده، و أبو عبدالله حسنی همان کسی است که در آغاز سند صحیفه ذکر شد که أبوفضل صحیفه را از او روایت کرده و گفت: «....»<sup>۱</sup>

۴. صحیفه کامله سجّادیه، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی (طبع)

آخوندی)

### [صحیفه سجّادیه تأمین کننده نیاز انسان در مقام راز و نیاز]

صفحه ۱۴، (مقدمه): «و از این رو آن کتاب در عین اختصار، و با کمی حجم آنچه را که انسان در مقام راز و نیاز با پروردگار خود و یاد آفریننده خود به آن نیازمند است، به مقتضای زمان‌های مختلف و احوال گوناگون تأمین کرده. و به این مناسبت در میان آن ادعیه، دعاهایی است که در دوره سال تکرار نمی‌شود؛ مانند: ”دعاهای حضرت برای ورود ماه رمضان“ و ”دعای آن سرور در روز عرفه“، و نیز دعاهایی هست که در ظرف ماه تکرار نمی‌شود؛ مانند: ”دعای حضرت هنگام دیدن هلال.“<sup>۱</sup>





## ٥. الصّحيفة الثالثة السجّادية، تأليف: ميرزا عبدالله أفندي اصفهاني

ميرزا عبدالله گوید: هر یک از امامان دارای مزایا و خواصی بخصوصهم

بوده‌اند

صفحه ٢: «أما بعد: فيقول العبد الجاني عبدالله بن عيسى بن محمد الصّالح الإصفهاني: إنّ وفور الأدعية المأثورة وكثرة المناجاة المأثورة البهية عن مولانا عليّ بن الحسين زين العابدين، و غزارة الأوراد والأذكار والنّدب المنسوبة إليه صلوات الله عليه - من نظمها ونثرها، طولها وقصرها، ونضادتها فيما بين أدعية النبيّ و فاطمة و ساير الأئمة [عليهم السلام]، و طراوتها الغالب، و ظهور غاية الصّراعة و الابتهاال و المسكنة فيها، و نهاية تأثيرها، و إجابة أدعيتها - ممّا لا يرتاب فيها أحد من عامّة العلماء، فضلاً من خاصّة الفضلاء.

و ذلك لما قد خصّ الله كلّ واحد منهم عليهم السلام بمزية و خصوصية لا توجد في غيره عليهم السلام؛ كظهور آثار العلوم في الباقر و الصادق عليهما السلام في الأكثر، و بُهور الشّجاعة في أمير المؤمنين و الحسين عليهما السلام، كما أنّ الغالب هو الحرقة و الجذبة الشّديدة في أدعية عليّ بن الحسين ظاهرة، و الفصاحة و البلاغة و الهيبة

فى أدعية أمير المؤمنين عليه السلام باهرة؛ إلا أنّ غاية امتياز الأدعية المذكورة فى مطاوى الصحيفة الكاملة السجادية - المعروفة بين أصحابنا الإمامية تارة بزبور آل محمد عليه السلام، و تارة بإنجيل أهل البيت صلوات الله عليهم أجمعين - فى تلك الصفات و الفضائل و الدرجات من بينها و نهاية الاعتماد عليها ممّا لا يخفى على أولى النهى؛ لأنّ تواتر أدعيتهما و جزالة معانيها و لطافة ألفاظها و طرافة عباراتها بل إعجازها و إفحامها ممّا قد أغنانا من مئونة إيراد الحجج فى إثباتها أو تحشيم زحمة فى ذكر أسانيدها و طرُقها إلى مولانا السّجاد الذى هو قائلها.»

صاحب صحيفه ثالثة : ما به سندهاى ديگرى، و به دعاهاى ديگرى اضاافه

بر اين ادعيه، بر خورد کرده ايم

صفحه ١١: «بل قد اطلعنا على عدّة نسخ من الصحيفة الشريفة الكاملة السجادية بطرق أخرى أيضاً غير مشهورة قد تربو على العشرة الكاملة سوى الطريقة المعروفة المشار إليها للصحيفة المتداولة الشائعة.

و من جملة ذلك عدّة روايات لها من القدماء؛ كرواية محمد بن الوارث عن الحسين بن أشكيب الثقة الخراسانيّ من أصحاب الهادي و العسكري، عن عمير بن هارون المتوكّل البلخيّ، التي رأينا نسخة عتيقة منها بخطّ ابن مقله الخطاط المشهور الذي هو واضع خطّ النسخ فى زمن الخلفاء العباسية، و ناقله عن الخطّ الكوفيّ.

و رواية ابن أشناس البرّاز، العالم المشهور.

و رواية الشيخ الفقيه أبي الحسن محمد بن أحمد بن عليّ بن الحسن بن شاذان عن ابن عيّاş الجوهريّ؛ فإنه يروى فى صحيفته عن أبي عبد الله أحمد بن محمد بن عبيد الله بن الحسن بن أيّوب بن عيّاş الجوهريّ الحافظ ببغداد فى داره على الصراط بين

النظرتين (المنظرتين خ ل)، عن أبي محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ابن أخى طاهر العلوى، عن أبي الحسن محمد بن المطهر الكاتب، عن أبيه، عن محمد بن شلقان المصرى، عن علي بن النعمان الأعلم، إلى آخره في سند الصحيفه المشهوره.

و رواية ابن عيَّاش الجوهريّ أيضًا.

و رواية التلعكبرىّ.

و رواية الوزير أبي القاسم الحسين بن عليّ المغربيّ.

و رواية الزهني الكرمانيّ الزماشيريّ.

و روايات أُخر من المتأخرين أيضًا؛ كرواية الكفعمي في أواخر البلد الأمين و

غيره في غيره، إلى غير ذلك من أمثال هذه الأكاير.

ثمّ إنّّه قد كان بين أكثرها و بين النسخة المتداولة المشهوره - من هذه الصحيفه الكامله السجاديّه - اختلافاتٌ كثيره في الدباجه، و في عدد الأدعيّه، و في ألفاظها و عباراتها، و في كثير من فقراتها أيضًا بالزيادة و النقصان، و في التّقديم و التأخير؛ و كذلك قد وجدنا أيضًا في بعض مطاوى كتب أصحابنا كثيرًا من الأدعيّه المنقوله عن الصحيفه السجاديّه المشهوره ولكن مع أنواعٍ من التّفاوت و الاختلاف في العبارات و الفقرات، بل في تعداد الأدعيّه أيضًا.<sup>۱</sup>



٦. الصّحيفة الخامسة السّجادية، تأليف: سيّد محسن العامليّ

يك دعا از ادعية ساقطه از صحيفه : الحمد لله الذي تجلّى للقلوب بالعظمة

صفحه ٢٠: «١. و كان من دعائه عليه السلام في التّحميد لله عزّ وجلّ

كما في الصّحيفة الثالثة و هو من الأحد و العشرين الساقطة من الصّحيفة

الكاملة. قال:

كما وقع في أصل نسخة الصّحيفة الكاملة السّجادية برواية الشيخ الفقيه ابن شاذان المعاصر للشيخ المفيد. و لا يخفى أنّ أصل هذا الدّعاء من جملة الأدعية السّجادية المذكورة في ملحقات الصّحيفة الكاملة المشهورة، و قد نقله الشيخ المعاصر - قدّس سرّه - أيضًا في الصّحيفة الثانية؛ لكن الذي نقله مختصر غاية الاختصار و بينهما أيضًا أنواع الاختلافات، و لذلك أوردناه نحن أيضًا هنا مرّةً أخرى. - انتهى.

”الحمد لله الذي تجلّى للقلوب بالعظمة، و احتجب عن الأبصار بالعزّة، و اقتدر على الأشياء بالقدرة؛ فلا الأبصار تثبت لرؤيته، و لا الأوهام تبلغ كنه عظمته.

تجبر بالعظمة و الكبرياء، و تعطف بالعزّ و البرّ و الجلال، و تقدّس بالحسن و

الجمال، و تَمَحَّدَ بِالْفَخْرِ وَ الْبَهَاءِ، وَ تَهَلَّلَ بِالْمَجْدِ وَ الْآلَاءِ، وَ اسْتَخْلَصَ بِالنُّورِ وَ الضِّيَاءِ.  
خَالِقٌ لَا نَظِيرَ لَهُ، وَ وَاحِدٌ لَا نِدَّ لَهُ، وَ مَاجِدٌ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ صَمَدٌ لَا كُفْوَلَ لَهُ، وَ إِلَهُ  
لَا ثَانِيَ مَعَهُ، وَ فَاطِرٌ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ رَازِقٌ لَا مُعِينَ لَهُ.

الْأَوَّلُ بِلَا زَوَالٍ، وَ الدَّائِمُ بِلَا فَنَاءٍ، وَ الْقَائِمُ بِلَا عَنَاءٍ، وَ الْبَاقِي بِلَا نِهَائَةٍ، وَ الْمُبْدِيُّ  
بِلَا أَمَدٍ، وَ الصَّانِعُ بِلَا ظَهِيرٍ، وَ الرَّبُّ بِلَا شَرِيكَ، وَ الْفَاطِرُ بِلَا كُفْلَةٍ، وَ الْفَاعِلُ بِلَا عَجْزٍ.  
لَيْسَ لَهُ حَدٌّ فِي مَكَانٍ، وَ لَا غَايَةَ فِي زَمَانٍ، لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ وَ لَنْ يَزَالَ؛ كَذَلِكَ أَبَدًا.  
هُوَ الْإِلَهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الدَّائِمُ الْقَدِيمُ الْقَادِرُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْقَاهِرُ الْحَلِيمُ، الْمَانِعُ  
لِمَا يَشَاءُ وَ الْفَاعِلُ لِمَا يُرِيدُ.

لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبَضَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ  
بِيَمِينِهِ؛ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ، وَ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ  
يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>١</sup>.

أَمْرُهُ مَاضٍ، وَ حُكْمُهُ عَدْلٌ، وَ وَعْدُهُ حَقٌّ، وَ قَوْلُهُ صِدْقٌ، وَ لَوْ تَجَلَّى لِشَيْءٍ صَارَ  
دَكًّا، فَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.  
ارْتَضَاهُ بِرِسَالَتِهِ، وَ اتَّمَنَتْهُ عَلَى وَحْيِهِ، وَ انْتَجَبَتْهُ مِنْ خَلِيقَتِهِ، وَ اصْطَفَاهُ مِنْ بَرِيَّتِهِ؛  
فَأَوْجَبَ الْفَوْزَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ قَبَلَ مِنْهُ، وَ النَّارَ عَلَى مَنْ عَصَاهُ وَ صَدَفَ عَنْهُ. فَصَلَّوَاتُ  
اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ الطَّاهِرِينَ الْأَبْرَارِ، الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ  
طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. «

[امام سجّاد عليه السّلام: و آثار الجّد على التّقصير و الرّيب في أمرِك]

صفحه ٣١: «و آثار الجّد على التّقصير و الرّيب في أمرِك، ابتغاء الوسيلة عندك و الزّلفة لَدَيْكَ و طول الخلود في رحمتك، و حتّى قُلْتَ لَهُ: ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾<sup>١</sup>»

كتاب العيون و الجنة الواقية و الجنة الباقية كفعمى غير از جنة الأمان الواقية  
اوست كه معروف به مصباح است

صفحه ٥٩: «العيون، و الجنة الواقية، و الجنة الباقية للكفعمى؛ و هى غير  
جنة الأمان الواقية المعروف بمصباح الكفعمى و فى غيرهما.

ثمّ وجدناه فى الصّحيفة الرّابعة مروياً عن الصّدوق فى العيون بإسناده عن  
الجواد، عن آبائه عليهم السّلام، عن الحسين بن علىّ عليهما السّلام، أنّه قال:

”دخلتُ على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و عنده أبى بن كعب“ - إلى  
أن قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: ”و إنّ الله عزّوجلّ ركّب فى صلبه  
(يعنى الحسين عليه السّلام) نطفةً طيبةً مباركةً زكيةً.“ - إلى أن قال: ”قال له أبى: فما  
اسمُه و ما دعاؤه؟ قال: إسمه علىّ، و دعاؤه:

(يا دائمُ خ) يا ديمومُ، يا حىُّ، يا قيومُ، يا كاشفَ الغمِّ، يا فارِجَ همِّ، و يا باعثَ  
الرُّسل، و يا صادقَ الوعدِ، صلِّ علىّ محمّدٍ و آل محمّدٍ، و افعلْ بى ما أنتَ أهلهُ.“

و آخِرُه فى العيون: ”يا صادقَ الوعدِ“؛ من دعا بهذا الدّعاء حشره الله عزّوجلّ

مع علىّ بن الحسين عليهما السّلام، و كان قائده إلى الجنة. - الخبر.

از حضرت امام سجّاد عليه السّلام: اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَحْسُنَ فِي مَرَأِي  
العيونِ عَلَانِيَتِي

صفحه ٧٣: « ٢١. و كان من دعائه عليه السّلام في الاستعاذة و طلب الرّحمة  
و هو ممّا انفردنا به؛ و جُلُّ فقراته موجود في أوائل الدّعاء الّذي قبله، أورده  
أحمدُ بنُ عبد ربّه في كتاب العقد الفريد، فقال:

و كان من دعاء عليّ بن الحسين رضي الله عنهما:

”اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَحْسُنَ فِي مَرَأِي الْعِيونِ عَلَانِيَتِي، وَ تَقْبُحَ فِي خَفِيَّاتِ  
الْقُلُوبِ سَرِيرَتِي. اللّهُمَّ كَمَا أَسَأْتُ فَأَحْسَنْتَ إِلَيَّ، فَإِذَا عُدْتُ فَعُدُّ عَلَيَّ، وَ أَرْزُقْنِي  
مُواساةً مَن قَتَرْتَ عَلَيْهِ بِهَا وَسَعْتَ عَلَيَّ.“

[جنايات مسرف بن عقبة و دشمنی وی با امام سجّاد عليه السّلام]

صفحه ٧٨، (تعليقه): «و لا يخفى أنّ مُسْرِفَ بن عُقْبَةَ أتى لِحرب أهل المدينة  
أولاً، ثم لِحرب ابن الزبير بمكة ثانياً، فقتل أهل المدينة و أباحها ثلاثاً، و بايعهم عليّ  
أن كلّ واحدٍ عبدٌ قنٌّ ليزيد بن معاوية إلا عليّ بن الحسين فإنّه بايع عليّ أنّه أخوه و ابنُ  
عمّه؛ و هي وقعة الحرّة المشهورة (منه).»

دعای حضرت در وقت نزول مُسْرِفِ بن عُقْبَةَ: رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا  
عَلَيَّ قَلَّ لَكَ عِنْدَهَا شُكْرِي!

صفحه ٧٩: « ٢٦. و كان من دعائه عليه السّلام في استدفاع شرّ الأعداء

على رواية ابن شهر آشوب في المناقب، و هو ممّا انفردنا به، و هو يُخالف ما

تقدّم و ما في الصّحيفة الثانية بالزيادة و النقصان. قال في المناقب:



أَنْهَى إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ مُسْرِفًا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْمَدِينَةِ وَأَنَّهُ  
يَتَوَعَّدَهُ - وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَمْ أَرَ مِثْلَ الْمُتَقَدِّمِ [التَّوَقُّدِ] فِي الدَّعَاءِ؛ لِأَنَّ الْعَبْدَ  
لَيْسَتْ تَحْضُرُهُ الْإِجَابَةُ فِي كُلِّ وَقْتٍ" - فَجَعَلَ يُكثِرُ مِنَ الدَّعَاءِ لِمَا اتَّصَلَ بِهِ عَنْ مُسْرِفٍ؛  
وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

"رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ قَلَّ لَكَ عِنْدَهَا شُكْرِي، وَكَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ  
ابْتَلَيْتَنِي بِهَا قَلَّ لَكَ عِنْدَهَا صَبْرِي، وَكَمْ مِنْ مَعْصِيَةٍ أَتَيْتُهَا فَسَتَرْتَهَا وَكَمْ تَفَضَّحْنِي؛ فَيَا  
مَنْ قَلَّ عِنْدَ نِعْمَتِهِ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرَمْنِي، وَيَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ بَلِيَّتِهِ صَبْرِي فَلَمْ يَحْذُلْنِي، وَيَا  
مَنْ رَأَى عَلَى الْمَعَاصِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقُضِي أَبَدًا، وَيَا ذَا  
النِّعْمَاءِ الَّتِي لَا تُحْصَى أَمَدًا، صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبِكَ أَدْفَعُ فِي نَحْرِهِ، وَ  
بِكَ أَسْتَعِيدُ مِنْ شَرِّهِ."

فلما قدم مُسْرِفٌ الْمَدِينَةَ اعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَجَعَلَ يَسْأَلُ عَنْ حَالِهِ وَحَالِ  
أَهْلِهِ وَسَأَلَ عَنْ حَوَائِجِهِ، وَأَمَرَ أَنْ تُقَدَّمَ دَابَّتُهُ وَعَزَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُرَكِبَهَا، فَرَكِبَ وَانصَرَفَ  
إِلَى أَهْلِهِ.<sup>١</sup>

دعای حضرت در وقت نزول مُسْرِفِ بنِ عُقْبَةَ به مدینه در وقعه حرّه

« ۲۷. وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ أَيْضًا

عَلَى رِوَايَةِ الْمَسْعُودِيِّ فِي مَرْوَجِ الذَّهَبِ، وَهُوَ مِمَّا انْفَرَدْنَا بِهِ؛ فَإِنَّهُ بَعْدَ أَنْ ذَكَرَ  
مَا فَعَلَهُ مُسْرِفُ بْنُ عُقْبَةَ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي وَقْعَةِ الْحَرَّةِ قَالَ:

وَنَظَرَ النَّاسُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّجَادِ وَقَدْ لَازَ بِالْقَبْرِ وَهُوَ يَدْعُو، فَأُتِيَ بِهِ إِلَى

مُسْرِفٍ وَهُوَ مَغْتَاطٌ عَلَيْهِ، فَتَبَرَّأَ مِنْهُ وَ مِنْ آبَائِهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَيْهِ ارْتَعَدَ وَقَامَ وَ  
 أَقْعَدَهُ إِلَى جَانِبِهِ، وَقَالَ لَهُ: "سَلْنِي حَوَائِجَكَ!" فَلَمْ يَسْأَلْهُ فِي أَحَدٍ مِّنْ قُدَمِّ إِلَى السَّيْفِ إِلَّا  
 شَفَعَهُ فِيهِ، ثُمَّ انصَرَفَ عَنْهُ فَقِيلَ لِعَلِيٍّ: "رَأَيْنَاكَ تُحَرِّكُ شَفَتَيْكَ فَمَا الَّذِي قُلْتَ؟" قَالَ قُلْتَ:  
 "اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ، رَبَّ  
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ، وَ أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ،  
 أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤْتِيَنِي خَيْرَهُ، وَ تَكْفِيَنِي شَرَّهُ."  
 وَ قِيلَ لِمُسْرِفٍ: "رَأَيْنَاكَ تَسُبُّ هَذَا الْغُلَامَ وَ سَلَفَهُ، فَلَمَّا أَتَىٰ بِهِ إِلَيْكَ رَفَعْتَ  
 مَنزِلَتَهُ؟! فَقَالَ: مَا كَانَ ذَلِكَ لِرَأْيِ مَنْنِي لَقَدْ مُلِيَٰ قَلْبِي مِنْهُ رُعبًا. ١

تعليم حضرت امام سجّاد به حسن بن حسن بن أبي طالب دعایی را و  
 خلاصی او از پانصد ضربه شلاق

«٢٨. و كان من دعائه عليه السلام في استدفاع البلاء

و يُسَمِّي دَعَاءَ الْكَرْبِ، وَ هُوَ مِمَّا انْفَرَدَنَاهُ بِهِ؛ نَقَلَهُ فِي مُهَجِ الدَّعَوَاتِ عَنْ مَجْمُوعِ  
 عَتِيقٍ. قَالَ:

كَتَبَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى عَامِلِهِ عَلَى الْمَدِينَةِ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرِّيِّ: أَنْ  
 يُخْرِجَ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ كَانَ فِي حَبْسِهِ، وَ يَضْرِبَهُ خَمْسَمِائَةَ سَوْطٍ  
 فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. فَأَخْرَجَهُ وَ صَعِدَ الْمَنْبَرَ يَقْرَأُ عَلَى النَّاسِ  
 الْكِتَابَ ثُمَّ يَنْزِلُ فَيَأْمُرُ بِضَرْبِهِ، فَدَخَلَ فِي تِلْكَ الْحَالِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَفْرَجَ  
 النَّاسَ عَنْهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحَسَنِ وَ قَالَ لَهُ: "يَا ابْنَ عَمِّ! أَدْعُ اللَّهَ بِدَعَاءِ الْكَرْبِ يُفَرِّجَ

١- مروج الذهب، طبع بيروت، ج ٣، ص ٨٢.

«عَنْكَ» و ذَكَرَ الدَّعَاءَ. قَالَ: وَ انصَرَفَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَ اَقْبَلَ الْحَسَنُ يَكْرُرُ الدَّعَاءَ فَلَمَّا فَرَعَ صَالِحٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ وَ نَزَلَ قَالَ: «أَرَى سَجِيَّةَ رَجُلٍ مَظْلُومٍ؛ أَخْرَوْا أَمْرَهُ!» وَ كَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ بِإِطْلَاقِهِ. وَ الدَّعَاءُ هُوَ هَذَا:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»<sup>٢</sup>

### دعای حضرت در نفرین بر اهل شام

صفحه ۹۰: « ۳۱. وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ<sup>٣</sup>

كما في الصَّحِيفَةِ الثَّلَاثَةِ، وَ هُوَ مِنَ الْأَحَدِ وَ الْعَشْرِينَ السَّاقِطَةِ مِنَ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ. قَالَ:

كما وَجَدْتُهُ فِي أَوَاخِرِ بَعْضِ نُسَخِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ بِرِوَايَةِ ابْنِ أَشْنَاسِ الْبِزَازِ، وَ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَجَامِيعِ الْعَتِيقَةِ أَيْضًا:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَدَبْتَ إِلَيَّ فَضْلَكَ، وَ أَمَرْتَ بِدُعَائِكَ، وَ ضَمِنْتَ الْإِجَابَةَ لِذُعَائِكَ، وَ لَمْ يَحِبْ مَنْ فَرَعَ إِلَيْكَ بِرَغْبَتِهِ أَوْ قَصَدَكَ بِحَاجَتِهِ، وَ لَمْ يَرْجِعْ مِنْكَ الطَّالِبُ صَفْرًا مِنْ عَطَائِكَ وَ لَا خَائِبًا مِنْ مَوَاهِبِكَ، وَ أَيْ رَاجٍ أَمَّكَ فَلَمْ يَجِدْكَ قَرِيبًا، وَ أَيْ وَافِدٍ وَفَدَ إِلَيْكَ فَاقْتَطَعْتَهُ عَوَائِقُ الرَّدِّ دُونَكَ، بَلْ أَيْ مُسْتَنْبِطٌ لِمَزِيدِكَ أَكْدَى دُونَ اسْتِحَاةٍ سِجَالٍ نِعْمَتِكَ.

١- وَ فِي نَسْخَةٍ: سَحْنَةٌ. (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

٢- مَهْجِ الدَّعَوَاتِ، ص ٣٣١ بِاِقْدَرِي اِخْتِلَافٍ.

٣- ذَكَرَ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ فِي الْمَصْبَاحِ دَعَاءً كَبِيرًا فِي جُمْلَةِ أَدْعِيَةِ قَنُوتِ الْوَتْرِ يَتَضَمَّنُ تَمَامَ هَذَا الدَّعَاءِ مَعَ زِيَادَاتٍ وَ اِخْتِلَافَاتٍ فِي بَعْضِ الْأَلْفَاظِ. حَسِينُ النَّوْرِيِّ قَدَّه. (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

اللَّهُمَّ وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلِبَتِي، وَ قَرَعْتُ بَابَ فَضْلِكَ يَدُ مَسْأَلَتِي، وَ نَادَاكَ بِالْحُشُوعِ وَ الْاسْتِكَانَةِ قَلْبِي، وَ وَجَدْتُكَ خَيْرَ شَفِيعٍ، وَ قَدْ عَلِمْتَ تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ مَا يَحْدُثُ مِنْ طَلِبَتِي قَبْلَ أَنْ يَخْطُرَ بِفِكْرِي أَوْ يَقَعَ فِي خَلْدِي؛ فَصَلِّ اللَّهُمَّ دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ وَ اشْفَعْ مَسْأَلَتِي إِيَّاكَ بِنُجْحِ طَلِبَتِي.

اللَّهُمَّ وَ قَدْ شَمِلْنَا زَيْغَ الْفِتَنِ، وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيْنَا عَشْوَةُ الْحَيْرَةِ، وَ قَارَعَنَا الدُّلُّ وَ الصَّغَاؤُ، وَ حَكَمَ فِي عِبَادِكَ غَيْرُ الْمَأْمُونِينَ عَلَى دِينِكَ، فَأَبْتَرَ أُمُورَ آلِ مُحَمَّدٍ مَنْ نَقَضَ حُكْمَكَ وَ سَعَى فِي تَلْفِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، فَجَعَلَ فَيْئَنَا مَغْنَمًا وَ أَمَانَتَنَا مِيرَاثًا، وَ اشْتَرَيْتَ الْمَلَاهِي وَ الْمَعَارِضُ وَ الْكِبَارَاتُ<sup>١</sup> بِسَهْمِ الْأَرْمَلَةِ وَ الْيَتِيمِ وَ الْمِسْكِينِ، فَزَعَّ فِي مَالِكَ مَنْ لَا يَرَعَى لَكَ حُرْمَةً، وَ حَكَمَ فِي أَبْشَارِ الْمُسْلِمِينَ أَهْلَ الذِّمَّةِ، فَلَا ذَائِدُ يَذُوهُمْ عَن هَلَكَةٍ، وَ لَا رَاحِمٌ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بَعِينَ الرَّحْمَةِ، وَ لَا ذُو شَفَاعَةٍ يَشْفَعُ لِذَاتِ الْكَيْدِ الْحَرِيِّ مِنَ الْمَسْغَبَةِ، فَهَمْ أَهْلُ ضَرَعٍ وَ ضِيَاعٍ، وَ أُسْرَاءُ مَسْكَنَةٍ وَ حُلَفَاءُ كَابِيَةٍ وَ ذَلَّةٍ.

اللَّهُمَّ وَ قَدْ اسْتَحْصَدَ زَرْعَ الْبَاطِلِ وَ بَلَغَ مُهَيْتَهُ<sup>٢</sup>، وَ اسْتَحْكَمَ عَمُودَهُ، وَ خَرِفَ (وَ خَذَرَفَ خ ل) وَ لِيدَهُ، وَ وُسِقَ طَرِيدَهُ، وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ.

اللَّهُمَّ فَأَنْجِ<sup>٣</sup> لَهُ مِنَ الْحَقِّ يَدًا حَاصِدَةً تَصْرَعُ بِهَا قَائِمَهُ وَ سُوقَهُ، وَ تَجْتَثُّ سَنَامَهُ تَجْدَعُ مَرَاغِمَهُ، لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ بِقَبِيحِ جَلِيلِيَّتِهِ يَظْهَرُ الْحَقُّ بِحُسْنِ صُورَتِهِ.

١- لعلها جمع "كَبَر" بفتحيتين؛ و هو الطُّبَلُ له وجه واحد، أو الطُّبَلُ ذو الرأسين. فارسيّ معرَّب؛ و هو بالعربيّة أَصْفُ بصاد مهملة، وَ زان سَبَب؛ إِلَّا أَنَّ الْمَوْجُودَ فِي كِتَابِ اللُّغَةِ أَنَّهُ يُجْمَعُ عَلَى كِبَارِ كَجِبَلِ وَ جِبَالِ، وَ قَدْ يُجْمَعُ عَلَى أَكْبَارِ كَسَبِّ وَ أَسْبَابِ، وَ لَمْ يَذَكَرُوا أَنَّهُ يُجْمَعُ عَلَى كِبَارَاتِ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

٢- النُّهْيَةُ بِالضَّمِّ كَمُدِّيَّةٍ: غَايَةُ الشَّيْءِ وَ آخِرُهُ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

٣- أَيْ: قَدَّرَ وَ هَيَّئِ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

اللَّهُمَّ و لا تَدْعُ لِلْجَوْرِ دُعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا، و لا جُنَّةً إِلَّا هَتَكْتَهَا، و لا كَلِمَةً  
مُجْتَمِعَةً إِلَّا فَرَقْتَهَا، و لا قَائِمَةً إِلَّا خَفَضْتَهَا، و لا رَايَةً إِلَّا نَكَسْتَهَا و حَطَطْتَهَا، و لا عَلُوًّا  
إِلَّا أَسْفَلْتَهُ، و لا خَضْرَاءَ إِلَّا أَبَدْتَهَا.

اللَّهُمَّ و كَوِّزْ شِمْسَهُ، و أَطْفِئْ نُورَهُ، و أُمَّ بِالْحَقِّ رَأْسَهُ، و فُضِّ جُيُوشَهُ، و أَدْعِبْ  
قُلُوبَ أَهْلِهِ، و أَرِنَا أَنْصَارَ الْجَوْرِ عِبَادِيدَ<sup>١</sup> بَعْدَ الْأَلْفَةِ، و شَتِّ بَعْدَ اجْتِمَاعِ الْكَلِمَةِ، و  
مَقْمُوعِي الرِّءُوسِ بَعْدَ الظُّهُورِ عَلَى الْأُمَّةِ.

اللَّهُمَّ و أَسْفِرْ لَنَا عَن تَهَارِ الْحَقِّ و الْعَدْلِ، و أَرِنَاهُ سَرْمَدًا، و اهْطِلْ عَلَيْنَا بَرَكَتَهُ، و  
أَدِلْهُ يَمِّنَ نَاوَاهُ و عَادَاهُ، و أَوْضِحْ بِهِ فِي غَسَقِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، و بَهِيمِ الْحَيْرَةِ الْمُدْلِهِمِّ.  
اللَّهُمَّ و أَحْيِ بِهِ الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ، و اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ، و أِقِمْ بِهِ الْحُدُودَ  
الْمُعْطَلَّةَ، و أَسْرِبْ<sup>٢</sup> بِهِ الْأَحْكَامَ الْمُهِمَلَةَ.

اللَّهُمَّ و أَشْبِعْ بِهِ الْخِصَاصَ السَّعْبَةَ، و اِرْحَمْ بِهِ الْأَبْدَانَ اللَّعِيبَةَ.<sup>٣</sup>  
اللَّهُمَّ و قَدْ عَرَفْنَا مِن حُسْنِ إِجَابَتِكَ مَا قَدْ تَحُضُّنَا عَلَى مَسْأَلَتِكَ، و أَنْتَ  
الْمُتَّفَضِّلُ؛ فَاتَّفَحْ لَنَا حَسَبَ كَرَمِكَ بَابَ فَرَجٍ مِن عِنْدِكَ، و رِزْقٍ طَيِّبٍ و قَضَاءِ حَوَائِجِ  
بِفَضْلِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمُتَّفَضِّلُ الْمَنَّانُ، و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ أَجْمَعِينَ.»

دعای مستجاب كما فی الصحیفة الثالثة و الخامسة علی ما رواه الشیخ

أبوعلی الطبرسی فی کتاب کنوز النجاح

صفحه ۹۸: «۳۵». و كان من دعائه عليه السلام في تفريغ الغموم و الهُموم

١- أی: فِرْقًا لا واحد له من لفظه. منه (الصحیفة الخامسة السجادية)

٢- سرب سروبا: توجه للرعى. ق (الصحیفة الخامسة السجادية)

٣- اللغوب: أشد الإعياء. منه (الصحیفة الخامسة السجادية)

كما في الصّحيفة الثالثة؛ قال:

و هذا دعاءٌ مستجابٌ على ما رواه الشيخ أبوعلی الطّبرسی المفسّر في كتاب

كنوز النجّاح:

”يا سامعُ كُلِّ صَوْتٍ و مُحِيٍّ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ المَوْتِ، ما لي إِلهٌ غَيْرُكَ فَادْعُوهُ و لا

شَرِيكَ لَكَ فَارْجُوهُ؛ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ!

و خَلِّصْنِي يا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ كُلِّ غَمٍّ، كما تُخَلِّصُ الوالِدَ مِنْ بَيْنِ

فَرثٍ و دَمٍ بِقُوَّتِكَ!

و خَلِّصْنِي يا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ كُلِّ غَمٍّ، كما تُخَلِّصُ الثَّمَرَ مِنَ بَيْنِ

ماءٍ و طِينٍ و رَمَلٍ بِقُدْرَتِكَ!

و خَلِّصْنِي يا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ كُلِّ غَمٍّ، كما تُخَلِّصُ البَيْضَةَ مِنَ

جَوْفِ الطَّائِرِ بِجَلالَتِكَ!

و خَلِّصْنِي يا رَبِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ كُلِّ غَمٍّ، كما تُخَلِّصُ الطَّائِرَ مِنَ

جَوْفِ البَيْضَةِ بِحَوْلِكَ و قُوَّتِكَ و رَحْمَتِكَ!

إِنَّكَ فَعالٌ لِيا تُريدُ و أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.“

في مكارم الأَخلاق و الصّحيفة الرَّابِعة و الخامسة: اللهمَّ إِنِّي أسألكَ

بأسئالكِ الَّتِي إِذا دُعيتَ بها على مغالِقِ أبوابِ السَّماءِ

صفحه ١٠٣: «٣٩. و كان من دُعائه عليه السَّلام إِذا أَحزَنَه أمرٌ

كما عَرَنّا عليه أوْلاً في كتابِ مكارمِ الأَخلاقِ لِلحَسَنِ بنِ الفَضلِ الطّبرسيِّ، ثمَّ

وجدناه في الصّحيفة الرَّابِعة منقولاً عن الكتابِ المذكورِ:

فيلبَسُ أَنْظَفَ ثِيابِهِ و يُسبِغُ الوضوءَ و يَصعدُ عَلَيَّ سَطِحِهِ (أعلى سَطوحِهِ خَل)

فِيصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، يَقْرَأُ فِي الْأُولَى الْحَمْدَ وَإِذَا زُلْزِلَتْ، وَفِي الثَّانِيَةِ الْحَمْدَ وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ، وَفِي الثَّلَاثَةِ الْحَمْدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، وَفِي الرَّابِعَةِ الْحَمْدَ وَقَالَ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، ثُمَّ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَيَقُولُ:

”اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيَتْ بِهَا عَلَيَّ مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيَتْ بِهَا عَلَيَّ مَضَابِقِ الْأَرْضِينَ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ؛ وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيَتْ بِهَا عَلَيَّ أَبْوَابِ الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ (لِلتَّيْسِيرِ خ ل) تَيْسَّرَتْ؛ وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيَتْ بِهَا عَلَيَّ الْقُبُورِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ؛ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاقْلُبْنِي بِقَضَاءِ حَاجَتِي.“

قال علي بن الحسين عليهما السلام: ”إِذَا وَاللَّهِ لَا يَزُولُ قَدَمُهُ حَتَّى تُقْضَى حَاجَتُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.“<sup>١</sup>

[امام سجّاد عليه السّلام: إلهي غارتُ نجومُ سماءِناك و هَجَعْتَ عُيُونَ أنامِك]

صفحه ١٢٠: «٤٦». و كان من دعائه عليه السّلام في السّحر

كما عثرنا عليه أوّلاً في أكثر كتب المناقب مروياً عن طاوس اليماني، ثم وجدناه في الصّحيفة الرّابعة. قال:

كما رواه ابن شهر آشوب في مناقبه عن طاوس اليمانيّ الفقيه من العامّة، أنّه قال: رأيتُ عليّ بن الحسين عليهما السّلام يَطُوفُ مِنَ الْعِشَاءِ إِلَى السَّحَرِ وَ يَتَعَبَّدُ، فَلَمَّا لَمْ يَرِ أَحَدًا رَمَقَ السَّمَاءَ بِطَرْفِهِ وَقَالَ:

”إلهي غارتُ نجومُ سماءِناك، و هَجَعْتَ عُيُونَ أنامِك، و أبوابك مُفتّحاتٌ لِلسَّائِلِينَ؛ حِجَّتِكَ لِتَغْفِرَ لِي وَ تَرْحَمَنِي وَ تُرِينِي وَجَهَ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

١- مكارم الأخلاق، ص ٣٣٨ با قدری اختلاف.

و آله في عَرَصاتِ الْقِيَامَةِ.“

ثم بكى وقال:

”و عَزَّزْتُكَ وَ جَلَّلْتُكَ مَا أَرَدْتُ بِمَعْصِيَتِي مُخَالَفَتَكَ، وَ مَا عَصَيْتُكَ إِذْ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِكَ شَاكٌّ، وَ لَا بِنِكَالِكَ جَاهِلٌ، وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَ لَكِنْ ﴿سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾<sup>١</sup> وَ أَعَانَتْنِي عَلَى ذَلِكَ سِتْرُكَ الْمُرْخِي بِهِ عَلَيَّ؛ فَأَنَا الْآنَ مِنْ عَدَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي، وَ بِحَبْلِ مَنْ أَعْتَصِمُ إِنْ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي!؟

فَوَاسَوْءَ تَأَهُ عَدَا مِنْ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذَا قِيلَ لِلْمُخَفِّينَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقَلِينَ حُطُّوا!! أَمَعَ الْمُخَفِّينَ أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَحْطُ؟<sup>٢</sup>  
وَيْلٌ كُلَّمَا طَالَ عُمْرِي كَثُرَتْ خَطَايَايَ، وَ لَمْ أَتُبْ! أَمَا أَنْ لِي أَنْ أَسْتَحْيِيَ مِنْ رَبِّي!؟“

ثم بكى و أنشأ يقول شعراً:

”أَمْحَرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَحَبَّتِي  
أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قَبِيحٍ رَدِيَةٍ<sup>٣</sup> وَ مَا فِي الْوَرَى خَلَقَ جَنَى كَجِنَايَتِي“

ثم بكى وقال:

”سُبْحَانَكَ تُعَصَى كَأَنَّكَ لَا تُرَى، وَ تَحْلُمُ كَأَنَّكَ لَمْ تُعَصَّ، تَتَوَدَّدُ إِلَى خَلْقِكَ بِحُسْنِ الصَّنْعِ (الصَّنِيعِ خ ل) كَأَنَّ بِكَ الْحَاجَةَ إِلَيْهِمْ، وَ أَنْتَ يَا سَيِّدِي الْغَنِيُّ عَنْهُمْ.“

ثم خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ سَاجِدًا؛ قَالَ: فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ سُئِلْتُ رَأْسَهُ وَ وَضَعْتُهُ عَلَى رُكْبَتِي وَ بَكَيْتُ حَتَّى جَرَّتْ دُمُوعِي عَلَى خَدِّهِ، فَاسْتَوَى جَالِسًا وَ قَالَ: ”مَنْ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي؟“

فَقُلْتُ: أَنَا طَاوُسُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا هَذَا الْجَزَعُ وَ الْفَزَعُ وَ نَحْنُ يُلْزِمُنَا أَنْ

١- سورة طه (٢٠) ذيل آيه ٩٦.

٢- خ ل: زرية؛ ذرية. (الصحيحفة الخامسة السجادية)



نفعَلْ مَثَلْ هَذَا وَنَحْنُ عَاصُونَ خَاطِئُونَ؟! أَبُوكَ الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ، أُمَّكَ فَاطِمَةُ  
الزَّهْرَاءُ، جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!  
قال: فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: "هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا طَاوُسُ! دَعَّ عَنِّي حَدِيثَ أَبِي وَ  
أُمِّي وَ جَدِّي! خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ أَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، وَ  
خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا  
نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾؟! وَاللَّهِ لَا يَنْفَعُكَ  
غَدًا إِلَّا تَقَدِّمَةٌ تُقَدِّمُهَا مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ!"

أقول: لَا يَخْفَى أَنَّ الْبَيْتَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ مَوْجُودَانِ فِي ضَمَنِ آيَاتِ الْمُنَاجَاةِ الَّتِي  
فِي الصَّحِيفَةِ الثَّانِيَةِ مَرْوِيَّةٍ عَنِ ابْنِ طَاوُسِ الْيَمَانِيِّ، وَ سِيَأْتِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فِي دَعَائِهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُنَاجَاةِ شِعْرًا - وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ - آيَاتٌ تَتَضَمَّنُ هَذَيْنِ  
الْبَيْتَيْنِ أَيْضًا. «

[دعای حزین از امام سجّاد علیه السّلام: اناجیک یا موجوداً فی کلّ مکان]

صفحه ۱۲۵: «۴۸». وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ صَلَاةِ اللَّيْلِ أَيْضًا  
وَ يُعْرَفُ بِدَعَاءِ الْحَزِينِ، وَ هُوَ مِمَّا انْفَرَدْنَا بِهِ؛ ذَكَرَهُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ غَيْرِهِ عَنْهُ  
[عَلَيْهِ السَّلَامُ]، وَ ذَكَرَهُ الْكَفَعَمِيُّ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْمَصْبَاحِ<sup>۲</sup> بِدُونِ أَنْ يُسَنِّدَهُ إِلَيْهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ هَذَا:  
"أَنَاجِيكَ يَا مَوْجُودًا فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَ قَلَّ  
حَيَاتِي.

۱- سورة المؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۱.

۲- مصباح المجتهد، ص ۱۶۳ با قدری اختلاف.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! أَيُّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَ أَيُّهَا أَنْسَى، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ  
لَكَفَى كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! حَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ الْعُتْبَى مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى، ثُمَّ لَا تَجِدُ  
عِنْدِي صِدْقًا وَ لَا وَفَاءً؛ فَيَا غَوَاثَهُ ثُمَّ وَ اغْوَاثَهُ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوَى قَدْ غَلَبَنِي، وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدْ  
اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ، وَ مِنْ دُيُّيَا قَدْ تَزَيَّنْتُ لِي، وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي.

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! إِنْ كُنْتُ رَجِمْتَ مِثْلِي فَارْحَمْنِي، وَ إِنْ كُنْتُ قَبِلْتُ مِثْلِي فَاقْبَلْنِي؛  
يَا قَابِلَ التَّوْبَةِ (السَّحْرَةَ خ ل) إقْبِلْنِي.

يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنَى، يَا مَنْ يُعَذِّبُنِي بِالنَّعَمِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً، اِرْحَمْنِي  
يَوْمَ آتِيكَ فَرْدًا شَاخِصًا إِلَيْكَ بَصْرِي مُقَلِّدًا عَمَلِي وَ قَدْ تَبَرَّأْتُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ (الْخَلْقِ خ ل)  
مِنِّي؛ نَعَم وَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ كَانَ لَهُ كَدِّي وَ سَعْيِي.

فَإِنْ لَمْ تَرَحْمْنِي فَمَنْ يَرَحْمُنِي، وَ مَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي، وَ مَنْ يُنْطِقُ لِسَانِي  
إِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَ سَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنْ قُلْتُ: نَعَمَ فَأَيْنَ الْمَهْرَبُ مِنْ  
عَدْلِكَ، وَ إِنْ قُلْتُ: لَمْ أَفْعَلْ قُلْتُ: أَلَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ!؟

فَعَفْوِكَ عَفْوِكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُلْبَسَ الْأَبْدَانُ سَرَابِيلَ الْقَطِرَانِ! عَفْوِكَ يَا  
مَوْلَايَ قَبْلَ جَهَنَّمَ وَ النَّيْرَانِ! عَفْوِكَ عَفْوِكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ!  
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ. «

إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ

صفحه ٢٤٠: «إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ، وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُ  
حُبَّكَ فِي قَلْبِي وَ إِنْ كُنْتُ عَاصِيًا، مَدَدْتُ يَدًا بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً، وَ عَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً، وَ  
دَمْعَةً بِالْأَمَالِ مَوْصُولَةً.

إِلَهِي أَنْتَ مَلِكُ الْعَطَايَا وَأَنَا أَسِيرُ الْخَطَايَا، وَمِنْ كَرَمِ الْعُظَمَاءِ الرَّفِيقُ بِالْأَسْرَاءِ وَ  
أَنَا أَسِيرٌ بِجُرْمِي (أَسِيرٌ جُرْمِي خ ل)، مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي.  
إِلَهِي لَيْتَنِي طَالَبْتَنِي بِسَرِيرَتِي لِأَطْلُبَنَّ مِنْكَ عَفْوَكَ. إِلَهِي لَيْتَنِي أَدْخَلْتَنِي النَّارَ  
لَأُحَدِّثَنَّ أَهْلَهَا أَنَّ أَحِبُّكَ.

إِلَهِي الطَّاعَةُ تَشْرُكَ وَالْمَعَاصِي لَا تَضُرُّكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.»

صفحه ٢٥٨: «وَجَدْنَاهُ فِي الْبَحَارِ<sup>١</sup> نَقْلًا عَنِ الْكِتَابِ الْعَتِيقِ الْعَرَوِيِّ الْمُرَادِ بِهِ  
مَجْمَعُ الدَّعَوَاتِ لِلتَّلْعُكِبَرِيِّ كَمَا قِيلَ.»

دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّدْبَةِ وَالْمَنَاجَاتِ: يَا نَفْسُ! حَتَّامٌ إِلَى الْحَيَاةِ سَكُونُكَ!؟

صفحه ٢٥٩: «٨٠. وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَاجَاةِ أَيْضًا

كَمَا فِي الصَّحِيفَةِ الرَّابِعَةِ. قَالَ عَلَيٌّ مَا فِي آخِرِ النَّدْبَةِ الْمَعْرُوفَةِ الَّتِي نَقَلَهَا الشَّيْخُ  
إِبْرَاهِيمُ الْكَفَعَمِيُّ فِي الْبَلَدِ الْأَمِينِ:<sup>٢</sup>

وَنَحْنُ نُورِدُهَا بِتَمَامِهَا تَبَرُّكًا وَتَأْسِيًّا بِشَيْخِنَا الْحَرِّ الْعَامِلِي - قَدَّسَ سِرَّهُ - حَيْثُ أُوْرِدَ  
النَّدْبَةُ الْأُخْرَى لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي أَوَّلُهَا: "أَهْ وَأَنْفَسَاهُ" فِي آخِرِ الصَّحِيفَةِ الثَّانِيَةِ، وَ  
هِيَ مِنْ سَنَخِ هَذِهِ النَّدْبَةِ. وَذَكَرَ الْعَلَامَةُ سَنَدَهَا فِي إِجَازَتِهَا لِبْنِي زَهْرَةَ هَكَذَا:

وَمِنْ ذَلِكَ النَّدْبَةِ لِمَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَوَاهَا  
الْحُسَيْنُ بْنُ الدَّرَزِيِّ، عَنِ نَجْمِ الدِّينِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الدَّرَوَيْسِيِّ، عَنِ ضِيَاءِ الدِّينِ  
أَبِي الرِّضَا فَضْلِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحُسَيْنِيِّ بِقَاشَانَ، عَنِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ  
الْحُسَيْنِ (الْحُسَيْنِ خ ل) الْمُقْرِي النَّيْسَابُورِيِّ، عَنِ الْحَاكِمِ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

١- بحار الأنوار، ج ٩١، ص ١٢١.

٢- البلد الأمين، ص ٣٢٠.

عبدالله الحسكاني، عن أبي القاسم علي بن محمد العمري، عن أبي جعفر بن محمد بن بابويه، عن أبي محمد القاسم بن محمد الأسترآبادي، عن عبد الملك بن إبراهيم و علي بن محمد بن سنان، عن أبي يحيى بن عبدالله بن زيد المقرئ، عن سفيان بن عيينة، عن الزهري، قال: سمعتُ مولانا زين العابدين عليه السلام يُجاسِبُ نَفْسَهُ و يُنَاجِي رَبَّهُ، و هو يقول:

يا نَفْسُ! حَتَّى مَتَى (حَتَامَ خ ل) إِلَى الْحَيَاةِ سُكُونِكَ، و إِلَى الدُّنْيَا و عِبَارَتِهَا رُكُونِكَ؟! أَمَا اعْتَبَرْتَ بِمَنْ مَضَى مِنْ أَسْلَافِكَ، و مَنْ وَارَثَهُ الأَرْضُ مِنْ أُلُوفِكَ<sup>١</sup>، و مَنْ فُجِّعَتْ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ، و نَقَلَتْ إِلَى دَارِ البَلْبَلِ مِنْ أَقْرَانِكَ؟!  
شعر:

فَهُمْ فِي بَطُونِ الأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا  
مَحَاسِنُهُمْ فِيهَا بَإِوَالِ دَوَائِرُ  
خَلَّتْ دَوْرُهُمْ مِنْهُمْ و أَقْوَتْ<sup>٢</sup> عِرَاضُهُمْ  
و سَاقَتُهُمْ نَحْوَ المَنَايَا المَقَادِرُ  
و خَلَّوْا عَنِ الدُّنْيَا و مَا جَمَعُوا لَهَا  
و ضَمَّتْهُمْ تَحْتَ التُّرَابِ الحَفَائِرُ  
كَمْ اخْتَرَمَتْ أَيْدِي المَنُونِ مِنْ قُرُونٍ بَعْدَ قُرُونٍ! و كَمْ غَيَّرَتْ الأَرْضُ بِيَلَاهَا  
و غَيَّبَتْ فِي ثَرَاهَا مَنَ عَاشَرَتْ مِنْ صَنُوفِ النَّاسِ و شَيَّعَتْهُمْ إِلَى الأَرْمَاسِ؟!  
شعر:

و أَنْتَ عَلَى الدُّنْيَا مُكِيبٌ مُنَافِرٌ<sup>٣</sup> لِحِطَابِهَا فِيهَا حَرِيصٌ مُكَائِرٌ

١- الأُلُوفُ بِالضَّمِّ و تَشْدِيدِ اللَّامِ: جَمْعُ أَلْفٍ، مِثْلُ: كَفَّارٌ و كَافِرٌ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الخَامِسَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

٢- أَيْ: خَلَّتْ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الخَامِسَةُ السَّجَّادِيَّةُ)

٣- خ ل: مَنَافِسُ (مُحَقِّقٌ)

عَلَى حَظَرٍ تُمَسِي وَ تُصْبِحُ لَاهِيَا      أَ تَدْرِي بِمَاذَا لَوْ عَقَلْتَ تُحَاظِرُ  
و إِنَّ امْرَأَةً يَسْعَى لِذُنْيَاهُ جَاهِدًا      وَيَذْهَلُ عَنْ أَخْرَاهُ لِاشْكٍ خَاسِرُ  
فَحَتَامًا إِلَى (عَلَى خ ل) الدُّنْيَا إِقْبَالُكَ وَ بِشَهَوَاتِهَا اسْتِغْثَالُكَ، وَ قَدْ وَحَطَّكَ الْقَتِيرُ  
وَ وَا فَكَ النَّذِيرِ، وَ أَنْتَ عَمَّا يُرَادُ بِكَ سَاوٍ وَ بِلَذَّةِ يَوْمِكَ لَاهٍ؟!  
شعر:

وَ فِي ذِكْرِ هَوْلِ الْمَوْتِ وَ الْقَبْرِ وَ السَّبِيلِ      عَنْ اللَّهْوِ وَ اللَّذَاتِ لِلْمَرَّةِ زَاجِرُ  
أَبَعْدَ أَقْتِرَابِ الْأَرْبَعِينَ تَرَبُّصُ      وَ شَيْبُ الْقَدَالِ<sup>٢</sup> مُنْذُ ذَلِكَ ذَاعِرُ  
كَأَنَّكَ مَعْنَى<sup>٣</sup> بِمَا هُوَ ضَائِرُ      لِنَفْسِكَ عَمْدًا أَوْ عَنْ الرُّشْدِ جَائِرُ  
أُنْظِرْنِي إِلَى الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْفَانِيَةِ وَ الْمُلُوكِ الْعَاطِيَةِ، كَيْفَ انْتَسَفَتَهُمْ<sup>٤</sup>  
الْأَيَّامُ فَأَفْنَاهُمْ الْحِمَامُ، فَأَمْتَحَتْ مِنَ الدُّنْيَا آثَارَهُمْ وَ بَقِيَتْ فِيهَا أَخْبَارُهُمْ!  
شعر:

وَ أَضْحَوْا رَمِيمًا فِي التَّرَابِ وَ أَقْفَرْتَ      مَجَالِسُ مِنْهُمْ عُطِّلَتْ وَ مَقَاصِرُ  
وَ حَلَّوْا بِدَارٍ لَا تَزَاوُرَ بَيْنَهُمْ      وَ أَنَّى لِسُكَّانِ الْقُبُورِ التَّزَاوُرُ  
فَمَا إِنْ تَرَى إِلَّا جُثَى<sup>٥</sup> قَدْ ثَوَّوْا بِهَا      مُسْنَمَةً تَسْفِي عَلَيْهَا الْأَعَاصِرُ  
كَمْ عَايَنْتَ مِنْ ذِي عِزٍّ وَ سُلْطَانٍ وَ جُنُودٍ وَ أَعْوَانٍ تَمَكَّنَ مِنْ دُنْيَاهُ وَ نَالَ مِنْهَا

١- وَحَطَّهُ الشَّيْبُ: أَي خَالَطَهُ؛ وَ الْقَتِيرُ: الشَّيْبُ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

٢- الْقَدَالُ: مُؤَخَّرُ الرَّأْسِ، وَ هُوَ مَعْقِدُ الْعِذَارِ مِنَ الْفَرَسِ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

٣- أَي: مُهْتَمٌّ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

٤- أَي: اِقْتَتَلْتَهُمْ. مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

٥- الْجُثَى بِضَمِّ الْجِيمِ وَ كَسْرِهَا: جَمْعُ جِثْوَةٍ بِفَتْحِ الْجِيمِ وَ كَسْرِهَا، وَ هِيَ التَّرَابُ الْمَجْتَمِعُ. وَ فِي حَدِيثِ عَامِرٍ: «رَأَيْتُ قُبُورَ الشَّهَدَاءِ جُثَى»: أَي أُتْرِبَةٌ مَجْمُوعَةٌ؛ وَ فِي خَيْرٍ آخَرَ: «فَإِذَا لَمْ نَجِدْ حَجْرًا جَمَعْنَا جِثْوَةً مِنْ تُرَابٍ». مِنْهُ (الصَّحِيفَةُ الْخَامِسَةُ السَّجَادِيَّةُ)

مُناه، فَبَنَى الحِصُونَ وَالدَّسَاكِرَ<sup>١</sup> وَجَمَعَ الْأَعْلَاقَ وَالدَّخَائِرَ؟!

شعر:

فَمَا صَرَفَتْ كَفَّ الْمَنِيَةَ إِذْ أَتَتْ      مُبَادِرَةً تَهْوَى إِلَيْهِ الدَّخَائِرُ  
وَلَا دَفَعَتْ عَنْهُ الحِصُونَ الَّتِي بَنَى      وَحَفَّتْ بِهَا أَنْهَارُهَا وَالدَّسَاكِرُ  
وَلَا قَارَعَتْ عَنْهُ الْمَنِيَةَ خَيْلُهُ      وَلَا طَمِعَتْ فِي الدَّهَابِ<sup>٢</sup> عَنْهُ الْعَسَاكِرُ  
أَتَاهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا لَا يُرَدُّ (يُرَدُّه خ ل)      وَنَزَلَ بِهِ مِنْ قَضَائِهِ مَا لَا يُصَدُّ (يُصَدُّه  
خ ل)، فَتَعَالَى الْمَلِكُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ الْقَهَّارُ، قَاصِمُ الْجَبَابِرَةِ (الْجَبَّارِينَ خ ل) وَ  
مُبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ.

شعر:

مَلِيكَ عَزِيزٌ لَا يُرَدُّ قَضَاؤُهُ      عَلِيمٌ حَكِيمٌ نَافِذُ الْأَمْرِ قَاهِرٌ  
عَنَّا كُلُّ ذِي عِزٍّ لِعِزَّةِ وَجْهِهِ      فَكُلُّ عَزِيزٍ لِلْمُهَيِّمِينَ صَاغِرٌ  
لَقَدْ خَشَعَتْ وَاسْتَسَلَّمَتْ وَتَضَلَّتْ      لِعِزَّةِ ذِي الْعَرْشِ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرِ  
فَالْبِدَارَ الْبِدَارَ، وَالْحِذَارَ الْحِذَارَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَكَائِدِهَا! وَمَا نَصَبْتَ لَكَ مِنْ  
مَصَائِدِهَا وَتَجَلَّى لَكَ مِنْ زِينَتِهَا وَاسْتَشْرَفَ لَكَ مِنْ فِتْنَتِهَا!

شعر:

وَفِي دُونَ مَا عَايَنْتَ مِنْ فَجَعَاتِهَا      إِلَى رَفِضِهَا دَاعٍ وَبِالزُّهْدِ آمِرٌ  
فَجِدَّ وَلَا تَغْفَلْ فَعَيْشُكَ زَائِلٌ      وَأَنْتَ إِلَى دَارِ الْمَنِيَةِ صَائِرٌ  
[وَلَا تَطْلُبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ طِلَابَهَا      وَإِنْ نِلْتَ مِنْهَا غِبَّةً لَكَ ضَائِرٌ]  
فَهَلْ يَحْرِضُ عَلَيْهَا لَيْبٌ أَوْ يُسِّرُ بِلَدَّتِهَا أَرِيْبٌ وَهُوَ عَلَى نِقَّةٍ مِنْ فَنَائِهَا وَغَيْرُ طَامِعٍ  
فِي بَقَائِهَا؟! أَمْ كَيْفَ تَنَامُ عَيْنٌ مَنْ يَخْشَى الْبَيَاتَ أَوْ تَسْكُنُ نَفْسٌ مَنْ يَتَوَقَّعُ الْمَمَاتَ?!

١- العين: الدسكرة: بناءً شبه قصر، حوله بيوت وجمعه الدساكر، تكون للملوك. (محقق)

٢- خ ل: الذَّبَّ. (محقق)

شعر:

أَلَا لَا وَلَكِنَّا تَغَرُّ نُفُوسُنَا      وَتَشْغَلُنَا اللَّذَاتُ عَمَّا نُحَازِرُ  
وَكَيْفَ يَلِدُّ العَيْشَ مَنْ هُوَ مَوْقِنٌ      بِمَوْقِفِ عَدْلِ حِينَ تُبْلَى السَّرَائِرُ  
كَأَنَّا نَرَى أَنْ لَا نُشُورَ وَأَنَّا سُدَى      مَا لَنَا بَعْدَ الفَنَاءِ مَصَائِرُ  
وَمَا عَسَى أَنْ يَنَالَ طَالِبُ الدُّنْيَا مِنْ لَذَّتِهَا      وَيَتَمَتَّعَ بِهِ مِنْ بَهْجَتِهَا، مَعَ فَنُونِ  
مَصَائِبِهَا وَأَصْنَافِ عَجَائِبِهَا وَكَثْرَةِ تَعَبِهَا      فِي طِلَابِهَا، وَتَكَادِحِهَا فِي اكْتِسَابِهَا وَ  
تَكَابُئِهَا مِنْ أَسْقَامِهَا وَأَوْصَابِهَا.

شعر:

وَمَا إِرْبَتِي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ      يَرُوحُ عَلَيْنَا صَرْفُهَا وَيُيَاكِرُ  
تُعَاوِزُهُ آفَاتِهَا وَهُمُومُهَا      وَكَمْ مَا عَسَى يَبْقَى لَهَا الْمُتَعَاوِرُ  
فَلَا هُوَ مَغْبُوطٌ بِدُنْيَاهِ آمِنٌ      وَلَا هُوَ عَنْ تَطْلَابِهَا النَّفْسُ قَاصِرُ  
كَمْ غَرَّتْ مِنْ مُحْلِدٍ إِلَيْهَا وَصَرَعَتْ مِنْ مُكِبٍّ      عَلَيْهَا فَلَمْ تُنْعِشْهُ [تَنْعِشْهُ] مِنْ  
صَرَعَتِهِ وَلم تُقْلَهُ مِنْ عَثْرَتِهِ وَلم تُدَاوِهِ      مِنْ سُقْمِهِ وَلم تُشْفِهِ مِنْ أَلَمِهِ!

شعر:

بَلَى أوردته بعد عزٍّ و منعةٍ      مَوَارِدَ سَوْءٍ مَا لَهْنًا مَصَادِرُ  
فَلِمَا رَأَى أَنْ لَا نَجَاةَ وَأَنَّهُ      هُوَ المَوْتُ لَا يُنْجِيهِ مِنْهُ المُوَازِرُ  
تَنَدَّمَ لَوْ يُغْنِيهِ طَوْلُ نَدَامَةٍ      عَلَيْهِ وَأَبْكَتَهُ الدُّنُوبُ الكَبَائِرُ  
بَكَى عَلَى مَا أَسْلَفَ مِنْ خَطَايَاهِ وَتَحَسَّرَ عَلَى      مَا خَلَّفَ مِنْ دُنْيَاهِ، حَيْثُ لَا يَنْفَعُهُ  
الاسْتِعْبَارُ وَ لَا يُنْجِيهِ الِاعْتِذَارُ مِنْ هَوْلِ      المَنِيَّةِ وَنُزُولِ البَلِيَّةِ.

شعر:

أَحَاطَتْ بِهِ آفَاتُهُ وَهُمُومُهُ      وَأَبْلَسَ لِمَا أَعْجَزَتْهُ المَعَاذِرُ  
فَلَيْسَ لَهُ مِنْ كُرْبَةِ المَوْتِ فَارِجٌ      وَ لَيْسَ لَهُ مِمَّا يُحَازِرُ نَاصِرُ

و قد جَشَّاتِ خَوْفَ الْمَنِيَّةِ نَفْسُهُ<sup>١</sup> تُرَدِّدُهَا دُونَ اللَّهَاءِ الْخَنَاجِرُ  
هنالك خَفَّ عنه عَوَاذُهُ، وَأَسْلَمَهُ أَهْلُهُ وَأَوْلَادُهُ، وَازْتَمَعَتِ الرَّئِيَّةُ وَالْعَوِيلُ، وَ  
يَسُوسُوا مِنْ بُرِّ الْعَلِيلِ، عَمَّضُوا بِأَيْدِيهِمْ عَيْنَيْهِ، وَمَدَّوْا عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ يَدَيْهِ وَ  
رِجْلَيْهِ.

شعر:

فَكَمْ مُوجِعٍ يَبْكِي عَلَيْهِ تَفَجُّعًا وَ مُسْتَنْجِدٍ صَبْرًا وَ مَا هُوَ صَابِرٌ  
وَ مُسْتَرْجِعٍ دَاعٍ إِلَى اللَّهِ مَخْلِصٍ يُعَدِّدُ مِنْهُ خَيْرَ مَا هُوَ ذَاكِرٌ  
وَ كَمْ شَامِتٍ مُسْتَبْشِرٍ بِوَفَايَتِهِ وَ عَمَّا قَلِيلٍ كَالَّذِي صَارَ صَائِرٌ  
شَقَّتْ [شَقٌّ] جُيُوبَهَا نَسَاؤُهُ، وَ لَطَمَتْ [لَطْمٌ] خُدُودَهَا إِمَائُهُ، وَ أَعْوَلَ لَفْقِدِهِ  
جِرَائَتَهُ، وَ تَوَجَّعَ لِرَزِيَّتِهِ إِخْوَانَتَهُ، ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى جَهَازِهِ وَ تَسَمَّرُوا لِإِبْرَازِهِ.

شعر:

فَظَلَّ أَحَبُّ الْقَوْمِ كَانَ لِقُرْبِهِ يَحْتُّ عَلَى تَجْهِيْزِهِ وَ يُبَادِرُ  
وَ سَمَّرَ مَنْ قَدْ أَحْضَرُوهُ لِعُغْسَلِهِ وَ وُجَّهَ لَمَّا فَازَ<sup>٢</sup> لِلْقَبْرِ حَافِرُ  
وَ كُفِّنَ فِي ثُوبَيْنِ فَاجْتَمَعَتْ لَهُ تُشَيِّعُهُ<sup>٣</sup> إِخْوَانَتُهُ وَ الْعَشَائِرُ  
فَلَوْ رَأَيْتِ الْأَصْغَرَ مِنْ أَوْلَادِهِ وَ قَدْ غَلَبَ الْحُزْنَ عَلَى فُؤَادِهِ، فَغُثِيَ مِنَ الْجَزَعِ  
عَلَيْهِ وَ قَدْ خَضَبَتِ الدَّمُوعُ خَدَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ وَ هُوَ يَنْدُبُ أَبَاهُ وَ يَقُولُ: شَجَّوْا  
[بِشَجْوٍ] وَ أَوِيْلَاهُ!

شعر:

لَأَبْصَرْتَ مِنْ قُبْحِ الْمَنِيَّةِ مَنْظَرًا يُهَالُ لِمَرَأَةٍ وَ يَرْتَاغُ نَاطِرًا

١- مجمع البحرين: جَشَّاتِ النَّفْسُ: نهضت من حزنٍ أو فزع. (محقق)

٢- فاظ: أي مات. منه (الصحيفة الخامسة السجادية)

٣- خ ل: مشيعة. (الصحيفة الخامسة السجادية)



أَكْبَارَ أَوْلَادِهِ يَهِيحُ أَكْتِيَابُهُمْ      إِذَا مَا تَنَاسَاهُ الْبَنُونَ الْأَصَاغِرُ  
و رَنَّةَ نِسْوَانٍ عَلَيْهِ جَوَازِعُ      مَدَامِعُهَا فَوْقَ الْحُدُودِ غَزَائِرُ  
ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ سَعَةٍ قَصْرِهِ إِلَى ضَيْقِ قَبْرِهِ، فَحَنُّوا بِأَيْدِيهِمُ التُّرَابَ، وَ أَكْثَرُوا  
التَّلْدُدَ<sup>١</sup> وَ الْإِنْتِحَابَ<sup>٢</sup>، وَ وَقَفُوا سَاعَةً عَلَيْهِ وَ قَدِ يَسُؤَانِ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ.  
شعر:

فَوَلَّوْا عَلَيْهِ مُعَوَّلِينَ وَ كُتَّهِمُ      لِمِثْلِ الَّذِي لَاقَى أَخُوهُ مُحَاذِرُ  
كَشَاءٍ رَتَاعِ آمِنَاتٍ بَدَا لَهَا      بِمُدْبَةِ بَادٍ لِلذَّرَاعِينَ حَابِرُ  
فَرَاعَتِ<sup>٣</sup> وَ لَمْ تَرْتَعْ قَلِيلًا وَ أَجْفَلْتَ      فَلَمَّا انْتَحَى مِنْهَا الَّذِي هُوَ جَازِرُ  
عَادَتْ إِلَى مَرَعَاهَا، وَ نَسِيَتْ مَا فِي أُخْتِهَا دَهَاها؛ أَفِإِفعالِ الْبَهَائِمِ اقْتَدَيْنَا وَ عَلَى  
عَادَتِهَا جَرَيْنَا؟! عُدْ إِلَى ذِكْرِ الْمَنْقُولِ إِلَى الثَّرَى وَ الْمَدْفُوعِ إِلَى هَوْلٍ مَا تَرَى!  
شعر:

هَوَى مُصْرَعًا فَمَى لَحْدِهِ      وَ تَوَزَّعَتْ مَوَارِيثُهُ أَرْحَامُهُ وَ الْأَوَامِرُ<sup>٤</sup>  
وَ أَنْجُوا عَلَى أَمْوَالِهِ بِخُصُومَةٍ<sup>٥</sup>      فَمَا حَامِدٌ مِنْهُمْ عَلَيْهَا وَ شَاكِرُ  
فِيَا عَامِرَ الدُّنْيَا وَ يَا سَاعِيًا لَهَا      وَ يَا آمِنًا مِنْ أَنْ تَدُورَ الدَّوَائِرُ  
كَيْفَ أَمِنْتَ هَذِهِ الْحَالَةَ وَ أَنْتَ صَائِرٌ إِلَيْهَا لَا مَحَالَةَ؟! أَمْ كَيْفَ تَتَهَنَّأُ بِحَيَاتِكَ وَ  
هِيَ مَطِيئَتُكَ إِلَى مَمَاتِكَ؟! أَمْ كَيْفَ تُسَيِّغُ طَعَامَكَ وَ أَنْتَ مُنْتَظَرٌ حَامَكَ؟!  
شعر:

وَ لَمْ تَتَزَوَّدْ لِلرَّحِيلِ وَ قَدْ دَنَا      وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ وَ شَيْكًا مَسَافِرُ

١- التَّلْدُدُ: الالفتات يمينًا و شمالًا من الحيرة. منه (الصحيفة الخامسة السجادية)

٢- النِّهَايَةُ: الانتحاب: البكاء بصوتٍ طويل و مدد. (محقق)

٣- خ ل: فريعت. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٤- و في نسخة: و الأواصر. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٥- خ ل: يَخْضَمُونَهَا. (محقق)

فيا وَيَحْ نَفْسِي كَمْ أُسَوِّفُ تَوْبَتِي      وَ عُمْرِي فَاِنْ وَ الرَّدِي لِي نَاطِرُ  
 وَ كَلِّ الَّذِي أَسْلَفْتُ فِي الصُّحُفِ      يُجَازِي عَلَيْهِ عَادِلُ الْحُكْمِ قَاهِرُ  
 فَكَمْ تَرَقُّعُ بَدِينِكَ دُنْيَاكَ؛ وَ تَرَكُّبُ فِي ذَلِكَ هَوَاكَ؛ إِنِّي لِأَرَاكَ ضَعِيفَ الْيَقِينِ؛ يَا  
 رَاقِعَ الدُّنْيَا بِالَّذِينَ؛ أَفْبَهَذَا أَمَرَكَ الرَّحْمَنُ؛ أَمْ عَلَى هَذَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ؟!  
 شعر:

تُخَرَّبُ مَا يَبْقَى وَ تَعْمُرُ فَانِيًا      وَ لَا ذَاكَ مَوْفُورًا وَ لَا ذَاكَ عَائِرُ  
 وَ هَلْ لَكَ إِنْ وَافَاكَ حَتْفُكَ بَغْتَةً      وَ لَمْ تَكْتَسِبْ خَيْرًا لَدَى اللَّهِ عَاذِرُ  
 أَ تَرْضَى بِأَنْ تَفْنِيَ الْحَيَاةُ وَ تَنْقُضِي      وَ دِينَكَ مَنقُوضٌ وَ مَالُكَ وَافِرُ  
 فَبِكَ إِهْنَانَسْتَجِيرُ، يَا عَلِيمُ يَا خَبِيرُ،      مَنْ نُؤْمَلُ لِفَكَائِكَ رِقَابِنَا غَيْرَكَ، وَ مَنْ نَرْجُو  
 لِعُفْرَانِ ذُنُوبِنَا سِوَاكَ، وَ أَنْتَ الْمُتَفَضِّلُ الْمَنَّانُ،      الْقَائِمُ الدِّيَانُ، الْعَائِدُ عَلَيْنَا  
 بِالْإِحْسَانِ بَعْدَ الْإِسَاءَةِ مِنَّا وَ الْعِصْيَانِ.      يَا ذَا الْعِزَّةِ وَ السُّلْطَانِ وَ الْقُوَّةِ وَ  
 الْبُرْهَانِ، أَجْرْنَا مِنْ عَذَابِكَ الْأَلِيمِ،      وَ اجْعَلْنَا مِنْ سُكَّانِ دَارِ النَّعِيمِ؛ بِرَحْمَتِكَ يَا  
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

أقول: أورد ابن شهر آشوب في المناقب<sup>١</sup> شيئاً يسيراً من هذه التذبة بهذه  
 الصفة. قال:

”و كفاك من زهده الصَّحيفَةُ الكَامِلَةُ وَ النَّدْبُ المَرْوِيَّةُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَمِنْهَا:  
 مَا رَوَى الزَّهْرِيُّ:

يَا نَفْسُ! حَتَّامٌ إِلَى الْحَيَاةِ سُكُوتُكَ، وَ إِلَى الدُّنْيَا وَ عِمَارَتِهَا رُكُوتُكَ؟! أَمَا اعْتَبَرْتَ  
 بِمَنْ مَضَى مِنْ أَسْلَافِكَ، وَ مَنْ وَارَتْهُ الْأَرْضُ مِنْ أَلْفِكَ، وَ مَنْ فُجِّعَتْ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ؟!  
 شعر:

فَهُمْ فِي بُطُونِ الْأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا - إِلَى قَوْلِهِ: وَ صَمَّتَهُمْ تَحْتَ التُّرَابِ  
الْحَفَائِرُ»

و كان من دعائه عليه السّلام في المناجاة و الثّناء على الله تعالى نظماً

« ٨١ . و كان من دعائه عليه السّلام في المناجاة و الثّناء على الله تعالى نظماً

و آخِرُهُ يَتَضَمَّنُ مَوْعِظَةً؛ وَ هُوَ مِمَّا انْفَرَدْنَا بِهِ. وَ لَعَلَّ عَدَمَ ذِكْرِ غَيْرِنَا لَهُ لِعَدَمِ  
عَدَمِهِ لَهُ مِنَ الدَّعَاءِ، وَ ذِكْرِنَاهُ لَتَضَمَّنَ أَوَّلَهُ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ تَعَالَى وَ هُوَ مِنْ قِسْمِ الدَّعَاءِ.  
حَكَاهُ فِي الْمَجْلَدِ السَّابِعِ عَشَرَ مِنَ الْبَحَارِ عَنِ رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ، وَ هُوَ:

مَلِيكَ عَزِيْزٍ لَا يُرَدُّ قَضَاؤُهُ      عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ نَافِذُ الْأَمْرِ قَاهِرٌ  
عَنَا كُلُّ ذِي عِزٍّ لِعِزَّةِ وَجْهِهِ      فَكُلُّ عَزِيْزٍ لِلْمُهَيْمِنِ صَاغِرٌ  
لَقَدْ خَشَعَتْ وَاسْتَسَلَمَتْ وَ تَضَاءَلَتْ      لِعِزَّةِ ذِي الْعَرْشِ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرُ  
وَ فِي دُونَ مَا عَايَنْتَ مِنْ فَجَعَاتِهَا      إِلَى رَفْضِهَا دَاعٍ وَ بِالزُّهْدِ آمِرٌ  
فَجِدِّ وَ لَا تَغْفَلْ فَعَيْشُكَ زَائِلٌ      وَ أَنْتَ إِلَى دَارِ الْمَنِيِّ صَائِرٌ  
وَ لَا تَطْلُبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ طِلَابَهَا      فَإِنَّ نِلْتَ مِنْهَا غِيبَهَا لَكَ صَائِرٌ»

[ اللّهم أغنني عن شرارِ خلقك ]

« ٨٢ . و كان من دعائه عليه السّلام في تعليم طلب الاستغناء عن الخلق

و لم يذكره غيرنا لعدم كونه على نهج المتعارف من الدّعاء، و ذكرناه لعدم  
خُرُوجِهِ عَنْ حَقِيْقَةِ الدَّعَاءِ. وَ جَدْنَاهُ فِي الْمَجْلَدِ السَّابِعِ عَشَرَ مِنَ الْبَحَارِ<sup>٢</sup> نَقْلًا عَنْ نُحْفِ

١- و في نسخة: و إن. (الصّحيفة الخامسة السّجادية)

٢- بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٣٥.

العقول، أنه قال بحضرته عليه السلام رجلٌ: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ»، فقال: «ليس هكذا، إنما الناس بالناس، ولكن قل: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ!»

[اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَحَبَّ فِيكَ وَأَنْتَ لِي مَبْغُضٌ]

٨٣. و كان من دعائه عليه السلام حين قيل له: إِنِّي أُحِبُّكَ فِي اللَّهِ و هو ممَّا انفردنا به؛ و وجدناه في المجلد السابع عشر من البحار<sup>١</sup> نقلًا عن مُخَفِّ الْعُقُولِ أَيضًا، أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنِّي لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ حُبًّا شَدِيدًا، فَنَكَسَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَحَبَّ فِيكَ وَأَنْتَ لِي مُبْغِضٌ.» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «أُحِبُّكَ الَّذِي تُحِبُّنِي فِيهِ.» وَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لِيُبْغِضَ الْبَخِيلَ السَّائِلَ<sup>٢</sup> الْمُلْحِفَ.»

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ

٨٤. و كان من دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَمِعَ مَنْ يَسْأَلُ اللَّهَ الصَّبْرَ و هو ممَّا انفردنا به؛ وجدناه في البحار نقلًا عن دَعَوَاتِ الرَّائِدِي<sup>٣</sup>، إِنَّهُ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجُلًا يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الصَّبْرَ، قَالَ: فَضْرَبَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى كَتْفِهِ وَ قَالَ: «سَأَلْتَ الْبَلَاءَ»، قُل:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ.»

١- بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٤٠.

٢- و في نسخة: و السائل. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٣- الدعوات، ص ١١٥.

## [اللَّهُمَّ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ]

صفحه ٢٧٥: «اللَّهُمَّ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ، وَ لَا اسْتِمْسَاكَ بِي عَنِ الْخَطَاءِ إِلَّا عَن قُوَّتِكَ؛ فَقَوِّنِي بِقُوَّةِ كَافِيَةٍ، وَ تَوَلَّنِي بِعِصْمَةِ مَانِعَةٍ.»

## دَعَاءٌ يُعَلَّقُ عَلَى الْعِضْدِ الْأَيْسَرِ لَوْجِ الطَّحَالِ

صفحه ٢٨٧: «٩٧. وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَوْدَةِ لَوْجِ الطَّحَالِ

كَمَا فِي الصَّحِيفَةِ الرَّابِعَةِ؛ قَالَ:

عَلَى مَا رَوَى ابْنَا بَسْطَامٍ فِي طَبِّ الْأَئِمَّةِ<sup>١</sup> عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: "يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَجَجْتُ وَ نَوَيْتُ عِنْدَ خُرُوجِي أَنْ أَقْضِدَكَ؛ فَإِنْ بِي وَجَعَ الطَّحَالِ وَ أَنْ تَدْعُو لِي بِالْفَرَجِ." فَقَالَ لَهُ عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

"قَدْ كَفَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ لَهُ الْحَمْدُ؛ فَإِذَا أَحْسَسْتَ بِهِ فَارْتَبِطْ بِهَذِهِ الْآيَةِ بِزَعْفَرَانَ وَ مَاءِ زَمْزَمٍ وَ اشْرِبْهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ عَنْكَ ذَلِكَ الْوَجَعَ:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا يَهَيِّبُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَقُولُونَ لَوْلَا أَلَمْنَا لَفُتْنَا فِي الْمَلِكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبُرَتْ تَكْبِيرًا﴾<sup>٢</sup>.

وَ تَكْتُبُ عَلَى رِقِّ ظَنْبِي وَ عَلَّقَهَا عَلَى الْعِضْدِ الْأَيْسَرِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّهُ يُسَكِّنُ." وَ هِيَ هَذِهِ التَّرْجُمَةُ:

١- طب الأئمة، ص ٣٠.

٢- سورة الإسراء (١٧) آية ١١٠ و ١١١.



## دعاؤه إذا آوى إلى فراشه: اللهم أنت الأول فلا شيء قبلك

صفحه ۲۹۱: «۱۰۲». و كان من دعائه عليه السلام إذا آوى إلى فراشه

كما في الصّحيفة الرابعة؛ قال:

على ما رواه السيد الجليل علي بن طائوس (ره) في آخر الجزء الأول من فلاح السائل؛  
قال: حَدَّث مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْغَلَابِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ  
عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ رَجُلٍ،  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ:  
”مَنْ قَالَ إِذَا آوَى إِلَى فِرَاشِهِ:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ قَبْلَكَ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَا شَيْءَ فَوْقَكَ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ  
فَلَا شَيْءَ دُونَكَ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَكَ. اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ  
الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، وَ رَبَّ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ  
كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّكَ عَلَيَّ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.  
نَفَى اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ وَ صَرَفَ عَنْهُ شَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ.“

دعاؤه عليه السلام في آخر ليلة من شهر رمضان حين يجمع عبيده و إماءه

حضرت امام سجّاد عليه السلام همه خطايا و ذنوب عبيد و اماء خود را می نوشت  
و در شب آخر رمضان بر آنها قرائت می کرد، و از همه آنها می گذشت و همه را  
آزاد می کرد، و روز عید مئونه کافی برای مخارجشان می داد

صفحه ۴۰۲: «۱۵۶». و كان من دعائه عليه السلام في آخر ليلة من شهر رمضان

كما وجدناه أوّلاً في كتاب الإقبال لابن طاوس،<sup>١</sup> ثمَّ وجدناه في الصّحيفة الرَّابِعة نقلًا عنه في الإقبال<sup>٢</sup> و عن ولده في كتاب زوائد الفوائد، إلاَّ أنّهُ في الصّحيفة الرَّابِعة لم يذكر غير الدّعاء و هو: "ربّنا أمرتنا" - الخ؛ ونحن نذكر تمام الحديث، فنقول:

روى ابن طاوس في الإقبال بإسناده إلى الشّيخ أبي محمّد هارون بن موسى التّلعكبريّ (رض) بإسناده إلى محمّد بن عجلان، قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السّلام يقول:

كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام إذا دخل شهرُ رمضان لا يضرب عبدًا له و لا أمةً، و كان إذا أذنب العبدُ و الأمةُ يكتبُ عنده: "أذنب فلانٌ، أذنبت فلانةُ يوم كذا و كذا"، و لم يُعاقبه؛ فيجتمع عليهم الأدبُ حتّى إذا كان آخرَ ليلةٍ من شهر رمضان دعاهم و جمّعهم حولَه، ثمَّ أظهر الكتابَ ثمَّ قال: "يا فلانُ! فعلتَ كذا و كذا و لم تُؤدّبك، أتذكّر ذلك؟" فيقول: "بلى يا ابنَ رسول الله!" يأتي على آخرهم و يُقرّزهم جميعًا ثمَّ يقوم و سَطّهم و يقول لهم:

"ارفعوا أصواتكم و قولوا: يا عليّ بنَ الحسين! إنّ ربّك قد أحصى عليك كلّما عمِلتَ كما أحصيتَ علينا كلّما عمِلنا، و لديه كتابٌ ينطق عليك بالحقِّ ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾<sup>٣</sup> ممّا أتيتَ ﴿إِلَّا أَحْصَنَهَا﴾؛ و تَجِدُ كلّما عمِلتَ لَدَيْهِ حاضِرًا كما وَجَدنا كلّما عمِلنا لَدَيْكَ حاضِرًا؛ فاعفُ و اصفحْ كما تَرجو من المليك العَفْو، و كما تُحِبُّ أن يعفوَ المليكُ عنك فاعفُ عَنّا تَجِدْهُ عَفْوًا و بك رَحِيمًا و لك غفورًا. و لا يظلمُ

١- الإقبال، ص ٢٦١.

٢- «ستعرف أنّ نسبته إلى الإقبال تبعًا للمشهور، و إلاَّ فعَمَلُ شهر رمضان ليس من الإقبال و إنّما هو كتابٌ مستقلٌّ يسمّى المضمّر. منه» (الصّحيفة الخامسة السجادية)

٣ و ٤- سورة الكهف (١٨) قسمتى از آيه ٤٩.



رُبُّكَ أَحَدًا، كَمَا لَدَيْكَ كِتَابٌ يَنْطِقُ [عَلَيْنَا] بِالْحَقِّ عَلَيْنَا ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾ مِمَّا أَتَيْنَاهَا ﴿إِلَّا أَحْصَاهَا﴾؛ فَادْكُرْ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ذُلَّ مَقَامِكَ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّكَ الْحَكَمِ الْعَدْلِ الَّذِي لَا يَظْلِمُ ﴿مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ﴾<sup>١</sup> وَيَأْتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾<sup>٢</sup> وَ شَهِيدًا؛ فَاعْفُ وَ اصْفَحْ يَعْفُ عَنْكَ الْمَلِكُ وَ يَصْفَحُ، فَإِنَّهُ يَقُولُ: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾<sup>٣</sup>.

و هو يُنادى بذلك على نفسه و يُلقنهم و هم يُنادون معه و هو واقف بينهم يبيكى و ينوح و يقول:

”رَبِّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمْنَا، وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا؛ فَنَحْنُ قَدْ عَفَوْنَا عَمَّنْ ظَلَمْنَا كَمَا أَمَرْتَ، فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَ مِنَ الْمَأْمُورِينَ. وَ أَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَن أَبْوَابِنَا وَ قَدْ أَتَيْنَاكَ سُؤَالَ وَ مَسَاكِينَ، وَ قَدْ أَنَحْنَا بِفِنَائِكَ وَ بِبَابِكَ نَطْلُبُ نَائِلَكَ وَ مَعْرُوفَكَ وَ عَطَاءَكَ؛ فَامْتَنُ بِذَلِكَ عَلَيْنَا وَ لَا تُحَيِّبْنَا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَ مِنَ الْمَأْمُورِينَ. إلهي كَرَّمْتَ فَأَكْرِمْنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤَالِكَ، وَ جُدْتَ بِالْمَعْرُوفِ فَاخْلِطْنِي بِأَهْلِ نَوَالِكَ يَا كَرِيم.“

ثم يُقبل عليهم و يقول: ”قد عَفَوْتُ عنكم، فهل عَفَوْتُمْ عَنِّي مَا كَانَ مِنِّي إِلَيْكُمْ مِنْ سَوْءِ مَلَكَةٍ؟! فَإِنِّي مَلِيكٌ سَوْءٌ لِّئِيمٍ ظَالِمٌ مِّمْلُوكٌ لِّمَلِيكٍ كَرِيمٍ جَوَادٍ عَادِلٍ مُحْسِنٍ مُتَّفَضِّلٍ.“  
فيقولون: قد عَفَوْنَا عنكَ يَا سَيِّدَنَا وَ مَا أَسَأْتُ.

١- سورة الأنبياء (٢١) قسمتي از آیه ٤٧.

٢- سورة الأحزاب (٣٣) ذیل آیه ٣٩.

٣- سورة النور (٢٤) ذیل آیه ٢٢.

٤- و في نسخة: جِئْنَاكَ. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٥- و في نسخة: و عطايَاكَ. (الصحيفة الخامسة السجادية)

فيقول عليه السلام لهم: "قولوا: اللَّهُمَّ اغْفُ عَن عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ كَمَا غَفَىٰ عَنَّا فَأَعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ كَمَا أَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنَ الرَّقِّ!"  
 فيقولون ذلك، فيقول عليه السلام: "اللَّهُمَّ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ! إِذْهَبُوا فَقَدْ غَفَوْتُ عَنْكُمْ وَأَعْتَقْتُ رِقَابَكُمْ رَجَاءً لِلْعَفْوِ عَنِّي وَعِتِّي رِقَبَتِي."  
 فَيُعْتَقُهُمْ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْفِطْرِ أَجَازَهُمْ بِجَوَائِزِ تَصَوُّمِهِمْ وَتُغْنِيهِمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ..- الحديث.»

دعاء السَّجَادِ فِي الرَّابِعِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، عَلِيٌّ مَا فِي كِتَابِ الْمَضْمَارِ  
 لِلسَّيِّدِ الَّذِي اشْتَبَهَهُ وَ سَمَّوَهُ الْإِقْبَالَ

صفحه ٤١٥: «١٥٨». و كان من دعائه عليه السلام في اليوم الرابع عشر من شهر رمضان

كما في الصَّحِيفَةِ الرَّابِعَةِ؛ نَقْلًا عَنِ الْمَضْمَارِ فِي الْحَقِيقَةِ، وَ عَنِ الْإِقْبَالِ تَبَعًا لِلْجَمَاعَةِ، كَمَا عَرَفْتَ عَنِ مَجْمُوعَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
 "إِلَهِي وَ سَيِّدِي! بِكَ عَرَفْتُكَ وَ بِكَ اهْتَدَيْتُ إِلَى سَبِيلِكَ، وَ أَنْتَ دَلِيلِي عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ مَا عَرَفْتُ تَوْحِيدَكَ، وَ لَا اهْتَدَيْتُ إِلَى عِبَادَتِكَ؛ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَيْتَ وَ عَلَّمْتَ وَ بَصَّرْتَ وَ فَهَّمْتَ وَ أَوْضَحْتَ مِنَ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ."  
 [ كان من دعائه عليه السلام في اليوم الخامس عشر من شهر رمضان ]

صفحه ٤١٩: «... وَ اتَّوَجَّهْ إِلَيْكَ بِمَحَمَّدٍ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلِّمْ وَأَقْدِمُهُ بَيْنَ يَدَي حَوَائِجِي، يَا رَبَّاهُ! يَا رَبَّاهُ! يَا رَبَّاهُ! أَسْأَلُكَ بِكَ فَلَيسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ،  
وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمَحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَبِعِتْرَتِهِ الطَّيِّبِينَ، وَأَقْدِمُهُمْ بَيْنَ يَدَي حَوَائِجِي: أَنْ  
تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْ تُعْتِقَنِي الْيَوْمَ وَالْيَدَىٰ وَ  
مَنْ وَلَدَتْهُ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنَ النَّارِ، وَتُرَوِّجَنِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ، وَلَا تُسَلِّبْنِي صَالِحَ مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ حُبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ  
أَمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّيَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. <sup>١</sup>»

### دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الشَّهَادَةَ

صفحة ٤٣١: «... وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي  
قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ تَحْتَ رَايَةِ الْحَقِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُقْبِلًا فِي ذَلِكَ عَلَيَّ عَدُوِّكَ غَيْرَ مُدْبِرٍ، وَتَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَقْتُلُ بِهِ أَعْدَائِكَ وَ  
أَعْدَاءَ آلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِ السَّلَام. <sup>٢</sup>»

شرح قتل و تشريد و نهب بنی امیه مدینه را و رجوع شیعه به حضرت امام  
سجاد و دعای حضرت در نفرین بر آنها و تکان دادن خیطی را که جبرائیل  
آورده بود، و زلزله شهر مدینه و کشته شدن سی هزار نفر، و ترحم حضرت  
صفحه ٤٨٤: «١٧٧. و كان من دعائه عليه السلام لما اشتكى إليه من جور بني أمية  
و هو مما انفردنا به؛ رواه العلامة المجلسي في المجلد السابع من البحار <sup>٣</sup> في  
باب نادر عن والده، أنه رأى في كتاب عتيق جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل

١- الإقبال، ص ١٥٤، با قدری اختلاف.

٢- الإقبال، ص ١٨٩.

٣- بحار الأنوار، ج ٢٦ ص ٨.

أمير المؤمنين عليه السلام: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيحُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُوصِلِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ خَالِدِ بْنِ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ وَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَلِيحٍ أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ. وَ رَوَاهُ الْمُحَدِّثُ الْبَحْرَانِيُّ فِي مَجْمُوعَتِهِ وَ السَّيِّدُ هَاشِمُ الْبَحْرَانِيُّ فِي مَدِينَةِ الْمَعَاجِزِ كِلَاهُمَا عَنْ عِيُونِ الْمَعْجِزَاتِ لِلْمُرْتَضَى (ره) قَالَ: رَوَى لِي الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَرْفَعُ الْحَدِيثَ بِرَجَالِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الرَّاسِيِّ مَرْفُوعًا إِلَى جَابِرِ (رض) الخ. قَالَ الْبَحْرَانِيُّ: وَ رَوَاهُ ابْنُ شَهْرٍ أَشُوبَ فِي كِتَابِ الْمُنَاقِبِ أَيْضًا.

أقول: وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ جَدًّا وَ فِيهِ مَا مَضْمُونُهُ:

إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لَمَّا سَفَكُوا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ لَعَنُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ اغْتَالُوا شِيعَتَهُ فِي الْبِلْدَانِ وَ قَتَلُوهُمْ وَ شَرَّدُوهُمْ وَ فَعَلُوا مَا فَعَلُوا، إِشْتَكَّتِ الشَّيْعَةُ إِلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ عَلَى رِوَايَةِ الْبَحَارِ إِشْتَكَى جَابِرٌ - فَظَنَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ:

”سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَا أَحْلَمَكَ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكَ فِي حِلْمِكَ وَ أَعْلَى سُلْطَانِكَ يَا رَبِّ قَدْ أَمَهَلْتَ عِبَادَكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّكَ قَدْ أَمَهَلْتَهُمْ أَبَدًا، وَ هَذَا كُلُّهُ بِعَيْنِكَ؛ إِذْ لَا يُغَالِبُ قَضَائُكَ وَ لَا يُرَدُّ الْمَحْتَوَمُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا.“

هذه ألفاظ الدعاء على رواية البحار<sup>٣</sup> و أمّا على رواية العيون و المناقب فإنّها هكذا:

١- و في نسخة: القاسم. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٢- و في نسخة: البرسي. (الصحيفة الخامسة السجادية)

٣- بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢٧٤.

”سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! إِنَّكَ أَمَهَلْتَ عِبَادَكَ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّكَ أَهْمَلْتَهُمْ، وَ هَذَا كُلُّهُ بِعَيْنِكَ؛ إِذْ لَا يُغْلَبُ قَضَاؤُكَ وَ لَا يُرَدُّ تَدْبِيرُ مَحْتَمٍ أَمْرِكَ، فَهُوَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ لِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا.“

ثُمَّ إِنَّهُ بَعْدَ الدُّعَاءِ أَمَرَ ابْنَهُ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَحْرِيكِ الْحَيْطِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَيْلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَحْرِيكًا لَيِّنًا، وَ أَنْ لَا يُحْرَكَهُ تَحْرِيكًا شَدِيدًا لِئَلَّا يَهْلِكُوا جَمِيعًا؛ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَمِ مَضَى الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ جَابِرٌ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ فِي التُّرَابِ وَ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ حَيْطًا دَقِيقًا فَاحْتَمَتْ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ فَكَانَ فِي الْمَنْظَرِ أَدَقَّ مِنْ سَمِّ الْحَيْطِ، ثُمَّ أَعْطَى جَابِرًا طَرْفَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَمْشِيَ رَوِيدًا.

قال جابر: ثُمَّ حَرَّكَهُ تَحْرِيكًا خَفِيفًا مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ حَرَّكَهُ مِنْ لِينِهِ، فَخَرَجَ جَابِرٌ فَإِذَا بِالْمَدِينَةِ قَدْ زُلْزِلَتْ زَلْزَلَةً شَدِيدَةً خَرِبَتْ مِنْهَا أَكْثَرُ الدُّوَرِ وَ هَلَكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ نَفْسٍ! - إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ صَعِدَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أَرَاهُ وَ النَّاسُ لَا يَرَوْنَهُ فَمَدَّ يَدَهُ وَ أَدَارَهَا حَوْلَ الْمِنَارَةِ فَتَرَزَلَتْ الْمَدِينَةُ زَلْزَلَةً عَظِيمَةً ثُمَّ تَلَا الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

”ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبِعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ“<sup>١</sup>، «ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلَّ مُجْزِي إِلَّا الْكَافُورُ»<sup>٢</sup>، «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا»<sup>٣</sup>، «فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَآتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>٤</sup>.

قال: فَخَرَجَتِ الْعَوَاتِقُ مِنْ خُدُورِهِنَّ فِي الزَّلْزَلَةِ الثَّانِيَةِ يَبْكِينَ وَ يَتَضَرَّعْنَ

١- سورة الأنعام (٦) آخر آية ١٤٦.

٢- سورة سبأ (٣٤) آية ١٧.

٣- سورة هود (١١) صدر آية ٨٢.

٤- سورة النحل (١٦) ذيل آية ٢٦.

مُتَكَشِّفَاتٍ، لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِنَّ أَحَدٌ؛ فَلَمَّا نَظَرَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى تَحْيُرِ الْعَوَاتِقِ رَقَّ لَهُنَّ فَوْضِعَ الْحَيْطِ فِي كُمِّهِ فَسَكَتَتِ الزَّلْزَلَةُ. - الحديث.

### من دعائه عليه السَّلام في الاستسقاء في مَكَّة

صفحة ٤٨٨: «١٧٩». و كان من دعائه عليه السَّلام في الإِسْتِسْقَاءِ

و لم يذكره غيرنا لبعده عمّا هو المقصود بجمع أدعيته عليه السَّلام من الدَّعاء بها، ولكن ذكرناه لعدم خروجه عن موضوع الدَّعاء مع ما فيه من المعجزة العظيمة. روى الطَّبْرِسِيُّ فِي الْاِحْتِجَاجِ عَنِ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا وَ جَمَاعَةَ عُبَادِ الْبَصْرَةِ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا مَكَّةَ رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيِّقًا وَ قَدْ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ لِقَلَّةِ الْغَيْثِ، فَفَزِعَ إِلَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَ الْحِجَاجُ يَسْأَلُونَنَا أَنْ نَسْتَسْقِيَ لَهُمْ، فَأَتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَ طُفْنَا بِهَا، ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ بِهَا، فَمُنِعْنَا الْإِجَابَةَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ بِفَتَى قَدْ أَقْبَلَ قَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ وَ أَفْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ، فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطًا، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ:

”يا مالِكُ بنَ دِينَارٍ وَ يا ثابِتُ البُنانيِّ وَ يا أَيُّوبُ السَّجِسْتانيِّ وَ يا صالحُ المَرِّيِّ وَ يا عُتْبَةَ العَلامِ وَ يا حبيبُ الفارِسِيِّ وَ يا عُمَرُ وَ يا صالحُ وَ يا رابعَةُ وَ يا سَعْدانَةُ وَ يا جعفرُ بنَ سَليمان!“

فقلنا: لِيَبِّكَ وَ سَعَدَيْكَ يا فَتَى!

فقال: ”أما فيكم أَحَدٌ يُجِيبُهُ الرَّحْمَنُ؟!“

فقلنا: يا فَتَى! عَلَيْنَا الدَّعاء وَ عَلَيْهِ الْإِجَابَةُ.

فَقَالَ: "أَبْعُدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ! فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ لِأَجَابِهِ."

ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ سَاجِدًا، فَسَمِعَتْهُ يَقُولُ فِي سَجُودِهِ: "سَيِّدِي! بِحُبِّكَ [لِي] إِلَّا

سَقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ!"

قَالَ: فَمَا اسْتَتَمَّ الْكَلَامَ حَتَّى أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقِرْبِ، فَقُلْتُ: يَا فَتَى! مِنْ أَيْنَ

عَلِمْتَ أَنَّهُ يُحِبُّكَ؟!

فَقَالَ: "لَوْ لَمْ يُحِبَّنِي لَمْ يَسْتَرِنِي، فَلَمَّا اسْتَرَانِي عَلِمْتُ أَنَّهُ يُحِبُّنِي، فَسَأَلْتُهُ بِحُبِّهِ لِي

فَأَجَابَنِي."

ثُمَّ وُلِّيَ عَنَّا وَأَنشَأَ يَقُولُ:

مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فِذَاكَ الشَّقِيُّ	مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ
فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ مَاذَا لِقَى	مَا ضَرَّ ذَا الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ
وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقَى	مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بغيرِ التَّقَى

فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ! مَنْ هَذَا الْفَتَى؟ فَقَالُوا: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.<sup>١</sup>

دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلَةَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ

حَرَّ النَّارِ

« ١٨٠ . و كان من دعائه عليه السلام على حرملة بن كاهلة

و لم يذكره غيرنا للعلة التي ذكرناها في سابقه و ذكرناه للعلة السابقة أيضًا.

رواه الشيخ في الأملی بإسناده<sup>١</sup> عن المنهال بن عمرو، قال:  
 دخلتُ على علي بن الحسين عليهما السلام في مُنصرَ في من مكّة، فقال لي: "يا  
 منهال! ما صنعَ حرملَةُ بن كاهلة الأسدی؟"  
 فقلت: تركتهُ حيًّا بالكوفة.

قال: فرفع يديه جميعاً، ثم قال: "اللَّهُمَّ أذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ! اللَّهُمَّ أذِقْهُ حَرَّ النَّارِ!"  
 قال: فقدمتُ الكوفةَ و قد ظهر المختار بن أبي عبيدة الثقفی و كان لي صديقاً،  
 قال: فكنت في منزلي أياماً حتى انقطعَ النَّاسُ عني و ركبْتُ إليه، فلقيتهُ خارجاً من  
 داره، فقال: "يا منهال! لم تأتينا في ولايتنا هذه و لم تُهنِّئنا بها و لم تُشركنا فيها؟!"  
 فأعلمتهُ أنّي كنتُ بمكّة و أنّي قد جئتُ الآن.

و سائرتهُ و نحن نتحدّثُ حتى أتى الكِناسَ، فوقف كأنه ينتظر شيئاً - و قد كان  
 أُخبرَ بمكان حرملَةَ بن كاهلة فوجّه في طلبه - فلم يلبثُ أن جاء قوم يركضون و قوم  
 يشتدون حتى قالوا: "أيها الأمير! البشارةُ قد أخذَ حرملَةُ بن كاهلة!"

فما لبثنا أن جىء به، فلما نظر إليه المختار قال لحرملَةَ: "الحمد لله الذي مكّنني  
 منك!" ثم قال: "الجزّار! الجزّار!" فأتيَ بجزّار، فقال له: "قطع يديه!" فقطعتا، ثم قال:  
 "النار! النار!" فأتيَ بنارٍ و قصبٍ فألقى إليه فأشعل فيه النارُ.

فقلتُ: سبحان الله!

فقال لي: "يا منهال! إنّ التّسبيحَ لِحَسَنٍ، ففيمَ سبّحت؟"  
 فقلتُ: أيها الأمير! دخلتُ في سفرتي هذه مُنصرَ في من مكّة على علي بن الحسين  
 عليهما السلام فقال لي: "يا منهال! ما فعلَ حرملَةَ بن كاهلة الأسدی؟" فقلت: تركتهُ

١- الأملی للطوسي، ص ٢٣٨ با قدری اختلاف.



حَيًّا بِالْكَوْفَةِ، فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ! اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ!»

فَقَالَ لِي الْمَخْتَارُ: «أَسَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ هَذَا؟!»

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُهُ!

قال: فنزل عن دابته و صلى ركعتين فأطال السجود، ثم قام فركب - و قد

احترق حرملته - و ركبت معه و سرنا فحاذيت داري، فقلت: أيها الأمير! إن رأيت أن تُسرفني و تُكرمني و تنزل عندي و تحرم بطعامي!

فقال: «يا منهال! تعلمني أن علي بن الحسين دعا بأربع دعوات فأجابه الله علي

يدي، ثم تأمرني أن أكل؟! هذا يوم صوم شكرًا لله عز وجل علي ما فعلته بتوفيقه.»<sup>٢</sup>

دعای حضرت در نفرین بر ابن زیاد: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْنِي حَتَّى تُرِينِي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ

وَأَنَا أَتَعَدَّى

« ١٨١ . و كان من دعائه عليه السلام على عبيد الله بن زياد

و لم يذكره غيرنا و ذكرناه لهما تقدم. رواه الشيخ أيضًا في الأملی، قال في حديث:

إن المختار بعث برأس ابن زياد إلى علي بن الحسين عليهما السلام، فأدخل عليه

و هو يتعدى، فقال علي بن الحسين عليه السلام:

أدخلت علي ابن زياد - لعنه الله - و هو يتعدى و رأس أبي بين يديه فقلت: «اللهم

لا تميتني حتى تُريني رأس ابن زياد و أنا أتعدى!» فالحمد لله الذي أجاب دعوتي.<sup>٣</sup>

١- المنجد: «يقال: تحرمت بطعامك و مجالسك»: أي حرم مني بسببها ما كان لك أخذه. و ذلك

لأن العرب إذا أكل رجل منهم من طعام غيره حصلت بينهما حرمة و ذمة.» (محقق)

٢- بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٣٢، با قدری اختلاف.

٣- الأملی للطوسی، ص ٢٤٢.

استهزاء ضَمْرَةَ بن مَعْبَدَ بگفتار حضرت سَجَّادِ در تشییع جنازه دشمن خدا،  
ونفرین حضرت درباره او

«١٨٢. و كان من دعائه عليه السلام على ضَمْرَةَ بن مَعْبَدَ

و لم يذكُرْه غيرُنَا و ذكرناه لِمَا تقدّم. رَوَى الكليني بسند معتبر عن جابر، قال:

قال علي بن الحسين عليه السلام - إلى أن قال:

فقال ضَمْرَةَ بن مَعْبَدَ: حدّثنا!

فقال: "أ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ عَدُوُّ اللَّهِ إِذَا حُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ؟"

فَقُلْنَا: لا!

قال: "فإنّه يَقُولُ لِحَمَلَتِهِ: أَلَا تَسْمَعُونَ أَنِّي أَشْكُو إِلَيْكُمْ عَدُوَّ اللَّهِ خَدَعَنِي و

أورَدَنِي ثُمَّ لَمْ يُصِدِرْنِي؟! و أَشْكُو إِلَيْكُمْ إِخْوَانًا وَاخِيَّتُهُمْ فَخَذَلُونِي؟! و أَشْكُو إِلَيْكُمْ

أَوْلَادًا حَامِيَتُ عَلَيْهِمْ فَخَذَلُونِي؟! و أَشْكُو إِلَيْكُمْ دَارًا أَنْفَقْتُ فِيهَا حَرِيَّتِي<sup>٢</sup> و صَارَ

سُكَّائِهَا غَيْرِي؟! فَارْفُقُوا بِي و لَا تَسْتَعْجِلُوا!"

فقال ضَمْرَةَ: يا أبا الحسن! إن كان هذا يتكلّم بهذا الكلام يوشك أن يثب<sup>٣</sup> على

أعناق الذين يحملونه!

فقال علي بن الحسين عليها السلام: "اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ضَمْرَةَ يَهْزَأُ [هَزَأً] مِنْ

حديث رسولك فَخُذْهُ أَخْذَ [أَخْذَةَ] [أَسْفِ] [أَسْفِ]."

١- المنجد: «يقال: فلان يورد و لا يُصِدِر»: أي يأخذ في الأمر و لا يُتِمُّه. (محقّق)

٢- الصحاح اللغة: «حرية الرجل: ماله الذي يعيش به. (محقّق)

٣- مجمع البحرين: «وَتَبَّ: أي قام بسرعة. (محقّق)

قال: فمكث أربعين يوماً ثمّ مات<sup>١</sup>. - الحديث.

و روى الكليني أيضاً بإسناده عن جابر بن يزيد، عن الباقر عليه السّلام، قال:

قال عليّ بن الحسين عليهما السّلام:

”موتُ الفجأة تخفيفٌ عن المؤمن، و أسفٌ على الكافر؛<sup>٢</sup> فإنّ المؤمنَ ليُعرفُ غايِسَه و حاملَه، فإن كان له عند ربّه خيرٌ ناشدَ حملتَه بتعجيله، و إن كان غيرَ ذلك ناشدَهم أن يُقصرُوا به.“

فقال ضمرة بن سمرّة: يا عليّ! لو كان كما تقول لقفز من السّير، و ضحك و

أضحك!

فقال عليّ بن الحسين عليه السّلام: ”اللّهُمَّ إن كان ضمرة بن سمرّة ضحك و

أضحك من حديث رسول الله صلّى الله عليه و آله فخذُه أخذَ أسفٍ.“

فعاش بعد ذلك أربعين يوماً و مات فجأةً [فجاءةً].<sup>٣</sup> - الحديث.

قوله: ”أسف“: من أسف، كغضب وزناً و معنى؛ و منه قوله تعالى: ﴿فَلَمَّا

ءَاسَفُونَا﴾<sup>٤</sup> - الآية.

قوله: ”قفز“: أى وثب.»

دعای حضرت دربارہ عبدالملک بن مروان: اللّٰهُمَّ اَرِهْ حُرْمَةَ اَوْلِيائِكَ عِنْدَكَ

«١٨٣. و كان من دعائه عليه السّلام حين أغضبه عبدُالملک بن مروان

١- الكافي، ج ٣، ص ٢٣٤.

٢- همان مصدر، ص ١١٢.

٣- بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢٧، با قدری اختلاف.

٤- سورة الزخرف (٤٣) صدر آیه ٥٥.

و لم يذكُرْهُ غَيْرُنَا وَ ذَكَرْنَاهُ لِمَا عَرِفْت. رَوَى الرَّوَانْدِيُّ وَ صَاحِبُ ثَاقِبِ الْمَنَاقِبِ  
عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

كَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
يَطُوفُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ، وَ لَمْ يَكُنْ عَبْدُ الْمَلِكِ يَعْرِفُهُ بِوَجْهِهِ فَقَالَ: مَنْ هَذَا  
يَطُوفُ بَيْنَ أَيْدِينَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْنَا؟  
فَقِيلَ لَهُ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

فَجَلَسَ مَكَانَهُ فَقَالَ: "رُدُّوهُ إِلَيَّ!" فَرَدَّوهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِنِّي لَسْتُ  
قَاتِلَ أَبِيكَ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْمَصِيرِ إِلَيَّ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ قَاتِلَ أَبِي أَفْسَدَ بِمَا فَعَلَهُ دُنْيَاهُ عَلَيْهِ، وَ أَفْسَدَ أَبِي عَلَيْهِ  
آخِرَتَهُ؛ فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَكُونَ كَهُوَ فَكُنْ!"  
فَقَالَ: كَلَّا! وَلَكِنْ صِرْ إِلَيْنَا لِنَتَنَا مِنْ دُنْيَانَا.

فَجَلَسَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَ بَسَطَ رِدَائَهُ وَ قَالَ: "اللَّهُمَّ أَرِهِ حُرْمَةَ أَوْلِيَائِكَ عِنْدَكَ!"  
فَإِذَا رِدَائُهُ مَمْلُوءٌ دُرًّا يَكَادُ شُعَاعُهَا يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ، فَقَالَ لَهُ: "مَنْ يَكُونُ هَذَا حُرْمَتَهُ  
عِنْدَ رَبِّهِ يَحْتَاجُ إِلَى دُنْيَاكَ؟!" ثُمَّ قَالَ: "اللَّهُمَّ خُذْهَا فَمَا لِي فِيهَا حَاجَةٌ."<sup>٢</sup>

١- الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٥٦، با قدری اختلاف.

٢- جنگ ٢٢، ص ٣٠٩ الى ٣٤٨.

۷. شرح صحیفه سجّادیه، تألیف آیه الله مدرّس چهاردهی (طبع)

تهران)

اشکال بعضی از علماء در دادن خمس به بنی طباطبا، بدون وجه می باشد

صفحه ۵: «قوله: "أشار على أبي بترك الخُروج":

گاهی انسان توهم نماید در خوبی این جماعت طاهره مثل زید و پسر او و محمد و ابراهیم، و گاهی اشکال کنند در خوبی حال ایشان؛ بلکه مرحوم سید نعمت الله - رحمة الله علیه - در شرح کتاب می فرماید: به واسطه روایتی که در کافی است، بعضی از معاصرین استدلال می نمایند به او بر اینکه محمد و ابراهیم ملعون هستند، و مطرود هستند از رحمت خدای؛ بلکه بعضی از فقهاء اشکال دارند به دادن خمس بر بنی طباطبا<sup>۱</sup>.

---

۱- وجه تسمیه طباطبا [از] یکی از [این] سه وجه بیرون نیست:

بدان این لقب ابراهیم بن اسماعیل دیباج است، و او ملقب به این لقب شده است از جهت آن بوده است که وقتی پدر او خواست از جهت او جامه ببرد او را مخیر نمود ما بین پیراهن و قبا، خواست بگوید: "قبا" از جهت لکنت زبان او از جهت طفولیت فرمود: "طبا، طبا".

و یا اینکه: از اینکه حسنی و حسینی بوده و نجیب الطرفین بود، مردم می گفتند: "طبا طبا"؛ یعنی: ﴿

ولکن اظهر آن است که این جماعت خوب هستند. دلیل بر خوبی این جماعت گریه حضرت باقر و حضرت صادق، بلکه حضرت علی بن الحسین علیهم الصلّاة و السّلام بر زید است که مروی است؛ و کذلک گریه حضرت باقر علیه السّلام بر زید برادر خود.

اما گریه حضرت صادق علیه الصلّاة و السّلام بر محمّد و ابراهیم مروی است که: بعد از اینکه به حکم دوانقی، محمّد و ابراهیم گرفته شدند، ایشان را مغلول نمودند، و نگه داشتند ایشان را در مصّلی، و ایشان را سوار نمودند به مرکوب بی پالان بعد از آنکه ایشان را دشنام دادند. مردم از این مطلب اجتناب نمودند و رقت به حال ایشان نمودند بعد از آنکه ایشان را به باب جبرئیل علیه السّلام رسانیدند. حضرت صادق علیه السّلام نظر بر ایشان نمود در حالتی که غالب رداء او بر زمین می کشید، پس نظر نمودند از در مسجد، سه دفعه فرمودند: "خدا شما را لعنت کند! ای طایفه أنصار بر این نحو عهد نموده بودید با پیغمبر صلی الله علیه و آله؟! پس داخل خانه شدند و بیست شبانه روز گریه بر ایشان نمودند.

اگر گوئی چرا خروج نمودند؟ گوئیم: خروج ایشان وقتی بود که اموال ایشان غارت شده بود، و هتک حرمت ایشان شده و سبب ذراری ایشان شده بود، و بر جدّ ایشان طعنه می زدند؛ این امور سبب خروج ایشان بود نه خروج بدوی.

---

← آقای آقایان، و این لفظ بر زبان نبطیه معنی او چنان است.

بعضی گفته اند: یکی از امرآء عجم به امام به حقّ ناطق نوشته که: یکی از اولاد شما را به جانب ما بفرست که ما اطاعت او نمائیم و دختر خود تزویج او نمائیم؛ آن بزرگوار یکی از اولاد حسن علیه السّلام را تعیین نمود. برادر او به طمع افتاد، از آن امام خواهش نمود که مرا روانه عجم نما، آن بزرگوار فرمود: "هر دو نفر بروید به روضه، جدّ بزرگوار شما هر کدام را که او تعیین نمود او برود." هر دو رفتند به روضه مقدسه سلام نمودند، جواب یکی آمد و فرمود: "طبا طبا"؛ از این جهت همین ملقب شده. منه (شرح صحیفه سجادیه، تألیف آیه الله مدرّسی چهاردهی)

آیا شنیدی که زید وارد می‌شود از مدینه به حیره از برای شکایت از حاکم؟ هشام بن عبدالملک یک‌سال او را حبس نماید، بعد از یک‌سال او را حاضر نماید، اوّل سؤال که از او نماید حال برادر تو گاو چون است؟ اوقات او تلخ شده فرمود: «کسی که پیغمبر او را باقر نام نماید چگونه او را گاو می‌نامی؟» از مجلس او بیرون آمد و خروج نمود.<sup>۱</sup>





۸. الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْجَامِعَةُ؛ تَأَلِيفُ سَيِّدِ مُحَمَّدَبَاقِرِ الْمَوْحِدِ  
الْأَبْطَحِيِّ (طَبِعَ قَم)

[كلام حضرت: اللهم رَضِّنِي بِمَا قَضَيْتَ وَ عَافِنِي فِيهَا أَمْضَيْتَ]  
صفحه ۶۳: «اللَّهُمَّ رَضِّنِي بِمَا قَضَيْتَ، وَ عَافِنِي فِيهَا أَمْضَيْتَ، حَتَّى لَا أُحِبَّ  
تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ.»

كلام حضرت: فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ  
صفحه ۷۳: «فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ.»

[دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَحْزَنَهُ أَمْرٌ]

صفحه ۱۱۹: «دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَحْزَنَهُ أَمْرٌ  
رَوَى أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ إِذَا أَحْزَنَهُ أَمْرٌ لَيْسَ أَنْظَفَ ثِيَابَهُ، وَ

---

۱- کتاب مطبوع اخیراً به نام: الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْجَامِعَةُ، در آن خلط میان صحیح و سقیم شده است. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

أَسْبَغَ الوُضوءَ، وَصَعَدَ عَلَى سَطْحِهِ، فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، يَقْرَأُ فِي الْأُولَى: ﴿الْحَمْدُ﴾ وَ  
 ﴿إِذَا رُزِلَتْ﴾، وَفِي الثَّانِيَةِ: ﴿الْحَمْدُ﴾ وَ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾، وَفِي الثَّلَاثَةِ: ﴿الْحَمْدُ﴾ وَ  
 ﴿قُلْ يَتَّيِبُهَا الْكَافِرُونَ﴾، وَفِي الرَّابِعَةِ: ﴿الْحَمْدُ﴾ وَ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ثُمَّ يَرْفَعُ  
 يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ، وَيَقُولُ:

”اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيََتْ بِهَا عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ  
 انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيََتْ بِهَا عَلَى مَضَائِقِ الْأَرْضِينَ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ، وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي  
 إِذَا دُعِيََتْ بِهَا عَلَى أَبْوَابِ الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ، وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي إِذَا دُعِيََتْ بِهَا  
 عَلَى الْقُبُورِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ؛<sup>١</sup> صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاقْلِبْنِي<sup>٢</sup> بِقَضَاءِ حَاجَتِي.“  
 قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: ”إِذْنُ وَاللَّهِ لَا يَزُولُ قَدَمُهُ حَتَّى تُقْضَى  
 حَاجَتُهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.“

### [ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ ]

صفحه ١٢٥: «عن الإمام الرضا عليه السلام أنه قال:

رَأَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجُلًا يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: ”اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَسْأَلُكَ الصَّبْرَ“. قَالَ: فَضْرَبَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى كَتِفِهِ ثُمَّ قَالَ:  
 سَأَلْتَ الْبَلَاءَ، قُلْ: ”اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ.“

### [ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ مَا تَعْجِيلُهُ كَانَ خَيْرًا لِي ]

صفحه ٢٥١: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ مَا تَعْجِيلُهُ كَانَ خَيْرًا لِي، وَتَأْخِيرَ مَا

١- خ ل: عَلَى الْقُبُورِ تَنْشَرَتْ. (مدرس چهاردهی)

٢- اقلبني: ارجعني.

تأخيرُهُ كَانَ خَيْرًا لِي.»

و اجعلنا من الذين فتقت لهم رتق عظيم غواشي جفون حدق عيون القلوب

صفحه ٤٧٥: «... اللهم صل على محمد و آل محمد، و اجعلنا من الذين فتقت

لهم رتق عظيم غواشي جفون حدق عيون القلوب، حتى نظروا إلى تدابير حكمتك و شواهد حجب بيناتك، فعرفوك بمحصول فطن القلوب، و أنت في غوامض سترات حجب العيوب.

فسبحانك، أي عين يرمى بها [تقوم] نصب نورك أم ترقى إلى نور ضياء قدسك، أو أي فهم يفهم ما دون ذلك إلا الأبصار التي كشفت عنها حجب العمية فرقت أرواحهم على أجنحة الملائكة، فسماهم أهل الملكوت زوارًا، و أسماهم أهل الجبروت عمارة، فترددوا في مصاف المسبحين، و تعلّقوا بحجاب القدرة، و ناجوا ربهم عند كل شهوة، فحرقت قلوبهم حجب النور، حتى نظروا بعين القلوب إلى عزّ الجلال في عظم الملكوت، فرجعت القلوب إلى الصدور على النيات بمعرفة توحيدك، فلا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك، تعاليت عما يقول الظالمون علواً كبيراً...»

إلهي ليتني كنت طيرًا فأطير في الهواء من فرقك

صفحه: ٤٨٨: «إلهي، ليت أمي لم تلدني. إلهي، ليت السباع قسّمت لحمي

على أطراف الجبال و لم أقم بين يديك. إلهي، ليتني كنت طيرًا فأطير في الهواء من فرقك.»

## [إلهي، كَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي]

صفحه ٤٩٠: «إلهي، كَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي. إلهي، كَيْتَنِي لَمْ أَسْمَعُ بِذِكْرِ جَهَنَّمَ وَ سَلَا سِلِّهَا وَ تَثْقِيلِ أَغْلَالِهَا. إلهي، كَيْتَنِي كُنْتُ طَائِرًا فَاطِيرًا فِي الْهَوَاءِ مِنْ خَوْفِكَ.»

## [دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]

صفحه ٥٣٣: «دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ

عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ، قَالَ:

كَانَ يَقُولُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ فَرَاغِهِ مِنْ صَلَاتِهِ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ:

”يَا كَرِيمُ مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، يَا كَرِيمُ فَقِيرُكَ زَائِرُكَ، حَقِيرُكَ بِبَابِكَ يَا كَرِيمُ.“

از أدعية حضرت: عَيْبِدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ،

## سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ

صفحه ٥٣٦: «دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ سَاجِدٌ فِي الْحِجْرِ

• عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سَجُودِهِ فِي هَذَا

الْمَوْضِعِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحِجْرِ تَحْتَ الْمِيزَابِ -:

”عَيْبِدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، يَسْأَلُكَ مَا

لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ.“

• وَ فِي طَرِيقِ آخَرَ عَنِ طَاوُسِ الْيَمَانِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْحِجْرِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي وَ يَدْعُو:

”عُبَيْدُكَ بِبَابِكَ، أَسِيرُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ، يَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ.“

و في خبر: ”لَا تَرُدَّنِي عَنْ بَابِكَ.“ قال طاوس: فما دعوتُ بهنَّ في كَرَبٍ إِلَّا فُرِّجَ عَنِّي.

• و في طريق ثالث عن عائشة، قالت: رأيتُ عليَّ بن الحسين عليهما السَّلام في الحجر و هو يقول:

”عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ.“  
فما دعوتُ بها في كَرَبٍ إِلَّا وَفُرِّجَ عَنِّي.»

[مَنْ عَلِيَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ، وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ]

صفحه ٥٨٠: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَنْ عَلِيَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ، وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ، وَ الرِّضَا بِقَدْرِكَ، حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أُخَّرْتُ، وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

[أَسَانِيدُ الصَّحِيفَةِ تَزِيدُ عَلَى الْأَلْفِ وَ الْأُلُوفِ]

• صفحه ٦٢٩: «... إلى غير ذلك من الطرق الكثيرة التي تزيد على الألف و الأُلُوف.»

• صفحه ٦٢٩: «وقال [علامة محمدتقى مجلسي (ره)] في سنده رقم ٢٦:

”و ترتقى الأسانيدُ المذكورة هنا إلى ستِّة و خمسين ألفَ إسنادٍ و مائةِ إسنادٍ!“

## رؤیای محمدتقی مجلسی امام زمان را و دلالت به محمدتاج فرح و اعطاء صحیفه سجّادیّه

صفحه ۶۶۵: «... أريد أن تعطيني كتاباً أعمل عليه، فأعطاني صحيفة عتيقة.»<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

۱- جنگ ۲۲، ص ۳۵۱ الی ۳۵۶.

۲- «و قد كان كتب بخطّ يده - قدس سرّه - ما ليلى ثمّ ضرب عليه:

”فقال عليه السلام: بَعَثْتُ إِلَيْكَ ذَلِكَ الْكِتَابَ [ما أخذته؟! فقلت: لا. قال:] و هو عند مولانا محمدتاج فرح و خذ منه. فودّعته و ذهب لأخذ ممن أعطاه، و كأنه كان معروفاً عندي. فلما وصلتُ إليه قال ذلك الرجل: بَعَثَكَ صَاحِبُ الْأَمْرِ؟ فقلت: نعم. فأعطاني كتاباً فأخذته و رجعت لألزمه، فانتبهت من النوم و لم يكن معي، شرعت في التضرع و البكاء، فذهبتُ عند الشيخ بهاءالدين محمد - رحمه الله - رأيته مشتغلاً بدرس الصّحيفة، فلما تمّ القراءة عرضتُ عليه الواقعة، و كنتُ أبكي، فقال: هذه واقعة لا يكون مثلاً واقعة، و إعطاء الكتاب عبارة عن إيتاء العلوم الربّانية الحقيقيّة، لك البشري أبد الآباد!“

ثمّ ضرب عليها و لخص رؤياه فقال: ”فأعطاني صحيفة عتيقة“ - الخ. فتدبّر. (راجع المسودّات بقلم المجلسي في البحار: ۱۱۰)»

امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۸: «این حکایت طبق خطّ مجلسی اول به نقل مجلسی دوم، به طوری که در ج ۱۱۰ از بحار الأنوار طبع حروفی کتاب الإجازات در شماره ۴۱، صورت اجازة علامه محمدتقی مجلسی از شیخ بهاءالدين عاملي آمده است و از ص ۵۱ تا ص ۶۱ را استيعاب نموده است، آن است که در ص ۶۰ می فرماید:

”و عمده در این مطلب آن بود که من در اوائل بلوغ یا پیش از آن طالب قرب به سوی خدا بودم با تضرّع و ابتهال. پس در رویا صاحب الزمان و خلیفة الرحمن صلوات الله علیه را دیدم و از وی از مسائلی که برای من مشکل شده بود سؤال نمودم و پس از آن گفتم: یا بن رسول الله! برای من پیوسته در حضور شما بودن امکان ندارد، می خواهم به من کتابی عنایت کنید تا طبق آن عمل نمایم.\* پس او به من صحیفه ای کهنه را داد؛ چون بیدار شدم آن صحیفه را در کتب وقفی مرحوم مبرور آقاغدير یافتیم و آن را گرفتیم و بر شیخ بهاءالدين محمد خواندم، و صحیفه خودم را از ↵

﴿ روی آن صحیفه نوشتم، و مرآت عدیده آن را با نسخه‌ای که شیخ شمس‌الدین محمد صاحب الکرامات جد پدر شیخ بهاء‌الدین محمد آن را نوشته بود مقابله کردم. و شیخ شمس‌الدین گفته بود: من این صحیفه را از نسخه‌ای که به خط شهید - رضی الله عنه - بود نوشتم، و شهید گفته بود: من آن را از نسخه‌ای که به خط سدیدی بود نوشته‌ام، و سدیدی گفته بود: من آن را از نسخه‌ای که به خط علی بن سکون بود نوشته‌ام و آن را با نسخه‌ای که به خط عمید الرّوساء بود و با نسخه‌ای که به خط ابن‌ادریس بود مقابله کرده‌ام. و به برکت مناوله صاحب‌الزمان صلوات الله علیه نسخه صحیفه در جمیع بلاد اسلام انتشار پیدا نموده است، مخصوصاً اصفهان؛ چرا که کمتر خانه‌ای یافت می‌شود که در آن صحیفه‌های متعددی نباشد. و این انتشار دلیل بر صحّت رویا می‌باشد، و الحمد لله ربّ العالمین علی هذه النعمة الجليلة.﴾

\* شیخ محمدباقر بهبودی در تعلیقه گوید: رجوع کن به نسخه اصلی که در آن محمدتقی مجلسی با خط خود مطالب زیر را نوشته است و آن را خاتمه داده است: پس حضرت به من فرمود: من برای تو آن کتاب را فرستادم [آن را نگرفته‌ای؟! گفتم: نه!] آن کتاب نزد مولانا محمدتاج فرح می‌باشد، آن را از او دریافت کن! من از حضرت وداع کردم و رفتم تا آن را از آن کس که به او داده بود بگیرم، و گویا او مرد معروفی در نزد من بود. چون به او رسیدم گفتم: تو را صاحب‌الامر فرستاده است؟! گفتم: آری! وی به من کتابی را داد، و من آن را گرفتم و بازگشتم تا ملازم آن کتاب بوده باشم. در اینجا از خواب بیدار شدم و کتاب را با خود ندیدم؛ پس شروع کردم با خودم گریه و زاری نمودن، و رفتم نزد شیخ بهاء‌الدین محمد، دیدم وی را که به تدریس صحیفه اشتغال دارد. چون قرائتش به پایان رسید، داستان را بر او معروض داشتم و همین‌طور گریه می‌کردم. شیخ گفت: این واقعه، واقعه‌ای است که نظیر ندارد، و اعطاء کتاب عبارت است از دادن علوم ربانیّه حقیقیّه! برای تو باد بشارت ابد الآباد. در اینجا مجلسی اوّل خاتمه داده است مطلب را و رویای خود را به طور خلاصه بازگو کرده است، و گفته است: فأعطانی صحیفه عتیقه - الخ فتدبر.





۹. نور الأنوار شرح صحیفه سجّادیّه، تألیف سید نعمت الله جزائری (طبع سنگی)

[در اعتدال و فضیلت آدمی همان بس که معایش معدود باشد]

صفحه ۲:

و من ذا الذی تُرَضَى سجاياه کلّها کفی المرءَ نُبلاً أن تُعَدَّ معایه

[اختصاصی بودن کلمه أمير المؤمنين و احادیث صریح و فراوان در

این باب]

صفحه ۴: «قوله "أمیر المؤمنین": مشتق من المیرة و هو الکیل؛ لانه یکیل

العلم للمؤمنین، و منه قوله تعالی: ﴿وَنَمِيرُ أَهْلَنَا﴾<sup>۱</sup>.

و قد خصّه الله تعالی به؛ حتّى أنّ السید الزاهد ابن طاوس صنّف کتاباً کبیر

الحجم سماه کشف الیقین فی تسمیة مولانا أمير المؤمنين علیه السلام، و نقل فيه

أحادیث كثيرة تدلّ صریحاً علی انحصار التسمیة به علیه السلام، و لذا لم یسم أحد من

---

۱- سوره یوسف (۱۲) قسمتی از آیه ۶۵.

أولاده المعصومين عليهم السّلام به وإن شاركوه في معناه.<sup>١</sup>  
 و قد روى العيّاشيّ في تفسيره حديثاً عن الصادق عليه السّلام: "بأنّه لم يُسمَّ  
 أحدٌ بهذا الإسم غير عليّ بن أبي طالب إلّا كان مخنثاً."  
 و هو غير بعيد؛ لقول جلال الدّين السيوطي - و هو من أكابر علمائهم - في  
 تعاليقه على القاموس عند تصحيح لغة الأئمة: "و كانت في جماعة في زمن الجاهليّة،  
 أحدهم سيّدنا عمر."  
 و قول ابن الأثير - و هو أيضاً من أعظم فضلائهم - : "زعمت الروافض أنّ  
 سيّدنا عمر كان مخنثاً، كذبوا - لعنهم الله - و لكن كان به داءٌ دواؤه ماء الرجال."  
 فانظر إلى اعتذار هذا الفاضل عن إمامه، و كيف استحقّ الروافض عنده اللّعنة  
 مع أنّه هو الذي علّمهم صفات إمامه المباركة عليه! و هذا قليلٌ بالنسبة إلى نسبه  
 الشّريف المستفيض بين الفريقين.»

معصيت و گناه بعضی از اولاد امامان، به ما جرأت نمی دهد تا هتک

### عرضشان را بنمائیم

صفحه ٥: «و أمّا غير زيد من أصحاب الخروج - كيحيى و محمد و إبراهيم - فقد  
 استشكل أصحابنا حالهم، لما صدر منهم من الإضرار بالإمام عليه السّلام؛ و الحقّ أنّ  
 بكائه عليه السّلام بعد قتلهم و تأسّفه عليهم عند أمرهم بما يرفعان الإشكال عن حالهم. و  
 أيّ فرد من أفراد الشيعة لم يصدّر منه الإضرار بالإمام؟! و لو لم يكن إلّا بارتكابنا المعاصي،  
 فإنّه من أشدّ الضّرر على طبايعهم المباركة؛ لكن شفقتهم علينا توجب الصّفح عن مثله.

١- جهت اطلاع بر اختصاص لفظ أميرالمؤمنين به على بن أبي طالب عليه السّلام به امام شناسی،  
 ج ٢، ص ٣٥؛ ج ٨، ص ١١٢ مراجعه شود. (محقق)

و كيف لا و قد روى: "أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَضِبَ عَلَى الشَّيْعة بِإِفْشَائِهِمْ أَسْرَارَ الْأَئِمَّةِ و أَرَادَ أَنْ يَسْتَأْصِلَهُمْ بِالْعَذَابِ، فَأَخْبَرَ مُوسَى الْكَاطِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنِّي مُسْتَأْصِلٌ شِيعَتِكَ هَذِهِ السَّنَةِ؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ! أَحِبُّ أَنْ أُفِدَى شِيعَتِي بِنَفْسِي وَ يَبْقُونَ هُمْ عَلَى الْأَرْضِ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ شَهِيدًا تِلْكَ السَّنَةِ فِدَاءً لِلشَّيْعة." <sup>۱</sup> فإذا كان هذا حالهم مع الأجناب فكيف مع أولادهم و أقاربهم!؟

مع أَنَّ خُرُوجَهُمْ إِنَّمَا كَانَ بَعْدَ أَنْ هُتِكَتْ حَرَمَتُهُمْ وَ نُهِبَتْ أُمُوهَا وَ سُبِّتْ ذُرَارِيَهُمْ وَ لَقَّبُوهُمْ بِالْخَوَارِجِ، وَ قَالُوا لَهُمْ: لَوْ كَانَ جَدُّكُمْ عَلَى الْحَقِّ لَمَا فَعَلَ بِكُمْ مَا تَرَوْنَ! وَ مِثْلَ هَذَا يُوجِبُ إِعْمَالَ الْغِيْرَةِ مِنْ أَرَاذِلِ النَّاسِ، فَكَيْفَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ!؟

مع أَنَّهُ رُوي عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحًا: "النَّهْيُ عَنِ تَنَاوُلِ عِرْضِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،" مع أَنَّهُ صَدَرَ مِنْهُ بِالنَّسْبَةِ إِلَى أَخِيهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ زَوْجَةِ أَبِيهِ، مِنْ الْأَذْيَةِ وَ الْاسْتِخْفَافِ مَا لَمْ يَصْدُرْ مِنْ غَيْرِهِ. وَ حِينَئِذٍ فَتَكَلَّمَ بَعْضُ عُلَمَائِنَا فِي أَعْرَاضِهِمْ جَرَأَةً عَلَى ذَرِيَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

### [در معنی لغت أملاه]

صفحه ۶: «قوله: "أملاه" بالألف: من الإملاء على الكاتب. و أصله: "أملله" من المضاعف؛ بحكم قوله: ﴿وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ﴾ <sup>۲</sup>، قَلِبَتْ لِأَمِّهِ يَاءً. وَ يَوْجَدُ فِي بَعْضِ النُّسخِ بِالْهَمْزَةِ، وَ حَكَمَ الْفَاضِلُ الدَّامَادُ بِأَنَّهُ تَصْحِيفٌ وَ هُوَ كَمَا تَرَى؛ لِأَنَّ مِثْلَ هَذَا الْقَلْبِ شَائِعٌ ذَائِعٌ.»

۱- الكافي، ج ۱، ص ۲۶۰ با قدری اختلاف.

۲- سورة البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۸۲.

## ذهب المرتضى إلى أن جميع من انتسب إلى هاشم ذكوراً وإناثاً من السادات، و يجب ترتيب الأثر

صفحه ٦: «قوله: "يا بن رسول الله": ظاهر الإطلاق الحقيقة؛ سيما و قد  
اعتضد بتقرير الأئمة عليهم السلام، و بتلفظهم و إفتخارهم به على بنى العباس و  
خلفاء الجور، و إستدلالهم عليهم السلام على حرمة بناتهم على جدّهم الرسول صلّى  
الله عليه و آله بقوله تعالى: ﴿وَحَلِيلُ آبَائِكُمْ﴾<sup>١</sup> في مقام المفاخرة.  
و حينئذٍ فما ذهب إليه علم الهدى - قدس سره - في هذه المسألة جيد، و طريق  
ما عارضه من الأخبار الضعيفة الحمل على التقيّة. و قد بسطنا الكلام في هذه المسألة  
في كتابنا الموسوم بغاية المرام في شرح تهذيب الأحكام.»

### [در معنی لغت ولایة]

«قوله: "بولايتكم" بفتح الواو: بمعنى النصرة و المتابعة؛ و بكسرهما: بمعنى  
تولّى الأمور و تدبيرها. فعلى الأول يكون من إضافة المصدر إلى المفعول، و على  
الثانى يكون من باب إضافته إلى الفاعل.»

مخالفت محمد و ابراهيم مانند مخالفت های أكثر ما شيعيان است، و آن  
موجب سب و لعن نمی گردد

صفحه ٧: «قوله: "محمد و ابراهيم": روى الكليني حديثاً طويلاً و فيه: "أن  
الصادق عليه السلام منعها عن الخروج أشد المنع". و منه استدلال بعض المعاصرين

١- سورة النساء (٤) قسمتی از آیه ٢٣.

على أئمتها ملعونان مطرودان من رحمة الله سبحانه، و حمل التشبيه المذكور فيما سيأتي - من قوله [عليه السلام]: "إني لأعلم أنكما ستخرجان، كما خرج" - على مطلق الخروج و القتل، لا في الحقيقة؛ فإن زيدا مُحَقَّقٌ قطعياً.

و هو غير جيد؛ لأنه إن أراد الحقيقة في الواقع فهما و زيد سواء، لورود النهي بالنسبة إليهم جميعاً. و إن أرادها بالنسبة إلى الاعتقاد فكذلك أيضاً، فإنه لم يخرج أحد من هولاء إلا لطلب ثار الحسين عليه السلام، أو لرفع تسلط الظلمة عن بني هاشم، أو ليكون خليفة و حاكماً؛ و لا ريب أنهم أحق من بني أمية بها، نظراً إلى الواقع و الاعتقاد، و إن كان أصلها لغيرهم و هم المعصومون منهم عليهم السلام. نعم، يُفَرِّقُ بينهما و بين زيد بإيذائهما للإمام عليه السلام و عدم إيذاء زيد له، و قد عَرَفَت الجواب عنه.

مع أن في ذلك الحديث الطويل أنه: "لما أرسل إليهم الدوانيقى فقيدوهم و حملوهم في محامل لا وطأ لها و أوقفوهم بالمصلى لكى يشتتهم الناس فكف الناس عنهم و رفقوا لحالم، ثم لما أتى بهم إلى باب المسجد الباب الذي يقال له: باب جبرئيل، اطلع عليهم أبو عبد الله عليه السلام و عامة ردائه مطروحة بالأرض، ثم اطلع من باب المسجد فقال: "لعنكم الله يا معاشر الأنصار! - ثلاثاً - ما على هذا عاهدتم رسول الله صلى الله عليه و آله و لا بايعتموه، أما والله إن كنت حريصاً و لكنني غلبت و ليس للقضاء مدفع"، ثم إنه دخل بيته فحَمَّ عشرين ليلة لم يزل يبكي فيها الليل و النهار حتى خيف عليه. "١ و لو لم يكن له إلا بكاؤه عليه السلام لكان كافياً في عدم جواز تناول أعراضهم باللعن و السب».

معنى حَوَّلَهُ: لا حائل عن المَعاصي، و لا قُوَّةَ على الطَّاعاتِ إِلَّا بالاستعانة  
منه تعالى

صفحه ٩: «قوله: "لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بالله العليّ العظيم": المشهور في تفسيرها أنّ الحول بمعنى القُوَّة، فالجملة الثانية تأكيدٌ للأولى. و رُوى في تفسيرها عن عليّ عليه السّلام: "أنّ الحول بمعنى الحائل و المانع؛ أي: لا حائل عن المعاصي و لا قُوَّةَ على الطَّاعاتِ إِلَّا بالاستعانة منه تعالى.»

### [معنى و لغات كثيرة كلمه جبرئيل]

صفحه ٩: «قوله: "جبرئيل": و فيه لغات كثيرة: جبرئيل بوزن قفشليل، و جبرئيل بحذف الياء، و جبريل بحذف الهمزة، و جبريل بوزن قنديل، و جبرال بلام مشددة، و جبرائيل بوزن جبراعيل، و جبرائل بوزن جبراعل. و ما أحسن قول صاحب الكشّاف: عَجَمِيٌّ، فالعَبَوا به ما شئتم. و معناه: عبدالله أو صِفْوَتُهُ.»

علامة مجلسی: در هر یک از سه شب قدر مقداری از امور تقدیر می گردد:  
در اول انشاء، و در دوم إبرام، و در سوم إحکام لا یُرَدُّ و لا یُبَدَّل

صفحه ١٠: «و أمّا أنّها آيةٌ ليليةٌ: فقد أجمع أصحابنا - رضوان الله عليهم - على أنّها إحدى الليالي الثلاث المشهورة، و أكثر الأخبار دالةٌ على انحصارها في آخرتها، بل ادّعى شيخ الطائفة في التّبيان عليه الإجماع. و يُستفاد من بعض الأخبار<sup>١</sup> طريقٌ لجمع الأخبار، دالٌّ على أنّ لكلّ ليلة من

١- الكافي، ج ٤، ص ١٥٩: «... قال أبو عبد الله عليه السّلام: التّقديرُ في ليلةٍ تسعَ عشرة و الإبرامُ في»

اللَّيَالِي الثَّلَاثَ مَدخُلٌ فِي التَّقْدِيرِ؛ ففِي الْأُولَى تَقْدِيرُ الْأُمُورِ، وَ فِي الثَّانِيَةِ إِبْرَامُهَا وَ إِحْكَامُهَا، وَ فِي الثَّلَاثَةِ يَكُونُ إِمْضَاؤُهَا.

قال أستاذنا العلامة: "لَمَّا اقْتَضَتْ حِكْمَتُهُ الْبَالِغَةُ تَوَجُّهَ الْخَلْقِ إِلَى جَنَابِهِ، قَدَّرَ لِلْأُمُورِ تَقْدِيرَاتٍ وَ قَدَّرَ لِلتَّقْدِيرَاتِ مَرَاتِبَ مُخْتَلِفَةً؛ ففِي الْمَرْتَبَةِ الْأُولَى مِنَ التَّقْدِيرِ يُمَكِّنُ تَغْيِيرَ مَا قَدَّرَ مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ أَسْهَلَ مِنْ كَوْنِهِ فِي الْمَرْتَبَةِ الثَّانِيَةِ، وَ تَغْيِيرُهُ فِي الثَّانِيَةِ أَسْهَلُ مِنْهُ فِي الثَّلَاثَةِ. كَمَا فِي أَحْكَامِ الْمُلُوكِ وَ السَّلَاطِينِ، تَعَالَى عَنِ الْمُشَاكَلَةِ؛ فَإِنَّ فِيهَا مَرَاتِبَ فِي الْحُكْمِ وَ قَبُولِ التَّغْيِيرِ إِلَى أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَى التَّرْتِيبِ بِخَاتَمِ الْمُلْكِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَعْسُرُ تَغْيِيرُهُ، فَكَذَا تَغْيِيرُ مَا قَدَّرَهُ وَ أَحْكَمَهُ وَ أَمْضَاهُ تَعَالَى يَعْسُرُ بَعْدَ لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ، وَ إِنْ وَرَدَ أَنَّ لِلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ."«

### [در معنی لغت الرّحبة]

صفحه ۱۳: «قوله: "الرّحبة": بالكسر، و الفتح غلط؛ و هي محّلة من محال الكوفة و قرية بدمشق و موضع ببغداد، و الأوّل هو الأشهر في الإطلاق.

قال في القاموس: "و بالفتح: رحبة مالك بن طوق على الفرات." فقال بعض من يدعى التحقيق: "إنّ النزيل الضيف و الرّحبة شخص اسمه مالك بن طوق على الفرات"، و استند إلى عبارة القاموس، و هو فاسد؛ لأنّ معناها: أنّ رحبة محّلة هذا الرجل الواقعة على شطّ الفرات.<sup>۱</sup>

← لَيْلَةٌ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ الْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ.»

۱- جنگ ۲۲، ص ۳۵۷ الى ۳۶۲.





١٠ رياض السالكين، تأليف سيد علي خان الحسيني المدنيّ  
الشيرازي (طبع سنكي)

اولين زمان شيوع لقب شمس الدين و أمثاله، شروع تلقيب أمراء ترك به  
شمس الدوله و أمثاله بود

صفحه ٦: «فائدة: قال الجلال السيوطي في الأوليات:

أول ما حدث التلقيب بالإضافة إلى "الدين" في القرن الرابع. و سببه أن الترك  
لما تغلبوا على الخلافة تسمّوا بشمس الدولة و ناصر الدولة إلى غير ذلك، فتشوّقت  
نفوس بعض العوام إلى تلك الأسماء فلم يجدوا إليها سبيلاً فرجعوا إلى أمر الدين، ثم  
فشا ذلك حتى أنس به الناس و توطنوا عليه.»<sup>١</sup>

كيفيت تلفظ لفظ ربيع الأول و ربيع الثاني

صفحه ٦: «و قوله: "شهر ربيع الأول": بتنوين ربيع و جعل الأول صفة له،  
تابعاً في الإعراب لشهر أو ربيع؛ و كذا القول في شهر ربيع الآخر. و قال ابن دُرستويه:

---

١- رياض السالكين، ج ١، ص ٥٦.

”لا يكونان صفةً لربيع و إن كان معرفةً؛ لأنّه ليس هناك ربيعان و إنّما هناك ربيع واحد و شهر الربيع، فهما صفة لشهر لا غير.“ - انتهى.

و تجوز الإضافةُ فيهما، و هو من باب إضافة الشيء إلى نفسه لإختلاف اللَّفظين؛ نحو: ﴿وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴾.

و قال صاحب كتاب الأزمنة: ”كان الحكم أن يقال: شهر ربيع الأول و شهر ربيع الآخر، إلاّ أنّه أُضيف فيه المنعوت إلى النَّعت؛ مثل دار الآخرة و حقّ اليقين. حكى ذلك الكسائي و اللحياني.“

و سَمِيَ الأوّلُ منهما بشهر ربيع الأوّل لأنّه صادفَ نقله أوّلَ الربيع، و الثّاني بشهر ربيع الآخر لأنّه صادفَ نقله آخرَ الربيع.

و يُشْنَى لفظُ الشهر فيهما و يُجمَع مضافاً إلى الجزء الثّاني على قاعدة تشية المتضائفين و جمعها؛ فيقال: شهرا ربيع و شهور ربيع. و حَكَى بعضهم أنّه يقال في جمعها: الأربعة الأوائل و الأربعة الأواخر، و فيه دلالة على أنّ عَلمَ الشهر ربيعٌ بدون شهر.

و قال التّفْتَازاني: ”أجمعوا على أنّ العَلمَ في ثلاثة أشهر و هو مجموع المضاف و المضاف إليه: شهر رمضان و شهر ربيع الأوّل و شهر ربيع الآخر.“ و منع ذلك أبوحيان و قال: إنّهُ غير معروف، و سيأتي الكلام على ذلك في شرح دعاء دخول شهر رمضان؛ إن شاء الله تعالى..<sup>١</sup>

### ترجمة أحوال عكبري و وجه تسمية وى، و معنى مُعدّل

صفحه ٧: «و "العُكْبَرِيّ": بضمّ العين المهلمة و سكون الكاف و فتح الباء

الموحدة وبعدها راءً، نسبته إلى عُكَبْرَى بالقصر والمد. وهى بليدة على دجلة فوق بغداد بعشرة فراسخ، خرج منها جماعة من العلماء. وقد يقال فى النسبة إليها: عُكَبْرَاوَى بالألف بعد الراء.

و "المعدّل": إسم مفعول من عدّل الشاهد تعديلاً، إذا نسبه إلى العدالة ووصفه بها. وعُرِفَتْ بأتمها: ملكة راسخة فى النفس تبعث على ملازمة التقوى والمروّة. وقيل: بل هى كون الشخص متظاهراً بالصّلاح، مستور الحال، غير ظاهر الفسق، إذا سئل عنه خلطاؤه قالوا: لا نعلم منه إلا خيراً. هذا فى الشاهد وإمام الجماعة، وأما فى الراوى: فهى كونه متخرباً [متحرّجاً] عن الكذب، ضابطاً لما ينقله. واشتهر الوصف بالمعدّل لمن عدّل وزكى وقبّلت شهادته عند القضاة، والعُكَبْرَى المعدّل المذكور لم أجد له ذكراً فيما وقفت عليه من كتب الرجال لأصحابنا، وذكره ابن السمعاني فى كتاب الأنساب، فقال:

هو أبو منصور محمّد بن محمّد بن أحمد بن الحسين بن عبدالعزيز العُكَبْرَى. كتب عن جماعة من المحدثين بعُكَبْرَى وغيرها، حدّثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد وإصبهان. مات سنة اثنتين وسبعين وأربع مائة.

وأبوهُ أبو نصر محمّد، حدّث عن أحمد بن يوسف بن خلّاد وأبى على بن الصوّاف وأبيه أحمد بن الحسين العُكَبْرَى، عن ابنه أبو منصور محمّد وأبو عبد الله محمّد بن على بن محمّد الصّورى وأبو طاهر عبدالعزيز بن أحمد الكِنَانَى. ومات بعُكَبْرَى فى شهر ربيع الأوّل سنة عشرين وأربع مائة، وكان صدوقاً.

وعمّه أبو الحسن عبدالواحد بن أحمد بن الحسين بن عبدالعزيز العُكَبْرَى المعدّل، روى عنه ابن أخيه أبو منصور. وكان صدوقاً متشيعاً. ومات فى رجب سنة تسع عشرة وأربع مائة بعُكَبْرَى. ١ - إنتهى كلام السمعاني. ٢

١- الأنساب للسمعاني، ج ٤، ص ٢٢١.

٢- رياض السالكين، ج ١، ص ٦٢.

ولید بن عبدالملک پس از قتل و صلب یحیی، سرش را به مدینه فرستاد و  
در دامن مادرش «ریطه» انداخت

صفحه ٨: «قال: "لَقِيتُ يَحْيَىٰ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌُ إِلَىٰ خِرَاسَانَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ": هُوَ يَحْيَىٰ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ أُمُّهُ رَيْطَةُ بِنْتُ أَبِي هَاشِمٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. وَلَمَّا قُتِلَ أَبُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ خَرَجَ يَحْيَىٰ حَتَّىٰ نَزَلَ بِالْمَدَائِنِ، فَبَعَثَ يُوسُفُ بْنُ عَمْرِ فِي طَلْبِهِ، فَخَرَجَ إِلَى الرَّيِّ ثُمَّ إِلَى نَيْسَابُورٍ مِنْ خِرَاسَانَ، فَسَأَلُوهُ الْمُقَامَ بِهَا فَقَالَ: "بَلَدَةٌ لَمْ تُرْفَعْ فِيهَا لِعَلِيٍّ وَآلِهِ رَايَةٌ لَا حَاجَةَ لِي فِي الْمُقَامِ بِهَا." ثُمَّ خَرَجَ إِلَى سَرْخَسٍ وَ أَقَامَ بِهَا عِنْدَ يَزِيدِ بْنِ عَمْرِو التَّمِيمِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، حَتَّىٰ مَضَىٰ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ لِسَبِيلِهِ وَوَلَّىٰ بَعْدَهُ الْوَلِيدُ بْنُ يَزِيدٍ فَكَتَبَ إِلَى نَصْرِ بْنِ سَيَّارٍ فِي طَلْبِهِ فَأَخَذَهُ بِيَلْخٍ وَ قَيْدِهِ وَ حَبَسَهُ، فَقَالَ مَعَاوِيَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (رِه) لَمَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ:

أليس بعين الله ما تفعلونه  
عشيّة يحيى موثقٌ بالسلاسل  
كلابٌ عوت لا قدس الله سرّها  
فجئن بصيدٍ لا يحلُّ لأكل

و کتب نصر بن سیّار إلى یوسف بن عمر یخبره بحبسه و کتب یوسف إلى الولید، فکتب الولید إليه بأن یحدّره الفتنة و یخلی سبیله، فخلی سبیله و أعطاه ألفی درهم و بعلین، فخرج حتی نزل الجوزجان فلحق به قومٌ من أهلها و من الطالقان زهاءً خمس مائة رجل، فبعث إليه نصر بن سیّار سالم بن أهور فاقتلوا أشدّ قتالٍ ثلاثة أيام، حتی قُتل جميع أصحاب یحیی و بقى وحده، فقتل عصر يوم الجمعة سنة خمسٍ و عشرين و مائة، و له ثمانی عشرة سنة.

١- لسان العرب: «يقال: "هم زهاء مائة و زهاء مائة": أى قدرها.» (محقق)

و بُعث برأسه إلى الوليد، فَبَعَثَ به الوليدُ إلى المدينة فَوُضِعَ في حِجْرِ أُمِّه رِيْطَةً، فنظرت إليه و قالت: ”سَرَدْتُمُوهُ عَنِّي طَوِيلًا، و اهديتموه إلى قَتِيلًا صلوات الله عليه و على آبائه بكرة و أصيلاً.“

فلما قتلَ عبدُالله بن عليّ بن عبدالله بن العباس مروان بن محمّد بن مروان، بعث برأسه حتّى وُضِعَ في حِجْرِ أُمِّه فارتاعت، فقال: ”هذا يبحيى بن زيد.“ و كان الذي احتزّ رأسَ يحيى بن زيد سورةً بن أبحر، و أخذ العنبرى سلّبه؛ و هذان أخذهما أبو مسلم المروزيّ فقطع أيديهما و أرجلها و صلّبهما. و لا عَقِبَ ليحيى بن زيد رحمه الله. ١

### ترجمة أحوال امام جعفر صادق عليه السلام از شيخ مفيد و شيخ كمال الدين بن طلحة شافعي

صفحة ٨: «و جعفر بن محمّد: و هو الإمام أبو عبد الله جعفر الصادق بن محمّد الباقر عليهما السلام، بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام. أمّه أُمّ فَرَوَةَ بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر، و أمّها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر؛ و لهذا كان الصادق عليه السلام يقول: ”ولد[ني] أبو بكر مرّتين.“

ولد بالمدينة سنة ثلاث و ثمانين من الهجرة، و قبض بها في شوال سنة ثمان و أربعين و مائة. و له خمس و ستون سنة، و قيل: ثمان و ستون على أنّ مولده سنة ثمانين، و دفن بالبقيع مع أبيه.

قال الشيخ المفيد: ”لم ينقل العلماء عن أحد من أهل بيته ما نُقل عنه من العلوم

و الآثار؛ فإن أصحاب الحديث قد جمَعوا أسماء الرواة عنه من الثقة على اختلافهم في الآراء و المقالات، فكانوا أربعة آلاف رجل.<sup>١</sup>

و قال الشيخ كمال الدين بن طلحة الشافعي: "أما مناقبه و صفاته، فتكاد تفوت عددَ الحاصر و يحارُ في أنواعها فهمُ اليقظ الباصر، حتى إن من كثرة علومه المفاضة على قلبه من سجال التقوى صارت الأحكام التي لا تُدرِك عِلْمُها و العلوم التي تقصر الأ فهم عن الإحاطة بحكمها، تُضاف إليه و تُروى عنه."<sup>٢</sup>

و قال الذهبي في الكاشف: قال أبو حنيفة: "ما رأيت أفقه منه، و قد دخلني له من الهيبة ما لم يدخلني من المنصور."<sup>٣</sup>

و عن عمرو بن أبي المقدم قال: "كنت إذا نظرت إلى جعفر بن محمد عليها السلام علمت أنه من سلالة النبيين."

و عن صالح بن أسود قال: سمعت جعفر بن محمد عليها السلام يقول: "سلوني قبل أن تفقدوني؛ فإنه لا يُحدثكم أحدٌ بعدى بمثل حديثي."<sup>٤</sup>

[تأسف شديد امام صادق عليه السلام در خبر شهادت عمويشان زيد]

صفحه ٩: «و روى ابن بابويه في كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام بإسناده إلى عبد الله بن سبابة [سيابة] قال:

خرجنا و نحن سبعة نفرٍ فأتينا المدينة، فدخلنا على أبي عبد الله عليه السلام، فقال:

١- الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١٧٩.

٢- مطالب السؤول في مناقب آل الرسول (مؤسسه أم القرى)، ج ٢، ص ١١١.

٣- الكاشف، حرف الجيم، ج ١، ص ١٨٦.

٤- رياض السالكين، ج ١، ص ٧٠.

”أعندكم خبرٌ عمى زيد؟“ فقلنا: قد خرج أو هو خارج؛ قال: ”فإن أتاكم خبره فأخبروني.“  
فمكثنا أيامًا فأتى رسولُ الشام [السام] الصيرفيّ بكتاب فيه: ”أما بعد، فإنَّ زید بن علیّ خرج يومَ الأربعاء عُزَّةَ صَفَرٍ، فمكث الأربعاء والخميس، وقُتل يومَ الجمعة و قُتل معه فلان و فلان.“

فدخلنا إلى الصادق عليه السلام و دفعنا إليه الكتاب فقرأه و بكى، ثم قال:  
”إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ“<sup>١</sup>، عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَمَى، إِنَّهُ كَانَ نِعَمَ الْعَمِّ. إِنَّ عَمَى كَانَ رَجُلًا لِدُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا؛ مَضَى وَاللَّهِ عَمَى شَهِيدًا! مَضَى وَاللَّهِ عَمَى شَهِيدًا كَشُهَدَاءِ اسْتَشْهَدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ!<sup>٢</sup>٣

### روایت آمدن فضیل بن یسار بعد از شهادت زید به مدینه وملاقات با حضرت امام صادق علیه السلام

«و بإسناده عن الفضيل بن يسار قال: انتهيت إلى زيد بن عليّ صبيحةً، خرج في الكوفة [بالكوفة] فسمعتُه يقول:  
”من يُعِينُنِي مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ؟! فوالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، لَا يُعِينُنِي مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِيَدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.“

فلما قُتل اِكْتَرَيْتُ رَاحِلَةً وَ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

١- سورة البقرة (٢) ذيل آيه ١٥٦.

٢- عيون الاخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٥٢.

٣- رياض السالكين، ج ١، ص ٧٥.

عليه السلام فقلت في نفسي: والله لا أُخبرته بقتل زيد بن عليّ فيجزعَ عليه، فلمّا دخلتُ عليه قال: "ما فعل عمي زيد؟" فخنقنتني العبرة، فقال: "قتلوه؟!"  
قلت: إي والله! قتلوه.

قال: "و صلّوه؟"

قلت: إي والله! صلّوه.

قال: فأقبل يبكي و دموعه ينحدر [تتحدّر] على جانبيّ خده كأنّهما الجثمان، ثمّ

قال: "يا فضيل! شهدت مع عمي قتال أهل الشام؟"

قلت: نعم.

قال: "فكم قتلتم منهم؟"

قلت: ستّة.

قال: "فلعلك شاكّ في دمائهم؟"

فقلت: لو كنتُ شاكّاً ما قتلتهم.

فسمعتُهُ و هو يقول: "أشركني الله في تلك الدماء! مضيّ - والله - زيد عمي

شهيداً مثل ما مضيّ عليه عليّ بن أبي طالب عليه السلام و أصحابه." - أخذنا من

الحديث موضع الحاجة.<sup>١</sup>

روایات وارده در شهادت حضرت زید از حضرت امام جعفر صادق

عليه السلام

• و روى أبو خالد الواسطى قال: سلّم إلىّ أبو عبد الله عليه السلام ألف دينار

١- عيون الاخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٥٢.

٢- رياض السالكين، ج ١، ص ٧٥.



و أمرنی أن أقسمَها فی عیال من أُصیب مع زید، فأصابَ عبدَالله بن الزبیر أخی فضیل منها أربعةً دنانیر.

• و روى ثقة الإسلام بإسناده إلى سليمان بن خالد قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام: "كيف صنعتُم بعمى زید؟" قلت: إثمهم كانوا یجْرُسونه، فلما شَفَّ الناس أخذنا خشبته [جُثَّتُهُ] فدَفَنَّاه فی جُرْف علی شاطئ الفرات، فلما أصبحوا جالت الخیل یطلبونه فوجدوه فأحرقوه فقال: "أفلا أوقرتموه حديدًا و ألقیتموه فی الفراتِ؟! صلی الله علیه و لعنَ اللهُ قاتله!"<sup>۱</sup>

• و بإسناده عن الحسن بن علی الوشاء، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "إنَّ الله عزَّ ذِكرُهُ اذِنَ فی هلاكِ بنى أُمیَّة بعد إحراقهم زیدًا بسبعةِ أيام."<sup>۲</sup>

• و روى الكشي بإسناده عن فضيل الرسان قال: دَخَلْتُ علی أبي عبد الله عليه السلام بعد ما قُتل زید بن علی عليه السلام، فأدخلت بيتًا جوفَ بيتِ فقال لى: "یا فضیل! قُتل عمى زید؟!" قلت: نعم، جُعلتُ فداك! قال: "رحمه الله! أما إنّه كان مؤمنًا و كان عارفًا و كان عالمًا صدوقًا! أما إنّه لو ظفَرَ لوفى! أما إنّه لو ملكَ لَعَرِفَ كيف يَضَعُها!"<sup>۳</sup>

• و عن أبي ولاد الكاهلي قال: قال [لى] الصادق عليه السلام: "أ رأيت عمى زیدًا!" قلت: نعم، رأيتُه مصلوبًا و رأيتُ الناس بين شامتِ حنقٍ و بين محزونٍ مُحترِقٍ. فقال: "أما الباکی فمعه فی الجنة، و أما الشامت فشريك في دمه."<sup>۴</sup>

۱ و ۲-الكافي، ج ۸، ص ۱۶۱.

۳-رجال الكشي، ص ۲۸۵.

۴-بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۳.

۵-رياض السالكين، ج ۱، ص ۷۷.

## روایات وارده درباره عظمت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام

«• و رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادَ بْنِ الْمَنْذَرِ، قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، إِذْ أَقْبَلَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ وَهُوَ مُقْبِلٌ قَالَ: "هَذَا سَيِّدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ الطَّالِبُ بِأَوْتَارِهِمْ؛ لَقَدْ أَنْجَبَتْ أُمَّمٌ وَكَدَّتْكَ يَا زَيْدٌ!"<sup>١</sup>

• و بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا حُسَيْنُ! يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: زَيْدٌ، يَتَخَطَّى هُوَ وَأَصْحَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِأَحْسَابٍ."<sup>٢</sup>

• و بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبْدِوَنَ، قَالَ: لَمَّا حُمِلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى مَأْمُونٍ - وَكَانَ قَدْ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَأَحْرَقَ دُورَ وُلْدِ الْعَبَّاسِ - وَهَبَ الْمَأْمُونُ جُرْمَهُ لِأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! لَسْتَ خَرَجَ أَخْوَكُ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ فَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُتِلَ، وَ لَوْلَا مَكَانُكَ مِنِّي لَقَتَلْتُهُ؛ فَلَيْسَ مَا أَتَاهُ بِصَغِيرٍ!

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا تَقْسُ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ؛ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ، غَضِبَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ يَقُولُ: "رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا! إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ، وَ لَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَمُّ! إِنْ رَضِيَتْ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ

١- الأمالی للصدوق، ص ٣٣٥.

٢- عیون اخبار الرضا، ج ١، ص ٢٤٩.

بالکُنَاسَةِ فِشَانُكَ. فَلَمَّا وَلَّى قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: وَيَلُّ لِمَنْ سَمِعَ دَاعِيَهُ [دَاعِيَتَهُ] وَلَمْ يُجِبْهُ!«

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَلَيْسَ قَدْ جَاءَ فَيَمِّنُ ادَّعَى الْإِمَامَةَ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَا جَاءَ؟  
فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدَّعِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، وَإِنَّهُ كَانَ اتَّقَى اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ؛ إِنَّهُ قَالَ: أَدْعُوكُمْ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَإِنَّمَا جَاءَ مَا جَاءَ فَيَمِّنُ يَدَّعَى أَنَّ اللَّهَ نَصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ يَدْعُوا إِلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَيُضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَكَانَ زَيْدٌ - وَاللَّهِ - مِمَّنْ خَوِطَبَ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾<sup>١</sup>.»<sup>٢</sup>  
ثُمَّ الرَّوَايَاتُ فِي فَضْلِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] كَثِيرَةٌ وَلِجَمَاعَةٍ مِنْ عُلَمَاءِ الشَّيْعَةِ مَوْلاَفَاتٌ مَكْثُورَةٌ عَلَى ذَلِكَ، فَلَنَكْتَفِ مِنْهَا هَذَا الْمَقْدَارَ دَوْمًا لِلِاخْتِصَارِ؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.<sup>٣</sup>»

روایت جابر درباره حضرت امام محمد باقر علیه السلام از لسان رسول

اکرم صلی الله علیه و آله

صفحه ۹: «و لُقِّبَ بِالْبَاقِرِ لِمَا رَوَاهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: «يَا جَابِرُ! إِنَّكَ سَتَعِيشُ حَتَّى تُدْرِكَ رَجُلًا مِنْ أَوْلَادِي اسْمُهُ اسْمِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا؛ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ!» فَلَمَّا دَخَلَ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَى جَابِرٍ وَ سَأَلَهُ عَنْ نَسَبِهِ فَأَخْبَرَهُ قَامَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَهُ وَ قَالَ لَهُ: جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

١- سورة الحج (٢٢) صدر آیه ٧٨.

٢- عيون أخبار الرضا، ج ١، ص ٢٤٨.

٣- رياض السالكين، ج ١، ص ٧٨.

و أمّه أمّ الحسن فاطمة بنت الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، و هو  
أول من اجتمعت له ولادة الحسن و الحسين عليهما السّلام.  
و فيه يقول الشّاعر:

يا باقر العلم لأهل التّقى و خير من لبيّ على الأجيل

و كانت ولادته سنة تسع و خمسين بالمدينة في حياة جدّه الحسين عليه السّلام،  
و تُوفّي في شهر ربيع الآخر سنة أربع عشرة و مائة، و هو ابن خمس و خمسين سنة، و قيل  
غير ذلك، و دفن بالبقيع.

عن عطاء المكيّ قال: ما رأيت العلماء عند أحد قطّ أصغر منهم عند أبي جعفر  
محمّد بن عليّ بن الحسين عليهم السّلام، و لقد رأيت الحكّم بن عتيبة مع جلالته في  
القوم بين يديه كأنه صبيّ بين يديّ معلّمه.

و كان جابر بن يزيد الجعفيّ إذا روى عن محمّد بن عليّ عليهما السّلام شيئاً قال:  
”حدّثني وصيُّ الأوصياء و وارث علم الأنبياء محمّد بن عليّ بن الحسين عليهم السّلام.“<sup>١</sup>

نهى حضرت امام صادق عليه السّلام، حسن بن راشد را از تعيب و تنقيص

### زيد

«و أمّا ما تضمّنته رواية المتن: من أن الباقر عليه السّلام أشار على زيد بن عليّ  
بترك الخروج و عرفه مصير أمره إن هو خرج، فيدلُّ عليه أيضاً ما رواه الحسن بن  
راشد قال:

ذكرت زيد بن عليّ فتنقصته عند أبي عبد الله عليه السّلام، فقال:

لا تفعل، رحّم الله عمي زيدا! فإنه أتى أبي فقال: إنّي أريد الخروج على هذه

الطَّاعِيَةَ، فقال: "لا تَفْعَلْ يا زَيْدُ! فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ الْمُقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ. أَمَا عَلِمْتَ يَا زَيْدُ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِينِ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي إِلا قُتِلَ؟!"<sup>۱</sup>

ثم قال: يا حسن! إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ، وَ فِيهِمْ نَزْلٌ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾<sup>۱</sup>؛ فالظالم لنفسه: الذي لا يعرف الإمام، والمقتصد: العارف بحق الإمام، والسابق بالخيرات: هو الإمام.

ثم قال: يا حسن! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى نُقَرَّ لِكُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ.<sup>۲</sup>

و ورد بذلك روايات أخرى.<sup>۳</sup>

زيدیه علاوه بر علم و شجاعت و فاطمی بودن (خواه از اولاد امام حسن و یا امام حسین) شرط امامت را خروج به سیف می دانند

صفحه ۱۱: «[قال زيد بن علي بن الحسين]: "يا متوكل! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فَجُمِعَا لَنَا، وَ خَصَّ بِنُو عَمَّنَا بِالْعِلْمِ وَ حُدَّهُ." "أَيَّدَهُ تَأْيِيدًا": قَوَّاهُ؛ مِنْ: آدَ يَبِيدُ أَيَّدًا، إِذَا قَوَّى وَ اشْتَدَّ. وَ الْمُرَادُ بِهَذَا الْأَمْرِ: الدِّينَ الْحَقَّ، وَ الشَّرِيعَةَ الْمَحْمَدِيَّةَ.

قوله: "بنا": أي أهل البيت [عليهم السلام]. وهذا الكلام منه تمهيد للعذر في إصراره على الخروج المفهوم من قوله: "أ بالموت تُخَوِّفُنِي؟!" مع علمه بصدق

۱-سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲.

۲-کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳-ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۸۱.

المُخْبِرِ بِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ أَمْرُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالصَّلْبِ.

لا يقال: هذا يَدُلُّ على اعتقاده مذهبَ الرِّيدِيَّةِ الَّذِينَ ساقوا الإمامة في أولاد فاطمة عليها السَّلَام، و لم يُجَوِّزُوا ثبوتَ الإمامة في غيرهم. قالوا: إنَّ كُلَّ فاطمِيٍّ يكون عالمًا، زاهدًا، سخيًّا، شجاعًا، خرج بالسَّيف، يكون إمامًا واجبَ الطاعة؛ سواءً كان من أولاد الحسن أو من أولاد الحسين عليهما السَّلَام. و من هذا قالت طائفة منهم بإمامة محمَّد و إبراهيم، ابني عبد الله بن الحسن المثنى، اللذين خرجا في زمن المنصور و قُتلا على ذلك، و جَوِّزُوا خروجَ إمامين في قُطْرَيْنِ يَسْتَجْمَعانِ هذه الخصال و يكون كُلُّ واحدٍ منهما واجبَ الطاعة.

لأننا نقول: يجوز أن يكون مراده أنه جعل لنا السيف لتأييد الدين بالأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، حتَّى يَرْجِعَ الحَقُّ إلى أهله و يَصِلَ إلى صاحبه من الأئمة المعصومين عليهم السَّلَام. كما يُحكى عن زيد أنه لما خَفَقَتِ الرَّايَةُ على رأسه قال: "الحمد لله الذي أكمل لي ديني؛ والله إنني كنت أستحيي من رسول الله صلى الله عليه و آله أن أردد عليه الحوض غدًا و لم أمر بين أمته بمعروف و لم أنه عن منكر."<sup>١</sup>

مجموعه روایات وارده راجع به زيد بن علی بن الحسين كه از هر لوثی وی را تبرئه می کند

• و رَوَى جَابِرُ الجُعْفِيُّ عَنْهُ [زيد بن علی] أَنَّهُ قَالَ: "شَهِدْتُ هِشَامًا وَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُسَبُّ عَنْدَهُ، فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ وَ لَمْ يُعَيِّرْهُ؛ فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنَا

١- الروض النضير، ج ١، ص ١٠٢.

٢- رياض السالكين، ج ١، ص ٩١.

و ابنی لَخَرَجْتُ عَلَيْهِ.<sup>۱</sup>

● و أمّا الإمامة: فلاشك أنّه كان عارفاً بصاحبها؛ فقد رَوَى الصّدوق بإسناده عن عمرو بن خالد قال: قال زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام: "في كلّ زمان رجلٌ منّا أهل البيت يَحْتَجُّ اللهُ به على خلقه؛ حجّة زماننا ابن أخي جعفر بن محمّد عليهما السّلام، لا يَصِلُ مَنْ تَبِعَهُ ولا يَهْتَدِي مَنْ خالَفَهُ."<sup>۲</sup>

● و روى النجاشي: بإسناده عن عمّار الساباطي، قال: كان سليمان بن خالد الهلاليّ خرج مع زيد بن عليّ حين خرج، فقال له رجلٌ - ونحن وُقوف في ناحية و زيد واقف في ناحية - : ما تقول في زيد، هو خيرٌ أم جعفر؟ قال سليمان: قلت: والله ليومٌ من جعفر خيرٌ من زيد أيّام الدّنيا. قال: فحرّك دابّته و أتى زيّداً و قصّ عليه القصّة و قال: فمَضَيْتُ نحوه و انتهيت إلى زيد و هو يقول: "جعفرٌ، إمامنا في الحلال و الحرام."<sup>۳</sup> - إنتهى.

هذا إلى ما تقدّم من الأحاديث عن الصّادق و الرضا عليهما السّلام في صحّة إعتقاده و براءة ساحته ممّا ترميه الرّبيديّة به.<sup>۴</sup>

## روایات دالّه بر عدم جواز خروج، و لزوم تقیّه و إسکان در بیت حتّی يُخْرَجَ القائم

صفحه ۱۲: «أمّا دعاؤهما النّاس إلى الحياة فقد كان من مذهبها و مذهب

۱- الكافي، ج ۸، ص ۳۹۴.

۲- الأمالی للصدوق، ص ۵۴۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۶ به نقل از رجال الكشي (ص ۳۶۱، ح ۶۶۷) آورده، اما در رجال نجاشی یافت نشد. (محقّق)

۴- ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۹۲.

أبنائهما الطَّاهرينَ عدْمُ الخُروجِ و الصَّمْتُ و التَّقِيَّةُ، و كانوا يَأْمُرُونَ شِيعَتَهُمْ بِذَلِكَ حَتَّى يَقُومَ القَائِمُ مِن آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. و [دَلَّتْ] عَلَى ذَلِكَ رِوَايَاتٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا:

• ما رُويَ عَن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ و أَلْزِمُوا بِيُوتَكُمْ؛ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُكُمْ أَمْرٌ تُحْصَوْنَ بِهِ أَبَدًا، و لَا تَزَالُ الزَّيْدِيَّةُ لَكُمْ وِقَاءً.»<sup>١</sup>

• و عَن سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا سَدِيرُ! أَلْزِمْ بَيْتَكَ و كُنْ جَلِيسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ، و اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ و النَّهَارُ؛ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السَّفِيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا و لَوْ عَلَى رِجْلِكَ.»<sup>٢</sup>

• و عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْبَيْتِ فَحُجَّوْهُ؛ أَمَا يَرْضَى أَحَدُكُمْ أَنْ يَكُونَ فِي بَيْتِهِ يُنْفِقُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ طَوْلِهِ؟! يَنْتَظِرُ أَمْرَنَا فَإِنْ أَدْرَكَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَدْرًا، و إِنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لَأَمْرِنَا كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ قَائِمِنَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ.»<sup>٣</sup>

الحديث طويلٌ أخذنا منه مَوْضِعَ الحَاجَةِ. و الأَخْبَارُ فِي هَذَا المَعْنَى مُسْتَفِيضَةٌ جَدًّا.»<sup>٤</sup>

أنحاء و أقسام علم ائمه عليهم السلام بنا به شرح و تفصيل سيّد عليخان

كبير مدني شيرازي

صفحه ١٢: «و لا شكَّ أنَّ زَيْدًا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - كَانَ لَهُ عِلْمٌ؛ كَمَا يُدَلُّ عَلَيْهِ

١- الكافي، ج ٢، ص ٢٢٥.

٢- الكافي، ج ٨، ص ٢٦٤.

٣- الكافي، ج ٥، ص ٢٢.

٤- رياض السالكين، ج ١، ص ٩٤.



صريحاً قول الرضا عليه السلام: "إنه كان من علماء آل محمد صلى الله عليه وآله، و قد تقدّم الحديث، و قول زید لمؤمن الطّاق حين دعاه إلى الخروج معه فامتنع: "إنّ عندي لصحيفةٌ قتلى و صلبى." لكن ليس هذا العلم كعلم الأئمة المعصومين عليهم السلام؛ فإنّ علمهم على وجوه:

- منها: ما هو وراثته عن رسول الله صلى الله عليه وآله.
- و منها: ما هو إلهام من الله تعالى.
- و منها: ما هو سماعٌ من المَلَك؛ كما وَرَدَتْ به الآثارُ المستفيضة عنهم عليهم السلام.

و أمّا علمٌ غيرهم من أهل البيت فبتعليمٍ منهم عليهم السلام لا غير؛ و قد اعترفَ بذلك يحيى حيث قال: "غير أنّهم يَعْلَمُونَ كُلَّ ما نَعْلَمُ، و لا نَعْلَمُ كُلَّ ما يَعْلَمُونَ." و إنّما لم يقل في الجواب: "هم أعلمٌ" لإحتماله التّفصيل في كفيّة العلم دون كميّته؛ فعَدَل إلى هذه العبارة الصّريحة في الدّلالة على المطلوب. ١

روایت ابن خرزّاز قمیّ در کفایة الأثر مبنی بر آنکه زید بن علی قائل به

امامت خویشتن نبوده است

صفحه ۱۶: «تنبيه: في بكائه عليه السلام على يحيى بن زيد، و شدّة وُجده به و دعائه له، دليلٌ على أنّ يحيى كان عارفاً بالحقّ معتقداً له، و أنّ حاله في الخروج كحال أبيه رضی الله عنه.

و يَدُلُّ على ذلك أيضاً ما رواه الحافظ العلامة ابن الخرزّاز القمّيّ في كفایة الأثر، قال: حدّثنا عليّ بن الحسين، قال: حدّثنا عامر بن عيسى عن أبي عامر السّيراقى بمكّة في

ذی الحجة سنة إحدى وثمانين و ثلاثمائة، قال: حدّثنی أبو محمد الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبیدالله بن الحسين بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب علیهم السلام، قال: حدّثنا محمد بن مطهر، قال: حدّثنا أبي، قال: حدّثنا عمیر بن المتوكل بن هارون البلخي عن أبيه المتوكل بن هارون، قال: لقيت یحیی بن زيد بعد قتل أبيه و هو متوجّه إلى خراسان، فما رأيت رجلاً في عقله و فضله فسألته عن أبيه، فقال: "إنه قُتل و صُلب بالكُناسة." ثم بكى و بكيت حتى غشي عليه، فلما سكن قلت: يا ابن رسول الله! و ما الذي أخرجته إلى قتال هذه الطاغية و قد علم من أهل الكوفة ما علم؟! قال: نعم، لقد سألته عن ذلك، فقال:

"سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ، قَالَ: "وَضَعُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدَهُ عَلَى صُلْبِي، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: زَيْدٌ، يُقْتَلُ شَهِيدًا؛ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَتَخَطَّى هُوَ وَ أَصْحَابُهُ رِقَابَ النَّاسِ وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ." فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَكُونَ كَمَا وَصَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ."

ثم قال: "رَحِمَ اللَّهُ أَبِي! كَانَ وَاللَّهِ أَحَدَ الْمُتَعَبِّدِينَ، قَاتِمٌ لَيْلَهُ، صَائِمٌ نَهَارَهُ، جَاهِدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ."

فقلت: يا ابن رسول الله! هكذا يكون الإمام بهذه الصفة؟! فقال: "يا عبدالله! إنَّ أبي لم يكن بإمام، ولكن كان من السادات الكرام و زهادهم، و كان من المجاهدين في سبيل الله."

فقلت: يا ابن رسول الله! أما إنَّ أباك قد ادّعى الإمامة، و قد جاء عن رسول الله فيمن ادّعى الإمامة كاذباً؟!

فقال: "مَهْ مَهْ يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنَّ أَبِي كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ؛ إِنَّهَا قَالَ: أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ عَنِّي بِذَلِكَ إِبْنُ عَمِّي جَعْفَرًا." قلت: فهو اليوم صاحب الأمر؟

قال: "نعم، هو أفقه بنی هاشم."

ثم قال: "يا عبد الله! إني أخبرك عن أبي و زُهده و عبادته: إنه كان يُصَلِّي في نهاره ما شاء الله؛ فإذا جنَّ عليه اللَّيْلُ نام نومَةً خفيفةً، ثم يَقومُ فيُصَلِّي في جوف اللَّيْلِ ما شاء الله؛ ثم يَقومُ قائمًا على قَدَمَيْهِ يدَعُوا اللهَ تعالى إلى الفجر، و يتصرَّعُ له و يبكي بدموعٍ جارِيَةٍ حتَّى يطلُعَ الفجر؛ فإذا طلعَ الفجرُ سَجَدَ سجدةً، ثم يَقومُ فيُصَلِّي الغداةَ إذا وضحَ الفجر؛ فإذا فرَغَ من صلاته قَعَدَ في التَّعْقِيبِ إلى أن يتعالَى النَّهارُ، ثم يَقومُ في حاجته ساعة؛ فإذا كان في قرب الزَّوالِ قَعَدَ في مُصَلَّاهُ فسَبَّحَ اللهُ و مَجَّدَهُ إلى وقت الصَّلَاة، و قام فصَلَّى الأُولى و جلس هُنَيْئَةً و صَلَّى العَصْرَ و قَعَدَ في تعقيبهِ ساعة، ثم سَجَدَ سجدةً؛ فإذا غابت الشَّمْسُ صَلَّى المغربَ و العَتَمَةَ."

قلت: كان يصوم دهره؟

قال: "لا، ولكنَّه كان يصوم في السَّنَةِ ثلاثةَ أَشْهُرٍ، و في الشهر ثلاثةَ أَيَّامٍ."

قلت: أ و كان يُفتي النَّاسَ؟

قال: "ما أذكرُ ذلكَ عنه."

ثم أخرج إلى صحيفة كاملة فيها أدعيةُ عليِّ بن الحسينَ عليهما السَّلَام. <sup>١</sup> - انتهى.

فهذا الحديث صريح في أنَّه كان عارفًا بالحقِّ، معتقدًا له؛ رَجَمَهُ اللهُ تعالى. <sup>٢</sup>

ترجمه احوال اسماعیل أعرَج أبو محمد (پسر حضرت امام جعفر صادق

عليه السَّلَام) كه اسماعیلیه وی را امام می دانند

صفحه ۱۷: «إسماعیل بن جعفر الصَّادق عليه السَّلَام: هو الَّذی ذهبَ فرقةً

١- كفاية الأثر، ص ٣٠٦.

٢- رياض السَّالِكين، ج ١، ص ١٢٢.

من الشيعة إلى القول بإمامته، ويُعرفون بالإسماعيلية. يكنى أبا محمد ويُعرف بالأعرج، وأمه فاطمة بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام. وكان أكبر ولد أبيه؛ كان عليه السلام يُحبه حباً شديداً و يُكرمه إكراماً عظيماً حتى كان يتوهم من يراه أنه الإمام بعده. مات في حياة أبيه بالعريض قرب المدينة، و هُمل على أعناق الرجال حتى دُفن بالبقيع.

و روى أن أبا عبد الله عليه السلام جزع عليه جزعاً شديداً و وجد به وُجداً عظيماً، و تقدّم سريره بغير حذاء و لا رداء، و أمر بوضع سريره على الأرض قبل دفنه مراراً كثيرة، و كان يكشف عن وجهه و ينظر إليه، يُريد بذلك تحقيق أمر وفاته عند الظّائين خلافته له من بعده، و إزالة الشبهة عنهم في حياته. و كانت وفاته سنة ثلاث و ثلاثين و مائة، قبل وفاة الصادق عليه السلام بعشرين سنة.

اسماعيليّه كه قائل به امامت اسماعيل هستند، بعضى گویند: وى زنده

است، و بعضى گویند: مرده است اما امامت در اولاد او مى باشد

و مع ذلك فقد قالت فرقة من الإسماعيلية: إنه لم يمّت؛ إلا أنه أظهر موته تقيّة من خلفاء بنى العباس، و عقّد محضراً و أشهد عليه عامل المنصور بالمدينة خوفاً عليه من أن يقصد بالقتل.

قالوا: و من الدليل على ذلك: أن محمداً - و هو أخوه لأمه - كان صغيراً، فمضى إلى السّير الّذى كان إسماعيل نائماً عليه، و رفع الملاءة و أبصره - و قد فتح عينه - فعدا إلى أبيه فزعاً و قال: عاش أخى، عاش أخى، فقال والده: إن أولاد الرّسول كذا تكون حالهم فى الآخرة.

قالوا: و قد ظهر سرّ الإِشهاد على موته، و كتّب المُحَضَّر عليه، و لم نعهد ميّتا

سُجِّلَ عَلَى مَوْتِهِ. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا رُفِعَ إِلَى الْمَنْصُورِ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ بْنَ جَعْفَرَ رُئِيَ بِالْبَصْرَةِ وَاقِفًا عَلَى رَجُلٍ مُقْعَدٍ فَدَعَا لَهُ فَبِرًّا بِإِذْنِ اللَّهِ، بَعَثَ الْمَنْصُورُ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ ابْنَكَ إِسْمَاعِيلَ فِي الْأَحْيَاءِ وَ إِنَّهُ رُئِيَ بِالْبَصْرَةِ، فَأَنْفَذَ السَّجِّلَ إِلَيْهِ وَ عَلَيْهِ شَهَادَةٌ عَامِلُهُ بِالْمَدِينَةِ، فَسَكَتَ.

و قالت فرقة منهم: إنَّ موته صحيح ولكنَّ أباه نصَّ عليه بالإمامة، و النصَّ لا يرجع القهقري؛ و الفائدة في النصَّ بقاء الإمامة في أولاد المنصوص عليه دون غيره، فالإمام بعد إسماعيل محمَّد بن إسماعيل.

فمنهم من وقف عليه و قال برجعته بعد غيبته، و منهم من ساق الإمامة في المستورين منهم ثمَّ في القائميين الظاهرين من بعدهم؛ و هؤلاء يقال لهم: الباطنية. و إنما ألزَمَهُم هذا اللَّقْبَ لحكمهم، لأنَّ لكلَّ ظاهر باطنًا و لكلَّ تنزيل تأويلًا؛ و يقال لهم: التَّعليمية و الملحده.<sup>١</sup>

### روایت وارده در بداء به واسطه موت اسماعیل و معنی بداء

«فائدة: روى عن الصادق عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ: "مَا بَدَأَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ"<sup>٢</sup>، فَتَوَهَّم بَعْضُهُمْ أَنَّ مَعْنَاهُ: أَنَّهُ جَعَلَهُ أَوَّلًا، قَائِمًا بَعْدَهُ مَقَامَهُ؛ فَلَمَّا تَوَفَّى نَصَبَ الْكَاطِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَدَلَهُ.

و هذا وَهْمٌ باطلٌ و خطأٌ محضٌ؛ كيف و قد ثبت و صحَّ من طرق الإمامية و رواياتهم أنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَنْبَأَ بِأُمَّةٍ أُمَّتُهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ عِزَّتِهِ، وَ أَنَّهُ سَيَأْتِيهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَنَّ جَبْرئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهَا أَسْمَاؤُهُمْ وَ

١- رياض السالكين، ج ١، ص ١٢٦.

٢- كمال الدين، ج ١، ص ٦٩؛ بحار الأنوار، ج ٤، ص ١٠٩.

كُنَاهُمْ؛ كَمَا سُحِّجَتْ بِالرَّوَايَاتِ فِي ذَلِكَ كَتَبُ الْحَدِيثِ سَيِّئًا كِتَابَ الْحِجَّةِ مِنَ الْكَافِي<sup>١</sup>.  
وإنَّهَا مَعْنَى الْحَدِيثِ الْمَذْكُورِ - إِنْ صَحَّ وَ ثَبِتَ - مَا قَالَ الصَّدُوقُ - قَدَّسَ سِرَّهُ -  
فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ، أَنَّهُ يَقُولُ: "مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ، إِذْ اخْتَرَمَهُ<sup>٢</sup> قَبْلِي  
لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي."<sup>٣</sup> وَاللَّهُ أَعْلَمُ<sup>٤</sup>.

آيَةٌ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ» در مَكَّة نازل شد كه مفتاح كعبه را

به عثمان بن طلحه رد كنند

صفحه ١٨: «... فقال: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛ نعم

فادفعها إليهما.

ذكر المفسرون: أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ يَوْمَ الْفَتْحِ فِي شَأْنِ عَثْمَانَ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ  
عَبْدِ الدَّارِ سَادِنِ الْكَعْبَةِ الْمَعْظَمَةِ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِينَ دَخَلَ  
مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ أَغْلَقَ عَثْمَانُ الْكَعْبَةَ، فَطَلَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمِفْتَاحَ.  
فَقِيلَ: إِنَّهُ مَعَ عَثْمَانَ، فَقِيلَ لِعَثْمَانَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طَلَبَ  
الْمِفْتَاحَ فَأَبَى وَ قَالَ: لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا مَنَعْتُهُ. فَلَوَّى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَدَهُ وَ  
أَخَذَ مِنْهُ الْمِفْتَاحَ وَ فَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْبَيْتَ وَ صَلَّى  
رَكَعَتَيْنِ، فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلَهُ الْعَبَّاسُ أَنْ يُعْطِيَهُ الْمِفْتَاحَ وَ يَجْمَعُ لَهُ بَيْنَ السَّقَايَةِ وَ السَّدَانَةِ،

١- الكافي، ج ١، ص ١٦٨.

٢- اختَرَمَهُ: أَخَذَهُ وَ تَوَفَّاهُ. (مَحْقَق)

٣- توحيد صدوق، ص ٣٣٦.

٤- رياض السالكين، ج ١، ص ١٢٧.

٥- سورة النساء (٤) صدر آيه ٥٨.

فأنزل الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾. فأمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أن يُرَدَّ المفتاح على عثمان و يعتذر إليه، ففعل ذلك علىّ عليه السلام، فقال له عثمان: ”يا علىّ! أكرهت و آذيت ثم جئت ترفق؟!“ فقال: ”لقد أنزل الله في شأنك قرآناً“ فقرأ عليه هذه الآية، فقال عثمان: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله. فهبط جبرئيل و قال للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”مادام هذا البيت كان المفتاح و السدانة في أولاد عثمان“، فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”خذوها يا بني طلحة بأمانة الله! لا ينزعها منكم إلا ظالم.“ ثم إن عثمان هاجر و دفع المفتاح إلى أخيه شيبه و هو إلى اليوم في أيديهم.

و في تفسير أهل البيت عليهم السلام: إن الخطاب في الآية للأئمة عليهم السلام، أمر كل منهم أن يودّي للإمام الذي بعده و يوصي إليه.

و على كلّ تقدير فالعبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب، فالخطاب عام لكلّ أحد في كلّ أمانة. و في تصدير الآية بكلمة التأكيد و إظهار الاسم الجليل و إيراد الأمر على صورة الإخبار من الفخامة و تأكيد وجوب الإمثال لمضمونها و الدلالة على الاعتناء بشأنها ما لا مزيد عليه.

و قد عظم الله تعالى أمر الأمانة في مواضع من كتابه العزيز، فقال: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَىٰ آلِ الْكَافِرِينَ وَآلِ الْأَشْقِيَاءِ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾، و قال: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”لا إيمان لمن لا أمانة له“، و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ”إن الله عزوجل لم يبعث نبياً إلا بصدق الحديث و أداء الأمانة“، و عنه عليه السلام: ”أدّ الأمانة“

۱- سورة الأحزاب (۳۳) صدر آيه ۷۲.

۲- سورة المؤمنون (۲۳) آيه ۸.

لِمَنْ اَتَمَّنَكَ و أراد منك التّصیحة ولو إلى قاتل الحسین علیه السّلام، و عن یونس بن عبدالرحمن قال: سألت موسى بن جعفر علیهما السّلام عن قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾<sup>١</sup> فقال: "هذه مخاطبة لنا خاصّة، أمر الله كلّ إمامٍ مِنَّا أَنْ يُؤَدِّيَ إلى الإمامِ الَّذی بعده و یوصی إلیه، ثمّ هی جارية فی سائر الأمانات. و لقد حدّثنی أبی عن أبیه: إنّ علیّ بن الحسین علیهما السّلام قال لأصحابه: علیکم بأداء الأمانات! فلو أنّ قاتل أبی الحسین بن علیّ علیهما السّلام اتّمتّنی علی السیف الَّذی قتله به لأدّيته إلیه."<sup>٢</sup>  
و الروایات فی هذا المعنی كثيرة جدًا.<sup>٣</sup>

ترجمة احوال سه پسران زید بن علی علیهما السّلام: ١. حسین ذوالدمعة  
٢. عیسی ٣. محمد

صفحه ١٩: «و إخوة یحیی هم الحسین و عیسی و محمد، أبناء زید بن علیّ بن الحسین بن علیّ علیهم السّلام.»  
● أمّا الحسین بن زید: فیکتبی أباعبدالله، و یقال له: ذوالدمعة و ذوالعبرة لكثرة بکائه، قُتل أبوه و هو صغیر فرباه الصّادق علیه السّلام و علّمه، مات سنة خمس و ثلاثین و مائة و قیل: سنة أربعین.  
● و أمّا عیسی بن زید: فیکتبی أبایحیی، و أمّه أمّ ولدٍ نوبیّة<sup>٣</sup> اسمها سکن، وُلد فی المحرّم سنة تسع و مائة، و مات بالكوفة و له ستون سنة، و استتر خوفًا من

١- سورة النساء (٤) صدر آیه ٥٨.

٢- ریاض السّالکین فی شرح صحیفة سیّد السّاجدین علیه السّلام (سیّد علی خان مدنی شیرازی)، طبع مؤسسة نشر اسلامی، ج ١، ص ١٣٢ الى ١٣٤.

٣- لسان العرب: «النّوب و النّوبة أيضًا: جیلٌ من السّودان؛ الواحد نوبیّ.» (محقّق)



بنی العباس نصف عمره، و كان قد قتل أسدًا له أشبال فسُمي موتَم الأشبال،<sup>١</sup> خرج مع إبراهيم بن عبدالله بن الحسن قتيلِ باحْمَرى<sup>٢</sup> و كان صاحبَ رايته، و كان إبراهيم قد جعل الأمر له من بعده فلم يَتَم له الخروجُ، و استتر أيام المنصور و أيام المهدي و بعضًا من أيام الهادي، و صَلَّى عليه الحسن بن صالح سراً و دفنه.

● و أمّا مُحَمَّد بن زيد: فَيُكْنَى أباجعفر، و أمّه أمّ ولدٍ و هي سِنديّة، و هو أصغر وُلد أبيه.

و كان في غاية الفضل و نهاية النُبُل؛ فَيُحْكى أَنَّ المنصور عَرَض عليه جوهرٌ فاخرٌ و هو بمكّة، فعرفه و قال: هذا جوهر كان لهشام بن عبدالملك و قد بَلَغني أَنّه عند ابنه مُحَمَّد و لم يبقَ منهم غيرُه، ثم قال للربيع: "إِذا كان غداً و صَلَّيتُ بالنَّاس في المسجد الحرام فَأَغلقِ الأبوابَ كُلَّها و كَلِّ بها ثقاتك، ثم افتح باباً واحداً و قِف عليه و لا يَخْرُجُ إِلا من تَعْرِفُه."

ففعل الربيع ذلك و عَرَف مُحَمَّد بن هشام أَنّه المطلوب فتحيّر، و أَقْبَلَ مُحَمَّد بن زيد المذكور فرآه متحيّراً و هو لا يَعْرِفُه، فقال له: "يا هذا! أراك متحيّراً، فمن أنت؟" قال: ولى الأمان؟

قال: "و لك الأمان، و أنت في ذمّتي حتّى أُخَلِّصَك."

قال: أنا مُحَمَّد بن هشام بن عبدالملك، فمن أنت؟

قال: "أنا مُحَمَّد بن زيد."

فقال: عند الله أَحْتَسِبُ نفسي إِذا!

١- الشُّبَل ج أشبال: ولد الأسد؛ أى الذى أَيْتَم الأولاد. (محقّق)

٢- لسان العرب: «باحْمَرى: موضعٌ بالبادية؛ و بها قبر إبراهيم بن عبدالله بن الحسن عليه السّلام.» (محقّق)

فقال: "لا بأس عليك، فإنك لست بقاتل زيد و لا فى قتلك دركٌ بثأره؛ الآن خلاصك أولى من إسلامك، ولكن تعذرنى فى مكروه أتناولك به و قبيح أخطبك به يكون فيه خلاصك؟"  
قال: أنت و ذلك.

فطرح بردائه على رأسه و وجهه و أقبل يجزّه، فلما أقبل على الربيع لطمه لطماتٍ و قال: "يا أبا الفضل! إن هذا الخبيث جمالٌ من أهل الكوفة أكرانى جماله ذهاباً و إياباً و قد هرب منى فى هذا الوقت و أكرى قواد الخراسانية، و لى عليه بذلك بينة فضم إلى حارسين لئلا يفلت منى!"

فضم إليه حارسين فمضيا معه، فلما بعد من المسجد قال له: "يا خبيث! تؤدى إلى حقى؟"

قال: نعم يا ابن رسول الله!

فقال للحرسين: "إنطلقا!" ثم أطلقه.

فقبل محمد بن هشام رأسه و قال: بأبى أنت و أمى! ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>١</sup>. ثم أخرج له جوهرًا له قدر فدفعه إليه و قال: تُشرفنى بقبول هذا!

فقال: "إننا أهل بيت لا نقبل على المعروف ثمنًا، و قد تركت لك أعظم من هذا: دم زيد بن على! انصرف راشداً و وارٍ شخصك حتى يرجع هذا الرجل؛ فإنه محمد فى طلبك."

فعدت هذه الفعلة من مكارم شيمه و عظيم همته.<sup>٢</sup>

١- سورة الأنعام (٦) قسمتى از آيه ١٢٤.

٢- رياض السالكين، ج ١، ص ١٣٧.

## نسب سید علیخان کبیر مدنی شیرازی، به محمد بن زید بن علی بن

### الحسین منتهی می‌گردد

«قال الشَّارح، عفا اللهُ عنه: "و نَسَبِي يَنْتَهِي إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الْمَذْكُورِ؛ فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْصُومِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ سَلَامٍ [اللَّهِ] بْنِ مَسْعُودِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَرَبِ شَاهِ بْنِ أَمِيرِ أُنْبَهَ بْنِ أَمِيرِي بْنِ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ الْأَعْشَمِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْحَسَنِ نَقِيبِ نَصِيبِينَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدِ السَّكَّيْنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الشَّهِيدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

أُولَئِكَ آبَائِي فَجِئْتَنِي بِمِثْلِهِمْ إِذَا جَمَعْتَنَا يَا جَرِيرَ الْمَجَامِعِ»<sup>۱</sup>

کلام یحیی: «امام محمدباقر و امام جعفر صادق مردم را دعوت به حیات

می‌نمایند و ما آنها را دعوت به مرگ می‌کنیم»<sup>۲</sup> فيه إشکال واضح

صفحه ۲۱: «و وَجْهُ خَطَأٍ يَحْيَى أَنْ ظَاهَرَ قَوْلَهُ: "دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ"، يُفْهَمُ عَنْهُ: رَغَبْتُهُمَا عَنِ الْجِهَادِ وَ الْقِيَامِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَثْبِيطُ النَّاسِ عَنْ ذَلِكَ حُبًّا لِلْحَيَاةِ وَ تَفَادِيًا عَنِ الْمَوْتِ. وَ هَذَا مَعْنَى لَا يَلِيقُ بِشَأْنِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ الْقَوْلُ بِهِ خَطَأٌ مُحْضٌ وَ جَهْلٌ صَرِيحٌ، لَا شَكَّ فِي هَلَاكِ الْقَائِلِ بِهِ مَعْتَقِدًا لَهُ إِلَّا أَنْ تُدَارِكَهُ الرَّحْمَةُ فَيَرْجِعَ عَنْهُ قَبْلَ مَوْتِهِ؛ كَمَا هُوَ الظَّنُّ بِيَحْيَى. بَلْ إِنَّهَا دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ بِسَبَبِ آخَرَ لَمْ يَعْلَمْهُ يَحْيَى وَ لَوْ عَلِمَهُ مَا عَبَّرَ بِتِلْكَ الْعِبَارَةِ، وَ هُوَ مَا بَيَّنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: "إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي" - إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ.»<sup>۲</sup>

۱- ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۴۸.

## [ در معنی لغت نعاس ]

«قوله: <sup>١</sup> «أَخَذَتْهُ نَعَسَةٌ»: التَّاءُ لِلوَحْدَةِ كَالضَّرْبَةِ. وَ النَّعَاسُ أَوَّلُ النَّوْمِ، ثُمَّ الْوَسْنُ وَ هُوَ ثَقُلُ النَّعَاسِ، ثُمَّ التَّرْنِيقُ وَ هُوَ مَخَالِطَةُ النَّعَاسِ الْعَيْنِ، ثُمَّ الْكَرِيُّ وَ الْغَمَضُ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ بَيْنَ النَّائِمِ وَ الْيَقْضَانِ، ثُمَّ التَّغْفِيقُ بِالْغَيْنِ الْمَعْجَمَةِ وَ بَعْدَهَا فَاءٌ وَ هُوَ النَّوْمُ وَ أَنْتَ تَسْمَعُ كَلَامَ الْقَوْمِ، ثُمَّ الْهَجُوعُ وَ الْهَجُودُ وَ هُوَ النَّوْمُ الْغَرِيقُ، ثُمَّ الشَّيْجُ وَ هُوَ أَشَدُّ النَّوْمِ.

قال الأزهرى: «حقيقة النعاس الوسن من غير نوم»، و على هذا فقوله عليه السلام:

«فرأى فى منامه»، من إطلاق الشئ على ما يقاربه.<sup>٢</sup>

## عَلَّتْ خَوَابٌ وَ بِيْدَارِي، وَ فَوَائِدُ وَ مَنَافِعُ خَوَابِيْدِن

صفحه ٢١: «إعلم: أَنَّ الرُّوحَ الْحَيَوَانِيَّ (وَ هُوَ الْجَوْهَرُ الْبَخَارِيَّ اللَّطِيفَ الْحَاصِلُ مِنْ لَطِيفِ الْأَغْذِيَةِ الْمُنْتَشِرُ فِي الْأَعْضَاءِ وَ الْعُرُوقِ، وَ بِسَبَبِهِ يَحْصُلُ لِلْأَعْضَاءِ قُوَّةُ الْحَسِّ وَ الْحَرَكَةِ، وَ هُوَ مَرَكَّبُ الرُّوحِ الْإِنْسَانِيَّ) إِذَا إِنْتَشَرَ فِي جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْبَدَنِ بَاطِنِهِ وَ ظَاهِرِهِ حَصَلَ الْحَسُّ وَ الْحَرَكَةُ، وَ هَذَا هُوَ الْيَقْظَةُ؛ وَ إِن بَقِيَ فِي الْبَاطِنِ وَ لَمْ يَتَّصِلْ إِلَى الظَّاهِرِ تَعَطَّلَتِ الْحَوَاسُّ الظَّاهِرَةُ، وَ هَذَا هُوَ النَّوْمُ.

وَ بَقَاؤُهُ فِي الْبَاطِنِ يَكُونُ لِأَسْبَابٍ:

- منها: طلب الاستراحة عن كثرة الحركة.
- و منها: تَحَلُّلُهُ بِسَبَبِ الْأَفْعَالِ الْكَثِيرَةِ الصَّادِرَةِ مِنَ الْحَوَاسِّ، فَتَشْتَغَلُ الطَّبِيعَةُ

١- این عبارات از محقق کتاب ریاض السالکین آقای سید محسن حسینی امینی است که در تعلیقه ذیل حدیث «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَخَذَتْهُ نَعَسَةٌ» - إلى آخره، آورده است. (محقق)

٢- ریاض السالکین، ج ١، ص ١٤٨.

بنضج الغذاء ليستمدّ الرّوح من لطيفه.

● و منها: انسداد المجارى؛ فإنّ الإنسان إذا شرب الشراب مثلاً تصاعدت أبخرته من المعدة إلى الدماغ و نزلت إلى الأعصاب فامتلات المجارى و انسدت، فلا يقدر الرّوح على التّفوذ كما ينبغي. و ربما كان أكل الطّعام موجّباً للنّوم لهذا السبب.

فإذا بقى الرّوح فى الباطن و ركّدت الحواسّ بقيت النفس فارغةً من شغل الحواسّ؛ لأنّها لا تزال مشغولةً بالتّفكّر فيما تورده الحواسّ عليها.

فإذا وجدّت فرصة الفراغ و ارتفعت عنها الموانع اتّصلت بالجواهر الروحانية الشريفة من عالم المكوت الّتى فيها نقوش جميع الموجودات، كليّةً و جزئيّةً، ما كان و ما يكون و ما هو كائن، و هى المسماة بالكتاب المبين و أمّ الكتاب و اللّوح المحفوظ؛ فانتقشت بحسب استعدادها بما فيها من صور الأشياء لاسيّما ما ناسب أغراضها و كان مهمّاً لها، فإنّ النّفس بمنزلة مرآة ينطبع فيها كلّ ما قابلها من مرآة أخرى عند حصول الأسباب و ارتفاع الحجاب بينها.

و الحجاب هنا: اشتغال النّفس بما تورده الحواسّ؛ فإذا ارتفع ظهر فيها من تلك المرآئى ما يناسبها و يُحاذيها.<sup>١</sup>

علت رؤیای صادقه، و رؤیاهائی که احتیاج به تعبیر دارند، و اقسام

أضغاث أحلام

«فهذا هو سبب الرّویا الصّادقة؛ و هى:

إمّا صريحاً فَنَسْتَعْنِي عن التّأويل، و هي الّتي لم تَتَصَرَّف فيها المُتَخَيِّلَةُ الحاكِية للأشياء بتمثيلها.

و إمّا خَفِيَّة: و هي ما حَكَتْهُ المُتَخَيِّلَةُ بصورةٍ مناسبةٍ له؛ فَإِنَّ النَّفْسَ إِذَا انْتَقَشَ فيها معنى، رَكَّبَتِ المتخيلةُ صورةً لذلك المعنى تُناسبه فترسلها إلى الحسّ المشترك فتصيرُ مشاهدَةً.

و هذه الرُّؤيا هي المُفْتَقِرَةُ إلى التّأويل، و نظيرِ المعبرِّ في الاستدلال بتلك الصّورة على ذلك المعنى. و كثيراً ما تحكى المتخيلةُ عن تلك الصّورة حكايةً أُخرى و تنقلها إلى صُورٍ كثيرةٍ حتّى يعجزَ المعبرُّ عن إدراك تلك الانتقالات؛ و سببه استيلاءُ قوّة التخيّل و تَعَوُّدُها للتركيبات الّتي لا أصل لها. و لهذا لا يُعْتَمَد على رؤيا الكذوب و الشّاعر؛ لأنّ مخيلتها اعتادت تحيّل الصّور الّتي لا وجود لها و اختراعها. و قد تكون للرُّؤيا أسبابٌ أُخر:

أحدها: إنّ الصّور المحفوظة في خزانة الخيال تظهر وقت النّوم في لوح الحسّ المشترك لفراغه حينئذ؛ لأنّه وقت اليقظة مشغولٌ بالصّور الّتي تؤدّيها إليه الحواسّ.

الثّاني: إنّ القوّة المفكّرة ربّما رَكَّبَتِ صُوراً حال اليقظة - إمّا بسبب اشتياقها إلى شيء، أو لِعَمَّها لفوات شيء، أو توقُّعٍ مكروه - فتظهر تلك الصّور في حالة النّوم في الحسّ المشترك.

الثّالث: إنّ مزاج روح القوّة المتخيلة إذا تغيّر تحيّل أفعالاً بحسب ذلك التغيّر؛ مثلاً إذا استولت عليه الحرارة فإنّه يرى النيران، و إذا استولت البرودة رأى الثلج، و إذا استولت الرّطوبة رأى الأمطار و نحوها، و إذا استولت اليبوسة رأى كأنّه يطير في الهواء، و إذا استولى عليه البخار السّوداوى رأى الظلمة.

و كَلَّ رُؤْيَاً يَكُونُ سَبَبُهَا أَحَدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، فَهِيَ أَضْغَاثُ الْأَحْلَامِ الَّتِي لَا يُلْتَفَتُ إِلَيْهَا؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.<sup>١</sup>

معنى خواب و رؤياى رسول اكرم صلى الله عليه و آله، و مفاد: «إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَ قَلْبِي لَا يَنَامُ»

«هداية:

اعلم: أَنَّ النَّفُوسَ الْقُدْسِيَّةَ النَّبَوِيَّةَ مَخَالِفَةٌ بِهَايَّتِهَا لِسَائِرِ النَّفُوسِ، صَفَاءً وَ نُورًا وَ انْجِدَابًا إِلَى عَالَمِ الْأَنْوَارِ؛ فَلَا جَرَمَ تَجْرِي عَلَيْهَا الْأَنْوَارُ الْفَائِضَةُ مِنَ الْمَبَادِي الْعَالِيَةِ أَتَمَّ مِنْ سَائِرِ النَّفُوسِ وَ أَكْمَلَ، وَ لِهَذَا بُعِثَتْ مَكْمَلَةً لِلنَّاقِصِينَ وَ مُعَلِّمَةً لِلْجَاهِلِينَ وَ مُرْشِدَةً لِلطَّالِبِينَ وَ مُصْطَفَاةً عَلَى الْعَالَمِينَ.

وَ لَمَّا كَانَ صَفَاءُ جَوْهَرِ نَفْسِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَكْمَلَ تِلْكَ النَّفُوسَ الْقُدْسِيَّةَ وَ أَقْوَاهَا وَ أَشَدَّهَا اتِّصَالًا بِالْعَقْلِ الْفِعَالِ الْمَسْمُومِ بِالْعِلْمِ الْأَعْلَى وَ الْمَعْلَمِ الشَّدِيدِ الْقَوَى - وَ هُوَ الْمُفِيضُ لِلْعُلُومِ بِإِذْنِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ عَلَى أَلْوَابِ النَّفُوسِ الْعَقْلِيَّةِ - فَلَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِمَنَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: "النَّشْأَةُ الْبَاطِنِيَّةُ" وَ بَرُؤْيَاهُ: "الرُّؤْيَا الْعَقْلِيَّةُ الْعِلْمِيَّةُ"، لَا مَا هُوَ الظَّاهِرُ مِنْ مَعْنَى هَذِينَ اللَّفْظِينَ؛ فَإِنَّ مَنَامَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيْسَ كَمَنَامِ غَيْرِهِ.

أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ: "إِنَّ عَيْنِي تَنَامُ وَ قَلْبِي لَا يَنَامُ."<sup>٢</sup> وَ إِنَّهَا عَبَّرَ عَنْ ذَلِكَ بِالْمَنَامِ وَ الرُّؤْيَا لِقَصْدِ التَّفْهِيمِ وَ التَّلْعِيمِ؛ فَإِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَعْجِزُ عَنْ إِدْرَاكِ الْأُمُورِ الْعَقْلِيَّةِ إِلَّا بِصِفَةِ الْأُمُورِ الْحَسَنِيَّةِ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

١- رياض السالكين، ج ١، ص ١٥٢.

٢- بصائر الدرجات، ص ٤٢١؛ سبل الهدى، ج ٨، ص ٢٨٩.

فأتاه جبرئيل عليه السلام بهذه الآية: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾؛<sup>١</sup> يعنى بنى أمية.<sup>٢</sup>

### [تحقيق در معنى و اشتقاق كلمه جبرئيل و حقيقت وجود آن]

«جَبْرَائِيلُ فِيهِ لُغَاتٌ: فَتَحَ الْجِيمَ وَ الرَّاءَ وَ هَمْزَةٌ بَعْدَهَا، وَ كَسْرُ الْجِيمِ وَ الرَّاءِ وَ بَعْدَهَا يَاءٌ سَاكِنَةٌ، وَ الثَّلَاثَةُ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ الْجِيمَ مَفْتُوحَةٌ؛ وَ فِيهِ لُغَاتٌ أُخْرَى.

قيل: هو اسم مركب من جبر و هو العبد، و إيل و هو اسم الله تعالى بالسرانية. و هو المسمى بروح القدس و المؤيد بإلقاء الوحي إلى الأنبياء، و هو الروح الأمين و الرسول الكريم المنعوت بقوله تعالى: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ \* مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾.<sup>٣</sup>

و هو فى ذاته جوهراً عقلياً روحانيً قدسيً ما لم ينزل عن سماء تجرده و قربه، فإذا نزل عنها تمثّل و تصوّر بصورة تناسب المنزل عليه. و هو معنى نزوله على الرسول كما فى قوله تعالى: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾؛<sup>٤</sup> أى: فى أكمل صورة و أجملها.

و إن لم يتمثّل و يتصوّر - بل كلّم الرسول فى باطن السر و العقل - كان كلامه و حديثه كلاماً عقلياً و حديثاً روحانياً. و لعل إتيانه الرسول صلى الله عليه و آله بهذه الآية كان من هذا القبيل؛ حيث قال: «فأتاه»، و لم يقل: فنزل.<sup>٥</sup>

١- سورة الإسراء (١٧) قسمتى از آيه ٦٠.

٢- رياض السالكين، ج ١، ص ١٥٣.

٣- سورة التكوير (٨١) آيه ١٩ الى ٢١.

٤- سورة مريم (١٩) قسمتى از آيه ١٧.

٥- رياض السالكين، ج ١، ص ١٥٤.

٦- جنگ ٢٢، ص ٣٦٣ الى ٣٩٢.



## كلام فلاسفه و ظاهر شرع، در كیفیت و حقیقت وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

صفحه ۲۲: «إكمال»:

اختلف الآراء في حقيقة نزول المَلَك بالوحي على الرسول صَلَّى اللهُ عليه و  
آله؛ فقال جمهور الحكماء من الفلاسفة: "إِنَّ نَفْسَ النَّبِيِّ إِذَا فَاضَ عَلَيْهَا مَعْنَى عَقْلِيَّ  
ارْتَسَمَ فِي خِيَالِهِ وَحَسَّهُ صُورَةً مَنَاسِبَةً لَهُ، فَيُبْصِرُهُ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُ"، و هذا في الحقيقة  
إنكارٌ لِمَلَكٍ مَجَسَّمٍ موجود في الخارج و إنكارٌ كَلامٍ خارجيٍّ، و إنما هو تقريرٌ أمور و  
صُورٍ ذهنيَّة، و ظاهرُ الشرع يَأباه.

و قال جمهور المَلِّيِّين: إِنَّ المَلَكَ شَخْصٌ سَماوِيٌّ متكوِّنٌ من جنس العناصر  
الَّتِي تَكُونَت منها السماوات العنصرية؛ فهو حيٌّ، ناطقٌ، متحرِّكٌ بالإرادة، مأمورٌ، تابعٌ  
للأوامر الإلهية. فجبَّئيل عليه السلام مَلَكٌ كريمٌ عليمٌ، و العبارة الَّتِي يَنزِلُ بها وحيٌّ  
يَسْمَعُهُ في السماء العنصرية، أو يراها منقوشةً في لوح سماوِيٍّ عنصرِيٍّ فيقرأها و يأمره  
الله تعالى أن يَنزِلَ بها على النبيِّ صَلَّى اللهُ عليه و آله فيأتيه و يُخاطِبُه بها. هذا ما دلَّت  
عليه ظواهر الشرع.

و قال جدُّنا الأمير نظام الدين أحمد، قدس سره:

الأشبه عندي أن نزول الوحي و المَلَك على الأنبياء عليهم السلام إنما هو بأن  
تلقَى نفسُ النبيِّ صَلَّى اللهُ عليه و آله أوْلاً ما يوحى إليه من المَلَك الموحى  
أو من الله تعالى تلقياً روحانياً، ثمَّ يتمثل و يتصور ما يوحى إليه فقط أو مع  
المَلَك الموحى في حسِّه المشترك، ثمَّ في حسِّه الظاهر، ثمَّ في الخارج، ثمَّ في  
الهواء المجاور له. بعكس ما يُرى الشيء الموجود في الخارج أوْلاً؛ فإنَّه  
يتمثل أوْلاً في الحسِّ الظاهر، ثمَّ في الحسِّ المشترك، ثمَّ في القوَّة العقلية.

لأنه لو كان الوحي نزولاً مَلَكَ جسماني يتكلم معه في الخارج فقط من غير تلقى روحاني، لما عَرَضَ للنبي الموحى إليه حين نزول الوحي شبه غشي، وحواسه الظاهرة شبه دَهْشَةٍ - على ما هو المشهور المنقول من حال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حين نزول الوحي عليه - بل كان ينبغي أن يكون توجه نفسه الكاملة على هذا التقدير إلى الظاهر أتم وأكمل، وتكون حواسه الظاهرة أصح وأسلم.

و مما يدل على ما قلناه ما نقله القاضي في تفسير قوله تعالى: ﴿فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ۖ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾،<sup>١</sup> حيث قال:

”قيل: لما نودي قال: من المتكلم؟! قال: إني أنا الله؛ فوسوس إليه إبليس: لعلك تسمع كلام شيطان! فقال: إني عرفت أنه كلام الله بأني أسمع من جميع الجهات وجميع الأعضاء.“<sup>٢</sup>

قال القاضي: ”و هو إشارة إلى أنه عليه السلام تلقى من ربه كلامه تلقياً روحانياً ثم تمثل ذلك الكلام لبذنه وانتقل إلى الحس المشترك فانتقش به من غير اختصاص بعضو و جهة.“ - انتهى.<sup>٣</sup>

و لو كان بالتلقى الروحاني وبالتمثل في الحس المشترك فقط من غير أن يكون في الخارج شيء - على ما هو المشهور من رأى الفلاسفة - لما رأى غير النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أحياناً المَلَكَ النازل بالوحي، كما يروى من حديث الإيوان و من حكاية السامري على ما يدل عليه قوله تعالى: ﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾؛<sup>٤</sup> و لما تمثل ما يوحى إليه في

١- سورة طه (٢٠) آية ١١ و صدر آية ١٢.

٢- اقتباس از سورة طه (٢٠) آية ١٤.

٣- أنوار التنزيل وأسرار التأويل للبيضاوي، ج ٤، ص ٢٤.

٤- همان مصدر.

٥- سورة طه (٢٠) صدر آية ٩٦.

الخارج أيضًا، كما يُروى في نزول التوراة المنقوشة في الألواح. فالقول بأن الموحى و صورة الملك من عمل المتخيلة بأن محدثها في الحس المشترك - كما هو المشهور عن الفلاسفة - مُستبعدٌ، مُستنكرٌ جدًّا؛ و كذا كون الكلام المُعجز من عملها.

بل الحقُّ أن المُحدث لذلك كله هو الواجب الحقَّ جلَّ شأنه يُحدثه في الحس المشترك أولًا، ثم في الخارج؛ و لا استبعاد في ذلك أصلًا. و لا يبعد أن يكون للقوة المتخيلة التي للنبي مدخلٌ ما في هذين الإحداثين بأن تكون مُعدَّة فقط. على أن ظاهر قوله تعالى في سورة البقرة: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾<sup>١</sup>، و قوله في الشعراء: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾<sup>٢</sup>، يدلُّ على ما اخترناه من كيفية نزول الوحي؛ و التأويل خلاف الظاهر.

فما قاله بعض المفسرين: "إن أكثر الأمة على أن القرآن نزل على محمد صلى الله عليه و آله لا على قلبه، لكن حُصَّ القلب بالذكر، لأنَّ السبب في تمكُّنه من الأداء إثباته في قلبه؛ فمعنى ﴿عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾: حفظك إياه و فهمك له. و قيل: أى: جعل قلبك متَّصِفًا بأخلاق القرآن و متأدِّبًا بأدابه؛ كما في حديث عائشة: كان خُلُقُهُ الْقُرْآنَ."<sup>٣</sup> - إنتهى، و هو صرف لظاهر الآية، و هو خلاف الظاهر.

و يؤيد ما اخترناه أيضًا ما قاله القاضى في تفسير آية الشعراء المذكورة: "و القلب: إن أراد به الرُّوح فذاك، و إن أراد به العضو المخصوص فتحصيصه؛ لأنَّ المعانى الروحانية إنما تنزل أولًا على الرُّوح، ثم تنتقل منه إلى القلب لما بينهما من التعلق، ثم تصعدُ منه إلى الدماغ فينتقش بها لوحُ المخيلة." - إنتهى.<sup>٤</sup>

١- سورة البقرة (٢) صدر آيه ٩٧.

٢- سورة الشعراء (٢٦) آيه ١٩٣ و صدر آيه ١٩٤.

٣- فتح البارى، ج ٦، ص ٤١٩؛ مسند احمد، ج ٦، ص ٩١.

٤- أنوار التنزيل و أسرار التأويل للبيضاوى، ج ٤، ص ١٥٠.

و اعلم أنّ ما اخترناه ليس مخالفاً في الحقيقة لقول أكثر الأئمة، بل هو قول بما قالوه مع زيادة لم يصّر حوا بها. - إنتهى كلام الجدّ - قدّس الله سرّه - و ضاعف يومَ الجزاء برّه.

و قد وافقه على هذا التحقيق بعض المتألهين من علمائنا المتأخرين و هو مولانا صدرالدين الشيرازی - قدّس الله سرّه - فقال في معنى مشاهدة الرسول لجبرئيل و سماع كلامه بسّمعه الحسيّ:

”إنّ المعرفة العقلية إذا قويت و اشتدت تصوّرت بصورة مطابقة لها. و ربّما تعدّت من معدن الخيال إلى مظهر خارجي كالهواء الصّافي فيكون الهواء كالمراة لها، فيراها النبيّ يكلمّه معيّنة و مشاهدةً و يسمع كلامها بجارحته السّامعة.“ - إنتهى.<sup>١</sup>

اقسام رؤيا و وحى الهى، مجموعاً به دليل استقراء چهارده قسم مى باشد

صفحه ٢٣: «قوله: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ﴾<sup>٢</sup>: اتفق المسلمون على أنّ الرّؤيا التي يراها النبيّ صلّى الله عليه و آله بعد النبوة نوع من أنواع الوحي. قيل: وهى أربعة عشر:

الأول: الرّؤيا؛ و منه قول ابن إبراهيم عليه السلام: ﴿يَتَأَبَّتْ أَفْعَلٌ مَا تُؤْمَرُ﴾<sup>٣</sup> فى جواب قوله: ﴿يَبْنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ إِنِّي أَدْنُكَ﴾<sup>٤</sup>.

الثاني: النَّفْث فى الرّوع؛ و منه قوله صلّى الله عليه و آله: ”إنّ روح القدس نفث

١- رياض السالكين، ج ١، ص ١٥٥.

٢- سورة الإسراء (١٧) قسمتى از آيه ٦٠.

٣- سورة الصّافات (٣٧) قسمتى از آيه ١٠٢.

٤- سورة الصّافات (٣٧) قسمتى از آيه ١٠٢.

فى رُوعى<sup>١</sup>: إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ أَجْلَهَا وَ رِزْقَهَا؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِى الطَّلَبِ.<sup>٢</sup>

الثالث: ما يأتيه كصلصلة الجرس و هو أشد عليه؛ و كان كذلك ليستجمع عند تلك الحالة فيكون أوعى لها يسمع.<sup>٣</sup>

الرابع: أن يتمثل له الملك رجلاً؛ كما كان يأتيه فى صورة دحية الكلبى، و كان دحية حسن الهيئة و الجمال.<sup>٥</sup>

الخامس: أن يترأى له جبرئيل فى صورته التى خلق عليها، له ست مائة جناح ينتشر منها اللؤلؤ و الياقوت.<sup>٦</sup>

السادس: أن يأتيه بمثال أحياناً يسمع الصوت و يرى الضوء.<sup>٧</sup>

السابع: أن يكشف له عن حقيقة من الحقائق فيشاهد بها بروحه.

الثامن: أن يسمع كلام الملك و لا يرى شيئاً.<sup>٨</sup>

التاسع: أن يكلمه الله من وراء حجاب فى اليقظة؛ كما وقع فى ليلة الإسراء.<sup>٩</sup>

العاشر: أن يلقى فى قلبه معنى من المعانى؛ كما قال تعالى: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحَىُّ

١- مصباح المنير: «الرُوع بالضم: خاطر و القلب.» (محقق)

٢- الكافى، ج ٥، ص ٨٠ با قدرى اختلاف.

٣- بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٢٦٠.

٤- سورة هود (١١) آية ٧٧ الى ٨١.

٥- بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ٣٠٧.

٦- بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٥٥.

٧- الكافى، ج ١، ص ١٧٤.

٨- بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٧٩.

٩- الكافى، ج ٢، ص ٣٥٣.

يُوحَى<sup>١</sup>، أَى: إلهامٌ.

الحادى عشر: أن يسمع كدوى النحل - كما جاء فى الرواية<sup>٢</sup> - و يفهم المراد منه .  
 الثانى عشر: أن يكون على سبيل الإستشاق و هو تَنَسُّمُ النَفحات الإلهية و تَنَشُّقُ روائحِ الربوبية؛ و منه قوله عليه السلام: "إِنِّى لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ"<sup>٣</sup>.  
 الثالث عشر: أن يكون على سبيل الملامسة و هو بالاتصال بين النورين؛ كما روى عن ابن عباس إنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: "وَضَعَ اللَّهُ كَفَّهُ بَيْنَ كِتْفَيْ فَوْجَدْتُمْ بَرْدَهَا بَيْنَ ثُدْيَيْ فَعَلِمْتُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ". ثم تلا هذه الآية: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾<sup>٤</sup>.  
 الرابع عشر: ما نقل أنه عليه السلام كان وُكِّلَ به إسرائيل ثلاث سنين و يأتيه بالكلمة من الوحي و الشىء، ثم وُكِّلَ به جبرئيل فجاءه بالقرآن<sup>٥</sup>.  
 و هذا الحصر إستقرائى؛ قال بعضهم: يَحتَمَلُ أن تكون طرق الوحي سبعين ممّا وقفنا عليه و ممّا لم نقف، و يُحْمَلُ عليه الحديث المشهور: "الرّؤيا الصّادقة جزء من سبعين جزءاً من النبوة"<sup>٦</sup>، فتكون الرّؤيا جزءاً من ذلك العدد من أجزاء الوحي<sup>٧</sup>.  
 سبعين جزءاً من النبوة<sup>٨</sup>، فتكون الرّؤيا جزءاً من ذلك العدد من أجزاء الوحي<sup>٩</sup>.

١- سورة النجم (٥٣) آية ٤.

٢- بحار الأنوار، ج ٦٠، ص ١٢٥.

٣- كشف الغمة، ج ١، ص ٢٦١.

٤- سورة الأنعام (٦) آية ٧٥.

٥- بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٣٧٢.

٦- معالم التنزيل فى تفسير القرآن، ج ١، ص ١١٨.

٧- تاريخ الطبرى، ج ٢، ص ٣٨٧.

٨- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٢٨٣.

٩- رياض السالكين، ج ١، ص ١٦٠ و ١٦١.

طبق روایات عامه، المعتضد بالله عباسی مستدلاً به آیه: «والشجرة الملعونة»

فی القرآن، عازم بر لعن معاویه (در سنه ۲۸۴) بر فراز منابر گردید

صفحه ۲۴: «قال: و مما يؤكّد هذا التأويل، قول عائشة لمروان: "لعن الله أباك

و أنت في صلبه، فأنت بعض من لعن الله.»<sup>۱</sup>

و قال النيسابوري عن ابن عباس: «الشجرة الملعونة»: بنو أمية.»<sup>۲</sup>

و فی الكتاب الذی کتبه المعتضد بالله العباسی حین عزّم علی لعن معاویه بن ابی سفیان  
علی المنابر (فی سنة أربع و ثمانین و مأتین) و ذکر فيه بنی أمیة فقال:

”ثم أنزل الله كتاباً فيما أنزله على رسوله صلى الله عليه و آله يذكر فيه شأنهم، و هو

قوله تعالى: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾<sup>۳</sup>، و لا خلاف بين أحد أنه تبارك و تعالى

أراد بها بنی أمیة.“<sup>۴</sup> - إنتهى.“<sup>۵</sup>

معنی «خمس و ثلاثین من مهاجرک» یعنی پس از ده سال از هجرت تو، و

بیست و پنج سال حکومت سه خلیفه غاصب که چرخ اسلام از حرکت

باز ایستاد

صفحه ۲۴: «● قوله: "على رأس خمس و ثلاثین من مهاجرک" أى: خمس و

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۳۷.

۲- غرائب القرآن للنيسابوري، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳- سورة الإسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۶۰.

۴- تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۵۸.

۵- ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۶۵.

ثلاثين سنةً هي مدّة كونه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْمَدِينَةِ وَهِيَ عَشْرُ سِنِينَ كَمَا مَرَّ، وَمدّةُ المتغلبين على الخلافة وَهِيَ خَمْسٌ وَعَشْرُونَ سنةً؛ فتلك خمسٌ و ثلاثون.

فإنّ مدّة خلافة الأوّل كانت سنتين و سبعة أشهر، و مدّة خلافة الثّاني: عشر سنين و ستّة أشهر، و مدّة خلافة الثّالث: إحدى عشرة سنةً و أحد عشر شهراً؛ فهذه خمسٌ و عشرون سنة تعطلت فيه رَحَى الإسلام، إذ لم يكن لها قطبٌ تدور عليه.

و إلى ذلك أشار أمير المؤمنين عليه السّلام بقوله في الخطبة الشّمشيّة: "وَاللّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى".<sup>١</sup>

● قوله: "فتلبّث بذلك خمسا": هي مدّة خلافة أمير المؤمنين صلوات الله عليه؛ حيث رجع الحقّ إلى نصابه، و استقرّ الأمر في مستقرّه، و استوت رحي الإسلام على قطبها.

و في معنى هذا الحديث ما رواه ثقة الإسلام بإسناده عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى:

﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً﴾<sup>٢</sup> قال: "حَيْثُ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، ﴿فَعَمُوا وَصَمُوا﴾<sup>٣</sup> حَيْثُ قُبِضَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ﴿ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>٤</sup> حَيْثُ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قال: "ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُوا إِلَى السَّاعَةِ."<sup>٥</sup>

١- نهج البلاغة، ج ١، ص ٣٠، خطبه ٣.

٢- سورة المائدة (٥) صدر آيه ٧١.

٣ و ٤- سورة المائدة (٥) قسمتي از آيه ٧١.

٥- الكافي، ج ٨، ص ١٩٩؛ تفسير نور الثقلين، ج ١، ص ٦٥٩.

٦- رياض السالكين، ج ١، ص ١٦٩.



مراد از حکومت فراعنه، عَبَاسِيُون هستند که عددشان ۳۷ نفر و مدت

سلطنتشان ۵۲۴ سال به طول انجامید

صفحه ۲۴: «قوله: "ثُمَّ مُلِكُ الْفِرَاعِنَةِ": جمع فرعون، وهو أعجمي. قيل: وزنه فِعْلَوْن و قيل: فِعْلَوْل، وهو اسم التَّمْسَاح بلغة القبط. و لُقِّبَ به ثلاثة من ملوك مصر، وهم: فرعون الخليل و اسمه: سنان، و فرعون يوسف و اسمه: الرِّيان بن الوليد، و فرعون موسى و اسمه: الوليد بن مصعب. و قيل: هو لَقَّبُ كُلِّ مَنْ مَلَكَ مِصْرَ، و يُلَقَّبُ به كُلُّ عَاتٍ متمرّد، و يقال منه: تَفَرَّعَ، إِذَا تَخَلَّقَ بِأَخلاقِ الْفِرَاعِنَةِ.

و "مُلِكُ" مرفوع على أَنَّهُ فاعل لفعل محذوف، أَي: ثُمَّ يَكُونُ ملكِ الْفِرَاعِنَةِ؛ أو على أَنَّهُ مبتدأ محذوف الخبر، أَي: ثُمَّ ملكِ الْفِرَاعِنَةِ كائن.

و هذا إشارة إلى مُلِكِ بنِي الْعَبَّاسِ الَّذِينَ أَوْلَهُمُ عَبْدُ اللَّهِ [السفاح بن مُحَمَّد بن علي بن عبدالله بن العباس، و آخرهم أبواحمد عبدالله] المستعصم بن أبي جعفر منصور المستنصر. و كانت عدَّتْهُمْ سبعةً و ثلاثين رجلاً، و مدَّتْهُمْ خمس مائة و أربعاً و عشرين سنةً، و كان انقضاء دولتهم سنةً ستَّ و خمسين و ست مائة، و إنّما لُقِّبَهُم بِالْفِرَاعِنَةِ لِمَا كانوا عليه من العتوّ و التَّمرد و التَّفَرُّع.

روى: أنّ سفيان الثوري قال يوماً لجعفر بن يحيى وزير الرشيد: "يا هامان!"

فسمعها الرشيد فقال لجعفر: "والله ما جعلك هامان حتى جعلني فرعون."<sup>۱</sup>

۱- تذكرة الاولياء، ص ۹۲، قائل اين سخن را فضيل عياض دانسته است، نه سفيان ثوري. (محقق)

۲- رياض السالكين، ج ۱، ص ۱۷۰.

### معنى دقيقى براى آية: و ما أدريك ما ليلة القدر

• صفحه ٢٥: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»<sup>١</sup>: «مَا»: الأولى مبتدأ و «أَدْرَاكَ»: خبره؛ قدّم للزومه الصّدر بتضمّنه الإستفهام. و «لَيْلَةُ الْقَدْرِ»: مبتدأ لا بالعكس؛ كما هو رأى سيبويه.

لأنّ مناط الإفادة بيان أنّ «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» أمر بديع كما يفيد [كون «مَا» خبراً؛ لا أنّ أمراً بديعاً ليلة القدر كما يفيد] كونها مبتدأ و كون ليلة القدر خبراً.

و الأصل: «ما هى»، فوضع الظاهر موضع الضمير لكونه أدخل فى التفهيم؛ و المعنى: «أى شىء أعلمك ما ليلة القدر!» تعجبياً للسّامع من شأنها فى الفخامة و الشّرف ببيان خروجها عن دائرة علوم المخلوقين على معنى أنّ عظم شأنها و مدى شرفها لا تكاد تبلغه دراية أحد و لا وهمه.

و الجملة فى محلّ نصب بنزع الخافض؛ لأنّ أدرى يتعدّى إلى المفعول الثانى بالباء، كقوله تعالى: «وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ»<sup>٢</sup>؛ فلما وقعت جملة الإستفهام معلقةً له كانت فى موضع المفعول الثانى، والله أعلم.<sup>٣</sup>

• صفحه ٢٥: قوله: «ليس فيها ليلة القدر»: جملة نعتية لألف شهر؛ أو حالية، أى: خيرٌ من ألف شهر حال كونها خالية من ليلة القدر.

قال بعضهم: «يحتمل أنّ المراد أنّه ليس فى تلك الشهور ليلة القدر و أنّ الله تعالى رَفَعَهَا، أو أنّها خيرٌ منها ما عدا ليلة القدر. و الأوّل أقرب إلى اللفظ، و الثانى

١- سورة القدر (٩٧) آية ٢.

٢- سورة يونس (١٠) قسمتى از آية ١٦.

٣- رياض السالكين، ج ١، ص ١٧٣.

أقرب باعتبار ما دلّ من الأحاديث على وجودها في زمن كلِّ إمام. - إنتهى.  
و قيل: "معناه ليس لبنى أمية فيها ليلة القدر لاختصاصها برسول الله صلى الله عليه وآله وبأهل بيته من بعده، بنزول الأمر لهم فيها و بشيعتهم بتضاعف حسناتهم فيها. - إنتهى.

قلت: و يؤيده ما روى عن أبي جعفر الباقر عليه السلام أنّه قال: "و أيُّ الله [أن] مَنْ صدَّق بليلة القدر ليعلم أنّها لنا خاصّة."<sup>۱</sup> ۲

روایت وارده از امام محمدباقر علیه السلام در شدت و مصائبی که بر شیعه در زمان معاویه گذشت

صفحه ۲۵: «قوله: "و شيعتهم": شيعة الرجل بالكسر: أتباعه وأنصاره، و كل قوم اجتمعوا على أمر فهم شيعة، و تطلق على الواحد و الاثنین و الجمع و المذکر و المؤنث. و قد غلب هذا الاسم على من يتوالى علياً و أهل بيته عليهم السلام حتى صار اسماً لهم خاصاً؛ فإذا قيل: فلان من الشيعة، عُرف أنّه منهم، و في مذهب الشيعة أى: مذهبهم.  
● و مصداق هذا الخبر ما روى عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليها السلام أنّه قال من جملة حديث:

"لم نزل أهل البيت نستذلُّ و نستضامُّ و نُقصي و نُمتهنُّ و نُحرمُّ و نُقتلُ و نخافُ و لا نأمنُ على دماننا و دماء أوليائنا. و وجد الكاذبون الجاحدون لكذبهم و جحودهم، موضعاً يتقربون به إلى أوليائهم و قضاة السوء و عمال السوء في كل بلدة؛ فحدثوهم بالأحاديث الموضوعة المكذوبة، و رَوَوْا عَنَّا ما لم نُقله و لم نفعله لبيعضونا إلى الناس.

۱- الكافي، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- رياض السالكين، ج ۱، ص ۱۷۴.

و كان عِظْمُ ذَلِكَ و كِبَرُهُ في زمن معاويةَ بعدَ موتِ الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَفُتِلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ، و قُطِّعَتِ الأيْدِي و الأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ، من ذُكْرِ بِحُبِّنَا و الانقطاعِ إلينا سُجِنَ أو تُهَبَّ مَالُهُ أو هُدِّمَت دَارُهُ. ثمَّ لم يزل البلاءُ يَشْتَدُّ و يَزْدَادُ إلى زمانِ عُبيدِ اللهِ بنِ زيادٍ قاتلِ الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثمَّ جاءَ الحِجَّاجُ فقتلهم كُلَّ قَتْلَةٍ و أخذهم بِكُلِّ ظَنَّةٍ حَتَّى أن الرَّجُلَ لِيُقَالَ لَهُ زَنَدِيقٌ أو كَافِرٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ من أن يُقَالَ لَهُ: شِيعَةٌ عَلَى. - إنتهى.

• و روى أبو الحسن بن محمَّد بن يوسف المدائني في كتاب الأحدث، قال:

”كتب معاويةُ نسخةً واحدةً إلى عمَّاله بعد عام الجماعة: أن برئت الذمَّةُ من روى شيئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته، فقامت الخطباءُ في كلِّ كورة و على كلِّ منبرٍ يلعون علياً و يبرءون منه و يَقعون فيه و في أهل بيته.

و كان أشدُّ النَّاسِ بلاءً حينئذٍ أهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة. فاستعمل عليهم زيادُ بن سمية، و هو بهم عارف؛ لأنَّه كان منهم أيامَ عليِّ عليه السَّلَام. فقتلهم تحت كلِّ حَجَرٍ و مَدْرٍ، و أخافهم، و قطع الأيدي و الأرجل، و سَمَلَ العيون، و صلبهم على جذوع النَّخل، و شرَّدهم عن العراق؛ فلم يبقَ بها معروف منهم. ثمَّ كتب إلى عمَّاله نسخةً واحدةً إلى جميع البلدان: ”أنظروا من قامت عليه البيئَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ علياً و أهل بيته، فاحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه و رزقه.“ و شَفَّع ذلك بنسخةٍ أُخرى: ”من أتهمتموه لموالاة هؤلاء القوم فنكّلوا به و أهدموا داره.“

فلم يكن البلاءُ أشدَّ و لا أكثرَ منه بالعراق و لا سبباً بالكوفة، حتَّى أن الرَّجُلَ من الشيعة ليأتيه من يَتَّقُ به فيدخل بيته فيلقى إليه سرّه، و يخاف من خادمه و مملوكه و لا يُجدُّه حتَّى يأخذَ عليه الأيَّانَ الغليظةَ ليكتُمَنَّ عليه!

فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن عليّ عليهما السلام؛ فازداد البلاء و  
الفتنة، فلم يبق أحد من القبيل إلا خائفٌ على دمه أو طريد في الأرض.  
ثمّ تفاقم الأمر بعد قتل الحسين عليه السلام، وولّى عبدالمك بن مروان؛  
فاشتدّ على الشيعة، وولّى عليهم الحجاج بن يوسف ففعل الفواقير و الدواهي.  
و تقرب إليه أهل النُّسك و الصّلاح بُبغض عليّ و أهل بيته عليهم السلام و  
موالاة أعدائهم، حتى إنّ إنساناً وقف له - و يُقال إنّ جدّ الأصمعيّ عبدالمك بن  
قريب - فصاح به: "أيها الأمير! إنّ أهلي عَقَوْنِي فسموني عليّاً، و إنّ فقير بائس، و أنا إلى  
صلة الأمير محتاج." فتضحك له الحجاج و قال: لِلطّفِ ما توصلتَ به قد وليتكَ  
موضعَ كذا. - إنتهى ملخصاً. ١

سفيان بن أبي ليلى به حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام گفتم: السلام  
عليك يا مذل المؤمنين!

صفحه ٢٨: «و روى أبو الفرج الإصبهاني بإسناده إلى سفيان بن أبي ليلى قال:  
أتيت الحسن بن عليّ عليهما السلام حين بايع معاوية فوجدته بفناء داره و  
عنده رهطٌ فقلت: السلام عليك يا مذل المؤمنين!  
قال: "و عليك السلام يا سفيان!"  
فنزلتُ و عقلتُ راحتي و أتيتُه فجلستُ إليه، فقال: "كيف قلتَ يا سفيان؟!"  
قال: قلت: السلام عليك يا مذل المؤمنين!  
فقال: "ما جرّ هذا منك إلينا؟!"  
قلت: أنت - واللّه بأبي و أمّي - أذلتَ رقابنا حين أعطيتَ هذا الطاغية البيعة

و سلّمت الأمر إلى اللعين ابن آكلة الأكباد، و معك مائة ألف كلّمهم يموتون دونك، و قد جمع الله عليك أمر الناس.

فقال: يا سفيان! إنّ أهل بيتٍ إذا علمنا الحقّ تمسّكنا به؛ فإنّي [سمعتُ عليّاً يقول]: [سمعتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: "لَا تَذْهَبُ أَيَّامٌ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يَجْتَمَعَ أُمَّرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَجُلٍ وَاسِعِ الْبُلْعُومِ،<sup>١</sup> يَأْكُلُ وَ لَا يَشْبَعُ، لَا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَمُوتُ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَ لَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ"، وَ إِنَّهُ لَمُعَاوِيَةٌ، وَ إِنِّي عَرَفْتُ أَنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ.<sup>٢</sup> - الحديث.

قال بعضهم: "قوله: "ولا في الأرض ناصرٌ": أي: ناصر ديني؛ يعني أنّه لا يُمكنُ أحدًا أن ينتصر له بتأويل ديني، أي: يتكلّف به عذرًا لأفعاله."<sup>٣</sup> - إنتهى؛ فتأمّل. <sup>٤</sup>

در علّت صلح امام حسن و قيام امام حسين عليهما السّلام دو علّت بيان شده است: اولّ حديث مكتوب، دوّم وصيّت مختومه

«فإن قلت: فقد كان الحسين عليه السّلام عالمًا بذلك، فكيف ساغ له الخروج حتّى تمّ عليه ما تمّ؟! قلت: عن ذلك جوابان:

• أحدهما: إنّ كان معهودًا إليه بذلك، مأمورًا بالخروج مع العلم؛ فإنّ أفعالهم عليهم السّلام كلّها معهودةٌ من الله تعالى، كما دلّت عليه الرّوايات عنهم عليهم السّلام. منها: حديث الوصيّة، و هو ما رواه ثقة الإسلام بإسناده عن معاذ بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

١- لسان العرب: «البلعوم: تجرى الطّعام في الحلق و هو المرمى.» (محقّق)

٢- مقاتل الطالبين، ص ٤٤، با قدری اختلاف.

٣- شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ١٦، ص ٤٥.

٤- رياض السّالكين، ج ١، ص ١٩٣.

إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كِتَابًا، وَكَمْ يُنَزَّلُ عَلَى مُحَمَّدٍ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] كِتَابٌ مَخْتومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةَ.

فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتِكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَائِيلُ؟

قَالَ: نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ، لِيرِثَكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ كَمَا وَرِثَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِيرَاثَهُ لِعَلِّيَّ وَذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ.

قَالَ: وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمٌ، قَالَ: فَفَتَحَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الْأَوَّلَ وَمَضَى لَهَا فِيهَا؛ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الثَّانِيَّ وَمَضَى لَهَا أَمْرًا بِهِ فِيهَا؛ فَلَمَّا تَوَقَّفَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَضَى، فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا: أَنْ قَاتِلَ فَاقْتُلْ وَتُقْتَلُ وَاخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ. قَالَ: فَفَعَلَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا: أَنْ اصْمُتْ وَاطْرُقْ لَمَّا حُجِبَ الْعِلْمُ؛ فَلَمَّا تَوَقَّفَ وَمَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا: أَنْ فَسَّرْ كِتَابَ اللَّهِ [تَعَالَى]، وَصَدِّقْ أَبَاكَ، وَوَرِّثْ ابْنَكَ، وَاصْطَنِعِ الْأُمَّةَ، وَقُمْ بِحَقِّ اللَّهِ، وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ، وَلا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ، فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: فَقَالَ: مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذَهَبَ - يَا مَعَاذُ - فَتَرَوِي عَلِيًّا!

فهذا الحديث صريح النصّ بأنهم عليهم السلام لم يفعلوا أمرًا إلا بعهد من الله

تعالی، فسقط الاعتراض.

● و الجواب الثاني: إنّ التكاليف الشرعيّة بالنسبة إليهم مقصورة على ما يعلمونه

بالعلوم الظاهرية دون العلوم الغيبية؛ فالحسين عليه السلام لما ظهر له بذل الطاعة من أهل الكوفة و كاتبه وجوهمهم و أشرفهم و قرأؤهم مرة بعد أخرى طائعين غير مُكرهين و مبتدئين غير مجبيين، لم يسعه في الظاهر إلا الخروج و القيام في إعلاء دين الله و كلمته. ألا تراه عليه السلام لما بلغه قتل مسلم بن عقيل و خذلان أهل الكوفة هم بالرجوع فلم يُمكن؟! و كذلك كان حال الحسن عليه السلام؛ فإنه نهد<sup>١</sup> أولاً إلى حرب معاوية في شيعته و سار إلى لقائه مع علمه في الباطن بمصير الأمر إليه، لكن لم يثن<sup>٢</sup> ذلك من عزمه حتى ظهر له خذلان أصحابه و تفرق أهوائهم و ميل أكثرهم إلى معاوية طمعاً في دنياه، و تفاقم الأمر إلى أن جلس له بعضهم في ساباط<sup>٣</sup> مظلم و طعنه بمعول<sup>٤</sup> أصاب فخذَه و شقّه حتى وصل العظم. فلما علم بالعلم الظاهر عدم تمكنه و توجه الضرر إليه و إلى المؤمنين من شيعته، نزع إلى الصلح و كفّ عن الجهاد.

و هكذا حال سائر الأئمة عليهم السلام؛ فإتهم لو وجدوا من الأنصار من يتمكنون بهم من الخروج لم يسعهم إلا الخروج و القيام، مع علمهم في الباطن بحقيقة الحال. يدلّ على ذلك ما رواه ثقة الإسلام بإسناده إلى سدير الصيرفي قال:  
دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: والله ما يسعك القعود.  
فقال: "وليم يا سدير؟"

قلت: لكثرة مواليك و شيعتك و أنصارك؛ والله لو كان لأمير المؤمنين ما لك

١- نهد إلى الحرب: نهض و برز. (محقق)

٢- لسان العرب: «ثنية: صرفته عن حاجته.» (محقق)

٣- لسان العرب: «الساباط: سقيفة بين حائطين... بين دارين.» (محقق)

٤- لسان العرب: «المعول: حديدة يُنقر بها الجبال. قال الجوهري: "المعول: الفأس العظيمة التي ينقر بها الصخر."» (محقق)



من الشيعة والأنصار والموالي، ما طمع فيه تيمم ولا عدى!

فقال: "يا سدير! وكم عسى أن يكون؟"

قلت: مائة ألف!

قال: "مائة ألف؟!"

قلت: نعم، ومائتي ألف!

فقال: "مائتي ألف؟"

قلت: نعم، و نصف الدنيا!

قال: فسكت عني، ثم قال: "يخف عليك أن تبلغ معنا إلى ينبع؟"

قلت: نعم.

فأمر بحمارٍ وبغلٍ أن يسرجا، فبادرت فركبت الحمار، فقال: "يا سدير! أترى

أن تؤثرتي بالحمار؟"

قلت: البغل أزين وأنبل.

قال: "الحمار أرفق بي."

فنزلت فركب الحمارَ وركبت البغلَ فمضينا فحانت الصلاة، فقال: "يا سدير!

انزل بنا نصلي!" ثم قال: "هذه أرض سبخة لا تجوز الصلاة فيها." فبرنا

حتى صرنا إلى أرض حمراء، ونظر إلى غلام يرعى جداءً، فقال: "والله يا

سدير! لو كان لي شيعَةٌ بعدد هذه الجداء ما وسعتي القعود."

ونزلنا و صلينا، فلما فرغنا من الصلاة عطفت على الجداء فعددتها فإذا هي

سبعة عشر.<sup>١</sup>

وهذا الحديث صريح فيما ذكرنا، وفي هذا المعنى أخبارٌ أخر لا نطول بذكرها.

وإنما اختلفت أجوبتهم عليهم السلام في العذر، لأنهم يكلمون الناس على قدر

عقولهم، و یجیبون کلّ سائل بما تقتضیه المصلحة فی الجواب؛ واللّٰه أعلم.<sup>١</sup>

وجه تلقیب حضرت به صادق، در مقابل جعفر کاذب است

صفحه ٣١: «قال ابن خلّکان: "لقب بالصادق، لصدقه فی مقاله."

و كان سفیان الثوری إذا حدّث عنه یقول: "سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمّد

الصادق، و كان واللّٰه صادقاً كما سمی."

والوجه عندنا فی تسميته علیه السّلام بالصادق ما رواه أبو خالد الكابلی قال:

قلت لعلی بن الحسین علیه السّلام: من الإمام بعدك؟

قال: "محمّدُ ابْنی یقرُّ العلمَ بقرّاً، و من بعد محمّدٍ جعفرُ اسمُهُ عند أهل السّماءِ

الصادقُ."

قال: قلت: كيف اسمه الصادق و كلّمك الصادقون [صادقون]؟

قال: "حدّثنی أبی عن رسول الله صلّى الله علیه و آله قال: إذا وُلِدَ ابْنی جعفرُ

بنُ محمّدٍ بنِ علیّ بنِ الحسینِ بنِ علیّ بنِ أبی طالبٍ علیهم السّلامُ فسَمّوهُ

الصادقُ؛ فإنّ الخامسَ من وُلْدِهِ الَّذی اسْمُهُ جعفرُ يدّعی الإمامةَ إجترأً منه

على الله و كذباً علیهِ، فَهُوَ عندَ الله جعفرُ الكذابِ المُفترى على الله."

ثمّ بكى زین العابدین علیه السّلام فقال: "كأني بجعفرِ الكذابِ و قد حمل

طاغيةَ زمانه على تفتيشِ أمرِ ولىّ الله، و الحبيبُ [المُعَيَّب] في حفظِ الله."

فكان كما ذكر. <sup>٢</sup> - إنتهى.

و جعفرُ الكذابِ هو أخو الإمام أبی محمّد الحسن العسكري علیه السّلام.<sup>٣</sup>

١- رياض السّالکين، ج ١، ص ١٩٥.

٢- بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٩.

٣- رياض السّالکين، ج ١، ص ٢٠٩.

٤- جنگ ٢٤، ص ٢٣٩ الى ٢٥٦.

## ۱۱. شرح و ترجمه صحیفه کامله سجّادیه، تألیف حاج میرزا

ابوالحسن شعرانی (طبع طهران)

### معنی و تفسیر بداء از آیه الله شعرانی

صفحه ۶، تعلیقه: «... در مذهب ما بداء به معنی حقیقی که پشیمانی و تغییر رأی است درباره خداوند جائز نیست؛ و اگر گاهی لفظ بداء اطلاق کنند، مانند لفظ غضب و رضا و تأسّف و رجاء تأویل باید کرد. و ما شرح آن را در حاشیه وافی گفته‌ایم. غضب خداوند آن است که: با دشمنان معاند مانند رفتار مردم خشمگین رفتار می‌کند، و رضای او آنکه: با دوستان مانند مردم خوشنود عمل می‌فرماید. همچنین در تأویل بداء گوئیم: بیمار مشرف بر موت مثلاً که صدقه دهد و بلا از او رفع گردد، رفتار خداوند درباره او شبیه کسی است که اراده‌اش تغییر کرده و از رأی اوّل برگشته؛ و گرنه خداوند می‌داند که بیمار صدقه خواهد داد و نخواهد مُرد، و علم خدا درباره او به زنده ماندن تعلق گرفته است. و در روایات بسیار آمده است که: خداوند چون اخبار آینده را برای پیغمبران و اولیای خود بیان کند آن را تغییر نمی‌دهد؛ چون موجب تکذیب آنان و سستی عقیده مردم می‌گردد. و این روایات معتبر و موافق اصول مذهب است.<sup>۱</sup>

---

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۹، به نقل از تفسیر عیاشی: «عن فضیل، قال: سمعتُ أبا جعفر

و در روایت ضعیفی آمده است که: «در آنچه امام و پیغمبر خبر دهند هم شاید بداء واقع شود.»<sup>۱</sup>

و گروهی گفته‌اند: این‌گونه اخبار که بر خلاف واقع می‌شود، به علت آن است که نفس امام و پیغمبر به عالم محو و اثبات متصل می‌شود که هرچه در آنجا هست قابل تغییر است، و اگر به عالم لوح محفوظ متصل شود آنچه دریا بد قابل تغییر نیست. و به تعبیر شرعی باید گفت: فرشتگان عالم محو و اثبات خبر صحیح از امور آینده ندارند، و بر حسب ظواهر اسباب هرچه بفهمند إلهام می‌کنند.

از طرف همین فرشتگان به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام إلهام شد یا وحی رسید که اسماعیل امام بعد از آن حضرت علیه السلام است، و او اصحاب را خبر داد؛ اما این فرشته بر حسب ظاهر چنین فهمیده بود و نمی‌دانست اسماعیل قبل از آن حضرت وفات می‌کند، از این جهت فرمود: درباره اسماعیل بداء شد. و به نظر من این سخن صحیح نیست.<sup>۲</sup>

نقل کلام جدّ سید علیخان کبیر در کیفیت وحی که: به عکس علوم

خارجی که از ظاهر به باطن می‌رود، وحی از باطن به ظاهر می‌رسد

صفحه ۹، تعلیقه ۱۳: «سید علیخان از جدّ خود میر نظام‌الدین احمد - قدس

﴿ عليه السلام: يقول: "من الأمور أمورٌ محتومةٌ جائيةٌ لا محالة، و من الأمور أمورٌ موقوفةٌ عند الله يُقدّم منها ما يشاء و يمحوا منها ما يشاء لم يُطلع على ذلك أحدًا (يعنى الموقوفة)؛ فأما ما جاءت به الرُّسل فهي كائنةٌ لا يُكذبُ نفسه و لا نبيُّه و لا ملائكتُهُ."﴾

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۲۲، حدیث ۷۰: «عن سليمان الطَّلحِيّ، قال: قُلْتُ لِأبي جعفر عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَمَّا أَخْبَرْتَنِي بِهِ الرُّسُلُ وَأَنْهَيْتَ ذَلِكَ إِلَى قَوْمِهَا أَيْ كُونَ لِلَّهِ الْبَدَاءُ فِيهِ؟ قال: "أما إِنِّي أَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ يَفْعَلُ وَلَكِنْ إِنْ شَاءَ فَعَلَّ."﴾

۲- شرح و ترجمه صحیفه سجّادیه، علامه شعرانی، ص ۷، ذیل تعلیقه ۹.

سرّه - روایت کرده است که گفت:

رأى درست نزد من آن است که فرود آمدن وحی و فرشته بر پیغمبران بدین گونه است که: آنچه از طرف خداوند یا از فرشته او وحی می شود، روح پیغمبر اولاً آن را به طریق روحانی فرا می گیرد، پس از آن وحی به صورت صوت، یا با فرشته به صورت جسم در حسّ مشترک او مجسّم می گردد، و از آنجا به حسّ ظاهر و خارج و هوای مجاور منتقل می گردد. بر خلاف موجودات خارجی که از آغاز در حسّ ظاهر منتقل می شود، و از آنجا در حسّ مشترک، آنگاه در قوّه عقلیه.

برای آنکه اگر وحی به نزول جسمانی خارجی بود (بی آنکه به طریق روحانی باشد) برای پیغمبر هنگام نزول وحی حالتی شبیه دهشت و انصراف از عالم ظاهر حاصل نمی شد، چنانچه از حال آن حضرت مشهود است؛ بلکه سزاوار بود توجه نفس کامله او به ظاهر بیشتر و کامل تر باشد، و حواسّ ظاهره در حال وحی بیدارتر و حاضرتر بود.<sup>۱</sup>

آنگاه به کلام بیضاوی استشهاد کرده و آیه **﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ﴾**<sup>۲</sup> و امثال آن را دلیل آورده است.

### تعلّق نفس به بدن مثل تعلّق عاشق به معشوق است؛ نه حلول در بدن

صفحه ۳۱، تعلیقۀ ۳: «شارح کتاب: سید علیخان - رحمه الله - در شرح عبارت، تحقیقی لطیف آورده که خلاصه اش این است:

اگرچه از ظاهر عبارت چنان به ذهن می آید که نفس جسمی است اندرون تن مانند گلاب در گل، و بیشتر معتزله آن را بخاری دانند ساری در عروق، و گویند: ملک الموت چون لطیف است از دهان به اندرون تن رود و با جان

۱- ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- سوره الشعراء (۲۶) آیه ۱۹۳ و صدر آیه ۱۹۴.

لطیف آمیخته گردد و باز از دهان بیرون آید و جان را با خود بیاورد؛ اما بزرگان حکمای الهی و اعظم صوفیه و عرفا، نفس ناطقه را مجرد از اجسام دانند. و از متکلمین اسلام جماعتی با آنان موافقت کرده‌اند (مانند: ابن بابویه، و شیخ مفید، و علم الهدی، و خاندان نوبخت از قدمای امامیه) و از سخنان ائمه علیهم السلام چنین یافته بودند.

و از اشاعره امام غزالی و فخر رازی هم بر این رأیند، و در شرح تجرید گویند: "نفس نه اندرون تن است، نه بیرون که جدا باشد، و نه پیوسته بدان است، نه گسسته از آن؛ چون باید جسم متحیز باشد که متصف بدین صفات گردد، و روح نه جسم است و نه مکان دارد و در هیچ جهت نیست. و عرض نیست؛ چون عرض خود صفت است، نه دارای صفت. و تعلق آن به بدن مانند تعلق عاشق است به معشوق و تعلق پیشه‌ور به آلات صنعت." و مرگ نزد این جماعت بریدن پیوند نفس است از بدن؛ پس بیرون شدن جان از تن کنایه است از ترک تصرف و قطع علاقه.<sup>۱</sup> - الخ.

و جای دیگر در شرح: "مَهْدًا تُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبَرَزِخِ." گوید:

"نفوس ناطقه پس از خراب بدن باقی است؛ چون روشنی مطلوب فقط برای روح است و جسم پراکنده می‌شود. و مذهب اکثر خردمندان همین است، خواه پیروان انبیا و خواه فلاسفه که روح را جوهر مجرد می‌دانند."<sup>۲</sup> - الخ.

موجود محدود دارای اثر خاص است و کار خود را فقط می‌کند، و اما

خداوند حد ندارد؛ بسیط الحقیقه کلّ الأشياء

صفحه ۱۶۹، تعلیقه ۹: «حد وجود ماهیت است، و هر ممکن محدود است

(یعنی خاصیت خود را دارد و کار خود را می‌تواند، نه کار موجود دیگر را) اما

۱- ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- ریاض السالکین، ج ۱، ص ۳۳۱.

خداوند تعالی محدود نیست؛ و گفته اند: «بسیط الحقیقه کلُّ الأشياء».

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «با همه چیز است نه آنکه به درون آنها فرو رفته باشد، و غیر از هر چیز است نه آنکه جدا باشد. جدائی او به عزلت نیست، بلکه به صفت است.»<sup>۱</sup> و این معنی را به ألفاظ مختلف تکرار فرموده است.

### اقتصار بردعاهای مأثوره بدون دلیل می باشد؛ هر دعائی که دارای مضمون صحیح است می توان آن را خواند

صفحه ۱۹۴، تعلیقه ۱: «دعا کردن به هر لفظ که انسان بخواهد جائز است، و هیچ یک از علماء خواندن دعای غیر مأثور را حرام و بدعت نشمرده اند.

و گروهی در زمان ما بر خویش سخت گرفته و از خواندن دعاهای بی‌أسناد که در کتب ادعیه است پرهیز می کنند؛ و روایتی را دلیل آورند که: مردی از پیش خود دعائی ساخت و بر حضرت امام محمدباقر علیه السلام عرضه داشت و آن حضرت او را نهی فرمود.<sup>۲</sup>

اما نهی آن حضرت را باید حمل کرد بر اولویّت دعای مأثور، نه تحریم غیر مأثور. و شاید دعای آن مرد متضمّن معنی ناروائی بود، و آن را دلیل بر منع هر دعا نتوان قرار داد.

و به تواتر توان ثابت کرد که عبّاد و زهّاد سلف به نظم و نثر دعا و ثنا بسیار کردند، و کسی عمل آنان را زشت نشمرد. و شیخ صدوق - علیه الرّحمه - در کتاب من لا یحضره الفقیه زیارتی برای حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها آورده و گفته است: خود من این زیارت را ساختم؛ چون زیارت مأثور برای آن حضرت نیافتم.<sup>۳</sup>

۱- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۷۶، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۴.

## [اشکالات وارد بر کلام میرزا ابوالحسن شعرانی (ت)]

و زیارت معروف به "مفجعه" و دعای "عدیله" و "دوازده امام" خواهجه نصیرالدین طوسی - علیه الرحمه - و دعای "صبح" از این قبیل اند؛ بلکه خواندن دعائی که از مشایخ صوفیه و علمای اهل سنت منقول است اگر متضمن سخن باطل نباشد نیز جائز است، و اشعاری که بلغاء در مناجات حضرت باری تعالی ساختند در این حکم است و برای ثواب توان خواند.<sup>۱</sup> ۲

۱- مرحوم آیه الله شعرانی در ادامه آورده است: «بالجمله چنان که شاعر گوید:  
هیچ ترتیبی و آدابی مجوی هر چه می خواهد دل تنگت بگوی  
با این حال دعای مأثور افضل است، و دعای غیر مأثور حرام نیست؛ و البته کسی آن را به قصد ورود نمی خواند.» (محقق)

۲- به نظر می رسد برای توضیح این مسأله و رفع برخی از ابهامها به مطالبی در این زمینه توجه نمود. آنچه از مجموع آثار وحی (چه در کتاب مبین و چه در احادیث و آثار سید المرسلین و اهل بیت او صلوات الله علیهم أجمعین) بدست می آید، توجه و اِنابه بندگان به سوی پروردگار در قالب دعا و درخواست از او می باشد؛ چنانچه فرمود: ﴿أَدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ﴾<sup>۱</sup> مرا بخوانید تا به اجابت برسانم. و یا در روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که خداوند می فرماید: «من بنده دعاگو را بسیار دوست می دارم.»<sup>۲</sup> و در این قسمت نیازی به اِطاله کلام نیست.

اما آنچه که به نظر مجمل و مبهم می آید، مفاهیم و تعبیر و اصطلاحاتی است که بنده در مقام عبودیت از پروردگار خویش به کار می گیرد و از آنها برای خواست و تقاضای خود استفاده می کند؛ چه در مقام حمد و ثناء ربوبی و چه در مقام خضوع و ذلت بندگی.

شکی نیست که مرتبه وحی در استعمال تعبیر و اصطلاحات و بیانات حضرات معصومین علیهم السلام با مرتبه و منزلت سایر افراد متفاوت است؛ زیرا از درجه و اعتبار عصمت برخوردار می باشد. ولی در سایر افراد به مقدار و میزان افق معرفت و سعۀ وجودی و مرتبه علمی آنها مختلف می باشد.

خواجه نصیر طوسی - رحمة الله علیه - با تمام مراتب کمال و معرفتی خویش، خوشه چین و ریزه خوار خرمن اسرار مکتب امام صادق علیه السلام به شمار می رود، و مرتبه کمال و شناخت او از حقائق هستی به اندازه مقدار و سعۀ وجودی خود او شکل گرفته است، نه بیشتر؛ و لذا مشاهده ←



❏ می‌کنیم که تفسیر و شرح ایشان در *نمط نهم اشارات بوعلی* - رحمة الله علیهما - در خور تفسیر و تبیین کلام بوعلی نمی‌باشد. و بر این قیاس سایر اعلام و بزرگان. کلام امام علیه السلام از سرچشمه عبودیت محضه که عین ربوبیت حقّه است برمی‌خیزد؛ چنانچه منقول است: «العبودیّة جوهره کنهها الرّبویّة»<sup>۳</sup>. ولی سایر افراد معلوم نیست که به این مرتبه از حقیقت عبودیت رسیده باشند.

البته در اینجا باید کلمات عرفاء و اولیای الهی را که در مقام جذب و فناء و نیز در بقاء بالله صادر می‌شود، از کلمات و بیانات سایر علماء ربّانی و بزرگان مکتب توحید (امثال خواجه نصیر طوسی و ملاصدرای شیرازی و محقق داماد و خواجه عبدالله انصاری و غیره) متمایز نمود و برای آنها حساب و کتاب جداگانه‌ای فرض نمود. چنانچه توضیح این مطالب در جلد دوم/سرار ملکوت از این ناچیز آمده است.<sup>۴</sup>

بنابراین از مطالب گذشته چنین نتیجه باید گرفت که اصل دعا و درخواست از همه کس و همه صنف مقبول و مرضی می‌باشد، چه فرد عامی و چه عالم، چه زن و چه مرد، چه کودک و چه بزرگ؛ زیرا دعا عبارت است از ایجاد ربط و علقه بین پروردگار و بنده که از ناحیه بنده صورت می‌گیرد. و این همان چیزی است که مؤلف بزرگوار در صدد بیان و اظهار آن می‌باشند.

و اما دعا و درخواستی که از مقام عصمت (چه آیات قرآن و چه ادعیه مأثوره) از اهل بیت وحی سلام الله علیهم أجمعین صادر شده است، به عنوان تشریح و امور توقیفیه تلقی می‌شود که سایر افراد حقّ دخالت و دستبرد در آنها را چه به عنوان حذف و یا زیاده نخواهند داشت.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از آن حضرت برای زیادی در ایمان و رفع گرفتاری و قضای حوائج دعائی درخواست نمود. حضرت دعایی بسیار مختصر به او تعلیم فرمودند و سپس از او خواستند که دعا را برای حضرت تکرار نماید. آن شخص یک کلمه به آن عبارت اضافه نمود. حضرت فوراً فرمودند: «این کلمه در دعای من نبود!» با اینکه کلمه بسیار عادی و طبیعی بوده و در سایر ادعیه موجود بوده است.

و یا اینکه شخصی خدمت امام علیه السلام می‌رسد و عرض می‌کند: دعائی اختراع

کرده‌ام. حضرت فرمودند: «دَعْنِي مِنَ اخْتِرَاعِكَ؟ تو را با اختراع چکار؟»<sup>۵</sup>

از این مطلب استفاده می‌شود که آنچه مورد نهی و نکوهش حضرات معصومین علیهم السلام است، نه صرف خود دعا، بلکه التزام به دعا و تقید به آن به عنوان یک برنامه روزمره و التزام نفسی است. علت اینکه بسیاری از بزرگان عمل به ادعیه غیر مأثوره را نهی فرموده‌اند به همین

﴿ خاطر است که هر بی‌سر و پایی از پیش خود خزعبلات و ترهاتی را به عنوان دعا و زیارت‌نامه و امثال ذلک جعل نکند و افراد را به آن ملتزم نگرداند.

مرحوم والد ما حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در زمان بعضی از بزرگان می‌فرمودند:

«ترس من از این است که پس از فوت این افراد بیایند و برای آنها گنبد و بارگاه بنا کنند و مانند

امام علیه السلام زیارت‌نامه بنویسند و مردم را به قرائت آن ملزم نمایند.»

امروزه پس از گذشت ادوار و سنین و تغییر احوال و تبدل افکار و روشن شدن بسیاری از حقائق

مختفیه، دیگر بر ارباب دانش و بینش مخفی نیست که بسیاری از مطالب و حوادث و قضایا بر

محور و مرکزیتی جز آنچه پنداشته می‌شد می‌چرخیده است، و دواعی و اهداف و مقاصدی به

غیر از آنچه مطرح می‌گردیده مدّ نظر بوده است.

امروزه در میان ما متعارف است که در ماه مبارک رمضان ادعیّه روزمره<sup>۷</sup> آن ماه را حتماً باید قرائت

نمائیم و حتی اگر فردی از قرائت آن غفلت نماید به او تذکر داده می‌شود، درحالی که قطعاً و

تحقیقاً این ادعیّه جعلی بوده و اثری از انشاء و املاء معصوم در آن دیده نمی‌شود.

این بنده خود از حضرت آیه الله شبیری زنجانی - مدّ ظلّه - شنیدم که ایشان از مرحوم آیه الله خمینی

- رحمه الله علیه - نقل می‌کردند که از حاج شیخ عباس قمی صاحب *مفاتیح الجنان* سؤال کردند:

آیا همه آنچه که در این کتاب گرد آورده‌اید مستند و قابل اعتماد هست؟ ایشان پاسخ دادند: خیر.

به عنوان مثال و نمونه: دعا برای مؤمنین و صحت و عافیت آنها و حفظ نظام اسلام، همیشه

ممدوح و مطلوب بوده است، ولی قرائت آن پس از نماز فریضه و قبل از سجده شکر و تسبیحات

حضرت زهرا سلام الله علیها قطعاً بر خلاف نظر شارع و غیر مرضی الهی می‌باشد؛ ولی این دعا

آنقدر اهمّیت و اعتبار پیدا کرده که نگفتن آن جرم و ذنب لایغفر تلقی می‌گردد.

سستی و سهل‌انگاری در این مسأله بسیار مهم، جامعه را به سوی ابداع سنت‌ها، و فرهنگ متقابل

و متضادّ با مبانی شرع و اسلام سوق می‌دهد و از اتّجاه به اهداف عالیّه باز می‌دارد.

قرائت هر دعائی که دارای مضامین صحیحه باشد نیکو است اما اگر این روش انسان را به سوی

نوعی التزام عملی به آن بکشاند، قطعاً منهیّ و مطرود خواهد بود. و لذا نهی امام علیه السلام از

«اختراع» به همین جهت بوده است.

و اما مطلب مهمّی که نباید مغفول‌عنه واقع گردد، این است که: بسیاری از ادعیّه مأثورّه از اهل بیت

و حی علیهم السلام، به واسطه بروز حوادث و موانع، صحت انتساب آنها به امام علیه السلام

مشکوک می‌نمایند، و از جهت اتّصال سلسله روایات ممکن است مورد مناقشه واقع گردند؛ ولی با

توجه به مضامین و مفاهیم، بر اهل فنّ و بصیرت مخفی نخواهد بود که قطعاً این عبارات و ﴿

صفحه ۱۹۹، تعلیقه ۱: «و سید شارح - علیه الرّحمة - روایت کرده است از حضرت امام محمدباقر علیه السّلام که:

”اسم اعظم هفتاد و سه حرف است، یکی از آنها نزد آصف بود که به زبان آورد و به سبب آن زمین را از آنجا که بود تا پیش تخت بلقیس بشکافت، تا تخت را به دست گرفت، آنگاه زمین را به حال اوّل بازگردانید؛ و این کار را در یک چشم

◀ جملات نمی‌تواند از زبان و قلم فرد دیگری به غیر از لواداران مکتب توحید و متّصلین به مبادی وحی و آبشخوار شرع صادر گردند. مانند دعای صباح و علقمه و زیارت جامعه و ندبه و غیره. فلماذا به صرف شبهه در صحّت اتصال سندی به امام علیه السّلام نمی‌توان از آنها رفع ید نمود و آنها را به کناری گذاشت.

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

«بعضی می‌گویند: نهج البلاغه سند و طریق اتصال به امام علیه السّلام را ندارد و به خطب و مطالب آن نمی‌توان اعتماد نمود؛ ولی این افراد باید بدانند از صدر اسلام تا زمان مرحوم سید رضی - رحمة الله علیه - کدام عالم و حکیم و شخصی را می‌شناسید که توانسته است مانند این عبارات و کلمات در نهج البلاغه اثری از خود بجای گذارد؟!»

بنابراین مطلب، مرحوم علامه والد - قدس سره - در عدم اشکال قرائت ادعیه بزرگان، به شکل غیر ملّتزم آن برمی‌گردد؛ یعنی انسان با توجه به اینکه این دعا از امام علیه السّلام نیست و از ناحیه غیر معصوم صادر شده است می‌تواند بخواند و اشکالی ندارد، اما اگر همین دعا به عنوان یک دعای روزمره و قابل توجه و سنت متداوله درآید که مداومت بر آن جزء امور روزمره انسان تلقی گردد قطعاً نباید به آن اقدام نمود. (معلق)

۱. سوره غافر (۴۰) قسمتی از آیه، ۶۰.

۲. عدّة الدّاعی، ص ۱۸۹: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: إنّ الله یحبُّ السائل اللّحویح.

۳. مصباح الشریعة، ص ۶۶: الله شناسی، ج ۳، ص ۲۱۷، ت.

۴. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۵ الی ۱۶۷.

۵. إنّ شاء الله به حول و قوه الهی نوشته‌ای در حجّیت و التزام به کلام عارف بالله و ولی الهی از این قلم منتشر خواهد شد. (معلق)

۶. الکافی، ج ۳ ص ۴۷۶؛ حیات جاوید، ص ۱۲۵.

۷. مراد دعا‌های معروف به دعای روز اول الی دعای روز سی‌ام ماه مبارک رمضان می‌باشد. (محقّق)

برهم زدن کرد. و هفتاد و دو حرف از آن نزد ما است، و یک حرف را خداوند نزد خویش نگاه داشت، از علم غیب و خاصّ پروردگار است؛ و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم.<sup>۱</sup> - انتهى الحديث.<sup>۲</sup>»

[خواندن خدا به اسم اعظم مربوط به فنای ذات ولیّ است نه لقلقه لسان]

صفحه ۲۰۱، تعلیقه: «و خواندن خدای به اسم اعظم به فنای ذات ولیّ است، نه لقلقه لسان. و شاید هفتاد نیز کنایت از کثرت باشد، و زیاده بر هفتاد فوق ما يتصور؛ نظیر: ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً﴾.<sup>۳</sup>»<sup>۴</sup>

### [اولیای خدا اسم اعظم دارند]

در مقدمه شرح صحیفه سجّادیه شعرانی در صفحه ۷ و صفحه ۸ گوید:  
«اما اولیای خدا اسم اعظم دارند، و هر چه بنخواهند همان واقع می شود، و هر چه ببینند به وجه علمی و روشن و مفصلّ ببینند.  
چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار از اخبار آینده بیان کرد، و در کتابها پیش از وقوع نوشتند و سالها پس از تألیف کتاب، آن قضایا واقع شد؛ مانند خبر آمدن هلاکو که پیش از او در نهج البلاغه ثبت افتاد.<sup>۵</sup>  
و مثل آنکه در مروج الذهب (که در حدود سیصد هجری تألیف شده است) سیصد و پنجاه سال پیش از انقراض خلافت عباسیان از ابوبکر بن عیّاش روایت

۱- ریاض السّالکین، ج ۷، ص ۳۲۱.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- سوره التوبة (۹) قسمتی از آیه ۸۰.

۴- جنگ ۲۴، ص ۲۵۷ الی ۲۶۳.

۵- نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۴۵، خطبه ۱۳.

می‌کند که:

در اواخر مائه دوم که چون هارون الرشید از سفر حج باز آمد، ابوبکر در مسجد کوفه گفت: "پس از هارون کسی از ملوک بنی‌العبّاس به حج موفق نمی‌گردد." کسی گفت: یا ابابکر این را به نحو نجوم و وهم گوئی یا وحی؟ گفت: "به وحی گویم."

راوی پرسید: وحی بر خود شما آمد؟

ابوبکر گفت: "نی، وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد." و این مرد مقتول، در این مکان خبر داد و اِشَارَت به مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام کرد.<sup>۱</sup>

### [تواتر در قرآن کریم]

و در صفحه ۱۴ گوید:

«البته هیچ کتابی مانند تواتر قرآن کریم نیست؛ چون همه الفاظ و حروف قرآن بلکه حرکات و اعراب آن نیز متواتر است، و آن عنایت و توجه که به ضبط قرآن بوده، از اوّل ظهور اسلام تا کنون به هیچ کتاب دیگر نبوده است. مثلاً معلوم است در چند موضع قرآن حرف "تاء" را - مانند "سنت" و "رحمت" - به تاء کشیده نوشتند و چند موضع به هاء، و در چند جا "فیما" را متصل نوشتند و در چند جا منفصل، و یک جا شیء را با الف نوشتند؛ شای؛ اِلی غیر ذلک.»

### [درباره حقیقت نفس]

و در صفحه ۳۱ در شرح عبارت دعا: «و تُهَوَّنُ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يُجَلُّ بِهِمْ يَوْمَ

خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا» گوید:

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۹.

«شارح کتاب: سید علیخان - رحمه الله - در شرح عبارت، تحقیقی لطیف آورده که خلاصه‌اش این است:

اگر چه از ظاهر عبارت چنان به ذهن می‌آید که نفس جسمی است اندرون تن مانند گلاب در گل، و بیشتر معتزله آن را بخاری دانند ساری در عروق، و گویند: ملک‌الموت چون لطیف است از دهان به اندرون تن رود و با جان لطیف آمیخته گردد و باز از دهن بیرون آید و جان را با خود بیاورد؛ اما بزرگان حکمای الهی و اعظم صوفیه و عرفا، نفس ناطقه را مجرد از اجسام دانند. و از متکلمین اسلام جماعتی با آنان موافقت کرده‌اند (مانند: ابن‌بابویه، و شیخ مفید، و علم‌الهدی، و خاندان نوبخت از قدمای امامیه) و از سخنان ائمه علیهم‌السلام چنین یافته بودند.

و از اشاعره امام‌غزالی و فخررازی هم بر این رأیند، و در شرح تجرید گوید:

نفس نه اندرون تن است، نه بیرون که جدا باشد، و نه پیوسته بدان است، نه گسسته از آن؛ چون باید جسم متحیز باشد که متصف بدین صفات گردد، و روح نه جسم است و نه مکان دارد و در هیچ جهت نیست. و عرض نیست؛ چون عرض خود صفت است، نه دارای صفت. و تعلق آن به بدن مانند تعلق عاشق است به معشوق و تعلق پیشه‌وران به آلات صنعت.

و مرگ نزد این جماعت بریدن پیوند نفس است از بدن؛ پس بیرون شدن جان از تن کنایه است از ترک تصرف و قطع علاقه. - ا ه .

و جای دیگر در شرح: «مَهْدًا تُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبَرِّخِ» گوید:

«نفوس ناطقه پس از خراب بدن باقی است؛ چون روشنی مطلوب فقط برای روح است و جسم پراکنده می‌شود. و مذهب اکثر خردمندان همین است، خواه پیروان انبیا و خواه فلاسفه که روح را جوهر مجرد می‌دانند.»<sup>۱</sup> - ا ه .

## [در لزوم مرشد ستوده]

و در صفحه ۷۴ در شرح فقره دعای: «و وَفَّقْنِي لِبَطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي وَ مُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي» از دعای عشرون (که خود این فقره از دعا در صفحه ۶۹ است) آورده است: «این سخن از زبان دیگران و برای تعلیم است؛ چون در عهد امام زین العابدین علیه السلام کسی بالاتر از او نبود که ارشادش کند، مگر آنکه مراد نور ولایت باشد. و ارشاد به اصطلاح عهد ما وظیفه معلم اخلاق است؛ چون نمی توان در تزکیه نفس به گرفتن فتوا اکتفا کرد، و هیچ کس عیب خویش را نمی داند، و راه چاره آن را نیز نمی شناسد. بلکه معلم هوشیار که خود ستوده خوی بود، باید شاگردان را زیر نظر گیرد و در اعمال و رفتار آنان دقت کند، و هر کس دچار عیبی است او را متوجه سازد که: فلان عملت برهان حسد است، و فلان سخنت دلیل کبر، و تواضعت برای فلان غنی نشانه حب دنیا، و شرمت از جامه کهن علامت عجب، و هكذا، و باید چنین و چنان کنی تا پاک شوی. و این را خود شاگرد به حفظ الفاظ و ضبط تعریفات در نمی یابد، و سلوک راه حق از اینها هم مشکل تر است.

اما افسوس که بعضی مرشدان عهد ما جز تمثیل صورت خویش هنگام نماز و گرفتن نیاز، چیزی نمی دانند، و از رهبری سالکان ریاست فهمیده، شریعت را کنار گذاشته؛ و به طریقت از آغاز واقف نبودند تا به حقیقت چه رسد. صفای باطن به ترک دنیا است و این اول گام است که بر نداشته اند، و از خودی پای فراتر نگذاشته، و گرنه ارشاد خلق مقامی بلند است.»

## [درباره مادر امام سجّاد علیه السلام]

و در تعلیقه صفحه ۹۱ گوید:

«بنا بر روایت مشهوره، مادر آن حضرت یکی از دختران خانواده ساسانی است که اسیر گشته بود؛ و دلیل آن شعر معروفی است:

وَإِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كَسْرَى وَهَاشِمٍ  
لَأَكْرَمُ مَنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّائِمَةُ<sup>۳</sup>»<sup>۴</sup>

۱- ناطه ینوطه نوطاً و نیاطاً: عَلَّقَهُ؛ يُقَالُ: نَيْطَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ: أَي عُلِّقَ عَلَيْهِ. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۲- التَّيْمِمَةُ: خَرَزَةٌ أَوْ مَا يَشْبِهُهَا؛ كَانَ الْأَعْرَابُ يَضَعُونَهَا عَلَى أَوْلَادِهِمْ لِلْوَقَايَةِ مِنَ الْعَيْنِ وَ دَفْعِ الْأَرْوَاحِ. ج: تَائِمٌ وَ تَيْمِيَاتٌ.

و علی هذا معنای بیت این طور است: «و حَقًّا وَ تَحْقِيقًا آن پسری که از دو خاندان کسری و هاشم متولد شده است، شریف ترین و گرامی ترین کسی است که از شدت و فور حسن و جمال و کمال برای حفظ او از چشم های بد و ارواح پلید و گزند روزگار، بر گردن او عودَه و رقیه آویزان کرده اند.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۶۷.

۴- در ادامه صفحه ۹۱، تعلیقه ۱۶، مرحوم آیه الله شعرانی می فرمایند:

«و بعضی گویند: سه دختر یزدجرد اسیر شدند، و از آن سه یکی را حضرت سیدالشهداء علیه السلام اختیار فرمود، و دیگری را محمد بن ابی بکر، و سیمی را دیگری؛ و الله العالم.

و بعضی گویند: این به عهد عمر بن الخطاب\* بود، اما سخت بعید می نماید؛ چون محمد بن ابی بکر در آن وقت کودکی خرد بود، و حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز بسیار جوان بود. و بعضی گویند: در زمان عثمان\*\* اسیر شدند.

و بعضی در عهد خلافت علی علیه السلام گویند. و شیخ مفید\*\*\* - علیه الرحمه - همین قول را ذکر کرده است، و به نظر صحیح تر می رسد. و سن حضرت امام زین العابدین علیه السلام با این قول مناسب است، و با قول اول و دوم مناسب نیست.

نام مادر حضرت زین العابدین علیه السلام را بعضی شاه زنان و بعضی شهربانو گفته اند، و این دو هیچ یک نام خاص نیست بلکه عنوان عام به معنی ملکه است. و بعضی چیز دیگر گفته اند.

و از عبارت این دعا معلوم می شود که مادر آن حضرت در وقت دعا زنده بود، و بعضی گویند وی در نفاس درگذشت؛ والله العالم.»

\* وفيات الأعیان ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۶۷.

\*\* بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰.

\*\*\* ارشاد شیخ مفید، ص ۱۲۷. (محقق)



## [إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعٌ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ]

و در تعلیقه صفحه ۹۸ گوید:

«و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است: "إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعٌ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ؛ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ، وَإِنْ نَسِيَ التَّقَمَّ قَلْبُهُ."»

## [درباره استعمال کلمه کافه]

و در تعلیقه صفحه ۱۰۰، به مناسبت فقره وارده در دعا به همسایگان (دعای ۲۶: «و اجعلنی اللهم أجزی بالاحسانِ مُسِيئُهُمْ، و أعرِضْ بالتَّجَاوُزِ عَن ظَالِمِهِمْ، و أَسْتَعْمِلْ حُسْنَ الظَّنِّ فِي كَافِيهِمْ»)) گوید:

«استعمال "کافه" با اضافه به ضمیر مشهور نیست؛ بلکه باید همیشه منصوب و حال برای ذوی العقول باشد. و شارح رضی گوید: "کافه" در کلام متأخرین و کسانی که به عربیت آنان اعتماد نیست مضاف استعمال شده است و حال هم نیست، و در آن خطا کرده اند." - انتهى.

و از مکتوب عمر نقل کرده اند: "قد جعلت لآل بنی کلاکله علی کافه بیت مال المسلمین لكل عام مائتی مثقال ذهباً إبریزاً."<sup>۲</sup> و سید شارح<sup>۳</sup> - رحمه الله - بر رضی اعتراض کرده است که: استعمال "کافه" در صحیفه مبارکه، و در کلام عمر خود دلیل صحّت آن است؛ چون از متأخرین نبودند و به عربیت آنان اعتماد است.<sup>۴</sup>

۱- الحَظْمُ: أنف الانسان؛ منقار الطائر؛ من الدابة: مقدم أنفها و فمها؛ الحَظْبُ الجلیل. (محقق)

۲- التَّقَمَّ الطَّعَامَ: ابتلعه أو في مَهْلَةٍ. (محقق)

۳- شرح المقاصد فی علم الکلام، التفتازانی، ج ۲، ص ۲۸۸.

۴- منظور سید علیخان است. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۵- ریاض السالکین، ج ۴، ص ۱۶۵.

این بنده گوید: نحویان عبارات متشور را برای مسائل نحوی شاهد نمی‌آورند، و أبوحنّان بدان تصریح کرده است؛ مگر دست تصرف راوی از آن کوتاه بود (مانند قرآن که الفاظش کلمه به کلمه با حرکات متواتر است) و کلمات قصار متواتره، یا اشعار بلغای معروف که نمی‌توان نقل به معنی کرد. و عبارات دیگر که در معرض تغییر است استشهاد را نشاید؛ چون همه روایات و ناقلین عرب فصیح نبودند. اما محدثان و فقهاء به حاصل معنای حدیث تمسک می‌کنند، هر چند منقول به معنی باشد؛ و نحویان به دقائق اعراب که حفظ و نقل آن بی تصرف، بعید می‌نمایند، تمسک نمی‌کنند. «- انتهی کلام شعرانی (ره).

### [درباره مفاد: اللّهُمَّ و امْرُجْ مِياهُمَّ بِالْوَبَاءِ]

و در تعلیقه صفحه ۱۰۷ در معنای فقره وارده در دعای السابع و العشرون: «اللّهُمَّ و امْرُجْ مِياهُمَّ بِالْوَبَاءِ؛ خداوندا! آب‌های مشرکان را به وباء ممزوج گردان» گوید: «و در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند که: «لا عَدَوِي و لا طَيْرَةَ؛ یعنی سرایت بیماری نیست و فال بد نیست.» و أبوهریره برای این خبر نیز روایت کرده است که: «تندرست را بر بیمار وارد نکنید؛» و چون از او پرسیدند: تو روایت کردی: «لا عَدَوِي» بر آشفت و به زبان حبشی چیزی گفت و خاموش شد.<sup>۱</sup> و قسطلانی در شرح بخاری<sup>۲</sup> گوید: «مقصود از لا عَدَوِي آن است که همه چیز به تقدیر الهی است، و اسباب طبیعی بی مشیت او نیست؛ چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بیمار اوّل را که بیمار کرد؟!»

۱- شیخ المصیرة ابوهریره، ص ۱۴۲.

۲- الاستدکار، ج ۸، ص ۴۲۵.

### [باد، عَلتَ معدّه و ملائکه، عَلتَ فاعلی برای حرکت ابر است]

و در تعلیقه صفحه ۱۲۵ گوید:

«اینکه در قرآن راندن ابر را به باد نسبت داد<sup>۱</sup> از آن است که باد عَلتَ مُعدّه است، و آنکه در حدیث نسبت به فرشته داد چون فرشته عَلتَ فاعلی است؛ و هیچ یک منافی دیگری نیست.

چنانکه شفای مرض در قرآن و حدیث به عکس این آمده است؛ در قرآن فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾<sup>۲</sup>، و در حدیث آمده است که: «خدا برای هر دردی دارویی آفرید.»

### [راجع به تجرّد قوّه عاقله]

و در تعلیقه صفحه ۱۳۳ تا صفحه ۱۳۶ راجع به تجرّد قوّه عاقله گوید:

«حکما گویند: "قوه عاقله در مغز یا قلب یا هیچ عضو جسمانی دیگر نیست؛ به دلیل آنکه: هر قوّه جسمانی (مانند: باصره و سامعه و حافظه و هاضمه) با تقدّم سنّ، ضعیف یا نابود می شود، و منتهای قوای جسمانی تا چهل سالگی است، و قوّه عاقله بعد از این سنّ هم ضعیف نمی شود.»

نیز گویند: "همه قوای به کثرت و تکرار عمل فرسوده می شوند، و عاقله تیزتر می شود."

و هم گویند: "پس از ادراک محسوس قوی، محسوس ضعیف را ادراک نمی توان کرد (مثلاً: پس از دیدن نور قوی، نور ضعیف را نمی توان دید، و پس از شنیدن بانگ قوی، آواز آهسته را نمی توان شنید) اما قوّه عاقله پس از ادراک هر

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۴۸؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۹.

۲- سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۰.

معنی، معنای دیگر را تعقل تواند کرد.“

و گویند: ”روح با عالم مجردات و ملائکه مربوط است؛ به دلیل آنکه در رؤیا از غیب و وقایع آینده خبردار می‌شود، و این وقایع که در خواب می‌بیند، البته در این جهان نیست، و ارواح این جهانی از آینده خبر ندارند.“

و هم گویند: ”برای جان انسان در احادیث و اخبار صفاتی ثابت کرده‌اند که دلالت بر تجرد او می‌کند (یعنی بر اینکه جسم نیست؛ مثل آنکه از در بسته و دهان بسته بیرون می‌رود، و به قبر بسته داخل می‌شود، و مرئی نیست برای همه کس، و أمثال این) و چون جسمانی نیست به پراکنده شدن بدن، فانی نمی‌شود؛ برخلاف قوه باصره چشم، و هاضمه معده، و ماسکه، و أمثال آن.“

### [راجع به تواتر قرائات سبعة]

و در صفحه ۱۳۹ و صفحه ۱۴۰ راجع به تواتر قرائات سبعة گوید:

«بعضی مردم زمان ما که از سیر و تواریخ و قرائت و رجال خبر ندارند و در این امور تدبیری نکردند، گویند: ”قرائت سبعة متواتر نیست؛ یا آنها به اجتهاد خویش قرائت می‌کردند، نه از سماع.“

و ما قرائن بسیار در حواشی مجمع البیان و وافی ذکر کردیم که سخن اینان صحیح نیست، و فقهای ما متفقند بر تواتر سبعة و سماع ایشان.

چنان‌که حفص در سوره فرقان: ﴿وَيُخَلِّدُ فِيهِمْ مَهَانًا﴾<sup>۱</sup> به ایشباع خواند، با اینکه می‌دانست بی ایشباع به موافقت قاعده عربیت صحیح است اما نخواند؛ چون سماع وی به ایشباع بود.

﴿بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> را به ضم ”های“ ضمیر خواند، و می‌دانست که در

۱- سوره الفرقان (۲۵) ذیل آیه ۶۹.

۲- سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۰.

نحو ﴿عَلَيْهِ﴾ به کسر "ها" نیز جایز است.

و أمثال این بسیار شمرده‌ایم، و عجب است که در جوهر<sup>۱</sup> نیز موافقت آنان کرده است.

### [دعای رؤیت هلال دلالتی بر نحوست ماه ندارد]

و نیز در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ در شرح این فقره از دعای ۴۳ که درباره رؤیت هلال است: «أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَتِهِ لَا تَمَحُّهَا الْأَيَّامُ وَطَهَارَةٍ لَا تُدْنِسُهَا الْأَثَامُ هِلَالَ أَمِنْ مِنَ الْآفَاتِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ، هِلَالَ سَعِدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ وَ يُمِنُ لَا نَكَدَ مَعَهُ وَ يُسِرُّ لَا يُبَازِجُهُ عُسْرٌ وَ خَيْرٌ لَا يَشُوبُهُ شَرٌّ، هِلَالَ أَمِنْ وَ إِيْمَانٍ وَ نِعْمَةٍ وَ إِحْسَانٍ وَ سَلَامَةٍ وَ إِسْلَامٍ» گوید:

«دلیل آن باشد که نحوست ماه را توان به دعا زائل کرد و به سعادت آورد.

و در روایت است که: "هرکس سفر یا تزویج کند، وقتی ماه در برج عقرب باشد، نیکی نبیند."<sup>۲</sup>

و در روایتی است که: "هر کس در محاق ماه تزویج کند، خود را آماده سقط جنین سازد."<sup>۳</sup>

۱- جوهر الکلام، ج ۹، ص ۲۹۵.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۷۵: «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: "مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَ الْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرَ الْحُسْنَى."»

۳- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۵: «عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ، قَالَ: "مَنْ تَزَوَّجَ وَ الْقَمَرُ فِي الْعَقْرِ لَمْ يَرَ الْحُسْنَى." وَ قَالَ: "مَنْ تَزَوَّجَ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيْسَ لَمْ لِيَسْقُطِ الْوَلَدُ."»

و از سایر نحوسات که اهل احکام گویند، در روایات ندیده‌ایم، و همین دو برای ترغیب به تعلیم و تعلّم نجوم، ریاضیات، و استخراج تقویم ماه، و احتیاج مردم به علمای نجوم کافی است.

و اهل تجربه گویند: ماه در جزر و مدّ دریاها تأثیر محسوس دارد، و روشنائی ماهتاب در نموّ و نُضج سبزی و میوه‌جات آنها تأثیر دارد.

و شیخ بهائی فرماید: «کشاورزان صدائی از خیار و کدو و خربزه هنگام فزونی نور ماه در شب می‌شنوند که گوئی بر مقدار آن می‌افزاید، و همچنین اختلاف حال بیماران و بحران آنها را اطباء تجربه کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

شیخ بهائی در شرح این دعا کتابی تألیف کرده است، آن را *الحَدِيقَةُ الْهَلَالِيَّةُ* نامیده؛ این حقیر آن را ندیده‌ام، و تحقیقات بسیار، سید شارح - رحمه الله - از آن نقل کرده است. «انتهی کلام شعرانی (ره).

**أقول:** در دعا دلالتی بر نحوست ماه نیست، و سفر و تزویج در قمر در عقرب اشکال ندارد، و روایات وارده در نهی از آن ضعیف‌السند است، و علم نجوم احکامی بی اساس است، و موجب ضلالت و موهوم پرستی [است] که از آثار بت پرستان و ستاره پرستان قدیم مانده است، و بنای احکام اسلام بر نجوم احکامی، هدم اسلام است.

### [بخل در مبدأ فیض الهی راه ندارد]

و در صفحه ۱۵۴ و صفحه ۱۵۵ در شرح فقره دعای الخامس و الأربعون: «و أَنْتَ الْمَلِئُ بِمَا رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ، الْجَوَادُ بِمَا سُئِلَتْ مِنْ فَضْلِكَ، الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ» گوید:

۱- ریاض السالکین، ج ۵، ص ۵۲۹ به نقل از الرسالة الهلالية، ص ۲۰ و ۲۱.

۲- ریاض السالکین، ج ۵، ص ۵۰۴ الی ۵۳۴.

«بخل در مبدأ فیض نیست، خداوند به همه نزدیک است، و اختلاف در صفات وی نبود، و تغییر در حالات او راه ندارد، و محلّ حوادث واقع نشود. و اینکه گاهی فیض می‌بخشد و گاه منع می‌فرماید، برای تغییر استعداد و اختلاف حال بندگان است؛ چنان‌که نهالی امروز آماده شکوفه آوردن شود، خداوند هم امروز شکوفه بر او بشکفاند، و آنکه فردا آماده شود، فردا. بنده عابد و فرمانبردار هم چون تقرب جوید، آماده کسب فیض شود.

آمادگی مردم در ماه رمضان بیشتر است و در شب قدر بیشتر، و نزول برکات و ملائکه در این اوقات کامل‌تر؛ و آنکه در این اوقات شریف غافل باشد و به خدا نزدیک نشود، نزول ملائکه بر او نخواهد بود و در شب قدر ملائکه و روح بر آن کس فرود می‌آیند که آماده پذیرائی آنها باشد.»

### [توقیفیت اسماء الهی]

آیه الله شعرانی در تعلیقه صفحه ۱۷۰ تا صفحه ۱۷۳ در شرح فقره دعای ۴۷:

«و لَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَنَّ مَوْجُودًا» گوید:

«لَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَنَّ مَوْجُودًا»: موجود اسم مفعول از وَجَدَ یَجِدُ به معنای یافتن و حس کردن است، و اطلاق موجود بر خداوند تعالی به این معنی جایز نیست؛ اما در اصطلاح به معنای بود و هست باشد، و بدین معنی خداوند موجود است، و مقابل آن معدوم باشد.

و طوائف اسلام اسمای خداوند را توقیفی دانند؛ یعنی هر نام را بی‌رخصت بر خداوند تعالی اطلاق نکنند، هرچند صفت و مبدأ آن در خداوند باشد؛ مانند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾<sup>۱</sup> با این حال او را مشتری

۱-سوره التوبة (۹) صدر آیه ۱۱۱.

نتوان گفت مگر برای بیان فعل نه تسمیه، یعنی آنکه مشتری از نام‌های خدا باشد؛  
 ﴿وَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ حَسْبُ الزَّرْعُونَ﴾<sup>۱</sup>، خداوند خود را در مقام بیان فعل زارع  
 خواند، اما در تسمیه نمی‌توان او را زارع نامید؛

و در همین دعای مبارک پس از چند سطر خداوند را به «حَكِيمٌ مَا أَعْرَفَكَ»  
 وصف کرد، اما او را عارف نتوان گفت.

چون در مقام تسمیه هر لفظ دلالت بر مقام ذات و تعیین آن می‌کند مستقلاً،  
 با نظر غیر مستقل به صفت؛ اما در مقام توصیف و بیان أفعال، دلالت بر فعل و  
 صفت می‌کند به نظر مستقل، و دلالت بر ذات می‌کند به نظر غیر مستقل.

از این جهت بین تسمیه و توصیف، فرق بسیار است؛ چنان‌که اگر وزیر یا  
 تاجری دست خود را بسیار می‌شوید، می‌توان گفت: «هُوَ يَغْسِلُ يَدَهُ كَثِيرًا» اما  
 نمی‌توان گفت: او غَسَّال است.

و مرحوم فیض - علیه الرَّحْمَه - پس از «لَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونُ مَوْجُودًا» گفت: «لَأَنَّ  
 مَا يَقْبَلُ التَّمَثُّلَ يَقْبَلُ الْإِيحَادَ»؛ گویا تمثّل را به معنای مانند داشتن، و موجود را به  
 معنای مُوجَد (از باب إفعال) به معنای هستی‌یافته و موجودشده گرفته است. و  
 حاصل معنی این می‌شود: «تو مانند نداری تا آنکه مخلوق باشی.»

و سید شارح - علیه الرَّحْمَه - وجود را چنان‌که ما گفتیم به معنی ادراک  
 کردن<sup>۲</sup> آورده، اما تمثّل را مانند فیض - رحمه الله - به معنی مانند داشتن دانسته  
 است؛ و از او عجب است، و الجَوَادُ قَدْ يَكْبُو.

و مُمَثَّلٌ به معنی: برپا ایستاده؛ و تمثال از همان ماده است.

در نهایت ابن‌اثیر گوید:

۱- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۶۴.

۲- ریاض السالکین، ج ۶، ص ۳۱۰.



فی الحدیث: «فقام النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُمْتَلًا» یروی بکسرِ الثاء و فتحها: اى منتصبًا قائمًا؛ و فيه: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا مُمْتَلٌ» اى مُصَوَّرٌ؛ و یقال: مَثَلْتُ بِالتَّثْقِيلِ وَ التَّخْفِيفِ: إِذَا صَوَّرْتَ مِثْلًا؛ وَ التَّمَثَالُ الْإِسْمُ مِنْهُ.<sup>۱</sup>  
و در حواشی داماد - علیه الرحمه - در تفسیر این کلمه چیزی نیافتیم.»

### [فضیلت آیه‌الکرسی و مراد از آن]

و در تعلیقه صفحه ۲۰۹ دعای ۵۴ که در آن قرائت آیه‌الکرسی و مُعَوِّذَتَیْنِ وارد شده است، گوید:

«در فضل آیه‌الکرسی احادیث بسیار از عامّه و خاصّه روایت است.

و مراد از آن، آیتی است در سوره بقره مشتمل بر کلمه کرسی، از ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ تا ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.<sup>۲</sup>

و گاه در بعض روایات آمده است: «آیه‌الکرسی و آیتین بعدها»<sup>۳</sup> و مراد از آن تا ﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ است.

و چون این آیت، دلیل قوی بر قیومیت و حفظ پروردگار است، از خواص آن برای خواننده، محفوظ ماندن از هر شرّی است.

و مُعَوِّذَتَیْنِ (به صیغه اسم فاعل) دو سوره ﴿قُلْ أَعُوذُ﴾ است در آخر قرآن؛ یکی متضمّن استعاذه از هر شرّ دنیوی و بدنی، و دیگری متضمّن استعاذه از شرّ روحی و وساوس باطنی.

۱- النّهاية في غريب الحديث، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۲۵۵.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۶۲۱.

۴- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۷.

و مراد از کرسی<sup>۱</sup> (چنان که در اعتقادات صدوق - علیه الرحمه - آمده) دو چیز است:

یکی ظرف همه آفریدگان (یعنی آنکه همه اجسام در اوست) و به اصطلاح حکماء مُحدّد الجہات گویند؛

و دیگری علم پروردگار که محیط به همه چیز است. و به اصطلاح بعضی، عرش بزرگتر از کرسی و حاوی آن است؛ پس مُحدّد الجہات اصلی عرش است؛ والله العالم.

و در عهد ما جماعتی حُمق‌اند که هرچه طبیعیان فرنگ گویند، راست پندارند و آن را باور دارند. از جمله فضا را غیر متناهی گویند، و عرش و کرسی را انکار کنند، و مکان طبیعی برای هیچ جسم ثابت نکنند.

ابوعلی سینا و دیگران به دلیل عقل ثابت کردند فضا غیر متناهی نیست، و جسم محیط به کلّ (یعنی عرش یا کرسی) موجود است تا برای هر جسم مکان طبیعی باشد، و وجود جسم بی مکان طبیعی محال است.

و اینکه فرنگیان نسبت به یکی از بزرگان خود (اسحاق نیوتن) می‌دهند و اجزای عالم را جاذب و مجذوب یکدیگر می‌شمردند، سخن تازه و اختراع او نیست؛ ثابت بن قره در هزار و یکصد سال پیش همین مذهب را داشت.

حاجی ملاهادی سبزواری (ره) در شرح "یا مَنْ اسْتَقَرَّتِ الْأَرْضُونَ بِإِذْنِهِ" از دعای جوشن گوید:

"نزد ثابت بن قره، میل کلوخ به زمین نه از برای آن است که ذاتاً طالب مرکز باشد، بلکه جنسیت سبب انضمام است." و گوید: "اگر فرض کنیم زمین پراکنده و متلاشی شود و اجزای آن را رها کنند، همه میل به سوی یکدیگر می‌کنند، و هر جا به یکدیگر رسیدند، می‌ایستند."<sup>۱</sup> - انتهی.

۱- شرح الاسماء الحسنی، ص ۱۶۹.

پس مذهب نیوتن چیزی نبود که حکمای ما ندانند؛ چه زشت باشد کسی نان بر سر خوان کسان خورد و شکر بیگانگان و ناکسان گوید.  
پس آنچه درباره عرش و کرسی و سایر امور در شرع آمده، مخالف هیچ دلیل عقلی نیست، و آنچه حکمای ما در این باب گفتند، از جهت عدم وقوف بر تجاذب عام نبوده است.»

### [مراد از بلوغ در فقره حمداً یبلغ الوفاء]

و در تعلیقه صفحه ۲۰۲ و صفحه ۲۰۳ در فقره وارده در دعای ۵۱: «تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي حَمْدًا يَبْلُغُ الْوَفَاءَ وَ حَقِيقَةَ الشُّكْرِ» گوید:  
«يَبْلُغُ الْوَفَاءَ» از عبارات بلیغ‌ای است که به هیچ تعبیر دیگر بیان معنی آن نتوان کرد. و بلوغ به معنی رسیدن به غایت و منتهای حرکت و مقصد است.  
و در قرآن کریم است: ﴿ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ یعنی غایت و منتهای علم ایشان همین عالم جسمانی و ماده است، و ذهنشان به غیر جسم آشنا نیست، و هر لفظ را بشنوند حمل بر معنی مادی می‌کند، حتی خداوند تعالی و روح را.  
و این گونه تبادر از ناحیه جهل حجت نیست؛ مانند تبادر آب شور به ذهن کسی که آب شیرین ندیده است.

بیشتر اعتراض و ایراد و کفر و إلحاد ملحدان، از همین برخاسته است که از همه چیز معنی مادی محسوس می‌فهمند و به ذهنشان جسم متبادر می‌گردد، و چون می‌بینند گفتار انبیا مطابق حس نیست آنها را تکذیب می‌کنند.

مثلاً عذاب قبر و سؤال نکیرین را می‌شنوند، ذهنشان به آن می‌رود که باید فرشتگان دیده شوند و صدای آنها شنیده گردد، وقتی ندیدند و نشنیدند گویند

نیست؛ چون منتهای علم آنها ماده محسوس است. اما متدین خردمند می داند عالم دیگر غیر محسوس نیز هست، و گفتار انبیا که با عالم ماده منطبق نمی شود، حکایت از آن عالم غیر محسوس می کند.

پس "مبلغ" در آیه کریمه به معنی منتهی و غایت است، در اینجا نیز "یبلغ" الوفاء" به معنی غایت و منتهای حد شکر است، که وافی به حق خداوند باشد در  
 إزای نَعَم وی. <sup>۱</sup>

فصل پنجم:

احادیث برگزیده



## ١. كنز العمال

[برگزیده أحاديث كتاب كنز العمال پيرامون فتن]

«٣٠٨٩٦- لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً، ولما ساغ لكم الطعام ولا الشراب.» (ك- عن أبي ذر)

٣٠٨٩٧- «لو تعلمون ما أعلم لبكيتم كثيراً، و لضحكتم قليلاً، و لخرجتم إلى الصُّعَدَات؛ تجأرون إلى الله تعالى، لا تَدْرُونَ تَنْجُونَ أو لا تَنْجُونَ.» (طب، ك، هب - عن أبي الدرداء)

٣٠٨٩٨- «إِنِّي لَأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بَيْوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْفَطْرِ [القطر].» (حم، ق- عن أسامة)

٣٠٩٢٩- «لا يزال هذا الدَّيْنُ قائماً حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشْرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ، كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيشٍ؛ ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.» (حم، ق، د، ن- عن جابر بن سمرة)<sup>١</sup>

٣٠٩٦٥- «أَسْعَدُ النَّاسِ فِي الْفِتَنِ كُلِّ حَفِيٍّ نَقِيٍّ، إِنْ ظَهَرَ لَمْ يُعْرَفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ

---

١- أخرجه مسلم، كتاب الإمارة، باب: «الناس تبع لقريش»، رقم (١٨٢٢) ص. (كنز العمال)

يُفتقد؛ وأشقى الناس فيها كلَّ خطيبٍ مصقعٍ<sup>١</sup> أو راكبٍ موضحٍ<sup>٢</sup>، لا يخلص من شرِّها إلاَّ مَنْ أخلص الدعاءَ كدعاءِ الغريقِ في البحر. (نعيم بن حماد في الفتن - عن أبي هريرة، وهو ضعيف)

٣٠٩٦٩- "سلامة الرجل في الفتنة أن يلزم بيته." (الديلمى عن أبي موسى)

٣٠٩٧٩- "سيكون بعدى اختلافٌ أو أمرٌ، فإن استطعت أن تكون السلم

[السلم] فافعل." (عم - عن علي)

٣٠٩٨٠- "إنها ستكون فتنةٌ و فرقةٌ، فإذا كان كذلك فاكسر سيفك واتخذ سيفاً

من خشب." (طب - عن أهبان بن صيفى)

٣١٠٠٨- "يأتى على الناس زمانٌ لا يسلم لذى دينٍ دينه إلاَّ مَنْ فرَّ من شاهقٍ

إلى شاهقٍ أو من جحرٍ إلى جحرٍ كالثعلب بأشباله؛ وذلك فى آخر الزمان إذا لم تنل

المعيشة إلاَّ بمعصية الله، فإذا كان كذلك حلت العزبة. يكون فى ذلك الزمان هلاكُ

الرجل على يدى أبويه إن كان له أبوان، فإن لم يكن له أبوان فعلى يدى زوجته و ولده،

فإن لم تكن له زوجةٌ و لا ولدٌ فعلى يد الأقراب و الجيران، يُعيرونه بضيق المعيشة و

يكلّفونه ما لا يطيق حتى يورد نفسه الموارد التى يهلك فيها." (حل، هق فى الزهد و

الخليل و الرافعى - عن ابن مسعود)

٣١١١٣- "أنا أخذ بحجزكم عن النار، أقول: إياكم و جهنم! إياكم و الحدود!

فإذا متُّ فأنا فرطكم<sup>٣</sup> و موعدكم الحوض؛ فمن ورد فقد أفلح. و يأتى قومٌ فيؤخذ بهم

١- لسان العرب: «مصقع: يبلغ.» (محقق)

٢- الموضع: المُسرع. (محقق)

٣- لسان العرب: «الفارط و الفرط بالتحريك: المتقدم إلى الماء، يتقدم الواردة فيهيء لهم الأرسان

والدكاء ويملاً الحياض و يستقى لهم.» (محقق)



ذات السَّهالِ فأقول: يا ربِّ، أُمَّتِي! فيقال: إِنَّكَ لا تدرى ما أحدثوا بعدك، مرتدِّين على أعقابهم.“ (طب - عن ابن عباس)

٣١١١٤- ”أنا فَزَطُّكُمْ على الحوضِ، أنتظرُ مَنْ يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكُمْ؛ فلا أُلْفِينِ ما نوزعتُ في أحدِكُمْ فأقول: إِنَّه من أُمَّتِي! فيقال: لا تدرى ما أحدثَ بعدك.“ (طس، ق - عن أبي الدرداء)

٣١١٢٢- ”السَّلامُ عليكم يا أهلَ القبور! لو تعلمون ما نَجَّاكم اللهُ مِنْهُ ممَّا هو كائنٌ بعدكم! هؤلاءٌ خيرٌ مِنْكُمْ؛ إِنَّ هؤلاءِ خرجوا مِنَ الدُّنيا و لم يأكلوا مِنْ أَجورِهِمْ شيئاً، و خرجوا و أنا الشَّهيدُ عليهم، و إنَّكم قد أكلتُمْ مِنْ أَجورِكُمْ و لا أدري ما تُحدثون مِنْ بَعْدِي.“ (ابن المبارك - عن الحسن مرسلًا)

٣١١٣٥- ”سَيَأْتِي على النَّاسِ زمانٌ ما يَبْقَى مِنَ القرآنِ إِلا رَسْمُهُ و لا مِنَ الإسلامِ إِلا اسمُهُ، يَتَسَمَّونَ بِهِ و هم أَبعدُ النَّاسِ مِنْهُ، مساجِدُهُم عامرةٌ و هى خرابٌ مِنَ الهُدَى، فقهاءُ ذلكَ الزَّمانِ شرُّ فقهاءٍ تحتَ ظِلِّ السَّماءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ الفتنَةُ و إِلَيْهِمْ تَعُودُ.“ (ك في تاريخه - عن ابن عمر؛ الديلمي - عن معاذ)

٣١١٩٠- ”يَجِيءُ يَوْمَ القِيامَةِ المُصحَفُ و المَسجِدُ و العِترَةُ؛ فيقولُ المُصحَفُ: يا رَبِّ! حَرَّقوني و مَزَّقوني، و يقولُ المَسجدُ: يا رَبِّ! خَرَّبوني و عَطَّلوني و ضَيَّعوني، و تقولُ العِترَةُ: يا رَبِّ! طَرَدونا و قَتَلونا و شَرَّدونا، و أَجثو بِرُكبتِي لِلخصومةِ، فيقولُ اللهُ: ذلكَ إِلَيَّ و أنا أُولى بِذلك.“ (الديلمي - عن جابر؛ حم، طب،

١- و العِترَةُ: «عِترَةُ الرَّجُلِ: أَحَصُّ أَقارِبِهِ؛ و عِترَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ: بنو عَبْدِالمَطَّلِبِ، و قيل: أهلُ بيته الأَقربون و هم أولادُهُ و عَلِيُّ و أولادُهُ، و قيل: عِترته الأَقربون و الأَبعدون مِنْهُمْ.»

ص - عن أبي أمامة).

٣١٢٠٢- "أ تُحِبُّهُ؟ أما! إِنَّكَ ستُخْرِجُ عليه و تقاتله و أنت له ظالمٌ." (ك - عن

علي و طلحة)

٣١٢٠٤- "إذا رأيتم معاويةَ و عمرو بن العاص جميعًا ففرِّقوا بينهما!" (طب -

عن شداد بن أوس)

٣١٢٠٨- "كيفَ بإحدائِكُنَّ إذا نبَّحتُها كِلابُ الحَوَابِ." (حم، ك - عن

عائشة)

٣١٢١٤- "دوروا مع كتابِ اللهِ حيثُ ما دار!" فقلنا: فإذا اختلفَ الناسُ فمع

مَنْ نَكُونُ؟ فقال: "أُنظِّروا الفِئَةَ الَّتِي فِيهَا ابنُ سُمَيَّةَ فالزَموها! فَإِنَّهُ يَدورُ مع كتابِ

الله." (ك - عن حذيفة)<sup>١</sup>

٣١٢٢٤- "دَعُهُ! لا يَتحدَّثُ النَّاسُ أنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أصحابه." (خ، م - عن

جابر)<sup>٢</sup>

٣١٢٣٢- "دَعُهُ! فَإِنَّ لَهُ أصحابًا يُحَقِّرُ أَحَدَكُم صَلاتَه مع صَلاتهم و صيامَه مع

صيامهم، يقرءون القرآنَ لا يُجاوِزُ تراقيهم، يَمَرِّقون من الدِّينِ كما يُمرِّق السَّهمُ من

الرَّمِيَّةِ<sup>٣</sup>، يُنظَرُ إلى نَصَلِهِ فلا يوجَدُ فيه شيءٌ، ثمَّ يُنظَرُ إلى رِصافِهِ<sup>٤</sup> فلا يوجَدُ فيه شيءٌ، ثمَّ

١- أخرجه الحاكم في المستدرک، كتاب قتال أهل البغي، ج ٢، ص ١٤٨؛ وفيه مسلم بن كيسان

تركه أحمد و ابن معين؛ و المراد من ابن سُمَيَّة هو: عَمَّار بن ياسر. ص. (كنز العمال)

٢- أخرجه البخاري: كتاب التفسير، تفسير سورة المنافقين، ج ٦، ص ١٩٣. ص. (كنز العمال)

٣- الرَّمِيَّة: الصيد الذي ترميه فتقصده. (محقق)

٤- رِصافه: «رِصَفَ السَّهمِ: إذا شَدَّه بالرِّصافِ، و هو عَقَبٌ يُلوي على مَدخل النَّصل فيه.» النهاية،

ج ٢، ص ٢٢٧ ب. (كنز العمال)

يُنظَرُ إِلَى نَضِييِّهِ وَهُوَ قَدْحُهُ فَلَا يُوَجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يُنظَرُ إِلَى قُدْذِهِ<sup>١</sup> فَلَا يُوَجَدُ فِيهِ شَيْءٌ،  
 قَدْ سَبَقَ الْفَرْتَّ وَالدَّمَ، أَيُّهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ، إِحْدَى عَضْدِيهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ أَوْ مِثْلُ  
 الْبَضْعَةِ تَدْرُدُّ، وَيَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ.“ (خ، م عن أبي سعيد)<sup>٢</sup>

٣١٢٤٥- ”يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ،

يَقْتُلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.“ (طب - عن سعد وعمار معاً)

٣١٢٥٣- ”يَقْتُلُ الْمَارِقِينَ أَحَبُّ الْفِتْنَيْنِ إِلَى اللَّهِ وَأَقْرَبُ الْفِتْنَيْنِ مِنَ اللَّهِ.“ (ع و

الخطيب - عن أبي سعيد)

٣١٢٧٤- عن واصل مولى أبي عيينة قال: دَفَعَ إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ عَقِيلٍ صَحِيفَةً فَقَالَ:

هَذِهِ خُطْبَةٌ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، أُبَيِّنْتُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُهَا فِي عَشِيَّةِ كُلِّ خَمِيسٍ لِأَصْحَابِهِ؛ فِيهَا:  
 ”أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تُمَاتُ فِيهِ الصَّلَوَاتُ، وَتَشْرَفُ فِيهِ الْبَنِيَانُ، وَيَكْثُرُ  
 فِيهِ الْحَلْفُ وَالتَّلَاعُنُ، وَيَفْشُو فِيهِ الرِّشَا وَالرِّزْنَا، وَتُبَاعُ الْآخِرَةُ بِالْأُولَى؛ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ  
 فَالْتَّجَاءَ النَّجَاءَ!“

قيل: و كيف النجاء؟

قال: ”كُنْ حَلِيسًا مِنْ أَحْلَاسِ بَيْتِكَ وَكُفَّ لِسَانَكَ وَيَدَكَ.“ (ابن أبي الدنيا في

العزلة)

٣١٣٧٤- عن سهل بن أبي حثمة قال: بَايَعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

أَعْرَابِيًّا، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنْ مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

١- قُدْذِهِ: «الْقُدْذُ: رِيشُ السَّهْمِ؛ وَاحِدَتُهَا: قُدْدَةٌ.» النّهاية ج ٤، ص ٢٨ ب. (كنز العمال)

٢- أخرجه مسلم: كتاب الزكاة، باب ذكر الخوارج و صفاتهم رقم (١٤٨). و معنى لفظة «نضيه»:

النضى كغنى: السهم بلا نصل ولا ريش. ص. (كنز العمال)

فَمِمَّنْ تَأْخُذُ حَقَّكَ؟ قال: ما أدري، قال: ارجع فاسأله! فرجع الأعرابي فسأله، فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِنْ أَبِي بَكْرٍ.

فلما خرج قال له عليٌّ: فَإِنْ مَاتَ أَبُو بَكْرٍ مِمَّنْ تَأْخُذُ؟ قال: لا أدري، قال: ارجع فاسأله! فرجع فسأله، فقال له النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من عمر.

فلما خرج قال عليٌّ: فَإِنْ مَاتَ عُمَرُ؟ قال: لا أدري، قال: ارجع فاسأله! فرجع فسأله، فقال له النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من عثمان.

فلما خرج قال له عليٌّ: فَإِنْ مَاتَ عُثْمَانُ فَمِمَّنْ تَأْخُذُ حَقَّكَ؟ قال: لا أدري، قال ارجع فاسأله! فرجع فسأله، فقال له النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا مَاتَ عُثْمَانُ فَاَنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَمُوتَ فَمُتْ. (عق، كر)<sup>١</sup>

٣١٣٩٥- عن ابن عباسٍ قال: أولُ العربِ هلاكًا قريشٌ و ربيعةٌ! قالوا: و كيفَ؟! قال: أمّا قريشٌ فَيَهْلِكُهَا الْمُلْكُ، و أمّا ربيعةٌ فَيَهْلِكُهَا الْحَمِيَّةُ. (ش)

٣١٤٢٥- عن أبي قبيلِ المَعافِرِيِّ<sup>٢</sup>، عن أبي هريرة و عبدالله بن عمرو، قالوا: ابتاع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من أعرابيٍّ قلائصَ<sup>٣</sup> إلى أجلٍ، فقال: يا رسولَ اللهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ أَتَى عَلَيْكَ أَمْرٌ اللهُ فَمَنْ يَقْضِيَنِي مَالِي؟ قال: أَبُو بَكْرٍ يَقْضِي عَنِّي دَيْنِي وَ يُنْجِزُ عِدَاتِي.

١- أقول: آثار الوضع مشهودة في هذه الرواية من جهاتٍ شتى؛ فبلا ريبٍ أنّها من موضوعات بنى أمية لعنهم الله أجمعين. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

٢- أبو قبيل المَعافِرِيُّ: هو، حُيَّي بن هانئ بن ناصر المصريّ وثقه ابنُ معين و توفّي سنة ١١٨ هـ. خلاصة تذهيب الكمال، ج ١، ص ٢٦٧. ص. (كنز العمال)

٣- قلائص: «القلائص في الأصل جمعُ قلوص، و هي الناقة الشابة.» النهاية ج ٤، ص ١٠٠ ب. (كنز العمال)

قال: فَإِنْ قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ مَنِ يَقْضَىٰ عَنْكَ؟

قال: عُمَرُ، يَحْذُو حَذْوَهُ وَيَقُومُ مَقَامَهُ، لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ.

قال: فَإِنْ مَاتَ عُمَرُ؟

قال: فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَمُوتَ فَمُتْ. (عد، كر)١

٣١٤٤١- عن سعيد بن عبدالعزيز عمَّن حدَّثه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

(وآله) و سلَّم قال: يَلِيكُم عُمَرُ وَعُمَرُ، وَيَزِيدُ وَيَزِيدُ، وَالْوَلِيدُ وَالْوَلِيدُ، وَمِرْوَانَ وَ

مِرْوَانَ، وَ مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ. (نعيم)

٣١٤٤٢- عن ابن المُسَيَّب قال: وُلِدَ لِأَخِي أُمِّ سَلْمَةَ غُلَامٌ فَسَمَّوْهُ الْوَلِيدَ،

فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلَّم فقال: "سَمَّيْتُمُوهُ بِأَسْمَاءِ

فِرَاعِيَّتِكُمْ! لِيَكُونََنَّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ الْوَلِيدُ، وَ هُوَ شَرٌّ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ

فِرْعَوْنَ عَلَىٰ قَوْمِهِ." قال الزُّهْرِيُّ: إِنْ اسْتَخْلَفَ الْوَلِيدُ بَنُ يَزِيدٍ فَهُوَ هُوَ، وَإِلَّا فَهُوَ

الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ. (نعيم)

٣١٤٥١- عن عليِّ قال: "إِنهَا سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مَظْلَمَةٌ مَنكُشَفَةٌ، لَا

يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ." قيل: وَ مَا النُّومَةُ؟ قال: "الَّذِي لَا يَدْرِي مَا النَّاسُ فِيهِ."

(العسكريّ في المواعظ)

٣١٤٥٢- عن عليِّ قال: "وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ! لِإِزَالَةِ الْجِبَالِ مِنْ

مَكَانِهَا أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مِثْلِكَ مُرَجَلٍ؛ فَإِذَا اخْتَلَفُوا بَيْنَهُمْ - فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! - لَوْ

١- هذه الرواية من المواضع، و جعل مشهودٌ فيها و هي من موضوعات مخالفي عليّ و عثمان، و

متبعي سيرة الشيخين. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

٢- مرجل: أي مؤجل؛ أرجله: أمهله. و في بعض النسخ: «مُلكٌ مؤجِّلٌ». (محقق)

كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَعَلَّبَتْهُمْ. (ش)

٣١٤٩١- (أَيْضًا) عن مسروق قال: دخل عبد الرحمن بن عوف أم سلمة، فقالت: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَقُولُ: "إِنَّ مِنْ أَصْحَابِي لَمَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَمُوتَ أَبَدًا."

فخرج من عندها مذعورًا حتّى دخل على عمّ، فقال له: "اسمع ما تقول أمك!" فقام يشدّ حتّى دخل عليها فسألها، ثمّ قال: "أُنشِدُكَ اللَّهَ! أَمِنْهُمْ أَنَا؟" قالت: لا، ولن أبرئ بعدك أحدًا. (حم، كر)

٣١٤٩٣- (مسند عليّ) عن عليّ قال: "ما من ثلاث مائة تخرج إلّا ولو شئت سميت سائقها وناعقها إلى يوم القيامة." (نعيم بن حماد في الفتن و سنده صحيح)

٣١٥١٩- عن عليّ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ: "يا عليّ! كيف أنت إذا زهد الناس في الآخرة، و رغبوا في الدنيا، و أكلوا الثراث أكلا لئما، و أحبوا الهال حبا جما، و اتخذوا دين الله دخلا و مال الله دولا؟"

قلت: أتركهم و ما اختاروا، و اختار الله و رسوله و الدار الآخرة، و أصبر على مصائب الدنيا و بلواها حتّى ألحق بك إن شاء الله.

قال: "صَدَقْتَ، اللَّهُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ بِهِ!" (الثَّقَفِيُّ فِي الْأَرْبَعِينَ؛ و فيه صالح بن أبي الأسود، وإه)

٣١٥٢٢- عن عليّ قال: "سيأتي على الناس زمان لا يبقى من الإسلام إلّا اسمه و لا يبقى من القرآن إلّا رسمه، مساجدهم يومئذ عامرة و هى خراب من الهدى، علماءهم شر من تحت أديم السماء، من عندهم نجم الفتنه و إليهم تعود." (العسكريّ في المواعظ)

٥٢٤-٣١ عن عليّ قال: "لا تكونوا عَجَلًا<sup>١</sup> مذابيح<sup>٢</sup> بُذْرًا<sup>٣</sup>! فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ بَلَاءٌ مُبْلِحًا<sup>٤</sup> مُكَلِّحًا<sup>٥</sup>، وَأُمُورًا مِنْهَا مَتَاحِلَةٌ<sup>٦</sup> رُدْحًا<sup>٧</sup>." (خ في الأدب)

٥٤٩-٣١ (أيضاً) عن أبي جعفر الفراء مولیٰ علیّ قال: شَهِدْتُ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيَّ النَّهْرَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَتْلِهِمْ قَالَ: "اطْلُبُوا الْمُخْدَجَ!"<sup>٨</sup> فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ. وَأَمْرٌ أَنْ يَوْضَعَ عَلِيٌّ كُلَّ قَتِيلٍ قَصَبَةً، فَوَجَدُوهُ فِي وَهْدَةٍ<sup>٩</sup> فِي مَتْنَعٍ<sup>١٠</sup> مَاءٍ جَلٍّ، أَسْوَدَ مُتَيْنَ الرِّيْحِ، فِي

١- عَجَلًا: «العجول من النساء و الإبل: الواله التي فقدت ولدها الثكلى لعجلتها في جبيتها و ذهابها جزعاً؛ و الجمع عَجَلٌ و عجائل و معاجيل. قال الأعشى: يَدْفَعُ بِالرَّاحِ عَنْهُ نَسْوَةٌ عَجَلٌ.» لسان العرب، ج ١١، ص ٤٢٨ ب. (كنز العمال)

٢- مذابيح: «هو جمع مذياع، من أذاع الشيء إذا أفشاه؛ و قيل: أراد الذين يُشيعون الفواحش، و هو بناء مبالغة.» النهاية، ج ٢، ص ١٧٤ ب. (كنز العمال)

٣- بُذْرًا: «جمع بذور؛ يقال: بذرت الكلام بين الناس كما تُبذر الحبوب: أي أفشيتها و فرّقته.» النهاية، ج ١، ص ١١٠ ب. (كنز العمال)

٤- مُبْلِحًا: «أي مُعيبًا.» النهاية، ج ١، ص ١٥١ ب. (كنز العمال)

٥- مُكَلِّحًا: «أي يكلِّحُ الناسَ شدته؛ و الكلوح: العبوس.» النهاية، ج ٤، ص ١٩٦ ب. (كنز العمال)

٦- مَتَاحِلَةٌ: «أي فِتْنًا طَوِيلَةً المَدَّةِ، و المتاحل من الرجال: الطويل.» النهاية، ج ٤، ص ٣٠٤ ب. (كنز العمال)

٧- رُدْحًا: «الرُدْحُ: الثَّقِيلَةُ العَظِيمَةُ؛ واحدها رَدَاحٌ يعنى الفتن.» النهاية، ج ٢، ص ٢١٣ ب. (كنز العمال)

٨- امام شناسی، ج ١٢، ص ٤٨: «مُخْدَجٌ \* همين شخص ذو التندی که یک دستش ناقص بوده و به شکل پستانی در کنار سینه او بوده است.

\*. خَدَجَتْ خِدَاجًا و أَخْدَجَتْ الدَابَّةَ: أَلْقَتْ وَلَدَهَا نَاقِصَ الخَلْقِ أَوْ قَبْلَ تَمَامِ الأَيَّامِ، فَهِيَ خَادِجٌ وَ مَخْدِجٌ وَ لَدَهَا خَدِيجٌ وَ خَدُوجٌ وَ مَخْدِجٌ. أَخْدَجَ الشَّيْءُ: نَقَصَ.»

٩- لسان العرب: «الوهدة بالفتح فالسكون: المنخفض من الأرض.» (محقق)

١٠- متنع: أي متغير. (محقق)

موضع یده کهیئة التدی علیه شَعْرَاتٌ، فلما نظر إليه قال:

”صدق الله و رسوله!“ فسمع أحد ابنيه إما الحسن أو الحسين يقول: ”الحمد لله الذي أراح أمة محمد صلى الله عليه (و آله) و سلم من هذه العصابة!“ فقال عليٌّ: ”لو لم يبق من أمة محمدٍ إلا ثلاثة لكان أحدهم على رأى هؤلاء؛ إنهم لفي أصلاب الرجال و أرحام النساء.“ (طس)<sup>١</sup>

٥٦٠ ٣١- (مُسند عليٍّ) عن زيد بن وهب، قال: قَدِمَ عليٌّ على قومٍ من الخوارج فيهم رجلٌ يقال له: الجعدُ بنُ نَعَجَةَ، فقال له: اتَّقِ اللهَ يا عليُّ! فَإِنَّكَ مَيِّتٌ! فقال عليٌّ: ”بل مقتولٌ، ضربةٌ على هذه، تُخَضَّبُ هذه - و أشار عليٌّ إلى رأسه و لحيته بيده - قضاءً مقضًى و عهدٌ معهود، و قد خابَ من افترى.“

ثم عاتب عليًّا في لباسه، فقال: لو لبست لباسًا خيرًا من هذا! فقال: ”ما لك و للباسي! إنَّ لباسي هذا أبعدُ لي مِنَ الكبر و أجدرُ أن يفتديَ بي المسلمون.“ (ط و ابن أبي عاصم في السنة، عم، حم في الترهذ و البغوي في الجعديات، ك، ق في الدلائل، ض)

٥٦١ ٣١- عن عليٍّ قال: ”إنَّ مَّا عَهِدَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلم: أَنَّ الأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِي مِن بَعْدِهِ.“ (ش و الحارث و البزار، ك، عق، ق في الدلائل)

٥٦٢ ٣١- عن عليٍّ قال: قال لي رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سلم: ”عَهِدٌ مَعَهُودٌ أَنَّ الأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ بَعْدِي و أَنْتَ تَعِيشُ على مِلَّتِي و تُقْتَلُ على سُنَّتِي، مَن أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي و مَن أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي، و إنَّ هذه سَتُخَضَّبُ مِن هذه.“ يعنى لحيته

١- أورده الهيثمي في مجمع الزوائد، ج ٦، ص ٢٤٢؛ رواه الطبراني و الأوسط و فيه جماعة لم أعرفهم.



من رأسه. (ك)

٣١٥٦٣- (أَيْضًا) عَنْ أَبِي يَحْيَى قَالَ: نَادَى رَجُلٌ مِنَ الْغَالِينَ عَلِيًّا وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ صَلَاةِ الْفَجْرِ: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>١</sup>، فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ: ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفِقُونَ﴾<sup>٢</sup>. (ش و ابن جرير)

٣١٥٦٥- (أَيْضًا) عَنْ زُرَّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا يَقُولُ: "أَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ؛ لَوْلَا أَنَا مَا قَوَّتْ أَهْلَ النَّهْرَوَانَ وَأَهْلَ الْجَمَلِ، وَ لَوْلَا أَنِي أَخَشِي أَنْ تَتْرَكُوا الْعَمَلَ لِأَنْبَاءِكُمْ بِالَّذِي قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ لِمَنْ قَاتَلَهُمْ، مُبْصِرًا ضَلَّالَتَهُمْ، عَارِفًا بِالْمُهْدَى الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ." (ش، حل و الدورقي)

٣١٥٦٩- عَنْ كَثِيرِ بْنِ نَمِرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ بِرَجُلٍ مِنَ الْخَوَارِجِ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا يَسُبُّكَ، قَالَ: "فَسُبَّهُ كَمَا سَبَّنِي!" قَالَ: وَ يَتَوَعَّدُكَ، قَالَ: "لَا أَقْتُلُ مَنْ يَقْتُلُنِي." ثُمَّ قَالَ: "لَهُمْ عَلَيْنَا ثَلَاثٌ: أَنْ لَا نَمْنَعَهُمُ الْمَسَاجِدَ أَنْ يَذْكُرُوا اللَّهَ فِيهَا، وَ أَنْ لَا نَمْنَعَهُمُ النَّيَّءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيهِمْ فِي أَيْدِينَا، وَ أَنْ لَا نُقَاتِلَهُمْ حَتَّى يُقَاتِلُونَا." (أبو عبيد، ق)

٣١٥٧٥- عَنْ أَبِي صَادِقٍ مَوْلَى عِيَاضِ بْنِ رَبِيعَةَ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَنَا مَمْلُوكٌ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ابْسُطْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ! فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ: "مَا أَنْتَ؟" فَقُلْتُ: مَمْلُوكٌ، قَالَ: "لَا إِذْنَ."

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّمَا أَقُولُ: إِنَّ شَهْدَتُكَ نَصْرَتُكَ وَ إِذَا غَبْتُ نَصَحَتُكَ،

١- سورة الزمر (٣٩) آية ٦٥.

٢- سورة الروم (٣٠) آية ٦٠.

قال: "فَنَعَمِ إِذْنٌ؛ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ، وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

"إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ رَجُلٌ يَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيٍّ وَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَإِنَّهُ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ لِي زَكَاةٌ، وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَبَرَّؤُوا مِنِّي فَإِنِّي عَلَى الْفِطْرَةِ!" (المحاملي، كر؛ و روى الحاكم في الكُنَى آخره)

٣١٥٧٩- عن عمرو بن سعيد قال: أُنِيَ عَلِيُّ بِقَوْمٍ مِنَ الزَّنَادِقَةِ فَأَمْرٌ بِحُفْرَتَيْنِ، فَحَفَرْنَا وَ أَوْقَدَ فِيهِمَا النَّارَ ثُمَّ قَذَفَهُمْ فِيهَا، وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

"لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا      أَوْقَدْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَنْبَرًا"  
(ابن شاهين في السنّة، و رواه خشيش عن الشَّعْبِيِّ نحوه؛ و رواه ابن أبي الدنيا في كتاب الأشراف عن قبيصة بن جابر، قال: أُنِيَ عَلِيُّ بِزَنَادِقَةٍ فَقَتَلَهُمْ، ثُمَّ حَفَرَ لَهُمْ حُفْرَتَيْنِ فَأَحْرَقَهُمْ فِيهِمَا)

٣١٦١٤- عن يحيى بن أسيد: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَرْسَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِلَى قَوْمٍ خَرَجُوا، فَقَالَ لَهُ: "إِنْ خَاصَمُوكَ بِالْقُرْآنِ فَخَاصِمُهُمْ بِالسُّنَّةِ." (ابن أبي زمنين في أصول السنّة)

٣١٦١٨- عن أبي البُحْتَرِيِّ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، ثُمَّ قَالَ آخَرَ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ:

"لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ﴾ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ ﴿لَا يُؤْفُونَ﴾؛ فَمَا تَدْرُونَ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ؟ يَقُولُونَ: لَا إِمَارَةَ. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ لَا يُصْلِحُكُمْ إِلَّا أَمِيرٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ!"

قالوا: هذا البرُّ فقد عَرَفْنَاهُ، فَمَا بِالْ فَاجِرِ؟!

فقال: "يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ وَيُمَلَأُ لِلْفَاجِرِ وَيُبَلِّغُ اللَّهُ الْأَجَلَ، وَتَأْمَنُ سُبُلَكُمْ، وَ تَقُومُ أَسْوَاقُكُمْ، وَ يُجِبِي فَيْئَكُمْ، وَ يُجَاهِدُ عَدُوَّكُمْ، وَ يُؤَخِّدُ لِلضَّعِيفِ مِنَ الشَّدِيدِ مِنْكُمْ." (ش)

٣١٦٤٠- عن المَدَائِنِيِّ قَالَ: نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى قَوْمٍ بِبَابِهِ، فَقَالَ لِقَبْرِ: "يَا قَبْرُ! مَنْ هُوَ لَمْ يَهْلِكْ؟" قَالَ: هُوَ لَمْ يَشِيعَتْكَ، قَالَ: "وَ مَا لِي لَا أَرَى فِيهِمْ سِيَاءَ الشَّيْعَةِ؟" قَالَ: وَ مَا سِيَاءُ الشَّيْعَةِ؟ قَالَ: "حُصُّ الْبُطُونِ مِنَ الطَّوِيِّ، يُبْسُ الشَّفَاهِ مِنَ الظَّمَاءِ، عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ." (الدينوري، كر)

٣١٦٤١- عن عَلِيٍّ قَالَ: "يَهْلِكُ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَرِيقَانِ: مُحَبَّبٌ مُطْرِبٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ." (ابن أبي عاصم)

٣١٦٥٥- عن مسلم بن نذير قال: جاء ابنُ جرْموزٍ فاستأذَنَ عَلِيَّ، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ الْإِذْنَ، فَقَالَ: أَنَا قَاتِلُ الزُّبَيْرِ! فَقَالَ عَلِيٌّ:

"أُ بَقِيتُ ابْنَ صَفِيَّةَ تَفْتَخِرُ؟! فَتُبَوِّأُ بِالنَّارِ! إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَ إِنَّهُ حَوَارِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ." (ابن أبي خيثمة، كر)

● جلد ١١، صفحہ ٣٣١: «٣١٦٥٧- عن حسن بن علي بن حسن بن حسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قال: جاء عمرو بن جرْموزٍ إلى علي بن أبي طالب بسيف الزُّبَيْرِ، فأخذه عليٌّ فنظرَ إليه، ثم قال:

"أما والله! لَرَبِّ كَرِيَةٍ وَ كَرِيَةٍ قَدْ فَرَّجَهَا صَاحِبُ هَذَا السَّيْفِ عَن وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ." (كر)

١- لسان العرب: «أطرى: إذا زاد في الثناء؛ و الإطراء: مجاوزة الحدِّ في المدح و الكذب فيه.»  
مصباح المنير: «أطرى: فلاناً: مدحته بأحسن ما فيه ... و جاوزت الحدَّ.» (محقق)

• جلد ١١، صفحہ ٣٣٣: «٣١٦٦٦- عن حذيفة قال: "لو حَدَّثْتُمْ أَنَّ أُمَّكُمْ تَغزُوكُمْ لَتَصَدَّقُونِي؟!" قال: أَوْ حَقُّ ذَلِكَ؟! قال: "حَقُّ." (نعيم، كر)

٣١٦٦٧- عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لأزواجه: "أَيُّكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَزْبِ، تُقْتَلُ حَوْلَهَا قَتْلًا كَثِيرًا، تَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ؟! (ش)"

• جلد ١١، صفحہ ٣٣٤: «٣١٦٦٨- عن عائشة، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قال لأزواجه: "أَيُّكُنَّ الَّتِي تَنْبِحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ؟" فَلَمَّا مَرَّتْ عَائِشَةُ بِبَعْضِ مِيَاهِ بَنِي عَامِرٍ لَيْلًا نَبَحَتِ الْكِلَابُ عَلَيْهَا، فَسَأَلَتْ عَنْهُ فَقِيلَ لَهَا: هَذَا مَاءُ الْحَوَابِ، فَوَقَفَتْ وَقَالَتْ: مَا أَظُنُّنِي إِلَّا رَاجِعَةً؛ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قال ذاتَ يَوْمٍ: "كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ تَنْبِحُ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوَابِ!" قِيلَ لَهَا: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّمَا تُصَلِّحِينَ بَيْنَ النَّاسِ. (ش و نعيم بن حماد في الفتن)

٣١٦٧٠- عن عُرْوَةَ قال: قلتُ لعائشة: من كان أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ؟

قلت: عليُّ بنُ أبي طالبٍ.

قلتُ: أَيُّ شَيْءٍ كانَ سَبَبُ خُرُوجِكِ عَلَيْهِ؟! قالت: لِمَ تَزَوَّجَ أَبُوكَ أُمَّكَ؟ قلتُ: ذلكَ من قَدَرِ اللهِ.

قلت: وَ كانَ ذلكَ من قَدَرِ اللهِ. (ز)

٣١٦٧١- عن طاوس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قال لِنِسائِهِ: "أَيُّكُنَّ الَّتِي تَنْبِحُهَا كِلَابُ كَذَا وَ كَذَا؟ إِيَّاكَ يَا حُمَيْرَاءُ!" (نعيم بن حماد في الفتن و سنده صحيح)

٣١٦٧٢- عن جعفر، عن أبيه، قال: أمر عليٌّ مناديه فنادى يوم البصرة: «لا يُتبعُ مُدبرٌ، ولا يُدْفَقُ على جريحٍ، ولا يُقتلُ أسيرٌ، و من أغلق بابَه فهو آمنٌ، و من ألقى سلاحَه فهو آمنٌ، و لم يأخذ من متاعهم شيئاً.» (ش، ق)

● جلد ١١، صفحه ٣٣٥: «٣١٦٧٣- عن أبي البحتري، قال: سُئل عليٌّ عن أهل الجمل، قيل: أمشركون هم؟ قال: «من الشرك قُروا.» قيل: أمثاقون هم؟ قال: «إن المنافقين لا يذكرون الله إلا قليلاً.» قيل: فما هم؟ قال: «إخواننا بغوا علينا.» (ش، ق)

٣١٦٧٤- عن أم راشد، قالت: سمعت طلحة و الزبير يقول أحدهما لصاحبه: «بايعته أيدينا و لم تبايعه قلوبنا.» فقلت لعلِّي، فقال عليٌّ: «فمن نكث فإنما ينكث علي نفسه و من أوفى بما عهد عليه الله فسؤيته أجراً عظيماً.»<sup>٢</sup> (ش)

● جلد ١١، صفحه ٣٣٥: «٣١٦٧٥- عن عبد خير، عن عليٍّ أنه قال يوم الجمل: «لا تتبعوا مدبراً! و لا تجهزوا على جريح! و من ألقى سلاحه فهو آمن.» (ش)

● جلد ١١، صفحه ٣٣٦: «٣١٦٧٦- عن أبي البحتري، قال: لما انهزم أهل الجمل قال عليٌّ: «لا يُطلبنَّ عبدٌ خارجاً من العسكر! و ما كان من دابةٍ أو سلاحٍ فهو لكم، و ليس لكم أمٌ ولدٍ، و الموارثُ على فرائض الله، و أيُّ امرأةٍ قُتِلَ زوجها فلتعتدَّ أربعة أشهرٍ و عشرًا!»

قالوا: يا أمير المؤمنين! نحلُّ لنا دماءهم و لا نحلُّ لنا نساءهم؟! فقال: «كذلك السيرة في أهل القبلة»، فخاصموه، قال: «فهااتوا سهامكم و أفرعوا على عائشة، فهي

١- و لا يُدْفَقُ: «تذيف الجريح: الإجهازُ عليه و تحريره قتله.»- ١٥٠. النهاية ج ٢، ص ١٦٢ ب.  
(كنز العمال)

٢- سورة الفتح (٤٨) ذيل آية ١٠.

رَأْسُ الْأَمْرِ وَقَاتِدُهُمْ!“ قال: ففرقوا وقالوا: نستغفر الله، فخصمهم على. (ش)

٣١٦٧٨- (مسند علي) عن قيس بن عباد، قال: دخلت على علي يوم الجمل فقلت: هل عهد إليك رسول الله صلى الله عليه (وآله) و سلم عهداً دون العامة؟ قال: ”لا إلا هذا“، و أخرج من قراب سيفه صحيفة فإذا فيها: ”المؤمنون تكافأ دماؤهم ويسعى بذمتهم أدناهم، و هم يد على من سواهم، لا يقتل مؤمن بكافر و لا ذو عهد في عهده.“ (ابن جرير، ق)

٣١٦٧٩- (مسند علي) عن داود، قال: لحق عمران بن طلحة بمعاوية، فقال له معاوية: ارجع إلى علي فإنه يرُد عليك مالك! فرجع عمران فأتى الكوفة فدخل على علي فقال له علي:

”مرحباً بابن أحمى! إنى لم أقبض مالكم لأخذة، و لكن خفت عليه من السفهاء؛ انطلق إلى عمك قرظة بن كعب بن عميرة فمره فليرد عليك ما أخذنا من غلة أرضكم. أما والله! إنى لأرجو أن أكون أنا و أبوك من الذين ذكرهم الله في كتابه، و تلا هذه الآية: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ﴾<sup>١</sup>.”

فقال الحارث الأعور: لا والله! الله أعدل أن يجمعنا وإياهم في الجنة.

قال: ”فمن ذا يا أعور، أنا و أبوك؟!“ (كر، و رواه و عن أبي حبيبة مولى طلحة)»

• جلد ١١، صفحہ ٣٣٧: «٣١٦٨٠- (أيضاً) عن عمرو بن خالد بن غلاب قال: قدمت الكوفة فصادفت وقعة الجمل، فسمعت قوماً من أهل الكوفة يقولون: ”ألا، إن أمير المؤمنين يقسم فينا نساءهم!“ فأتيت الأحنف، فقلت: يا عم! إنى سمعت كذا و كذا، فقال: امض بنا إلى أمير المؤمنين! فدخلنا على علي بن أبي طالب فقال: إن

ابن أخی أخبرنی بكذا و كذا، فقال: "معاذَ الله يا أحنفُ!" ثم قال: "مَن قال هذا؟" قال: عمرو بن خالدٍ، قال: "ابنُ غلاب؟" قال: نَعَمْ! قال: "أشهد أني رأيتُ أباه بين يَدَي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم و ذَكَرَ الفِتنَ فقال: يا رسولَ اللهُ أدعُ اللهُ أن يكفِيَنِي الفتنَ! قال: اللهُمَّ اكفِهِ الفتنَ ما ظَهَرَ منها و ما بَطَّن!"

و قيل في ذلك:

كُفِيَ فتنَ الدُّنيا بدعوةِ أحمدَ      ففاز بها في النَّاسِ مَنْ ناله خُسْرُ  
ظواهرها جَمَعًا و باطنها معًا      فصَحَّ له في أمرِهِ السُّرُّ و الجَهْرُ  
رواهُ عليُّ المرتضى عن مُحَمَّدٍ      ففي مثل هذا قد يَطِيبُ به النَّشْرُ  
(أبونعيم، و قال: هذا الحديث عزيز)

● جلد ١١، صفحہ ٣٣٨: « ٦٨١ ٣١- (أيضًا) عن يحيى بن سعيد، عن عمه،

قال: لَمَّا تَوَاقَعْنَا يَوْمَ الجَمَلِ و قد كان عليٌّ حين صَفَّفْنَا نادى في النَّاسِ:

"لا يَرْمِيَنَّ رَجُلٌ بِسَهْمٍ، و لا يَطْعَنَّ بِرُمحٍ، و لا يَضْرِبَنَّ بِسَيْفٍ، و لا تُبَدِّأْ [تَبَدَّءُوا] القَوْمَ بالقتال، و كلِّمُوهم بِاللِّطْفِ الكَلَامِ! فَإِنَّ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ فَلَجٍ فِيهِ فَلَجٌ يَوْمَ القِيَامَةِ."

فلم نَزَلْ و قوفًا حَتَّى تَعَالَى النَّهَارُ حَتَّى نادى القَوْمُ بِأجمعهم: "يا ثاراتِ عثمان!" فنادى عليٌّ مُحَمَّدَ بْنَ الحَنَفِيَّةِ: "ما يقولون؟" فقال: يقولون: يا ثاراتِ عثمان! فرفع عليٌّ يديه فقال: "اللَّهُمَّ كُتِّبَ اليَوْمَ قَتْلَةُ عثمانَ لوجوههم!" (هق)

٦٨٢ ٣١- (أيضًا) عن مُحَمَّدِ بْنِ عمرِ بْنِ عليِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يُقَاتِلْ أَهْلَ الجَمَلِ حَتَّى دَعَا النَّاسَ ثَلَاثًا، حَتَّى إِذَا كان يَوْمُ الثَّالِثِ دَخَلَ عَلَيْهِ الحَسَنُ و الحُسَيْنُ و

١- فَلَجٌ: «الفَلَجُ بوزن الفِلس: الظَّفَرُ و الفَوْز.» المختار (٤٠١) ص. (كنز العمال)

عبدالله بن جعفر فقالوا: قد أكثروا فينا الجراح، فقال: "يا ابن أخي! والله ما جهلتُ شيئاً من أمرهم إلا ما كانوا فيه!" و قال: "صَبَّ لِي مَاءٌ!" فَصَبَّ لَهُ مَاءً فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ دَعَا رَبَّهُ، وَ قَالَ لَهُمْ: "إِنْ ظَهَرْتُمْ عَلَى الْقَوْمِ فَلَا تَتَّبِعُوا مُدْبِرًا، وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَ انظُرُوا مَا حَصَرْتُ بِهِ الْحَرْبُ مِنْ آيَةٍ فَاقْبِضُوهُ، وَ مَا كَانَ سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ لِيُورِثْتَهُ." (هق، و قال: هذا منقطع)

٦٨٣ ٣١- (أَيْضًا) عَنْ أَبِي بَشْرِ الشَّيْبَانِيِّ فِي قِصَّةِ حَرْبِ الْجَمَلِ، قَالَ: فَاجْتَمَعُوا بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ: "مَنْ يَأْخُذُ الْمُصْحَفَ ثُمَّ يَقُولُ لَهُمْ: مَاذَا تَنْقِمُونَ؟ تُرِيْقُونَ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَكُمْ؟" فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: "إِنَّكَ مُقْتَوْلٌ!" قَالَ: لَا أَبَالِي! قَالَ: "حُذِّ الْمُصْحَفَ!" فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ فَقَتَلُوهُ.

ثُمَّ قَالَ مِنَ الْعَدِ مِثْلَ مَا قَالَ بِالْأَمْسِ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا! قَالَ: "إِنَّكَ مُقْتَوْلٌ كَمَا قُتِلَ صَاحِبُكَ!" قَالَ: لَا أَبَالِي! فَذَهَبَ فَقُتِلَ.

ثُمَّ قَالَ آخَرَ: كُلَّ يَوْمٍ وَاحِدًا! فَقَالَ عَلِيٌّ: "قَدْ حَلَّ لَكُمْ قِتَالُهُمُ الْآنَ!" فَبَرَزَ هُوَ لَاءَ وَ هُوَ لَاءَ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا، فَردَّ عَلَيْهِمُ مَا كَانَ فِي الْعَسْكَرِ حَتَّى الْقِدْرِ. (هق)

● جلد ١١، صفحه ٣٣٩: «٦٨٤ ٣١- (أَيْضًا) عَنْ حَمِيدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ سَأَلَ عَلِيًّا عَنْ سَبِيِّ الدَّرِيَّةِ، فَقَالَ: "لَيْسَ عَلَيْهِمْ سَبِيٌّ؛ إِنَّمَا قَاتَلْنَا مَنْ قَاتَلَنَا." قَالَ: لَوْ قُلْتَ غَيْرَ ذَلِكَ لَخَالَفْتُكَ. (هق)

في ذيل وقعة الجمل:

«٦٩٣ ٣١- عَنْ حذيفة، قال: "لَتَعْمَلَنَّ بِعَمَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَا يَكُونُ فِيهِمْ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ فِيكُمْ مِثْلَهُ!" فَقَالَ رَجُلٌ: يَكُونُ فِيْنَا قِرْدَةٌ وَ خَنَازِيرٌ؟! قَالَ: "وَ مَا يُرِيْتُكَ مِنْ ذَلِكَ، لَا أُمَّ لَكَ؟!"

قالوا: حَدَّثْنَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!



قال: "لو حَدَّثْتُمْ لَا فَرَقْتُمْ عَلَيَّ ثَلَاثَ فِرْقٍ: فِرْقَةٌ تَقَاتَلْنِي، وَفِرْقَةٌ لَا تَنْصُرُنِي، وَفِرْقَةٌ تُكَذِّبُنِي. أَمَا إِنِّي سَأُحَدِّثُكُمْ وَ لَا أَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ! أَرَأَيْتُمْ لَوْ حَدَّثْتُمْ أَنْكُمْ تَأْخُذُونَ كِتَابَكُمْ فَتُحْرِقُونَهُ، وَ تُلْقُونَهُ فِي الْحُشُوشِ، صَدَّقْتُمُونِي؟!"

قالوا: سبحان الله! و يكون هذا؟!

قال: "أَرَأَيْتُمْ لَوْ حَدَّثْتُمْ أَنْكُمْ تَكْسِرُونَ قِبَلْتُمْ صَدَّقْتُمُونِي؟!"

قالوا: سبحان الله! و يكون هذا؟!

قال: "أَرَأَيْتُمْ لَوْ حَدَّثْتُمْ أَنَّ أُمَّكُمْ تَخْرُجُ فِي فِرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ تَقَاتِلُكُمْ صَدَّقْتُمُونِي؟!"

قالوا: سبحان الله! و يكون هذا؟! (ش)

● جلد ١١، صفحہ ٣٤٣ (وقعة صيفين): «٣١ ٦٩٥- عن إسماعيل بن رجاء، عن أبيه، قال: كنتُ في مسجد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ فِي حَلَقَةٍ فِيهَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو<sup>٢</sup>، فَمَرَّ بِنَا حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْقَوْمُ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو: "أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ؟" قَالُوا: بَلَى! قَالَ: "هُوَ هَذَا الْمَاشِيُّ! مَا كَلَّمَنِي كَلِمَةً مُنْذُ لَيْلَى صَفَيْنَ، وَ لِأَنَّ يَرْضَى عَنِّي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي حُمْرُ النَّعَمِ."

فقال أبو سعيد: ألا تعتذرُ إليه؟! قال: "بلَى!" فاستأذن أبو سعيد فأذن له فدخل، ثم استأذن لعبدالله بن عمرو فلم يزل به حتى أذن له، فأخبره أبو سعيد بقول عبدالله بن

١- لسان العرب: «الحشّ و الحشّ (ج حشوش): البستان.» (محقق)

٢- هو: عبدالله بن عمرو بن العاص. (محقق)

عمرو، فقال له حسينٌ: "أعلمتَ يا أبا عبد الله أنّي أحبُّ أهل الأرض إلى أهل السماء؟!"  
قال: "إي ورب الكعبة!"

قال: "فما حملك على أن قاتلتني و أبي يوم صفين؟! فوالله لأبي كان خيرًا مني!"  
قال: "أجل، و لكن عمرو و شكاني إلى رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم  
فقال: يا رسول الله! إنّ عبد الله يقوم الليل و يصوم النهار، فقال لى رسول الله صلى  
الله عليه (و آله) و سلم: "يا عبد الله بن عمرو! صلّ و نم و ضمّ و أظفر و أظع عمراً!"  
فلما كان يوم صفين أقسم علىّ، فخرجتُ. أما والله! ما كثرت لهم سوادًا، و  
لا اخترطتُ سيفًا، و لا طعنتُ برمح، و لا رميتُ بسهم."  
قال: فكلّمه. (كر)

● جلد ١١، صفحه ٣٤٩: «٣١٧١٠- (مسند علىّ) عن طارق بن شهاب قال:  
رأيتُ عليًّا على رحلٍ رثّ بالرّبذة و هو يقول للحسن و الحسين: "ما لكما تحنّان حنين  
الجارية؟ والله لقد ضربتُ هذا الأمر ظهرًا ليطن، فما وجدتُ بُدًا من قتال القوم أو  
الكفر بما أنزل الله على محمّد صلى الله عليه (و آله) و سلم." (ك)

● جلد ١١، صفحه ٣٥١: «٣١٧١٦- عن الثوريّ و معمر، عن أبي إسحاق، عن  
عاصم بن ضمرة، عن عمّار بن ياسر، قال: سمعتُ النبيّ صلى الله عليه (و آله) و سلم  
يقول: "ستقتلُك الفئةُ الباغيةُ و أنت على الحقّ؛ فمن لم ينصرك يومئذ فليس مني."  
(كر)

٣١٧١٩- عن حذيفة، قال: عليكم بالفئة التي فيها ابنُ سَمِيه! فإنّي سمعتُ  
رسولَ الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول: "تقتلُك الفئةُ الباغية." (كر)

• جلد ١١، صفحه ٦٠٢: «٣٢٩٠٩-» «علیُّ إمامُ البرَّةِ و قاتلُ الفَجْرةِ، منصورٌ مَنْ نصره، مخذولٌ مَنْ خذله.» (ك- عن جابر)<sup>١</sup>

• جلد ١١، صفحه ٣٤٥: «٣١٦٩٩-» عن عبدالواحد الدمشقی قال: نادى حَوْشَبُ الحِمیرِیِّ علیاً یومَ صِفِّینِ فقال: «انصِرِّفْ عَنَّا یا بنَ أبی طالب! فَإِنَّا نُنشِدُکَ اللهُ فی دماننا!» فقال علیٌّ:

«هیهات یا ابنَ أمِّ ظَلیم! واللَّه لو علمتُ أنَّ المداهنةَ تَسعُنی فی دینِ اللّهِ لَفَعَلْتُ و لکانَ أهونَ عَلَیَّ فی المَوَّونةِ، و لکنَّ اللّهُ لم یَرَضْ من أهلِ القرآنِ بالإدهانِ و السَّکوتِ؛ و اللّهُ یَقضی.» (حل، کر)

٣١٧٠٠- عن یزید الأصمِّ قال: سُئِلَ عَلیٌّ عن قتالِ یومِ صِفِّینِ، فقال: «قَتَلانَا و قَتَلانَا فی الجَنَّةِ، و یَصیرُ الأمرُ إلیَّ و إلیَّ معاویة.» (ش)

• جلد ١١، صفحه ٣٥١: «٣١٧١٩-» عن حذیفة، قال: علیکم بالفئة التي فيها ابن سُمیة! فَإِنِّي سَمِعْتُ رسولَ اللّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ یقول: «تَقْتُلُهُ الفِئَةُ الباغِیة.» (کر)<sup>٢</sup>

١- أخرجه، الحاكم في المستدرک، ج ٣، ص ١٢٩، قال الذهبي: «بل والله موضوع، و أحمد بن عبدالله بن یزید الحرّانی کذاب.» ص (کنز العمال).

و لكن آثار الصدق تلوح منه رغماً لأنف الذهبی و أمثاله. (محقق)

٢- جنگ ١٦، ص ٣١٠ الى ٣٣١.



## ٢ . احياء العلوم

[برگزیده احادیث احياء العلوم غزالی پیرامون اخلاق]

● احياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣:

«قال رسول الله عليه السلام:

”أشدُّ الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم يَنْفَعَهُ اللهُ سبحانه بعلمه.“

● احياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣:

«قال رسول الله عليه السلام:

”طلب العلم فريضة على كلِّ مسلم.“

● احياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣:

«قال رسول الله عليه السلام:

”نعوذ بالله من علمٍ لا ينفع“

● احياء العلوم، جلد ١، صفحه ٥:

«قال رسول الله عليه السلام:

”مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَيُلْهِمْهُ رُشْدَهُ.“

● احياء العلوم، جلد ١، صفحه ٦:

«قال رسول الله عليه السلام:

”لموتُ قبيلةٍ أيسرُ من موتِ عالمٍ.“

● /حياء العلوم، جلد ١، صفحہ ٦:

«قال رسول الله عليه السلام:

”الناس معادنُ كمعادنِ الذهبِ و الفضة؛ فخيرهم في الجاهلية خيارهم في

الإسلام إذا فقهوا.“

● /حياء العلوم، جلد ١، صفحہ ٧:

«قال رسول الله عليه السلام:

”ما عبدَ اللهُ بشيءٍ أفضلَ من فقهه في الدين، و لفقيةٍ واحدٍ أشدَّ على الشيطان من

ألف عابد، و لكلِّ شيءٍ عمادٌ و عمادُ هذا الدين الفقه.“

● /حياء العلوم، جلد ١، صفحہ ٧:

«قيل: يا رسول الله! أيُّ الأعمالِ أفضلُ؟ فقال: ”العلم بالله عزّوجلّ.“ فقيل:

أيُّ العلمِ تريد؟ قال صلّى الله عليه (و آله) و سلّم: ”العلم بالله سبحانه.“ فقيل له:

نسئل عن العمل و تحييب عن العلم؟! فقال صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”إنّ قليل العمل ينفع مع العلم بالله، و إنّ كثير العمل لا ينفع مع الجهل بالله.“

● /حياء العلوم، جلد ١، صفحہ ٧:

«و قال عليٌّ أيضًا رضى الله عنه:

”العالم أفضل من الصائم القائم المجاهد، و إذا مات العالم تُلم في الإسلام

ثُلمةٌ لا يسدّها إلّا خَلْف منه.“

● /حياء العلوم، جلد ١، صفحہ ٩:

«قال النبيّ عليه السلام:

«العلم خزائن مفاتيحها السؤال؛ ألا فاسألوا! فإنه يُؤجر فيه أربعة: السائل و العالم و المستمع و المحبُّ لهم.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٩:

«قال النبي عليه السلام:

«لا ينبغي للجاهل أن يسكت على جهله، و لا للعالم أن يسكت على علمه.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٩:

«قال النبي عليه السلام:

«من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليُحيى به الإسلام، فيبته و بين الأنبياء في

الجنة درجة واحدة.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٥:

«قال النبي عليه الصلاة و السلام:

«لا يقضى القاضى و هو غضبان.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٧:

«قال النبي عليه الصلاة و السلام:

«أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله؛ فإذا قالوها فقد عصموا منى

دمائهم و أموالهم.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٧:

«قال النبي عليه الصلاة و السلام:

«دع ما يريبك إلى ما لا يريبك.»

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٧:

١- لسان العرب: «دَع ما يريبك إلى ما لا يريبك»: يُروى بفتح الياء و ضمها.» (محقق)

«قال النبي عليه الصلاة والسلام:

”الإثم حَزَّازُ القلوب.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٧:

«قال النبي عليه الصلاة والسلام:

”لا يكون الرجل من المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة مما به بأس.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٧:

«قال النبي عليه الصلاة والسلام لِبِوَابِصَةَ:

”استفت قلبك وإن أفتوك وإن أفتوك وإن أفتوك.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٢٠:

١- أقول: در نهجته ابن اثير، ج ١، ص ٤٧٠ در ماده حيك گوید:

«(ه) فيه: الإثم ما حاك في نفسك: أى أثر فيها و رَسَخ. يقال: ما يحيكُ كلامك في فلان: أى ما يؤثّر.

و قد تكرر في الحديث.»

و در لسان العرب، ج ١٠، ص ٤١٨ در آخر ستون اول و اول ستون دوم گوید:

«قال المبرد: يقال: ما أحاك فيه السيّف و ما يحيك و ما حَكَ ذلك في صدرى و ما حَكَى و ما احتكى

و ما أحاك سيفه: أى ما قطع؛ و ما حَكَ في صدرى شىءٌ منه: أى تخالَج.»

و در آخر ستون دوم و اول ستون اول از ص ٤١٩ گوید:

«و روى الأزهري بسنده عن النّوّاس بن سمعان الأنصارى أنّه سأل النّبىّ صلّى الله عليه و آله عن

البرّ و الإثم فقال: ”البرّ: حسن الخلق، و الإثم: ما حاك في نفسك و كرهت أن يطّلع عليه الناس“؛

أى أثر فيها و رسخ.

و قد روى شمرٌ في حديث: ”الإثم: ما حاك في النفس و تردّد في الصدر، و إن افتاك الناس.“

و قال ابن الأعرابي: ما حَكَ في قلبى شىءٌ و لا حَزَّ؛ و يقال: ما يحيكُ كلامك في فلان: أى ما يؤثّر.

و الحيكُ: أخذ القول في القلب؛ يقال: ما يحيكُ فيه الملام إذا لم يؤثّر فيه؛ و لا يحيكُ الفأس و لا

القُدوم في هذه الشجرة.» - إلخ. (مرحوم علامه طهرانى قدس سره)



«قال النبي عليه الصلاة والسلام لما قيل له كيف نفعل إذا جاءنا أمرٌ لم نجده في كتابٍ ولا سنةٍ؟ فقال صلى الله عليه (وآله) وسلم: "سلوا الصالحين واجعلوه سُورَى بينهم."»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۲۵:

«قال النبي عليه الصلاة والسلام:

"إختلافُ أمتي رحمةٌ."»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۲۷:

«فقد مرّ رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم برجلٍ و الناس مجتمعون عليه، فقال: "ما هذا؟" فقالوا: رجلٌ علامة. فقال: "بماذا؟" قالوا: بالشعر و أنساب العرب. فقال: "علمٌ لا ينفع و جهلٌ لا يضرّ." و قال صلى الله عليه (وآله) و سلم: "إنّما العلم آيةٌ محكمة، أو سنةٌ قائمة، أو فريضةٌ عادلة."»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۲۸:

«قال النبي عليه الصلاة والسلام:

"إنّ من العلم جهلاً، و إنّ من القول عيباً."»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۳۰:

«قال رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم:

"أبغضُ إليه عبْدٌ في الأرض عند الله هو الهوى"

در تعليقه گوید: «رواه الطبرانی من حديث أبي أمامة.»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۳۰:

«قال صلى الله عليه (وآله) وسلم:

"إذا مررتم برياض الجنة فارتعوا!" قيل: و ما رياض الجنة؟ قال: "مجلس الذكر."»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
«إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ.»»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
”ما حدّث أحدكم قوماً بحديث لا يفقهونه إلا كان فتنةً عليهم.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٣٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
”كلّموا الناس بما يعرفون و دَعُوا ما يُنكرون.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٤٣:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
”بُنَى الدِّينُ عَلَى النِّظَافَةِ.“»

و در تعليقه گوید:

«و ورد من حديث عائشة: ”تَنْظَفُوا فَإِنَّ الْإِسْلَامَ نَظِيفٌ.“»

و للطبرانی من حديث ابن مسعود: ”النَّظَافَةُ تَدْعُو إِلَى الْإِيْمَانِ.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٤٣:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
”لا تدخل الملائكةُ بيتاً فيه كلبٌ.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٥١:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:  
”نحن معاشرَ الأنبياء أمرنا أن نُنزِلَ الناس منازلهم و نُكلّمهم على قدر عقولهم.“»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۵۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”من كَتَمَ علِمًا نافعًا جاء يومَ القيامةِ مُلَجَمًا بِلِجَامٍ من نارٍ.“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۵۲:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”العلم علمان: علمٌ على اللسان فذلك حجّةُ الله تعالى على خلقه، و علمٌ في

القلب فذلك العلم النافع.“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۵۲:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”مَنْ ازداد علِمًا و لم يزدد هُدًى لم يزدد من الله إِلَّا بعدًا.“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۹۰ و ۲۰۶:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”إنَّ لله سبحانه سبعين حجابًا من نور لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه كلِّ

مَنْ أدركه بصره.“

و در تعلیقه گوید: «و فی الأكبر للطبرانی من حدیث سهل بن سعد:

”دون الله تعالى ألف حجابٍ من نورٍ و ظلمةٍ.“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۹۰:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”إنَّ المسجد لينزوى من النُّخامة<sup>۱</sup> كما تنزوى الجلدة على النَّار.“

۱- لسان العرب: «نَخِمَ الرجلُ نَخْمًا و نَخَمًا و نَخَمَ: دَفَعَ بشيءٍ من صدره أو أنفه، و اسم ذلك

الشيء: النُّخامة.» (محقق)

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٩٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”الحجر الأسودُ يمينُ اللهِ في أرضه.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ٩٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ.“

و در تعليقه گوید: «و وَرَدَ أَيضًا: ”أَجِدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ.“ [و رجاله

ثقات].

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٠٩:

«و في الحديث أبي سعيد الخدري:

”القلوب أربعة: قلب أجردٌ و فيه سراج يزهر، فذلك قلب المؤمن؛ و قلب

مُصَنَّفٌ [مُصَنَّفٌ] فيه إيمان و نفاق؛ فمثل الإيمان فيه كمثل البقلة يمدّها الماء العذب، و

مثل النفاق فيه كمثل القرحة يمدّها القيح و الصديد، فأى المادتين غلب عليه حكم

بها.“ و في لفظ آخر: ”غلبت عليه ذهبت به.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٠٩:

«و قال عليه السّلام:

”أكثر منافقى هذه الأمة قرأوها.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٠٩:

«و قال عليه السّلام:

”الشرك أخفى في أمّتي من ديب النمل على الصفا.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٠٩:

«و قال حذيفة رضى الله عنه:

”كان الرَّجُلُ يَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ  
يَصِيرُ بِهَا مُنَافِقًا إِلَى أَنْ يَمُوتَ؛ وَإِنِّي لِأَسْمَعُهَا مِنْ أَحَدِكُمْ فِي الْيَوْمِ عَشْرَ مَرَّاتٍ.“  
و قال حذيفة: ”المنافقون اليوم أكثر منهم على عهد النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم  
آله) و سلم؛ فكانوا إذ ذاك يُخفونهم و هم اليوم يُظهرونهم.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحہ ١١٠:

«و قال سَرِيُّ السَّقَطِيِّ: ”لو أَنَّ انْسَانًا دَخَلَ بَسْتَانًا فِيهِ [مِنْ] جَمِيعِ الْأَشْجَارِ  
عَلَيْهَا مِنْ جَمِيعِ الطَّيُورِ، فَخَاطَبَهُ كُلَّ طَيْرٍ مِنْهَا بِلُغَةٍ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ!  
فَسَكَنَتْ نَفْسُهُ إِلَى ذَلِكَ كَانَ أَسِيرًا فِي يَدَيْهَا.“

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحہ ١١٠:

«و روى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا فِي جَمَاعَةٍ مِنْ  
أَصْحَابِهِ، فَذَكَرُوا رَجُلًا وَ أَكْثَرُوا الثَّنَاءَ عَلَيْهِ؛ فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ الرَّجُلُ، وَ  
وَجْهَهُ يَقْطُرُ مَاءً مِنْ أَثَرِ الْوَضُوءِ، وَ قَدْ عَلَّقَ نَعْلَهُ بِيَدِهِ، وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ، فَقَالُوا:  
يَا رَسُولَ اللَّهِ! هُوَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي وَصَفْنَاهُ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ:  
”أَرَى عَلَى وَجْهِهِ سَفْعَةً مِنَ الشَّيْطَانِ.“

فَجَاءَ الرَّجُلُ حَتَّى سَلَّمَ وَ جَلَسَ مَعَ الْقَوْمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ  
سَلَّمَ: ”نَشَدْتُكَ اللَّهُ! هَلْ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ حِينَ أَشْرَفْتَ عَلَى الْقَوْمِ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ خَيْرٌ  
مِنْكَ؟!“ فَقَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

● إحياء العلوم، جلد ١، صفحہ ١١٦:

«و في حديث سلمان رضى الله عنه:

”عَلَّمَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى الْخِرَاءَةَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٣١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”مفتاح الجنّة الصّلاة.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٣١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”ما افترض الله على خلقه بعد التوحيد أحبّ إليه من الصّلاة؛ و لو كان شيءٌ

أحبّ إليه منها لتعبّد به ملائكته، فمنهم راعع و منهم ساجد و منهم قائم و قاعد.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٣١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”من ترك الصّلاة متعمّداً فقد كفر.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٣٥:

«رأى رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم رجلاً يعبّث بلحيته في الصّلاة

فقال:

”لو خشع قلبُ هذا لخشعت جوارحه.“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٤٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”أرحنا يا بلال!“»

● /إحياء العلوم، جلد ١، صفحه ١٤٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”إذا قام العبد إلى صلاته فكان هواه و وجهه و قلبه إلى الله عزّوجلّ، انصرف

كيوم ولدته أمّه.“»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۱۴۹:

«قال الله عزّوجلّ: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي.»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۱۵۷، در آداب نماز گوید:

«و يجهر بسم الله الرحمن الرحيم، و الأخبار فيه متعارضة، و اختيار الشافعي

-رضي الله عنه - الجهر.»

و در تعليقه آن گوید:

«حديث الجهر بسم الله الرحمن الرحيم (قط ك)، و صحّاه من حديث

ابن عباس حديث ترك الجهر بها من حديث أنس: ”صليت خلف النبي صلى الله عليه

(و آله) و سلم و أبي بكر و عمر، فلم أسمع أحدا منهم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم.“

و للنسائي يجهر بسم الله الرحمن الرحيم.»

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۱۶۷:

«قال رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم:

”إنّ لربكم في أيام دهركم نفحات ألا فتعرّضوا لها.“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۱۸۰:

«قال رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم:

”أكثرُوا من الصّلاة علىّ في اللّيلة الغراء و اليوم الأزهري ليلة الجمعة و يوم

الجمعة!“

● إحياء العلوم، جلد ۱، صفحه ۲۴۳:

«قال رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم:

”يرفع الله إلى أقواما فيقولون: يا محمّد! يا محمّد! فأقول: يا ربّ! أصحابي!

فيقول: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك! فأقول: بُعدا و سُحقًا!“

و در تعلیقه گوید: «هذا الحديث متفق عليه من حديث ابن مسعود و أنس و غیرهما، دون قوله: "يا مُحَمَّد! يا مُحَمَّد!"»

● /حیاء العلوم، جلد ١، صفحه ٢٩١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ."»

● /حیاء العلوم، جلد ٢، صفحه ٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

"مَصَّوْا الْمَاءَ مَصًّا و لَا تَعْبُوهُ عَبًّا!"»

● /حیاء العلوم، جلد ٢، صفحه ٩:

«و في الخبر: "من مشى إلى طعامٍ لم يُدعَ إليه، مشى فاسقًا و أكل حرامًا."»

● /حیاء العلوم، جلد ٢، صفحه ٩:

«و دخل رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم دارَ بريرةَ و أكل طعامها و هی غائبة، و كان الطعامُ من الصدقة، فقال: "بَلَّغْتَ الصَّدَقَةَ مَحَلَّهَا." و ذلك لعلمه بسرورها بذلك.»

و در تعلیقه گوید:

«حديث: "دخل رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم دارَ بريرةَ و أكل طعامها و هی غائبة، و كان من الصدقة، فقال: بلَّغْتَ الصَّدَقَةَ مَكَائِمًا" متفقٌ عليه، من حديث عائشة: "أهدى لبريرة لحم، فقال النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم: هو لها صدقةٌ و لنا هديَّةٌ."»

و أمَّا قوله: "بَلَّغْتَ مَحَلَّهَا" فقاله في الشاة التي أُعْطِيَتْهَا نَسِيبُهُ مِنَ الصَّدَقَةِ، و هو

متفق عليه أيضًا من حديث أم عطية. «



● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢:

«و سئل رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّم: ما الإيمان؟ فقال: "إِطْعَامُ  
الطعام و بذلُ السَّلام."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢:

«قال رسول الله عليه الصَّلاة و السَّلام:

"أَكِلْ طَعَامَكَ الْأَبْرَارَ!"»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢:

«قال رسول الله عليه الصَّلاة و السَّلام:

"لَا تَأْكُلْ إِلَّا طَعَامَ تَقَىٍّ و لَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقَىٌّ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢:

«قال رسول الله عليه الصَّلاة و السَّلام:

"شَرَّ الطَّعَامِ طَعَامَ الْوَلِيمَةِ، يُدْعَى إِلَيْهَا الْأَغْنِيَاءُ دُونَ الْفُقَرَاءِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢:

«قال رسول الله عليه الصَّلاة و السَّلام:

"لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجِبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ لَقَبَلْتُ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣:

«فمن ظنَّ به أنَّه يستثقلُ الإطعام و إنَّما يفعل ذلك مباحةً أو تكلفاً، فليس من  
السَّنة إجابته بل الأولى التعلُّل؛ و لذلك قال بعض الصوفيَّة: "لا تُجِبْ إِلَّا دَعْوَةَ مَنْ  
يَرى أَنَّكَ أَكَلْتَ رِزْقَهُ، و أَنَّهُ سَلَّمَ إِلَيْكَ وَدِيعَةً كَانَتْ لَكَ عِنْدَهُ، و يَرى لَكَ الْفَضْلَ  
عَلَيْهِ فِي قَبُولِ تِلْكَ الْوَدِيعَةِ مِنْهُ."»

و در تعليقه گوید: «و للعقيل في الضعفاء: "نهى النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و

سَلَّمَ عَنْ طَعَامِ الْمُتَبَاهِيِّينَ وَ الْمُتَبَارِيَّانِ الْمُتَعَارِضَانَ بِفَعْلِهِمَا لِلْمَبَاهَاةِ وَ الرَّيَاءِ. قَالَ  
أَبُو مُوسَى الْمَدِينِيُّ. «

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣:

« قَالَ سَرِيُّ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ :

”أَه! عَلَيَّ لِقَمَةٍ لَيْسَ عَلَيَّ لِلَّهِ فِيهَا تَبِعَةٌ، وَ لَا لِمَخْلُوقٍ فِيهَا مَنَّةٌ.“

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ:

”لَوْ دُعِيْتُ إِلَى كُرَاعٍ بِالْغَمِيمِ لَأَجَبْتُ.“

وَ هُوَ مَوْضِعُ أَمْيَالٍ بِالْمَدِينَةِ؛ أَفْطَرَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

فِي رَمَضَانَ، لَمَّا بَلَغَهُ وَ قَصَّرَ عِنْدَهُ فِي سَفَرِهِ. «

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٤:

« قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ:

”إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى؛ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ

رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا يَصِيبُهَا أَوْ إِمْرَأَةً

يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.“

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٥:

« قَالَ حَاتِمُ الْأَصَمِّ: ”الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِلَّا فِي خَمْسَةٍ، فَإِنَّهَا مِنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِطْعَامُ الضَّيْفِ، وَ تَجْهِيْزُ الْمَيِّتِ، وَ تَزْوِيْجُ الْبَكْرِ، وَ

قِضَاءُ الدَّيْنِ، وَ التَّوْبَةُ مِنَ الذَّنْبِ.“

وَ دَر تَعْلِيْقِهِ كَوَيْدٌ: ابْنُ حَدِيثِ أَزْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ اسْت: ”الْأَنَاءَةُ مِنَ اللَّهِ وَ

الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ“ - الْحَدِيثُ. «

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٨:

«قال الحجاج لبعض الأطباء: "صِفْ لِي صِفَةً آخِذْ بِهَا وَلَا أَعِدُّهَا [أَعِدُّهَا]!" قال: "لا تنكح من النساء إلا فتاة، و لا تأكل من اللحم إلا فتياً، و لا تأكل المطبوخ حتى ينعم نضجُه، و لا تشربن دواءً إلا من علة، و لا تأكل من الفاكهة إلا نضيجها، و لا تأكل طعاماً إلا أجدت مضغه، و كُلْ ما أحببت من الطعام، و لا تشربن عليه فإذا شربت فلا تأكلنّ عليه شيئاً، و لا تحبس الغائط و البول، و إذا أكلت بالنهار فَنَم، و اذا أكلت بالليل فامش قبل أن تنام و لو مائة خطوة."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٨:

«رأى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ صُهَيْبًا يَأْكُلُ تَمْرًا و إحدى عينيهِ رَمْدًا، فقال: "أَتَأْكُلُ التَّمْرَ و أنتَ رَمْدٌ؟!" فقال: يا رسول الله! إِنَّمَا أَكَلْتُ بِالشَّقِّ الأَخْرَ (يعنى جانب السليمة)! فضحك رسول الله.»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٢:

«قال عليه الصلاة و السلام:

"يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِ زَوْجَتِهِ و أَبِيهِ و وُلْدِهِ، يُعِيرُّونَهُ بِالفقر، و يكلّفونَهُ ما لا يطيق، فيدخل المداخل التي يذهب فيها دينه، فيهلك."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٢:

«قال عليه الصلاة و السلام:

"قَلَّةُ العِيَالِ أَحَدُ اليَسَارِينَ و كَثْرَتُهُم أَحَدُ الفَقْرَيْنِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٩:

«قال عليه الصلاة و السلام:

"يَوْمٌ مِنْ وِالٍ عَادِلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً." ثم قال: "أَلَا كَلِّكُمْ رَاعٍ و

كَلِّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ!"»

● در *إحياء العلوم*، جلد ۲، صفحه ۳۹ و ۴۰، راجع به دف زدن در عروسی‌ها و آوازه‌خوانی و جسارت‌های زنان پیغمبر و عائشه به آن حضرت مطالبی وارد شده است که مطالعه و دقت در آنها بر هر خبیری لازم است.

● *إحياء العلوم*، جلد ۲، صفحه ۴۲، راجع به دو زن رسول خدا که سر پیغمبر را افشا کردند، گوید:

«قال الله تعالى حين أفشَيْنَ سر رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؛ أي: مالت.»

و در تعلیقه گوید: «این حدیث و آیه درباره عائشه و حفصه که دو زن پیامبر بودند نازل شده است.»

● *إحياء العلوم*، جلد ۲، صفحه ۴۲:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”لا يُفْلِحُ قومٌ تملكهم امرأة.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۲، صفحه ۴۲:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”أ تعجبون من غيرة سعد؟! أنا والله أغيرُ منه و الله أغيرُ مني! و لأجل غيرة

الله تعالى حرّم الفواحش ما ظهر و ما بطن.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۲، صفحه ۴۵:

«قيل لرسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: ما حق المرأة على الرجل؟

قال: ”يُطعمُها إذا طعمَ، و يكسوها إذا اكتسى، و لا يُقبِّح الوجه، و لا يضرب إلا ضرباً

غير مُبرِّح، و لا يهجرها إلا في المبيت.“

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٤٦:

«أرسل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَدِيَّةً إِلَى زَيْنَبَ (إِحْدَى أَزْوَاجِهِ) فَرَدَّتْهَا عَلَيْهِ، فَقَالَتْ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا: لَقَدْ أَقْمَأْتُكَ إِذْ رَدَّتْ عَلَيْكَ هَدِيَّتَكَ (أَيِ أَذْلَتِكَ وَاسْتَصَغَرَتْكَ)! فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَنْتَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تُقْمِئْتَنِي." ثُمَّ غَضِبَ عَلَيْهِنَّ كُلَّهُنَّ شَهْرًا إِلَى أَنْ عَادَ إِلَيْهِنَّ.»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٥٨:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"مَا أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَجْمَعَ الْمَالَ وَكُنْ مِنَ التَّاجِرِينَ، وَ لَكِنْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ \* وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿١﴾»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٦٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"مَنْ احْتَكَرَ الطَّعَامَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصَدَّقَ بِهِ، لَمْ تَكُنْ صَدَقَتَهُ كَفَّارَةً لِاحْتِكَارِهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٣:

«حديث من طريق أهل البيت: "المغبون لا محمودٌ ولا مأجور."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٧:

«وفي الخبر:

"تلتقى ملائكة الليل والنهار عند طلوع الفجر وعند صلاة العصر، فيقول الله تعالى وهو أعلمُ بهم: كيف تركتُم عبادي؟ فيقولون: تركناهم وهم يُصلُّون وحيثناهم وهم يُصلُّون. فيقول الله سبحانه وتعالى: أشهدُكم أنّي قد غفرت لهم."»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٨:

«وقد جاء في الخبر:

”من دعا لظالم بالبقاء فقد أحبَّ أن يُعصى الله في أرضه.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٩:

«و في الحديث: ”إنَّ الله ليغضبُ إذا مُدِحَ الفاسقُ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٩:

«و في الحديث: ”مَنْ أكرمَ فاسقًا فقد أعانَ على هدمِ الإسلام.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٧٩:

«حديثٌ قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم:

”طَلَبُ الحلالِ فريضةٌ على كُلِّ مسلم.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٨١:

«حديثٌ قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم:

”من أكل الحلال أربعين يومًا نورَ الله قلبه، و أجرىٰ ينابيع الحكمة من قلبه على

لسانه.“ و في رواية: ”زَهَّده الله في الدنيا.“

و در تعليقه گوید: «این حدیث را ابونعیم در حلیه روایت کرده است از

حدیث ابویوب: ”من أخلص لله أربعين يومًا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على

لسانه.“ و لابن عديّ نحوه من حدیث ابی موسیٰ.

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٨٠:

«رُوي أنَّ سعدًا سأل رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم أن يسأل الله تعالى

أن يجعله مُجاب الدعوة، فقال: ”أَطِيبْ طُعْمَتَكَ تُسْتَجِبْ دَعْوَتُكَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم حين بعث عبادة بن الصّامت إلى

الصدقة:

”إتّق الله يا أبا الوليد! لا تحيى يوم القيامة ببيعير تحمله على رقبتك له رُغاءٌ أو بقرّة لها خوارٌ أو شاة لها نواجٍ!“ فقال: يا رسول الله! أهكذا يكون؟! قال: ”نعم و الذى نفسى بيده إلاّ من رجم الله!“ قال: فوالذى بعثك بالحقّ لا أعمل على شىء أبداً..»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

”إني لا أخاف عليكم أن تُشركوا بعدى إنّما أخاف عليكم أن تنافسوا.“

و در تعليقه گوید: «هذا الحديث مُتَّفَقٌ عليه من حديث عُقبة بن عامر.»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢٦:

«إذ قد ورد الأمر بطاعة الأمراء و المنع من سلّ اليد عن مُساعدتهم.»

و در تعليقه گوید:

«حديثُ ”الأمْر بطاعة الأمراء“: البخارى من حديث أنس: ”اسمّعوا و أطيعوا

و إن استعمل عليكم عبدٌ حبشى كأنّ رأسه زبيبة.“

و لمُسلم من حديث أبي هريرة: ”عليك بالطاعة فى منشطك و مكرهك!“ -

الحديث.

و له من حديث. أبي ذر: ”أوصانى النبى صَلَّى الله عليه و آله و سلّم أن أسمّع و

أطيع و لو لعبد مُجذّع الأطراف.“

و حديث ”المنع من سلّ اليد عن مساعدتهم“: الشَّيْخَان من حديث ابن

عبّاس: ”ليس لأحدٍ يفارق الجماعة شبرًا فيموت إلاّ مات ميتةً جاهليّة.“

و لمسلم من حديث أبي هريرة: "مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً."

و له من حديث ابن عمر: "مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا حُجَّةَ لَهُ."

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٢٥:

«لَمَّا وَصَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْأُمَرَاءَ الظَّلْمَةَ، قَالَ: "فَمَنْ نَابَذَهُمْ نَجَا، وَ مَنْ اعْتَزَلَهُمْ سَلِمَ أَوْ كَادَ أَنْ يَسَلَّمَ، وَ مَنْ وَقَعَ مَعَهُمْ فِي دَنِيَاهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ."»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٢٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

"سيكون من بعدى أمراء يكذبون و يظلمون، فمن صدقهم بكذبهم و أعانهم على ظلمهم فليس مني و لست منه و لم يرد على الحوض."»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٢٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

"أبغض القراء إلى الله تعالى الذين يزورون الأمراء."»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٢٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

"خير الأمراء الذين يأتون العلماء، و شرّ العلماء الذين يأتون الأمراء."»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٢٥:

«و في الخبر: "العلماء أمناء الرُّسُل على عباد الله ما لم يُخَالِطُوا السُّلْطَانَ؛ فَإِذَا

فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل فاحذروهم و اعتزلوهم."»



● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٢٧:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”يا مَعْشَرَ المهاجرين! لا تدخلوا على أهل الدنيا فإنَّها مُسَخِطَةٌ للرِّزْق.“»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”اللَّهُمَّ لا تجعل لفاجرٍ عليَّ يَدًا فيحبِّه قلبي.“»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إنَّ الله لعن علماء بني إسرائيل، إذ خالطوا الظالمين في مَعاشِهِمْ.“»

و در تعليقه گوید: «حدیث ابن مسعود: ”لعن الله علماء بني اسرائيل، إذ

خالطوا في معاشِهِمْ“: أبو داود و الترمذی و ابن ماجه، قال رسول الله صَلَّى الله عليه

و آله و سلم:

”لَمَّا وقعت بنو إسرائيل في المعاصي نهتهم علماءؤهم فلم ينتهوا، فجالسوهم في

مجالسهم و آكلوهم و شاربوهم؛ فضرب الله قلوب بعضهم ببعض، و لعنهم على

لسان داود و عيسى بن مريم.“»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣٧:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”يأتى على النَّاسِ زمانٌ يُسْتَحَلُّ فيه الشُّحْتُ بالهدية و القتل بالموعظة، يُقتل

البريء لَتَوْعَظَ به العامة.“»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٣٧:

«و قال جابر و أبو هريرة: ”هدايا الملوك غُلُولٌ.“ و لَمَّا رَدَّ عمر بن عبد العزيز الهدية

قيل له: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ، فقال: "كان ذلك له هَدِيَّةً وَهُوَ لَنَا رَشْوَةٌ." أَيْ: كَانَ يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ لِنَبْوَتِهِ لَا لَوْلَايَتِهِ وَنَحْنُ إِنَّمَا نُعْطَى لِلْوَلَايَةِ. «

● /حياة العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٣٧:

«رَوَى أَبُو حَمِيدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ وَالِيًّا عَلَى صَدَقَاتِ الْأَزْدِ، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَسَكَ بَعْضَ مَا مَعَهُ، وَقَالَ: هَذَا لَكُمْ وَهَذَا لِي هَدِيَّةً! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

“أَلَا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَبَيْتِ أُمَّكَ حَتَّى تَأْتِيكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا!”

ثم قال: “ما لي أستعمل الرجل منكم فيقول: هذا لكم و هذا لي هديّة؟! ألا جلس في بيت أمّه ليُهدى له؟! والذى نفسى بيده لا يأخذ منكم أحدًا شيئًا بغير حقه إلا أتى الله يحمّله! فلا يأتين أحدكم يوم القيامة ببيعير له رغاءً أو بقرة لها خوارٌ أو شاة تيعر.” ثم رفع يديه حتى رأيت بياض إبطيه، ثم قال: “اللهم هل بلغت؟!“

● /حياة العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٤٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

“الأرواح جنودٌ مجنّدةٌ، فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف.“

● /حياة العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٤٥:

«وكان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا حُمِلَ إِلَيْهِ بِاِكْوَرَةٍ مِنَ الْفَوَاكِهَةِ

مَسَحَ بِهَا عَيْنَيْهِ وَأَكْرَمَهَا وَقَالَ: “إِنَّهُ [ظ - أَتَمَّهَا] قَرِيبُ الْعَهْدِ بِرَبَّنَا.“

و در تعلیقه گوید: «بربّها.»

● /حياة العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٥٩:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

“لا تمار أخاك و لا تمازحه و لا تعدّه موعداً فتخلفه.“ و قد قال عليه السّلام:

«إِنَّكُمْ لَا تَسْعَوْنَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ لَيْسَعُهُمْ مِنْكُمْ بَسْطُ وَجْهِهِ وَحَسَنُ خُلُقِهِ.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۶۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أَبَاهِرٌ أَحْسِنَ مَجَاوِرَةٌ مِنْ جَاوِرِكَ تَكُنْ مُسَلِّمًا، وَأَحْسَنُ مَصَاحِبَةٍ مِنْ صَاحِبِكَ

تَكُنْ مُؤْمِنًا.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۶۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۶۳:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”الْمُؤْمِنُ سَرِيعُ الْغَضَبِ سَرِيعُ الرِّضَا.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۶۸، راجع به أُخُوَّتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَسْمَاءِ رَسُولِ

خِدا صَلَوَاتِ اللهِ وَسَلَامِهِ عَلَيْهِمَا، وَدَر تَعْلِيقَهُ أَنْ مَطَالِبِي اسْت.

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۰، راجع به أُخُوَّتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَدِيثِ

مَنْزِلَةِ مَطَالِبِي اسْت. وَدَر تَعْلِيقِهِ گُوید:

«حَدِيثُ: ”عَلِيٌّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوَّةَ“ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ مِنْ حَدِيثِ

سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۱:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحِمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عَضْوٌ مِنْهُ تَدَاعَى

سَائِرُهُ بِالْحُمَّى وَالسَّهْرِ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧١:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”المؤمن للمؤمن كالبنيان يشدُّ بعضُه بعضًا.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧١:

«في حديث طويل يأمر فيه بالفضائل: ”فإن لم تقدر فدع الناس من الشرِّ، فإنها

صدقة تصدقت بها على نفسك.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧١:

«قال أبوهريرة: يا رسول الله! علّمني شيئاً أنتفع به! قال: ”اعزل الأذى عن

طريق المسلمين.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَنْ زَحَرَ عَنِ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا يُؤْذِيهِمْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهِ حَسَنَةً، وَ مَنْ كَتَبَ

اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً أَوْجِبَ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُشِيرَ إِلَى أَخِيهِ بِنَظَرَةٍ تُؤْذِيهِ.“ و قال: ”لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَرَوَعَ

مُسْلِمًا.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ أَدَى الْمُؤْمِنِينَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، ثُمَّ إِنْ تَفَاخَرَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ فَلْيَحْتَمِلْ!“ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>١</sup>.

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:  
”لا يدخل الجنة قتاتٌ.“<sup>٢</sup>»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:  
”لا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث.“  
● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قالت عائشة: ”ما انتقم رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم لنفسه قط إلا إن انتَهَكَ [أَنْ تُنْتَهَكَ] حرمة الله فينتقم لله.“  
● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:  
”ما نقص مالٌ من صدقةٍ، و ما زاد الله رجلاً بعفوٍ إلا عِزًّا، و ما من أحدٍ تواضع لله إلا رفعه الله.“»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إِصْنَعِ الْمَعْرُوفَ فِي أَهْلِهِ وَ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّ أَصْبَتَ أَهْلِهِ فَهُوَ أَهْلُهُ، وَ إِنْ لَمْ

١- سورة الأعراف (٧) آية ١٩٩.

٢- قتاتٌ: أى التمام. (محقق)

تُصِيبُ أَهْلَهُ فَأَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ.»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ، وَاصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ

فَاجِرٍ.»

● راجع به اخلاق رسول الله، و ملاطفت با اطفال و مهربانی با آنها و سلام و

حسن خلق و افشاء سلام، در جلد ٢، صفحه ١٧٣، از /إحياء العلوم مطالبی است.

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٤:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أَتَدْرُونَ عَلَى مَنْ حَرَمَتِ النَّارُ؟“ قالوا: الله و رسوله أعلم! قال: ”عَلَى اللَّيِّنِ

الهِيِّنِ السَّهْلِ الْقَرِيبِ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٤:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلَقَ الْوَجْهَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٤:

«قال بعضهم: ”يا رسول الله! ذلّنى على عملٍ يُدخِلنى الجنة!“ فقال: ”إِنَّ مِنْ

مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَدَلُ السَّلَامِ وَحُسْنُ الْكَلَامِ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٤:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ؛ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِيكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ١٧٤:

«قال معاذُ بنِ جَبَلٍ: قال لى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أوصيك بتقوى الله، وصدق الحديث، ووفاء العهد، وأداء الأمانة، وترك الخيانة، وحفظ الجار، ورحمة اليتيم، ولين الكلام، وبذل السلام، وحفض الجناح.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۴:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”العِدَّةُ دَيْنٌ، العِدَّةُ عَطِيَّةٌ؛ ثَلَاثٌ فِي الْمَنَافِقِ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتَّخَمَنَ خَانَ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”يا أبا الدرداء! أحسن مجاورة من جاورك تكن مؤمنًا، وأحب للناس ما توجب لنفسك تكن مسلمًا.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۵:

«رَوَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ بَعْضَ بُيُوتِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ حَتَّى غَضَّ الْمَجْلِسُ وَامْتَلَأَ، فَجَاءَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيُّ فَلَمْ يَجِدْ مَكَانًا فَفَعَدَ عَلَى الْبَابِ، فَلَفَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رِدَاءَهُ فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِ، وَقَالَ لَهُ: ”اجْلِسْ عَلَى هَذَا!“

فَأَخَذَهُ جَرِيرٌ وَوَضَعَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَيُبْكِي، ثُمَّ لَفَّهَ وَرَمَى بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَجْلِسَ عَلَى ثُوبِكَ، أَكْرَمَكَ اللَّهُ كَمَا أَكْرَمْتَنِي!

فَنظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمِينًا وَشِمَالًا، ثُمَّ قَالَ: ”إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ!“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۶:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

«أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ.»

● / إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”لَيْسَ بِكَذَّابٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ [فَقَالَ خَيْرًا].“

● / إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”كُلُّ الْكُذْبِ مَكْتُوبٌ إِلَّا أَنْ يَكْذِبَ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ، أَوْ

يَكْذِبَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَيُصْلِحَ بَيْنَهُمَا، أَوْ يَكْذِبَ لِمَرْأَةٍ لِيُرْضِيَهَا.“

● / إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَنْ سَتَرَ عَلَى مُسْلِمٍ سَتْرَهُ اللهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.“

● / إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”لَا يَرَى الْمُؤْمِنُ مِنْ أَخِيهِ عَوْرَةً فَيَسْتُرُهَا عَلَيْهِ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ.“

● / إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٧٦:

«وَرُوِيَ أَنَّ عُمَرَ كَانَ يَعْسُ بِالْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَرَأَى رَجُلًا وَامْرَأَةً عَلَى فَاحِشَةٍ،

فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لِلنَّاسِ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ إِمَامًا رَأَى رَجُلًا وَامْرَأَةً عَلَى فَاحِشَةٍ فَأَقَامَ عَلَيْهِمَا

الْحَدَّ مَا كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؟ قَالُوا: ”إِنَّمَا أَنْتَ إِمَامٌ!“ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

”لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ، إِذَا يُقَامُ عَلَيْكَ الْحَدُّ؛ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْمَنْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ أَقَلَّ مِنْ

أَرْبَعَةِ شُهُودٍ.“

ثُمَّ تَرَكَهُمْ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَتْرُكَهُمْ، ثُمَّ سَأَلَهُمْ فَقَالَ الْقَوْمُ مِثْلَ مَقَالَتِهِمُ الْأُولَى،



فقال عليُّ رضي الله عنه مثل مقالته الأولى.»

ثم قال الغزالي: «و هذا يُشيرُ إلى أن عمر كان مُتَرَدِّدًا في أن الوالي هل له أن يقضَى بعلمه في حدودِ الله؟ فذلك راجعهم في معرَضِ التَّقدير لا في معرَضِ الإخبار، خيفةً من أن لا يكون له ذلك، فيكون قاذفًا بإخباره؛ و ما لَ رأى عليٌّ إلى أن ليس له ذلك. و هذا من أعظم الأدلة على طلب الشرع لِيَسْتِرِ الفَواحِش؛ فَإِنَّ أَفْحَشَها الزَّنا، و قَدْ نَبِطَ بِأربعَةٍ من العُدول يُشاهدون ذلك منه في ذلك منها كالمِرود في المُكْحَلَةِ. و هذا قَطُّ لا يَتَّفِقُ، و إن عَلِمَه القاضى تحقيقًا لم يكن له أن يكشفَ عنه.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۷:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم لمعاوية:

”إِنَّكَ إِنْ تَتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ [الناس] أَفْسَدْتَهُمْ، أَوْ كِدْتَ تُفْسِدُهُمْ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۷۷:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم:

”يا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ و لم يَدْخُلِ الإِيْمَانُ في قَلْبِهِ! لا تَغْتَابُوا المُسْلِمِينَ، و لا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ؛ فَإِنَّ [فانهُ] من يَتَّبِعُ عَوْرَةَ أَخِيهِ المُسْلِمِ يَتَّبِعُ اللهَ عَوْرَتَهُ، و من يَتَّبِعُ اللهَ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ و لو كان في جَوْفِ بَيْتِهِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۸۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم مرَّةً:

”إِذَا رَأَيْتُمُونِي فَلَا تَقُومُوا! كَمَا تَصْنَعُ الأَعاجِمُ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۸۱:

«قال أنس: ”ما كان شخصٌ أَحَبَّ إلينا من رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و

سلَّم، و كانوا إذا رأوه لم يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كِراهِئَتِهِ لَذلك.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”من سرّه أن يمثّل له الرّجال قيامًا فليتبوّأ مقعده من النار.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”لا يقوم [يقيم] الرّجل الرّجل من مجلسه ثمّ يجلس فيه، و لكن توسّعوا و

تفّسّحوا.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إذا أخذ القومُ مجالسهم: فإن دعا أحدٌ أخاه فأوسع له فليأته فإنها هي كرامة

أكرمه بها أخوه، فإن لم يؤسع له فليُنظر إلى أوسع مكانٍ يجده فليجلس فيه.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«قال عبد الله بن شدّاد: بينما رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم يُصليّ

بالناس إذ جاءه الحسين، فركب عنقه و هو ساجد، فأطال السجود بالناس حتى ظنوا

أنه قد حدث أمرٌ، فلمّا قضى صلاته قالوا: قد أطلت السجود - يا رسول الله! - حتى

ظننا أنه قد حدث أمرٌ! فقال:

”إنّ ابني قد ارتحلني فكرهت أن أعجلّه حتى يقضى حاجته.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”ريحُ الولد من ريح الجنّة.“

● *إحياء العلوم*، جلد ٢، صفحه ١٩٤:

«و تعرّ الحسَنُ و النبيُّ صَلَّى الله عليه وآله وسلم على منبره فنزل فحمّله و

قرأ قوله تعالى: ﴿أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾.<sup>۱</sup>

و در تعلیقه گوید: «این حدیث را اصحاب سنن از بریده روایت کرده‌اند،

لكن في الحسن و الحسين معاً، يمشیان و یعشران.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۹۵:

«قال أبو سعيد الخدري: هاجر رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

من اليمن و أراد الجهاد، فقال عليه السلام: "هل باليمن أبواك؟" قال: نعم. قال: "هل

أذنا لك؟" قال: لا. فقال عليه السلام: "فارجع إلى أبويك فاستأذنها، فإن فعلاً فجاهد

و إلا فبرهما ما استطعت؛ فإن ذلك خير ما تلقى به الله بعد التوحيد."

و جاء آخر إليه صلى الله عليه وآله وسلم ليستشيرَه في الغزو، قال: "أ لك

والدة؟" قال: نعم. قال: "فالزمها؛ فإن الجنة عند رجليها."

و جاء آخر يطلب البيعة على الهجرة، و قال: ما جئتك حتى أبكيك والدي!

فقال: "ارجع إليهما فأضحكهما كما أبكيتهما."

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۹۵:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

"حق كبير الإخوة على صغيرهم كحق الوالد على ولده."

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۹۶:

«إن رجلاً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ضرب عبداً له،

فجعل العبد يقول: "أسألك بالله! أسألك بوجه الله!" فلم يعفه، فسمع رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم صباح العبد فانطلق إليه، فلما رأى رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم أمسك يده، فقال رسول الله: "سألك بوجه الله فلم تعفه فلما رأيتني أمسكت يدك؟!" قال: فإنه حرٌّ لوجه الله يا رسول الله! فقال: "لو لم تفعل لسنعت وجهك النار."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٩٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"إِذَا ابْتِغَاءَ أَحَدِكُمُ الْخَادِمَ فَلْيَكُنْ أَوَّلَ شَيْءٍ يُطْعِمُهُ الْحُلْوَ؛ فَإِنَّهُ أَطِيبٌ لِنَفْسِهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٩٧:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٩٨:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"الْمُؤْمِنُ إِنْ مَأْلُوفٌ، وَلا خَيْرَ فِيمَنْ لا يَأْلَفُ وَلا يُؤْلَفُ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٩٨:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"مَنْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمُونَ فِي إِسْلَامٍ دَامِجٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ

الإسلام مِنْ عُنُقِهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ٢، صفحہ ١٩٩:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

"مَنْ هَجَرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ فَمَا تِ دَخَلَ النَّارَ."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۹۹:

«رُويَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَجَرَهَا ذَا الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمِ وَ بَعْضَ صَفَرٍ. وَ رُويَ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعْتَزَلَ نِسَاءَهُ وَ آلِي مَنْهَنِّ شَهْرًا، وَ صَعِدَ إِلَى عُرْفَةَ لَهُ وَ هِيَ خَزَائِنَتُهُ فَلَبِثَ تِسْعًا وَ عَشْرِينَ يَوْمًا، فَلَمَّا نَزَلَ قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ كُنْتَ فِيهَا تِسْعًا وَ عَشْرِينَ، فَقَالَ: «الشَّهْرُ قَدْ يَكُونُ تِسْعًا وَ عَشْرِينَ.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۰۷:

«وَ رُويَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

«يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمًا يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَ مَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۰۷:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لَدَى دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَى قَرْيَةٍ، وَ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ، وَ مِنْ حَجَرٍ إِلَى حَجَرٍ كَالثَّلْعَبِ الَّذِي يَرُوعُ.»

قيل له: وَ متى ذلك يا رسول الله؟

[قال: «إِذَا لَمْ تُتَلَّ الْمَعِيشَةُ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ تَعَالَى؛ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ حَلَّتْ

العزوبة.»

قالوا: وَ كيف ذلك يا رسول الله [ وَ قد أمرتنا بالترويح؟

قال: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ كَانَ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدَيْ أَبِيهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ

أَبْوَانٌ فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَ وُلْدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ.»

قالوا: وَ كيف ذلك يا رسول الله؟

قال: «يُعَيَّرُونَهُ بِضَيْقِ الْيَدِ، فَيَتَكَلَّفُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدَهُ ذَلِكَ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ.»

این حدیث شریف را مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی در /ربعین حدیث آورده است. و مرحوم حاج ملا هادی سبزواری - رضوان الله علیه - در حاشیه منظومه خود در بحث اخلاق (طبع ناصری) آورده‌اند.

● /حیاء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۰۷:

«و عن ابن عمر أنه لما بلغه أن الحسين عليه أفضل الصلاة والسلام، توجه إلى العراق تبعه فلحقه على مسيرة ثلاثة أيام، فقال له: أين تريد؟

فقال: "العراق"؛ فاذا معه طواميرٌ وكُتُبٌ، فقال: "هذه كتبهم وبيعتهم."

فقال: "لا تنظر إلى كتبهم و لا تأتهم!" فأبى. فقال: "إني أحدثك حديثاً: "إن جبريل أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فخيرَه بين الدنيا والآخرة، فاختر الآخرة على الدنيا؛ و إنك بضعةٌ من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و الله لا يليها أحدٌ منكم و ما صرفها عنكم إلا للذي هو خيرٌ لكم!" فأبى أن يرجع. فاعتنقه ابنُ عمر و بكى و قال: أستودعك الله من قتيلٍ أو أسيرٍ.»

● /حیاء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۰۹:

«قال صلى الله عليه وآله وسلم:

"أنظروا إلى من هو دونكم و لا تنظروا إلى من هو فوقكم؛ فإنه أجدُّ أن

لا تزدروا نعمة الله عليكم."

● /حیاء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۱۴:

«و كان سيّد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم يشتري الشيء فيحمله إلى

بيته بنفسه، فيقول له صاحبه: أعطني أحمله، فيقول: "صاحب الشيء أحقُّ بحمله."»

● /حیاء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۳۹:

«و في الحديث: "ما بعث الله نبياً إلا حسن الصوت."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۵۶:

«قال عليه الصلاة والسلام: "لا أُحصى ثناءً عليك، أنت كما أثنيت على نفسك."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۵۹:

«رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جبريل عليه السلام مرتين في صورته، وأخبر عنه بأنه سدّ الألق.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۵۹:

«قال عليه الصلاة والسلام: "اتقوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۶۱:

«قال عليه الصلاة والسلام: "زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۶۱:

«قال عليه الصلاة والسلام: "شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخَوَاتُهَا."»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۶۱:

«رَوَى أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ قَرَأَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُورَةَ النِّسَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَتُّوَلَاءٍ شَهِيدًا﴾<sup>۱</sup> قَالَ: "حَسْبُكَ!" وَكَانَتْ عَيْنَاهُ تَذَرِفَانِ بِالذُّمُوعِ.

و فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ أَوْ قَرِئَ عِنْدَهُ: ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَحِمِيمًا \* وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَدَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۲</sup> فَصَعِقَ.

و فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ: ﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ﴾<sup>۳</sup> فَبَكَى.

۱- سورة النساء (۴) آیه ۴۱.

۲- سورة المزمل (۷۳) آیه ۱۲ و ۱۳.

۳- سورة المائدة (۵) صدر آیه ۱۱۸.

و كان عليه السلام إذا مرَّ بآية رحمةٍ دعا واستبشّر. و الاستبشارُ وَجْدٌ، و قد  
 أثنى اللهُ تعالى على أهلِ الوجد بالقرآن فقال تعالى: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ  
 تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾<sup>١</sup>.  
 و رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي وَ لصدره أزيزٌ  
 كأزيزِ المِرْجَلِ.<sup>٢</sup>

● /حياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٧١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

”ما أعمال البرِّ عندَ الجهادِ في سبيلِ اللهِ إِلَّا كَنَفْتِهِ في بحرٍ لُجِّي.“

● /حياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٧١:

«رَوَى أَبُو أَمَامَةَ الْبَاهِلِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَنَّهُ قَالَ: ”كَيْفَ

أَنْتُمْ إِذَا طَغَى نَسَاؤُكُمْ، وَ فَسَقَ شُبَّانُكُمْ، وَ تَرَكْتُمْ جِهَادَكُمْ؟!“

قالوا: وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَايْنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: ”نعم، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! وَ أَشَدُّ مِنْهُ سَيَكُونُ.“

قالوا: وَ مَا أَشَدُّ مِنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: ”كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَأْتُرُوا بِمَعْرُوفٍ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ مَنكَرٍ؟“

قالوا: وَ كَايْنٌ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: ”نعم، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! وَ أَشَدُّ مِنْهُ سَيَكُونُ.“

قالوا: وَ مَا أَشَدُّ مِنْهُ؟

١- سورة المائدة (٥) صدر آيه ٨٣.

٢- الأزيز: الغليان. المِرْجَل: القدر. (محقق)



قال: "كيف أنتم إذا رأيتم المعروف مُنكراً و المُنكرَ معروفاً؟"

قالوا: و كائِنٌ ذلك يا رسول الله؟

قال: "نعم، و الذى نفسى بيده! و أشدّ منه سيكون."

قالوا: و ما أشدّ منه؟

قال: "كيف أنتم إذا أمرتم بالمُنكرِ و نهيتم عن المعروف؟"

قالوا: و كائِنٌ ذلك يا رسول الله؟

قال: "نعم، و الذى نفسى بيده! و أشدّ منه سيكون؛ يقول الله تعالى: بِى حَلَفْتُ

لَأُتِيحَنَّ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَصِيرُ الْحَلِيمُ فِيهَا حَيْرَانًا."

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْخَاصَّةَ بِذُنُوبِ الْعَامَّةِ حَتَّى يَرَى الْمُنْكَرَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ هُمْ

قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكَرُوهُ فَلَا يُنْكَرُوهُ [فَلَا يُنْكَرُونَهُ]."

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

"لَا تَقِفَنَّ عِنْدَ رَجُلٍ يُقْتَلُ مَظْلُومًا؛ فَإِنَّ اللَّعْنَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ حَضَرَهُ وَ لَمْ يَدْفَعْ

عَنْهُ. وَ لَا تَقِفَنَّ عِنْدَ رَجُلٍ يُضْرَبُ مَظْلُومًا؛ فَإِنَّ اللَّعْنَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ حَضَرَهُ وَ لَمْ يَدْفَعْ

عَنْهُ."

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم:

"لَا يَنْبَغِي لِأَمْرِي شَهِدَ مَقَامًا فِيهِ حَقٌّ إِلَّا تَكَلَّمْتُ بِهِ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُقَدِّمَ أَجَلَهُ وَ لَنْ

يُجَرِّمَهُ رِزْقًا هُوَ لَهُ."

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَنْ حَضَرَ مَعْصِيَةً فَكَّرَهَا فَكَانَتْ غَابَ عَنْهَا، وَ مَنْ غَابَ عَنْهَا فَأَحْبَبَهَا فَكَانَتْ

حَضَرَهَا.“»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٧٢:

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَتَمَلِّكَ الْقَرْيَةَ وَفِيهَا الصَّالِحُونَ؟!»

قال: ”نَعَمْ!“

قيل: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: ”بِتَهَاؤُنِهِمْ وَسُكُوتِهِمْ عَلَى مَعْصَى اللَّهِ تَعَالَى.“»

● در تعلیقه صفحه ٢٧٣، جلد ٢، از /إحياء العلوم گوید:

«وَرَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا وَابُو الشَّيْخِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرِو الصَّنَعَانِيِّ:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ: ”إِنِّي مُهْلِكٌ مِّنْ قَوْمِكَ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِّنْ خِيَارِهِمْ، وَ

سِتِّينَ أَلْفًا مِّنْ شَرَارِهِمْ.“ قال: يَا رَبِّ! هُوَ لَأَءِ الْأَشْرَارِ فَمَا بَأَلِ الْأَخْيَارِ؟! قال: ”إِنَّهُمْ لَمْ

يَغْضَبُوا لِعَظْمِي، فَكَانُوا يُؤَاكِلُونَهُمْ وَيُشَارِبُونَهُمْ.“»

● /إحياء العلوم، جلد ٢، صفحه ٢٧٣:

«قال أبو عبيدة بن الجراح: قلت: يا رسول الله! أئى الشهداء أكرم على الله

عز وجل؟

قال: ”رجلٌ قام إلى والٍ جائرٍ فأمره بالمعروفِ وناهى عن المنكرِ فقتله؛ فإن لم

يقتله فإنَّ القلمَ لا يجرى عليه بعد ذلك.“»

و در تعلیقه گوید: «الحديث: البزار مُقْتَصِرًا عَلَى هَذَا، دُونَ قَوْلِهِ. ”فَإِنْ لَمْ

يَقْتُلُهُ“ - إِلَى آخِرِهِ؛ وَ هَذِهِ الزِّيَادَةُ مُنْكَرَةٌ. وَ فِيهِ أَبُو الْحَسَنِ غَيْرُ مَشْهُورٍ لَا يُعْرَفُ.“»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۳:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أَفْضَلُ شُهَدَاءِ أُمَّتِي رَجُلٌ قَامَ إِلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ

فَقَتَلَهُ عَلَى ذَلِكَ؛ فَذَلِكَ الشَّهِيدُ مَنْزِلَتُهُ فِي الْجَنَّةِ بَيْنَ حِمْرَةَ وَجَعْفَرَ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۷:

«أَفْضَلُ الدَّرَجَاتِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ.»

و در تعلیقه گوید: «حدیث: ”أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ“: أبو داود

الترمذی و حسننه؛ و ابن ماجه من حدیث أبي سعيد الخدری.»

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۷۷:

«رَوَى أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ خَطَبَ قَبْلَ صَلَاةِ الْعِيدِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنَّمَا الْخُطْبَةُ

بَعْدَ الصَّلَاةِ! فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: تُرِكَ ذَلِكَ يَا فُلَان. فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: أَمَّا هَذَا فَقَدْ قَضَى مَا

عَلَيْهِ؛ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكِرْهُ

بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِبَلْسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ؛ وَذَلِكَ أَوْضَعُ الْإِيمَانِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۲۹۳:

«رَوَى عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا نَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى نَعْمَلَ بِهِ، وَ

لَا نَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى نَجْتَنِبَهُ كُلَّهُ؛ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”بَلْ مُرُوا

بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كُلَّهُ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَجْتَنِبُوهُ كُلَّهُ.“

● در إحياء العلوم، جلد ۲، از صفحه ۳۱۲ تا ۳۴۵ (که کتاب آداب المعيشة و

اخلاق النبوة می باشد) راجع به محاسن اخلاق رسول خدا، و تکلم و ضحک آن

حضرت، و اخلاق آن حضرت در مطعم و مشرب، و لباس آن حضرت، و عفو و

کظم غیظ و إغضائه عما یکرهه، و سخاوت و شجاعت و تواضع، و شمایل صوری

و معجزات آن حضرت، مطالبی نفیس ذکر کرده است؛ و در تعلیقه آن، عراقی، مدارک آن را از احادیث عامه تخریج کرده است.

● *إحياء العلوم*، جلد ۳، صفحه ۴:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۳، صفحه ۶:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۳، صفحه ۸:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۳، صفحه ۸:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۳، صفحه ۸؛ و جلد ۲، صفحه ۲۵۹:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ<sup>۱</sup> عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَىٰ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ.“

این حدیث را سید علیخان در شرح صحیفه بنا به نقل تلخیص الریاض جلد ۲،

صفحه ۴۴، آورده است، و فقط لفظ «سما» را به جمع آورده و «ملکوت السماوات» فرموده است.

۱- یحومون: ای یطوفون و یدورون. (محقق)

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا فَارَقَهُ عَقْلٌ لَا يَعُودُ إِلَيْهِ أَبَدًا.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۳:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَإِنَّمَا أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۳:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”قال الله تعالى: لَمْ يَسْغُنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي، وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ

الْكَيْنُ الْوَادِع.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۴:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم لعلِّي عليه السلام:

”إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبْتُ أَنْتَ بِعَقْلِكَ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُهْلَةُ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۷:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۴:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”ما منكم من أحدٍ إلَّا و له شيطان! قالوا: و أنت يا رسول الله؟! قال: ”و أنا

«إِلَّا أَنْ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسَلَمَ فَلَا يَأْتُرُ إِلَّا بِخَيْرٍ.»

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ يَتُبْ مَسَحَ الشَّيْطَانُ وَجْهَهُ بِيَدِهِ وَقَالَ: بِأَبِي

وَجْهَهُ مَنْ لَا يُفْلِحُ.“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٥:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ، فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ.“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٦:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

”إِنَّ اللَّهَ لَيُرِيدُ هَذَا الدِّينَ بِقَوْمٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ.“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٦:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

”إِنَّ اللَّهَ لَيُرِيدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ.“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

”حُبُّكَ الشَّيْءَ [لِلشَّيْءِ] يُعْمَى وَيُصَمُّ.“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٩:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

”العجلة من الشيطان، والتأني من الله [تعالى].“

● /حياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣٧:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

«إِنَّمَا يُحَسِّرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ.»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۸۳:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

«خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.»

و در صفحه ۱۴۶ گوید: «قال صَلَّى الله عليه وآله و سلم: "خير الأمور

أوساطها.»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۴۳؛ و جلد ۲، صفحه ۳۱۳؛ و صفحه ۱۳۸:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.» و در تعلیقه گوید: این حدیث را احمد و

مستدرک و بیهقی از ابوهریره روایت کرده‌اند، و نیز این حدیث را حاکم صحیح می‌داند بر شرط مسلم.<sup>۱</sup>

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۳۴۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

«لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۳۴۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

«إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ.»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۶۸:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله:

۱- إحياء العلوم: «حدیث: "بعثت لأتمم مكارم الاخلاق": أحمد و ك هق من حدیث أبي هريرة. قال

الحاكم: صحيح على شرط م، و قد تقدم في آداب الصحبة.»

”مَنْ غَزَا لَا يَبْغِي إِلَّا عِقَالًا، فَلَهُ مَا نَوَى.“

● / إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٧٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

”إِنَّهُ لِيُغَانِ عَلَى قَلْبِي.“

● / إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٩٦:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

”يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْدَلَهُمْ.“

● / إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٣٩:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله - و كان كثيرًا ما يقول - : ”يا مُقَلَّبَ

الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ!“ قالوا: أَوْ تَخَافُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قال: ”و ما يُؤْمِنُنِي و

الْقَلْبُ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاء.“ و في لفظٍ آخر: ”إن شاء أن

يُقِيمَهُ أَقَامَهُ و إن شاء أن يُزِيغَهُ أَزَاغَهُ.“

و ضرب له صَلَّى الله عليه و [آله] و سلّم ثلاثة أمثلة، فقال: ”مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ

الْعُصْفُورِ يَتَقَلَّبُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ.“ و قال عليه السّلام: ”مَثَلُ الْقَلْبِ فِي تَقَلُّبِهِ كَالْقِدْرِ إِذَا

اسْتَجْمَعَتْ غَلِيَانًا.“ و قال: ”مَثَلُ الْقَلْبِ كَمَثَلِ رِيَشَةٍ فِي أَرْضٍ فَلَا تَقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهَرَ

الْبَطْنُ.“

● / إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٥٠:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله:

”و جُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.“

● / إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٥٧:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم لقوم قَدِمُوا مِنَ الْجِهَادِ:



”مرحبًا بكم! قدّمتم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر.“ قيل: يا رسول الله!

و ما الجهادُ الأكبر؟ قال: ”جهاد النفس.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۵۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلّم:

”المجاهد مَنْ جاهد نفسه في طاعة الله عزّ وجلّ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۶۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلّم:

”عليكم بدين العجائز.“

و در تعليقه گوید: «حدیث: ”عليكم بدين العجائز“: قال ابن طاهر في كتاب

التذكرة: ”هذا اللفظ تداوله العامة، و لم أقف له على أصل يُرجع إليه من رواية

صحيحة و لا سقيمة.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۸۶:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلّم:

”النساءُ حبايلُ الشيطان.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۸۷:

«و كان يضرب بيده على فخذ عائشة أحياناً و يقول: ”كلميني يا عائشة!“

لِتَشغَلَهُ بكلامها عن عظيم ما هو فيه لقصور طاقة قلبه عنه.»

و در تعليقه گوید: برای این حدیث اصلی نیافتم.

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۸۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلّم:

”ما تركتُ بعدى فتنةً أضرتَّ على الرجال من النساء.“

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٩٣:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَنْ وُقِيَ شَرَّ قَبْقَبِهِ وَذَبَذِبِهِ وَلَقَلَقَهُ فَقَدْ وُقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ.“

القَبْقَبُ: هو البَطْنُ؛ وَالدَّبَذَبُ: الفَرْجُ؛ وَاللَّقَلَقُ: اللِّسَانُ.»

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ١٢٦:

«كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَرِهَ مِنْ إِنْسَانٍ شَيْئًا، قَالَ: ”ما

بِأَلْ أَقْوَامٍ يَفْعَلُونَ كَذَا وَكَذَا“ فَكَانَ لَمْ يُعَيِّنْ.»

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ١٣٢:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا.“

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ١٣٢:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”مَطْلٌ<sup>١</sup> الْغِنَى ظُلْمٌ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ١٣٢:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”لَيْ<sup>٢</sup> الْوَاجِدِ يُجِلُّ عَقُوبَتَهُ وَعِرْضَهُ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ١٤١:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”ذُرُونِي مَا تَرَكْتُمْ! فَإِنَّمَا هَلْكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سَوْأَلِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى

١- لسان العرب: «المَطْلُ: التسويفُ وَ المُدافعةُ بِالْعِدَّةِ وَ الدَّيْنِ.» (محقق)

٢- لسان العرب: «اللَّيُّ: المَطْلُ.» (محقق)

أنبيائهم؛ ما مُهِيتِم عنه فاجتنبوه، و ما أمرتكم به فأتوا منه ما استطعتم.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۴۶:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ:

”إِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ، و أَنَا أُغَيِّرُ مِنْ سَعِدٍ، و إِنَّ اللَّهَ أُغَيِّرُ مِنِّي.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۴۷:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ:

”مَنْ أَصْبَحَ آمِنًا فِي سَرْبِهِ<sup>۱</sup> مَعَافٍ فِي بَدَنِهِ و لَهُ قُوَّةٌ يَوْمَهُ، فَكَأَنَّمَا حَيَّرَتْ لَهُ الدُّنْيَا

بِحَذَائِرِهَا.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۴۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ:

”حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ: النِّسَاءُ، و الطَّيِّبُ، و قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۹۹:

«... فَانَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَالَ: ”النَّاجِي مِنْهَا وَاحِدَةٌ“، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! و مَنْ

هَمْ؟ قَالَ: ”أَهْلُ السُّنَّةِ و الْجَمَاعَةِ“، فَقِيلَ: و مَنْ أَهْلُ السُّنَّةِ و الْجَمَاعَةِ؟ قَالَ: ”مَا أَنَا عَلَيْهِ

و أَصْحَابِي.“

و در تعلیقه گوید: «[حدیث]: افتراق الأمة و فيه: ”الناجی منهم واحدة،

قالوا: و من هم أهل السنة و الجماعة؟“ الحدیث الترمذی من حدیث عبد الله بن عمر

[عمرو]؛ و حسنه: ”تفترق أمتی علی ثلاثٍ و سبعین ملةً، كلهم فی النار إلا ملةً

واحدة؛ فقالوا: من هی یا رسول الله؟ قال: ما أنا علیه و أصحابی.“ و لأبي داود من

۱- العين: «السَّرْبُ: مأل القوم.» (محقق)

حدیث معاویة، و ابن ماجه من حدیث أنس و عوف بن مالك، و هی الجماعة، و  
أسانیدها جیاد.»

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٠٣:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”كاد الفقرُ أن يكونَ كُفْرًا.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٠٣:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ مِمَّا يَكْفِيهِ، فَقَدْ أَخَذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٠٣:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”اللَّهُمَّ اجْعَلْ قُوَّةَ آلِ مُحَمَّدٍ كِفَاؤًا!“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٠٤:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”مَا وَقَى بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ كُتِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.“

و در تعلیقہ گوید: «ما وَقَى الْمَرْءُ عِرْضَهُ بِهِ فَهُوَ صَدَقَةٌ.»

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٠٥:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”لو كان لابن آدم وادیان من ذهبٍ لابتغىٰ لها ثالثًا، و لا يملأُ جوفَ ابنِ آدمَ

إلا التُّرابُ، و يتوبُ اللهُ علىٰ من تاب.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢١٣:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سلم:

”كُلُّ معروف صدقة، و كُلُّ ما أنفقَ الرَّجُلُ علىٰ نفسه و أهله كُتِبَ لَهُ صدقة، و

ما وَفَى بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ، وَ مَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلِيَ اللَّهُ خَلْفُهَا.»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۱۹:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ:

”إِيَّاكُمْ وَ الظَّلْمَ! فَإِنَّ الظَّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ“ - الحديث.

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۲۳:

«و بات على كَرَمِ اللَّهِ وَ جَهَّه على فراش رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم فأوحى الله تعالى إلى جبريل و ميكائيل عليهما السلام: ”إِنِّي آخِيتُ بَيْنَكُمَا وَ جَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمَرِ الْآخَرِ؛ فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟“ فاخترتا كلاهما الحياة و أَحَبَّاهَا؛ فأوحى الله عزَّ و جلَّ إليهما: ”أفلا كتتما مثل علي بن أبي طالب؟! آخِيتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ، فبات على فراشه يَفْديهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ؛ أَهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ!“ فكان جبريل عند رأسه و ميكائيل عند رجليه، و جبريل عليه السلام يقول: ”بِخٍّ بِخٍّ مِنْ مِثْلِكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! وَ اللَّهُ تَعَالَى يُبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةَ!“ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ أَلَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup> .»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۳۳:

«و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ:

”يَدْخُلُ فُقَرَاءُ الْمُؤْمِنِينَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيائِهِمْ فَيَأْكُلُونَ وَ يَتَمَتَّعُونَ، وَ الْآخَرُونَ جُثَاةٌ عَلَى رُكَبِهِمْ فَيَقُولُ: قَبْلَكُمْ طَلَبْتِي؛ أَنْتُمْ حَكَّامُ النَّاسِ وَ مَلُوكُهُمْ، فَأَرُونِي مَاذَا صَنَعْتُمْ فِيهَا أُعْطَيْتُكُمْ؟!“

و در تعلیقه گوید:

«حدیث: "یدخل صعاليك المهاجرين قبل أغنيائهم الجنة بخمس مائة عام":  
الترمذی حسنه؛ و ابن ماجه من حدیث أبي سعيد بلفظ "فقراء" مكان "صعاليك"؛ و  
لهما و للنسائی فی الكبرى من حدیث أبي هريره: "یدخل الفقراء الجنة" - الحدیث؛ و  
لمسلم من حدیث عبدالله بن عمران: "فقراء المهاجرين يسبقون الأغنياء إلى الجنة  
بأربعين خريفاً."»

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحه ٢٣٦:

«رؤى عن عمران بن حصين - رضى الله عنه - أنه قال:

كانت لي من رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم منزلة و جاه، فقال: "يا  
عمران! إن لك عندنا منزلة و جاهاً، فهل لك في عيادة فاطمة بنت رسول الله صلى  
الله عليه (و آله) و سلم؟"

فقلت: نعم، بأبي أنت و أمي يا رسول الله!

فقام و قمت معه حتى وقفت بباب منزل فاطمة فقرع الباب و قال: "السلام

عليكم أَدْخُلُ؟!"

فقلت: "أَدْخُلُ يا رسول الله!"

قال: "أنا و من معي؟!"

قلت: "و من معك يا رسول الله؟!"

فقال: "عمران بن حصين."

فقلت: "و الذى بعثك بالحق نبياً ما على إلا عباءة!"

فقال: "اصنعى بها هكذا و هكذا" و أشار بيده.

فقلت: "هذا جسدی فقد وازيته، فكيف برأسى؟!"

فألقى إليها ملاءة<sup>۱</sup> كانت عليه خَلْقَةً، فقال: "شُدِّي بها على رأسك!"  
 ثم أذنت له فدخل فقال: "السَّلام عليك يا بنتاه! كيف أصبحتِ؟!"  
 قالت: "أصبحتُ والله وَجِعَةً، و زادني وَجَعًا على ما بي أتى لستُ أقدر على  
 طعام أَكَلَهُ فقد أَجْهَدَنِي الجوعُ."<sup>۲</sup>

فبكى رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ و قال: "لا تجزعي يا بنتاه!  
 فوالله ما دُقْتُ طعامًا منذُ ثلاث و إِنِّي لأَكْرُمُ على الله منك؛ ولو سألتُ رَبِّي لأطعمني،  
 ولكنِّي آثَرْتُ الآخرةَ على الدُّنيا."<sup>۳</sup>

ثم ضرب بيده على منكبها و قال لها: "أبشري فوالله إنك لسيِّدةُ نساء أهل  
 الجنَّة!"<sup>۴</sup>

فقالت: "أين آسيةُ امرأةُ فرعونَ و مريمُ ابنةِ عمران؟!"<sup>۵</sup>  
 فقال: "آسيةُ سيِّدةُ نساءِ عالمِها، و مريمُ سيِّدةُ نساءِ عالمِها، و خديجةُ سيِّدةُ  
 نساءِ عالمِها، و أنت سيِّدةُ نساءِ عالمِك! إنكَنَّ في بيوت من قَصَبٍ لا أذَى فيها و لا  
 صَحَبٍ."<sup>۶</sup>

ثم قال لها: "اقنعي بابتِ عمك! فوالله لقد زوجتُك سيِّدًا في الدُّنيا و سيِّدًا في  
 الآخرة."<sup>۷</sup>

و در تعليقه گوید:

«حدیث: "عمران بن حصین" - الحدیث بطوله لم أجد من حدیث عمران. و  
 لأحمد و الطبرانی من حدیث معقل بن یسار: "وَصَّاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و  
 سَلَّمَ ذاتَ يوم، فقال: هل لك في فاطمةَ تَعوُّدُها" - الحدیث؛ و فيه: "أما تَرْضَيْنَ أن

۱- لسان العرب: «الملاءة: هي الملحفة.» (محقق)

زَوْجَتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَمًا، وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا؟!“ و إسناده صحيح.»

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٣٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

”إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.“

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٥١:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ: ”اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي! اللَّهُمَّ اهْدِ

قَوْمِي! فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.“ لَمَّا أَنْ كَسَرُوا ثَنِيَّتَهُ، وَ شَجَّوْا وَجْهَهُ، وَ قَتَلُوا عَمَّةَ حَمْرَةَ يَوْمَ أُحُدٍ..»

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٥٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

”إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمُ الشُّرْكَ الْأَصْغَرُ.“

قالوا: و ما الشرك الأصغر يا رسول الله؟!

قال: ”الرياء! يقول الله عز وجل يوم القيامة إذا جازى العباد بأعمالهم: اذهبوا

إلى الذين كنتم تُراءون في الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء!“

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٧٩:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

”لَيَوْمٍ مِنْ إِمَامٍ عَادِلٍ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ الرَّجُلِ وَحْدَهُ سِتِّينَ عَامًا.“

● إحياء العلوم، جلد ٣، صفحہ ٢٥٤:

«و قال شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ يَبْكِي،

فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ:

”إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشُّرْكَ؛ أَمَا! إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صِنًا وَ لَا شِمْسًا وَ لَا قَمْرًا وَ

لَا حَجْرًا، وَ لَكِنَّهُمْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ.“



در تعلیقه صفحه ۲۶۰، از جلد ۳/إحياء العلوم گوید:

«حدیث: "سُمِّيَ الرَّيَّا الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ": أحمد من حدیث محمود بن لبید، و قد تقدّم؛ و رواه الطبرانی من روایة محمود بن لبید، عن رافع بن خدیج، فجعله فی مسند رافع و تقدّم قریباً؛ و للحاکم و صحّح إسناده من حدیث شدّاد بن أوس: "كُنَّا نَعُدُّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ أَنَّ الرَّيَّا الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ."»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۹۰:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"قال الله تعالى: الكبرياء ردائي، و العظمة إزاري، و مَنْ نازَعَنِي فِيهَا قَصَمْتُهُ."»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۲۹۰:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْحَةِ الْكِبَرِ [الكبرياء].»

● إحياء العلوم، جلد ۳ صفحه ۳۱۳:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"يُؤْتَى بِالْعَالِمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ<sup>۱</sup> فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَى، فَيُطِيفُ بِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: مَا لَكَ؟! فَيَقُولُ: كُنْتُ أَمْرًا بِالْخَيْرِ وَ لَا آتِيهِ، وَ أَنْهَى عَنِ الشَّرِّ وَ آتِيهِ."»

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۳۱۷:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"مَنْ حَمَلَ الْفَاكِهَةَ أَوْ الشَّيْءَ فَقَدَ بَرِيءٍ مِنَ الْكِبَرِ."»

۱- لسان العرب: «اندلقت أقتابُ بطنه: خرجت أمعاؤه.» (محقق)

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣١٧:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم:

”من اعتقل البعير و لبس الصوف، فقد برئ من الكبر.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣١٧:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم:

”إنما أنا عبدٌ أكُلُّ بالأرض، و ألبس الصوف، و أعقل البعير، و ألعق أصابعي، و

أجيب دعوة المملوك؛ فمن رغب عن سنتي فليس مني.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣١٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم:

”ثلاثٌ مهلكاتٌ: شُحُّ مَطَاعٍ، و هوىٌّ مَتَّبَعٌ، و إعجابُ المرءِ بنفسه.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣٢٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم:

”إنَّ الله قد أذهب عنكم عِيَّةَ الجاهليَّةِ (أى كِبَرَهَا) كُلُّكم بنو آدمَ و آدمٌ من تراب.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣٢٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم:

”يا معشرَ قريشٍ! لا تأتى الناسُ بالأعمالِ يومَ القيامةِ و تأتون بالدنيا تحمِلونها

على رقابكم تقولون: يا محمَّدُ! يا محمَّدُ! فأقول هكذا، أى أعرِض عنهم.“

● /حیاء العلوم، جلد ٣، صفحه ٣٢٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم، و لما نزل قوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرْ

عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>١</sup> ناداهم بطنًا بعد بطن حتى قال:

”يا فاطمة بنت محمد! يا صفيّة بنت عبدالمطلب عمّة رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم! اعملا لأنفسكما، فإنّي لا أغنى عنكما من الله شيئاً.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۳۵۳:

«قال رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم:

”تبارك الذي قسّم العقل بين عباده أشتاتاً؛ إنّ الرجلين ليستوى عملهما و برّهما و صومهما و صلاحهما، و لكتّهما يتفاوتان في العقل كالذرة في جنب أحد. و ما قسّم الله خلقه حظّاً هو أفضل من العقل و اليقين.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۳۵۳:

«كان رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم إذا بلغه عن رجلٍ شدة عبادة سأل عن عقله، فإذا قالوا حسنٌ، قال: ”أرجوه“ و إن قالوا غير ذلك، قال: ”لن يبلغ.“ و ذكّر له شدة عبادة رجلٍ فقال: ”كيف عقله؟“ قالوا: ليس بشيء؛ قال: ”لن يبلغ صاحبكم حيث تظنون.“

● إحياء العلوم، جلد ۳، صفحه ۳۵۳:

«عن أبي الدرداء أنّه قيل: ”يا رسول الله! أ رأيت الرجل يصوم النهار، و يقوم الليل، و يُحجّ و يعتمر، و يتصدّق، و يغزو في سبيل الله، و يعود المريض، و يُشيع الجنائز، و يُعين الضّعيف، و لا يعلم منزّلته عند الله يوم القيامة؟!“

فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم: ”إنّما يُجزى على قدر عقله.“ و قال أنس: أثبتني على رجل عند رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم فقالوا: خيراً، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم: ”كيف عقله؟!“ قالوا: يا رسول الله! نقول من عبادته و فضله و خلقه!

فقال: ”كيف عقله؟! فإنّ الأحمق يُصيب بحمقه أعظم من فجور الفاجر؛ و إنّما

يُقَرَّبُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ. «

در تعلیقه صفحه ۴، جلد ۴، *إحياء العلوم*، گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَبُوا إِلَى رَبِّكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا.»

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۹:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۱۱: «ورد في الخبر:

”إِنَّ أَكْثَرَ صِيَاحِ أَهْلِ النَّارِ مِنَ التَّسْوِيفِ.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۱۳:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ كَمَا يُذْهِبُ الْمَاءُ الْوَسْخَ.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۱۸:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.“

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۲۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.“

و در تعلیقه گوید: «هذا الحديث لم أجده مرفوعاً، و إنما يُعزى إلى علي بن

أبي طالب.»

● *إحياء العلوم*، جلد ۴، صفحه ۲۱؛ و در جلد ۱، صفحه ۹۱ و ۹۲:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”إنَّ الله خلق آدمَ على صورته.“

و نیز در جلد ۲، صفحه ۱۴۸ آورده است.

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۱:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”يُؤْتَى بالموت يوم القيامة في صورة كبشٍ أَمْلَحٍ<sup>۱</sup> فيُذْبَحُ، فيثور الملحُ الأحمقُ

ويكذّب.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۲:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”الغضبُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”ارحموا ثلاثاً: عالمًا بين الجهَّال، و غنيَّ قومٍ افتقر، و عزيزَ قومٍ ذلَّ.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۹:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”المؤمن يرى ذنبه كالجلبل فوقه يخاف أن يقع عليه، و المنافق يرى ذنبه كذُّبابٍ

مرَّ على أنفه، فأطاره.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۳۸:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

۱- لسان العرب: «الأملح: الذي فيه بياضٌ وسوادٌ، و يكون البياض أكثر.» (محقق)

قال للحسن: «كَخْ كَخْ» لَمَّا أَخَذَ تَمْرَةً مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ وَوَضَعَهَا فِي فِيهِ.»

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٤٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”ما من يوم طَلَعَ فَجْرُهُ، وَ لا لَيْلَةٍ غَابَ شَفَقُهَا إِلَّا وَ مَلَكَانِ يَتَجَاوَبَانِ بِأَرْبَعَةِ

أصواتٍ:

يقول أحدهما: يا ليت هذا الخلق لم يُخلَقوا!

و يقول الآخر: يا ليتهم إذ خُلِقوا عَلِموا لماذا خُلِقوا!

فيقول الآخر: يا ليتهم إذ لم يَعْلَموا لماذا خُلِقوا عَمِلوا بما عَلِموا! و في بعض

الرّوايات: ليتهم تَجَالَسُوا فَتَذَكَّرُوا ما عَلِموا!

و يقول الآخر: يا ليتهم إذ لم يَعْمَلُوا بما عَلِمُوا تابوا مِمَّا عَمِلُوا!“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٤٧:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”إِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٥٦:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٥٧:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

”اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَى مُحَمَّدٍ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ!“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٥٩:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ:

«أنا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة» و أشار إلى إصبعيه الكريمتين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٦١:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إنَّما الأعمال بالنيَّات و لكلِّ امرئٍ ما نوى.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٦١:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”المُهاجِرُ من هَجَرَ السَّوءِ، و المُجَاهِدُ من جَاهَدَ هواه.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٦٢:

«ورد في الخبر: ”إنَّ الغيبةَ أشدُّ من الزَّنا.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٦٩:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”إنَّ هذا الدِّينَ مَتِينٌ، فأوْغِلْ فيه بِرِفْقٍ؛ و لا تُبَعْضْ إلى نفسِكَ عِبادةَ اللهِ، فإنَّ

المُنْبَتَّ لا أَرْضًا قطع و لا ظهراً أبقى.“ و إليه الإشارة بقوله عليه السَّلام: ”لا تُشادوا

هذا الدِّينَ؛ فإنَّ مَنْ يُشادُه يَغْلِبُه.“

● إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٧٣:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لرجل:

”كيف أصبحتَ؟“ قال: بخير! فأعاد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ السؤالَ

حتَّى قال في الثالثة: بخير أحمدُ اللهُ و أشكُرُه! فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”هذا الَّذي أَرَدْتُ منك.“

١- لسان العرب: «يقال للرجل إذا انقطع في سفره و عطبت راحلته: صار مُنْبَتًّا.» (محقق)

● /إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۷۹:

«مَنْ شَرِبَ فِي آنِيَةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فَضَّةٍ فَكَأَنَّمَا يُجْرَجُ فِي بطنه نَارُ جَهَنَّمَ.»

و در تعلیقه گوید: «این حدیث متفقٌ علیه است صدورش از ام سلمه از رسول خدا، لکن مصنف تصریح به حدیث بودنش نکرده است.»

● /إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۸۴:

«قيل للنبي صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلم: "إنَّ عيسى عليه السلام يقال: أَنَّهُ مَشَىٰ

على الماء؟!« فقال صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلم: "لو زاد [ازداد] يقينه لمشى على الهواء.»

و در تعلیقه گوید:

«هذا الحديث مُنكَر لا يعرف هكذا، و المعروف ما رواه ابن أبي الدنيا في كتاب

اليقين من قول بكر بن عبدالله المزني؛ قال:

«فَقَدَّ الحواريون نبيهم فقيل لهم توجّه نحو البحر، فانطلقوا يطلبونه؛ فلما انتهوا

إلى البحر إذا هو قد أقبل يمشى على الماء، فذكر حديثاً فيه: أن عيسى قال: لو أن لابن

آدم من اليقين شعرة مشى على الماء.»

و روى أبو منصور الديلمي في مسند الفردوس بسند ضعيف من حديث معاذ بن

جبل: «لو عرفتم الله حق معرفته لمشيتم على البحور، و لزالت بدعائكم الجبال.»

● در /إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۸۵، گوید:

«و اعلم أن السلطان به قوام الدين فلا ينبغي أن يستحقر و إن كان ظالمًا فاسقًا.

قال عمرو بن العاص - رحمه الله - : «إمامٌ عَشومٌ خيرٌ من فتنةٍ تدوم.»

۱- لسان العرب: «العَشْمُ: الظلمُ و الغصب؛ عَشْمُهُمْ يَغْشِمُهُمْ عَشْمًا، و رجلٌ غاشمٌ و عَشَامٌ و

عَشُومٌ.» (محقق)



و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ:

”سيكون عليكم أمراء تعرفون منهم و تُنكرون و يُفسدون، و ما يُصلح اللهُ بهم أكثر؛ فإن أحسنوا فلهم الأجر و عليكم الشكر، و إن أسأوا فعليهم الوزرُ و عليكم الصبر.“  
و قال سهل: ”من أنكر إمامة السلطان فهو زنديق، و من دعاه السلطان فلم يُجب فهو مبتدع، و من أتاه من غير دعوة فهو جاهل.“

و سُئِلَ: أيُّ الناس خير؟ فقال: ”السلطان.“ فقليل: كُنَّا نرى أنَّ شر الناس السلطان! فقال: ”مهلاً! إنَّ لله تعالى في كلِّ يومٍ نظرتين: نظرةً إلى سلامةِ أموال المسلمين، و نظرةً إلى سلامةِ أبدانهم فيَطَّلَعُ في صحيفته فيَغْفِرُ له جميعَ ذنبه.“  
و كان يقول: ”الحشباتُ السَّودُ المعلقةُ على أبوابهم خيرٌ من سبعين قاصِّ يقصون.“

و در تعلیقه گوید (در صفحه ۸۶، من حدیث ابن عمر):

«السلطان ظلُّ الله في الأرض يأوى إليه كلُّ مظلوم من عباده؛ فإن عدل كان له الأجر و كان على الرعية الشكر، و إن جار أو حاف أو ظلم كان عليه الوزر و على الرعية الصبر...»

حدیث ابن مسعود حين فزع إليه الناس - لما أنكروا سيرة الوليد بن عقبة - فقال عبدالله: اصبروا! فإن جورَ إمامكم خمسين سنة خيرٌ من هرج شهر؛ فإن سَمِعْتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ يقول - فذكر حديثاً - : ”و الإمارة الفاجرة خيرٌ من الهرج.“ رواه الطبراني في الكبير بإسنادٍ لا بأس به.

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۹۲:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) و سَلَّمَ:

”اطلبوا الخير عند صباح الوجوه.“»

و در تعلیقه گوید: «عند حسان الوجوه.»

● /حیاء العلوم، جلد ۴، صفحه ۹۳:

«إذا لم يكن عونٌ من الله للفتى فأكثر ما يُجنى عليه اجتهاده»

● در تعلیقه صفحه ۹۳ از جلد ۴ /حیاء العلوم، گوید از رسول خدا که فرمود:

«لن يُدخَلَ أحدكم عمله الجنة! قالوا: و لا أنت يا رسول الله؟ قال: «و لا أنا

إلا أن يتغمدني الله بفضل و رحمة.»

و در تعلیقه صفحه ۱۲۰ از جلد ۴ /حیاء العلوم، گوید از قول رسول خدا که

فرمود:

«إن [هذه] الصدقة لا تحل لنا؛ إنما هي أوساخُ القوم، وإِنها لا تحل لمحمّدٍ و

لا لآلِ محمّدٍ.» و فی روایة: «أوساخُ الناس.»

● /حیاء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۲۵:

«قال رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«لا يموئن أحدكم إلا و هو يُحسنُ الظنَّ بالله تعالى.»

● /حیاء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۲۵:

«قال رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«يقول الله عزّ وجلّ: أنا عند ظنّ عبدى بى، فليظنّ بى ما شاء.»

● /حیاء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۲۶:

«قال رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً، و لخرجتم إلى الصُّعدات

تلدّمون<sup>۱</sup> صدوركم، و تجأرون إلى ربّكم.»

۱- لسان العرب: «اللدّم: ضرب المرأة صدرها.» (محقّق)

فهبط جبريل عليه السلام فقال: "إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَكَ: "لَا تُقْنِطُ عِبَادِي فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ وَرَجَّاهُمْ وَشَوَّقَهُمْ."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۲۸:

«و روى في تفسير قوله تعالى: ﴿يَوْمَ لَا تُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾<sup>۱</sup>:  
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: "إِنِّي أَجْعَلُ حِسَابَ أُمَّتِكَ  
إِلَيْكَ."»

قال: "لَا يَا رَبَّ! أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي."»

فقال: "إِذْنٌ لَا نُخْزِيكَ فِيهِمْ."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۶۷:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:  
"أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۶۷:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:  
"كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۶۸:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:  
"الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۱۹۱، در تعلیقه گوید:

«و لابن عدی فی الكامل من حدیث ابی موسی الأشعری:

۱- سورة التَّحْرِيم (۶۶) قسمتی از آیه ۸.

«من زهد في الدنيا أربعين يوماً و أخلص فيها العبادة أجرى الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.»

و در صفحه ۳۲۲ گوید:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

«ما من عبد يُخلص لله العمل أربعين يوماً إلا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.»<sup>۱</sup>

● / إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۳:

«أمر رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم العباس أن يهدم عِلْيَةَ<sup>۲</sup> كان قد

علا بها.»

● / إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۳:

قال الحسن:

«مات رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم و لم يضع لِينَةً على لِينَةٍ و لا

قَصَبَةً على قَصَبَةٍ.»

● / إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۴:

«قال النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

«إذا أراد الله بعبدٍ شرًّا أهلك ماله في الماء و الطين.»

● / إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۴:

«قال النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سلم:

۱- و در صفحه ۳۳ از جلد هشتم مکتوبات خطی [مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۹۴] نیز دو روایت

راجع به اربعین از إحياء العلوم آورده ایم.

۲- لسان العرب: «العَلِيَّةُ و العُلْيَةُ...: العُرْفَةُ.» (محقق)

«من بنى فوق ما يكفيه كُلف أن يحمله يوم القيامة.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۴:

«قال النبيّ الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«كلّ بناءٍ وبألّ على صاحبه يوم القيامة إلّا ما أكّن من حرّ و برد.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۴:

«قال النبيّ الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم للرجل الذى شكّا إليه ضيق

منزله:

«أتسع فى السماء أى فى الجنة.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۰۵:

«قال الفضيل: ما كان فراش رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم إلّا عباءةً

مثنيةً و وسادةً من آدم حشوها ليف.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۱۱:

«قال صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«لو أنّكم تتوكّلون على الله حقّ توكّله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصًا و

تروح بطانًا.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۱۷؛ و در جلد ۱، صفحه ۹۰:

«قال صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«سبحانك لا أحصى ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۲۲:

«قال رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم:

«أصدق بيت قاله الشاعر قول لبيد: ألا كل شيء ما خلا الله باطل.»

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٣٨:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

”إِنَّ اللَّهَ حَمْرٌ طِينَةٌ آدَمَ بِيَدِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٠:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ لِلْأَعْرَابِ - لَمَّا أَنْ أَهْمَلَ الْبَعِيرَ و

قال: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ - : ”اعْقِلْهَا وَ تَوَكَّلْ!“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٢:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

”أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا! وَ نَصْرُ الظَّالِمِ أَنْ تَمْنَعَهُ مِنَ الظُّلْمِ، وَ عَفْوُهُ عَنْهُ

إِعْدَامٌ لِلظُّلْمِ وَ مَنَعٌ لَهُ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ فِيمَنْ تَرَكَ الْعِزْلَ فَأَقْرَّ النَّطْفَةَ

قَرَارَهَا: ”إِنَّ لَهُ أَجْرَ غُلَامٍ وُلِدَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ الْجَمَاعِ، وَ عَاشَ فُقِتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ

إِنْ لَمْ يُولَدْ لَهُ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٣:

«ففى الخبر: ”مَنْ دَعَا عَلَى ظَالِمِهِ فَقَدْ انْتَصَرَ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٣:

«أَنَّ الْعَبْدَ لِيُظْلَمَ الْمَظْلَمَةَ فَلَا يَزَالُ يَشْتِمُ ظَالِمَهُ وَ يَسُبُّهُ حَتَّى يَكُونَ بِمَقْدَارِ مَا

ظَلَمَهُ، ثُمَّ يَبْقَى لِلظَّالِمِ عَلَيْهِ مَطَابَعَةٌ بِمَا زَادَ عَلَيْهِ يُقْتَصُّ لَهُ مِنَ الْمَظْلُومِ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحه ٢٤٤:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

«ما من داءٍ إلَّا و له دواءٌ، عرفه من عرفه و جهله من جهله إلَّا السَّام.» یعنی

الموت.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۴۴:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ: "تداووا عبادَ الله! فإنَّ اللهَ خلق

الدَّاءَ و الدَّواءَ."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۴۵:

«روى: أَنَّهُ كان إذا أنزل عليه الوحي صُدَّعَ رأسُه فكان يُغَلِّفه بالحِناء.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۵۰:

«قال عبد الرَّحمن بن عوف: سَمِعْتُ رسولَ الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ

يقول:

"إذا سمعتم بالوباءِ في أرضٍ فلا تقدموا عليه، و إذا وقع في أرضٍ و أنتم بها فلا

تخرجوا فِرارًا منه."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۵۶:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ لِفاجِرٍ عَلَيَّ يَدًا، فَيُحِبِّه قَلْبِي."»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۵۶:

«و قد كان رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ يُعجبه الخُضْرُ و الماءُ

الجارى.»

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۵۶:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ:

"إنَّ اللهَ جميلٌ، يُحِبُّ الجمال."»

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٦٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”قال الله تعالى: لا يزال يتقرّب العبد إلى بالنّوافل حتّى أُحِبّه؛ فإذا أُحِببته كنتُ

سمعه الذي يسمع به، و بصره الذي يُبصر به، و لسانه الذي يَنطق به.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٦٣:

«و إليه الإشارة بقوله تعالى لموسى عليه السّلام: ”مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي!“ فقال:

”يا ربّ و كيف ذلك؟!“ قال: ”مَرِضَ عَبْدِي فَلانَ فَلَمْ تَعُدّه و لو عُدته وجدتنى

عنده.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٦٦:

«و فى الخبر: ”إنّ الشهيد يَتَمَنّى فى الآخرة أن يُردَّ إلى الدنيا فيقتل مرّةً أخرى،

لعظم ما يراه من ثواب الشّهادة.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٦٧:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم حاكياً عن ربّه تعالى:

”أعددتُ لعبادى الصّالحين ما لا عينٌ رأت، و لا أُذنٌ سمعت، و لا خطرٌ على

قلب بشر.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٨٣:

«قال [رسول الله] صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ أَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ.“

● /إحياء العلوم، جلد ٤، صفحہ ٢٨٣:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سلّم:

”أكثر أهل الجنة البُله.“



● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۲۹۵:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم:

”مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلْيَنْظُرْ مَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۳۲۲:

«قال علي بن أبي طالب كَرَّمَ اللهُ وجهه:

”لا تَهْتَمُّوا لِقَلَّةِ الْعَمَلِ، وَاهْتَمُّوا لِلْقَبُولِ! فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وآله) وَ

سَلَّمَ قَالَ لِمَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ: أَخْلِصِ الْعَمَلَ يُجْزِكَ مِنْهُ الْقَلِيلُ.“

● إحياء العلوم، جلد ۴، صفحه ۳۸۰:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه (وآله) وسلّم لجبريل:

”هل زالت الشمس؟“ فقال: ”لا، نعم!“ فقال: ”كيف تقول: لا، نعم؟!“ فقال:

”من حينٍ قلتُ لا إلى أن قلتُ نعم سارت الشمسُ خمسَ مائة عام.“<sup>۱</sup>



### ۳. مطالب متنوع حدیثی

[درباره احادیث: «نهی النبی عن الغرر» و «الإسلام یُجِبُّ ما قبله»]

روزی در مجلسی که به دیدن آیه الله حائری رفته بودیم در ضمن مذاکرات آقای حاج شیخ علی نمازی شاهرودی گفتند که: حدیث «نهی النبی عن الغرر» در کتاب *عیون أخبار الرضا* می باشد و مسنداً روایت شده است، و در جلد ۲۳ از کتاب *بحار الأنوار* نیز آمده است.<sup>۱</sup>

و نیز گفتند: حدیث «الإسلام یُجِبُّ ما قبله» فقط در جلد ۲ مستدرک *الوسائل* با شش سند ذکر شده است و در هیچ یک از کتب دیگر شیعه دیده نشده است.

و می توان از آیه ۳۸ در سوره (۸) انفال، بدان استدلال نمود: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ

---

۱- جهت اطلاع بیشتر بر اسناد این حدیث به *خلاف شیخ طوسی*، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۳۰ (طبع مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)؛ و *سنن أبی داود* کتاب البیوع، ج ۲، ص ۱۱۹، باب ۲۵ رقم ۳۳۷، مراجعه شود. (محقق)

۲- *بحار الأنوار*، ج ۶، ص ۲۳؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۲۱، ص ۱۱۴؛ ج ۶۷، ص ۲۷۲؛ ج ۸۱، ص ۳۱۶؛ ج ۱۰۱، ص ۳۷۱؛ ج ۱۰۷، ص ۱۰۷، تعلیقه.

كَفَرُوا إِن يَتَّبِعُوا يُغْفَر لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۰۲﴾

### راجع به نوشته روی قبر فاطمه زهراء سلام الله عليها

در روز شنبه، ۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۰۹ هجریه قمریه، روز میلاد با سعادت حضرت صدیقۀ کبری فاطمه زهراء سلام الله عليها، نامه‌ای از شیخ البررة الکرام عماد الطائفة الفخام، آقای حاج میرزا محمد رضا مجاهد - طول الله عمره - به دست حقیر از طهران در مشهد مقدس رسید (که دو روز قبل مرقوم داشته بودند و به عنوان عیدی ارسال فرموده بودند) و حقیر برای حفظ آن مطالب، در اینجا یادداشت نمودم:

«... یکی از خطباء به نام آقای حاج شیخ فاضل تبریزی پس از تمام شدن بیانش بر منبر، در کنار نشست و از سفری که در ماه جمادی الثانیه به مکه و مدینه (۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ هجری شمسی) برای اداء عمره و زیارت مشرف شده بود، صحبت می نمود، می گفت:

روزی که برای زیارت مرقد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد حرم مطهر شدم، دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل سرداب قبر می شوند.

آقای شیخ فاضل گفت: من هم مقداری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به درون سرداب وارد شدم، چشمم به شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در پشت سر قبور قبری دیدم کنار محراب نمازگزاران بنا شده، روی آن این عبارت نوشته شده است:

۱- سوره الأنفال (۸) ذیل آیه ۳۸.

۲- جنگ ۷، ص ۵۷۱.

«فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَابْنَاهَا ثَمَرَةٌ فُؤَادِي، وَبَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا  
أَمْنَاءُ رَبِّي. حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.»<sup>۱</sup>

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آخرین صفحه از جلد سیزدهم / امام شناسی از دوره علوم و معارف اسلام (۳) آمده است:

«عَلَامَةُ حَلِّي فِي كِتَابِ نَهْجِ الْحَقِّ وَ كَشْفِ الصِّدْقِ كَوَيْدٍ: زَمَخْشَرِي كِه نَزْدِ جَمْهُورِ عَامَّةِ مَرْدِ مَوْثِقٍ وَ مَأْمُونِ اسْتِ، بَا اِسْنَادِ خُودِ از رَسُولِ خُدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رِوَايَتِ كَرْدِه اسْتِ كِه فَرَمُود:

«فَاطِمَةُ مُهَجَّةٌ قَلْبِي، وَابْنَاهَا ثَمَرَةٌ فُؤَادِي، وَبَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا  
أَمْنَاءُ رَبِّي. حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اِعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.»<sup>۲</sup>

«فاطمه جان من است، و دو پسرانش میوه دل منند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش اُمینان پروردگار منند که ریسمانی کشیده شده میان او و خلافتش می باشند. کسی که به آنان چنگ زده تمسک جوید، نجات می یابد؛ و کسی که از آنان تخلف ورزیده اعراض کند، در دره هلاکت سقوط می نماید.»

این حدیث عظیم المعنی و مبارک المراد را سید بن طاووس در طرائف، و مجلسی در بحار الأنوار، و شیخ سلیمان قندوزی در نیایع المودّة، و خوارزمی در مقتل، و حمّوئی در فرآند السّمطین، و محمّد بن ابی الفوارس در أربعین، و زمخشری در مناقب، و شیخ جمال الدین حنفی مؤصلی در درر بحر المناقب روایت کرده اند. از جناب محترم ثقة المحدثین، آقای حاج شیخ فاضل تبریزی - أطال الله

۱- جنگ ۱۳، ص ۶۷ و ۶۸.

۲- نهج الحق، ص ۲۲۷.

بقاءه - که فعلاً بحمدالله تعالی در حال حیاتند، نقل شد:

”در سفری که در ماه جمادی الثانیه ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶، هجریه قمریه، به مکه و مدینه برای ادای عمره و زیارت مشرف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد حرم شدم، دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل محوطه شباک می‌روند. من هم قدری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به درون محوطه وارد شدم، چشمم به شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در پشت قبور قبری دیدم کنار محراب نمازگزاران بنا شده و روی آن این عبارت نوشته شده است:

”قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

فاطمه مَهْجَةٌ قَلْبِي، و ابناها ثَمَرَةٌ فَوَادِي، و بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، و الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا  
أَمْنَاءُ رَبِّي. حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.“<sup>۱</sup>

### در معنای «اَسْتَمَرَّتْ حَدَاءً»

بسیاری از ارباب مقاتل (از جمله در لهوف<sup>۲</sup> و نفس المهموم<sup>۳</sup> و كشف الغمّة<sup>۴</sup> و تحف العقول<sup>۵</sup> و بحار الأنوار<sup>۶</sup> و ملحقات إحقاق الحق<sup>۷</sup> از طبری و از عقد الفريد و از معجم كبير طبرانی و از حلیة الأولیاء و از مقتل خوارزمی و از تاریخ ابن عساکر و

۱- جنگ ۲۲، ص ۴۸ و ۴۹.

۲- لهوف، ص ۷۹.

۳- نفس المهموم، ص ۱۷۲.

۴- كشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۲.

۵- تحف العقول، ص ۲۴۵.

۶- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ با قدری اختلاف.

۷- ملحقات إحقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و ۶۰۶.

از ذهبی در سیر أعلام النبلاء و از ذخائر العقبی و از باکثیر الحضرمی در کتاب وسیلة المآل نسخه خطی، و از زبیدی در الإتحاف) خطبه‌ای از حضرت سیدالشهداء علیه السلام نقل کرده‌اند که: چون حرّ از حرکت آن حضرت به کوفه یا مراجعت به مدینه به شدت منع کرد، آن حضرت در ذی حَسَم خطبه‌ای ایراد کردند که از جمله فقرات آن این است که:

«وإن الدنيا قد تغيّرت و تنكّرت و أدبرَ معروفُها و استمّرت حذاءً». - إلى آخره.

این جانب در حواشی بعضی از نسخ لهوف دیده‌ام که «حذاءً» ضبط کرده است و به معنای مقابل و برابر پنداشته است، و این اشتباه است؛ چون این محشّی از «حَدَوُ يَحْدُو حَدَوًا» یا «حَدَى يَحْدَى حَذِيًا» گرفته است و «حذاءً» بر وزن «فعال» می‌شود. و ملاحظه می‌شود که در این صورت معنای صحیحی نیز دستگیر نمی‌شود؛ بلکه «حذاءً» از «حَدَّ يَحْدُ حَدًا» مضاعف است و به معنای سرعت و شتاب است، و «حذاءً» بر وزن «حَمَاء» مؤنث است و حال است برای دنیا که مؤنث است.

در أقرب الموارد گوید: «ناقةٌ حذاءً: سريعة السير؛ و ولّت الدنيا حذاءً مُدْبِرَةً: أی سريعة لم يتعلّق أهلها منها بشيء؛ ج حُدَّ.»

و حضرت أميرالمؤمنین علیه السلام در دو جای از نهج البلاغه این لفظ را به کار برده است:

اول: در خطبه ۴۲ (صفحه ۹۲ از جلد ۱ با شرح عبده، طبع مصر) که می‌فرماید:

«ألا وإنّ الدنيا قد ولّت حذاءً، فلم يبقَ منها إلا صُبابَةٌ كصُبابَةِ الإناءِ اضْطَبَّهَا

صائبها. ۱»

و مرحوم سید رضی فرموده است که: «أقول: الحذاءُ: السريعةُ.»

دوم: در خطبه ۵۲ (صفحه ۱۰۱ از همین طبع) که صدر خطبه این است:  
 «ألا وإن الدنيا قد تَصَرَّمت و أذنت [بإنقيضاء] بٍوداع، و تَنكَّرَ مَعْرُوفُها و  
 أدبَرَتْ حِذاءً.<sup>۱</sup>»

و محمد عبده در شرح گفته است:

«حذاء: مُسرِّعة؛ و رَجْمٌ حِذاءً: مقطوعةٌ غيرٌ موصولةٍ.»

و آقای سید جواد مصطفوی در کاشف نیز «حذاء» را در ماده «حَدَّ» ذکر کرده‌اند.

و این حقیر در کتاب لمعات الحسین که در کلمات حضرت سید الشهداء علیه السلام نوشته‌ام، در صفحه ۱۴، «حذاء» را با تشدید ذال بر وزن «حمرآء» آوردم و «شتابان» معنی نموده‌ام.<sup>۲</sup>

### بعضی از احادیث متداوله که در کتب حدیث نیستند

مرحوم صدیق مکرم آقا سید محمدعلی قاضی در صفحه ۲۹۷ در تعلیقه کتاب جنَّة المأوی کاشف الغطاء گوید:

«هذا الحديث<sup>۳</sup> مذکور فی کثیر من الکتب المتداولة و مشهورٌ فی الألسنة، و لکن لم یوجد فی الجوامع الحدیثیة الإمامیة من روایتہ و سندہ عینٌ و لا أثر؛ بل صرح جمعٌ من مَهرة المحدثین و أساتذتهم أنه من موضوعات العامة... و ممن صرح بوضعه من علمائنا المحدث الحر العاملی (ره) فی القواعد الطوسیة و المحدث الشریف

۱- نهج البلاغه، ص ۸۹، خطبه ۵۲.

۲- جنگ ۱۴، ص ۱۳ و ۱۴.

۳- مراد از: «هذا الحديث» چنانچه در پاورقی منیة المرید، ص ۱۸۲ (طبع مکتبه الإعلام الإسلامی) آمده است، حدیث: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس عُثمَاء» می‌باشد. (محقق)



الجزائری (ره) ...»

تا آنکه قاضی در پایان صفحه ۲۹۸ گوید:

«و نظیر هذا الحدیث المذكور فی كثير من الكتب من نسبه إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و آله مرفوعاً و مُرسلاً من دون بیان سند له و مستند من كتب الأحادیث و الجوامع الحديثية، حدیث: "لولاك لما خلقت الأفلak" الذي لم يوجد له سند و لا راوٍ من المحدثين. و كذا ما يروى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال عليه السلام: "ما عبدتكم خوفاً من نارك و لا طمعاً في جنتك، و لكن وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك."<sup>۲</sup> فإن هذه الكلمات الشريفة منسوبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام و استدلوها بها كثيراً في الكتب الاستدلالية الفقهية و غيرها.

و يظهر من كلمات العلامة الفيض القاساني [الكاشاني] (ره) أنها رواية مُرسلة، و لكن لم يوجد إلى اليوم إسناد لها في الجوامع الحديثية لأصحابنا الإمامية؛ و يحتمل أنها مُتخذة من بعض الروايات الواردة بذلك المضمون بعبارات مختلفة. و احتمل المحدث الحرّ العاملی (صاحب الوسائل) أنه من روايات العامة.

و كيف كان، فتلك الكلمات المُشرفة في غاية المتانة و القوة و في نهاية الشبابة بكلمات أمير المؤمنين عليه السلام - و ما أجود ما قال بعض علمائنا الأعلام: إننا كثيراً ما نصحح الأسانيد بالمتون - "سبوح"<sup>۳</sup> لها منها عليها شواهد"<sup>۴</sup> - الخ.<sup>۵</sup>

۱- حدیث قدسی، تأویل الآيات، ص ۴۳۰.

۲- عوالمی الآلی، ج ۱، ص ۴۰۴.

۳- لسان العرب: «سبوح: سابع، ج شبحاء؛ فرس سبوح: سریع، غیر مضطرب فی جریه.» (محقق)

۴- مثل یضرب فی قضایا قیاساتها معها. (محقق)

۵- جنگ ۱۴، ص ۹۳.

## المُلْكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ

درباره این عبارت: «المُلْكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ» حقیر با فحص تامی که در ولایت فقیه در حکومت اسلام نمودم برای انتساب آن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدرکی نیافتم، و وفقاً للشیخ محمد جواد مغنیه آن را عبارت و انشاء علامه مجلسی در ضمن بیان روایتی در بحار الأنوار یافتم.<sup>۱</sup>

اینک در جلد ۶، صفحه ۱، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، تألیف مهدی بامداد، به نقل از کتاب نصیحة الملوک غزالی صفحه ۴۰، آن را به طور روایت مرسله به رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] نسبت می دهد.

و چون به این کتاب از نشر مؤسسه هما چاپ چهارم مراجعه شد آن را در صفحه ۸۲ آن یافتیم که می گوید: «زیرا که پیغمبر صلی الله علیه [و آله و سلم] گفت: ...<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>

### [حدیث شریف: «لو دُلِّیْتُمْ بِالْأَرْضِ السُّفْلَى»]

در أسفار طبع سنگی، جلد ۱، صفحه ۲۶، و طبع سربی جلد ۱، صفحه ۱۱۴، وارد است:

۱- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۳۱

۲- مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی نیز در تعلیقات خود بر شرح اصول کافی مولی محمد صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۳۰۱ و ۳۸۶ همین حدیث را از رسول خدا نقل کرده است. و نیز آقایان حسین استادولی و علی اکبر غفاری در تعلیقات أمالی شیخ مفید، ص ۳۱۱ این حدیث را با عبارت: «علی ما اشتهر من قوله صلی الله علیه و آله و سلم» آورده اند؛ ولیکن جناب فیض کاشانی در تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۷۷ و تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۶۹ باللفظ «قیل» این عبارت را آورده اند. (محقق)

۳- جنگ ۱۴، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

«عن النبیّ علیه السّلام: "لو دُلّیتُم بِالْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى."»<sup>۱</sup>

و در تعلیقه، معلّق فرماید:

«و فی نسخه: "لو أُدلیتُم بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى."»

أقول: دَلَا و دَلَّى الحَبْلُ: أَى أَرْسَلَهُ؛ و أدلی أیضًا کذلک.<sup>۲</sup>

### راجع به آثار و خصائص و معنای امام

در نهج البلاغه در ضمن خطبه ۱۵۰ که بعد از قتل عثمان بیان شده است،

چنین آمده است که:

«مِنْهَا: "قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَامِعٌ، وَ لَاحَ لَائِحٌ، وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ، وَ اسْتَبَدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَ بِيَوْمٍ يَوْمًا، وَ انْتَبَرْنَا الْغَيْرَ انْتِظَارِ الْمُجْدِبِ الْمَطْرَ. وَ إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ عَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ."»

و در دنبالش بلافاصله در تعریف و فائده اسلام فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ، وَ اسْتَخَصَّكُمْ لَهُ؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمٌ سَلَامَةٌ وَ جِمَاعٌ كَرَامَةٌ. اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَ بَيَّنَّ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حِكْمٍ، لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ، فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلْمِ، لَا تَفْتَحُ الْحَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ، قَدْ أَحْمَى جِهَاً وَ أَرَعَى مَرَعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفَى وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفَى.»<sup>۳</sup>

۱- الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲- جنگ ۶، ص ۱۰۷.

۳- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰.

### [ لا یجتمع المال إلا بخصال خمس ]

در عیون أخبار الرضا، طبع سنگی، در باب الثامن و العشرون، صفحه ۱۸۰، گفته است:

«حدَّثنا مُحَمَّد بن علی بن محبوب عن مُحَمَّد بن عیسی، عن مُحَمَّد بن إسماعیل بن بزیع، قال: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السَّلَام يقول: "لا يَجْتَمِعُ المَالُ إِلَّا بِخِصَالِ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ، وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ، وَ حِرْصٍ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ، وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ".<sup>۱</sup>»

[ نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از قتل پنج حیوان و امر به قتل  
پنج حیوان دیگر ]

و در [در عیون أخبار الرضا، طبع سنگی] صفحه ۱۸۱ گفته است:

«حدَّثنا أبي، قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن علي بن محمد القاساني، عن أبي أيوب المدائني، عن سليمان بن جعفر الجعفري، عن الرضا عليه السلام، عن آبائه، عن علي عليهم السلام:

"أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن قتل خمسة: الضرد و الصوام، و الهدهد، و النحلة، و التملة، و الضفدع؛ و أمر بقتل خمسة: الغراب، و الحداء، و العقرب، و الحية، و الكلب العقور."<sup>۲</sup>»  
أقول:

● الضرد: طائر ضخم الرأس، أبيض البطن، أخضر الظهر، يصطاد صغار الطير؛

ج: صردان. (المنجد)

۱- عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲- همان مصدر، ص ۲۷۷.

- و الصَّوَامُ بتخفيف الراء: «من الأراضى اليابسة لا ماءَ فيها.» (المنجد - أقرب الموارد - لاروس) و قال فی لسان العرب: «قال ابن بَرِي: و صَوَامٌ: جِبَلٌ.» و على هذا غَلَبَ على ظَنِّي أَنَّ الصَّرْدَ كان بلا ألف و لام، و كان مضافاً إلى الصَّوَامِ؛ و المعنى: نهى النبى عن صُرْدِ الصَّوَامِ، أى: نهى عن صُرْدِ الجبال و الأراضى اليابسة التى لم يكن فيها ماءٌ. و الشاهد على ذلك: المنهَى خمسَةٌ، و إذا لم نجعل الصَّوَامِ مضافاً إليه الصَّرْدُ تصير المنهيات سِتَّةً.
- و الحِدَاةُ: طائر من الجوارح، و العائمة تُسميه الحِدَاةُ؛ ج: حِدَاءٌ، حِدَاءٌ، و حِدَانٌ.

و البته همان طور که از شکلش در المنجد پیداست غیر از کرکس و عقاب و صقر و نسراست، و شاید شاهین باشد.

### [دو حدیث زیبا از لسان العرب و نهج البلاغه]

- در لسان العرب در ماده «صَوْم» آمده است:  
«و فی الحدیث: "إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى طَعَامٍ وَ هُوَ صَائِمٌ، فَلْيَقُلْ إِنِّي صَائِمٌ؛ يُعَرِّفُهُمْ بِذَلِكَ، لِئَلَّا يُكْرِهُوهُ عَلَى الْأَكْلِ، أَوْ لئَلَّا تَضِيقَ صُدُورُهُمْ بِامْتِنَاعِهِ مِنَ الْأَكْلِ."»
- امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۷۴ از نهج البلاغه ضمناً می فرماید:  
«و قد قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ."»

[تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر انسان، معلول نفس و اراده و

### [اختیار اوست]

در تفسیر المیزان، جلد ٦، صفحه ٢٠٠ وارد است:

«أَنَّ ذِكْرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "لَوْ كَانَ يَقِينُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ لَمْ شَى عَلَى الْمَوَاءِ."<sup>١</sup>

و در صفحه ٢٠١ وارد است:

«قال الصادق عليه السلام: "ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النِّيَّةُ." و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْحَدِيثِ الْمُتَوَاتِرِ: "إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ."

فقد تَبَيَّنَ أَنَّ الْأَثَارَ الدِّينِيَّةَ لِلْأَعْمَالِ وَ الْعِبَادَاتِ وَ كَذَلِكَ آثَارُ الرِّيَاضَاتِ وَ الْمَجَاهِدَاتِ إِنَّمَا تَسْتَقِرُّ الرَّابِطَةُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ بِشُؤْنِهَا الْبَاطِنِيَّةِ؛ فَالاشْتِغَالُ بِشَيْءٍ مِنْهَا اشْتِغَالٌ بِأَمْرِ النَّفْسِ.

و مَنْ زَعَمَ أَنَّ الرَّابِطَةَ السَّبَبِيَّةَ وَ الْمَسْبُوبِيَّةَ إِنَّمَا هِيَ بَيْنَ أَجْسَادِ هَذِهِ الْأَعْمَالِ وَ بَيْنَ الْغَايَاتِ الْآخِرِيَّةِ (مَثَلًا مِنْ رَوْحٍ وَ رِيحَانٍ وَ جَنَّةٍ وَ نَعِيمٍ)، أَوْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْغَايَاتِ الدُّنْيَوِيَّةِ الْغَرِيبَةِ الَّتِي لَا تَعْمَلُ الْأَسْبَابَ الطَّبِيعِيَّةَ فِيهَا (كَالْتَصَرُّفِ فِي إِدْرَاكَاتِ النَّفُوسِ وَ أَنْوَاعِ إِرَادَتِهَا وَ التَّحْرِيكَاتِ مِنْ غَيْرِ مُحْرَكٍ وَ الْإِطْلَاعِ عَلَى الضَّمَائِرِ وَ الْحَوَادِثِ الْمُسْتَقْبَلَةِ وَ الْإِتِّصَالِ بِالرُّوحَانِيَّاتِ وَ الْأَرْوَاحِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ)، أَوْ زَعَمَ أَنَّ الْعَمَلَ يَسْتَبْعِبُ الْأَثَرَ مِنْ غَيْرِ رَابِطَةٍ حَقِيقِيَّةٍ أَوْ بِمَجْرَدِ إِرَادَةِ إِلَهِيَّةٍ مِنْ غَيْرِ مُحْصَصٍ، فَقَدْ غَرَّ نَفْسَهُ. «- انتهى.<sup>٢</sup>

١- الميزان في تفسير القرآن، ج ٦، ص ١٨٧.

٢- همان مصدر، ص ١٨٧ و ١٨٨.

از گفتار حضرت علامه طباطبائی - مد ظلّه - کاملاً معلوم است که تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر انسان، معلول نفس و اراده و اختیار اوست؛ و این مطلب بسیار شایان دقت و تأمل و ملاحظه است، و تنفّح منها أبوابٌ كثيرةٌ فی المعارف الإلهیّة فلا تغفل.<sup>۱</sup>

### راجع به اسم گذاری اطفال و تعیین اسماء حسنه

در جلد ۱ نهاییه ابن اثیر، صفحه ۳۸۰، در ماده «حزن» وارد است که: «و فی حدیث ابن المُسَبِّبِ: "أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَرَادَ أَنْ يُغَيِّرَ اسْمَ جَدِّهِ حَزْنٍ وَ يُسَمِّيَهُ سَهْلًا، فَأَبَى وَ قَالَ: لَا أُغَيِّرُ اسْمًا سَمَّانِيَّ بِهِ أَبِي. قَالَ سَعِيدٌ: فَمَا زَالَتْ فِينَا تِلْكَ الْحُزُونَةُ بَعْدُ.»

الحزن: المكان الغليظ الحشِن؛ و الحُزُونَةُ: الحُشُونَةُ.»

### راجع به تفسیر خطبه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم در مسجد الخيف

در شرح صحیفه سجادیه سید علیخان [کبیر] بنا به نقل تلخیص الریاض جلد ۲، صفحه ۱۱۱ إلى صفحه ۱۱۳، گوید:

«و روى فی الکافی<sup>۲</sup> أيضًا بسنده عن الحکم بن مسکین، عن رجلٍ من قریش من أهل مکة، قال: قال السفیان الثوری: اذهب بنا إلى جعفر بن محمد، قال: فذهبت معه إليه فوجدناه قد ركب دابته فقال له سفیان: يا أبا عبد الله، حدثنا بحديث خطبة رسول الله صَلَّى الله عليه و آله في مسجد الخيف!

قال: "دعني حتى أذهب في حاجتي؛ فإني قد ركبْتُ فإذا جئتُ حدثتُك."

۱- جنگ ۶، ص ۱۲۱.

۲- الکافی، ج ۱ ص ۴۴.

فقال: أسألك بقرابتك من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا حَدَّثْتَنِي!  
قال: فنزل، فقال له سفيان: مُرِّ لِي بِدَوَاةٍ وَقِرطاسٍ حَتَّى أُثْبِتَهُ! فدعا به، ثم قال:  
”اُكْتُبْ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. خُطْبَةُ رَسولِ اللّٰهِ فِي مَسْجِدِ الحَيْفِ: نَضَرَ اللّٰهُ  
عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغها مِنْ لَمْ تَبْلُغها. يا أَيُّها النَّاسُ! لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الغائِبَ،  
فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفِقْهِيهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلى مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يُعْجَلُ عَلَيْهِنَّ  
قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ العَمَلِ لِلّٰهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ المُسْلِمِينَ، وَاللزومُ  
لِجَماعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعوتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ ورائِهِمْ. المؤمنون إخوة تتكافأ دماؤُهُمْ وَهَمْ يَدُّ  
وَاحِدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذَمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.“

فكتبه سفيان ثم عرض عليه، و ركب أبو عبد الله عليه السلام، و جئت أنا و  
سفيان. فلما كنا في بعض الطريق قال لي: كما أنت حتى أنظر في هذا الحديث.  
فقلت له: قد والله ألزم أبو عبد الله رقتك شيئاً لا يذهب من رقتك أبداً!  
فقال: أى شيء ذلك؟!

فقلت: ”ثلاث لا يُعْجَلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ العَمَلِ لِلّٰهِ“ قد  
عرفناه، ”و النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ المُسْلِمِينَ“ مَنْ هُوَ لِأُمَّةِ الَّذِينَ تَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُمْ:  
معاوية بن أبي سفيان و يزيد بن معاوية و مروان [بن] الحكم و كُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شهادَتُهُ  
عندنا و لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ؟! و قوله: ”و اللزومُ لِجَماعَتِهِمْ“ فأى جماعة؟! مُرَجئٌ  
يقول: مَنْ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنابَتِهِ [جَنابَةِ] وَ هَدَمَ الكَعْبَةَ وَ نَكَحَ أُمَّه  
فهو على دين جبرئيل و ميكائيل، أو قدرى يقول: لا يكون ماشاء الله عز وجل و يكون  
ما شاء إبليس، أو حرورى يبرء من على بن أبي طالب و شهد عليه بالكفر، أو جهمى  
يقول: إننا معرفة الله وحده ليس الإيذان شيئاً غيرها؟!

قال: وَيَحِكُ وَ أَيْ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟!



فقلت: يقولون: إنّ عليّ بنَ أبي طالبٍ واللهِ الإمامُ الَّذي يجبُ علينا نصيحتهُ، و  
لُزومُ جماعته [جماعتهم] أهلِ بيته.  
قال: فأخذ الكتابَ فخرقه، ثمَّ قال: لا تُخبر بها أحدًا.»

### [اعتراض بعض صحابه بر حضرت رسول الله در حجّة الوداع]

در سيرة الحلبية<sup>۱</sup> جلد ۳، صفحه ۲۹۶، راجع به اعتراض بعض صحابه بر  
حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم که در حجّة الوداع مردم را امر به  
احلال فرمود که تمتع کنند و عمره را در حجّ بعد از احلال و تمتع داخل کنند،  
می گوید بعض صحابه گفتند:

«نَنطَلِقُ إِلَى مَنَى وَ ذَكَرُ أَحَدِنَا يَقَطُرُ - وَ فِي لَفْظٍ: وَ فَرَجُهُ يَقَطُرُ مَنِيًّا؟!» - إِلَى أَنْ  
قال: «و لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ الْمَقَالَةَ قَامَ خَطِيْبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى فَقَالَ: "أَمَّا بَعْدُ،  
فَتَعْلَمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ لَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ اتَّقَاكُمْ لَهُ، وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا  
اسْتَدْبَرْتُ مَا سَقَتْ هَدِيًّا وَ لَأَحَلَلْتُ.»

و فی روایة قالوا: كيف نجعلها عمرّةً و قد سمّينا الحجّ؟! فقال صَلَّى الله عليه  
(و آله) و سلّم: "إِقْبَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ اجْعَلُوا إِحْلَالَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً فَلَوْلَا أَنِّي سَقْتُ  
الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ.»

و در صفحه ۲۹۷ گوید:

«و سَأَلَهُ سُراقَةُ بْنُ مَالِكٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَتَّعْنَا هَذِهِ لِعَامِنَا  
هَذَا أَمْ لِلْأَبَدِ؟! فَشَبَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ أَصَابِعَهُ فَقَالَ: "بَلْ لِلْأَبَدِ دَخَلْتُ  
الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ هَكَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

## [خطبه رسول خدا در بطن عرفه]

و در [السيرة الحلیة] صفحه ۲۹۸ گوید که:

«چون رسول خدا در عرفه وارد شد امر فرمود که چادری از مو برای آن حضرت در «نمرة» زدند، و در آن چادر نزول فرمود تا ظهر شد؛ و آنگاه ناقه قصواء خود را طلبید، پس سوار شد تا بطن وادی آمد، فخطب علی راحلته خطبة ذکر فیها: تحریم الدماء و الأموال و الأعراض، و وضع ربا الجاهلیة و اول ربا وضعه ربا عمه العباس - رضی الله عنه - و وضع الدماء فی الجاهلیة و اول دم وضعه دم ابن عمه ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب قتله هذیل، فقال: اول دم ابدأ به من دماء الجاهلیة موضوع فلا یطالب به فی الإسلام.

و أوصی صلی الله علیه (و آله) و سلم بالنساء خیراً، و أباح ضربهن غیر المبرح<sup>۱</sup> إن آتین بما لا یحیل، و قضی لهن بالرزق و الكسوة بالمعروف علی أزواجهن، و أمر صلی الله علیه (و آله) و سلم بالاعتصام بكتاب الله عزوجل و سنة رسوله صلی الله علیه (و آله) و سلم، و أخبر أنه لا یضل من اعتصم به، و أشهد الله عزوجل علی الناس أنه قد بلغهم ما یلزمهم فاعترف الناس بذلك، و أمر أن یبلغ ذلك الشاهد الغائب؛ و من ذلك قوله صلی الله علیه (و آله) و سلم:

”إن دمائکم و أموالکم حرامٌ علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا، ألا کُلُّ شئی من أمر الجاهلیة تحت قدمی موضوع، و ربا الجاهلیة موضوع و أول ربا أصعُ ربا العباس بن عبدالمطلب، فاتقوا الله فی النساء فإنکم أخذتموهن بأمانة الله، و استحلتتم فروجهن بكلمة الله، و لهن علیکم رزقهن و کسوتهن

۱- لسان العرب: «ضربه ضرباً مبرحاً: شديداً.» (محقق)

بالمعروف، وإِنَّكُمْ لَتُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!«

قالوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَأَدَّيْتَ وَنَصَحْتَ!

فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَابَةَ يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ: «اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ!»

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

وَجَاءَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمُ أَمْرٌ مَنَادِيًّا صَارَ يَنَادِي بِكُلِّ مَا قَالَهُ مِنْ

ذَلِكَ (أَيُّهُ هُوَ رِبِيعَةُ بْنُ أُمَيَّةَ بْنِ خَلْفِ بْنِ أَخُو صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ، وَكَانَ صَبِيًّا) وَصَارَ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمُ يَقُولُ لَهُ:

«يَا رِبِيعَةُ قُلْ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمُ يَقُولُ

«كَذَا» - كَمَا تَقْدَمُ - فَيَصْرُخُ بِهِ وَهُوَ وَاقِفٌ تَحْتَ صَدْرِ نَاقَتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمُ.»

تَا أَنْكَه مِي كَوَيْد:

«فَلَمَّا أَتَمَّ خُطْبَتَهُ أَمَرَ بِإِلَاءٍ، فَأَذَّنَ ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى العَصْرَ وَ

لَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا شَيْئًا، فَصَلَّاهُمَا مَجْمُوعَتَيْنِ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ.»<sup>۱</sup>

### [لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا]

در تلخیص ریاض الجلد ۲، صفحہ ۱۲۷ از شرح صحیفہ سید علیخان نقل

می کند کہ:

«رَوَى ثِقَةُ الْإِسْلَامِ فِي الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ:

«أَلَا إِنَّ رُوحَ الْأَمِينِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا،

۱- السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ، وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُقَسِّمْهَا حَرَامًا، فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ صَبَرَ أَنَاةَ اللَّهِ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلِّهِ، وَ مِنْ هَتَكَ حِجَابَ السُّتْرِ وَ عَجَّلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ قُصِّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>»

### [مغفرت عامه الهی در عرفه]

در تلخیص ریاض الجلد ۳، صفحه ۲۵۴ از شرح صحیفه سید علیخان نقل

می کند که:

«روى عن على بن الحسين أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قَالَ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ - لَمَّا وَقَفَ بِعَرَفَةَ وَ هَمَّتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ - :  
 «يَا بَلَالُ قُلْ لِلنَّاسِ فَلْيُنصِتُوا!» فَلَمَّا أَنْصَتُوا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَغَفِرْ لِمَحْسَنِكُمْ، وَ شَفِّعْ مُحْسَنَكُمْ فِي مُسَيِّئِكُمْ، فَأَفِيضُوا مَغْفُورًا لَكُمْ.»<sup>۲</sup>»

### راجع به خطبه رسول الله در مسجد الخيف در حجة الوداع

در جلد ۱۹ بحار الأنوار، طبع کمپانی، صفحه ۲۷، از احتجاج شیخ طبرسی

(ره) نقل می کند که:

«قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي خُطْبَتِهِ الْمَشْهُورَةِ الَّتِي خُطِبَهَا فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ:

۱- ریاض السالکین، ج ۳، ص ۴۱۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۸۰؛ الحقائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۸.

۲- ریاض السالکین، ج ۷، ص ۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۷.

«إِنِّي وَإِنَّكُمْ واردون على الحوض، حوضاً عَرَضَهُ ما بين بَصْرَى إلى صَنْعَاء،<sup>۱</sup> فيه قَدْحَانٌ عددَ نجومِ السَّمَاء. وَإِنِّي مُخَلِّفٌ فيكم الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ، وَالثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِترتي وَأَهْلُ بَيْتِي؛ هُمَا حبلُ اللَّهِ ممدودٌ بينكم و بينَ اللَّهِ عزَّوجلَّ ما إن تمسَّكتُم به لم تَضَلُّوا، سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ - وَ في روايةٍ أُخرى: طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ - ؛ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قد نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقا حتَّى يردا عَلَيَّ الْحَوْضَ كإِصْبَعَيْ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لا أَقولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتِهِ وَ الْوَسْطَى - فَتَفَضَّلْ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ».

أخبرنا بذلك عبدالواحد بن عبدالله بن يونس الموصلي. - الخ.<sup>۳</sup>

[من مات و لم یغزُ و لم یُحدِّث به نفسه مات علی شعبة من نفاق]

در جلد ۶ از صحیح مسلم، صفحه ۴۹ (طبع ۱۳۸۰ هجریه) با اسناد خود از أبوهریره روایت می کند:

«قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: "مَنْ مات وَ لَمْ يَغزُ وَ لَمْ يُحدِّثْ به نَفْسَهُ، مات عَلَي شعبةٍ مِنْ نِفاقٍ."»

[قال ابن سہم] قال عبدالله بن المبارك: فَنَرَى أَنْ ذلِكَ كان عَلَي عہدِ رسولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ.

۱- امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۰۱: «بصری قریه ای است نزدیک دمشق، و صنعاء شهری است آبادان و پر آب و درخت در یمن. و منظور حضرت وسعت حوض است که از بزرگی، تمام مساحت شبه جزیره عربستان را فرا می گیرد؛ زیرا صنعاء در جنوب و بصری در شمال آن است.»

۲- امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۰۰: «در جمیع کتب لغت جمع قَدْح، اقداح آمده است، همان طور که در مصباح المنیر و لسان العرب و مجمع البحرین وارد است؛ مثل سبب و اسباب.»

۳- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۲؛ به نقل از کتاب الغیبة للنعمانی.

## [تشابه و تفاوت بين عوام و علماء ما با عوام و علماء يهود]

در صفحه ٨٥ و ٨٦ از رسائل شيخ (طبع رحمت الله) فرمايد:

«و في الاحتجاج<sup>١</sup> عن تفسير العسكري عليه السلام<sup>٢</sup> في قوله تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ أَلْكِتَابَ﴾<sup>٣</sup> - الآية، من أنه قال رجلٌ للصادق عليه السلام: فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود والنصارى لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علماءهم لا سبيل لهم إلى غيره، فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علماءهم؟ و هل عوام اليهود إلا كعوامنا يقلدون علماءهم؟ فإن لم يجز لأولئك القبول من علماءهم لم يجز هؤلاء القبول من علماءهم.

فقال: "بين عوامنا و علماءنا و بين عوام اليهود و علماءهم فرق من جهة، و تسوية من جهة؛ أما من حيث استوروا فإن الله تعالى ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم بتقليدهم علماءهم، و أما من حيث افتروا فلا."

قال: بين لي يا بن رسول الله!

قال: "إن عوام اليهود قد عرفوا علماءهم بالكذب الصريح، و بأكل الحرام و الرشاء، و تغيير الأحكام عن وجهها بالشفاعات و النسابات و المصانعات؛ و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم، و أنهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه، و أعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم و ظلموهم من أجلهم؛ و علموهم يتعارفون المحرمات، و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من

١- الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٥٦.

٢- تفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ٢٩٩.

٣- سورة البقرة (٢) صدر آيه ٧٨.

فعل ما يفعلونه فهو فاسقٌ لا يجوز أن يُصدَّقَ على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله تعالى. فلذلك ذمهم لما قلدوا من عرفوا، و من علموا أنه لا يجوز قبول خبره و لا تصديقه [في حكايته] و لا العمل بما يؤدّيه إليهم عمّن لا يشاهدوه، و وجب عليهم النظر بأنفسهم في أمر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إذ كانت دلائله أوضح من أن يخفى [تخفى] و أشهر من أن لا تظهر لهم.

و كذلك عوام أمّنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر، و العصبية الشديدة، و التكبّاب على حُطام الدنيا و حرامها، و إهلاك من يتعصبون عليه و إن كان لإصلاح أمره مستحقًا، و بالتزفرّيف بالبرّ و الإحسان على من تعصبوا له و إن كان للإذلال و الإهانة مستحقًا. فَمَنْ قَلَدَ من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم.

فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يُقلّدوه! و ذلك لا يكون إلاّ بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم. فإنه من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنّا شيئاً و لا كرامةً.

و إنّما كثر التخليط فيما يتحمّل عنّا أهل البيت عليهم السلام لذلك؛ لأنّ الفسقة يتحمّلون عنّا فيُحرّفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجوها، لقلّة معرفتهم؛ و آخرون يتعمّدون الكذب علينا ليُجرّوا من عرّض الدنيا ما هو زادهم إلى نار جهنّم.

و منهم قومٌ نُصّابٌ لا يقدرّون على القدح فينا، فيتعلّمون بعض علومنا الصحيحة فيتوجّهون عند شيعتنا و يتتقصون بنا عند أعدائنا ثمّ يضعون إليه أضعافه و أضعاف أضعافه من الأكاذيب علينا التي نحن برآء منها، فيقبله المستسلمون من شيعتنا على أنّه من علومنا؛ فضلّوا و أضلّوا. أولئك أضّرّ على ضعفاء شيعتنا من جيش

یزید - لعنه الله - على الحسين بن علي عليهما السلام» - انتهى.<sup>۱</sup>

ثم قال الشيخ (ره):

«دَلَّ هذا الخبر الشريف - اللائح منه آثار الصدق - على جواز قبول قول من عُرِفَ بالتحَرُّز عن الكِذِب؛ و إن كان ظاهره اعتبار العدالة بل ما فوقها، لكنَّ المستفاد من مجموعه أنَّ المناط في التصديق هو التحَرُّز عن الكِذِب. فافهم.»<sup>۲</sup>

أقول: آنچه را که مرحوم شیخ انصاری از حضرت عسگری علیه السلام نقل فرموده، روایت آن حضرت است از حضرت صادق علیه السلام؛ و آنچه در احتجاج شیخ طبرسی آورده است، بعد از آنچه در بالا نقل شده حضرت صادق علیه السلام مطالب دیگری را نیز بیان فرموده‌اند، و در حقیقت لفظ «انتهی» قبل از تمامیت کلام حضرت آورده شده است.

دیگر آنکه حضرت ابوالقائم العسکری علیه السلام قبل از استشهاد به کلام حضرت صادق علیه السلام خودشان در تفسیر آیه: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ﴾<sup>۳</sup> مطالب مهمی دارند، و بعد از استشهاد به کلام آن حضرت نیز روایتی را از رسول خدا و از امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام نقل می‌کنند که مرحوم شیخ آنها را بیان فرموده است؛ فمن أراد تمام الحديث الشريف فليراجع الاحتجاج (طبع النجف) صفحه ۲۶۲ إلى صفحة ۲۶۵.<sup>۴</sup>

۱- فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶؛ تفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۲۹۹ با قدری اختلاف.

۲- فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳- سوره البقرة (۵) صدر آیه ۷۸.

۴- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶.

۵- جنگ ۱، ص ۶۱ الی ۶۹.



## [فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد در نصوص صحیحۀ عامه]

در کتاب نظم درر السّمطین از صفحه ۴۴ إلى صفحه ۵۱، راجع به فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد و کیفیت صلوات از طرق عامه و نصوص صحیحۀ آنان مطالبی وارد است.

## [راجع به حدیث: «مَن مات و لم یعرف إمامَ زمانه مات میتةً جاهلیةً»]

• در جلد ۱۰/الغدیر از صفحه ۳۵۹ إلى صفحه ۳۶۲ راجع به حدیث: «مَن مات و لم یعرف إمامَ زمانه مات میتةً جاهلیةً» و طرق مختلفی که با تعبیرات متفاوتة این حدیث را نقل کرده‌اند، و انتقاد از رویه معاویه که بیعت امام را به گردن نگرفت، و اثبات انحراف ابوبکر که حضرت صدیقه و امیرالمؤمنین [علیهما السلام] با او بیعت نمودند، مطالبی را ذکر فرموده است.

• و در روضه کافی، صفحه ۱۴۶، ضمن روایت طویلی حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«قال رسول الله: "مَن مات و لیس له إمامٌ مات میتةً جاهلیةً."»

• در شرح صحیفه سید علیخان بنا به نقل تلخیص الریاض، جلد ۳، صفحه ۲۴۱ گوید:

«عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: "مَن مات و لم یعرف إمامَ زمانه مات میتةً جاهلیةً."»

و در این صفحه و صفحه بعد (صفحه ۲۴۲) روایات لطیفی در این موضوع نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱- جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۳، ص ۱۳ الی ۲۸ مراجعه شود. (محقق)

## [فضائل اهل بیت در نصوص عامه]

• در ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، صفحه ٢٤٤، نقلاً عن کتاب مودة القربی للمیر سیّد علی بن شهاب الهمدانی گوید:

«سعد بن وقاص قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>١</sup> دعا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم علياً و فاطمةً و حسناً و حسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي.»

أبريخ مولى أم سلمة، رفعه: «لو علم الله تعالى أن في الأرض عبداً أكرم من عليّ و فاطمةً و الحسن و الحسين لأمرني أن أباهل بهم، و لكن أمرني بالمباهلة مع هؤلاء - و هم أفضل الخلق - فغلبت بهم [اليهود و] النصرارى.»<sup>٢</sup>

• في المصدر [ينابيع المودة لذوى القربى] صفحة ٢٤٤:

«سعد بن معاذ، رفعه: «يا سعد! إن الله أطلع إلى الأرض فاختار منها أنا و علياً و الحسن و الحسين؛ و أنا نذير هذه الأمة و عليّ هاديها.» قالها بعد انصرافه من الخندق.»

• في المصدر [ينابيع المودة لذوى القربى] صفحة ٢٤٦:

«عن عائشة بنت عبد الله بن عاص السهمي بمدينة الرسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم و كانت مجاورةً بها، قالت: حدّثني أبي عن وائل، عن نافع، عن أم سلمة - رضی الله عنها - أنّها قالت: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم يقول:

«ما من قوم اجتمعوا يذكرون فضائل محمّد و آل محمّد إلا هبطت ملائكة من السماء حتّى لحقت بهم تُحدّثهم، فإذا تفرّقوا عرجت الملائكة [إلى السماء] و قالت

١- سورة آل عمران (٣) قسمتى از آيه ٦١.

٢- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ٢، ص ٢٦٦.

الملائكة الآخر لهم: إِنَّا نَشْمُّ رَائِحَةَ مِنْكُمْ مَا شَمَمْنَا رَائِحَةَ أَطِيبٍ مِنْهَا! فتقول لهم: كُنَّا مَعَ قَوْمٍ كَانُوا يَذْكُرُونَ فَضَائِلَ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ فيقولون: اهبطوا بنا إِلَيْهِمْ! فيقولون: إِنَّهُمْ قَدْ تَفَرَّقُوا؛ فيقولون: اهبطوا بنا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانُوا فِيهِ. «

• في المصدر [ينابيع المودة لذوى القربى] صفحة ٢٤٦:

«عن الإمام الجعفر الصادق، عن آبائه عليهم السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، قال: "من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أولى النعم!" قيل: وما أولى النعم؟ قال: "طيب الولادة؛ ولا يحبنا إلا من طابت ولادته."»

### [فرياد یأس و ناامیدی ابلیس در روز غدیر خم]

در روضه كافی، صفحه ٣٤٤ (طبع آخوندی) مرحوم کلینی با اسناد متصل خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که قال:

«لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِيرِ صَرَخَ إبْلِيسُ فِي جَنُودِهِ صَرْخَةً، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا أَتَاهُ؛ فَقَالُوا: "يَا سَيِّدَهُمْ وَ مَوْلَاهُمْ! مَاذَا ذَهَأَكُ؟! فَمَا سَمِعْنَا لَكَ صَرْخَةً أَوْحَشَ مِنْ صَرْخَتِكَ هَذِهِ!"

فَقَالَ لَهُمْ: فَعَلَّ هَذَا النَّبِيُّ فِعْلًا إِنْ تَمَّ لَمْ يُعْصِ اللَّهُ أَبَدًا.

فَقَالُوا: يَا سَيِّدَهُمْ! أَنْتَ كُنْتَ لِأَدَمَ.

فَلَمَّا قَالَ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّهُ يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، وَ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَمَا تَرَى عَيْنِيهِ تَدُورَانِ فِي رَأْسِهِ كَأَنَّهُ مَجْنُونٌ - يَعْنُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - صَرَخَ

إبليس صرخةً بطَرْبٍ، فجمع أوليائه فقال: أما عَلِمْتُمْ أَنِّي كُنتَ لِأَدَمَ مِنْ قَبْلِ؟!

قالوا: نعم!

قال: آدمُ نقضَ العهدَ ولم يكفُرْ بالرَّبِّ، وهؤلاءُ نقضوا العهدَ وكفروا بالرَّسولِ. فلما قُبِضَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَقَامَ النَّاسُ غَيْرَ عَلِيٍّ [عليه السَّلام] لبسَ إبليسُ تاجَ المُلكِ، وَنَصَبَ مِنْبَرًا وَقَعَدَ فِي الوُثْبَةِ، وَجَمَعَ حَيْلَهُ وَرَجَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِطْرِبُوا! لَا يُطَاعُ اللهُ حَتَّى يَقُومَ الإِمَامُ.

و قال [تلا] أبو جعفر عليه السَّلام: ﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> قال أبو جعفر عليه السَّلام:

”كان تأويل هذه الآية؛ ولما قُبِضَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَالظَّنُّ مِنْ إِبْلِيسَ حِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ يَنْطِقُ عَنِ الهوى، فَظَنَّ بِهِمْ إِبْلِيسُ ظَنًّا فَصَدَّقُوا ظَنَّهُ.“<sup>۲</sup>

[دسیسه عده‌ای از منافقین نسبت به خلافت بعد از رسول خدا]

در روضه کافی، صفحه ۱۷۹، مرحوم کلینی با اسناد خود حدیث می‌کند عن  
أبي عبد الله عليه السَّلام في قول الله عزَّوجلَّ: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup>، قال:

۱- سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۰.

۲- الكافي، ج ۸، ص ۳۴۴.

۳- سوره المجادلة (۵۸) قسمتی از آیه ۷.

«نزلت هذه الآية في فلانٍ و فلانٍ و أبي عبيدة الجراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولى أبي حذيفة و المغيرة بن شعبة، حيث كتبوا الكتاب بينهم و تعاهدوا و توافقوا: لئن مضى محمد لا تكون الخلافة في بني هاشم و لا النبوة أبداً؛ فأنزل الله عزوجل فيهم هذه الآية.»

قال: قلت قوله عزوجل: ﴿أَمْ أَلْمَمُوا أَمْراً فإنا مبرمون \* أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نسمعُ سرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بلى وَرُسُلنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾؟!<sup>۱</sup>

قال: «و هاتان الآيتان نزلتا فيهم ذلك اليوم.»

قال أبو عبدالله عليه السلام: «لعلك ترى أنه كان يومٌ يُشبه يومَ كتِّب الكتاب إلا يومَ قتل الحسين عليه السلام! و هكذا كان في سابق علم الله عزوجل الذي أعلمه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن إذا كتِّب الكتاب قُتل الحسين و خرَج المَلِك مِن بني هاشم؛ فقد كان ذلك كله.»<sup>۲</sup> - الحديث.

### [روایت: «ذکر علی عبادت» در نصوص عامه]

در کتاب *ینابیع المودة*، طبع اسلامبول، صفحه ۲۳۱:

«روی عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: «ذکر علی عبادت.»»<sup>۳</sup>

### [روایتی در فضیلت عمّار]

*الدرّ المشور* جلد ۳، صفحه ۱۷۶:

«حضرت رسول الله به خالد بن ولید فرمودند:

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیه ۷۹ و ۸۰.

۲- *الكافی*، ج ۸ (الروضة) ص ۱۷۹.

۳- *ینابیع المودة لذوی القربى*، ج ۲، ص ۷۶.

«یا خالد! لا تَسُبَّ عَمَّارًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ سَبَّ عَمَّارًا سَبَّ اللَّهَ، وَ مَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ لَعَنَ عَمَّارًا لَعَنَهُ اللَّهُ.»<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

### حدیث مناشدهٔ امیرالمؤمنین در مسجد رسول خدا در زمان عثمان در حضور جماعت کثیری از مهاجرین و انصار

راجع به قضایای رحلت رسول خدا و سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت و احتجاجات امیرالمؤمنین علیه خلفاء غاصبه و بسیاری مطالب دیگر، در *غایة المرام* صفحه ۵۴۹ الباب الرابع و الخمسون إلى صفحه ۵۵۳، روایت مفصلی است که از سلیم بن قیس هلالی کوفی، از سلمان فارسی نقل می‌کند. و تمام این روایت را بعینه بدون کم و زیاد در اصل کتاب سلیم به دو فقره تجزیه نموده است: قسمت اول را از صفحه ۶۹ إلى صفحه ۷۲، و قسمت دوم را از صفحه ۷۹ إلى صفحه ۹۲، آورده است.

این حدیث را در کتاب *علی و الوصیة تحت عنوان: «الحدیث الثالث و الثلاثون»* صفحه ۷۲ إلى صفحه ۱۲۰ نقل کرده و شرح داده است.

تمام این مطالب راجع به حدیث مناشدهٔ امیرالمؤمنین در مسجد رسول خدا در زمان عثمان بود؛ باید دانست که مناشدات آن حضرت بسیار است:

یک مناشدهٔ با اصحاب شوری<sup>۱</sup> پس از مرگ عمر، که در کتاب *علی و الوصیة* از صفحه ۱۲۶ إلى صفحه ۱۳۰ ذکر شده است؛

دیگر مناشدهٔ آن حضرت پس از رحلت رسول خدا با جماعت انصار و مهاجر در مسجد رسول خدا؛

۱- *الدّر المشور*، ج ۲، ص ۱۷۶ با قدری اختلاف.

۲- جنگ ۹، ص ۴۳ إلى ۴۶.

و دیگر نیز حدیث مناشده‌ای است در زمان عثمان، که در *علی و الوصیة* از صفحه ۱۵۷ تا صفحه ۱۶۳ آورده است.

### [انسان نمی‌تواند از امراء خود در معاصی خدا پیروی کند]

راجع به آنکه انسان نمی‌تواند از امراء خود در معاصی خدا پیروی کند در *تفسیر الدر المنثور*، جلد ۲، صفحه ۱۷۷ آورده است که:

«أخرج ابن أبي شيبة و أحمد و أبو يعلى و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم عن أبي سعيد الخدري، قال: بعث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلْقَمَةَ بْنَ بَجْرَةَ عَلَى بَعْثِ أَنَا فِيهِمْ، فَلَمَّا كُنَّا بِيَعُضِ الطَّرِيقِ أَذِنَ لَطَائِفَةَ مِنَ الْجَيْشِ وَ أَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حُذَافَةَ بْنَ قَيْسِ السَّهْمِيِّ - وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ بَدْرٍ وَ كَانَ بِهِ دُعَابَةٌ - فَنَزَلْنَا بِيَعُضِ الطَّرِيقِ وَ أَوْقَدَ الْقَوْمُ نَارًا لِيَصْنَعُوا عَلَيْهَا صَنِيعًا لَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ: "أَلَيْسَ لِي عَلَيْكُمْ السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ؟!" قَالُوا: بَلَى! قَالَ: "فَمَا أَنَا أَمْرُكُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا صَنَعْتُمُوهُ؟!" قَالُوا: بَلَى! قَالَ: "أَعَزِمُ بِحَقِّي وَ طَاعَتِي لَمَّا تَوَاتَبْتُمْ فِي هَذِهِ النَّارِ!" فَقَامَ نَاسٌ فَتَحَجَّزُوا حَتَّى إِذَا ظَنَّ بِهِمْ [أَتَمُّهُمْ] وَ اثْبُونُ قَالَ: "إِحْبِسُوا أَنْفُسَكُمْ! إِنَّمَا كُنْتُ أَضْحَكُ مَعَهُمْ." فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ أَنْ قَدِمُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ أَمْرُكُمْ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا تُطِيعُوهُ."

و أيضًا أخرج ابن أبي شيبة عن علي قال: بعث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا. قَالَ: فَأَغْضَبُوهُ فِي شَيْءٍ فَقَالَ: اجْمَعُوا حَطَبًا فَجَمَعُوا لَهُ حَطَبًا؛ قَالَ: أَوْقَدُوا نَارًا فَأَوْقَدُوا نَارًا؛ قَالَ: أَلَمْ يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَسْمَعُوا لَهُ وَ تُطِيعُوا؟! قَالُوا: بَلَى! قَالَ: "فَادْخُلُوهَا!" فَظَنَرُ

بعضهم إلى بعضٍ و قالوا: "إنّما فررنا إلى رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم من النّار!" فسكن غضبُهُ و طَفِئَتِ النَّارُ. فلَمَّا قَدِمُوا على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ذكروا ذلك له، فقال: "لو دخلوها ما خرجوا منها؛ إنّها الطّاعةُ في معروفٍ."<sup>۱</sup>

### [خطبه أميرالمؤمنین علیه السلام در رفع حجاب های نور توحید برای اولیاء خدا]

از جمله مطالب خطبه أميرالمؤمنین علیه السلام (که در انتقال حضرت رسول اکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم از حضرت آدم، نسلاً بعد نسل تا وقتی که متولد شده اند، ایراد کرده اند) فقرات ذیل است:

«سُبْحَانَكَ! أَيُّ عَيْنٍ تَقُومُ نُصَبَ بِهِاءِ نَوْرِكَ، وَ تَرْقَى إِلَى نَوْرِ ضِيَاءِ قُدْرَتِكَ؟! وَ أَيُّ فَهْمٍ يَفْهَمُ مَا دُونَ ذَلِكَ إِلَّا أَبْصَارٌ كَشَفَتْ عَنْهَا الْأَغْطِيَةَ، وَ هَتَكَتَ عَنْهَا الْحُجُبَ الْعَمِيَّةَ!

فَرَقَّتْ أرواحُهَا إِلَى أطرافِ أَجْنِحَةِ الأرواحِ فَنَاجَوْكَ فِي أركانِكَ، وَ أَلْحُوا [وَلَجُّوا] بَيْنَ أنوارِ بهائِكَ، وَ نَظَرُوا مِنْ مُرتَقَى التُّرْبَةِ إِلَى مُستَوَى كِبْرِيائِكَ؛ فَسَأَلَهُمْ أَهلُ المَلَكُوتِ زُورًا وَ دَعَاهُمْ أَهلُ الجَبَرُوتِ عُمَارًا.

فَسُبْحَانَكَ يا مَنْ لَيْسَ فِي البِحارِ قَطْرَاتٌ، وَ لا فِي مُتونِ الأَرْضِ جَنَاتٌ [جنبات]، وَ لا فِي رِجاجِ الرِّياحِ حَرَكَاتٌ، وَ لا فِي قُلُوبِ العِبَادِ خَطَرَاتٌ، وَ لا فِي الأَبْصارِ لَمَحَاتٌ، وَ لا عَلَى مُتونِ السَّحابِ نَفْحَاتٌ، إِلَّا وَ هِيَ فِي قُدْرَتِكَ مُتَحَيِّراتٌ. أَمَّا السَّمَاءُ فَتُخْبِرُ عَن عَجائِبِكَ، وَ أَمَّا الأَرْضُ فَتَدُلُّ عَلَى مَدائِحِكَ، وَ أَمَّا الرِّياحُ

۱- جنگ ۹، ص ۴۸ و ۴۹.

۲- عمّار: ج عامر؛ العمرة: الزيارة و القصد، و هو في الشرع زيارة بيت الحرام بشروط مخصوصة. (محقق)



فَتَنْشُرُ فَوَائِدَكَ، وَأَمَّا السَّحَابُ فَتَهْطِلُ مَوَاهِبِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ يُحَدِّثُ بِتَحَنُّنِكَ وَ يُخَبِّرُ أَفْهَامَ الْعَارِفِينَ لِشَفَقَتِكَ [بشفقتك]. وَأَنَا لَمُؤْمَرٌ [المُؤَمَّرُ] بِمَا أَنْزَلْتَ عَلَيَّ...» - الخطبة<sup>۱</sup>.

و این خطبه را مسعودی در اثبات الوصیة، طبع سنگی، از صفحه ۹۴ تا صفحه ۹۹ ذکر کرده است، و این فقرات از خطبه در صفحه ۹۷ است.

و این فقرات را نیز تا قوله: «ودعاهم أهل الجبوت عُمَارًا» حضرت استادنا الأکرم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در کتاب شیعه (مصاحبات با هانری کربن) در صفحه ۱۹۶ [۱۶۸] از طبع دوم، از اثبات الوصیة مسعودی آورده‌اند.<sup>۳</sup>

### فقره‌ای از وصیت رسول الله به امیرالمؤمنین علیهما السلام

«يَا عَلِيُّ! إِيَّاكَ وَ نَقَرَ [نَقْرَةَ] الْغُرَابِ وَ فَرِيْشَةَ الْأَسَدِ؛ اى على! از منقار زدن

کلاغ، و چسباندن شیر خود را به زمین، بترس و دوری نما!»

(سجده نماز در سرعت و شتاب مانند منقار زدن کلاغ نباشد، و نیز در سجود خود را به زمین مانند شیر نجسبان. مستحب است برای مرد که شکم و دست‌های خود را از بند یا بازو به زمین نجسباند.)

این روایت را که یک فقره از فقرات وصیت است، شیخ طبرسی در مکارم الأخلاق، طبع سنگی، صفحه ۲۴۶؛ و آقای میرزا احمد آشتیانی در طرائف الحکم، جلد دوم، صفحه ۲۱۶ از طبع دوم سنه ۱۳۸۶ هجریه قمریه، ذکر نموده‌اند.

و در طبع مکارم الأخلاق و در طبع مرحوم آشتیانی، «و فَرِيْشَةَ الْأَسَدِ» با سین

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این خطبه به امام شناسی، ج ۵، ص ۶۱ و توحید علمی و عینی ص ۳۴۱ مراجعه شود. (محقق)

۳- جنگ ۱۳، ص ۴۰.

۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۴۴.

مهمله ضبط شده است، و مسلماً غلط مطبوعه‌ای است؛  
 زیرا اولاً: در ترجمه آن (که مسلماً تحت نظر آن مرحوم بوده است) خلاف  
 معنی «فریسه» می‌باشد؛ چون «فریسه الأسد» یعنی شکار شیر.  
 و ثانیاً: «افترش الأسد» یعنی شیر دست و پای خود به روی زمین گسترده. و  
 «فریسه» مؤنث «فریش» به معنی مفعول، یعنی فرش شده و پهن شده می‌باشد. و  
 «فریسه الأسد» یعنی اعضای مفروشه از بدن شیر، که عبارت از بدن او و دست‌های  
 او باشد. و چون شیر در موقع خوابیدن دست‌های خود را در زیر بدن خود جمع  
 می‌کند و می‌چسباند، رسول خدا با این تشبیه خواسته‌اند حضرت مولی را از  
 این گونه افتراش در موقع سجده بر حذر دارند.<sup>۱</sup>

### [رسالة پنج حدیث میرسید علیخان شیرازی]

علامه کبیر و محقق کم‌بدیل میرسید علیخان مدنی شیرازی، رساله‌ای دارد که  
 در آن فقط پنج حدیث را روایت نموده است که سلسله سند متصل آنها فقط آباء  
 خود او می‌باشد.

بدین رساله علامه امینی در الغدیر، جلد ۱۱، صفحه ۳۴۸ دلالت نموده است،  
 و نام آن رساله مسلسل بالآباء است؛ و آقا سید ابوالفضل حسینی در تلخیص‌الریاض  
 پس از مقدمه آن (که به صفحه ۱۴ منتهی می‌گردد) مجموعاً در سه صفحه (از  
 صفحه ۲ تا صفحه ۴) آن را درج نموده‌اند.

● روایت اول آن این است که: از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام  
 وارد است که:

«سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول، و قد سئل بأی لغة خاطبك

ربّك ليلة المعراج؟ قال:

”خاطبني بلسان عليّ (عليه السلام)؛ فأهمني أن قلت: يا ربّ! خاطبتني أم عليّ؟ فقال: يا أحمد! أنا شيءٌ ليس كالأشياء، لا أقيس بالناس ولا أوصف بالشبهات، خلقتك من نوري و خلقتُ عليّاً من نورك، اطلعتُ على سرائر قلبك فلم أجد في قلبك أحبّ من عليّ بن أبي طالب (عليه السلام)، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك.“

• روایت دوم: «قال النبي صلى الله عليه وآله:

”إنّ عليّاً عليه السلام لأخيّشني في ذات الله.“

• روایت سوم: «قال النبي صلى الله عليه وآله:

”إنّ عليّاً (صلوات الله عليه) ممسوس في ذات الله.“

• روایت چهارم: «إنّ عليّاً (عليه السلام) قال:

”كان لرسول الله صلى الله عليه وآله سرّ قلماً عُثر عليه.“

• روایت پنجم: «زيد الشهيد [أنه] قال: سمعت أخى الباقر (عليه السلام)

يقول:

سمعت أبي زين العابدين يقول: سمعت أبي الحسين يقول: سمعت أبي عليّ بن

أبي طالب عليهم السلام يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ”نحن

بنو عبد المطلب ما عادانا بيتٌ إلّا وقد خرب، و لا عادانا كلبٌ إلّا وقد جرب، و من

لم يصدّق فليجرب“<sup>۲، ۳</sup>

۱- الأخيّش تصغير الأخصن و الأخصن: الحشيش. (محقّق)

۲- رياض السالكين، ج ۱، ص ۳۱ الى ص ۳۹.

۳- جنگ ۱۳، ص ۹۷.

## [در وجه تسمیه مکه]

در *علل الشرایع* در باب: «العلّة التي من أجلها سُميت مكة مكة» در طبع بیروت، صفحه ۳۹۷، حدیث ۴، گوید:

«حدّثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [بِالْوَلِيدِ]، قَالَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ فُضَالَةَ، عَنِ أَبِيانٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

”إِنَّمَا سُمِّيَتْ مَكَّةُ بِكَأَنَّ لَأَنَّهٗ يَبْكُ بِهَا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ؛ وَالْمَرَأَةُ تُصَلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ [وَعَنْ يَسَارِكَ] وَمَعَكَ، وَ لَا بِأَسْ بِذَلِكَ، إِنَّمَا يُكْرَهُ فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ.“<sup>۳</sup> و<sup>۲</sup>

[نکاتی از کتاب *امالی* مرحوم صدوق]

تنبیها<sup>۱</sup>:

۱. در حدیث قدسی خطاب حضرت ربّ العزّة به عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السّلام، به صورت خطاب: «یا عیسی! یا عیسی!» که در روضه کافی وارد شده است، مرحوم صدوق آن را در *امالی* خود صفحه ۳۰۸ به بعد ذکر نموده است.
۲. وصایای رسول خدا به ابی ذر غفاری که در مکارم الأخلاق شیخ طبرسی ذکر شده است، در *امالی* صدوق از صفحه ۳۳۸ به بعد آمده است.
۳. داستان یحیی بن زکریّا و گریه‌های او و مواعظ حضرت زکریّا که مرحوم

۱- بَكَّةٌ بِكَأَنَّ زاحمه؛ الشیء: خرقة و فسخه؛ الدّابّة: اتعبها فی السیر. (محقّق)

۲- *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳- جنگ ۱۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در لقاء الله آورده است، در *أمالی* صفحه ۱۸ ذکر شده است.

۴. قضیه جوان نباش که با دختر فوت شده انصاری زنا کرد و در تفسیر آیه شریفه وارد شده است و مرحوم ملکی تبریزی در لقاء الله ذکر کرده است، مرحوم صدوق در *أمالی* صفحه ۲۷ آورده است.

۵. داستان شهادت دو طفلان مسلم بن عقیل را مفصلاً در *أمالی* از صفحه ۵۱ به بعد آورده است.

۶. دعای: «إلهی کَیْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ، وَ کَیْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ» - الخ را که مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی (ره) در اواخر *مفتاح الفلاح*<sup>۱</sup> آورده است، در *أمالی* صدوق در صفحه ۲۱۵ روایت شده است.

۷. داستان حضرت داوود و خصمان و نعاجه را، در *أمالی* در صفحه ۵۶ آورده است.

۸. داستان حضور امام حسین بر بالین امام حسن و گفتار امام حسن: «لا یومَ کیومک» را در *أمالی* صفحه ۷۱ آورده است.<sup>۲</sup>

### [مطالبی پیرامون سه حدیث از قصص العلماء تنکابنی]

● در صفحه ۵۲ از *قصص العلماء تنکابنی*، طبع حروفی، از قول نظام العلماء تبریزی مرحوم حاج میرزا محمود، آورده است که در حدیث است:

«لَعَنَ اللَّهُ الْعُیُونَ؛ فَإِنَّهَا ظَلَمَتِ الْعَيْنَ الْوَاحِدَةَ.»<sup>۳</sup>

۱- *مفتاح الفلاح*، ص ۳۰۹.

۲- *جنگ ۵*، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث به *امام شناسی* ج ۱۲، ص ۱۱۰ مراجعه شود. (محقق)

۴- *أقول*: در *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۱، ص ۴۲۵ گوید:



• و نیز از ایشان نقل کرده است که:

«مأمون از حضرت رضا علیه السلام پرسید: "ما الدلیل علی خلافة جدک علیّ

بن ابي طالب عليه السلام؟!"

قال الرضا عليه السلام: "آية ﴿أَنْفُسَنَا﴾."

قال: لولا ﴿نِسَاءَنَا﴾."

قال: "لولا ﴿أَبْنَاءَنَا﴾."<sup>۱</sup>

«و قال له عليه السلام (أى لعلی) خذيفة بن الیمان فی زمن عثمان: «إنی والله ما فهمت قولک، و لا عرفت تأویله حتی بلغت لیلتی أتذکر ما قلت لی بالحرّة و إنی مُقیل: «کیف أنت یا خذيفة إذا ظلّمت العیون العین؟!» و النبی بین أظهرنا؛ و لم أعرف تأویل کلامک إلاّ البارحة رأیت عتیقا ثمّ عمّر تقدّما علیک و أوّل اسمها عین».

فقال: «یا خذيفة! نسیت عبدالرحمن حیث مال بها إلی عثمان» و فی روایة: «و سیضّم إلیهم عمرو بن العاص مع معاویة إبن آکلة الأکباد فهؤلاء العیون».

و سید هاشم بحرانی در *مدینه المعاجز*، ص ۱۲۲ این داستان را از ابن شهر آشوب نقل می کند، و مجلسی در *بحار الأنوار* ج ۹، ص ۵۸۵ [طبع حرّوفی، ج ۴۱، ص ۳۱۱] از مناقب نقل کرده. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَ كُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَ كُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾.

۲- مرحوم مطهری در کتاب *ولاءها و ولايتها* که با مجموعه *خلافت و امامت از نظر قرآن و سنت* توسط حسینیه ارشاد طبع شده است، در صفحه ۳۲۶ گفته است:

«منظور حضرت این بوده است که از آیه مباهله استفاده می شود که علی علیه السلام به منزله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ مأمون اعتراض کرده است که چون در این آیه، کلمه ﴿نِسَاءَنَا﴾ نیز به ﴿أَنْفُسَنَا﴾ ضمیمه شده است، ممکن است مفاد جمله چنین باشد که: "خود ما و زنان ما"؛ و در چنین جمله ای کلمه ﴿أَنْفُسَنَا﴾ برای متمایز ساختن مردان از زنان است، و دیگر آن نکته ای را که ﴿أَنْفُسَنَا﴾ به معنای: "کسانی که همچون جان ما هستند" نمی فهمانده! ولی حضرت

● و در صفحه ۴۹ گوید:

«در خبری که آمده است از قول امیرالمؤمنین علیه السلام که: «أنا خالقُ السَّمَوَاتِ وِ الْأَرْضِ» می‌گوئیم: این خبر مجعول و کذب محض و افتراء است؛ و این خبر در خطبة البیان محمودعلی دهدار است که از موضوعات است، و شیخ حافظ رجب بررسی صوفی آن را در کتب خود نقل کرده است.»<sup>۱</sup>

### [در معنی أَكْثَرُ اهل الجنة البله]

در تنبیه الخاطر و نزهة الناظر صفحه ۲۲۸، با حذف اسناد، در معنی گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُهْلَةَ» از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: «ما الأبله؟ قال:

«العاقلُ في الخيرِ و الغافلُ عن الشرِّ الَّذِي يَصُومُ في كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.»<sup>۲</sup>

### [بهترین عمل در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام]

و در صفحه ۳۲۵ از سکونی از حضرت صادق علیه السلام آورده است که قال:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَيْرُ الْعَمَلِ أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوَجْهِ

مُكْفَهَرَةٍ.»<sup>۳</sup>

↳ پاسخ دادند: که اگر کلمه‌ای ضمیمه نشده بود احتمال مزبور جا داشت، ولی با وجود کلمه ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ فهمیده می‌شود که مقصود از این جمله این نیست که زن و مرد به مباحله می‌آئیم، بلکه منظور این است که عزیزان و دوستان به منزله جان ما هستند. «- انتهى. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۱- جنگ ۱۴، ص ۳۹ و ۴۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۹۸.

۳- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۴.

• اِكْفِهْرَار: روی ترش کردن.<sup>۱</sup>

### [تحقیق در لغت اَرَجَهْ در مقبوله عمر بن حنظله]

در لغت: «أَرْجِه حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» که در مقبوله عمر بن حنظله بنا به روایت من لا یحضره الفقیه آمده است، از: «أَرْجَه الْأَمْرَ: إِذَا أَخَّرَهُ عَنِ وَقْتِهِ» می باشد که از باب افعال است، و ثلاثی آن: «رَجَعَهُ - رَجَعَهَا» یعنی: «تَزَعَزَعَ - بِالشَّيْءِ»: تَشَبَّثَ بِهِ بِأَسْنَانِهِ».

و این غیر از لغت: «أَرْجَأَ الْأَمْرَ» بمعنی «أَخَّرَهُ» می باشد که مهموز اللام است؛ و در اقرب الموارد گوید: «و تَرَكُ الْهَمْزَةَ لُغَةً فِي الْكُلِّ».

و آیه شریفه قرآن: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ (و نظیر این آیه در سوره اعراف (۷) آیه ۱۱۱ آمده است که: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾) که در آیه ۳۶ از سوره شعراء (۲۶) وارد است، از آن ماده است؛ یعنی از ماده «رَجَأَ» است که همزه آن حذف شده. و ضمیر آن که هاء ساکن می باشد بر خلاف لغت فصیح است، و به موسی بر می گردد؛ یعنی: «أَخَّرَهُ وَ أَخَاهُ».

• ذکر اُستادنا العلامة - قدس الله سره - فی المیزان، مجلد ۱۵، صفحه ۲۹۸

[۲۷۴]:

«قوله تعالى: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ \* يَا تَوَكَّلْ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ<sup>۲</sup> القائلون: هم المَلَأُ حَوْلَهُ وَ هم أَشْرَافُ قَوْمِهِ. وَ قوله: ﴿أَرْجِهْ﴾ بِسُكُونِ

۱- جنگ ۱۴، ص ۷۰.

۲- سوره الشعراء (۲۶) آیات ۳۶ و ۳۷.



الهاء على القراءة الدائرة، و هو أمرٌ من الإرجاء بمعنى التّأخیر؛ أى آخر موسى و أخاه و أمهلها و لا تعجل إلیها بسیاسةٍ أو سجنٍ و نحوه حتّى نعارض سحرهما بسحرٍ مثله. و قرئ "أرجه" بكسر الهاء و "أرجئه" بالهمزة و هما أفصح من القراءة الدائرة؛ و المعنى واحد على أى حال.

و زمخشری در کشف (طبع اول، مطبعة شرفیه) جلد ۱، صفحه ۳۴۲، در ﴿أرجه﴾ وارد در سورة أعراف گوید:

«... قالوا: أرجئه و أخاه. و معنى أرجئه و أخاه: أخرهما و أصدرهما [عنك]، حتّى ترى رأيك فيهما و تدبر أمرهما. و قيل: احبسهما. و قرئ: أرجئه بالهمزة، و "أرجه" من أرجاه و أرجاه»<sup>۱</sup>

### [احادیثی از الحدیقة الهلالية تألیف شیخ بهائی]

قال شیخ بهائی فی الحدیقة الهلالية (شرح دعاء الهلال من الصّحيفة السّجادية فی خاتمة خاتمتها) صفحه ۱۵۵:

«و نعم ما قال بعض العارفين:

"إنّ حسرتك على الأمور الفانية، و تدبيرك للأُمور الآتیة: قد أذهباً بركة ساعتك التي أنت فيها."

"ما شيبَ شيءٌ بشيءٍ أحسنَ من حلمٍ بعلمٍ"<sup>۲</sup>

"الكمالُ كُلُّ الكمالِ: التّفقُّه في الدّين، و الصّبرُ على النّائبة، و تقدیرُ المعيشة"<sup>۱</sup>

۱- الكشاف، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- جنگ ۱۴، ص ۹۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۵۳.

”ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ [الأخلاقِ فِي] الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمَ<sup>٢</sup> عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْكَ<sup>٣</sup>.“

”إِيَّاكَ وَ الْكِسْلَ وَ الضَّجْرَ! فَإِنَّهَا مَفْتَا حُ كُلِّ شَرٍّ؛ مَنْ كَسِلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَ مَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ.“<sup>٤</sup>°

١- الكافي، ج ١، ص ٣٢.

٢- خ ل: تَحْلُمَ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ (محقق).

٣- مكارم الأخلاق، ص ٤٣٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٤٩.

٤- تحف العقول، ص ٢٩٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٧٥.

٥- جنگ ١٤، ص ١٠٩.

بخش دوّم:

ابحاث تفسیری



## فصل اوّل:

عدم تحریف در قرآن



## [عدم تحريف در قرآن]

[أوثق الوسائل فى شرح الرسائل (مبحث حجيت ظن) صفحه ٩١]:

«قوله: "إن وقوع التحريف فى القرآن على القول به" - الخ:

ذهب إليه الأخباريون و الحشوية، و حكى عن الكلينى و شيخه على بن إبراهيم القمى و أحمد بن أبى طالب الطبرسى صاحب الإحتجاج؛ خلافاً للأصوليين فذهبوا إلى نفي وقوع التحريف فى القرآن و اختاره أبو على الطبرسى صاحب التفسير و الشيخ و المرتضى و الصدوق، و هو المختار.

و حجة الأخباريين أخبار كثيرة ادعى السيد الجزائري فى كشف الأسرار، و أبو أحمد محمد بن عبد النبى الخراسانى فى رسالته المسماة بتحفه جهان بانى تواترها.

منها: ما روى مستفيضاً بل متواتراً، كما قيل عن أمير المؤمنين عليه السلام (حيث سئل عن المناسبة بين قوله: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي آلِيَتَيْكُمْ﴾ و قوله:

﴿فَأَنْكِحُوا﴾ - الآية<sup>١</sup>): "إنه قد سقط من بينها أكثر من ثلث القرآن."

---

١- سورة النساء (٤) صدر آيه ٣: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي آلِيَتَيْكُمْ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

مَنْحَى وَتَلَّتْ وَرَبَعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾.

و منها: ما رُوِيَ مستفيضاً أنّ آيةَ الغدير هكذا نزلت: "يا أيها الرسولُ بلِّغْ ما أنزلَ إليك في عليٍّ فإن لم تفعلْ فما بلّغت رسالته."<sup>١</sup>

و منها: ما في تفسير العياشي عن أبي جعفر عليه السلام، قال: "لولا أنّه زيد في كتاب الله و نُقص، ما خفي حُفنا على ذي حجبي؛ و لو قد قام قائمنا فنطق صدقهُ القرآن."<sup>٢</sup> - إلى غير ذلك من الأخبار الواردة بهذا المساق.

و تدلُّ على المختار وجوه:

• أحدها: الأصل.

• و ثانيها: الإجماعات المحكيّة عن الشيخ و الطبرسيّ و المرتضى و الصدوق.

قال الشيخ في التبيان:

و أمّا الكلام في زيادته و نقصانه فويماً لا يليق بالذكر؛ لأنّ الزيادة فيه مُجمَعٌ على بطلانه، و أمّا النقصانُ منه فالظاهرُ أيضاً من مذهب المسلمين خلافة، و هو الأليق بالصحيح من مذهبنا، و هو الذي نصره المرتضى، و هو الظاهر من الروايات. غير أنّهُ رُوِيَ رواياتٌ كثيرةٌ من جهة الخاصّة و العامّة بنقصان كثيرٍ من آي القرآن و نقلِ شيءٍ من موضعٍ إلى موضعٍ، طريقتها الأحاد لاتوجبُ علمًا؛ و الأولى الإعراضُ عنها و تركُ التّشاعُلِ بها لأنّها يُمكنُ تأويلها.<sup>٣</sup>

و قال الطبرسيّ في مقدّمات تفسيره:

أمّا الزيادةُ فيه فمُجمَعٌ على بطلانها، و أمّا النقصانُ فيه فقد رُوِيَ جماعةً من

١- تفسير القمي، ج ١، ص ١٠؛ المناقب، ج ٣، ص ١٠٧؛ روضة الواعظين، ج ١، ص ٩٠.

٢- تفسير العياشي، ج ١، ص ١٣.

٣- التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٣.



أصحابنا و قومٌ من حَشَوِيَّةِ العامَّة: أنَّ في القرآن تغييراً و نقصاناً، و الصَّحِيحُ من مذهب أصحابنا خلافه، و هو الَّذِي نَصَرَهُ المرتضى و استوفى الكلامَ فيه غايةَ الاستيفاء في جواب مسائل الطِّرابُلسِيَّاتِ، و من ثَمَّ أعرَضَ عن الكلامِ في هذه الجُمُ الغفيرِ و مَن تعرَّضَ ذَهَبَ إلى عدم السَّقُوطِ. ١- انتهى.

و قال الصِّدوق أبو جعفر في اعتقاداته:

إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ وَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَيْسَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ.  
قال: "و من نَسَبَ إلينا أَنَّا نقول إنه أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فهو كاذب." ٢- انتهى.

و قال علم الهدى:

إِنَّ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ وَ الْحَشَوِيَّةِ لَا يُعْتَدُ بِخِلَافِهِمْ؛ فَإِنَّ الْخِلَافَ فِي ذَلِكَ مُضَافٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقَلُوا أَخْبَارًا ضَعِيفَةً ظَنُّوا صِحَّتَهَا، لَا يُرْجَعُ بِمَثَلِهَا عَنِ الْمَعْلُومِ الْمَقْطُوعِ صِحَّتِهِ.

● و ثالثها: الآيات و الأخبار الدالَّة على كون القرآن محفوظاً من قبل الله تعالى و على جواز التمسك به، المُنافي لوقوع التَّحْرِيفِ وَ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ فِيهِ.

منها: قوله تعالى: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ

أَخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ ٣.

و منها: قوله سبحانه: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ ٤.

١- مجمع البيان، ج ١، ص ٤٢، ذيل: «الفن الخامس».

٢- الإعتقادات في دين الإمامية، ص ٨٤.

٣- سورة النساء (٤) آية ٨٢.

٤- سورة الحجر (١٥) آية ٩.

و منها: قوله عز وجل: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>١</sup>.

إلى غير ذلك من الآيات الموضحة للمراد؛ فتأمل.

و أما الأخبار فقد روى الطبرسي في احتجاجه<sup>٢</sup> بإسناده إلى محمد بن علي الباقر

عليه السلام حديثاً طويلاً يذكر فيه خطبة الغدير، وفيها قال صلوات الله عليه:

”مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انظُرُوا مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا

مُتَشَابِهَهُ! فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَ لَا يُوَضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا

أَخَذُ بِيَدِهِ وَ مُصَعَّدُهُ إِلَيَّ وَ سَائِلُهُ [سَائِلٌ] بَعْضُهُ؛ وَ مُعَلِّمُكُمْ أَنَّ مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ مَوْلَاهُ، وَ مَوْلَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

أَنْزَلَهَا عَلَيَّ.“ فتأمل.

إلى غير ذلك من الأخبار الدالة على جواز التمسك بالكتاب و قد تقدّم سابقاً

شطرٌ منها.

• و رابعها: أن القرآن عماد الدين و أساس الشرع المبين، لكونه معجزاً و

مصدقاً للنبي صلى الله عليه و آله؛ فلو لعبت به أيدي المحرّفين بالزيادة أو النقص

لغيرنا الكفار، لمنافاة ذلك لما ذكرناه من كونه معجزاً و مصدقاً للنبي صلى الله عليه

و آله إلى قيام القيامة. و في المأثور أن ثلث القرآن فيهم و في عدوهم و ليس فيما في

أيدينا فيهم و في عدوهم عشره، فلو لم نأوله و مثله كان صادمًا في إعجازه.

و حكى الشيخ أبو علي الطبرسي عن السيد الأجل المرتضى علم الهدى

ذى المجدين أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي - قدس سره - أنه قد ذكر في مواضع:

١- سورة فصلت (٤١) آية ٤٢.

٢- الإحتجاج، ج ١، ص ٦٠.

أَنَّ الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقْلِ الْقُرْآنِ، كَالْعِلْمِ بِالْبُلْدَانِ وَالْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَالْوَقَائِعِ الْعِظَامِ وَالْكَتَبِ الْمَشْهُورَةِ وَأَشْعَارِ الْعَرَبِ الْمَسْطُورَةِ. فَإِنَّ الْعِنَايَةَ اشْتَدَّتْ وَالِدَّوَاعِيَ تَوَفَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ وَحِرَاسَتِهِ وَبَلَغَتْ حَدًّا لَمْ تَبْلُغْهُ فِيهَا ذِكْرَانَاهُ؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ مَعْجِزُ النَّبُوَّةِ وَمَأْخُذُ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الدِّينِيَّةِ. وَعِلْمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي حِفْظِهِ وَحِمَايَتِهِ الْغَايَةَ حَتَّى عَرَفُوا كُلَّ شَيْءٍ اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ إِعْرَابِهِ وَقِرَائَتِهِ وَحُرُوفِهِ وَآيَاتِهِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُغَيَّرًا وَمَنْقُوصًا مَعَ الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَالصَّبْطِ الشَّدِيدِ؟ - انتهى<sup>١</sup>.

اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: مَا يَرِدُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ جَهَةِ وَقُوعِ التَّحْرِيفِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ بِأَعْظَمَ مِمَّا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنْ جَهَةِ طَبْخِ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ لِلْمَصَاحِفِ بِالْمَاءِ عَلَى النَّارِ سِوَى مُصْحَفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنِ مَسْعُودٍ كَمَا تَقَدَّمَ فِي بَعْضِ الْحَوَاشِي السَّابِقَةِ؛ وَلَوْ بَلَغَتْ عِنَايَتُهُمْ فِي حِفْظِهِ وَحِرَاسَتِهِ إِلَى مَا ذَكَرْتُهُ لَمْ يَقَعْ مِنْهُ مِثْلُ هَذَا الْأَمْرِ الْمُنْكَرِ الشَّنِيعِ الَّذِي أَوْجَبَ كُفْرَهُ.

وَعَالِجٌ مُتَابِعُوهُ فِي رَفْعِ شِنَاعَتِهِ بِالتَّزَامِ كَوْنِ كَلَامِ اللَّهِ نَفْسِيًّا قَائِمًا بِالذَّاتِ الْأَزَلِيَّةِ وَأَنَّ الْمَكْتُوبَ فِي الصُّحُفِ نَقُوشٌ وَخَطُوطٌ حَاكِيَةٌ عَنْهُ؛ لِأَنَّهُ نَفْسٌ كَلَامِهِ سَبْحَانَهُ. وَيُؤَيِّدُ عَدَمَ عِنَايَتِهِمْ بِأَمْرِ الْقُرْآنِ عِرَاءَ الْمَصَاحِفِ الْقَدِيمَةِ عَنِ النَّقْطِ وَالْإِعْرَابِ. وَنُقِلَ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّثَلِيَّ قَدْ أَعْرَبَ مُصْحَفًا فِي زَمَانِ مَعَاوِيَةَ عَلَيْهِ الْهَآوِيَةُ. وَكَيْفَ كَانَ فِيهِمَا قَدَمَانَهُ مِنَ الْأَدَلَّةِ السَّاطِعَةِ كَفَايَةً لِمَنْ لَهُ دِرَايَةٌ، وَحَيْثُ لَا بُدَّ مِنْ تَأْوِيلِ مَا دَلَّ بِظَاهِرِهِ عَلَى وَقُوعِ التَّحْرِيفِ فِي الْقُرْآنِ وَهُوَ مِنْ وَجْهِ:

أَحَدُهَا: أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِالنَّقْصِ، النَّقْصَ فِي أَصْلِ نَزُولِ الْقُرْآنِ؛ بِأَنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ أَظْهَرَ فِي لَوْحِ الْمَحْوِ وَالْإِثْبَاتِ إِنْزَالَ مَا هُوَ أَزِيدٌ مِمَّا تَحَقَّقَ نَزُولُهُ ثُمَّ أَنْزَلَ

١- /امام شناسی، ج ١٤، ص ١٢٣ و ١٦٣؛ مجمع البيان، ج ١، ص ٤٢.

ما هو أنقص من ذلك لمصلحة اقتضته.

و ثانيها: أن يكون المقصود أن الله تعالى قد أنزل على بيت المعمور ما كان أزيد مما أنزله على الأرض فأطلق عليه النقص بهذا الاعتبار.

و ثالثها: أن يكون المحذوفات من قبيل التفسير و البيان لبطون القرآن و لم يكن جزءاً منه، كما حكي عن المحدث الكاشاني في مقدمات تفسيره.

### تنبيه

إعلم: أن الأخبار الواردة في وقوع التحريف في القرآن قد جعلها شريف العلماء الذي هو من مشايخ المصنف (ره) من جملة الأدلة على عدم حجية الكتاب، و قد عدل المصنف (ره) عن هذه الطريقة فذكرها في تنبيهات المسألة. و السر فيه عدم تمسك أحد من متقدمي الأخباريين و متأخريهم بها في المقام ليذكر في تضاعيف أدلتهم.

و لعل السر في عدم تمسكهم بها مع كثرتها و كونها بمرأى منهم و مسمع، هو كون نزاعهم في حجية الكتاب قبل وقوع التحريف فيها كما في زمان النبي صلى الله عليه و آله، أو مع قطع النظر عن ذلك.<sup>١</sup>»

١- أوثق الوسائل، ص ٩١.

٢- جنگ ٢٥، ص ٤٣ الى ٤٨.

## فصل دوّم:

قرأء و اختلاف قرائتها



## بحث در «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» و «مَلِكِ يَوْمَ الدِّينِ»

مَلِك به معنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرف در اموال است، و صاحب آن را به صیغه فاعل یعنی «مَالِك» گویند؛ و مُلْك به معنای استیلاء و قدرت و اذن در تصرف نفوس است و صاحب آن را به صیغه فَعْلُ که صفت مشبّهه است، «مَلِك» گویند.

و البته هر دو از آنها مشتق از مبدء واحد و از اصل واحد مشترکی هستند، و آن مطلق تصرف و استیلاء و قدرت بر چیزی است؛ و آن مبدء اشتقاق عبارت است از: «مَلِكٌ - مَلَكًا و مُلْكًا و مَلِكًا و مَلَكَةً و مَمْلُكَةً و مَمْلُكَةً الشَّيْءِ، أی: احتواه قادرًا على التصرف والاستبداد به».

غایة الأمر این مبدء مشتق اگر بر روی موادّ خارجیّه واقع شود و بر آنها تعلق گیرد به معنای ملکیت و استبداد در تصرف آنها، و اگر بر نفوس تعلق گیرد به معنی مُلْكیت و استیلاء بر آنها در امر و نهی و فرمان است: «يقال: مَلَكَ القوم أی استولى عليهم؛ و مَلَكَ نفسه أی قدر على حبسها»؛ و در صورت اوّل صاحب آن را مالک و در صورت دوّم صاحب آن را مَلِك گویند.

پس اختلاف معنای مَالِك و مَلِك ناشی از قرینه خارجیّه و آن تعهد استعمال

و وضع تعیننی و یا تعیننی بر تعلق این معنا بر خارج و بر موضوع است.  
 و بر همین اساس می‌بینیم که مالک را اضافه به اشیاء خارجیّه می‌کنند و  
 می‌گویند: «مالک الدار و مالک الدابة و مالک العقار»، و مَلِك را اضافه به نفوس و  
 اقوام می‌کنند و می‌گویند: «مَلِكُ الْقَوْمِ و مَلِكُ الْعَرَبِ و مَلِكُ الْيَمَانِيِّينَ»؛ و می‌گویند:  
 مَلِكِ فلان عصر و فلان زمان، و نمی‌گویند: مالک فلان عصر. و علی‌هذا در ﴿مَلِكِ  
 يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۱</sup> آنسب آن است که مَلِك گفته شود چون به يوم نسبت داده می‌شود، و  
 نسبت مَالِك به يوم مستحسن نیست به خلاف نسبت مَلِك به يوم؛ می‌گویند: حاکم  
 و سلطان و آمر آن روز، و نمی‌گویند: مَالِك آن روز.

استاد ما حضرت آیه الله علامه طباطبائی - رحمه الله علیه - فرموده‌اند:

و قد ذَكَرَ لِكُلِّ مِنَ الْقِرَائَتَيْنِ مَلِكٍ و مَالِكٍ و جَوْهٌ مِنَ التَّأْيِيدِ، غَيْرَ أَنَّ الْمَعْنِيَيْنِ  
 مِنَ السَّلْطَنَةِ ثَابِتَانِ فِي حَقِّهِ تَعَالَى. و الَّذِي تَعْرِفُهُ اللَّغَةُ و الْعَرَفُ أَنَّ الْمُلْكَ  
 بِضَمِّ الْمِيمِ هُوَ الْمَنْسُوبُ إِلَى الزَّمَانِ؛ يُقَالُ: مَلِكُ الْعَصْرِ الْفُلَانِي، و لَا يُقَالُ:  
 مَالِكُ الْعَصْرِ الْفُلَانِي إِلَّا بِعِنَايَةِ بَعِيدَةٍ. و قد قال تَعَالَى: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۲</sup>  
 فَنَسَبَهُ إِلَى الْيَوْمِ، و قال أَيْضًا: ﴿لَمَنْ أَلْمَلُكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛ (سوره  
 غافر (۴۰) آیه ۱۶).<sup>۱</sup>

و زمخشری گفته است:

و ﴿مَلِكِ﴾ هُوَ الْإِخْتِيَارُ؛ لِأَنَّهُ قِرَاءَةُ أَهْلِ الْحَرَمَيْنِ، و لِقَوْلِهِ: ﴿لَمَنْ أَلْمَلُكُ  
 الْيَوْمَ﴾، و لِقَوْلِهِ: ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾، و لِأَنَّ الْمُلْكَ يَعْمُ و الْمَلِكُ يُخْصَّ.<sup>۲</sup>

در مجمع البیان گویند:

الْمَلِكُ: الْقَادِرُ الْوَاسِعُ لِلْقُدْرَةِ الَّذِي لَهُ السِّيَاسَةُ و التَّدْيِيرُ، و الْمَالِكُ: الْقَادِرُ

۱- الميزان، ج ۱، ص ۲۲.

۲- الكشاف، طبع اول، ج ۱، ص ۸.



على التَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ؛ وَ لَهٗ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهِ عَلَى وَجْهِ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِّنْعُهُ مِنْهُ.<sup>۱</sup>

و نیز گفته است:

قَرَأَ عَاصِمٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ خَلْفٌ وَ يَعْقُوبُ الْحَضْرَمِيُّ «مَالِكٍ» بِالْأَلْفِ وَ الْبَاقُونَ «مَلِكٍ» بِغَيْرِ أَلْفٍ.<sup>۲</sup>

و علی هذا قرائت «مَلِكٍ» نیز أشهر است؛ زیرا از قراء سبعة فقط دو نفر

«مَالِكٍ» خوانده‌اند: عاصم و کسائی، و پنج نفر دیگر همگی «مَلِكٍ» خوانده‌اند.

و در تفسیر صافی فرموده است:

وَ قُرِئَ «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ رَوَى الْعِيَّاشِيُّ أَنَّهُ قَرَأَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُحْصَى.<sup>۳</sup>

باری، از آنچه مجموعاً ذکر شد بدست می‌آید که قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

أَحْسَنُ است و بهتر آن است که بدین وجه قرائت شود.

و اَمَّا آنچه در مجمع البيان از ابوعلی فارسی شاهد برای تقویت «مالک»

آورده است که: «يَشْهَدُ لِقِرَاءَةِ مَالِكٍ مِنَ التَّنْزِيلِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾؛ لِأَنَّ

قَوْلَكَ: الْأَمْرُ لَهُ وَ هُوَ مَالِكُ الْأَمْرِ بِمَعْنَى. أَلَا تَرَى أَنَّ لَامَ الْجَرِّ مَعْنَاهَا الْمَلِكُ وَ

الِاسْتِحْقَاقُ؛ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾<sup>۴</sup> يُقْوَى ذَلِكَ<sup>۵</sup>

تمام نیست، و این استشهاد مخدوش است.

زیرا لام الجرّ ﴿لِلَّهِ﴾ افاده اختصاص می‌دهد و اَمَّا آن اختصاص به چه کیفیت

۱- مجمع البيان، طبع صیدا، ج ۱، به ترتیب، ص ۲۴ و ۲۳.

۲- تفسیر صافی، طبع اسلامی، ج ۱، ص ۵۳.

۳- سوره الانفطار (۸۲) ذیل آیه ۱۹.

۴- سوره الانفطار (۸۲) صدر آیه ۱۹.

۵- مجمع البيان، ج ۱، ص ۲۴.

است؟ آیا به نحوهٔ ملکی و یا ملکی؟! این در لام جرّ نیست. مضافاً به آنکه ملکیّت بر نفس، همان ملکیّت است و از استعمال مادّه «مَلَكٌ» که گفته شد مبدأ اشتقاق و فعل است، خصوصیت ملکیّت بدست نمی آید؛ بلکه این مادّه اعمّ است و چون بر نفس واقع شده است مراد از آن همان ملکیّت است. پس از جمله: «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا» استفادهٔ ملکیّت می شود نه مالکیّت؛ و این استشهاد نفعی به حال ابوعلی فارسی ندارد.

مضافاً به آنکه از سه ناحیه در قرآن کریم می توانیم استدلال بر اقربیت ﴿مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ﴾ بنمائیم:

اول: از گفتار خداوند: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup> که در اینجا ملک که به یوم نسبت داده شده است، از آن خداست و عیناً بمثابه ﴿مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ﴾ است؛ زیرا الف و لام ﴿الْيَوْمَ﴾ به معنای عهد و راجع به روز قیامت است، چون قبلاً می فرماید: ﴿يَوْمَ هُمْ بِنُزُورٍ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ﴾ (سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶).

دوم: در قرآن کریم فقط و فقط یک جا خداوند را با صیغهٔ «مالک» بیان کرده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ (سوره آل عمران (۳) آیه ۲۶)، و در اینجا مالک به معنای مَلِك است؛ چون به مُلک نسبت داده شده است و در حقیقت ﴿مَلِكُ الْمَلِكِ﴾ همان قدرت و سیطره بر حکومت و امر و فرمان است و به معنای مَلِک می باشد.

و در بقیهٔ جاهای قرآن همگی مَلِک آمده است؛ مانند: ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ (سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴؛ سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۶)؛ و مانند: ﴿هُوَ اللَّهُ

۱- سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۱۶.

الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ﴿ (سوره الحشر (۵۹) آیه ۲۳)؛ و مانند: ﴿الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (سوره الجمعه (۶۲) آیه ۱)؛ و مانند: ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ (سوره الناس (۱۱۴) آیه ۲).

سوم آنکه: در قرآن کریم، همیشه نسبت مُلک به خداوند داده شده است نه نسبت ملک؛ مانند: ﴿الْمَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (سوره البقره (۲) آیه ۱۰۷؛ و سوره المائدة (۵) آیه ۴۰)؛ و مانند ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۹؛ و ۷ آیه دیگر)؛ و مانند: ﴿تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ (سوره الملک (۶۷) آیه ۱).

و در هیچ جای قرآن دیده نمی شود که نسبت ملک به خداوند داده شده باشد؛ و علتش آن است که همان طور که زمخشری گفته است: «الْمُلْكُ يَعْمُ وَالْمَلِكُ يُخْصُّ»<sup>۱</sup>

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می شود که ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ متعین است و لیکن چون از طرفی دو نفر از قراء سبعة مشهوره «مالک» قرائت کرده اند، و از طرف دیگر در روایت حلبی از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: «إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾»<sup>۲</sup>، و از داوود بن فرقد روایت است که گفت: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ مَا لَا أَحْصِي: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾»<sup>۳</sup>، باید گفت: قرائت «مالک» نیز صحیح است؛ خصوصاً پس از آنکه قرائت قراء سبعة مشهوره را متواتر می دانند، یعنی تواتر آنها را از رسول الله گفته اند.

و علی هذا نتیجه چنین می شود که هر دو قرائت صحیح و مجزی است، و

۱- الکشاف، طبع اول، ج ۱، ص ۸.

۲ و ۳- تفسیر برهان، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۳ [البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۶].

لیکن قرائتِ مَلِكِ أَحْسَنٍ وَأَعْمَمٍ وَأَشْمَلٍ وَأَنْسَبٍ اسْت؛ وَاللَّهِ الْعَالَمُ.<sup>۱</sup>

### قراء سبعه مشهوره و مقدار حجیت قرائت آنها

• سیوطی در کتاب *الإتقان فی علوم القرآن*، در طبع اول، مطبعة موسویه بالدیار المصریة، سنة ۱۲۷۸ هجری، در جلد اول، صفحه ۹۱، گوید:

فَصَلِّ: الْمُشْتَهَرُونَ بِأَقْرَأِ الْقُرْآنِ مِنَ الصَّحَابَةِ سَبْعَةٌ: عَثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَأَبِيٌّ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَابْنُ مَسْعُودٍ، وَأَبُو الدَّرْدَاءِ، وَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ؛ كَذَا ذَكَرَهُمُ الدَّهْلَبِيُّ فِي طَبَقَاتِ الْقُرَّاءِ.

و سپس پس از آنکه طبقات قرائی را که از اینان اخذ کرده‌اند و در مکه و کوفه و بصره و مدینه و شام منتشر بوده مفصلاً و یکایک نام می‌برد، می‌گوید:

و اشتهر من هؤلاء في الآفاق الأئمة السبعة:  
 نافع، و قد أخذ عن سبعين من التابعين منهم أبو جعفر.  
 و ابن كثير، و قد أخذ عن عبد الله بن السائب الصحابي.  
 و أبو عمرو، و قد أخذ عن التابعين.  
 و ابن عامر، و أخذ عن أبي الدرداء و أصحاب عثمان.  
 و عاصم، و أخذ عن التابعين.  
 و حمزة، و أخذ عن عاصم و الأعمش و السبيعي و منصور بن معتمر و غيره.  
 و الكسائي، و أخذ عن حمزة و أبي بكر بن عياش.  
 ثم انتشرت القراءات في الأقطار و تفرقوا أمماً بعد أمم، و اشتهر من رواة كل طريق من طريق السبعة راويان:  
 فعن نافع، قالون و ورش عنه.  
 و عن ابن كثير، قنبل و البرقي عن أصحابه عنه.

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۴۷۱ مراجعه شود. (محقق)

و عن أبي عمرو، الدورى و السوسى عن اليزيدى عنه.  
 و عن ابن عامر، هشام و ابن ذكوان عن أصحابه عنه.  
 و عن عاصم، أبوبكر بن عياش و حفص عنه.  
 و عن حمزة، خلف و خلاد عن سليم عنه.  
 و عن الكسائى، الدورى و أبو الحارث.

و در صفحه ٩٤ گوید:

اعلم أن القاضى جلال الدين البلقينى قال:

”القرآءة تنقسم إلى متواتر و آحاد و شاذ؛ فالمتواتر: القراءات السبعة المشهوره،  
 و الآحاد: قراءات الثلاثة الّتى هى تمام العشر و يلحق بها قراءة الصحابة، و  
 الشاذ: قراءة التابعين كالأعمش و يحيى بن وثاب و ابن جبیر و نحوهم.“  
 و هذا الكلام فيه نظرٌ يُعرف مما سنذكره؛ و أحسن من تكلم فى هذا النوع، إمام  
 القراء فى زمانه شيخ شيوخنا أبو الخير بن الجزرى، قال فى أول كتابه النشر:  
 ”كلّ قراءة وافقت العربيّة و لو بوجه، و وافقت أحد المصاحف العثمانية و  
 لو احتمالاً، و صحّ سندها، فهى القراءة الصحيحة الّتى لا يجوز ردّها و لا يحلّ  
 إنكارها؛ بل هى من الأحرف السبعة الّتى نزل بها القرآن و وجب على الناس  
 قبولها، سواء كانت عن الأئمة السبعة أم عن العشرة أم عن غيرهم من الأئمة  
 المقبولين. و متى اختل ركن من هذه الأركان الثلاثة أُطلق عليها ضعيفة أو  
 شاذة أو باطلة؛ سواء كانت عن السبعة أم عن من هو أكبر منهم.

هذا هو الصحيح عند أئمة التحقيق من السلف و الخلف؛ صرح بذلك الدائى  
 و مكّى و المهدوى و أبو شامة، و هو مذهب السلف الذّى لا يُعرف عن أحد  
 منهم خلافه.“ - الكلام<sup>١</sup>.

● و مرحوم صاحب جوهر در کتاب صلاة از جوهر در صفحه ٢٥٧ از طبع

١- الإتيان فى علوم القرآن، ج ١، ص ١٩٧.

حاج موسی ملفق گفته است:

لا يقال: إنه بعد أن كُلف بقراءة القرآن مثلاً في الصلاة فلا يُجزئيه إلا قراءة ما هو معلوم أنه قرآن أو كالمعلوم، وهو لا يحصل إلا بالقراءات السبع؛ للإجماع في جامع المقاصد، وعن الغرّية والروض على تواترها، كما عن مجمع البرهان نفى الخلاف فيه المؤيد بالتَّبَع. ضرورة مشهورية وصفها به في الكتب الأصولية والفقهية؛ بل في المدارك عن جدّه<sup>١</sup>: أنه أفرد بعض محققى القراء كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوا هذه القراءات في كل طبقة، وهم يزيدون عما يُعتبر في التواتر. مضافاً إلى قضاء العادة بالتواتر في مثله بجميع كیفیاتهِ؛ لتوفّر الدواعى على فعله من المُقَرِّر والمنكِر. وإلى معروفة تشاغلهم به في السلف الأول، حتى أنهم كما قيل: ضبطوه حرفاً حرفاً. بل لعل هذه السبعة هي المرادة من قوله: «نزل القرآن على سبعة أحرف»، كما يومى إليه المروى عن خصال الصدوق.<sup>٢</sup>

و در صفحه ٢٥٨ فرموده است:

بل لعلّ المعلوم عندنا خلافه؛ ضرورة معروفة مذهبنا بأن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد، والاختلاف فيه من الرواة كما اعترف به غير واحد من الأساطين.

قال الشيخ فيما حكى من تبيانه: «إنّ المعروف من مذهب الإمامية والتّطلع في أخبارهم ورواياتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد، غير أنّهم أجمعوا على جواز القراءة؛ فإنّ الإنسان مخير بأيّ قراءة شاء، وكرهوا تجريد قراءة بعينها.» وقال الطبرسي فيما حكى عن مجمعه: «الظاهر من مذهب الإمامية أنّهم أجمعوا على القراءة المتداولة، وكرهوا تجريد قراءة مفردة. والشايخ في

١- نور ملكوت قرآن، ج ٤، ص ٤٢٤: «كتاب مدارك الأحكام از سيد محمد نواده دختری شهيد ثانی است؛ فلهدا از او به جدّ تعبیر نموده است.» (محقّق)

٢- جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ٩، ص ٢٩١.

أخبارهم: أن القرآن نزل بحرفٍ واحدٍ.“

و قال الأستاذ الأكبر في حاشية المدارك: “لا يخفى أن القراءة عندنا نزلت بحرف واحد، و الاختلاف جاء من قبل الرواة؛ فالمتواتر...“ - إلى آخر ما نقلناه عنه سابقاً.

و قال الباقر عليه السلام في خبر زرارة: “إن القرآن واحدٌ نزل من عند الواحد ولكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة.“ - الكلام<sup>۱</sup>.

و در اواخر صفحه ۲۵۸ گوید:

فإن من مارس كلماتهم علم أن ليس قراءتهم إلا باجتهادهم و ما يستحسنوه [ظ - يستحسنونه] بأنظارهم، كما يؤمى إليه ما في كتب القراءة من عددهم قراءة النبى و على و أهل البيت في مقابلة قراءتهم، و من هنا سموهم المتبحرين.

و ما ذلك إلا لأن أحدهم إذا برع و تمهر شرع للناس طريقاً في القراءة لا يعرف إلا من قبله، و لم يرد على طريقة مسلوكة و مذهب متواتر محدود؛ و إلا لم يختص به، بل كان من الواجب بمقتضى العادة أن يعلم المعاصر له بها تواتر إليه، لا اتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ.

و من المستبعد جداً أننا نطلع على التواتر و بعضهم لا يطلع على المتواتر إلى الآخر.<sup>۲</sup>

## قرأءة ثلاثه، و كسانی كه قرآن را جمع کرده‌اند

• و [سیوطی در الاتقان فی علوم القرآن، جلد ۱] صفحه ۱۰۲ گوید:

قال شيخ تقي الدين سبكي في شرح المنهاج في جواب سؤال ابن الجزري: “القراءات السبع التي اقتصر عليها الشاطبي و الثلاث التي هي قراءة أبي جعفر

۱- جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۲۹۴.

۲- همان مصدر، ص ۲۹۶.

و يعقوب و خَلَف، متواترة معلومة من الدين بالضرورة. و كل حرف انفرد به واحد من العشرة، معلوم من الدين بالضرورة أنه مُنزل على رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ؛ لا يُكابِر في شيء من ذلك إلا جاهلًا.<sup>١</sup>

و در صفحه ٨٩ گوید:

و قال القرطبي: "قد قُتل يوم اليمامة سبعون من القراء، و قُتل في عهد النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ بيئر معونة مثل هذا العدد.<sup>٢</sup>

و در صفحه ٩٠ گوید:

قلت: لكن أخرج ابن أخته في المصاحف بسند صحيح عن محمد بن سيرين، قال: "مات أبوبكر و لم يُجمع القرآن، و قُتل عمر و لم يُجمع القرآن." قال ابن أخته: "قال بعضهم: يعني لم يُقرأ جميع القرآن حفظًا، و قال بعضهم: هو جمع المصاحف."

قال ابن حجر: "و قد ورد عن عليّ أنه جمع القرآن على ترتيب النزول عقيب موت النبي صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ." أخرجه ابن داود.

و أخرج النسائي بسند صحيح عن عبد الله بن عمر، قال: "جمعت القرآن فقرأت به كل ليلة، فبلغ النبي صَلَّى الله عليه (و آله) فقال: اقرأه في شهر." - الحديث.

و أخرج ابن أبي داود بسند حسن عن محمد بن كعب القرظي، قال: "جمع القرآن على عهد رسول الله صَلَّى الله عليه (و آله) و سَلَّمَ خمسة من الأنصار: معاذ بن جبل، و عبادة بن الصّامت، و أبيّ بن كعب، و أبو الدرداء، و أبو أيوب الأنصاري."<sup>٣</sup>

١- الاتقان في علوم القرآن، ج ١، ص ٢١٧.

٢- همان مصدر، ص ١٩٣.

٣- همان مصدر، ص ١٩٤.

٤- جنگ ١٧، ص ٣ الى ٩.



## فصل سوّم:

مطالب متنوع تفسیری



## [آيات دالّاه بر عصمت انبياء]

على ما نقل في تفسير الميزان،<sup>١</sup> مجلد ٢، صفحة ١٣٨ إلى ١٤٤

١. ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سورة البقرة (٢) آية ٢١٣.

٢. ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾؛ سورة الجن (٧٢) آيات ٢٦ إلى ٢٨.

٣. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أَقْتَدَهُ﴾ سورة الأنعام (٦) صدر آية ٩٠. وقد قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ \* وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾؛ سورة الزمر (٣٩) ذيل آية ٣٦، و صدر آية ٣٧.

و معلوم أنّ كلّ معصية ضلال؛ بدليل قوله: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَنْ

لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا \*؛ سوره یس (۳۶) آیات ۶۰ و ۶۱، و صدر آیه ۶۲.

۴. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ سوره النساء (۴) آیه ۶۹.

۵. و قال أيضًا: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾؛ سوره الحمد (۱) آیات ۶ و ۷.

فوصف هؤلاء الذين أنعم عليهم من النبيين بأنهم ليسوا بضالين؛ ولو صدر عنهم معصية لكانوا بذلك ضالين. و كذا لو صدر عنهم خطأ في الفهم أو التبليغ.

۶. ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِغَلَا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ سوره النساء (۴) آیه ۱۶۵.

إلى غير ذلك من الآيات التي يمكن الاستدلال بها أو الاستشهاد بها و التأييد

للعصمة؛ فراجع.<sup>۱</sup>

### [آیات داله بر میت بودن کسانی که ادراک حق نمی کنند]

آیاتی است در قرآن مجید که دلالت دارد بر آنکه کسانی که ادراک حق نمی کنند حقیقتاً میت و کور و کورند:

۱. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي

الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مَبْهَمًا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره الأنعام (۶) آیه ۱۲۲.

۲. ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ \* وَمَا أَنْتَ بِبَدِيٍّ عَلَىٰ الْعَمَىٰ عَن ضَلَلَّتِهِمْ إِن تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِغَايَتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ سوره النمل (۲۷) آیات ۸۰ و ۸۱.

۳. ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَىٰ الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَىٰ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ سوره الحج (۲۲) ذیل آیه ۴۶.

۴. ﴿أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ - الخ؛ سوره الرعد (۱۳) آیات ۱۹ و ۲۰<sup>۱</sup>.

## آیات دالّه بر علم غیب رسول الله و مواردی که در قرآن اخبار به غیب

### شده است

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ جَبَّارًا عَلِيمًا﴾.

۲. سوره الجن (۷۲) آیه ۲۶ إلى ۲۸: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْتَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹، درباره حضرت مسیح فرماید: ﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

۴. سوره هود (۱۱) آیه ۴۹: ﴿تِلْكَ مِن أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلُمَهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَذَابَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۲﴾؛ این آیه را خداوند پس از بیان داستان نوح و طوفان و غرق شدن متمرّدین بیان فرموده است.

۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۲: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾؛ این آیه را در اواخر سوره یوسف، بعد از بیان قصه یوسف و به چاه افتادن و فروخته شدن در بازار مصر، و سپس به پادشاهی و به یعقوب رسیدن بیان می‌کند.

۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾؛ این آیه را بعد از بیان جریان تولّد حضرت مریم و دعای حضرت زکریّا در حال شیخوختی برای اولاد بیان فرموده است.

۷. سوره التحريم (۶۶) آیه ۳: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأُكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

۸. یکی از مواردی که پیغمبر اکرم در قرآن مجید اخبار به غیب دادند، در مقام تحدی قرآن است که اخبار داده‌اند: هر کس می‌تواند یک سوره یا ده سوره بیاورد، هیچ کس تا به حال نیاورده است: ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾؛ ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.<sup>۲</sup>

۱- سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۱۳.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ۲۴.

۹. دیگر درباره وعده فتوحات بزرگ و غنائم عظیم فرموده است: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾<sup>۱</sup>.
۱۰. دیگر وعده فتح مکه با امنیت و آسودگی: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّبَيَّا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و مثل قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾<sup>۳</sup>.
۱۱. دیگر اخبار به غلبه دولت روم: ﴿الْمَ \* غَلِبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾<sup>۴</sup>.
۱۲. دیگر اخبار به شکست کفار در روز بدر که: ﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾<sup>۵</sup>.
۱۳. دیگر اخبار به آنکه خداوند آن حضرت را از گزند و آسیب کفار محفوظ می‌دارد؛ مثل قوله: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۶</sup>، و مثل قوله: ﴿وَإِنْ تَعَرَّضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا﴾<sup>۷</sup>، و مثل قوله: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ﴾<sup>۸</sup>.
۱۴. دیگر اخبار به مردن ابولهب با کفر و جهنمی بودن او: ﴿سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ هَبٍ﴾<sup>۹</sup>.

۱-سوره الفتح (۴۸) صدر آیه ۲۰.

۲-سوره الفتح (۴۸) صدر آیه ۲۷.

۳-سوره القصص (۲۸) صدر آیه ۸۵.

۴-سوره الروم (۳۰) آیات ۱ الی ۳.

۵-سوره القمر (۵۴) آیه ۴۵.

۶-سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۶۷.

۷-سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۴۲.

۸-سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۳۷.

۹-سوره المسد (۱۱۱) آیه ۳.

۱۵. دیگر اخبار به حفظ خدا آن حضرت را، از آزار مشرکین عرب هنگامی که مسلمین را مشرکین روی ریگ‌های داغ عربستان شکنجه می‌دادند؛ مثل قوله: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾<sup>۱</sup>.

۱۶. و بعضی از موارد دیگر؛ مثل قوله تعالی: ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ﴾<sup>۳</sup>، ﴿فَسَيَقُولُونَ بَلْ نَحْسُدُونَ﴾<sup>۴</sup>.

در کتاب راه سعادت (تألیف آقای شعرانی) از صفحه ۴۹ تا ۷۴، بیست و شش خبر غیب و پیشگوئی از رسول خدا نقل می‌کند.<sup>۵</sup>

### [آیاتی شایسته نظر و دقت]

آیاتی است در قرآن بسیار شایسته نظر و دقت و ملاحظه:

۱. ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ \* وَتَقَلَّبَ أَقْعَادُهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰى مَرَّةً وَنَدَرْتُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْصِمُونَ \* وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلٰكِن أَكْثَرُهُمْ جَاهِلُونَ \* وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ

۱- سوره الحجر (۱۵) آیه ۹۴ و ۹۵.

۲- سوره الفتح (۴۸) صدر آیه ۱۱.

۳- سوره الفتح (۴۸) صدر آیه ۱۵.

۴- سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۵.

۵- جنگ ۹، ص ۳۹ الی ۴۲.



رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يَقْتَرُونَ \* وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ  
وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿۱۰۸﴾؛ سوره الأنعام (۶) آیه ۱۰۸ تا ۱۱۳.

۲. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا  
يُبْخَسُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطِلٌ مَّا  
كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره هود (۱۱) آیه ۱۵ و ۱۶.

۳. ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ  
وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾؛ سوره النساء (۴) آیه ۵.

### آیات وارده به اسم مؤمن درباره علی بن ابی طالب علیه السلام

و [در الغدير، جلد ۲] از صفحه ۴۷ تا صفحه ۵۸ درباره این بیت حسن بن ثابت:

مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِنًا      فِي تِسْعِ آيَاتٍ تُلِّينُ غَزَارًا  
گوید که:

ما در فحص خود ده آیه یافتیم که به اسم مؤمن درباره علی بن ابی طالب  
نازل شده است، نه نه آیه؛ و در حدیثی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز  
آن آیات را ده تا شمرده اند.

آنگاه ده آیه را با اسناد مختلف از کتب اهل سنت در شأن نزول این آیات  
شمرده است و آیات از این قرار است:

۱. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾؛ سوره سجده (۳۲) آیه ۱۸.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾؛ سوره الأنفال (۸) ذیل آیه ۶۲.

۱- جنگ ۵، ص ۶۵.

۲- جنگ ۵، ص ۶۷.

۳. ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ سوره الأنفال (۸) آیه ۶۴.
۴. ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۲۳.
۵. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ سوره المائدة (۵) آیه ۵۵.
۶. ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ سوره التوبة (۹) آیه ۱۹.
۷. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ سوره مريم (۱۹) آیه ۹۶.
۸. ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُم كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ سوره البجاثه (۴۵) آیه ۲۱.
۹. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؛ سوره البینه (۹۸) آیه ۷.
۱۰. ﴿وَالْعَصْرُ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ سوره العصر (۱۰۳) آیه ۱ تا آخر.<sup>۱</sup>

### [اثبات توحید در قرآن مجید با انواع طرق برهان]

در قرآن مجید برای اثبات توحید از انواع طرق برهان استفاده شده است:

● مثل: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَابِهُونَ رَجُلًا وَسَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

در اینجا قیاس اقترانی است؛ بدین شکل که:

ما كان في العالم تشئت و سوء تدبير؛

و كلما كان في العالم آلهة متعددة لكان فيه تشئت و سوء تدبير؛

فينتج: ما كان في العالم آلهة متعددة.

و این شکل دوم از قیاس است که شرط آن اختلاف مقدمتین در اثبات و نفی و کلیت کبری است.

و یا به طریق قیاس استثنایی؛ بدین شکل که:

لو كان في العالم آلهة متعددة لكان فيه التشئت و سوء التدبير؛

لكن لم يكن فيه التشئت و سوء التدبير؛

فينتج: ما كان في العالم آلهة متعددة.

● و مثل: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾<sup>۳</sup>.

و این قیاس استثنایی است؛ بدین طریق که: و لكنه لم تفسدا فينتج: كان فيهما إله واحد.

● و مثل: ﴿مَا آخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا

۱- شَكَسَ - شَكَاسَةً: كان بخيلاً. كان صعب الخلق فهو شَكِسٌ. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۲- سوره الزمر (۳۹) آیه ۲۹.

۳- سوره الانبياء (۲۱) آیه ۲۲.

خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۱﴾.

بدین قسم که:

لو كان مع الله إلهٌ آخرٌ لَتَحَقَّقَ النِّزَاعُ وَالتَّخَاصُمُ بَيْنَهُمَا وَ لَفَسَدَ المَخْلُوقُ بهذا

النِّزَاعِ؛

لكن ما كان المخلوقُ فاسدًا؛

فَيُنْتِجُ: ما كان مع الله إلهٌ آخرٌ.<sup>۲</sup>

### در باره حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ

آیه مبارکه ۴۰ از سوره ۷ أعراف، چنین است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾.

در تفسیر مجمع البیان<sup>۳</sup>، جلد ۲ (طبع صیدا) صفحه ۴۱۹، جمل را به شتر

معنا نموده و بر همین نهج آیه را تفسیر کرده است؛ و فرموده است:

أى حَتَّى يَدْخُلَ البعيرُ في ثقبِ الإبرة؛ و المعنى لا يَدْخُلون الجنةَ أبداً. و سُئِلَ

ابن مسعودٍ عن الجملِ فقال: "هو زوج الناقة؛" كأنه استجهلَ مَنْ سألَه عن

الجملِ. و هذا كما تقول العرب في التبعيد للشئ: لا أفعل كذا حَتَّى يَشِيبَ

الغرابُ، و حَتَّى يَبِيضَ القارُ، و حَتَّى يُوَوِّبَ القارِطانُ.<sup>۴</sup>

۱- سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۹۱.

۲- جنگ ۱۴، ص ۲۷ و ۲۸.

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۴۶.

۴- قَرَطُ: برگ درخت سَلَم را گویند که با آن دَبَاغی می کنند، و قارظ کسی است که آن برگ را

إلى أن قال:

و تعليق الحكم بما لا يُتَوَهَّمُ وجوده و لا يُتَصَوَّرُ حصوله، تأكيد له و تحقيق  
لليأس من وجوده.

ولی در صفحه ۴۱۷ گفته است:

و روى في الشواذ عن ابن عباس و سعيد بن جبیر و عكرمة و مجاهد و  
الشعبي و ابن جبیر [شخير]: حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ بِالضَّمِّ وَ التَّشْدِيدِ؛ عن سعيد بن  
جبیر في رواية أخرى و عبدالكريم و حنظلة: الْجَمَلُ بِالضَّمِّ وَ التَّخْفِيفِ؛ و  
عن ابن عباس أيضًا: الْجَمَلُ بِضَمِّ الْجِيمِ وَ سكون الميم و الْجَمَلُ بِضَمَّتَيْنِ؛ و  
عن ابن السَّمَاكِ الْجَمَلُ بِفَتْحِ الْجِيمِ وَ سكون الميم.

و در حجّت این قرائت‌ها گفته است:

و أمّا الْجَمَلُ بِالضَّمِّ وَ التَّشْدِيدِ وَ الْجَمَلُ بِالتَّخْفِيفِ، كلاهما الحبل الغليظ من  
القَتَبِ [القنب]؛ و قيل: هو جبل السَّفِينَةِ؛ و قيل: الحبال المجموعَةٌ.  
و أمّا الْجَمَلُ فيجوز أن يكون جمعَ جَمَلٍ، مثل: أُسْدٌ وَ أُسْدٌ، وَ وُثْنٌ وَ وُثْنٌ؛ و  
كذلك المضموم أيضًا، كَأَسَدٌ وَ وُثْنٌ.

و در تفسیر المیزان<sup>۱</sup> نیز بر همین منهج جمل را به معنای شتر گرفته و فرموده‌اند:

این برای تعلیق به محال است و کنایه از عدم تحقق آن است. و قد قال تعالى في موضع

﴿ و در أقرب الموارد گفته است:

«القارطان: رجلان من عنزة خرجا يجنيان القرظ فلم يرجعا و لا عرف لهما خبر؛ فُضِرَبَ بهما المثل  
لكل غائب لا يرجى إياهُ. و من ذلك قولهم: لا آتيك أو يؤوب القارطان.»

و در مجمع البيان از جمله شواهد گوید:

«فَرَجَّسِي الخَيْرَ وَ انتظري إيابي إذا ما القارظ العنزى آبا»

(مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۱۵.

آخر فی هذا المعنی: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾. (سوره بقره (۲) آیه ۱۶۷)

از بیان مجمع البیان و تفسیر المیزان استفاده می شود که جَمَل را بفتح تین که قرائت مشهور است به معنای شتر گرفته اند؛ و همچنین در مجمع البحرین همین طور گرفته است، و چون آیه را ذکر می کند سپس می گوید:

«و عن أبي جعفر عليه السلام: قال: "نزلت هذه الآية في طلحة و الزبير و

الجملُ جملُهُم."»<sup>۱</sup>

ولی در صحاح اللغة<sup>۲</sup> جلد ۲، صفحه ۱۶۸، بعد از آنکه چند معنی برای جمل ذکر می کند، می گوید: «و الجُمَّلُ أَيْضًا حَبْلُ السَّفِينَةِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: الْقَلْسُ<sup>۳</sup>، و هو حبالٌ مجموعة؛ و به قرء ابن عباس رضی الله عنهما: "حَتَّى يَلِجَ الْجُمَّلُ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ".» و در مصباح المنیر معنائی غیر از ذکر برای شتر، از «جَمَل» ذکر نکرده است. و در المنجد گوید: «الجَمَلُ و الجُمَّلُ و الجَمَلُ و الجُمَّلُ و الجُمَّلُ: الحَبْلُ الغَلِيظُ.» و در أقرب الموارد یکی از معانی جَمَل را ریسمان کشتی بیان نموده است و گفته است: «حَبْلُ السَّفِينَةِ، و منه: ﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ﴾<sup>۴</sup> جمع: جَمال و جَمَل و أَجْمال و جَمالَة مثَلین و جَمائل و أَجْمال و جَمالات.»

درباره آیه: «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ»

در آیه ۱۵ از سوره حج (۲۲) آمده است: ﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي

۱- مجمع البحرین، ذیل ماده جمل.

۲- صحاح اللغة، ج ۱، ص ۱۰۲، ذیل ماده «جمل».

۳- قَلْس: حَبْلٌ للسَّفِينَةِ صَخْمٌ، ج قُلُوس و أَقْلَاس. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۴- سوره الأعراف (۷) آیه ۴۰.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ<sup>۱</sup>». حضرت علامه طباطبائی - رضوان الله عليه - در تفسیر این آیه شریفه در جلد ۱۴، صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶ فرموده‌اند:

چنین گفته‌اند که: ضمیر در ﴿لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> راجع به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا مشرکین مکّه چنین می‌پنداشتند که: دین محمد اُحدوئه‌ای است که بر اساسی متین استوار نیست و دین او انتشار پیدا نمی‌کند و نام او بالا نمی‌رود و او در نزد خدا قدر و منزلتی ندارد؛ اما چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کرد و خداوند آوازه او را بلند نموده و دین او را انتشار داد، این امر موجب غیظ شدید و خشم عمیق آنها شد. و بدین جهت خداوند آنان را بدین آیه سرکوب می‌کند که خداوند ناصر و یاور اوست، و آنان هر حيله و مکرری بنمایند گرچه تا سرحدّ اختناق خود باشد و خود را خفه کنند، کید آنها اثری نخواهد داشت، و مورد غیظ و خشم که إعلاّی مقام و منصب و شوکت نبوت محمد است، از بین نخواهد رفت.

و بنابراین، محصل معنی چنین خواهد شد که: افرادی از مشرکین که گمان می‌بردند: خداوند تعالی پیامبرش را یاری نمی‌کند و در دنیا آوازه و صیت او را بالا نمی‌برد و دینش را گسترش نمی‌دهد و در آخرت او را و مؤمنان به او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار نمی‌دهد، و سپس این نصرت عظیمی را که از او نموده مشاهده می‌کنند و آنان را به غیظ و غضب در می‌آورد، باید ریسمانی بلند به آسمان (مکان مرتفعی) ببندند و سپس خود را بدان آویخته و خفه کنند؛ و پس از آن ببینند که آیا این حيله و مکر آنها موجب از بین بردن ما یَغِيظُهُمْ که همان مقام پیغمبر است خواهد شد؟!!

۱- غَاظَهُ يَغِيظُهُ: حَمَلَهُ عَلَى الْغِيظِ؛ وَيُقَالُ: غَايِظُ صَاحِبَهُ فِي الْعَمَلِ أَي: بَارَاهُ وَغَالَبَهُ. (مرحوم علامه

طهرانی قدس سره)

۲- سوره الحجّ (۲۲) آیه ۱۵.

یعنی این حيله‌ها و مکرها برای از بین بردن رسول الله به منزله بستن ریسمان و اختناق آنان به دست خودشان است.

و سپس علامه فرموده‌اند:

این معنی، معنای خوبی است و آیات سابقه بر آن نیز تأییدش می‌کند؛ بخصوص که ما اثبات کرده‌ایم که این آیه بعد از زمان کوتاهی از هجرت که هنوز مشرکین مکه بر قدرت و شوکت خود باقی بودند نازل شده است. و بعضی گفته‌اند: ضمیر در ﴿لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ﴾ به سوی ﴿مَنْ﴾ برمی‌گردد؛ و معنای قطع، قطع مسافت است؛ و مراد از کشیدن ریسمان به آسمان، بالا رفتن از آن برای ابطال حکم خداوند است.

و بنابراین معنی چنین می‌شود که: کسی که می‌پندارد خداوند او را در دنیا و آخرت یاری نمی‌کند، باید به سببی از اسباب چون ریسمان، به آسمان بالا رود و این مسافت را بپیماید؛ و ببیند که آیا این کید او موجب از بین رفتن ما یَغِيظُهُ از احکام خدا می‌شود؟!

و شاید منظور این مفسران این بوده است که انسان باید پیوسته به خدای خود امید داشته، و در دنیا و آخرت به او متکی باشد؛ و کسی که می‌پندارد که خداوند او را مدد نمی‌کند به هر وسیله دست بزند و هر کار که می‌تواند بکند، مفید فائده نمی‌باشد. - الخ ما ذكره في هذا المقام<sup>۱</sup>.

**أقول:** ظاهر این است که ضمیر به ﴿مَنْ﴾ برگردد؛ زیرا در آیات سابقه در این سوره، نامی از رسول الله برده نشده است، و ظاهراً معنای قطع نیز همان معنای معروف، یعنی بریدن و گسستن باشد.

و بنابراین آیه می‌خواهد بفهماند که قدرت و نیرو و تأیید و نصرت، از آن خداست، و انسان به هر وسیله‌ای دست زند و از آن مدد جوید، مدد از آن

۱- پایان ترجمه سلیس و روان مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - از تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵۲.



خداست، نظیر آیه شریفه: ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾<sup>۱</sup> است.

معنی و محتوای تأثیر در اسباب، در مسببات خداست؛ «الْكُلُّ عِبَارَةٌ وَأَنْتَ الْمَعْنَى». پس هر کس به هر سبب و واسطه‌ای دست زند، به خدا دست زده است؛ و حلّ مشکل او را جز خدا هیچ موجودی نمی‌تواند بنماید؛ و کسی که به اسباب متوسّل شود و اثر را از خدا نداند و سبب را بدون محتوی و معنی بداند، همچون کسی است که به ریسمانی آویزان شده است ولی ریسمان را بریده است. زیرا حقیقت اثر اسباب در معنی است، و حقیقت نگاهداری ریسمان در عدم قطع است. و بنابراین محصل معنی این می‌شود که: هر کس چنین گمان می‌کند که در دنیا و آخرت کار به دست خدا نیست و بالأخره خداوند او را نصرت و مدد نمی‌کند و حلّ مشکل نمی‌نماید، او به هر سبب و اثری دست آزد و به هر متکّی و محلّ اعتمادی تکیه زند - گرچه در ازای اسباب به قدر زمین تا آسمان باشد - مفید فائده جز خداوند نخواهد بود. و اگر خدا را منها کنیم، مانند آن است که روح اسباب را گرفته باشیم؛ مثل آنکه ریسمان را بریده باشیم. و آیا کثرت اسباب - گرچه از زمین تا آسمان باشد - بدون ربط، همچون بریدگی ریسمان مثمر ثمر خواهد بود؟! و بنابراین معنای آیه این‌طور می‌شود که: کسی که بپندارد خداوند مؤثر و مددکار و یار و ناصر او در دنیا و آخرت نیست، ریسمانی از زمین تا به آسمان بکشد و خود را بدان بیاویزد و سپس ریسمان را قطع کند، آیا این حيله و این ریسمان‌کشی، موجب وصول به مقصد و از بین بردن قدرت و حکم خدا می‌شود؟! نه، بلکه به واسطه بریدگی که عدم ربط به خداست خود را در هوا معلق نموده و طبعاً در وادی هلاک و بوار سقوط داده است.

توسّل به هر سببی از اسباب بدون استمداد از حق، حکم آویختن خود را به ریسمان دارد که پس از آن، آن را ببرند؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾.<sup>۱</sup>

[نکته‌ای پیرامون کلمه تبیان در آیه: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ<sup>۳</sup>]

در دست‌نویس احوالات شاگردان مرحوم قاضی، در صفحه ۲۶ گوید:

«تبیان بالكسر: مصدرٌ نادرٌ: لأنَّ المصدرَ على هذا الوزنِ يَجِيءُ بالفتح كالْتَذْكَارِ وَ التَّكْرَارِ، وَ لم يَجِيءْ بالكسرِ إِلَّا حرفانِ: تَبْيَانٌ وَ تِلْقَاءٌ. كذا ذكروا.»<sup>۴</sup>

[آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» به مؤمنین اختصاص دارد]

در جلد ۷ تفسیر المیزان، صفحه ۴۱۶، در ذیل تفسیر آیه: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا﴾<sup>۵</sup> فرماید:

«و فی البرهان عن البرقی، عن أبيه، عن النضر، عن يحيى الحلبي، عن ابن مسكان، عن زرارة، قال: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا﴾ يَجْرِي لَهُوَ لَاءٌ مِّنْ لَا يَعْرِفُ مِنْهُمْ هَذَا الْأَمْرَ؟

فقال: «إِنَّمَا هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةٌ.»

قلت له: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَرَأَيْتَ مَنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ اجْتَنَبَ الْمَحَارِمَ وَ حَسَنَ

وَرَعَهُ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ وَ لَا يَنْصِبُ؟

۱- سوره الزحرف (۴۳) آیه ۸۴.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۹ الی ۲۳.

۳- سوره النحل (۱۶) قسمتی از آیه ۸۹.

۴- جنگ ۱۴، ص ۹۹.

۵- سوره الأنعام (۶) صدر آیه ۱۶۰.

فقال: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ أَوْلِيَّكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ.»<sup>۱</sup>

### [تفسیر آیه: «إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ لَأَتٍ»]

در جزء ۷/المیزان صفحه ۳۵۷ در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ

لَأَتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾<sup>۲</sup> از تفسیر الدر المنثور روایت کرده است که:

أخرج ابن أبي الدنيا في كتاب الأمل، و ابن أبي حاتم و البيهقي في الشعب عن أبي سعيد الخدري، قال: اشترى أسامة بن زيد وليدة بمائة دينار إلى شهر، فسمعتُ النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم يقول:

«ألا تعجبون من أسامة المشتري إلى شهر؟! إن أسامة لطويل الأمل! و الذي نفسى بيده ما طرقت عيناي و ظننتُ أن سُفْرِيَّ يلتقيان حتى أقبض، و لا رفعتُ طرفي و ظننتُ أني واضعُهُ حتى أقبض، و لا لقيمتُ لُقمةً فظننتُ أني أسبغُها حتى أغصَّ بالموت. يا بني آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم في الموت! و الذي نفسى بيده ﴿إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ لَأَتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾.» - انتهى.

\*\*\*

- الشَّفْر و الشُّفْر و الشُّفِير: أصلٌ مَنبَتِ شَعْرِ الجَفْنِ.
- لَقِيمٌ - لَقِيمًا الطَّعَامُ: أكله بسرعة.
- سَبَّغٌ - سُبُوغًا العَيْشُ: اتَّسَع و كان رَغْدًا.
- أَسْبَغَ اللهُ عَلَيْهِ النِّعْمَةَ: أَمَّهَا.
- غَصَّ - غَصَصًا بالطَّعَامِ و الهَاءِ: اعترض في حلقة شَيْءٌ مِنْهُ فَمَنَعَهُ التَّنَفُّسَ،

۱-الميزان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۳۹۲.

۲-جنگ ۶، ص ۱۴۷.

۳-سورة الأنعام (۶) آیه ۱۳۴.

فهو غاصّ و غصّان.<sup>١</sup>

### [مراد از اوّلیت در آیه: «و أنا أوّل المسلمین»]

راجع به آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ آبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>٢</sup> (آیه ١٦١ تا ١٦٣ از سوره انعام)، حضرت علامه طباطبائی در جلد هفتم المیزان صفحه ٣٩٤ فرماید:

و فی قوله: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ دلالة على أنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلُ النَّاسِ مِنْ حَيْثُ دَرَجَةُ الْإِسْلَامِ وَ مَنْزِلُهُ؛ فَإِنَّ قَبْلَهُ زَمَانًا غَيْرُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ حَكَى اللهُ سَبْحَانَهُ ذَلِكَ عَنْ نُوحٍ إِذْ قَالَ: ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (يونس - ٧٢)، وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (البقرة - ١٣١)، وَ عَنْهُ وَ عَنْ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ فِي قَوْلِهَا: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ (البقرة - ١٢٨)، وَ عَنْ لُوطٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الذاريات - ٣٦)، وَ عَنْ مَلِكَةَ سَيْبٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَوْتَيْنَا آلَ لَمْعٍ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾ (النمل - ٤٢)، إِنْ كَانَ مُرَادُهَا الْإِسْلَامَ لِلَّهِ، وَ قَوْلِهَا: ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (النمل - ٤٤). وَ لَمْ يُنَعْتَ بِأَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا مَا يَوْجَدُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مِنْ أَمْرِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُخْبَرَ قَوْمَهُ بِذَلِكَ، وَ مَا فِي سُورَةِ الزُّمَرِ مِنْ قَوْلِهِ: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ \* وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الزُّمَر - ١١ وَ ١٢).

و ربّما قيل: "أنّ المراد ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ من هذه الأمة؛ فإن إبراهيم كان أوّل المسلمين و من بعده تابع له في الإسلام." و فيه: أنّ التقييد لا دليل عليه؛ و

١- جنگ ٦، ص ٨٦.

٢- سوره الأنعام (٦) آيات ١٦١ تا ١٦٣.

أما كون إبراهيم أول المسلمين فيدفعه ما تقدم من الآيات المنقولة. - الخ  
كلامه مدّ ظلّه. <sup>۱</sup> <sup>۲</sup>

### [غیرت الہی دلیل بر حرمت فواحش]

در جلد ۸ از تفسیر المیزان صفحه ۹۵ از الدرّ المنثور نقل می کند از مغیره بن شعبه قال:

«قال سعد بن عبادۃ: "لو رأیت رجلاً مع امرأتی لضربتہ بالسيف"، فبلغ ذلك رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال: "أتعجبون من غيرۃ سعدٍ؟! فوالله لأننا أغير من سعدٍ، والله أغير مني! و من أجله حرّم ﴿الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾<sup>۳</sup>؛ و لا شخصَ أغير من الله."<sup>۴</sup>»

### [روایتی ذیل کریمه: «حسبنا الله و نعم الوکیل»]

در جلد اول تفسیر ابوالفتوح رازی، طبع مظفری، صفحه ۶۹۱، در ذیل آیه  
﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ \* فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ ﴿۹۰﴾ فرماید:

در خبر است که [حضرت] صادق علیه السلام گفت: عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْرَعُ  
أربعاً، كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى أَرْبَعٍ؛ عجب از آن که از چهار چیز ترسد چگونه پناه  
با چهار چیز ندهد!

یکی از آن که از دشمن ترسد، چرا فرع نکند با این کلمه که: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ

۱- المیزان، ج ۷، ص ۳۹۴.

۲- جنگ ۶، ص ۹۳.

۳- اقتباس از سوره الأعراف (۷) آیه ۳۳.

۴- جنگ ۶، ص ۱۱۱.

۵- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۷۳ و صدر آیه ۱۷۴.

وَيَعْمَ الْوَكِيلُ؟! و می شنود که خدای تعالی به عقب این می گوید:  
 ﴿فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ﴾.

و آن که او از مکرِ ماکری ترسد، چرا پناه به این کلمه ندهد که: ﴿وَأَفْوِضْ  
 أَمْرَكَ إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾!<sup>۱</sup> و می شنود که خدای تعالی به  
 عقب آن می گوید: ﴿فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّفَاتٍ مَا مَكَرُوا﴾.<sup>۲</sup>

و عجب از آن که او را غمی باشد، و چگونه پناه به این ندهد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
 سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾!<sup>۳</sup> و می شنود که خدای تعالی به  
 عقب این می گوید: ﴿فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجَيِّ  
 الْمُؤْمِنِينَ﴾.<sup>۴</sup>

و عجب از آن که زیادت مال طمع دارد، و فزع نکند با این کلمه که: ﴿مَا  
 شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾!<sup>۵</sup> و می شنود که خدای تعالی به عقب این  
 می گوید: ﴿فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ﴾.<sup>۶، ۷، ۸</sup>

### [تفسیر آیه: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ»]

در سوره یونس، آیه ۲۴ فرماید: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ

۱- سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۴۴.

۲- سوره غافر (۴۰) صدر آیه ۴۵.

۳- سوره الأنبياء (۲۱) ذیل آیه ۸۷.

۴- سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۸۸.

۵- سوره الکهف (۱۸) قسمتی از آیه ۳۹.

۶- سوره الکهف (۱۸) صدر آیه ۴۰.

۷- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۹.

۸- جنگ ۶، ص ۱۵۱.

السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهِا أَلَيْسَ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾.

● قوله تعالى: ﴿فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾ أى بسببه كثرت نبات الأرض حتى اختلط بعضها ببعض، و التفت مما يأكل الناس و الأنعام.

● ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾: أى أخذت ألوان نباتها؛ فإن زخرف الأرض و زينتها هى ألوان نباتها.

● ﴿وَازَّيَّنَتْ﴾: تزيّنت بأصناف النبات و إزهارها و اخضرارها و اختلاف ألوان رباحينها، بحيث يُعجب الكفار؛ كما قال فى سورة الحديد: ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾<sup>١</sup>. و ذلك لأن الكفار لكفرهم أشدَّ إعجابًا بصورة النبات، بخلاف المسلمين؛ فإنهم يفرحون بالمنعم و إنعامه.

● ﴿وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهِا﴾: أى ظنّ أهل الأرض أنهم قادرون على الأرض بنباتها و إبقائها. و ذلك لكمال غفلتهم؛ فإنهم لما رأوا ظهور هذه العجائب فى الأرض و اطلعوا على مجاريها الطبيعية، ظنوا أنهم قادرون على ترتيب أسبابها و إظهار هذه الغرائب من عند أنفسهم، حتى أنهم ألفوا فى هذه الصنعة فنونًا مثل علم النبات و علم المعادن و علم الحيوان إلى غير ذلك.

● ﴿أَلَيْسَ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا﴾: أى أتى الأرض أو الزخرف أمرنا بإهلاكها و استيصالها بالآفات.

• ﴿فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْرَبِ بِالْأَمْسِ﴾: أى جعلناها محصودةً. و الحصيد اسم لما حصده الإنسان بالحديد، لكنّه صار مثلاً في كلّ ما استوصل بحيث لم يبق منه أثر.

• ﴿كَأَن لَّمْ تَغْرَبِ بِالْأَمْسِ﴾: يعنى كأن لم يكن قبيل ذلك شيئاً مذكوراً. و قد ذكر الله في سورة الكهف فناء النبات بهذه العبارة: ﴿وَأَصْرَبُ هُمْ مَثَلِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَنَزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ﴾<sup>١</sup> أى منكسراً تُفرِّقه الرياح. و للإشارة إلى سرعة زوالها أتى بالفاء في قوله: ﴿فَأَصْبَحَ هَشِيمًا﴾، و في الآية السابقة في قوله: ﴿فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا﴾ دون ثمّ.

اعلم أنّ هذا التمثيل بعينه جارٍ في الإنسان؛ لأنّه فيه النفس النباتي، فكلمة ذُكر في النباتات بعينه جارٍ في الإنسان الذي هو أحد أنواع النبات. فإنّه يُنبَت<sup>٢</sup> في أوّل السنّ إنباتاً معجباً مثل النباتات، فتظهر منه الطراوة و الحُضرة و هو أوّل الشباب؛ فيستوى كما في طراوته و إعجابه للغافل و هو في اشتداد الشباب؛ ثمّ ينحدر قواه و ينحطّ عن استوائه و هو عند إقباله بالهَرَم (دائم گل این بستان شاداب نمى ماند)؛ ثمّ يبیس نبات الإنسان و هو عند موته، ﴿فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾<sup>٣</sup>.

على أنّ في هذه الآية تشبيه لطيف؛ حيث أنّ النفس الإنسانيّة النازلة من سماء الأرواح كالماء النازل من سماء الدنيا، و بدن الإنسان كالأرض في استقرار النفس التي بمنزلة الماء عليه، و قواه كنبات الأرض في اختلاف أنواعها، و اغترار الإنسان بقوة قواه و اشتدادها كاغترار أهل الأرض بزخرفها.

١- سورة الكهف (١٨) آیه ٤٥.

٢- أُنبِتَ در اینجا در معنای لازم (به معنی نَبَت) استعمال شده است. (محقق)

٣- سورة الفرقان (٢٥) ذیل آیه ٢٣.



و لِنَعْمَ مَا قَالَ الْمَوْلَى فِي كِتَابِهِ الْمَثْنَوَى (فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِ، صَفْحَةَ ۲۱۹، سَطْر ۱۵، طَبْعُ الْمِيرْخَانِي):

آن شغالی رفت اندر خُمّ رنگ  
پس برآمد پوستش رنگین شده  
پشم رنگین رونق خوش یافته  
دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد  
جمله گفتند: ای شغالک حال چیست  
از نشاط از ما کرانه کرده‌ای  
یک شغالی پیش او شد کای فلان  
شید کردی تا به منبر برجھی  
بس بجوشیدی ندیدی گرمئی  
صدق و گرمی خود شعار اولیاست  
کالتفات خلق سوی خود کشند  
نیست الا حیلہ و مکر و ستیز  
و استیصال قوی الإنسان بالأجل کاستیصال أصناف النبات بالآفة.

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى شَأْنُهُ: ﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾، أَي فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ حَتَّى يَسْتَعْمَلُونَ قُوَّتَهُمُ الْفِكْرِيَّةَ وَ يَرَوْنَ مِنَ الْأَشْيَاءِ الدُّثُورَ وَ الزَّوَالَ بَعْدَ الظُّهُورِ وَ الْجَلَالَ، فَيَتَنَبَّهُوا [ظ - فَيَتَنَبَّهُونَ] عَلَى زَوَالِ الدُّنْيَا، وَ أَنَّ حَيَاتَهَا لَعِبٌّ وَ هُوَ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ لَهَا بَقَاءٌ، وَ أَنَّ مَا يَرَوْنَ مِنْ زَخَارِفِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ هِيَ الزَّيْنَةُ الدُّنْيَاوِيَّةُ الْبَاطِلَةُ. كَمَا قَالَ: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ أَي يَزُولُ سَرِيعًا، ﴿وَالْبَقِيَّةُ الصَّلَاحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ

ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا<sup>۱</sup> فلا يُلْهِمُهُمُ التَّكَاثُرَ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ حَتَّى يَمُوتُوا بِهَذِهِ الْمَغْرُورِيَّةِ؛ كما قال الله للغافلين: ﴿الْهَنَكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۲</sup>، و قال للذاكرين المتفكرين: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ مَّخْرَجَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>.

قال أمير المؤمنين عليه الصلّاة و السّلام في بعض خطبته:

«وإياك أن تغترّ بما ترى من إخلاد أهلها و تكالِبهم عليها؛ فإنهم كلاب عاوية و سباع ضارية، يهرّ بعضُها على بعض، يأكل عزيزها ذليلها و كثيرها قليلها.»<sup>۴</sup> حكيم سنائی فرماید:

این جهان بر مثال مرداری است	کرکسان گرد او هزار هزار
این مر آن را همی زند مخلّب	آن مر این را همی زند منقار
آخر الامر بگذرند همه	و ز همه باز ماند این مردار
ای سنائی از آن سگان بگریز	گوشه ای گیر از این جهان هموار
هان و هان تا ترا چه خود نکند	مشتی ابلیس دیده طرّار

و قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

«وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ.»<sup>۵</sup>

مرحوم ملا احمد نراقی می فرماید:

ببین چون گرفتند از ما کنار	رفیقان پیرار و یاران پار
برفتند و رفت از جهان نامشان	نیارد کسی یاد از ایامشان

۱-سوره الکهف (۱۸) صدر آیه ۴۶.

۲-سوره التّکاثُر (۱۰۲) آیات ۱ و ۲.

۳-سوره النّور (۲۴) آیه ۳۷.

۴-مجموعه ورام، ج ۱، ص ۷۷.

۵-نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۲، حکمت ۲۳۶.

که از روز ما یاد نارد کسی  
که بی‌باک پا بر سر ما نهند  
که ما خفته باشیم در خاک گور  
که از ما نباشد در ایام نام

یا همچو کفی به روی آبست<sup>۲</sup> همه  
بینی که جهان خیال و خواب است همه

تو جهانی بر خیالی بین روان  
بر خیالی فخرشان و ننگشان  
عکس مه رویان بستان خداست<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup>

شب و روز بی ما بیاید بسی  
بسی دوستان بر زمین پا نهند  
بیاید بسی در جهان سوگ و سور  
جهان را بسی بگذرد صبح و شام  
و نیز فرماید:

دنیا به مثال، چون سرا بست<sup>۱</sup> همه  
چون نیک نظر کنی به ماهیت کف  
مولوی فرماید:

نیست وش باشد خیال اندر جهان  
بر خیالی صلحشان و جنگشان  
آن خیالاتی که دام اولیاست

### راجع به تفسیر آیه نور

در [دیوان حمیری] صفحه ۱۸۹ گوید:

«غُرْسَتْ نَخِيلٌ مِنْ سُلَالَةِ آدَمَ  
زَيْتُونَةٌ طَلَعَتْ فَلَ شَرْقِيَّةٌ  
شَرَفًا فَطَابَ بِفَخْرِ طَيْبِ الْمُؤَلِّدِ  
تَلَقَى وَلَا غَرْبِيَّةٌ فِي الْمُحْتَدِ

۱- «كِرَابٍ بِقِيَعَةٍ حَسْبُهُ الظَّمَانُ مَاءً».

۲- «فَأَمَّا الزَّيْدُ فَيَذْهَبُ جَفَاءً».

۳- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۴- قابل ذکر است که مطالب مذکور از ص ۶۳۰ الی ۶۳۵ پیرامون تفسیر آیه شریفه: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ»، اقتباس از کتاب بیان السعادة، ج ۲، ص ۲۹۹ به بعد می‌باشد که حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - با تلفیقی از اشعار نغز مولانا و سنائی - رضوان الله علیهما - آورده‌اند. (محقق)

۵- جنگ ۱، ص ۱۷۹ الی ۸۳.

ما زال يُشْرِقُ نُورُهَا مِنْ زَيْتِهَا      فَوْقَ الشُّهُولِ وَفَوْقَ صُمِّ الْجِلْمَدِ  
وَسَرَّاجُهَا الْوَهَّاجُ أَحْمَدُ وَالَّذِي      يَهْدِي إِلَى نَهْجِ الطَّرِيقِ الْأَزْهَدِ»  
و قال في التعليقة:

جاء في كتاب المناقب ١: ٢٨٠ نقلًا عن كتاب التوحيد، عن ابن بابويه  
باسناده إلى الباقر عليه السلام في تفسير قوله تعالى:

﴿كَمْشَكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ  
شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ  
نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ  
شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>١</sup>، قال:

نور العلم في صدر النبي صلى الله عليه وآله.

﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ﴾: صدر علي؛ علم النبي عليًا فصار علم النبي  
إلى صدر علي.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ﴾: نور العلم.

﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾: لا يهودية ولا نصرانية.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، قال: يكاد العلم من آل محمد يتكلم  
بالعلم قبل أن يُسأل.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾: أي إمام مؤيد بنور العلم والحكمة في إثر إمام من آل محمد؛ و  
ذلك من لدن آدم إلى أن تقوم الساعة. فهو لاء الذين جعلهم الله خلفاءه في أرضه  
و حجاجه على خلقه، لا تخلوا الأرض في كل عمر من واحد منهم. - انتهى.

و قد أورد العلامة الحلي - رضوان الله عليه - في كتابه نهج الحق هذه الرواية

باختلاف بسيط في اللفظ و المعنى عن الحسن البصري، فلم يُنكرها الفضل بن

روزبهانَ فِي كتابه *إبطال الباطل الذي وضعه للرد على نهج الحق*. و أوردها العلامة المرحوم الشيخ محمد حسن المظفر في كتابه *دلائل الصدق*، مجلد ۲، صفحه ۲۰۱ إلى ۲۰۳، مستنداً في إيرادها إلى عدة مصادر<sup>۱</sup>.

### [قرآن به سبک: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» نازل شده است]

در کتاب *خلافت و امامت* صفحه ۵۳:

«امام صادق [عليه السلام] بیانی دارد، می فرماید: قرآن به سبک: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» نازل شده است. مثلی است در عرب: مردی جلوی چادری آمد، آب خواست، دختر زیبای صاحب چادر در میان خیمه بود، نظرش بدو افتاد دلباخته شد، خواست به طور تعریض از دختر خواستگاری کند، آن چنان که دختر بشنود شروع به خواندن شعر نمود و مخاطب را دیگری قرار داده گفت: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»؛ یعنی تو را قصد می کنم ای مرد، ولی ای دختر تو بشنو.<sup>۳</sup>»<sup>۴</sup>

### [منطق احساس و منطق عقل، و طرفداران این دو منطق]

● در تفسیر *المیزان*، جلد ۴، صفحه ۱۱۹، راجع به دو منطق احساس و منطق

عقل و طرفداران این دو منطق می فرماید:

---

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر آیه نور به *الله شناسی* و همچنین به کتاب *تفسیر آیه ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾* که حاصل ده جلسه سخنرانی مرحوم علامه - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد مراجعه شود. (محقق)

۲- *جنگ ۹*، ص ۷۰.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این ضرب المثل به *امام شناسی*، ج ۱۰، ص ۲۱۷، *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۳۷۶ مراجعه شود. (محقق)

۴- *جنگ ۵*، ص ۱۶۸ و ۲۲.

احساسیون در فداکاری‌های خود و جنگ‌ها می‌گویند: اگر پیشرفت کردیم کامیاب شده و به لذات و مقاصد خود رسیده و از دشمن نجات پیدا کرده‌ایم، و اگر مغلوب شدیم و کشته گشتیم نام ما در تاریخ ضبط و مورد مَحَمَدت مردم بعدی واقع خواهیم شد؛ ولی منطق عقل می‌گوید: در هر دو حال رضای خدا را به دست آورده‌ایم.

و قس فی ذلك بین قول عنتره و هو علی منطق الإحساس:

و قولى كلما جشأت و جاشت  
مكائك محمدی أو تستریحی  
(و گفتن من به نفس خودم - هرگاه که تزلزل پیدا کند در هزاره - که به جای خود ایستادگی نما، اگر کشته شدی تو را مدح می‌کنند و اگر پیروز شدی از دست دشمن راحت شدی.)

و بین قوله تعالی و هو علی منطق التعقل:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ \* قُلْ هَلْ تَرَى صُورَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَرَى صُورَ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَى صُورًا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَى صُورُونَ﴾؛ سوره التوبة (۹) آیه ۵۱ و ۵۲.

زیرا که هرچه می‌کنند از رنج و راحت و تعب و زحمت همه در نزد خدا محفوظ و مأجور خواهند بود؛ کما قال تعالی:

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْعُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ \* وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره التوبة (۹) آیه ۱۲۰ و ۱۲۱.

- ﴿وَلَا تَهْنُؤْا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛ سوره النساء (۴) آیه ۱۰۴.
- ﴿وَلَا تَهْنُؤْا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ \* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ \* أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰدِقِينَ﴾؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹ إلى ۱۴۲.<sup>۱</sup>

### [در معنی فرقان]

فرقان به معنی فارق و جدا کننده است و لذا در قرآن مجید، قرآن و تورات را فرقان خوانده است؛ و نیز قوه تمییز که در مؤمنین به وسیله تقوا پدید می‌گردد فرقان است.

۱. ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾.<sup>۲</sup>

۲. ﴿وَإِذْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.<sup>۳</sup>

۳. ﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.<sup>۴</sup>

۱- جنگ ۵، ص ۶۴.

۲- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۱۸۵.

۳- سوره البقرة (۲) آیه ۵۳.

۴- سوره الأنفال (۸) آیه ۲۹.

۴. ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبِئِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup> ۲.

### [مراد از آیه: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ»]

بعضی از غیر مطلعین می گویند: خدا همیشه بین دو دسته از دشمنان و کفار را تیره کرده و آنان را به نزاع وادار می کند تا به واسطه ضعف هر دو، مؤمنان در این بین سالم باشند، و استشهاد به ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾<sup>۳</sup> می کند؛ درحالی که این استشهاد غلط و مراد از آیه شریفه این نیست، بلکه مراد آن است که اگر خداوند کفار و دشمنان را به وسیله مسلمین دفع نکند آنها زمین را فاسد و مساجد و کنائس و بیع را یکباره از میان بر می دارند. ملاحظه شود در آیات زیر:

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ \* فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾؛ سوره البقرة (۲) آیه ۲۵۰ و ۲۵۱.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ \* أُوذِيَ الَّذِينَ يُقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ \* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ هُدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيْعٌ

۱- سوره الأنفال (۸) آیه ۴۱.

۲- جنگ ۵، ص ۷۰.

۳- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۲.



وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ \* الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهْمُ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَنِقَبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾: سوره الحج (۲۲) آیه ۳۸ إلى ۴۱.

### [ثعالبی و ثعلبی و دو اثر تفسیری از آنها]

تفسیر ثعالبی موسوم است به: الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، و مؤلف آن عبدالرحمن ابن محمد بن مخلوق ثعالبی است.

تفسیر ثعلبی موسوم است به: الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، و مؤلف آن ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی است.

در کتاب عبقات الانوار، طبع اصفهان، جلد اول از حدیث ثقلین، صفحه ۳۰۹، گوید: «سمعانی گوید: يقال له الثعلبی و الثعالبی، و هو لقب لا نسب.»<sup>۲</sup>

### [وجه تسمیة حضرت ابراهیم به خلیل]

المیزان، مجلد ۵، صفحه ۱۰۰، فی معنی الخلیل و وجه تسمیة ابراهیم بالخلیل:

و فی العیون، بإسناده عن الحسین بن خالد، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: سمعت أبي يحدث عن أبيه عليه السلام أنه قال: إنما اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

أقول: وهذا أصحّ الروايات في تسميته عليه السلام بالخليل، لموافقته لمعنى اللفظ وهو الحاجة؛ فخليلك: من رفع إليك حوائجه. وهناك وجوه أخر<sup>۳</sup> مروية.

۱- جنگ ۵، ص ۷۴.

۲- جنگ ۱۴، ص ۷۹.

۳- المیزان، ج ۵، ص ۹۶.

أقول: قد ورد في اللغة: «خَلَّ إِلَيْهِ: احتاج و افتقر»<sup>۱</sup>.

### آیا پیغمبران ذیل از نسل حضرت ابراهیم بوده‌اند یا نه؟

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ \* وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ \* وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>.

**تبصره:** جای شک و تردید نیست که حضرت لوط خواهرزاده یا برادرزاده حضرت ابراهیم بوده و در زمان آن حضرت بوده است و حضرت ابراهیم غیر از دو فرزند اسحاق و اسماعیل فرزند دیگری نداشته است، و همچنین بسیاری می‌گویند که حضرت ایلیاس رومی بوده و از نسل ابراهیم نبوده؛ و در این صورت ضمیر ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِ﴾ را باید راجع به نوح گرفت، نه راجع به ابراهیم؛ فلا تغفل<sup>۳</sup>.

### [بعضی از اقوام و عشیره حضرت ابراهیم علیه السلام]

حضرت لوط خواهرزاده حضرت ابراهیم بوده و به او ایمان آورده است: ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ﴾؛ و ساره زوجه [حضرت] ابراهیم، دختر عمه آن حضرت بوده

۱- جنگ ۵، ص ۱۲۸.

۲- سوره الأنعام (۶) آیات ۸۳ الی ۸۷.

۳- جنگ ۵، ص ۳۸ و ۳۹.

۴- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۲۶.

است: بحار جلد ۱۲ صفحه ۲۶.

ولی أظهر روایات بنابر آنکه در بحار<sup>۱</sup> مذکور است، ساره دخترخاله حضرت ابراهیم بوده است و خواهرش ورقه، عیال حضرت لوط بوده است؛ و این دو دختر، دختران لاجح بوده‌اند که او نیز از جانب خدا رسول بوده. و أظهر آن است که حضرت لوط برادرزاده حضرت ابراهیم بوده است (لوط بن هاران بن تارخ).<sup>۲</sup>

### [نسب حضرت عیسی و یحیی]

ناسخ التواریخ جلد حضرت سیدالشهداء علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۴۷، می‌فرماید: «حضرت عیسی و یحیی پسر خاله هم بوده‌اند.»

ناسخ التواریخ جلد حضرت سیدالشهداء علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۶۱: «حضرت عیسی از اولاد حضرت ابراهیم بوده است، بعد از چهل و یک پشت؛ و مدت ۲۲۶۲ سال فاصله داشته است.»<sup>۳</sup>

### بعضی خصوصیات مصحف کوچک طبع سوریا

«ابراهیم» از اوّل قرآن تا صفحه ۵۷ بدون یاءِ بزرگ است؛ یعنی این‌طور با یاءِ صغیر: ﴿إِبْرَاهِيمَ﴾ نوشته شده است. در صفحه ۵۸ آیه ۶۷ و آیه ۶۸، و در صفحه ۶۱ آیه ۸۴، با یاءِ کبیر این‌طور نوشته شده است: ﴿إِبْرَاهِيمَ﴾. و صفحه ۶۲ آیه ۹۷: ﴿إِبْرَاهِيمَ﴾، و در سوره ابراهیم آیه ۳۵ صفحه ۲۶۰: ﴿إِبْرَاهِيمَ﴾ با یاءِ بزرگ آمده است.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۴۴؛ به نقل از الکافی، ج ۸، ص ۳۷.

۲- جنگ ۵، ص ۳۸.

۳- جنگ ۵، ص ۴۰ و ۴۱.

در تمام قرآن لفظ جلاله ﴿اللَّهُ﴾، و لفظ ﴿رَبِّ﴾، و لفظ ﴿إِلَهِ﴾ با رنگ قرمز وارد شده است؛ مثلاً در صفحه ۲۰: ﴿إِلَهًا﴾، ﴿إِلَهِ﴾، ﴿إِلَهِهَا وَحِدًا﴾ قرمز است.

در صفحه ۴۴۰ سوره «یس»: ﴿الرَّحْمَنُ﴾ قرمز است. و همچنین صفحه ۴۴۳ و صفحه ۴۴۵ در سوره «یس» در دو جا ﴿هُوَ﴾، و در صفحه ۴۴۶ سوره صافات ﴿إِلَهِكُمْ﴾، و در صفحه ۵۶۲ سوره «تبارک» دو جا کلمه ﴿هُوَ﴾، و یک جا ﴿الرَّحْمَنُ﴾ صفحه ۵۶۳، و چهار جا ﴿هُوَ﴾ و دو جا ﴿الرَّحْمَنُ﴾ صفحه ۵۶۴، و ﴿الرَّحْمَنُ﴾ در صفحه ۳۶۲ سطر چهارم از آخر ﴿يَرْبِّ﴾ بدین صورت است. اما ﴿الرَّحْمَنُ﴾ را در اول سوره «الرَّحْمَنُ» با رنگ قرمز ننوشته است، و وجهش برای حقیر معلوم نشد.

در صفحه ۴۰۳، سطر ۶ به آخر مانده، به دنبال ﴿رَزَقَهَا﴾ «لا» گذارده است؛ یعنی ممنوع الوقف است، درحالی که باید «م» گذارد، یعنی لازم الوقف. ولی در مصحف المدینه علامت «لا» را نگذارده است.

در صفحه ۵۸۸ سوره «مطففین» سطر ۶ از آخر، ﴿الْمُتَنَفِّسُونَ﴾ را به همان صورت نوشته است، و معلوم است که اولاً المتنافسون نوشته است و سپس بدان کیفیت تصحیح کرده‌اند؛ اما در مصحف «المدینه النبویه» بدین صورت است: ﴿الْمُتَنَفِّسُونَ﴾، و معلوم است که خط اول بوده. و بنابراین خطاط و نویسنده دو مصحف گرچه شخص واحدی است و لیکن به دو خط نگارش یافته است.<sup>۱</sup>

آثار منتشره



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده به شرح ذیل است:

۱- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

۲- اربعین در فرهنگ شیعه

۳- الشمس المنيرة: ترجمه مهر فروزان

۴- اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام

۵- حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله

۶- اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً

۷- تعلیق بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

۸- مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری، از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره)

۹- افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

۱۰- مقدمه و تعلیقات بر «مطلع انوار» (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ)؛ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

۱۱- مقدمه و تصحیح «تفسیر آیه نور» «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

۱۲- مقدمه و تصحیح «آئین رستگاری» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

- ۱۳- گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
- ۱۴- حیات جاوید: شرحی بر وصیّت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السّلام در حاضرین
- ۱۵- مقدّمه و تزییلاتی بر «سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة
- ۱۶- مهر فروزان: نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

### کتب در دست تألیف

- ۱- جلد سوّم اسرار ملکوت
- ۲- ارتداد در اسلام
- ۳- اجتهاد و تقلید
- ۴- نوروز از دیدگاه عقل و شرع

### رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

این رساله عصاره و خلاصه مباحثی است که حضرت آیه الله مؤلف در درس خارج فقه برای عده‌ای از فضلاء و طلاب در سال یک‌هزار و چهارصد و بیست و شش هجریه قمریّه در قم ایراد، و سپس با قلمی شیوا تحریر نمودند.

این کتاب شامل یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه می‌باشد.

بعضی از موضوعات و عناوین مهم این کتاب عبارت است از: دین همانند فطرت انسان ثابت و لایتغیر می‌باشد، تأثیر زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط پایه‌ای ندارد، حقیقت نجاست و اقسام آن از نظر لغت، استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه و بررسی روایات وارده، تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا الْأُمْتَرُ كُورٌ جَسٌ» و دفع إشکالات وارده بر نجاست ذاتی انسان، بررسی دقیق روایات باب و ردّ استدلالات فقهاء بر نجاست ذاتی کفّار، طرح و نقد آراء و نظریات فقهاء در مسأله نجاست کفّار، طرح و نقد استدلال فقهاء در نجاست کفّار به دلیل اجماع، حمل روایات مانعه بر احتیاط.

### رساله اربعین در فرهنگ شیعه

این رساله در یک مقدمه و سه فصل در سال ۱۴۲۶ هجریه قمریّه منتشر گردیده است. در این



رساله عنوان «اربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی واقع شده، و به اثبات رسیده است که این عنوان از مختصات حضرت سید الشهداء علیه السلام است؛ زیرا مکتب شیعه مبتنی بر اطاعت و انقیاد صرف از ولایت امام معصوم بوده و تخطی از آن حرام می‌باشد. در مکتبی که ولایت محور اصلی آن است هر گونه جعل حکم و تعدی از حدود ولایت بدعت محسوب شده و منافی با تعبّد تلقی می‌گردد؛ لذا اربعین گرفتن برای اموات چه به قصد ورود و چه به نیت رجاء، بدعت و محرم تلقی می‌گردد؛ زیرا در سنت پیغمبر اکرم و در سیره ائمه اهل بیت علیهم السلام تا عصر غیبت صغری چنین مطالبی به چشم نمی‌خورد؛ بلکه آنچه در شرع مقدّس وارد شده است سه روز عزاداری و قرائت قرآن و طلب مغفرت برای میت است که فقهای عظام هم بر این مطلب فتوا داده‌اند.

اربعین در فرهنگ شیعه اختصاص به سیدالشهداء علیه السلام دارد، و احادیث وارده از حضرات معصومین بر این معنی تصریح دارد، و حتی برای شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز ابداً اسمی از اربعین در طول تاریخ ائمه نبوده است؛ و همین‌طور مجالس هفت و سالگرد نیز مخالف با سیره و سنت وارده از شرع مقدّس می‌باشد.

در اینجا مؤلف محترم مطلب را گسترش داده و هرگونه بدعتی را که موجب از بین بردن سیره نبوی و عترت طاهره ایشان علیهم السلام گردد، بالأخص انحرافات که در نحوه عزاداری سیدالشهداء علیه السلام رخ داده است، مورد نقد و ایراد قرار می‌دهند.

بعضی از عناوین این کتاب عبارت است از:

رابطه تکوینی و تشریحی اسلام با «اربعین»، بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی، کلام مرحوم علامه بحر العلوم در مورد عدد «چهل»، تأثیر عدد «چهل» در روایات، فلسفه قیام اربعین علیه السلام، مجالس عزاداری سیدالشهداء از مبانی اصیل خود فاصله گرفته است، سیدالشهداء علیه السلام فقط در حادثه کربلا تفسیر نمی‌شود، زیارت اربعین سیدالشهداء شعار تشیع است، امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان می‌دانند، اهل بیت بعد از بازگشت از اسارت در مدینه سه روز عزاداری کرده‌اند، گوشه‌ای از انحرافات در مراسم و مجالس عزا و مراسم تدفین میت در جوامع ما، سرایت دادن اربعین به غیر امام حسین علیه السلام آن را از شعار بودن خارج می‌نماید.

### مهر فروزان

این کتاب به صورت مقاله‌ای مفصّل چند روز پس از ارتحال حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - به عنوان: «نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه قدّس الله نفسه الزکیه» توسط مؤلف معظم نوشته و بین دوستان و ارادتمندان ایشان توزیع گردید، که به صورت رساله‌ای به عربی ترجمه و منتشر گردیده است.

بعضی از عناوین این رساله چنین است: نشو و نما در مهد علم و تحصیلات ابتدائی تا نیل به رشته مهندسی فنی، هجرت به قم برای کسب معارف الهیه به عنوان تنها راه سعادت، و آشنائی با علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - صاحب تفسیر «المیزان»، هجرت به نجف اشرف پس از ارتحال والد، اساتید ایشان در علوم مختلفه، آشنائی با موحد کبیر حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس سره - اصول تربیتی و منهاج و مبانی ایشان، شخصیت سیاسی علامه و طرح ایجاد حکومت اسلامی، هجرت به مشهد مقدس و تألیف کتب معارف و ...

### الشمس المنيرة

ترجمه عربی مهر فروزان است که به همت بعضی از فضلاء و اصدقاء لبنانی مؤلف محترم به عربی ترجمه و در لبنان طبع و منتشر گردیده است.

### أسرار ملکوت

مجموعه‌ای است در شرح حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که از دیرباز این روایت مورد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق ما بالأخص عارف کبیر و موحد عظیم الشأن مرحوم آیه الحق، حاج سید علی قاضی طباطبائی - قدس الله نفسه الزکیة - بوده است. اصل این مجموعه مذاکراتی است که حضرت مؤلف محترم بر محور مبانی عرفانی و سلوکی در مکتب عرفانی مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - با عده کثیری از ارادتمندان و تلامذه آن رجل الهی (والد معظم له) داشته که حاصل آن دروس و مذاکرات به قلم شیوای ایشان به رشته تحریر کشیده و به نام «أسرار ملکوت» طبع و منتشر گردیده است. بدین ترتیب می‌توان گفت: این مجموعه علاوه بر مطالبی بس نفیس که ارائه می‌دهد، می‌تواند بهترین یادنامه و بیانگر افکار و مبانی و مقامات و شیوه رفتار مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بوده باشد. از این مجموعه دو جلد تا کنون منتشر شده است.

### جلد اول

بعضی از عناوین این مجلد عبارتند از:

هدف غائی از تألیف کتاب نشر و بهره‌وری از نظرات مرحوم علامه طهرانی است، کتمان مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام توسط بعضی از صحابه و حرمت کتمان حقیقت، روایت مهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره فقهاء، عدم توجه به معارف الهی در حوزه نجف

(عناوین این فصل بسیار مهم است)، حرمت انعزال از حق و بی تفاوتی نسبت به آن، لزوم خبریّت و بصیرت در آمر به معروف و نمونه‌های صحیحی از امر به معروف، اختلاف مراتب نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم علیه السّلام، اطاعت از امام علیه السّلام باید مطلق باشد، تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت، بحث جدائی دین از سیاست.

### اسرار ملکوت جلد دوم

این مجلد از اهمّیت خاصی برخوردار است؛ زیرا مدار بحث آن انسان کامل می‌باشد.

بعضی از عناوین این جلد چنین است:

عدم کفایت اشتغال به علوم ظاهری در تحصیل مراتب یقین و کمال، اشراف اولیای الهی بر ضمائر افراد، از نمونه‌های بارز طالبین معرفت حقیقی مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - است، معارضه مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - با افکار و عقائد شریعتی، وجوب رجوع به امام علیه السّلام و یا فرد کامل و عارف واصل، عواقب سوء زعامت و ولایت کسی که خود از مراحل نفس عبور نکرده است، خصوصیات عارف واصل، اشراف کامل عارف واصل بر مشاهدات خود، گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند، عارف کامل اشراف کلی بر عالم وجود داشته از خطای در گفتار و کردار مصون است، انسان کامل امور خود را با نزول اراده و مشیّت حق منطبق می‌کند، نفس عارف بالله و فعل و تدبیر او عین اراده و تدبیر حضرت حق است، در کلام و کردار عارف کامل شک و تردید و احتیاط راه ندارد، تجلّی و ظهورات عارف واصل ظهور و تجلّی حضرت حق است، راه‌های شناخت عارف بالله و بأمر الله.

### اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجّیت اجماع مطلقاً

این اثر نگرشی است بنیادین و متقن از منظر حق به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقهات و اجتهاد، که بدون هیچ اصل و ریشه‌ای الهی در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله الهیه پرداخته است.

نظر به اهمّیت تأثیر در استنباط احکام و تأثیر عمیق احکام بر دنیا و آخرت مکلفین، مؤلف محترم - حفظه الله - بدون مجامله و سهل انگاری در ادای وظیفه الهی به بررسی، نقد و در نهایت ردّ این مسأله پرداخته، و در یک مقدمه و شش فصل به تحقیق نظر عامه و علمای شیعه (چه متقدمین و چه متأخرین) می‌پردازد؛ و در نتیجه اعلام می‌دارد که اجماع، اصلی جز افکار

ردی و سخیف عامه نداشته و به هیچ وجه قابلیت استدلال و توان حجیت شرعی را ندارد، و اعتماد و اعتنای به آن خصوصاً در قبال ادله نقلیه شرعی را به هیچ وجه من الوجوه جانش نمی‌شمارد، و احکام منتجۀ از آن را برای تکامل نفوس بشری و سیر به مقام توحید و تحقق به مقام انسانیت که هدف فقه و شرع است، مضرّ و از مهالک می‌داند.

#### حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک الی الله

این کتاب مقدمه‌ای است بر ترجمۀ فرانسه رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی‌الالباب که به شرح منازل و مراحل سلوک و شرایط و آداب سلوک و سالک پرداخته، که حاصل تقریرات درس‌های اخلاقی مرحوم علامه طباطبائی - قدس سرّه - می‌باشد که به سبکی شیوا و جان افزا توسط مرحوم آیه‌الحقّ و العرفان علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس سرّه - نگارش یافته است.

و با توجه به اهمیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عده‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده، که برخی از مهم‌ترین عناوین آن بدین قرار است:

تحلیلی مقبول از مسأله وحدت ادیان، ریشه مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحش حیوانی، پدیده گرایش به معنویت، اشکالات وارد بر مکتب تفکیک، شتاب حیرت انگیز حکمت اسلامی با ظهور ملاصدرای شیرازی، انصراف توجه در مکتب عرفان فقط به حضرت حق، پیدایش عده‌ای محتال و مکار و دنیاپرست در عرصه عرفان و تصوف، سرگذشت علمائی که پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین به عرفان گرویدند، ویژگی‌های رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی‌الالباب، و ...

#### تعلیق بر: «صلاة الجمعة رسالة فقهية في وجوب صلاة الجمعة عيناً و تعييناً» (حضرت

علامه آیه الله العظمی سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سرّه)

این کتاب رساله‌ای است فقهی که مشتمل است بر «رسالة صلاة الجمعة» آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - که تقریرات درس خارج فقه آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد، و به تعلیقات نفیس حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی آراسته گردیده است.

در ابتدای کتاب معلقّ محترم مقدمه‌ای بس شیوا - که خود می‌تواند به عنوان رساله‌ای مجزّی باشد - مرقوم فرموده‌اند که از اهمّ مطالب مطرح شده در آن، موضوعات ذیل می‌باشد:

تأکید اکید شریعت قرآء بر این فریضة الهی، فتوای منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بر وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه، و جزم بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی و زحمات بی‌دریغ ایشان در تحقّق آن در عصر خفقان پهلوی، تبیین هدف غائی صلاة جمعه که تربیت نفوس و تهذیب اخلاق است، شرائط اجمالی خطبه و خطیب در صلاة جمعه.

چنانچه از مطالعه این اثر شریف به دست می‌آید مرحوم آیه الله الحجة شاهرودی - رحمة الله علیه - در صدد بیان عدم وجوب صلاة جمعه در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند و مرحوم علامه - رضوان الله علیه - بر اثبات وجوب صلاة جمعه عیناً و تعییناً (چه در زمان حضور یا غیبت) اصرار نموده، و به ادله‌ای متقن از کتاب و سنّت و اقوال اصحاب تمسک می‌جویند، ولیکن آن را مشروط به تحقّق حکومت اسلامی می‌دانند؛ ولی معلقّ محترم قدم را جلوتر نهاده و با همان ادله مستمسکه توسط والد محترم خویش، قائل به وجوب صلاة جمعه عیناً و تعییناً من دون أى شرط و قید لا فی الوجوب و لا فی الصّحة می‌شوند.

**أنوار الملکوت:** نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری)

این کتاب از منظری توحیدی و عرفانی و ... به اسرار روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا می‌پردازد که طیّ سخنرانی‌هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری توسط مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در مسجد قائم طهران ایراد شده بود که چکیده آن را به عنوان دست‌نویست در جنگ‌های خود ثبت نموده بودند تا در فرصت مناسب با تنظیم و تبویب و شرح و توضیح، تکمیل کرده و در اختیار سالکان طریق حقیقت قرار دهند؛ که البته توفیق الهی در هنگام حیات پر برکت ایشان رفیق گردید و در چهار جلد مباحث مربوط به قرآن آن را تحت عنوان «نور ملکوت قرآن» از سلسله مباحث «أنوار الملکوت» به چاپ رساندند، ولی عنوان‌های دیگر بحث، به علت اشتغال ایشان به تألیف کتاب‌های دیگر چون: الله شناسی، معاد شناسی، امام شناسی، و ... به تعویق افتاده بود تا اینکه روح ملکوتی و بلند ایشان به ملاّ اعلی شتافت و این امر مهم همچنان ناتمام مانده بود؛ که بعد از این واقعه مولمه، فرزند ایشان حضرت آیه الله سیّد محمد محسن حسینی طهرانی، حسب الامر

والد محترم در آیام حیات به این امر مهم اهتمام ورزیده و به تنظیم و تحقیق و نشر این آثار نورانی و پرمحتوی پرداختند و در دو جلد مطالب مربوط به نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا را جمع آوری و تنظیم نموده و روایاتی که محتاج ترجمه بودند را ترجمه کردند تا برای عموم رهروان طریق حق و توحید مفید فایده قرار گیرد، و به عرصه علم و معرفت تقدیم نمودند.

#### افق وحی: نقد نظریه دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی

این کتاب که مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است، به انگیزه پاسخ و نقد نظریات و شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت، تدوین شده است که با ذکر و همیاتی ناصواب و لاطائلی بی بنیان، پنجه در پنجه شاهین آسمان رسالت و ولایت درافکنده و پای در جای پای پیامبران و رسل نهاده و از مقام و منزلت قرآن و رسل دم می زند، و آن دو را در ترازوی وهم و خیال خویش به سنجش در آورده است و سخن از صحیح و سقیم و صدق و کذب آیات بینات می راند، و برخی را منزل من عند الله و بعضی را ساخته و پرداخته خیال و وهم بشری می شمارد.

از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء در مقام رد و پاسخ گوئی به این شبهات چه بسا خود، دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث می نمود و باعث تقریر و تثبیت نظریات إلحادی صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ ها نموده اند.

فصل اول این کتاب در توحید افعالی است، و در نهایت به اثبات می رساند که چون انبیاء و اولیای الهی در توحید افعالی به غایت رسیده اند، فعل و اراده ایشان در طول فعل و اراده الهی است و توحید افعالی در افعال و امور پیامبران و اولیای الهی ظهور می یابد، و با این حساب دیگر خطائی در فعل و قول و احوال و افکار ایشان راه ندارد و هرگز متأثر از محیط پیرامونی و زمان حیات مادی خویش نمی باشند و احوال و اطوار مختلف در ایشان تأثیر نمی گذارند.

فصل دوم این کتاب که در آن به بررسی حقیقت علم و ادراک پرداخته و نگاه و تحلیل عرفای بالله را در علم انبیاء و اولیای کُمل الهی علیهم السّلام تبیین می کند، خواننده را به این نتیجه می رساند که اولیای الهی چون فانی در اسم علیم پروردگار می شوند و به بقای حضرت حق باقی می گردند، لذا حقیقت علمی ایشان هیچ حدّ و مرزی نمی شناسد، و رؤیت وقایع و مطالب گذشته و حال و آینده برای ایشان به علم حضوری است، و در علم حضوری نیز خطا و ضلالت و گمراهی راه ندارد.

فصل سوم این کتاب که در تحلیل حقیقت وحی و الهام است، خواننده را با حقیقت وحی آشنا می سازد که وحی عبارت است از: وصول به مرتبه تقدیر و مشیّت الهی و القای مطالب

و معانی از آن افق بلند بر نفس آدمی، و در نهایت با توسعه در معنی وحی که مستفاد از مصادیق مورد استفاده آن در موارد مختلفه از آیات و روایات می‌باشد، این نتیجه حاصل می‌گردد که وحی و الهام اختصاص به یک عده خاص از برگزیدگان خدای متعال ندارد، لیکن بین وحی به پیامبران الهی با سایرین فرق است.

فصل چهارم که آخرین فصل این کتاب است، در آن به بررسی مطالب مطرح شده از طرفین پرداخته می‌شود و مؤلف محترم نتیجه‌گیری می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نه چون زنیور مولد و نه مانند طوطی مقلد است، بلکه چون به حقیقت اسماء و صفات الهی دست یافته و وفود در حریم عصمت و طهارت نموده‌اند، لذا جاودانگی و ابدیت در انحصار کلام ایشان می‌باشد، و قلب ایشان به روی حقایق نهفته و مکتوم هستی باز است، و تشبیه حقایق و حیانی و واردات قلبی ایشان به واردات قلبی شعرا در قالب کلی اشتباه است.

از طرفی هم مؤلف محترم اشکال بر صاحب مقاله را در پیروی از مبانی عرفای بالله علی الخصوص قول به وحدت وجود دانستن دور از انصاف می‌دانند، و به این مطلب متذکر می‌شوند که چون در هر مطلبی به پاسخ صحیح و درست نرسیدیم، حق نداریم مبانی محکم و متقن عرفای عالی‌مقداری چون حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی و جناب محیی الدین عربی و ملاصدرای شیرازی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - را به باد نقد و انتقاد بگیریم.

#### مطلع انوار (دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات، مواعظ)

این موسوعه گرانسنگ حاصل زحمات سالیان متمادی عمر شریف و پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که توسط خود ایشان، تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ و سخنرانی‌هایی به عنوان دست مایه‌های اولیه جهت تدوین کتب «دوره علوم و معارف اسلام» جمع‌آوری شده بود تا در فرصت مناسب به تبویب و تنقیح و تهذیب و تحقیق آن بپردازند، که الحمد لله و له المنة در سیزده مجلد به همراه مقدمه و تعلیقه‌های نفیس فرزند بزرگوار ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی آماده طبع و نشر گردیده است، که اهم مباحث مجلدات از قرار ذیل است:

**جلد اول:** مشتمل بر سه بخش می‌باشد:

بخش اول: احوالات شخصی مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة.

بخش دوم: قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.  
بخش سوم: ملاقات‌ها و منقولات و مکتوبات و مراسلات فیما بین ایشان و بعضی بستگان و اصدقاء و اعزّه و اجلّه از علماء.

**جلد دوم:** مشتمل است بر مختصری از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان ایشان همچون: حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد، و حضرت علامه طباطبائی، و حضرت آقا شیخ محمّد جواد انصاری، و حضرت آقا سید جمال الدین گلپایگانی، و حضرت آقای حاج شیخ عباس هانف قوچانی؛ به ضمیمه مطالبی که در احوالات حضرت آیه الحقّ و العرفان قاضی طباطبائی جمع آوری نموده بودند.

**جلد سوم:** حاوی ترجمه و تذکره عدّه‌ای از بزرگان و علماء و برخی از شخصیت‌های تأثیر گذار در جامعه و زمان خود همچون مرحوم میرزای شیرازی، و سید جمال‌الدین اسدآبادی و ... می‌باشد که مرحوم علامه به تحلیل و بررسی شخصیت برخی از آنها پرداخته‌اند.

**جلد چهارم:** مشتمل بر دو بخش کلی است:

در بخش اول، عبادات و ادعیه‌ای که ایشان در کتب مختلف روایی دیده یا توسط یکی از اساتید اخلاق و سلوک خود اخذ نموده بودند، آورده شده است.

در بخش دوم، آیات و روایات و اشعار و حکایاتی که در باب اخلاق به طور پراکنده در سراسر مکتوبات خطی ایشان جمع آوری شده بود، تحت عنوان «ابحاث اخلاقی» مبوب و در منظر خواننده گرامی قرار گرفته است.

**جلد پنجم:** مشتمل بر سه بخش کلی است:

بخش اول: ابحاث فلسفی و عرفانی.

بخش دوم: ابحاث هیئت و نجوم و علوم غریبه.

بخش سوم: ابحاث ادبی و بلاغی.

اهمّ مباحث بخش اول عبارتند از: افرادی از فقهای اسلام که به علم حکمت پرداخته‌اند، کیفیت اسفار اربعه، اشکالات وارده بر شیخ احمد أحسانی و تشابه آرای میرزا مهدی اصفهانی با شیخ احمد أحسانی، کلمات قصار و اشعار شیوای عرفای عالی مقدار، رساله «سرّ الفتوح ناظر بر کتاب پرواز روح» به همراه تقریضات مرحوم علامه بر این کتاب، برگزیده مطالب برخی از کتب فلسفی و عرفانی. در بخش دوم توضیح برخی از مصطلحات علم هیئت و نجوم و تبیین ماه‌های هلالی و قمری، آشنائی با صور فلکی و زیجات، آشنائی با نظرات بعضی علماء مطرح در علم هیئت و



نجوم، به چشم می‌خورد.

و اما بخش سوم این مجلد غالباً مشتمل است بر بعضی اغلاط لغویّه و لغات مشهور و متداوله‌ای که غلط قرائت می‌شوند.

**جلد هشتم:** در ابتدای این مجلد اجازه نامه‌های مختلف روایی و اجتهادی، و تصرف در امور حسیّه مرحوم علامه توسط برخی از آیات عظام همچون آیه الله آقا بزرگ طهرانی، آیه الله خوئی، آیه الله آقا شیخ حسین حلی، آیه الله علامه طباطبائی، آیه الله گلپایگانی و ... - قدس الله سرار هم - به چشم می‌خورد؛ سپس مباحثی که پیرامون وضع و جعل حدیث و منع از کتابت آن در صدر اسلام صورت گرفته، آورده شده است و بعد به مباحث تفسیری و روایی که به شکل متفرّق و موضوعی در سراسر مکتوبات خطّی وجود داشته، پرداخته شده است.

**جلد هفتم:** در این مجلد به اباحت فقهی تحت عنوان فقه عامّه و خاصّه، و مباحث اصولی توجه شده است؛ که البته مباحث فقه خاصّه، طبق چینش و تبویب متداول در کتب فقهی تنظیم گردیده است و در آخر آن مباحث بسیار مهمّی چون نوروز و شطرنج و غناء تحت عنوان «رساله‌های مستقل» به چشم می‌خورد.

**جلد هشتم و نهم:** این دو مجلد مشتمل بر اباحت کلامی است.

در جلد هشتم مباحثی توحیدی تحت عنوان «برگزیده آیات و روایات» و خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، و نظرات اشاعره و معتزله و امامیه پیرامون برخی مباحث همچون «جبر و تفویض» و «حسن و قبح» و «فوقیّت حضرت حق» و «عدم جسمیّت ذات اقدس حق تعالی» دیده می‌شود. در ادامه پس از بیان مباحثی پیرامون تقیّه به شرح و توضیح بعضی از وقایع و حوادث صدر اسلام پرداخته شده است، و در آخر نیز به مباحث معاد و علائم آخر الزّمان توجه خاصی گردیده است.

و در جلد نهم به طور خاص پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مطالب شایان توجهی همچون: تاریخ موالید و وفیات ایشان، خلفای هم‌عصر ایشان و اهمّ وقایع زمان ایشان، به همراه سیره و روش کلیّ آن بزرگواران به چشم می‌خورد.

**جلد دهم:** در این مجلد که عمده آن یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی است، مطالبی همچون: رساله دولت اسلام، پیش نویس قانون اساسی، مقدمه کتاب شریف وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، موارد پیشنهادی به مرحوم آیه الله خمینی توسط مرحوم شهید مطهری، مقدمه کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام، دولت‌های مختلفه حاکمه بر بلاد اسلامی و

کیفیت نشو و نمو شیعه، و جنایات عدیده‌ای که از صدر اسلام بر شیعه وارد شده است، توجه خواننده را به خود معطوف می‌نماید.

**جلد یازدهم:** در این مجلد به اباحت رجالی پیرامون شخصیت‌ها و افرادی که از صحابه یا تابعین و یا تابعین تابعین یا راویان حدیث از ائمه طاهرین علیهم السلام می‌باشند، همچون: حضرت عبدالعظیم حسنی، ابن ابی‌یعفور، علی بن ابی‌حمزه بطنانی و ... پرداخته شده است. و در آخر نیز مطالب متفرقه و لطیفی که در مکتوبات خطی به طور پراکنده مرقوم شده بود و به حسب ظاهر مکان مستقلمی برای آنها دیده نمی‌شد، تحت عنوان «نکته‌ها و اشارات» آورده شده است.

**جلد دوازدهم و سیزدهم:** این دو مجلد مشتمل بر خلاصه مواضع و سخنرانی‌های نورانی حضرت علامه طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ هـ. ق می‌باشد، که در طهران ایراد فرموده‌اند.

در این مجموعه تلفیقی زیبا بین آیات الهی و روایات ائمه طاهرین علیهم السلام و حکایات و اشعار نغز در زمینه‌های مختلف توحیدی و اخلاقی، تاریخی و کلامی به چشم می‌خورد، که می‌تواند دست‌مایه‌ای برای طالبین علوم و معارف حقه الهیه و مبلغین محترم قرار گیرد.

**جلد چهاردهم:** مشتمل بر فهراس عامه (آیات و روایات، اشعار و اعلام، کتب و اماکن، قبائل و طوائف، جماعات و فرق و مذاهب، منابع و مصادر) سیزده مجلد مطلع انوار می‌باشد، که توسط مجمع نشر و تحقیق آثار و مکتوبات حضرت علامه طهرانی - قدس الله رمنه - جهت سهولت مراجعه محققین و دانشمندان و فرهیختگان عظام تدوین و تبویب گردیده است.

### تفسیر آیه نور

این کتاب مشتمل بر ده مجلس است که حاصل سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه نور در مسجد قائم طهران می‌باشد که به بررسی مکتب‌ها و نگرش‌های مختلف کلامی درباره اسماء و صفات و رؤیت و لقای حضرت حق می‌پردازد که صوت آن توسط بعضی از اصدق‌ای ایمانی ایشان پیاده شده و پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی طبع و نشر گردیده است.

برخی از مطالب مهم این کتاب عبارتند از:

اشکالات وارد بر نظر وهابی‌ها در تفسیر آیه نور، مکتب‌های مختلف درباره ذات و افعال حق، آیات و روایات دالّه بر امکان لقاء خداوند، همه موجودات عالم هستی آیات پروردگارانند، علوّ مقام و اعجاب نفس انسان، شدّت ظهور خدا حجایی برای انسان‌های کثرت‌گرا، بحثی پیرامون صفات جمال و جلال.

### آئین رستگاری

این کتاب حاصل چندین جلسه سخنرانی است که حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون آداب و ارکان سیر و سلوک الی الله و رعایت امور لازمه جهت سیر در راه کمال و سعادت برای یکی از اصداقای ایمانی خویش، جناب آقای دکتر حاج سیّد حمید سجادی - حفظه الله - بیان فرمودند که صوت آن پیاده شده و پس از اصلاح و ویرایشی فی الجمله به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوار ایشان حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

برخی عناوین مهم این کتاب عبارتند از:

منظور و مقصود از خلقت انسان، در مکتب توحید مقصد خداست، مشکلات و موانع موجود در سیر و سلوک الی الله، لزوم کتمان اسرار الهی و آثار سوء کشف سر، لزوم متابعت کامل از استاد در سیر و سلوک الی الله، ارکان مهم در سیر و سلوک الی الله، کیفیت زیارت امام معصوم علیه السلام و مشاهد مشرفه.

### گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

این کتاب حاصل تقریرات تدریس حکمت متعالیه صدرالمتألهین شیرازی توسط حضرت آیه الله سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - می‌باشد که صوت آن پیاده شده و به شکل مکتوب درآمده است.

از آنجا که شیوه معظّم له با الهام از صدرالمتألهین شیرازی بیان تدریجی اصول و مبانی و دستاوردهای علوم الهی و مطالب عرفانی، حکمی به همراه بیان حکایات و قصص و مکاشفات و شهودات بزرگان می‌باشد که بنا داشتند به شکل مبسوط و گسترده به طرح آن مباحث بپردازند و این مهم در مجال محدود مقدور و میسر نبود، لذا به توصیه و تقاضای بسیاری از علاقه‌مندان به حکمت و فلسفه پس از تحقیق و ویرایش اجمالی توسط محققین مؤسسه مکتب وحی طبع و

نشر گردید تا در مجال و موقعیت مقتضی به شرح و تفسیر تفصیلی این کتاب اقدام نمایند.

برخی از موضوعات مهم این کتاب چنین است:

تعریف حکمت و مراتب ادراک حقیقت، ضررهای تدقیق بیش از حد در علم اصول و بی‌ارزشی اجماع، غایت و هدف حکمت متعالیه رسیدن به حقیقت توحید و ولایت است، اسفار اربعه و حقیقت مقام هوهویّت و عماء، تعابیر مختلف حکماء از اسفار اربعه، بحثی در حقیقت عالم جسم و جسمانیات

**حیات جاوید:** شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در

حاضرین

این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا، بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

از آنجا که مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - در وصیت‌نامه اخلاقی و سلوکی خویش قرائت این آئین‌نامه فلاح و رستگاری را فرض و واجب نموده و از طرف دیگر بنا بر توصیه ایشان در *مطلع انوار*، ج ۴، ص ۵۲۳، مبنی بر لزوم نگارش ترجمه‌ای صحیح و روان و انتشار آن در روز عید غدیر به عنوان عیدی، لذا این مهم انگیزه‌ای شد که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به نگارش شرح و تفسیری پیرامون این وصیت‌نامه اقدام نمایند.

لیکن چون برخی شروح و ترجمه‌هایی که تا کنون بر این وصیت معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده، خالی از لطف بوده، و چه بسا نگاه گزینشی و سلیقه‌ای به برخی از فقرات این دستورالعمل زندگی و اکسیر سعادت نموده‌اند، لذا ایشان ردّ و ایرادها و نقض و ابرام‌هایی نیز پیرامون این شروح بیان فرموده‌اند.

باشد تا کلام امام علیه السلام به همان شکل و سیاقی که از زبان آن حضرت تراوش نموده است، بدون ابراز هیچ‌گونه سلیقه شخصی، به فطرت‌های پاک و شیفتگان کمال اهداء گردد.

برخی از عناوین اصلی این کتاب عبارتند از:

ضررهای سوء استفاده از باورهای دینی مردم، مکتب تشیع مکتب حق و عدالت و حریت است، آفات نگرش گزینشی به بیانات ائمه علیهم السلام، تحریف کلام معصومین علیهم السلام

بی حرمتی به ساحت ارزشهای والای انسانی است، علت حرمت سکونت در بلاد کفر، در مکتب اهل بیت عقل و درایت راه دارد نه احساس و توهم، اهمیت جایگاه حکمت در دیدگاه قرآن کریم، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان اوصاف اولیای الهی، لزوم متابعت از انسان کامل واصل، توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به توجّه به آخرت و مرگ و کوتاه نمودن آمال و آرزوها، کیفیت ارتباط زن و مرد در متون حضرات معصومین علیهم السلام، شرم آور بودن کیفیت زندگی در اجتماعات امروز، فضاحت‌های به بار آمده توسط موبایل و اینترنت

### سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

این کتاب که در دو بخش کلی تدوین شده، مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است.

در بخش اول: حضرت علامه - رضوان الله علیه - محورهای اساسی مورد توجّه صاحب

کتاب پرواز روح را در سه امر خلاصه نموده‌اند:

اول: عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه؛

دوم: انتقاد از خواندن فلسفه؛

سوم: نهایت سیر سالک که به شناخت ولیّ مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه

منتهی می‌شود.

آنگاه برای پاسخ، علاوه بر استشهاد به آیات الهی و روایات اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین به تبیین جواب‌های حلّی و نقضی تمسک جسته، و هرگونه راه‌گریز و فراری را بر مخالفین مکتب عرفان و توحید مسدود نموده‌اند. همچنین مشکل عمده صاحب کتاب پرواز روح و امثال ایشان را در نگاه استقلال‌ی به وجود مبارک حضرت بقیّه الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌شمارند.

بخش دوم: مشتمل است بر تقریضاتی که حضرت علامه - رضوان الله علیه - بر پاره‌ای از

مطالب کتاب پرواز روح نگاشته‌اند.

لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه - رضوان الله علیه - به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود تا مورد استفاده عموم علاقه‌مندان قرار گیرد، لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

– حفظه الله – تقاضای برخی از اصدقای ایمانی خویش را اجابت نموده و این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

### آثار در دست تألیف

#### جلد سوّم اسرار ملکوت

این مجلّد به دنبال دو مجلّد قبلی در شرح حدیث عنوان بصری می‌باشد، و در آن مباحثی از امام صادق علیه السّلام که در ابتدای این حدیث شریف ذکر شده است مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد، و همچنین مباحثی چون لزوم اهتمام پیروان اهل بیت علیهم السّلام در حفظ و حراست از حریم و حدود مبانی تشیع، و رعایت مراتب ولایت در کیفیت استفاده از تعبیرات و کلمات، و عدم نفوذ شوّون افراد و حدود شخصیت‌ها در حریم معصومین علیهم السّلام، و حرمت استفاده از تعبیر مختصّه به اهل بیت عصمت و طهارت، و نیز از مباحثی چون لزوم متابعت از دستورات و برنامه‌های اخلاقی و سلوکی اولیای الهی و عرفای بالله در صورت عدم وصول به ولیّ حیّ و استاد کامل و مربّی مهذب، سخن به تفصیل می‌آید.

#### ارتداد در اسلام

در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

مباحثی از قبیل حرمت انسان و ارزش والای حقیقت انسانیّت، و محدوده آزادی، و نگرش عقل‌گرایانه به مواهب الهی در ارتباط با این پدیده خلقت و میزان مقبولیت و گرایش به آن از دیدگاه شرع، لزوم اعتبار عوامل ناآشکار در تشکّل موضوع ارتداد و عدم دخالت ظواهر و بروزهای ظاهری در تکوّن این موضوع، اختلاف فاحش و ریشه‌ای در دو دیدگاه اهل ظاهر و باطن، و لزوم پیروی از سنّت و روش اولیای شرع در تشخیص این موضوع با استفاده و استناد از مراتب فعلیّت و معرفت، و بسیاری از مباحث دیگر در این زمینه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

#### اجتهاد و تقلید

این کتاب که حاصل تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی وحید عصر و فرید دهر، شیخ محمد حسین حلّی – رضوان الله علیه – در حوزه علمیه نجف است، در سال‌هایی

که مرحوم حضرت آیه الله العظمی علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - روحی فداه - در درس ایشان حضور داشته‌اند توسط ایشان به رشته تحریر و تقریر درآمده است.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بسیار نسبت به طبع و نشر این کتاب علاقه‌مند و شائق بودند و در نظر داشتند با اضافه نمودن برخی از حواشی بر ارج و میزان او بیفزایند و آن را در دسترس همگان علی‌الخصوص جامعه علمی و روحانیت قرار دهند، و خود، این مطلب را بارها به مؤلف ابراز داشتند؛ مع‌الأسف عمر شریف ایشان در ادای این مقصود مرافقت نمود و این کتاب همچنان دست نخورده جزء کتب خطی آن بزرگوار باقی ماند.

مؤلف سال‌ها پس از ارتحال ایشان روزی بر حسب اتفاق به این کتاب برخورد نمود و از مضامین عالیه و مطالب رشیکه آن انگشت تعجب به دندان گزید، و بسیار افسوس خورد که چرا تاکنون نسبت به نشر این سفر قویم اقدام ننموده است! حیرت و شگفتی آنجا مضاعف گردید که شاهد گردید صدور چنین مطالب از شخصی مثل مرحوم حلی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق چگونه میسر شده است.

ولی با تمام این اوصاف به نظر رسید که هنوز جای توضیح و اضافاتی بر مطالب کتاب در ذیل و حاشیه ضروری می‌نماید، چنانچه این مسأله در کتاب شریف *صلاة الجمعة رسالة فقهية فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً توسط علامه معظم - قدس سره -* از این قلم انجام شد.

در این کتاب از وجوب و الزام عمل طبق مبانی شرع در رابطه با اصل اجتهاد و کیفیت تحقق آن، و لزوم تقلید از مجتهد خبیر و بصیر، و شرایط تحقق موضوع در این مسأله بحث خواهد شد. به اعتقاد مؤلف تدبیر و تحقیق در این کتاب بی‌بدیل برای عموم اهل نظر و بالأخص قاطبه فضلاء و مجتهدین، حکم اکسیر اعظم و کبریت احمر را دارد.

### نوروز از دیدگاه عقل و شرع

در این کتاب به مسأله نوروز و سنن متعارف در آن و اعتقاد به عید در تحویل سال جدید پرداخته شده است. در این کتاب دیدگاه شرع و عقل، و اختلاف آن با آرای توهمی و تخیلی و انتساب آنها به شرع و دیانت، و مخالفت دین مقدس اسلام با اسم آئین‌ها، و پرداختن به این توهمات، بحث خواهد شد، و از معیارها و شاخص‌های وارده از جانب دین مقدس اسلام درباره عیاد و تشکیل مناسبت‌های مختلف سخن به میان خواهد آمد، و نسبت به ادله و مستندات وارده در این موضوع صحبت خواهد شد.

در این کتاب دیدگاه جدیدی نسبت به باورها و معتقدات در فضای ارزش‌های الای

انسانی صرف نظر از ورود آن در مبانی شریعت عرضه خواهد گردید.

نکته قابل ذکر اینکه مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در زمان حیات خود در صدد تألیف کتابی در این موضوع با نام «النَّیروز بدعة و ضلالة» بوده و مطالبی نیز به طور پراکنده جمع آوری نموده‌اند، و نسبت به نشر آن از خود شوق و احساس غریبی بروز می‌دادند.

مؤلف نیز امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.